کلمه العلیا در ترجمه

کلمه التقوی

مؤلف : محمدرضا الدزفولی

مترجم : محمد مهدی بن

محمدتقی الموسوی الجزایری

الشوشتری

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين

قال الله تبارك
وتعالى فانزل الله
سكينته على رسوله وعلى
المؤمنين والزمهم كلمة التقوى
وكانوا احق بها واهلها وكان الله
بكل شيء عليما قال المترجم وقال الله تعالى
وكلمة الله هي العليا هذه رسالة كلمة العليا
في ترجمة كلمة التقوى برفناوی شيخنا الاعظم
وملاذنا الافخم علم الاعلام مروج الاحكام
ومبين الحلال والحرام حجة الاسلام والمسلمين
فخر الفقهاء والمتبحرين اية الله في العالمين

الحاج شيخ محمد رضا الدزفولي

متع الله الاسلام والمسلمين بظل وجوده الشريف
در مطبعه مباركه مرتضويه بنور طبع آراسته
گرديد وبقلم ازراب قدام المؤمنين
محمود ابن المرحوم الحاج مهدي التبريزي من
سكنة النجف الاشرف محمد رشد
في اواخر شهر ربيع الاول
١٣٤١ سنه هجري
من شهور

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين محمد المبعوث رحمة للعالمين وعلى آله الغر الميامين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى يوم الدين اما بعد چنين گويد اين حقير فقير سراپا تقصير بنده خاك محمد مهدی بن محمد تقی الموسوی الجزايری الشوشتری عفى الله تعالى عن جرائمهما كه چون رساله شريفه منيفه كلمة التقوى كه گوهريست از بحار نتايج افكار ودريست از خلاصه انظار دربار حضرت اقدس اورع فخر الفقهاء المتبحرين ومرجع العلماء المحققين مجدد قوانين شريعة البهيه ومسدد قواعد الطريقه الجعفريه قوام اركان الشريعة المطهرة فى المائة الرابع عشرة معقل الانام كهف المسلمين وحجة الاسلام علم الاعلام نائب الامام شيخنا الاجل الابهر ومولانا الامجد الانور واستادنا الاعظم الاكبر طود التقى وبحر النهى علم الهدى وآية الله العظمى الحاج آقا الشيخ محمد رضا مد ظله الاسنى على رؤسنا ورؤس الورى از قلم معجز شيم ايشان بيرون آمد ديدم كه الحق والانصاف مجموعه ايست وافى وافى بمسائل كافى جامع فروع فقهيه حاوى احكام جعفريه ناسخ سائر رسالهای عمليه منهج رشاد ونجات عباد

وزاد معاد مجمع مسائل ومخزن دلائل ممتاز در بيان فروع مبتلى بها ومحيط احكام عام البلوى عروة الوثقى ايست از براى مؤمنين وكلمة التقوى ايست از براى متقين غنى است از تعريف ومستغنى است از توصيف ولكن چون اين كتاب شريف بعبارت عربى تاليف شده بود وفارسى زبانان را از آن بهره ونصيبى نبود بخاطر فاتر گذرانيدم كه آنرا بلسان فارسى ترجمه نمايم لكن از ناملايمات عوائق ايام وحوادث زمانه نا فرجام اطمينان نبود كه اتمام چنين عمل شريفى را موفق شوم چون توفيق رفيق است بهر كس دهند دهند تا اينكه حضرت حجة الاسلام خود اين حقير را امر باين مطلب نمودند وچون اطاعت امر ايشانرا بر خود فرض وواجب دانستم كمر همت بستم واستعانت واستمداد از حضرت احديت جسته در ماه مبارك شعبان المعظم سنه ١٣٣٩ مشغول بترجمه آن بفارسى شدم تا نفع آن عام وفايده آن تام ومفيد بجهة خواص وعوام وذخيره يوم القيام اين احقر انام وغارق بحار ذنوب وآثام گردد وطلب مداد ميكنم از خداوند يكه اصلاح كننده مهام وقاضى حوائج انام است وتمام نهادم آنرا بالكلمة العليا فى ترجمة كلمة التقوى والله الموفق للصواب

سواد دستخط مبارک
بسم الله الرحمن الرحیم
عمل باین رساله شریفه
جایز است ان شاء الله تعالی الاحقر
محمد رضا بن محمد جواد عفی عنه
محل خاتم مبارک

رساله کلمة العلیا
که ترجیح کلمة التقوی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی عظیم نواله کما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والصلوة والسلام علی سید الرسل وهادی السبل محمد وآله اما بعد فیقول اقل العباد محمد رضا بن محمد جواد عفی الله تعالی عن جرائمهما هذا ضبط ما تیسر لی بعون الله تعالی من الترجیحات الفقهیه والکشف عن وجه الاحتیاط فی جملة من الفروع الخفیة اعددته لحاجتی املاً النفع به یوم فاقتی متعرضا لعنایة ربی وهو حسبی

کتاب الطهارة

و در آنست یک مقدمه و سه مقصد و یک خاتمه اما مقدمه پس در آنست دو فصل

فصل اول در آبهاست و در آنست چند مبحث مبحث اول

آب مطلق آبیست که خداوند منان جلت نعماؤه محض تفضل بر بندگان آنرا از بین جمیع اجسام پاک و پاک کننده از حدث و خبث قرار داده مسئلة نجس نمیشود آب بمحض ملاقات اعیان نجاسات مگر آنکه متغیر شود مزه یا بو یا رنگ آن تغیر حسیی نه تقدیری یا آنکه ایستاده و کمتر از کر باشد پس در این هنگام نجس میشود بمحض ملاقات نجاست اگرچه وارد نشود بر آن بنا بر احوط اگر نباشد اقوی مسئلة نجس میشود آب قلیل وارد بر نجاست اگرچه استقرار بر نجاست پیدا نکند مثل قطرات آبیکه از مبال برخواسته

میشوند مسئلة هرگاه آب کمتر از کر وارد بشود بر نجاست پس مقدار عالی از آن که متصل است بجزء اخیر یکه ملاقی نجاست است پاکست بشرط آنکه سیلان داشته باشد و علو آن آب تسریحی نباشد که شبیه باشد تسنیمی را مترجم گوید یعنی یا تسنیمی باشد مثل آبی که از آفتابه از بالا بر زمین ریخته شود یا تسریحی باشد که شبیه باشد تسنیمی را مثل آبیکه بر زمین سراشیبی جاری میشود پس در این هنگام جزء عالی از آن نجس نمیشود مسئلة هرگاه آب عالی وارد بر نجاست سیلان نداشته باشد مثل آنکه ته آفتابه سوراخ کوچک تنگی داشته باشد بطوریکه جزئی از آب آن متصل بشود بزمین نجس و جاری نشود پس تمام آب آفتابه نجس میشود مسئلة هرگاه علو آب وارد بر نجاست تسریحی باشد که شبیه تسنیمی نباشد مثل آبیکه بر زمینی جاری شود که اندکی پست و بلندی داشته باشد پس تمام آن هم نجس میشود بنابر احوط مسئلة اعتباری نیست بمتغیر شدن آب بیکی از اوصاف متنجس مترجم گوید مثل آنکه هرگاه متغیر بشود یکی از اوصاف آب بیکی از اوصاف دبس متنجس پس نجس نمیشود مادامیکه مضاف نشده باشد مسئلة هرگاه عین نجاست تغییر بدهد آب متنجس را بوجهیکه کافی است در تنجیس آبیکه بمحض ملاقات نجس نمیشود و باقی باشد در آن آب بعین و اسم و ممد باشد در متغیر شدن مقداری از آب که از عین نجاست دور است مثل طرف بعید از آبیکه متغیر است بمیته پس اقرب نجس شدن آن طرفست هر چند که تغیر آن بواسطه آب متغیر شده است نه بعین نجاست بیواسطه مسئلة نجس میشود طرف بعید از آب بمتغیر شدن آن بطرف قریب بنجاست هر چند اسم نجاست باقی نمانده باشد و مضمحل شده باشد مسئلة نجس میشود طرف بعید از آب اگرچه ممد نباشد عین نجاست اصلا در متغیر شدن آن بواسطه منتقل شدن وصف آن تماما مثل بوی میته بطرف قریب متنجس متغیر بعین نجاست لکن حکم بنجاست در این صورت خالی از اشکال نیست مسئلة هرگاه سرایت کرد وصف نجاست بطرف بعید از آب بعد از بیرون آوردن عین آن از طرف قریب یا سرایت وصف نجاست بطرف قریب بواسطه مجاورت باشد که کفایت در تنجیس نمیکند یا آفتاب بر آن از

سافل بعالی باشد پس اظهر عدم تنجس است در همهٔ این صورتها لکن در حکم بعدم تنجس در صورت اخراج تاملی هست مسئلهٔ اعتباری نیست بتغییر تقدیری از ثابت نبودن وصفی از اوصاف ثلثه در نجاست بالاصاله یا بالعرض یا از بابت موافقت رنگ نجاست با رنگ آب از جهت اصل خلقت مترجم گوید مثل موافقت رنگ بول بعض اشخاص بارد المزاج با رنگ آب یا بالعرض هم مثل موافقت رنگ آب با رنگ خون هرگاه بعلاج رنگ شده باشد مسئله در صورت موافقت رنگ نجاست با رنگ آب هرگاه وصف نجاست محسوس باشد مثل انکه در مثال مزبور رنگ خون دیده شود و معلوم باشد غلبهٔ آن بر آب پس اقرب تنجس آن آبست هر چند مضاف نشده باشد مسئله اقرب تنجس است در صورت موافقت رنگ نجاست با رنگ آب هرگاه نجاست غالب شود بحدی که آب را مضاف کند یا انکه تغییر حسی نباشد هر چند مقارن باشد اضافهٔ آب با زوال اسم از نجاست هم بنابر وجهی قوی مسئله اعتباری نیست بمتغیر شدن آب بغیر ملاقات مثل مجاورت مسئله اعتباری نیست بمتغیر شدن جزء عالی از آب سایل بملاقات جزء سافل لکن در حکم بعدم تنجس در بعض صور این فرض تاملی هست مسئله اعتباری نیست بمتغیر شدن غیر اوصاف ثلاثه از اوصاف نجاست مثل غلظت و رقت و ثقل و خفت و حرارت و برودت مسئله معتبر است ظاهرا در تنجس بتغیر تغییر طعم بطعم و ریح بریح و لون بلون پس کفایت نمیکند در تنجس تغییر دادن نجاست بسبب حدت طعم آن رنگ آب را مترجم گوید مثل انکه در نجاست تیزی ای باشد که از جهت طعم رنگ آب را تغییر دهد اگرچه احتیاط باجتناب در اینصورت نیکو و شایسته است مسئله در حکم بر تنجس در صورت مخالفت وصف حاصل در آب با وصف نجاست در شدت و ضعف مثل زرد شدن آب بخون اشکالی نیست مسئله هرگاه وصف نجاست حاصل در آب بسبب رسیدن آب بآن حادث شده باشد هر چند از جهت خصوصیت شخص آن آب بوده باشد یا انکه آن وصف از جهت طول مکث نجاست در آب حادث شده باشد آب نجس میشود مسئله هرگاه وصف حاصل در آب از نجاسات عدیده

ناشی شده باشد هر چند که مغایر با وصف هر یک از آن نجاسات باشد آب نجس میشود مسئله مراد باب راکد یعنی آبیکه بمحض ملاقات نجس میشود آبیستکه تابع نباشد چه آن تابع بر زمین جاری شود یا نه مثل چشمهای ایستاده و چاه بنابر اصح مسئله آبیکه ماده دارد مطلقا نجس نمیشود بملاقات نجاست اگرچه ترجیح مقدر در خصوص چاه مستحبست مسئله ضرر ندارد در تابع بودن خروج آب از ماده بطور ترشح مثل نز و ثمد یا آبیکه داخل باشد در عنوان تابع ماده دار یعنی چنین نباشد که منقطع از ماده باشد بنحوی که بگویند این آب ایستاده است و ماده دار از آن ندانند مسئله در جریان حکم جاری بر آب تابعیکه ظاهر و پنهان آن کمتر از کر باشد یا انکه اتصال ظاهر و مستور آن مخفی باشد بطوریکه صدق وحدة آنها با هم نکند یا از ظاهر آن باشد که بخت رمل یا مثل آنها رسیده باشد و بعد از آن بیرون آمده باشد تاملی هست بخصوص هرگاه جاری نباشد بلکه جریان حکم جاری در بعض صور مذکوره ممنوعست مسئله آب باران در حال نزول بنابر تفصیلی که در محل خود بیان خواهد شد محکوم است بحکم جاری در عدم تنجس از بمجرد ملاقات اگرچه کمتر از کر باشد تا زمانیکه متغیر نشده باشد بیکی از اوصاف ثلثه آن مسئله هرگاه آب باران منقطع شد و کمتر از کر باشد هم متنجس میشود بمحض ملاقات نجاست از جهت انکه داخل در راکد است در این هنگام مسئله مراد بکر مقداریست از آب که بحسب وزن هزار و دویست رطل عراقی باشد یا بحسب مساحت چهل و سه وجب الا ثمن وجب بوده باشد ولو بضرب و تکسیر بنابر احوط غالبا اگرچه تحدید آن باین اندازه در بعض موارد خلاف احتیاط است مترجم گوید یعنی اگر چنین نباشد که آب عرض و عمق آن یک وجب باشد و طول آن چهل و سه وجب الا ثمنی که در این صورت شمار وجبهای آن یعنی قطعاتی از آب که عرض و طول و عمق آنها یک وجبست واضحست بلکه عرض یا عمق زیاده بر وجب باشد و طول مثلا کمتر از حد مذکور در مساحت آن و حساب وجبهای آن محتاج میشویم بقاعده ضرب که بآن معلوم میشود اینکه آب مشتملست بر آن مقدار از قطعات مسئله رطل عراقی یکصد و سی درهم است و دو ثلث رطل مدنیست و درهم نصف مثقال شرعی و پنجیک

ان است پس هر ده درهم هفت مثقال است بمثقال شرعی وان یعنی مثقال شرعی
سه ربع مثقال صیرفیست مترجم گوید که بحسب من شوشتر نجاه وشش من و
ده سیر و یکچارك و بنمسنا راست هریك من شانزده چارك هر یکچارك نود وشش
مثقال صیرفیست **مسئلة** فرقی نیست در جریان احکام مذکوره بر کر از جهة اختلاف
امکنه ان وبنا اشکال ان **مسئلة** فرقی نیست در جریان احکام مذکوره بر کر بین
استواء سطوح ان واختلاف انها از جهة پست وبلندی تا انکه صادق باشد عرفا
اینکه این اب یکجا کراست **مسئلة** پاك میشود اب نابع متنجس متغیر هرگاه زوال
تغیر ان بشود از پیش خود بشرط انکه اب متجدد ان نابع بوصفی باشد که معتبر است
دران مترجم گوید یعنی انچه در نجس نشدن ان معتبر دانستیم از وجود ماده واتصال
بماده بحال خود باشد ومقصود احتراز است از اینکه مقارن زوال تغیر ماده خشکیده
یا انقطاع از ان حاصل شده باشد ولو بفصل متغیر ما بین ماده وانچه از ان خارج شده
باشد پس هرگاه کمتر از کر است مطهر جانب دیگر که تغیر ان زائل شده نمیشود والحاصل
اینکه مطهر ها نستکه منفعل نمیشد واحوط اعتبار ممزوج شدن اب متجدد است با
متغیر در پاك شدن ان **مسئلة** شرطست در تطهیر اب غیر نابع متنجس بتغیر القاء
کری بر ان یکدفعه بنا بر احوط بعد از انکه زوال تغیر ان شده باشد **مسئلة** شرط
است ممزوج شدن کر با اب متنجس ولو بموج اوردن اب متنجس اترا بجائیکه ممزوج
شدن اب پاك فرا گیرد همه اب نجس را وبهمان برسد بنا بر احوط **مسئلة** پاك
میشود اب غیر نابع متنجس هم بالقاء ان در کریکه ممزوج بشود با ان بکیفیتی که ذکر
شد **مسئلة** پاك میشود هم بممزوج کردن ان با کر بسبب وصل کردن انها با هم
از هر جانبیکه باشد **مسئلة** پاك میشود اب متنجس غیر نابع هم بوقوع اب باران
بر ان هرچند از سوراخی ومثل ان بوده باشد با امتزاج بنا بر احوط **مسئلة** پاك
میشود اب متنجس غیر نابع هم بممزوج شدن اب جاری با ان **مسئلة** هرگاه ابی متغیر
نجس شده باشد وبرطرف بشود تغیر ان بالقاء کری بر ان معتبر است بعد از
زوال تغیر بقاء کر یکه متصل الاجزاء باشد ومحفوظ باشد از تغیر با اینکه از ان *

کرّ ملقی کذا اذا لم تغیر اب متغیر کرده چیزی متغیر نشده باشد تا انکه اب ملقی زیاده
از کر باشد بمقداریکه بعد از تغیر جزئی از ان کری تمام باقی بماند وان جزء متغیر
تفرقه ما بین اجزاء کر نینداخته باشد **مسئلة** کفایت نمیکند در پاك
شدن اب بی ماده متنجس بتغیر زوال تغیر ان از پیش خود ونه تمام کردن ان کری
هرگاه کمتر از کر باشد بنا بر اقوی **مبحث دویم** ابیکه استعمال میشود در رفع حدث
اصغر پاکست وپاك کننده است از حدث وخبث **مسئلة** ابی که استعمال
میشود در رفع حدث اکبر پاك است قطعا وپاك کننده است از خبث، ودر رفع
کردن ان حدث را دو قول هست احوط عدم است واحوط نزد انحصار
جمع است بین وضوء بان وتیمم **مسئلة** ابی که استعمال میشود در رفع خبث
غیر استنجاء که ذکر ان بعد از این میاید البته رفع نمیکند حدث را ودر زایل کردن ان
خبث را خلاف است از جهة خلاف در طهارت ونجاست ان واحوط اجتنابست
مسئلة اگر متغیر بشود اب مستعمل در رفع خبث بنجاست نجس است قطعا
مسئلة اب مستعمل در رفع خبث اگر در حال تغیر ملاقات بکند محل را ان محل
پاك نمیشود بلکه وهمچنین اگر متغیر بشود بعد از قرار ان بر محل بر وجهی قوی
مسئلة هرگاه اب مستعمل در رفع خبث اجزاء نجاست در ان داخل بشود لکن متغیر
نشود وچیزی از عین نجاست بر محل باقی نمانده باشد نجس است حتی در غساله استنجا
بنا بر احوط با تفصیل واز برای افاده کردن ان طهارت محل را در اینصورت در مورد
که تعدد معتبر نیست وجهی هست **مبحث سیم** اب پاکی که مشتبه باشد بنجس
بشبهه محصوره رفع حدث نمیکند **مسئلة** زوال خبث بهیچیك از دو طرف شبهه
محصوره نمیشود **مسئلة** حکم نمیشود بنجاست چیز پاکی که ملاقات کرده باشد
یکی از دو طرف شبهه محصوره را اگر چه واجبست اجتناب از ان تا وقتیکه باقی باشد
در ملاقی از مشتبه پس جایز نیست نماز در ملاقی مادامیکه رطوبت ان خشك
نشده باشد **مسئلة** احوط اجتنابست از ملاقی یکی از مشتبهین بشبهه محصوره
بخصوص هرگاه حالت سابقه انها نجاست باشد **مسئلة** هرگاه منحصر باشد

باشد

اب در مشتبهین پس احوط تطهیر ثوب و بدنست بجهة نماز بیکی از اینها بعد بدیکری
با رغایت حکم اشد از نجاست سابقهٔ معلومه و محتمله از ملاقات اب اوّل مترجم کوید
یعنی اکر نجاست ثوب یا بدن اضعف از نجاست مائین مشتبهین باشد یعنی محتاج بیک
غسله باشد و نجاست یکی از دو اب بدو غسله محتاج باشد باب ثانی که تطهیر میکند
دو غسله بجا بیاورد مسئلة هرکاه متمکن نباشد از تطهیر مشتبهین پس احوط
تطهیر است بیکی از ایشان اکر نجاست محتمله اشد از معلومه نباشد مسئلة
احوط جمع است بین تیمم و وضوء بهر دو اب باینکه وضو بکیرد بیکی از انها بعد (و نماز بکند)
از ان بشوید موضع اصابهٔ اب اوّل را باب ثانی و وضو بکیرد بان و همچنین است
غسل مسئلة هرکاه اب پاك معیّنی باشد پس جایز نیست عدول کردن از ان
در رفع حدث بیکی از دو اب مشتبه بشبههٔ محصوره بلکه اکر وضو کرفت بیکی از
انها در حال غفلت پس بهتر اعادهٔ وضواست بطاهر معیّن نه بطرف دیکری
از مشتبهین اکرچه اکتفاء باعادهٔ وضوء بطرف دیکری خالی از وجه نیست مسئلة
هرکاه مشتبه بشود اب مطلق بمضاف ازالهٔ خبث میکند البتّه بتکرار غسل بعدد
از اطراف که زیاد باشند بر عدد مضاف و همچنین رفع حدث میکند بتکرار
با انحصار و امّا با بودن اب مطلق معلوم پس احوط تعیّن انست مسئلة هرکاه
مشتبه بشود اب مباح بمغصوب واجب است تجنّب از همهٔ اطراف با انحصار
شبهه اکرچه ازالهٔ نجاست بهریك از اطراف میشود و اثم و ضمان ثابت میشود
اکر معلوم شد غصب بودن طرف مستعمل مسئلة هرکاه فراموش کرد و تکرار کرد
وضوء را بدو طرف مشتبه بمباح و مغصوب رفع حدث میشود و ضامن است
مسئلة هرکاه وضو کرفت بیکی از دو طرف مشتبه بمباح و مغصوب نسیانا
و معلوم شد اباحه ان رفع حدث میشود مسئلة هرکاه جاهل بحرمت غصب هم
کسیکه قصد قربت از او بعمل میاید وضو کرفت بیکی از دو طرف مشتبه بمباح و
مغصوب هم رفع حدث میشود مسئلة هرکاه وضو کرفت بیکی از دو طرف مشتبه
بمباح و مغصوب نسیانا و معلوم نشد اباحه ان پس در صحت ان تاملی هست و تامل

در صحة وضو نسبت بجاهل مقصّر بحکم اشد است مبحث چهارم در اب مضاف
مثل کلاب و مثل ان نجس میشود قلیل و کثیر ان بملاقات نجاست مکر مقدار
عالی از ان که متصل است بوارد بر نجس در حال تدافع بر تفصیلی که کذشت
در اب مطلق قلیل سایل بر نجاست مسئلة اب مضاف ازاله نمیکند حدث
را و نه خبث را مطلقا مسئلة معتبر است در تطهیر اب مضاف نجس زوال
اضافه ان کذشته از چیزی که معتبر است در تطهیر اب مطلق مسئلة حکم
مایع غیر مضاف حکم مضاف است مسئلة نجاستی نیست در هیچیك از اسئار
مکر سئور کافر و سك و خوك مسئلة مکروه است سئور حیوان غیر ماکول
غیر از مؤمنی که متّهم نباشد بعدم محافظت از نجاسات فصل دویّم در احکام
خلوة است و در انست چند مبحث مبحث اوّل در کیفیّت تخلّی است واجب
در حال تخلّی بر مکلّف مثل باقی احوال ستر بشرهٔ عورت بچیزیکه منع کند حس
بصر را از هر ناظر محترمی و هرچند که بوده باشد مسلم و نه مکلّف بلکه بوده
باشد ممیز مسئلة واجب نیست ستر از زوجه و زوج و مملوکهٔ که مانعی از
استمتاع با و نباشد و نه مملوکه از مالك خود و نه از کنیز محلّله و نه کنیز از کسی که
تحلیل شده است برای او و نه از حیوان و غیر ممیّز از انسان بسبب جنون یا صغر و نه
از کسی که متمکّن نباشد از دیدن ولو از جهت بعد مسافت یا ظلمت یا غفلت و مثل
اینها مسئلة اسلم بلکه احوط تحفّظ است بطوریکه حاصل بشود برای او امن
از نظر پس باید بپوشاند عورت خود را نزد عدم امن هرچند علم بنظر ناظر نداشته
باشد مسئلة واجب است ستر و لو عالم باشد بعدم تعمّد ناظر در نظر هرکاه
ایمن نباشد از وقوع ان از او اتفاقا مسئلة احوط ستر حجم عورت است
کذشته از بشره و رنك مسئلة عورت مرد نسبت بمردان قبل و دبر و
بیضتان است مسئلة عورت زن نسبت بزنان قبل و دبر است مسئلة
احوط از برای مرد و زن ستر است از ناف تا زانو بلکه تا نصف ساق مسئلة
احتیاط مؤکّد است در ستر عجان یعنی ما بین خصیه و حلقهٔ دبر مسئلة

حرام است بر متخلّی بنا بر قول صحیح معروف رو بقبله و پشت بقبله کردن و فایده
ندارد مجرّد گردانیدن عورت از قبله بلکه واجبست منحرف شدن از آن بطوریکه
صادق نباشد بر شخص اینکه رو بقبله یا پشت بقبله است مسئله اگر بنشیند
شخص متخلّی بسمت غیر قبله و بگرداند عورت خود را بسوی آن اثم است بنا بر احوط اگر
نباشد اقوی مسئله فرقی نیست در حرمت استدبار و استقبال قبله حال
تخلّی بین صحاری و ابنیه بنا بر اظهر مسئله احوط اجتنابست از استدبار و
استقبال قبله حال استبراء بلکه استنجاء هم **مبحث دویم** در استنجا است
معتبر است در مخرج بول شستن آن باب مطلق پس پاک نمیشود بغیر آن بلی حکایت
شده است از بعضی وجوب ازاله عین بسنگ مخرج بکهنه مثلاً نزد نبودن آب و رعایت
آن احسن و اولی است مسئله هرگاه تطهیر موضع بول باب قلیل بشود
معتبر است وارد کردن آب بر محلّ و تعدّد دو مرتبه بنا بر احوط و اقوی
مسئله احوط این است که کم نباشد آب هر مرتبه از دو مقابل آن مقداری که
بر حشفه هست از بول یا صدق غسل بر او عرفاً و سه مرتبه بهتر است مسئله اکتفا
بیک مرتبه در استنجاء طفلیکه غذا نمیخورد خالی از وجه نیست مسئله هرگاه
عین بول یا غیر آن بر محلّ باشد ازاله میکند او را پیش از غسل مسئله هرگاه شک
کند در اینکه چیزی بر محلّ بول هست یا نه وارسی نماید و امّا مخرج غائط پس همچنین
معتبر است از برای تطهیر آن آب اگر تعدّی کند از حلقه دبر و برسد بجائیکه محلّ
متعارف نباشد و رسیدن آن یا احتمال بدهد این را دو وجهی مسئله احوط
تطهیر باب است در صورت تعدّی بحلقه اگر چه نرسد بموضعیکه خارج باشد از
معتاد غیر حلقه مسئله احوط است تطهیر باب در باقی بر محلّ هرگاه ازاله بشود
قدر متعدّی باب اگر چه مجزی بودن سنگ در تطهیر محلّ با ازاله مقدار متعدّی
باب با منفصل بودن محلّ تعدّی از محلّ بلکه مطلقا خالی از قوت نیست مسئله
احوط است تطهیر باب در صورتیکه ملوّث شده باشد محلّ بنجاست دیگری غیر
از غائط مثل خون اگر چه سیلان نکند از مخرج با غائط یا بعد از آن مسئله

احوط است تطهیر باب هرگاه ملوّث بشود محلّ بخود غائط بعد از بیرون آمدن
آن تماماً مسئله احوط است تطهیر باب ولو ملوّث شدن محلّ بسبب انطباق
جزئی بر جزء دیگر باشد بسبب قیام و مثل آن از حرکات غیر متعارفه مسئله
احوط اگر نباشد اقوی شستن است دو مرتبه در همهٔ صور مذکوره هرگاه باب
قلیل تطهیر میکند و فرقی نیست در این بین مخرج معتاد و غیر آن اگر چه اقوی
کفایت یکمرتبه شستن است در صورت تعدّی از حلقه و خارج نبودن از عادت
مسئله مخیّر است شخص مستنجی در غیر صور مذکوره بین شستن باب و استعمال
سنگ و مثل آن مسئله معتبر نیست در غسل محلّ غائط عدد معیّنی بلکه
کفایت میکند زوال عین و اجزاء صغار آن و زوال لون بلکه بغسل متعارف زایل
میشود و بو بلکه لازم داشته باشد باقی بودن عین را یا باعث شود از برای
کسب کردن آب استنجاء آن بو را از محلّ در وجهی مسئله رنگ یا بوئیکه چنین
نباشد که گفته شد اعتباری نیست بباقی بودن آن در محلّ یا دست مسئله
اعتباری نیست اگر در محلّ رنگی باشد بطوریکه چیزی از عین یا آن احساس نشود
و غسل متعارف هم ازاله آن نکند و امّا مسح پس معتبر است در آن بنا بر احوط
و اقوی اینکه بسه سنگ باشد و بکشاند هر یک از آنها را بر تمام محلّ اگر چه ازاله
عین بکمتر شود مسئله فرقی نیست بین کشاندن سنگ بر محلّ یا کشاندن
محلّ بر سنگ مسئله احوط اینستکه اکتفا نکند بمسح بسه گوشه یک سنگ
و چیز دیگر در حکم سنگ است مگر آنکه خیلی نزدیک باشد مثل اطراف دیوار
و مثل آن هر چند اطرافی باشند که از هم دور نباشند بر وجهی مسئله ظاهراً
فرقی نیست در اعتبار ثلاثه بین مسح بسنگ و باقی اجسام مسئله لابدّ است
در پاک شدن محلّ بر طرف شدن عین نجاست تماماً پس اگر زایل نشد بتمام سنگ
و مثل آن باید زیاد بکند در مسح و لو بگوشهای یک سنگ باشد مسئله معتبر
نیست در تطهیر بمسح زوال اثر و تفسیر کرده است اثر را بعض اعلام باجزاء صغاری
که زایل نمیشوند بغیر آب پس حکم کرده است بجواز نماز با آنها اگر چه ملاقی

انها با رطوبت نجس است لکن هرگاه مرادش از اثر اجزائی باشد که ببصر محسوس میشوند واسم غایط بر انها صدق کند در فرمایش ایشان نظر هست **مسئله** معتبر نیست مبالغه در مسح بقدر خارج از عادت ما دام یکه مدفوع از عادت خارج نشده باشد **مسئله** در صورت تطهیر بمسح محل پاک میشود بنابر اشهر و اقوی اگرچه باقی بماند لزوجتی چنانکه غالبا این طور است و مخصوص است این حکم بمخرج معتاد **مسئله** معتبر نیست در استنجاء اینکه متخلی خود را بشوید یا مسح بکند بلکه شستن و مسح غیر کفایت میکند اگرچه طفل باشد **مسئله** معتبر است در چیزی که بان استنجاء میشود چند امر اوّل اینکه جسمی باشد که قالع و برطرف کننده عین باشد مثل سنگ و کل خشک و کهنه و پنبه و مثل اینها ظاهرا اصل مقصود از استعمال اینها قلع و برطرف کردن عین نجاست است **مسئله** منعی نیست در چیزیکه از زمین نباشد یا از اسم زمین بیرون رفته باشد بسبب پختن پس مجزی است سفال اگرچه چیزی از خاک بر ان نباشد **دوّم** انکه پاک باشد پس اگر استعمال کرد چیز نجسی را و چیزی از محل بسبب ان نجس شد معین میشود تطهیر باب **سوّم** انکه خشک باشد پس اگر تر باشد و بعد از تنجس موضع دیگر از محل سبب مشکلست حکم بمجزی بودن سنگ در این هنگام ولو ملوث بعین نشده باشد **چهارم** انکه مستعمل نباشد در این استنجاء هرچند نجس نشده باشد و نه در غیر این استنجا از خود شخص یا غیر او هرگاه نجس شده باشد و خواسته باشد جهت منتجس را استعمال کند **مسئله** اعتبار بکارت بمعنای اینکه استعمال نشده باشد چیزیکه استنجا بان میکند در استنجا ولو بعد از زوال عین بجهة مجرد اتمام عدد بلکه و نه در تطهیر باطن قدم و نعل مشکلست اگرچه معتبر ندانسته اند انرا بعض اصحاب و اگرچه احوط است **پنجم** انکه نبوده باشد استخوان و نه پهن **ششم** انکه نبوده باشد محترم مثل تربت متبرکه و بعض خوردنیها **مبحث سوّم** از فقه و جل است اینکه اختیار کند از برای تخلی خصوصا بول محل مناسبی که رفت نشود از ان چیزی از اداب را محروه تحب است در این حالت دوری از مردم

و مخفی کردن خود با این با بدخول بنائی و پوشانیدن سر و انکه چیزی مانند عبا یا مثل ان بر سر خود بکشد مانند کسیکه حیا میکند و اینکه مقدم بدارد پای چپ را حال دخول و بگوید در انوقت بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ الرِّجْسِ النَّجِسِ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ و بگوید وقت کشف عورت بِسْمِ اللّٰهِ و نزد خروج اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَرَّفَنِی لَذَّتَهُ وَاَبْقَی فِی جَسَدِی قُوَّتَهُ وَاَخْرَجَ عَنِّی اَذَاهُ یَالَهَا نِعْمَةً یَالَهَا نِعْمَةً یَالَهَا نِعْمَةً لَا یَقْدِرُ الْقَادِرُونَ قَدْرَهَا و نزد نگاه کردن بمدفوع اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی الْحَلَالَ وَجَنِّبْنِی الْحَرَامَ و نزد نگاه کردن باب اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا و حال استنجا اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِی وَاَعِفَّهُ وَاسْتُرْ عَوْرَتِی وَحَرِّمْنِی عَلَی النَّارِ وَوَفِّقْنِی لِمَا یُقَرِّبُنِی مِنْکَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ و بکشید دست خود را بر شکم وقتی که برخواست و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَمَاطَ عَنِّی الْاَذَی وَهَنَّانِی طَعَامِی وَشَرَابِی وَعَافَانِی مِنَ الْبَلْوَی و مقدم بدارد پای راست را حال خروج و بگوید نزد خروج بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَافَانِی مِنَ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ وَاَمَاطَ عَنِّی الْاَذَی و تکیه کند حال نشستن بر پای چپ و بگشاید پای راست را و جمع کند بین سنگ و اب حتی با تعدی در وجهی و مکروه است تخلی در کوچه ها و در جائیکه مردم از انجا اب برمیدارند و زیر درختهای ثمر دهنده و محل نازل شدن قافله ها و متردّدین و جاهای لعن مثل درهای خانه ها و اطراف مسجدها و در سوراخ جانوران و بالای قبرها و مقابل جرم افتاب و ماه بفرج و مقابل بادها بول کردن و بول بر زمین سخت و حال قیام و در اب اگرچه جاری باشد و مسواک کردن و نان خوردن بلکه مطلق خوردن و اشامیدن در بیت الخلا و استنجا بدست راست یا چپ و حال انکه در ان انگشتری باشد که اسم خدا جل شانه در ان نوشته باشد یا ایمن بودن از تنجس ان بلکه همراه بودن مثل این خاتم مطلقا مکروه است و حرف زدن مگر بذکر خدا و قران خواندن و حکایت اذان **مبحث چهارم** واجب است اجتناب از اب استنجا **مسئله** نجس نمیشود ملاقی اب استنجا **مسئله** رفع نمیکند اب استنجاء حدث را بنابر احوط و اقوی و ازاله نمیکند خبث را **مسئله** باید استعمال

نشود اب استنجا در وضو و غسلیکه رافع حدث نباشند و اشامیده نشود از جهة استخباث
بنا بر احوط در همه مذکورات مسئلة فرقی نیست در طهارت اب استنجا بین استنجاء
از بول و غایط و بهتر اجتنابست از اب شستن اول در استنجا از بول و از اب غساله
پیش از انکه جدا شود از محل مطلقا مسئلة فرقی نیست در احکام مذکوره بین
شخص مستنجی و غیر او و نه بین اینکه متخلی مباشر شود استنجا را و غیر او و نه بین صغیر و
کبیر بلی شرطست در پاك بودن ان چند امر یکی از انها اینکه ملاقات نکند نجاست
دیگری را چون اگر ملاقات کرد بواسطه قلت نجس میشود اگرچه ملاقات کند خنثی را
که از ان استنجا کرده است مسئلة هرگاه وارد شد اب استنجا بر متنجسیکه قابل
تطهیر باشد بنحویکه معتبر است از غساله غیر استنجا میشود که خلاف در ان هست
اگر بگوئیم بجواز ازالة الخبث بان و ورود ان اول بر محل باشد بعد بر متنجس دیگر بتعاقب
مسئلة نجس نمیشود اب استنجا بورود ان بر دست شخص مستنجی که نجس میشود
بمحل حال استنجا اگرچه دست پیش از اب بمحل برسد اگرچه احوط اجتنابست از
ان در این هنگام خصوصا هرگاه گذاردن دست بقصد استنجا نباشد مسئلة
هرگاه نجس شد دست شخص بسبب شروع در استنجا و اعراض کرد از ان از جهة نبودن
اب و مثل ان یا بر جهة دیگر بعد از ان استنجا کرد با فاصله یا بی فاصله بعید نیست باقی
بودن حکم اب استنجا و احوط اجتنابست مگر انکه تطهیر کند دست خود را پیش از
عود مسئلة هرگاه برسد بمحل پیش از تخلی یا بعد از ان نجاست دیگری پس ملاقات
کرد ان نجاست را اب استنجا یا ملاقات کرد محلیرا که متاثر بان نجاست شده است
بر طرف میشود از ان حکم اب استنجا اگرچه ان نجاست خفیفتر باشد از جهت حکم از
بول مثلا مسئلة هرگاه چند مرتبه استنجا نکرد بعد از ان استنجا کرد اب استنجاء
اخیری پاکست و دوم از انها متغیر نشود چیزی از اوصاف ثلاثه اب استنجاء
بنجاست و سوم از انها انکه نباشد در اب استنجاء اجزائی از غایط بطوریکه تمیز داده
شوند که اگر باشد ملاقی مجموع اب استنجا و ان اجزا نجس میشود بملاقات ان اجزاء
در این هنگام بلکه نجس میشود ملاقی اگرچه ملاقات با انها کند نه مجموع بنا بر احوط

مسئلة وجهی نیست ظاهرا از برای اعتبار زیاد نبودن وزن اب بعد از استنجا
از پیش از ان در طهارت اب استنجا بلی اجتناب با علم بزیاده بهتر است و چهارم
انها انکه خارج بول و غایط باشد نه خون تنها و نه ممزوج با خون مسئلة
باکی نیست در ثبوت حکم اب استنجا به بیرون امدن کرم و اجزاء هضم نشده با غایط
یا پیش از ان و بیرون امدن وذی پیش از بول هرگاه محل ببول و غایط نجس شده باشد
مسئلة ضرر ندارد هم در ثبوت حکم اب استنجا هرچند نجس شود محل بمذکورات
از جهت نجس شدن انها بغایط و پنجم انها انکه مخرج معتاد باشد باصل یا
عارض و ششم انها انکه تعدی نکند عین از مخرج زیادتر از مقداریکه غالبا تعدی
میکند و با تعدی زیادتر از ان پس از برای هریك از متعدی و غیر متعدی است
حکم ان و احوط اجتنابست از غساله هریك از جزء متعدی و غیر متعدی
یعنی هرگاه جدا جدا غسل بشوند مبحث پنجم سزاوار است اینکه ترك
۱۲ از نکند شخص استبراء را از بول بجهت روایتی که وارد شده است از حضرت رسول
که ان حضرت فرمودند اِنَّ اَحَدَکُمْ یُعَذَّبُ فی قَبْرِهِ فَیُقالُ اِنَّهُ لَمْ یَسْتَبْرِءْ عِنْدَ
بَوْلِهِ یعنی بدرستیکه یکی از شما عذاب میشود در قبر خود پس گفته میشود اینکه
او استبراء نکرده است وقت بول و از جهت فایده مهمه که بران مترتب میشود
و ان اینست که بلل مشتبهی که پیش از استبراء بیرون می اید نجس است و ناقض است
بنا بر معروف و اقرب بخلاف انکه اگر بعد از استبراء بیرون بیاید که پاکست و
ناقض نیست و حکایت شده است از بعضی قول بوجوب ان مسئلة در کیفیت
استبراء خلافست و اقرب حصول ان است به نه مسحه سه مرتبه از مقعد تا بیخ
ذکر و بهتر جا اوردن این سه مسحه است با نگشت میانه و سه مرتبه از بیخ ذکر تا
سر ذکر و بهتر این است که در این سه مسحه بگذارد انگشت سبابه را زیر ذکر و انگشت
بزرگ را بالای ان و بکشد انرا بقوت و فشار دهد مثل دوشیدن بعد از ان
فشار دهد سر ذکر را سه مرتبه و اگر سه مرتبه تنحنح کند با عمل مذکور استبراء
تمام میشود و اما مقاصد پس اول انها در وضوء است و در ان سه چند

مبحث اول در اجزاء وضو است و انها دو غسل و دو مسح اند پس
دو غسل از برای صورت و هر دو دست است و دو مسح از برای سر و دو قدم است
اما صورت پس طول ان ما بین رستنگاه موی و اخر زنخ است و عرض ان مقدار بیست
که فرا گیرد انرا انگشت بزرگ و میانه از ان طول پس هر چه داخل است در این حد از
صورت است چنانکه هر چه خارج است از صورت نیست **مسئله** فرقی نیست
در حکم مذکور بین زلف و صدغ و عذار و عارض و مواضع تحذیف و غیر انها موی
صدغ ما بین چشم و گوش است و گاهی اطلاق میشود صدغ بر گودی که میان گوش و
ابرو واقع است و عذار موئی است که متصل است بان و پائین ان و محاذی گوش است
و عارض پائین عذار است تا متصل شود بموئی که بر چانه میروید و مواضع تحذیف عبارت
است از مواضعی که ما بین نزعتین یعنی دو سفیدی که در دو طرف مقدم سر واقعند
و بین صدغین است که موی این مواضع را زنان میکنند ولکن احوط شستن همه موهای
دو طرف صورت است **مسئله** احوط هم جزم نکرد راست بوجوب شستن مقداری دیگر
داخل است در حد مذکور از زلف یا محل ان و قصد احتیاط بشستن ان **مسئله**
لابد است از یقین بشستن قدری که حد ان ذکر شد پس محتاج است بشستن چیزی
از خارج حد از باب مقدمه بجهت یقین بشستن انقدر **مسئله** کسیکه موی پیش
سر نداشته باشد یا زیاده از متعارف موی پیش سر داشته باشد یا انگشتان او در
درازی یا کوتاهی از حد متعارف خارج باشد رجوع میکند بمستوی الخلقه پس ملاحظه
میکند اخر انگشتان خود را مناسب صورت خود **مسئله** احوط اگر نباشد اقوی
وجوب شستن است از بالای صورت تا پائین ان و ظاهراً مقتضای این احتیاط این است
که ابتدا بکند وقت شستن صورت از حد محل روئیدن موی سر بلکه از بالای ان بنا
بر احوط و انتها بزنخ بلکه تا پائین ان و جاری بکند ابرا در وقت شستن بر صورت یعنی
منتقل شود از جزء بالا بجزء پائین بتدریج و متصل باشد شستن ما بین بالا و پائین
صورت و ابرا از بالا بپائین بیاورد **مسئله** هرگاه قدری کج دست را از بالا بپائین
بیاورد که خارج از معتاد نباشد یا اندکی بطور عرض که خارج از ان هم نباشد نشوید

عیب ندارد پس اگر ابرا از بالا بپائین انتقال داد بقصد وضو باطل است **مسئله**
هرگاه ابرا از پائین ببالا برد لکن بر برگردانیدن ان از بالا بپائین قصد وضو کرد
صحیح است **مسئله** هرگاه بگذارد صورت خود را در حوضی مثلاً و نیت بکند شستن
همهٔ اجزاء صورت را یکدفعه وضوی او باطل است بنا بر احوط **مسئله** احوط بطلان
وضو است اگر سر از بر کردن ابرا بر صورت خود بطور یکه واقع شد بر جزء بالا و غیر ان بکند
و قصد کرد شستن هر دو را با هم **مسئله** واجب نیست شستن مقداری دیگر سر از بر
میشود از موی صورت تا خارج ان و نه مقداری دیگر سر از بر شده باشد از موی خارج از
صورت بصورت اما ان مقدار یکه داخل است در حد صورت از موئی که روئیده میشود
در ان پس واجب است شستن ظاهر ان **مسئله** هرگاه جزئی از صورت از جهت روئیدن
مو مستور شده باشد شستن ظاهر ان موها کفایت میکند و دیگر شستن بشره
با نها لازم نیست **مسئله** احوط بلکه اقوی شستن بشره ایستکه مستور شده
باشد از جهت موهائی که در غیر ان روئیده باشند و محل روئیدن انها از بشره مستور
با نها دور باشد چنانکه اگر در میان ریش جائی باشد خالی از مو بسبب دمل یا سوختگی
لکن پیدا نباشد بسبب بلندی موهای اطراف ریش **مسئله** احوط اگر نباشد
اقوی وجوب شستن بشره ایستکه دیده میشود از ما بین موهای خفیف چنانکه احوط
ترک نکردن تخلیل است در خفیف از مو یعنی رساندن اب زیر موهای خفیف با وجود
غسل بشره مذکوره واجب است شستن ظاهر موها **مسئله** فرقی نیست در وجوب
شستن ظاهر موها بین مژه چشم و ابرو و شارب و عنفقه یعنی موهائیکه بین لب پائین
و بالای زنخ روئیده میشوند و ریش از برای مرد و زن و غیر ایشان و باید شسته شود
چیزی از باطن بینی و مثل ان از باب مقدمه از برای ظاهر و احوط شستن تمام چیزی است
که از دو لب بر هم گذاشته میشود و اما دو دست پس واجب است شستن انها از دو
مرفق و احوط شستن دو مرفق است هم و شستن چیزیست از بالای انها از باب مقدمه
علمیه یعنی بجهت یقین بشستن مقدار واجب و باید ابتدا کند بمرفقین تا اخر انگشتان
مسئله کسیکه بعض دستش بریده باشد باید بشوید باقی مانده را از محل غسل یا

انجائیکه از انجا بریده شده است واکر چیزی از دستش باقی نمانده باشد غسل ان ساقط
میشود وبهتر شستن تمام بازو است در این هنکام مسئلة هرکاه بوده باشد
از برای شخص در مقدار محدود از صورت ودو دست چیز زائدی واجب است
شستن ان مسئلة هرکاه شخص دست دیکر مستقلی داشته باشد از بالای
مرفق واجب است شستن دست اصلی واکر معلوم نباشد اصلی بودن هیچکدام
هردو را بشوید ومسح با هر دو بکند احتیاطا مسئلة احوط شستن هر دو
دست است هرکاه علم باصلی بودن هر دو داشته باشد اکرچه جواز مسح بیکی از انها
تنها در اینصورت خالی از قوة نیست مسئلة احوط بلکه اقوی شستن موهای
باشره در شستن دستها وواضح تر از ان احتیاط در شستن ناخنها اکرچه دراز
باشند مسئلة واجب است ازاله چرکی که مانع است از شستن چیزی که زیر ان
است شستن ان مسئلة جائز نیست ترک شستن چیزی از صورت ودو دست
ولو بقدر یکمو باشد مسئلة هرکاه مانعی در اعضای وضوء باشد لازم است
رفع ان یا حرکت دادن ان وهمچنین باشک در منع ان مسئلة هرکاه شك
در وجود مانع داشته باشد پس احوط ملاحظه وجستجو کردن است واما دوم مسح
پس اول انها مسح سر است وواجب است مسح چیزی از پیش سر واسلم مسح بر ناصیه است
یعنی میان دو سفیدی دو جانب بالای پیشانی از مقدم سر واحوط اکتفا نکردن است
بکمتر از پهنای یك انکشت وبهتر مسح است بمقدار عرض سه انکشت طولا وعرضا
سه انکشت وباکی نیست بعکس در اینجا مترجم کوید یعنی بردن انکشتها از پائین رو
ببالا اکرچه احتیاط در ترك انست مسئلة مستحب است از برای زن اینکه
بیندازد معجر خودرا ومسح کند سرشرا بجهة نماز صبح وپائین تر انست در استحباب
بجهة مغرب ودر غیر این دو نماز مجزی است اورا داخل کردن دست زیر مقنعه
مسئلة ضرر ندارد پنهان شدن بشره ممسوح از پیش سر بموی دیکر که روئیده
میشود بران نزدان موئیکه سر از یر میشود از طرف دیکر بران ونزدان موئیکه از بالا
بپائین میاید اکر خارج باشد از معتاد مخصوص هرکاه طرف پائین خالی باشد از مو

مسئلة در صورتیکه مو از طرفی بطرف دیکر امده باشد هرکاه مسح کند بر اصول
یکطرف از انها کفایت میکند مسئلة ظاهرا معتبر است نزد مسح موئیکه
بشره را پنهان کرده است اینکه مسح بکند بکشاندن دست بر بشره که پنهان شده است
بموهای بالای ان پس کفایت نمیکند مسح مو در اینصورت در هوا مسئلة
کفایت نمیکند مسح مو هرکاه سر از یر شده باشد بر جائی که خارج باشد از پیش سر
بلکه احوط ترك مسح است بر موئیکه جمع وبالا امده وانبوه باشد اکرچه بکشانند
ان از حد مسح خارج نشود مسئلة هرکاه بشره مستوره بشعر مستور باشد بتا
دیکری که در زیر موها باشد پس مسح بر مو در این هنکام اشکال دارد بلکه جائز نیست
مسئلة واجب است بنا بر احوط اکر نباشد اقوی اینکه مسح بباطن دست کند
واحوط مسح بدست راست است بلکه انکشتان ان غیر انکشت بزرك مسئلة
هرکاه مسح بباطن ممکن نباشد پس احوط تقدیم ظاهر کف است از زند بر باطن ذراع
بعد از ان اولی تقدیم باطن ذراع است بر ظاهر ان واحتمال دارد اولویة انتقال از
کف بسوی جائیکه از انجا بریده شده است مسئلة واجب است اینکه مسح
کند بتری وضوء که باقی است بر دست پس جائز نیست مسح باب تازه در حال اختیار
مسئلة معتبر است در مسح رسیدن رطوبت از ماسح بر ممسوح واحوط ان است
که تری ماسح بقدری نباشد که صدق شستن کند مسئلة ظاهرا باکی نیست
اکر در ممسوح رطوبتی باشد که مانع از تاثیر ان بر طوبت دست نباشد ومخلوط هم
نشوند هر دو رطوبت باهم بطوریکه مسح بهر دو واقع شود مسئلة احوط اکر
نباشد اقوی اینست که مخلوط نشود در رطوبت باقی مانده در دست با رطوبت باقی
اعضای وضوء بلی باکی نیست بتکرار کشاندن دست خود بر عضوی که اخرا شسته
شده است بجهت یقین بشسته شدن ان مسئلة هرکاه خشك شد رطوبت
هر دو دست از باطن وظاهر از جهت تاخیر مسح نسیانا جائز است از برای شخص که فرو
رطوبت از باقی مانده بر باقی اعضای وضوء که بالاصالة شسته شده اند نه از باب
مقدمه و از ابی که از عضو اصلی بان اب شسته شده باشد نه از ابی که جاری شده باشد

بر عضو از جهت شستن موضع دیگری بان اب اگرچه اکتفا باخذ از رطوبتی که منتقل
شده باشد از اب جزء دیگری از اجزاء عضو واحد بانتقال عادی خالی از قوت نیست
مسئلة احوط تقدیم رطوبتی استکه بر ریش و بر روابرو و محل مژه های چشم است
بر جاهای دیگر بلکه بهتر رعایت ترتیب است ما بین ریش و غیر ان **مسئلة** احوط
اگر نباشد اقوی ترک گرفتن رطوبت است از مقدار زائد بر حد صورت از ریش با بودن
رطوبت در غیر ان **مسئلة** احتیاط در نگرفتن رطوبتی استکه زیر موی ریش انرا
داخل کرده باشد با بودن رطوبت در غیر ان و اما قطرات ابی که در ریش جمع میشود از
ان ابی که ظاهر ریش با ان شسته میشود پس بعید نیست که مثل منتقل بانتقال عادی
باشد **مسئلة** هرگاه باقی نمانده باشد چیزی از تری وضوء از سر میگیرد وضو را
مسئلة هرگاه ممکن نباشد حفظ تری وضوء از جهت شدت گرما و مثل
ان حتی اذنا در ریختن اب بر جزء اخیر یا رفتن در مکان دیگر و مثل ان پس احوط جمع است
بین مسح باب جدید بعد از ان تیمم **وحدود انها** مسح ظاهر قدمین است از سر انگشتان
تا کعبین و در تفسیر کعب خلاف عظیمی هست و احوط رساندن مسح است تا
مفصل قدم و ساق مترجم گوید یعنی انجا که استخوان ساق تمام میشود و متصل
باصل قدم میشود و از برای عرض ان حد معینی نیست پس مجزی است از حیث عرض
بعد از تمامی طول ان مقداریکه محقق شود بان اسم مسح ولکن احوط اینست که کمتر
از عرض یک انگشت نباشد و بهتر مسح است بتمام کف و جایز نیست مقدم داشتن
پای چپ بر پای راست بنابر احوط اگر نباشد اقوی بلکه احوط ترتیب است بین انها
مترجم گوید یعنی اول پای راست را مسح کند بعد پای چپ را نه انکه هر دو را با
هم مسح بکند **مسئلة** جائز است در مسح پا اینکه دست را از بالای انگشتان
تا مفصل بیاورد چنانکه متعارف است و بعکس اگرچه اول احوط است **مسئلة**
باید مسح کند پای راست را بدست راست و پای چپ را بدست چپ بنابر احوط و
حکم مسح بتری ماسح و خشک بودن ممسوح در مسح پا چنانست که گذشت در مسح
سر **مسئلة** حکم نقص همه ممسوح یا بعض ان وزیادت مستقله خارجه از ممسوح

و چیزیکه در محل مسح روئیده باشد با توقف مسح بر تمام طول ممسوح بر مسح ان
بتفصیلی است که گذشت در شستن دست **مسئلة** هرگاه چیز زائدی که
معلوم است زیادتی ان بطوری باشد که موقوف نباشد مسح بر تمام طول مسح
ان واجب نیست متعرض شدن از برای ان مترجم گوید مثل انکه ان زائد یک
طرف ممسوح باشد و عرض انرا تمام نگرفته باشد و باید بوده باشد مسح بر بشره پس
کفایت نمیکند مسح بر حائل حتی بند نعل عربی و موئی که از حد خود تجاوز نکرده باشد
بنابر احوط در هر دو **مسئلة** جائز است از جهت تقیه مسح بر موزه و باید مراعاة
بشود در این هنگام مسح بتری دست و بر تمام طول تا کعب با امکان **مسئلة**
بهتر کم کردن حایل است هر قدر ممکن باشد بلکه این متعین است اگر ممکن باشد ازاله
حایل نسبت ببعض ممسوح **مسئلة** هرگاه از جهت تقیه مردد شود امر بین غسل
ممسوح و مسح بر موزه پس احوط اگر نباشد اقوی تعیین اول است **مسئلة** جائز
است مسح بر حائل از جهت ضرورت برف و مثل ان **مسئلة** حکم مسح سر مثل
قدم است نسبت بجمیع احکام مذکوره **مسئلة** احوط از برای مضطر بمسح
جمع بین وضوء و تیمم است **مبحث دوم** در وضوء مضطر است بتحقیق
شناختن وضوء کسیرا اگر بعض اعضای او بریده شده باشند و وضوء تقیه و ضرورترا
اما جبائر پس کسیکه بر بعض اعضای غسل او جبیره باشد و متمکن باشد بی حرج از
شستن زیر ان با طهارت ان عضو به برداشتن ان جبیره یا غیر برداشتن واجبست
شستن و همچنین اگر در موضع مسح جبیره باشد و متمکن باشد از نزع ان و اگر خواسته
باشد بشوید ان موضع را بی انکه نزع جبیره کند بریختن اب مکرر یا بفرو بردن ان
در اب پس باید علم پیدا کند بحصول ترتیبی که معتبر است در وضوء و فوت نشود
مسح بر باقی مانده تری وضوء **مسئلة** هرگاه اب نرسد زیر جبیره بطوریکه
صدق شستن بکند پس احوط جمع است بین ان و مسح جبیره **مسئلة** هرگاه
متمکن نباشد از غسل و رساندن اب زیر ان مسح میکند بر جبیره بر اب و احوط اینست که
شستن بعمل بیاید و اگر جمع کرد بین غسل و مسح پس قصد میکند تحقق واجب را بیکی از انها

غیر معین نه بخصوص یکی از انها مسئلة لا بد است از شستن تمام جبیره با
امکان پس ضرور ندارد رسیدن اب بجائیکه ممکن نباشد رسیدن ان از زمایین خیوط
مسئلة ظاهر واجب نبودن مسح جبیره است بباطن کف و بودن ان بچیزیکه باقی
میماند در دست از تری وضوء مسئلة هرگاه جبیره بر ممسوح باشد جبیره حکم
ممسوح پیدا میکند اگر جبیره بر تمام محل مسح باشد واحوط اینست که تری تاثیر در
بشره کند اگر ممکن باشد واما جروح وقروح پس اگر بکهنه بسته شده
باشد یا چیزی بالای انها مالیده باشد حکم جبیره را دارد واحوط جمع است بین
وضوء جبیری و تیمم مگر انکه قروح یا جروح در موضع تیمم باشد پس اکتفا بوضوء در
این هنگام دور نیست واگر چیزی بالای ان نباشد و ممکن نباشد شستن ان پس
اگر ممکن باشد مسح بران مسح بر خودش بکند واگر ممکن نباشد کهنه بالای ان گذارد
ومسح بران کهنه کند وچیزی از اطراف ان که صحیح است با او در مسح منضم نکند و
اگر این هم ممکن نباشد اکتفا کند بشستن اطراف ان وجمع بکند بین وضوء و تیمم در
زخمی که پوشیده نباشد هرگاه شستن ان بهیچ وجه ممکن نباشد بنا بر احوط مسئلة
هرگاه جبیره نجس باشد کهنه پاکی بران گذارد واحوط جمع است بین وضوء و تیمم در این
هنگام مسئلة هرگاه جبیره بر ماسح باشد معتبر است مسح بر تری ان جبیره مثل
بشره بنا بر احوط مسئلة غسل مثل وضوء است در حکم جبیره مسئلة
معتبر نیست در جبیره بودن ان از چیزی که نماز در ان صحیح است پس باکی نیست به مسح
بر جبیره حریر وطلا ومثل اینها بلی اگر غصبی باشد مسح بران وبر کهنه بالای ان که
مباح است اگر تصرف در ان کهنه لازم داشته باشد تصرف در مغصوب بر او حرام است
مسئلة اعاده نمیکند کسیکه وضوء اضطراری بجهت نماز گرفته باشد نماز خود را بعد
از بین و بیرون رفتن وقت بلی احوط اعاده وضوء است بجهت نمازی که بعد از ان میخواند
مبحث سوم در شرائط است وانها چند امراند از انها است پاک بودن
اب واطلاق ان ومباح بودن وطهور بودن ان وپاک بودن محل غسل ومسح وبرطرف کردن
حاجب از محل واباحه فضائی که حرکت دست در ان واقع میشود از برای غسل ومسح و

محل ریختن اب ان محلی که وضوء تصرف در ان محل باشد یا لازم داشته باشد تصرف را
واباحه ظرفی که وضو گرفتن از اب ان تصرف در ان ظرف باشد یا موقوف باشد بر
تصرف در ان مسئلة هرگاه منحصر نباشد ظرف در مغصوب مستمرا نزد هر
فعلی از افعال وضوء و وضوء بگیرد از ان ظرف به برداشتن اب از ان نه بفرو بردن عضو
وضوء ومثل ان در ان دور نیست صحت وضوء اگر چه اثم است در مقدمه واحوط
تجنب است از وضو گرفتن همچنین واز وضوئی که منافی باشد از برای واجب فوری
مثل رد کردن ظرف مغصوب بمالکش وبیرون رفتن از جای غصبی مسئلة حکم
ظروف طلا ونقره مثل مغصوب است واحتیاط به تجنب با عدم انحصار در این
ظروف شدید تر است مسئلة معتبر است در صحت وضوء عدم مانع از استعمال
اب از مرضی یا عطشی یا ضرر دیگری بر نفس محترمه ومثل اینها از چیزهائیکه واجب است
با ان تیمم پس اگر وضو گرفت در یکی از احوال مذکوره وضوی او باطل است واز انها است
ترتیب در اعضا پس مقدم میدارد تمام صورت را بر دست راست ودست راست را
بر دست چپ ودست چپ را بر مسح سر ومسح سر را بر مسح دو پا مسئلة احوط ترتیب است
بین قدمین مترجم گوید یعنی اول پای راست را مسح کند بعد پای چپ را چنانکه کند
در حکم مسح انها مسئلة هرگاه اخلال کرد بر ترتیبی که واجب است در وضوء پی
انکه قصد اخلال کند ترتیب را از اول در نیت وضوء ونه این را قصد کرده باشد در اثناء
ان در اثنا ثم نیت رجوع میکند بر کیفیتی که حاصل میشود با ان ترتیب هرگاه موالات
فوت نشود واگر فوت شود عود کند بطوریکه موالات هم حاصل شود اگر ممکن باشد بنا
بر عدم اکتفاء در بقاء موالات بر خشک نشدن چیزی از اعضاء سابقه واعتبار
خشک نشدن عضو سابق بلا فاصله مترجم گوید لکن اگر از اول قصد اخلال به
وضوء غیر مشروع کرده مثل انکه قصد کرد وضوئی که شستن دست چپ در ان پیش
از دست راست باشد یا از اول قصد ترتیب داشت لکن در اثنا ترتیب را اخلال
کرد مثل انکه بعد از شستن قدری از صورت چنین قصد کرد وضوی او باطل است و
باید از سر بگیرد از را در صورت اول واز جائیکه ترتیب اخلال کرده است در صورت ثانی

انتهی مسئله هرگاه فراموش کرد جزئی را از عضو سابق رجوع بکند بسوی او
بعد از آن عود کند بلاحق و صحیح است وضوء هرگاه فوت نشود موالاة و اگر فوت
ترتیب از بابت شستن دو عضو با هم باشد که باید بتقدیم و تاخیر شسته شوند کفایت
میکند اعادهٔ شستن عضو لاحق اگر شروع نشود عدم تحقق امتثال ترتیب در نیت
وضوء از اول یاد داشتن والا لازم است از سر گرفتن آن از آنجائیکه نیت اخلال
کرده است و از آنهاست موالات بمعنای آنکه تاخیر نکند شروع را در شستن
عضو لاحق تا تمام اعضاء سابقه خشک شوند مسئله احوط اینستکه عضو سابق
بی فاصله خشک نشود و این یعنی خشک نشدن عضو سابق بلا فاصله وقت شروع
در شستن عضو لاحق معتبر و معین است در ما بین شستن دست چپ و مسح
سر برای باقی ماندن تری از برای مسح مترجم گوید یعنی باید بعد از شستن دست
چپ دست تر باشد البته که با تری آن مسح کند و احوط از آن اینستکه خشک نشود
هیچ چیزی از اعضاء و اجزائی که پیش شسته شده اند مسئله احوط رعایت
متابعت عرفیه است اگرچه شرط نیست مسئله احوط اینستکه موالاة فوت
میشود بخشک شدن فقط پس اگر مانعی از حتی آن باشد که رطوبت زمانی طولانی
باقی بماند بر بعض اعضای وضوء از جهت مانع مثل افراط در برودت هوا اگرچه
از اعتدال باشد مسئله فوت میشود هم موالات بخشک شدن حتی اگرچه
از جهت طول مدت نباشد بلکه بسبب دیگر باشد با ترک متابعت عرفیه والا بعید
نیست صحت وضوء اگر لازم نیاید مسح با آب تازه و از آنها است نیت و آن قصد فعل است
بداعی امتثال امر خدا سبحانه و تعالی محض بندگی از برای او پس هر وقت منضم کرد با
این داعی ریاء را بهر طور که بوده باشد فاسد است مسئله احوط فساد است
بعجبی که مقارن عمل باشد بلکه آن اقوی است اگر لازم داشته باشد فوت عنوان بندگی را
والا پس اقوی خلاف آنست و اما غیر ریاء از سایر ضمیمها پس اگر مرکب باشد داعی
بر وضوء از هر دو بطوریکه اگر منتفی بشود یکی از ایشان تاثیر نمیکند دیگری در حصول
فعل باطل است خواه مساوی با هم باشند یا نباشند بلکه احوط اگر نباشد نیز بطلان است

هرگاه هر یک از آن دو داعی شایستگی علیت تامه داشته باشند مترجم گوید یعنی
اگر یکی منتفی باشد دیگری تاثیر در حصول فعل میکند با نسبت دادن فعل بهر دو در این
حال که منضم اند با هم و اما اگر نباشد داعی مرکب از هر دو بلکه بوده باشد امر بوضوء
داعی بسوی عمل ولکن میداند زمان فعل بحصول فایدهٔ دیگری از برای او هم و قوت
پیدا کند شوق او بسوی عمل از جهت این فایدهٔ دیگر یا اینکه ترجیح بدهد بعضی خصوصیات را
بر بعضی بجهت فایدهٔ دیگری مثل وضو گرفتن با آب سرد برای خنک شدن پس باطل
نمیشود مسئله فرقی نیست در بطلان با مرکب بودن داعی از امر خدا سبحانه و
غیر آن بر وجهی قوی بین ضمیمه مباحه و راجحه که متعلق باشد بفعلی که شرایط است
وضو را در صورت مثل تعلیم جاهل و ترغیب متکاسل و مثل اینها و اما ضمیمهٔ راجحه
که متعلق است بوضوء که تاکید کننده است از برای امر بوضوء انجنان ضمیمه که فعل
بجهت آن خارج نباشد از قصد وضو بداعی امتثال امر خدا سبحانه پس ضرر ندارد
بر هر حال مسئله معتبر نیست در نیت غیر از قصد امتثال و تعیین حتی وجوب
و ندب وصفا و غایتها اگرچه احوط است و همچنین غایات حتی رفع حدث و مباح
بودن نماز اگرچه قصد اینها احوط است مسئله هرگاه قصد وجوب کرد در مستحب
یا بعکس پس وجه صحت عمل است هرگاه بطور توصیف باشد بر وجهی که تغییر ندهد
موصوف را مترجم گوید یعنی بر وجه تشریع و قصد وضوی غیر مشروع نباشد یا وجوب
یا ندب خلاف واقع باعث شود از برای جا آوردن وضوء از جهت اینکه طلب خداوند
است نه بجهت خصوصیت آنکه وجوب است یا ندب است و بعبارة اخری وجوب
یا ندب داعی شود از برای جا آوردن وضوء بعنوان طلب بودن از جانب خداوند جل
شانه نه از جهت خصوصیت وجوب یا ندب بودن بلکه صحیح است وضوء هرگاه
خصوصیت وجوب یا ندبی داعی باشد باین معنی که چون این وضوء واجب است یا مستحب
وضو میگیرم و اگر چنین نبود وضو نمیگرفتم وضوء صحیح است در صورتهای مذکوره خواه
قصد وجوب در مندوب یا بعکس از روی تعمد باشد یا جهل یا سهو مسئله
معتبر است در صحت وضوء وقوع هر فعلی از افعال آن با نیت پس نباید تاخیر کند نیت را

از چیزی از افعال آن و باید متعلق باشد بخود وضوء تنها مستقلاً پس نباید مقدم دارد نیت را بر وضوء و بر امری که خارج باشد از آن بطوری که نیت بمجموع آنها تعلق گرفته باشد **مسئله** احوط اینست که اکتفا نکند به نیتی که متعلق باشد بوضوء مشتمل بر غسل بدین تا زندین و مضمضه و استنشاق که مبتنی است بر جزئیت این اعمال از برای وضوء و حال آنکه محتمل است مقدمات خارجه باشند **مسئله** ناچار است از نیت تمام وضوء پس اگر نیت نکرد مگر هر جزئی را بر تنهائی وقت اتیان بان جزء صحیح نیست وضوء **مسئله** ناچار است از دوام داشتن حکم نیت تا وقت فراغ از عمل پس اگر مردد شد یا قطع نیت کرد در اثنا و با آن حالت فعلی از افعال آن بجا آورد صحیح نیست و اگر عود کرد بحکم نیت اول و مفسدی از برای عمل حاصل نشده باشد از فوت موالاة و مثل آن تمام کند وضوئش را با اعاده فعلی که بجا آورده است حین تردد و صحیح است **مسئله** کفایت میکند یک وضوء از اسباب مختلفه اگرچه در وقت نیت آنها را بتفصیل ملاحظه نکند بلکه اگر قصد کرد رفع حدث معینی را بی آنکه التفات بغیر آن داشته باشد هم این یک وضوء کافیست **مسئله** هرگاه قصد کرد رافع نبودن این وضوء را از برای غیر آن حدثیکه قصد رفع آن کرده مترجم گوید یعنی قصد کرد رافعیت وضوء را از برای حدثی که قصد رفع آن کرده تنها نه از دیگری از احداثیکه فعلاً از او صادر شده اند پس احوط بلکه اقوی فساد آن وضوء است اگر قرار بدهد رافعیت را از برای آن حدث تنها عنوان از برای وضوئیکه بجا میآورد یعنی این را قسم مخصوصی از وضوء قرار دهد بر وجه تشریع و قصد این قسم کند و الا یعنی اگر نفس وضوء را قصد کند و عنوان قرار دهد نه رافعیت را از برای حدث مخصوص نه غیر آن و لو این را هم قصد کند با قصد خود وضوء پس در بطلان تاملی هست و از آنهاست مباشرت از برای غسل و مسح بطوریکه اسناد داده شود فعل بسوی او پس هر وقت چنین نباشد باطل است با اختیار و اما با اضطرار پس باکی نیست **مسئله** در صورت اضطرار با تصدی غیر از برای افعال وضوء خود شخص نیت کند و احوط در کسیکه عاجز باشد از همه افعال وضوء این است که هر دو نیت کنند بجهت چهارم

در احکام خلل است **مسئله** کسیکه یقین داشته باشد بحدث و شک داشته باشد در طهارت باید طهارت بگیرد **مسئله** هرگاه شخص یقین بحدث داشته باشد و مظنه بطهارت مظنه که معتبر نباشد شرعاً هم باید طهارت بگیرد **مسئله** در اعتبار خبر عدل واحد بطهارت در صورتیکه یقین بحدث داشته باشد تامل هست بلی اعتبار خبر عدلین در این فرض خالی از قوه نیست **مسئله** هرگاه شخص یقین بطهارت و حدث هر دو داشته باشد لکن شک کرد که الان متطهر است یا محدث از جهة شک در موخر از آن دو تا در حکم محدث است چه عالم بتاریخ یکی از آنها باشد یا نباشد **مسئله** هرگاه شخص یقین بطهارت داشته باشد و شک کند در حدث اعتنا نکند و در حکم متطهر است **مسئله** هرگاه شخص یقین کرد بترک شستن عضوی از اعضای وضوء یا مسح آن نسیاناً بعد از تذکر آن عضو را میشوید یا مسح میکند و اعاده ما بعد آن هم میکند بشرط آنکه عمل وضوء فاسد نباشد بسبب فوت موالات و مثل آن و الا از سر میگیرد وضوء را **مسئله** هرگاه شک کند در بجا آوردن چیزی از افعال وضوء پیش از فراغ از آن باید بجا بیاورد آنرا با رعایت ترتیب و موالات و بودن مسح بر تری دست و مثل آنها از چیزهائیکه معتبر اند در وضوء **مسئله** شرطی که موافق اصل نباشد حکم جزء را دارد یعنی باید بعد از تحصیل شرط اعاده غسل آن عضو نماید مترجم گوید مثل آنکه بعد از غسل عضو شک کرد که آیا آب وضوء مطلق بوده یا مضاف و حالت سابقه آن را هم نمیداند لکن شرط موافق اصل حکم جزء را ندارد مترجم گوید یعنی در مورد شک اعاده غسل لازم نیست چون احراز آن باصل میشود مثل آنکه هرگاه بعد از غسل عضو شک در طهارت آب کند و حالت سابقه آن را هم ندانسته باشد یا حالت سابقه آن طهارت باشد اعاده غسل آن عضو لازم نیست زیرا که اصل در هر دو صورت طهارت است **مسئله** ظن غیر معتبر در دو فرض سابق حکم شک را دارد مترجم گوید یعنی اگر ظن غیر معتبر بحصول شرط یا شطر در دو فرض سابق داشته باشد هم باید اعاده کند **مسئله** هرگاه شک کرد در فعلی از افعال وضو

بعد از دفع بدان از جهت فراغ و اتیان بجزء اخیر و منتقل شدن از حالت وضو
بحالت دیگری که شرعاً مترتب است بر وضو مثل نماز و مثل آن اعتنا نمیکند اگرچه هنوز
اعضاء وضو خشک نشده باشد مترجم گوید یعنی وضوی او صحیح است
مسئله هرگاه شک کرد در چیزی از افعال وضوء بعد از فراغ از آن و دخول
در کاری که مترتب بر وضو نیست شرعاً وضوی او صحیح است بلکه صحیح است هم
اگر داخل در هیچ کاری هنوز نشده باشد و بحال خود نشسته باشد اگرچه اعتنا
باین شک در این صورت احوط است مسئله هرگاه شک کند بعد از فراغ
از وضو در اتیان بجزء اخیر دور نیست اکتفاء کردن در عدم اعتنا باین شک بدخول
در نماز و مثل آن از چیزهائیکه مترتب اند بر وضوء شرعاً مسئله هرگاه
شک کند بعد از فراغ از وضوء در اتیان بجزء اخیر عود میکند بآن و بسوی هر چیزی
که شک کند در آن از پیش از جزء اخیر پس اگر شک در همه آنها شک کند چه بچند شک
و در صورتیکه بچند شک شک کرده باشد یک دفعه همه آن شکوک عارض شوند یا
بتدریج مترجم گوید ظاهراً یعنی آن شکوک متصل باشند یا منفصل مثل آنکه شک
کرده در چیزی از افعال غیر جزء اخیر اولاً بعد شک کرد در جزء اخیر یا بعکس مسئله
هرگاه شخصی خود را مشغول بافعال وضو نه بیند با اعتقاد بفراغ پیدا کند آنچه پیش
از حدوث شک ظاهراً کفایت نمیکند در عدم اعتنا بشک در فعلی از افعال وضو
مسئله هرگاه شک کند بعد از فراغ در تعمد ترک فعلی از افعال وضو که ندانسته
باید جا آورده شود از بابت آنکه ندانسته پس احوط اگر نباشد اقوی التفات و اعاده است
مسئله هرگاه شک کند در تعمد ترک فعلی از افعال وضوء عصیاناً پس شاید
اقوی عدم اعتنا بآن شک باشد مسئله هرگاه شک کند در تعمد ترک فعلی از افعال
وضو و احتمال دهد که ترک آن از جهت جهل بوجوب آن بوده دور نیست عدم اعتنا
هم لکن سزاوار است احتیاط در اینصورت بلکه در فرض سابق هم باعتناء مسئله
هرگاه بعد از فراغ از وضوء احتمال دهد حصول فعلی از افعال آن بی قصد مثل آنکه
حاجبی باشد در اعضای وضو که اتفاقاً بی قصد غاسل آب زیر آن میرسد بی آنکه تغییر

وضع آن حاجب کند بلکه وصول از توابع فعل اختیاری او باشد نه از افعال اختیاریه
وی ظاهراً قاعده فراغ در اینصورت جاری نیست و باید از سر بگیرد وضو را اگر بداند که
با قصد آب زیر آن نکرده است و لو احتمال بدهد رسیدن آب را در زیر آن اتفاقاً چنانکه
اکتفا نمیشود بمجرد این احتمال در اثناء بلکه لابد است از تخلیل و حصول اطمینان برسیدن
آب بزیر آن مسئله هرگاه شک کند در وجود حاجب در اثنای وضوء پس احوط اگر
نباشد اقوی اعتبار اطمینان است بعدم آن بفحص یا چیز دیگر مسئله هرگاه شک کند
در وجود حاجب بعد از فراغ از وضوء یا آنکه یاد او نباشد که فحص نکرده است وقت عمل
پس از برای عدم التفات و بنا گذاشتن بر حصول غسل از او در اینجا وجهی هست لکن
احتیاط خلاف آنست مسئله هرگاه بعد از فراغ حاجبی به بیند و شک کند که
وقت وضوء بوده یا بعد از آن پیدا شده پس احتیاط در اینجا اشد است مسئله
در باب وضو اعتباری بشک کثیر الشک نیست هر چند در اثنا باشد یا کثرت شک
در فحص و مثل آن باشد بنا بر قول صحیح بحث پنجم در چیزهائی است که وضو بجهت آنها
از برای آنها واجب است و چیزهائیکه وضو از برای آنها مستحب است اما چیزهائی
که وضو از برای آنها واجب است پس واجب میشود وضو به بیرون آمدن بول و چیزی
که در حکم آنست مثل بلل مشتبه پیش از استبراء و به بیرون آمدن غائط ولو قلیلاً هر
چند با کرمی یا ریگی باشد و به بیرون آمدن ریح چه با صوت باشد و چه بی صوت همه
آنها اگر از موضع طبیعی خلقی متعارف از برای عموم مردم و خود شخص بیرون آمده باشند
بلکه هم چنین است اگر معتاد عموم مردم معتاد او نباشد مسئله هرگاه چیزی از
احداث مذکوره از موضع خلقی شخص بیرون آمد ناقض است هر چند موضع خلقی وی مخالف
با موضع خلقی غالب مردم باشد مسئله هرگاه چیزی از احداث مذکوره از مخرج
عارضی بیرون آمد با انسداد موضع خلقی وی اگر آن مخرج عارض که منفتح شده و چیزی از
آن بیرون آمده طبیعی نوعی باشد ناقض است اگرچه هنوز معتاد نشده باشد بلکه و همچنین است
اگر معتاد غیر از آن باشد مسئله هرگاه مخرجی برای شخص منفتح شد که غیر مخرج
طبیعی نوعی و شخصی وی باشد یا منسد نشدن مخرج شخصی هم و چیزی از آن بیرون آمد

در آن اشکال و خلاف هست و شاید قوی نقض باشد هم لکن با صدق اسم احداث مذکوره
در اینصورت و صورت سابقه هم و شاید معتبر در صدق اسم هرگاه مخرج طبیعی نوع نباشد
معتاد بودن آن احداث است در مجرای باطنی یا چیزیکه نازل منزله آن باشد هرچند بعارض و الا
پس در صدق اسم تامل هست و سزاوار است با عدم [illegible] هم بود رعایت احتیاط هر وقت که
مخرج عارض مخالف طبیعی نوع باشد **مسئله** اعتباری نیست به ریحی که بیرون بیاید
از قبل اگرچه معتاد هم باشد **مسئله** معتبر نیست در واجب شدن وضو از جهت
خروج ریح شنیدن آواز آن و یا استشمام بوی آن **مسئله** اعتباری نیست به بیرون
آمدن بادیکه منکون میشود در حافره دبر یا کمی بالای آن و گویا این چیزیست که میدمد
شیطان در دبر تا اینکه خیال میکند انسان که خروج ریح از او شده است چنانکه در روایت
است **مسئله** هرگاه شک کند در خروج چیزی از احداث مذکوره یا در اینکه خارج
ریحی است که ناقض است یا نه اعتنا نمیکند **مسئله** واجب میشود هم وضو بخوابی
که غالب شود بر عقل که فهمیده میشود این بغلبه آن بر دو حاسه سمع و بصر نسبت بکسیکه
که اینها را داشته باشد **مسئله** کسیکه مزه خواب را چشیده نشسته یا ایستاده باید
وضو بگیرد **مسئله** کسیکه شک کرد که خواب رفته یا نه اعتنا نمیکند **مسئله**
مثل خواب است در نقض هر چیزیکه برطرف کند عقل را از جنون یا بیهوشی یا سکر یا غیر
اینها **مسئله** واجب میشود هم وضو باستحاضه قلیله که فرو نبرد پنبه را و سوراخ
نکند او را و اما در استحاضه متوسطه بجهة هر نمازی باید وضو بگیرد و بجهة نماز صبح غسل
هم کند و در کثیره باید سه غسل کند بجهة نماز صبح و ظهرین و عشائین و برای هر نمازی
وضو بگیرد و تفصیل این بحث در محل خودش ذکر میشود انشاء الله تعالی **مسئله**
از برای کسیکه سلس البول دارد و شکم زده چند حالت هست یکی از آنها اینکه بوده باشد
از برای ایشان فتره که وسعت طهارت و نماز اختیاری را داشته باشد پس اگر در اول وقت
چنین باشد جائز نیست از برای ایشان تاخیر از آن فتره و اگر تاخیر کردند و اتفاق نشد از
برای ایشان فتره دیگری اثم اند و باید بدستور دیگر میباید عمل کنند **مسئله** هرگاه
از برای مسلوس و مبطون فتره باشد در غیر اول وقت که وسعت طهارت و نماز اختیاری را داشته

را داشته باشد واجبست انتظاری آن وقت را بکشد پس اگر انتظاری نکشید نماز
او باطل است چونکه قصد قربت از او بعمل نمیاید **مسئله** اگر در فرض سابق
قصد قربت از او فوت نشد نماز او صحیح است هرگاه اتفاق شود مصادفه نماز او با
فتره یا اتفاق شود عدم فتره در مابعد و اقوی است صحت هرگاه مخصوص باشد فتره
بحالت نماز **مسئله** اگر در فرض مزبور هم هرگاه نماز مصادف با فتره نشده و بعد
از نماز هم فتره دیگری بعمل آمد نماز فاسد است **مسئله** احوط اگر نباشد اقوی
انتظار است با ظن حصول فتره بعد از این بلکه و احوط است هم اگر احتمال حصول فتره
بدهد سوم اینکه بوده باشد از برای ایشان فتره که وسعت داشته باشد طهارت
و نماز اضطراری مثل نماز حال جنگ پس احوط جمع است بین اینها و بین نماز اختیاری
بکیفیتی که میاید سیم اینکه فتره وسعت داشته باشد از برای وضو و چیزی از نماز
بطوریکه قدرت داشته باشد بر تمام کردن نماز بتکرار وضو در اثنای آن و احوط در
این هنگام جمع است بین نماز بتکرار وضو و بین تمام کردن نماز بیک وضو و فرقی نیست
در این بین مسلوس و مبطون اگرچه اکتفاء اول بدوم و دوم باول مترجم گوید یعنی
مسلوس نماز را بیک وضو تمام کند تنها و مبطون تکرار وضو کند در اثناء تنها هرگاه
لازم نداشته باشد فعل کثیر یا فعلی را که محو کننده از برای اسم نماز باشد خالی از قرب نیست
حالت چهارم اینکه فتره وسعت داشته باشد از برای طهارت و چیزی از نماز لکن
بطوریکه قدرت نداشته باشد بر تمام کردن نماز بتکرار وضو پس آیا واجب است در این
هنگام تکرار بقدر امکان یا نه اقرب این و وجه دوم است و احوط آنها اول است
حالت پنجم اینکه نبوده باشد از برای ایشان فتره اصلا پس احوط اگر نباشد اقوی
وضو است از برای هر نمازی و شتاب کردن بسوی نماز بعد از وضو خصوصا
هرگاه عادت داشته باشد بتخلی طبیعی و بعد از تخلی یا تمام انتظار کند **مسئله**
هرگاه حدث مسلوس و مبطون در بعضی از وقت خفیف تر باشد گفته شده است
بهتر مراعات آن حالت است بعد از آنچه گفته شد هم از حیث حدث است و اما
از حیث خبث پس احوط ازاله است هم هر قدر ممکن باشد ولو در اثناء هرگاه لازم

نباید منافی مسئلة اقوی وجوب تحفظ است از سرایت خبث بکیسه که نماز در آن
تمام نمیشود یا تطهیر یا تبدیل کیسه پیش از هر نمازی اگر نماز در آن تمام میشود بلکه احوط
یکی از این دو کار است نسبت بکیسه که نماز در آن تمام نمیشود هم مسئلة در الحاق
غیر مسلوس و مبطون بایشان در حکم از کسانی که حدث متوالی از ایشان سر میزند مثل
خواب و ریح تامل هست پس سزاوار است که بیرون نرود چنین کسی از راه احتیاط
مادامیکه مستلزم حرج نباشد مسئلة احوط از برای مسلوس و مبطون و
غیر ایشان از کسانیکه دائم الحدث باشند ترک مس کتابت قرآن است و چیزیکه در
حکم آنست مسئلة نقض نمیکند وضو را غیر آن چیزیکه شناختی و مشتبه است
نواقض از حدث اکبر مسئلة باکی نیست در تجدید وضو برجاء ثواب از چند امر
اول مذی و ودی و مرجر کوبک یعنی رطوبتیکه بعد از ملاعبه و پیش از بول و بعد
از بول بیرون میاید دوم خندیدن در نماز سیم دروغ دادن چهارم ظلم کردن
پنجم زیاد شعر باطل خواندن ششم رعاف هفتم قی هشتم چیزی فرو بردن
بدن که بسبب آن خون شود نهم مس باطن دبر دهم مس احلیل یازدهم فراموش
کردن استنجاء پیش از وضوء دوازدهم بوسیدن بشهوت مبحث ششم واجب
میشود وضوء از برای نماز واجب اگرچه نماز احتیاط باشد غیر نماز میت و شرط صحت
هم هست نماز مستحبی و احوط شرط است در اجزاء فراموش شده و دو سجدهٔ سهو مسئلة احوط
دوام دادن طهارت نماز است از برای اجزاء فراموش شده و دو سجدهٔ سهو و نماز احتیاط
اگرچه فوت نشود فوریت بدون آن مسئلة واجب است وضو از برای طواف
واجب از جهة بودن آن جزء حج یا عمره اگرچه خود آنها مستحب باشند مسئلة
واجب میشود وضوء از جهة نذر و شبه آن که عهد و یمین باشند مسئلة شرطست
وضو بنا بر احوط اگر نباشد اقوی در جواز مس کتابت اسماء خدا و صفات خاصهٔ
او جل شانه مسئلة فرضست وضوء بنا بر احوط هم اگر نباشد اقوی در مس
کتابت قرآن و فرقی نیست در این بین آیه فرعون و شیطان و قارون و غیر اینها
مسئلة اولی بلکه احوط اشتراط وضوء است در مس کتابت اسماء انبیاء

خلال کردن دندان

واوصیاء

واوصیاء با قصد معنی مسئلة معتبر است در الفاظ مشترکه قصد کاتب
یا اقتران آن اسم بخصوصیتی که تمیز دهنده باشد و لو بفعل غیر کاتب مثل آنکه کسی
بنویسد علیه السلام مثلاً بعد از اسم علی که نوشته باشد از شخص دیگر بقصد
مسمای دیگری در وجهی قوی مسئلة هرگاه قصد کاتب معلوم نباشد و
اسم مشتبه باشد بین اسماء محترمه و غیر آنها باکی نیست در مس آن از برای محدث
مسئلة فرقی نیست در احترام اسماء مذکوره بین نوشتن آنها بعربی یا غیر آن
بلکه مدار بر اسم قرآنیه و اسم خداوند است جل شانه هر طور که بوده باشد کتابت
و از هر کاتبیکه باشد حتی باد و مثل آن چنانکه مدار بر صدق اسم مس است
مسئلة مستحب است وضوء از برای نماز و طوافیکه مستحب باشند و از برای
باقی اعمال حج مسئلة مستحب است وضوء از برای خوابیدن مطلقا خصوصا
از برای جنب و نماز میت و قرآن خواندن و داخل شدن در مساجد مسئلة
مستحب است وضوء از برای جنب هرگاه خواسته باشد میتی را غسل دهد و از برای
غسل دهنده میت هرگاه خواسته باشد جماع کند مسئلة مستحب است
وضوء از برای اکل جنب و حائض و از برای کسیکه جماع کرده و هنوز غسل نکرده
هرگاه بخواهد دو مرتبه جماع کند مسئلة مستحب است وضوء از برای ذکر
حائض در اوقات نمازها و از برای کون بر طهارة و تجدید و اما مستحبات وضو
پس اول گذاشتن ظرفیست که از آب قلیل آن بر میدارد بر جانب راست دوم
برداشتن آب از آن بدست راست سیم بسم الله گفتن وقت وضوء چهارم
دعاء با آنچه وارد شده است در موارد آن پنجم مسواک کردن نزد وضوء ششم
شستن هر دو دست از بند یا نصف ذراع پیش از داخل کردن آنها در ظرف
آب قلیل آن بر میدارد یکمرتبه از بول و خواب و دو مرتبه از غائط هفتم
مضمضه و استنشاق هشتم تکرار هر یک بعد از مرتبه اول دو مرتبه نهم مقدم
داشتن مضمضه بر استنشاق دهم آنکه ابتداء مرد بظاهر دو ذراع خود کند عکس
زن و اما مکروهات وضو پس مکروه هست استعانت در چیزیکه معتبرات در

ان مباشرت از مقدمات قریبه مسئلة افضل باقی گذاشتن تریست بر اعضای
وضو و خشک نکردن آنها است بدستمال مسئلة باکی نیست بتکرار غسل
دو مرتبه برجاء ثواب مسئلة احوط ترک مسح است به تری غسل دوم پس
ترک کند چیزی را که باعث آن میشود **مقصد دوم** در غسل است و
آن دو قسم است اول واجب دوم مستحب اما واجب اول غسل جنابت است دوم
غسل دماء ثلاثه سیم غسل مس اموات چهارم تغسیل اموات اما غسل جنابت
پس دانستن چند مبحث **مبحث اول** سبب جنابت دو امر است اول
بیرون آمدن منی از مخرجی که میزان آن گذشت در بول که ناقض وضو است مسئلة
احتیاط در موارد اشتباه در اینجا حاصل میشود بفعل وضوء و غسل هر دو اگر محدث
باشد بحدث اصغر و الا پس بغسل بتنهائی مسئلة فرقی نیست در جنب شدن
بخروج منی بین مرد و زن مسئلة خنثی جنب میشود بخروج منی از هر دو مخرج
او یا هم یا از مخرجی که معتاد او است و الا پس احتیاط می کند چنانکه گذشت راه آن
مسئلة هرگاه یقین کرد شخص باینکه آنچه بیرون آمده منی است پس در حکم آن
اشکالی نیست اگرچه بعض صفات آن را نداشته باشد مسئلة هرگاه شک کند
که آنچه بیرون آمده منی است یا نه رجوع میکند شخص صحیح در معرفت آن ببوی مقارنت
شهوت و بجستن بیرون آمدن و سستی جسد بعد از آن بر نحو معهود و بوی شکوفه
نخل و خمیر ترش دادن مادامیکه تر است و اگر خشکید بوی سفیدهٔ تخم دادن که باعث شوند
از برای علم بآن عادةً و مریض رجوع میکند بشهوت و سستی جسد تنها مسئلة
احتیاط میکند هر یک از صحیح و مریض اگر بعضی صفات را نیابند خصوصا هرگاه یقین بفقد
غیر صفات معلومه نداشته باشد مسئلة کسیکه بر لباس یا بدن خود منی ببیند
و یقین بداند که از خودش میباشد و از جنابتی است که غسل نکرده از آن واجب است بر او
غسل و قضاء نمازهائیکه احتمال میدهد بعد از این جنابت بجا آمده اند بنا بر احوط
اگرچه جواز اکتفاء بقضای نمازهائیکه احتمال نمیدهد پیش بودن آنها از بر جنابت
خالی از قوت نیست مسئلة هرگاه بر ثوب یا جسد خود منی ببیند و مظنه داشته

در بیداری یا خواب

باشد که از خودش است احوط غسل و قضای تمام نمازهائی است که احتمال میدهد بعد
از این جنابت واقع شده باشند و مؤکد است این احتیاط هرگاه یقین بداند منی از او است
لکن نداند که بجنابت جدیده است مسئلة اگر دائر باشد جنابت بین دو شخص که
میدانند هر یک از ایشان اینکه آن جنابت از یکی از ایشان است جاری میکند هر یک از ایشان
در حق خود حکم ظاهر را و غیر عمل میکند بمقتضای علم اجمالی پس اقتدا نمیکند بهر دو
در یک نماز بلکه و نه در دو نماز بلکه و نه بیکی از ایشان مسئلة در فرض سابق اگر
توقف داشته باشد فعل یکی از ایشان بر صحت فعل دیگری عمل متوقف باطل است
مثل اقتداء یکی از ایشان بدیگری که نماز ماموم در این صورت باطل است و اگر توقف
از دو جانب باشد مثل تکمیل عدد جمعه هر دو باطل اند دوم از اسباب جنابت
جماع است اگرچه انزال نشود مسئلة محقق میشود جماع در مرد و زن بغائب
شدن حشفه در قبل یا در دبر بنا بر اقوی یا جزئی بقدر حشفه اگر حشفه بریده باشد
مسئلة احوط حصول جنابت است بمسمای ادخال در مقطوع الحشفه
مسئلة احوط حصول جنابت است از برای صغیر و مجنون چه واطی باشند
چه موطوء مسئلة احوط رفع نشدن جنابت صغیر و مجنون است مگر بغسل
بعد از حصول شرط تکلیف مسئلة احوط حصول جنابت است از برای واطی
میت یا موطوء او بلکه واطی بهیمه یا موطوء آن مسئلة محقق میشود جنابت
خنثی بوطی مذکر در دبر او بنا بر احوط و احوط محقق شدن جنابت است از برای
خنثی اگر مذکر وطی کند در قبل او یا آنکه او وطی کرده باشد انثی را مسئلة
اگر دو خنثی وطی کردند یکدیگر را هیچکدام از ایشان جنب نیست **مبحث دوم**
موقوف است بر غسل جنابت چند امر اول آنها طواف واجب است و نماز واجب
باشد یا مستحب مگر نماز میت و همچنین اجزاء فراموش شده نماز و رکعات احتیاط
و سجود سهو موقوفند بر ابقاء طهارت نماز از برای آنها بنا بر احوط اما سجود شکر
و تلاوت پس شرط نیست در آنها طهارت دوم آنها صوم واجب است بتمام
اقسام آن بنا بر احوط پس هرگاه کسی عمداً باقی ماند بر جنابت تا طلوع فجر روزه اش

باطل است **مسئله** کسیکه بیدار شد بعد از طلوع فجر بحالت جنابت اگر یقین
ندارد که آن جنابت در روز واقع شده روزه آن روز صحیح است و همچنین هرگاه شک
داشته باشد **مسئله** کسیکه بیدار شد بعد از فجر بحالت جنابت و یقین
داشته باشد بوقوع آن در شب پس اگر روزه مضیق باشد یا در بین روزه هائی باشد
که تتابع در آنها شرط باشد صحیح است و اگر موسع باشد پس اگر قضای ماه رمضانست
باطل است و غیر قضای ماه رمضان بآن ملحق است بنا بر احوط و در مندوب اگر تمام
کند برجاء ثواب جایز است سیم از چیزهائیکه موقوفند بر غسل جنابت مس
اسم الله است جل شانه **مسئله** هرگاه لفظ الله تعالی جزء اسم دیگر باشد
مثل عبدالله که علم باشد پس احوط ترک مس آنست در حال جنابت **مسئله**
مس اسم غیر عربی از برای خداوند جل شانه و باقی اسماء او و غیر از اسم جلاله در حال جنابت
جائز نیست **مسئله** مس اسماء انبیاء و ائمه علیهم السلام اگر نوشته شوند بقصد
معانی یا مقرون نباشند بچیزیکه تخصیص آن اسماء بایشان بدهد جائز نیست در حال
جنابت در دو وجهی قوی **مسئله** حرام است بر جنب مس کتابت قرآن چهارم
از چیزهائیکه حرامند بر جنب درنگ کردنست در مساجد بلکه مطلق دخول اگر نخواسته
باشد از دری داخل شود و از در دیگر خارج شود یا چیزیکه از برای اوست در مسجد بردارد
مسئله ملحق است بمساجد در حکم مذکور مشاهد مشرفه بنا بر احوط **مسئله**
حرامست از برای جنب عبور در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم **مسئله**
هرگاه شخص محتلم شد در یکی از مسجدین تیمم میکند و بیرون میرود **مسئله**
هرگاه زمان خروج کمتر از زمان تحصیل مقدمات تیمم باشد بیرون میرود بی تیمم
مسئله هرگاه زمان خروج کمتر از زمان خود تیمم باشد در حکم آن تامل هست
مسئله هرگاه ممکن باشد از برای محتلم در مسجدین غسل کردن در زمانیکه مساوی
باشد از برای زمان تیمم یا کمتر باشد در حکم آن تامل هست **مسئله** در الحاق
جنبی که داخل شود در مسجدین سهوا یا عمدا بکسیکه محتلم شده باشد در آنها در حکم
تامل هست پنجم از چیزهائیکه بر جنب حرامند دخولست در مسجد و جائیکه در

حکم مسجد است از برای گذاشتن چیزی در آن **مسئله** احوط اجتناب است از
برای جنب از گذاشتن چیزی در مسجد مطلقا ولو از خارج ششم از چیزهائیکه
بر جنب حرامند خواندن سورهای عزائم است و آنها سوره اقرء و والنجم و الم تنزیل
و حم فصلت هستند **مسئله** مستحبست غسل جنابت لذاته یعنی آنکه قصد
غایتی کند **مبحث سیم** مکروهست از برای جنب چند چیز اول و دوم
خوردن و آشامیدن **مسئله** شخص جنب هرگاه بخواهد بخورد یا بیاشامد
دستش را بشوید و تمامتر از آن اینست که صورتش را با دستهایش بشوید و تمامتر از آنست
که با این مضمضه هم کند و تمامتر اینست که آنها را جا بیاورد و استنشاق بکند و
وضوء هم بگیرد سیم خواندن بیشتر از هفت آیه از قرآن از غیر عزائم و شدید است
کراهت خواندن زیادتر از هفتاد آیه **مسئله** احوط آنست که جنب هیچ قرآن
نخواند چهارم مس چیزی از قرآن غیر کتابت آن پنجم خوابیدن **مسئله**
هرگاه خواسته باشد جنب بخوابد وضوء بگیرد و اگر آب نباشد تیمم کند بدل از غسل
مسئله بهتر شتاب کردنست از برای جنب در غسل با امکان خصوص از برای
کسیکه بخواهد عود بجنابت کند ششم خضاب بستن **مسئله** مکروهست
از برای کسیکه خضاب بسته پیش از تمام رنگ گرفتن خود را جنب کند **مبحث
چهارم** واجبست در غسل چند امر اول آنها نیتست مقارن از برای
اول غسل دوم آنها استدامت نیتست مترجم گوید یعنی در اثناء غسل قصد
رفع ید از آن یا تردید پیدا نکند سیم آنها شستن ظاهر بشره است بطوریکه صدق
شستن کند **مسئله** مجزی نیست شستن غیر بشره در غیر جبیره و حکم جبیره در
حکم آنست حتی موی و واجبست ازاله حاجب و تخلیل آب بجائیکه نمیرسد آب بآن
مگر بتخلیل **مسئله** احوط شستن موی کوتاهی است که از توابع جسد محسوب است
مسئله احوط شستن جائیست که مردد باشد بین ظاهر و باطن چهارم از آنها
ترتیب است از برای کسیکه غسل ارتماسی نمیکند باینکه بشوید تمام سر را و از سر است
گردن بنا بر اقوی بعد از آن تمام نصف راست را از بدن بعد از آن تمام نصف چپ را

ازان مسئلهٔ ناچار است در شستن هر عضوی شستن جزئی از عضو دیگر
که منفصل است ازان یا ان از باب مقدمهٔ علمیه مسئلهٔ احوط شستن عورة
و ناف است با دو جانب ولو بتکرار مسئلهٔ لازمست در غسل شستن همهٔ اجزاء
بدن و اعتباری نیست بر ریختن اب بر عضو چه یکمرتبه و چه چند مرتبه و نه بما لیدن
مسئلهٔ ترتیبی بین اجزاء عضو واحد نیست در غسل اگرچه ابتداء با علی فالاعلی
بهتر است مسئلهٔ مجزیست فرو بردن هر عضوی در اب چنانکه مجزیست
هر چیز یکه از ان شستن گویند زیرا که کیفیت مخصوصی از برای شستن در باب غسل نیست
بلکه تحقق مسمای ان کفایت میکند و اینکه گفته شد یکی از دو کیفیت غسل و افضل
انهاست و کیفیت دیگران ارتماس است و ان عبارتست از پوشانیدن بدن با اب
مسئلهٔ حاصل میشود غسل ارتماسی از کسیکه فرو برود در اب بطور تعاقب
اجزاء و تتابع در دخول و جمع شود تمام اعضای او در ان واحدی زیر اب مسئلهٔ
ظاهرا معتبر نیست حصول علم باینکه حاصل میشود غسل ارتماسی از او بتدریج در
دخول زیر اب یا بجمع شدن اعضاء یکمرتبه زیر اب بلکه کفایت میکند نیت در اول
فرو رفتن و مستمر داشتن ان تا وقتیکه تمام فرو رود زیر اب ~~زیر اب~~ یا قصد ~~...~~
حصول غسل در این عمل پنجم از واجبات غسل اطلاق ابست و طهارت ان و اباحهٔ
مکان و محل ریختن اب و ظرف ان بر تفصیلی که گذشت در وضوء مسئلهٔ شرطست
در صحت غسل مباشرت در حال اختیار و همچنین شرطست نبودن مانعی از استعمال اب
از جهت مرضی و مثل ان مسئلهٔ شرطست طهارت محلی که جاری میشود بران
اب غسل بلکه طهارت تمام بدن پیش از شروع در غسل بنا بر احوط مسئلهٔ
حکم جبیره و تقیه و باقی افراد ضرورت در اینجا چنانیست که گذشت در وضوء
حکم شک و نسیان در اینجا هم چنانیست که گذشت در وضوء لکن بعد اعتبار شک ظاهرا که
فارغ نشده باشد از تمام عمل اگرچه داخل شده باشد در ما بعد انچه شک در ان کرده است
در اینجا مثل وضوء خلافست سزاوار است احتیاط در ان اگرچه حکم بعدم اعتبار
خالی از قوت نیست مسئلهٔ در باب غسل بالاصاله موالات شرط نیست بلی

مراعات ان بمعنی ~~متابعت~~ بهتر است مبحث پنجم مستحبست در غسل چند امر
اول استبراء ببول پیش از غسل از برای کسیکه بانزال جنب شده باشد دوم شستن دو
دست تا دو مرفق پیش از غسل سیم مضمضه چهارم استنشاق هر یکی سه مرتبه پنجم
کشیدن دست در ترتیبی بلکه سزاوار است استظهار بتخلیل جزئی ~~از بدن~~ که موقوف
نباشد رسیدن اب بان بتخلیل و بیرون اوردن انگشتر و مثل ان و رسانیدن اب میان
شکنجهای شکم فربه و مثل انها مسئلهٔ استبراء قبل از غسل شرط در صحت ان نیست
بنا بر صحیح مسئلهٔ اگر بیرون امد پیش از استبراء ببول و بعد از غسل رطوبت مشتبهه
غسل را اعاده میکند اگرچه بول کردن ممکنش نبوده و استبراء بسحات هم کرده باشد
بنا بر اقوی مسئلهٔ اگر بیرون بیامد از شخص رطوبت مشتبهی لکن بول کرد بعد
از غسل پس اگر یقین بداند که اجزاء منی در مجری مانده و با بول بیرون امده اند یا مشتبه
باشد بر او اول بلی که بیرون امده است از او پیش از بول یا مشتبه باشد بلی که مقارن بوده
با اول بول اعاده میکند غسل را و الا پس اقوی عدم است مسئلهٔ هرگاه شخص استبراء
نکرده غسل کرد بعد از ان رطوبتی از او بیرون امد مشتبه بین بول و منی غسل میکند و
وضوء میگیرد بنا بر احوط اگر پیش از این رطوبت مشتبه متطهر باشد از حدث اکبر و اصغر
بلکه اگر محدث باشد بحدث اصغر و فرقی نیست در این حکم یعنی احتیاط بجا اوردن غسل و وضوء
بین اینکه بیرون بیاید ان رطوبت مشتبه بعد از منی و علم ببول کردن بعد از ان نداشته باشد
یا بعد از بول و علم باستبراء بسحات نداشته باشد اگرچه از برای اکتفاء بغسل در اول و
بوضوء در دوم وجهی هست مسئلهٔ مجزیست غسل جنابت از وضوء مسئلهٔ
هرگاه در اثناء غسل ترتیبی حدث اصغری از شخص صادر شد پس احوط از سر گرفتن غسل است
همچنین یعنی بطور ترتیبی و وضوء گرفتن بعد از غسل بجهت دخول در نماز و مثل ان اگرچه
کفایت اتمام غسل و وضوء خالی از قوة نیست و اما غسل مس میت پس کیفیتش مثل
غسل جنابت است و سبب ان مس میت انسانست اگرچه کافر باشد بعد از سرد شدن
تمام بدن بموت پیش از انکه غسل داده شود مسئلهٔ در الحاق بهیمه بغسل مس مرده کردن
یعنی در سقوط غسل مس میت بان اشکالی هست احوط عدم الحاقست مسئلهٔ در

لی[۷] در پی بودن

ببدن بر تخلیل ان[۷]

الحاق غسلیکه کافر بامر مسلم بدهد از جهت نبودن مسلم مماثل و اغسال ثلاثه که همه را بآب خالص واقع ساخته باشد بغسل تام کامل در سقوط غسل مس بآنها هم اشکالی هست احوط عدم است اگرچه الحاق خالی از قوت نیست **مسئله** شهید حکم میت غسل داده را دارد و همچنین کسی که غسل کرد بجهت اینکه کشته شود پس کشته شد **مسئله** معتبر صدق اسم مس است از برای میت و احوط حصول آنست بمس ناخن میت ولو بناخن **مسئله** ظاهر عدم صدق اسم مس است نسبت بموئی که از ماس حی یا ممسوس میت که دراز باشد **مسئله** قطعه که استخوان داشته باشد از میت یا حی بحکم میت است **مسئله** قطعه گوشت بی استخوان از حی حکم میت را ندارد و اما استخوان بی گوشت پس احوط غسل است بمس آن **مسئله** احوط اگر نباشد اقوی شکسته شدن وضوء است بمس میت و اما تغسیل اموات پس ذکر میشود با باقی احکام اموات در یک مقدمه و چند مبحث و یک خاتمه

اما مقدمه پس در آنست دو فصل

فصل اول سزاوار است از برای مریض بلکه صحیح هم اینکه فراموش نکند ذکر موت را و اینکه حسن ظن داشته باشد برحمت واسعه و مغفرت تامه پروردگار خود و اینکه حمد بکند او را و شکر نماید و صبر کند و شکایت ننماید پس در خبر است از سید بشر صلعم اینکه آنحضرت تبسم کرد در روزی پس عرض شد خدمت آن حضرت چه شده است ترا ای رسول خدا که تبسم میکنی پس فرمود تعجب میکنم از مؤمن و جزع او از بیماری و اگر میدانست که چه قدر هست از برای او در بیماری از ثواب هر آینه دوست داشت اینکه همیشه بیمار باشد تا ملاقات کند پروردگار خود را عز و جل و وارد شده است هم اینکه ناله مؤمن بیمار تسبیح است و صیحه کشیدن او تهلیل است و خوابیدنش بر رختخواب عبادتست و از این طرف و آن طرف شدن او جهاد است در راه خدا عز و جل و اینکه ریخته میشود از او گناهان چنانکه ریخته میشود برگ از درخت و اینکه هرگاه خدا دوست داشته باشد بنده را نگاه میکند بسوی او پس هرگاه نگاه کرد بسوی او یکی از سه تحفه را و میدهد صداع یا تب یا چشم سرخی و بدرستیکه خداوند عالم فرموده است هر بنده را که مبتلا کردم ببلیه پس پنهان کرد آنرا از عیادت کنندگانش تا سه روز عوض میدهم او را گوشتی بهتر از گوشت او و خونی بهتر از خون او و بشره بهتر از بشره او پس

اگر باقی گذاشتم او را باقی میگذارم و حال اینکه هیچ گناهی ندارد و اگر بمیرد میمیرد بسوی رحمت من و بتحقیق رسیده شد حضرت صادق ع از حد شکایت از برای مریض پس فرمود بگوید شب کردم دوش و بیدار بوده ام امشب و راست بگوید این شکایت نیست بلکه شکایت اینست که بگوید مبتلا شده ام بدردی که هیچکس بآن مبتلا نشده است و رسیده است مرا بلائی که بهیچکس نرسیده است و از آنحضرت هم روایت شده است که سزاوار است از برای مریض از مؤمنین اینکه اعلام کند برادرانش را بمرض خود پس عیادت بکنند او را پس اجر داده شود بسبب ایشان و اجر داده شوند بسبب او تا آخر حدیث و مستحب مؤکد است عیادت مریض حتی اینکه وارد شده است اینکه از برای عیادت کننده است بهر گامی که بر میدارد تا برگردد بمنزل خود هفتاد هزار هزار حسنه و محو میشود از او هفتاد هزار هزار گناه و بلند میشود از برای او هفتاد هزار هزار درجه و موکل میشود با او هفتاد هزار هزار ملائکه که عیادت کنند او را در قبر وی و طلب آمرزش کنند از برای او تا روز قیامت بلی مؤکد نیست عیادت در مرض چشم و دمل و دندان درد و در صورتیکه غالب باشد بر او مرض یا طول کشیده باشد و سزاوار است از برای عیادت کننده التماس دعا از مریض و گذاشتن دست خود بر ذراع او و بردن هدیه از میوه یا بوی خوش یا بخور یا مثل اینها همراه خود از برای مریض و کم نشستن نزد او مگر هرگاه دوست داشته باشد مریض زیاد نشستن او را و غیر اینها از آدابیکه بسیارند

فصل دوم واجبست بنا بر احوط اگر نباشد اقوی در حالت احتضار اعانت بکند ما را خداوند جل شانه بقول ثابت یعنی کلمه توحید در آن حالت رو برو کردن محتضر بسمت قبله صغیر باشد یا کبیر **مسئله** ظاهر عدم اختصاص حکم مذکور است بولی میت **مسئله** اولی مقدم داشتن ولی میت است در حکم مذکور اگر خواسته باشد بمباشرت یا بان عمل کند **مسئله** اولی در رو بقبله شدن خود محتضر است اگر متمکن باشد از آن و اولی تصرف نکردن غیر او است در او در این هنگام **مسئله** در بقاء وجوب رو بقبله کردن میت بعد از موت تا نماز یا تا زمانیکه منتقل بشود از مکان خود تأملی هست احوط دوم است

مسئله کیفیت رو بقبله کردن میت اینستکه خوابانیده شود بر پشت و قرار
داده شود باطن دو قدم وصورت او مقابل قبله بطوریکه اگر بنشیند رو بقبله باشد
مسئله هرگاه کیفیت خاصه مذکوره ممکن نباشد دور نیست بقاء حکم پس اگر
نشسته باشد باید مثل کسی باشد که نماز نشسته میکند و اگر خوابیده باشد بغیر آن کیفیت
پس باید مقادیم بدن او مقابل قبله باشد مسئله اعتبار رعایت ترتیب بین
جانب راست وچپ در اینجا چنانکه در نماز است وجهی هست مسئله
هرگاه قبله مشتبه باشد پس ظاهر تخییر است بین محتملات آن یا مقدم داشتن جهتیکه
مظنه باشد بقبله بودن آن بر غیر آن جهة واما مستحبات حال احتضار نسبت بمحتضر
وغیر او پس چند امر اند اول تلقین محتضر یعنی فهمانیدن او شهادتین را و اقرار
بائمه علیهم السلام بلکه مستحبست تکرار آن تا وقت موت لکن نه بقدریکه محتضر
ملول وعاجز شود دوم سزاوار است از برای محتضر متابعت کسیکه تلقین او میکند
بدل وزبان واگر زبان او بسته باشد اکتفا کند بمتابعت بدل تنها و روایت شده است
از حضرت پیغمبر صلعم اینکه کسیکه بوده باشد آخر کلام او لا اله الا الله داخل بهشت
میشود سیم مستحبست هم اینکه بگوید محتضر یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر
اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر انک انت العفو الغفور چهارم اینکه
مکرر بکند محتضر این کلمات را اللهم ارحمنی فانک کریم اللهم ارحمنی فانک
رحیم واینکه بخواند سوره قل یا ایها الکافرون را پنجم مستحبست هم تلقین
میت کلمات فرج را وآنها لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی
العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن و
ما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین
و بهتر گفتن وسلام علی المرسلین است پیش از والحمد لله رب العالمین
ششم مستحبست نقل محتضر بسوی مصلای خود که نماز در آن خوانده یا بر آن خوانده
مثل جا نماز هرگاه سخت باشد بر او موت وایمن باشد از اعانت بر موت او و بسبب
مس او واحتمال ندارد استحباب آن مطلقا با امن مزبور هفتم مستحبست روشن

کردن چراغ نزد محتضر در شب بلکه ظاهر استحباب آنست تا وقتیکه صبح شود هشتم
خواندن قرآن نزد او بخصوص سوره یس وسوره والصافات که از خواص آنست
تعجیل راحت از زحمت موت وبخصوص آیة الکرسی ودو آیه بعد از آن وآیه سخره
ان ربکم الله الذی خلق تا آخر وسه آیه از آخر بقره لله ما فی السموات و
ما فی الارض تا آخر بعد از آن سوره احزاب واما مستحبات بعد از موت پس اول
ظاهر استحباب مطلق قرائت قرآنست بعد از موت پیش از دفن و بعد از دفن
دوم بستن دو چشم میت بعد از موت سیم بهم آوردن دهن او چهارم بستن
فکین او بچیزی پنجم کشاندن دو ساق او ششم کشاندن دو دست او بسوی دو
جنب او هفتم پوشانیدن میت بجامه هشتم شتاب کردن در تجهیز میت مگر
در صورت اشتباه پس در این هنگام تاخیر میشود تجهیز تا یقین حاصل بشود بموت و
لو تا سه روز یا بیشتر نهم اعلام مؤمنین بموت میت تا اینکه حاضر شوند جنازه
او را واما مکروهها بعد از موت وحال احتضار پس اول مکروه است گذاشتن
میت تنها دوم حضور جنب وحائض در حال احتضار نزد میت سیم داخل کردن
جنب وحائض میت را در قبر چهارم مشهور کراهت گذاشتن حدید است بر شکم
میت بعد از موت وملحق کرده اند بعض از علماء بحدید غیر آنرا در کراهت گذاشتن
آن بر شکم میت واما مباحث پس اول در غسل است و در آنست چند فصل
فصل اول غسل دادن اموات واجب کفائی است واولای مردم بآن اولای
ایشانست بمیت مسئله ظاهر بودن اولویت مذکوره است بطور استحقاق
وتعیین ومقتضای آن بطلان غسل است از غیر ولی بی اذن او وبا امتناع او از مباشرت
با حضور وتمکن او از آن مسئله ظاهر کفایت رضای بفحوی ولی وطیب نفس او است
اگرچه معلوم شود بشاهد حال مسئله هرگاه امتناع کند ولی از غسل دادن
و اذن پس ظاهر عدم اجبار اوست و در سقوط حق او در این هنگام و باقی بودن وجوب
کفائی بر اطلاق خود یا رجوع بسوی غیر او از اولیاء ولو حاکم از جهت ولایت
او بر میت یا از جهت ولایت او بر ولی ممتنع اشکالیست احوط آنها رجوع است

بغیر از طبقات بعیده بلکه حاکم از جهت ولایت او بر ولی ممتنع مسئله هرگاه امتناع
ولی از جهت اعراض و اسقاط حق خود باشد احتمال سقوط واضح است مسئله
رضای ولی بمباشرت هرکس نوعی است از اذن و ظاهر کفایت آنست مسئله معتبر
نیست در ولایت ولی تمکن از مباشرت ظاهر اینست منافات ندارد با ولایت او وجود مانعی از
مباشرت در آن اگرچه مانع عدم مماثلت باشد مسئله معتبر است در ولی اینکه قاتل
و مملوک نباشد مسئله در ولایت مجنون و صبی و غائب تاملی هست احوط جمع است
بین اذن خواستن از اولیاء ایشان و باقی اولیاء میت که مؤخرند در طبقه از ایشان مسئله
مقدم است پدر بر پسر در اینجا مسئله ظاهر مقدم بودن متقرب بابوین است بر
متقرب باب تنها از اهل طبقه واحده و متقرب بام تنها هم چنین است مسئله گفته
شده است بمقدم بودن جد از طرف پدر بر برادر مطلقا و مقدم بودن عم بر خال و بمقدم
بودن اکبر در هر طبقه و بمقدم بودن مذکر بر مؤنث در موت مرد یا مطلقا و احتیاط نیکو است
مسئله احوط خواستن اذن است از همه ارحام میت چه نزدیک و چه دور از ایشان مسئله
احوط با نبودن کسی از اقوام خواستن اذن است از ضامن جریره بعد از آن معتق بعد از آن حاکم
بعد از آن عدول مؤمنین مسئله ظاهر اینستکه مولی اولی است بمملوک خود از
کسانیکه ذکر شدند مسئله زوج اولی است بزوجه از هر کس و فرقی نیست در این
حکم بین حره و مملوکه و دائمه و متعه و مدخوله و غیر مدخوله مسئله در حکم مطلقه
رجعیه تاملی هست مسئله هرگاه زوج عبد باشد در ولایت او تامل هست فصل
دوم احوط اگر نباشد اقوی اینستکه غسل عبادتست پس نیت در آن معتبر است
مسئله احوط نیت کردنست از برای هر یک از اغسال ثلثه بخصوص و نیت هر سه یک
نیت هم مسئله احوط اینستکه مباشر سه غسل یکنفر باشد اگرچه اقوی عدم وجوب از
سر گرفتن است هرگاه ممکن نباشد تمام کردن مباشر اول سه غسل را بلکه کفایت میکند
اتمام از غاسل دوم این هرگاه تمام کند غاسل اول یک غسل را و اما هرگاه ممکن نباشد
از برای غاسل اول تمام کردن یک غسل پس احوط از سر گرفتن است اگرچه کفایت اتمام خالی
از وجه نیست مسئله جواز تقسیم اختیاری از برای غسل میت با رعایت ترتیب بین

اعضاء ثلاثه نه در عضو واحد خالی از وجه نیست و باید در این صورت هر یک نیت تقرب
کند از برای خود اگرچه حصول تقرب مترتب است بر عمل همه ایشان مسئله جائز
است شرکت باینکه یکی آب بریزد و دیگری غسل دهد مسئله در صورت اشتراک
هرگاه اصل غسل از یکی باشد و دیگری ایشان را مدد میکند غسل دهنده نیت میکند
و هرگاه هر دو در اصل غسل شریک باشند هر دو نیت کنند مسئله ضرر ندارد
که جاری در آن مقدمه غسل مکلف نباشد یا مماثل نباشد فصل سیم معتبر است
مماثلت در تغسیل پس جائز نیست مرد زن را غسل دهد و نه عکس اگرچه فرض شود عدم نظر
و لمس و استثنا میشود از این چند مورد یکی از آنها غسل دادن زنان پسر سه ساله را
یا کمتر و مردان دختر سه ساله را یا کمتر مسئله در سن میت اعتبار بزمان موت است
مسئله ظاهر جواز برهنه کردن میت است در مورد استثناء مذکور یعنی در صورتیکه
مرد دختر سه ساله را یا کمتر غسل دهد یا زن پسر سه ساله را یا کمتر مسئله
جواز غسل دادن مرد دختر سه ساله را یا کمتر یا زن پسر سه ساله را یا کمتر اختصاص
بصورت نبودن مماثل ندارد بلکه مطلقا جائز است یعنی ولو مماثل باشد و دوم از آن
موارد زوج و زوجه است که غسل میدهد هر یک از ایشان دیگری را مسئله احوط
در تغسیل زوج و زوجه هر یک را اکتفا است بحال ضرورت مسئله احوط این
استکه زوج زوجه را و زوجه زوج را از روی جامه غسل دهد بطوریکه مس و نظر نکند
حتی بعورت و دو دست مسئله شرط نکردن ضرورت در فرض مزبور بلکه و
شرط نکردن بودن تغسیل از روی جامه حتی در غسل دادن زوج زوجه را قوت دارد
مسئله فرقی نیست در زوجه بین حره و کنیز و نه بین دائمه و منقطعه مسئله
در الحاق مطلقه رجعیه تاملی هست مسئله هرگاه تغسیل میت از بالای جامه باشد
بطوریکه ملاقات کند بدن میت را پس ظاهر عدم حکم بنجاست بدن میت از جهت این
پس میکنند او را در کفن و محتاج بتطهیر نیست و اما جامه پس در حکم بپاک بودن آن تردید
هست و سیم از آن موارد محارمند مسئله احوط اگر نباشد اقوی اختصاص این
استثنا است بصورتیکه ممکن نباشد مماثل غسل دهد مسئله احوط اینستکه

محرم غیر مماثل را از روی جامه غسل دهد بطوریکه نظر و لمس حاصل نشود و در شرط بودن این در صحت غسل نظر هست شاید اقرب عدم شرطیت باشد بلی مشکل است اکتفا در این هنگام برسانیدن آب بسوی جسد میت بلمس مترجم گوید یعنی هرگاه آب را بغیر لمس به بدن میت برساند ولو اینکه لمس حاصل شود بجهة چیز دیگری آنوقت اقرب صحت است چنانکه گفته شد **مسئلة** مراد بمحرم کسیست که جائز باشد از برای او نظر کردن بوی از جهة نسبی یا رضاعی یا مصاهرت **مسئلة** در جواز غسل دادن سید کنیز خود را اگر جائز است وطی او و عکس آن تامل هست **مسئلة** در صورت نبودن مماثل و کسانیکه استثنا شده اند از غیر مماثل ساقط میشود غسل و دفن میشود میت چه مرد باشد چه زن همانطور که هست **مسئلة** شاید احتیاطی باشد در فرض مذکور بشستن باطن دو کف میت بعد از آن پیشانی او بعد از آن ظاهر دو کف او بلکه احتیاطا بغسل دادن میت است از روی جامه بی نظر و لمسی که حرام باشد بلکه و تیمم دادن و همچنین یعنی بی نظر و لمس حرام نیکو است و احوط در این هنگام خشک کردن بدن میت است پیش از آنکه او را کفن کنند **مسئلة** هرگاه مشتبه باشد ذکوریت و انوثیت میت مثل خنثی و قطعه مشتبه از میت اگر معلوم باشد که سن او از سه سال نگذشته غسل میدهند او را هر کس که بخواهد **مسئلة** هرگاه معلوم باشد مجاوزت سن خنثی و قطعه مشتبه از سه سال غسل میدهند او را محارم و هرگاه محارم نباشند پس حکم چنانیست که گذشت در صورت نبودن مماثل بر وجهی قوی **مسئلة** احوط اینست که غسل بدهد خنثی و قطعه مشتبه را هر یک از مرد و زن همانطوریکه گذشت مترجم گوید یعنی از روی جامه بی نظر و لمس

یعنی بی غسل

فصل چهارم

معتبر است در غاسل اینکه بوده باشد از کسانیکه صحیح است از ایشان عبادت پس صحیح نیست از مجنون و کافر و مخالف **مسئلة** در حکم صبی ممیز اشکالی هست **مسئلة** استثنا میشود مماثل کتابی و کتابیه نزد نبودن مماثل مسلم با تفصیلی

فصل پنجم

واجب است غسل دادن اموات از اهل حق و فرزندان ایشان و مجانین از ایشان و واجب نیست غسل دادن کفار اگرچه خود را بدین اسلام بسته باشند مثل خوارج و

غلاة و منکر ضروری دین مثل ایشان **مسئلة** در حکم ایشانست اولاد ایشان و مجانین از ایشان **مسئلة** در وجوب غسل دادن غیر اثنا عشری از باقی فرقها تردد هست احوط اگر نباشد اقوی وجوبست **مسئلة** ظاهر وجوب غسل دادن فرقه ایست که تغسیل ایشان واجب است موافق مذهب امامیه اگر اقتضا نکند تقیه خلاف آنرا **مسئلة** استثنا میشود از وجوب تغسیل شهید هرگاه مرده باشد در معرکه و کسیکه مقدم بدارد غسل را اما آنکه کشته شود بسبب قصاص یا حد هرگاه کشته شود بسبب آن و تفصیل در هر یک از اینها تمام نیست

فصل ششم

هرگاه یافت شود بعض میت پس اگر بوده باشد در آن سینه و دو دست و در سینه دل را باشد یا سینه تنهائی دو دست ولکن دل را هم در آن باشد غسل داده میشود و کفن کرده میشود و نماز بر او گذارده میشود و دفن میشود **مسئلة** هرگاه بعض میت سینه باشد خالی از دل یا بعض سینه باشد با دل پس احوط اگر نباشد اقوی اینست هم یعنی غسل داده و کفن کرده و نماز بر او گذارده و دفن میشود **مسئلة** بدنیکه سر و اطراف او را بریده باشند در حکم تمامست **مسئلة** استخوانهای میت هم حکم تمام از را دارند اگرچه خالی باشند از گوشت **مسئلة** ظاهر اینستکه کفن واجب در صور مذکوره مقداریستکه باقی باشد محل آن پس بر سینه تنها اکتفا میشود بر دو قطعه **مسئلة** هرگاه باقی بماند از محل لنگ و پیراهن چیزی واجبست سه قطعه و همچنین است حال در غسل و حنوط پس اگر باقی نباشد چیزی از مساجد واجب نیست تحنیط اصلا **مسئلة** ظاهر باقی بودن حکم ترتیب است در غسل اگر یافت شود در اعضاء مرتبه سه تا مثل سر و گردن و قدری از جنب راست و قدری از جنب چپ یا دو تا از سه عضو مرتبه اگرچه آن سه عضو یا دو عضو باقی مانده ناقص باشند و چه متصل باشند باقی مانده ها یا جدا از هم باشند **مسئلة** اغسال ثلاثه در صور مزبوره واجبند اگرچه باقی نمانده باشد محلی از برای ترتیب **مسئلة** قطعهای دیگر غیر آنهائیکه ذکر شدند هرچه مشتملست بر استخوان غسل داده میشود و کفن و دفن کرده میشود **مسئلة** ظاهر اینستکه

واجب از غسل و کفن مقداریست که میرسد بآن قطعه اگر متصل بود بمیت پس اگر
یافت نشود سری و دستی یا دو دست و دو پا غسل داده میشود بترتیب پس اگر مشتبه
باشد جنب راست بجنب چپ پس احوط تکرار است تا علم حاصل شود بحصول ترتیب
مسئله احتمال دارد اکتفا در تکفین به پیچیدن در خرقه لکن چیزیکه ذکر شد
احوطست اگر نباشد اقوی مسئله حکم حنوط کردن مثل حکم تغسیل است
اگر محل داشته باشد مسئله احوط در استخوان خالی غیر از دندان و ناخن هم
تغسیل و تکفین است و باقی احکامیکه ذکر شدند مسئله هرگاه قطعه گوشت
خالی بی استخوان باشد واجب نیست غسل دادن آن و احوط اینست که پیچیده شود
در کهنه و واجبست دفن آن مسئله ظاهر اینست که حکم قلب خالی هم حکم گوشت
خالیست که غیر از قلب باشد مسئله در شمول حکم مذکور از برای کبد از گوشت
خالی نظر هست مسئله معلوم نیست وجوب غسل دادن دندان و ناخن
از میت هرگاه تنها باشند و نه وجوب کفن کردن آنها و در حکم دفن آنها تامل هست
مسئله در وجوب شریک کردن دندان و ناخن با باقی اجزاء در احکام هرگاه
یافت شوند با آنها جدا تاملی هست مسئله بعضی گفته اند واجب است
نماز گذاردن بر عضویکه تمام باشد مثل سر و پای و دست و دلالت دارد بر آن
بعض اخبار پس احوطست اگرچه اقوی عدم آنست مسئله ظاهر اینست که
نماز کننده بر عضو قصد نماز میت باید بکند نه عضو مخصوص را تنها قصد کند
پس اگر یافت شد عضوی بعد از آنکه بر عضوی دیگر نماز خوانده باشد اعاده نمیکند
نماز را بر آن عضو پیدا شده مترجم گوید چونکه بواسطه نیت کردن نماز میت در
نماز بر عضو اول نماز بر تمام آن میت خوانده شده مسئله هرگاه یافت شود
اعضاء میت قطعه قطعه و پاره پاره پس ظاهر بودن آنها است مثل متصل در همه
احکام حتی در لزوم داخل کردن آنها با هم در یک قبر و ملاحظه نمیشود در اینجا جدا
بودن گوشت از استخوان مترجم گوید یعنی هرچند گوشت و استخوان آن پارها
از هم جدا باشند هم حکم متصل را دارند در همه احکام حتی در حکمیکه ذکر شد

بعد از آنچه گفته شد حکم ابعاض میت بود و اما چیزیکه جدا میشود از حی پس احوط
در چیزیکه دارا باشد استخوان غیر از دندان و ناخن جاری کردن حکم جدا شده از
میت است بر آن مسئله از برای لازم نبودن رعایت ترتیب با تعدد قطع در
اینجا وجهی هست مسئله شاید احتیاط مزبور جاری باشد در استخوان خالی هم
در اینجا مسئله در گوشت خالی احتیاط بطوریکه گذشت هم نیکو است اگرچه
ظاهر خلاف آنست مسئله سقط اگر تمام باشد از برای او چهار ماه یا بیشتر
غسل داده میشود و کفن کرده میشود بکیفیت معهوده بنا بر اصح و حنوط کرده میشود
بنا بر احوط اگر نباشد اقوی و دفن میشود بی نماز مسئله معتبر نیست حصول
یقین بدمیدن روح در سقط در احکام مذکوره بلکه ضرور ندارد در فساد و استعلام
او از برای افتادن پیش از چهار ماه مسئله حکم قطعه از سقط حکم قطعه ایست
از غیر سقط مسئله هرگاه مادر سقط بمیرد و سقط بیرون نیاید حکمی ندارد مسئله
هرگاه بیرون بیاید سقط بعد از مردن ام همان حکم را دارد سقط مسئله در اینکه اعتبار
در مدت مذکوره بزمان خروج سقط است یا زمان مردن مادر است یا مردن جنین است
اگر معلوم باشد که حیوة داشته تاملی هست مسئله هرگاه بیرون بیاید بعض جنین
جاری نیست بر آن حکم و گفته شده است اینکه احوط بیرون آوردن تمام او است اگر ممکن
باشد و جاری کردن حکم است بر تمام او لکن خالی از تامل نیست مسئله هرگاه تمام
نشده باشد از برای سقط چهار ماه غسلی ندارد و کفن هم نمیخواهد بلکه باید پیچیده
شود در کهنه بنا بر احوط اگر نباشد اقوی و دفن کرده شود و در بعض اخبار است که دفن
کرده میشود در جای خود و ممکن است استفاده اینکه مستحب نیست نقل کردن آن
بمقبره از آن اخبار **فصل هفتم** در کیفیت غسلست واجبست پیش از غسل
ازاله نجاست عرضیه و ظاهر اینست که ازاله نجاست عرضیه شرطست در صحت غسل
مسئله احوط ازاله نجاست عرضیه است از همه بدن پیش از شروع در غسل
اگرچه از برای کفایت تطهیر هر عضویست پیش از تغسیل آن قوتی بعد از آن واجبست
غسل دادن میت بسه غسل اول آنها باب سدر دوم باب کافور سیم باب خالص یعنی

خالی است از سدر و کافور مسئله ترتیب بین اجزاء غسل بنحوی که ذکر شد شرط واقعی است
پس اگر اخلال کرد بآن عمدا یا سهوا تلافی بکند تا بنا بر صحیح مسئله کیفیت در هر یک
از اجزاء غسل مثل غسل جنابت است لکن احوط اعتبار ترتیب است پس اکتفا نمیشود
بارتماس با امکان ترتیب مسئله ظاهر کفایت فرو بردنست در آب در هر عضوی
از اعضاء یا بعض آن با ملاحظه چیزیکه معتبر است در ازاله نجاست از ورود آب یا آب
باشد که منفعل نشود مسئله ظاهر میشود از بعضی وجوب شستن مو در اینجا و
در آن تأمل هست اگر چه احوط است حتی با انفصال مسئله معتبر در آب غسل اول
مخلوط بودن آنست بسدر بطوریکه صدق کند بر آن که آب سدر است و احوط
اگر نباشد اقوی اعتبار بقاء اطلاق آنست مسئله معتبر در آب غسل دویم مخلوط
کردن آنست با کافور مثل مخلوط کردن آن با سدر مسئله بهتر بودن کافور
خام و نه پخته اگر چه اقوی کفایت کردن پخته است مسئله بنا معتبر شده است
مقدار سدر بلکه در آب غسل اول باید ریخته شود بیک رطل یا بیک رطل و نصفی و کافور
بنصف مثقال یا کمتر یا بیشتر و هیچیک از آنها ثابت نشده است مسئله ظاهر
اینستکه معتبر نیست در آب غسل سیم خالص بودن آن از باقی چیزهائیکه مخلوط میشوند
با آب و اینرا از اطلاق بیرون نمیبرند غیر سدر و کافور اگر چه احوط است مسئله
معتبر است در آب غسل سیم خالص بودن آن از مخلوط شدن سدر و کافور چنان
مخلوط شدنیکه معتبر است در دو آب غسل اول و دویم مترجم گوید یعنی باید آب غسل
سیم مخلوط بسدر و کافور نباشد بقدریکه لازم بود مخلوط شدن دو آب دیگر اگر
چه بکمتر از آن مخلوط شده باشد لکن احوط اینستکه آب سیم اصلا مخلوط بسدر
و کافور نباشد بنظر عرفی نه دقت حکمی مسئله اصح اینستکه واجب نیست وضو
از برای میت اگر چه مقدم داشتن وضو بر اغسال احوط است مسئله واجب
نیست غسل دادن میت بجهت جنابت و حیض و مثل آنها از حدثهائیکه حاصل میشوند
از برای شخص اگر چه بقصد تداخل باشد مترجم گوید یعنی غسل میت کفایت میکند از واجب نیست اگرچه
جنابت و حیض و غیر آنها از احداث اگر که میت محدث باشد بیکی از آنها

فصل هشتم هرگاه یافت نشود مگر آب یک غسل یا دو غسل هرگاه بعد از مخلوط
کردن آن آب بسدر و کافور هر دو یا بیکی از آنها باشد بطوریکه ممکن نباشد صاف
کردن آب از خلیط واحد یا خلیطین معتبر است آنرا بدو غسل اول هرگاه کفایت
از برای هر دو میکند یا یکی از آنها هرگاه کفایت یکی میکند و در وجوب مخلوط کردن
آب یکی از دو خلیط یا بهر دو ابتداء تأملی هست احوط اگر نباشد اقوی مخلوط کردنست
و ظاهر وجوب تیمم دادن میت است بدل از غسل بآب خالص در این هنگام بلکه
و ظاهر هم وجوب تیمم دادن او است بدل از غسل بآب کافور اگر ممکن نباشد غسل
بآب کافور پس مکرر میکند تیمم را بترتیب مترجم گوید یعنی اول بنیت بدل از
غسل بآب کافور میت را تیمم بدهد و بعد بنیت بدل از غسل بآب خالص
مسئله هرگاه پیدا نشود سدر و کافور و یافت نشود آب خالص واجب است
غسل سیم و در وجوب غسل بآب خالص بدل از دو غسل دیگر که ممکن نیستند
اشکالی هست احوط بلکه اقوی وجوبست مسئله احوط در این هنگام تمیز
سه غسلست بنیت با ملاحظه ترتیب یعنی اول را بنیت بدل از غسل بآب سدر
و دویم را بنیت بدل از غسل بآب کافور بدهد مسئله ظاهر اینستکه منع شخص
محرم از کافور جاری میشود مجرای نبودن آن پس باید غسل داده شود میت محرم بآب
خالص بدل از غسل بآب کافور مسئله هرگاه نباشد مگر آب یک غسل و چیزی
از خلیطین نباشد مگر کافور پس بدهد غسل دادن میت بآب کافور و تیمم پیش از آن
بدل از غسل بآب سدر و بعد از آن بدل از غسل بآب خالص یا غسل دادن او بآب
خالص بدل از آب سدر و تیمم بدل از دو غسل دیگر اشکالی هست مسئله
هرگاه در فرض سابق مخلوط کرد آبرا بکافور بطوریکه ممکن نباشد صاف کردن
آن معتبر است غسل بآن آب کافور و تیمم دادن میت پیش از آن و بعد از آن و احتمال
دارد لازم بودن صرف کردن آب در غسل بآب قراح یعنی آنرا در غسل سیم صرف
کند و تیمم دهد پیش از آن دو مرتبه میت را بدل از دو غسل فوت شده و هرگاه
ترجیح نداده بودیم غسل با آب کافور بود احوط مقدم داشتن دو تیمم بدل از دو غسل

اوّل بعد غسل بان آب موجود مردد بین بدلیت آن از غسل باب بسدر و بودن
آن غسل باب خالص بعد از آن اتیان بدو تیمم دیگر بعد از غسل منزجر گوید اینست راه
احتیاط در این فرض مسئله هرگاه سدر نباشد خطمی بدل آن نمیشود مسئله
هرگاه آب نباشد یا آب باشد لکن ممکن نباشد استعمال آن از جهت اینکه میت را بیم آن
باشد که پاشیده میشود جلد او برسیدن آب بان یا از جهت دیگری منزجر گوید مثل
اینکه بدن میت مجروح یا سوخته باشد واجبست تیمم دادن او و بنابر صحیح مسئله
ظاهر اینستکه هرگاه شخص حی که مکلفست بغسل دادن میت استعمال آب را
وضو داشته باشد وجوب تغسیل ساقط میشود و مکلفست بتیمم دادن هم
مسئله در دو فرض سابق آیا اکتفا میشود بیک تیمم که نیّت کند بان بدلیت آن
از سه غسل یا غسل سیمی تنها یا واجبست سه تیمم و تمیز بدهد آنها را از
یکدیگر بنیت تا اینکه حاصل بشود ترتیبی که در اغسال معتبر است احوط اخیر است
و احوط از آن اینستکه در یک تیمم از آنها نیّت را مطلق گذارد و قصد بدلیت آن
از یک غسل معین یا از هر سه غسل نکند بلکه نیّت کند که این یک تیمم یا بدل از همه
سه غسل یا بدل از غسل باب قراح مثلا تنها باشد از جهت رعایت احتمال بدلیت
یک تیمم از سه غسل مسئله کیفیت تیمم دادن میت اینستکه بزند مباشر دو
دست خود را بر چیزیکه تیمم بان جائز است و مسح بکند بدو دست خود محل تیمم را
از میت و حکم در تعدد ضرب و وحدت آن چنانستکه در تیمم حی است مسئله
هرگاه یافت نشود سدر یا کافور بعد از نبودن آن اعاده نمیشود غسل بان و ما بعد
آن از جهت حصول ترتیب بنابر احوط بلکه اقوی در اعاده کردن غسل باب مخلوط
و ما بعد آن اینکه گفته شد هرگاه یافت بشود خلیط پیش از نماز و دفن بلکه و مثل آنست
در حکم هرگاه بعد از نماز پیدا شود و پیش از دفن مسئله هرگاه خلیط یعنی سدر
و کافور بعد از نماز و دفن هر دو پیدا شود پس ظاهر واجب نبودن نبش است از
برای تدارک غسل اختیاری مسئله هرگاه اتفاق بشود بیرون آمدن میت
از قبر احوط وجوب اعاده است اگرچه قوت این احتیاط در اینجا هم محل تأمل است

مسئله هرگاه حاصل بشود تمکن از غسل بعد از تیمم غسل داده میشود مادامیکه
نماز بر او خوانده نشده باشد بلکه و همچنین است حکم بعد از نماز و پیش از دفن بلکه
غسل احوطست بعد از دفن هم اگر اتفاق شود بیرون آمدن میت از قبر مسئله
در وجوب اعاده نماز بر جنازه او وجه است بر میتیکه غسل ناقص داده شده یا تیمم داده
شده بعد از غسل دادن او بغسل کامل تأمل هست احوط اعاده نماز است اگرچه
خالی نیست از قوّت عدم وجوب اعاده نماز بر میت تیمم داده شده مسئله
ثابت نشده است پاک شدن بدن میت بغسل ناقص و نه بتیمم بلکه و نه سقوط
غسل از مس کننده میت بعد از غسل ناقص و تیمم فصل ششم هرگاه نجس
شد بدن میت در اثناء غسل دادن او یا بعد از غسل واجبست تطهیر بدن میت اگرچه
کفن شده باشد بلکه و اگر دفن شده باشد اگر موقوف نباشد به بیرون آوردن
میت از قبر و اگر موقوف باشد به بیرون آوردن او پس اشکال هست مسئله
هرگاه بدن میت نجس شد اعاده غسل لازم نیست اگرچه در اثناء نجس شده باشد
مسئله ظاهر اینستکه واجب نیست مقدم داشتن تطهیر بدن میت بر
شروع در باقی ماندۀ غسل بلکه مقدم میدارد تطهیر موضع متنجس را بر غسل همان
موضع تنها مسئله اعاده نمیشود غسل از جهت بیرون آمدن حدث از میت
اگرچه حدث اکبر باشد بعد از تمام شدن غسل او بلکه و همچنین است حکم اگر واقع
بشود در اثناء آن بنابر قول صحیح حتی در غسل باب قراح مسئله واجب نیست
وضو از برای میت اگر حدثی صادر بشود از او فصل هفتم در آداب غسلست
و آنها چند امرند از آنها آنستکه گذاشته شود میت بر چیزیکه اموات را بالای
آن غسل میدهند که مرتفع است از زمین و مانع است از آلوده شدن جسد او
بخاک زمین و ثابت نشده است خصوصیتی از برای ساجه که سریر یا تخت مخصوص
از درخت مخصوصی درست میکنند اگرچه گفته شده اینکه ساج بهتر است از
خشب و خشب از غیر خشب و سزاوار است اینکه بوده باشد محل پاهای او پائین تر
از محل سر او و از آنها است رو برو کردن میت بسوی قبله مثل هیئت محتضر

بنا بر چیزیکه نسبت داده شده است بمشهور و گفته شده است بوجوب آن احوط است
و از آنها است اینکه قرار بدهد بر میت و بین آسمان سایه‌ای مترجم گوید
مثل آنکه زیر سقف یا خیمه او را غسل دهد و از آنها است اینکه حفر بشود از برای
آب غسل گودالی که مخصوص آن باشد رو بروی قبله مسئله مکروه است
روانه کردن آب غسل در کنیف یعنی بیت الخلاء و باکی نیست بیالوعه که مهیا نشده
باشد از برای بول کردن در آن و از آنها است بیرون آوردن جامه میت از طرف پا
او پس بدرید مقتضی و اگر موقوف باشد بیرون آوردن از طرف پای او بر دریدن
آن مسئله احوط اگر نباشد اقوی اذن خواستن است در دریدن جامه از
وارث و از آنها است غسل دادن میت عریانا و مستور کردن عورت او
بجامه خودش یا بپارچه دیگری اگر غسل دهنده مماثل باشد و از آنها است چیزیکه
گفته شده است از استحباب پوشانیدن عورت میت اگرچه حرام باشد نظر بسوی
آن و از آنها است نرم کردن انگشتهای میت بلکه همه مفصلهای او بانکه آهسته
بمالند آنها را لکن اگر ممکن نباشد متعرض آنها نشوند و از آنها است شستن سر
میت بکف سدر پیش از غسل و مبالغه در آن با محافظت بر اینکه آب داخل در سوراخ
بینی و گوش او نشود و گفته شده است اگر سدر نباشد بکف خطمی هم خوبست بلکه
و چیزیکه شبیه آنها باشد در پاکیزه کردن سر او و از آنها است شستن دو فرج او بکه
با اشنان پیش از غسل هم و مستحب است سه دفعه بشوید با اینکه آب خیلی بریزد در وقت
شستن و از آنها است شستن دو دست میت پیش از شستن فرجین او و بتحدید
شده است سرهای انگشتان تا نصف ذراع و مستحب است سه مرتبه بشوید و گفته شده
است سزاوار است شستن آنها مرتبه اول باب سدر و مرتبه دویم باب کافور و مرتبه
سیم باب خالص و از آنها است اینکه بهمواری دست بر شکم او بمالد پیش از دو
غسل اول تنها مگر اینکه زن حامله باشد و طفل در شکم او مرده باشد و از آنها است
ابتداء کردن بطرف راست از سر او و در هر یک از سه غسل و از آنها است اینکه غاسل
بر جانب او بایستد و بهتر ایستادن او است بر جانب راست و از آنها است اینکه

بگوید غاسل نزد گردانیدن میت وقت غسل دادن اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا بَدَنُ عَبْدِكَ
الْمُؤْمِنِ قَدْ اَخْرَجْتَ رُوحَهُ مِنْهُ وَفَرَّقْتَ بَيْنَهُمَا فَعَفْوَكَ عَفْوَكَ و از آنها است
مدارا کردن بمیت در احوال او و از آنها است شستن غاسل دو دستش را بعد از
دو غسل اول تا دو مرفق و بعد از غسل سیم هم تا مرفقین بلکه تا منکبین سه مرتبه
و از آنها است بودن آب غسل بقدر شش مشک و از آنها است خشک کردن
بدن میت بجامه پاکی بعد از فارغ شدن از سه غسل و اگر تاخیر کند غاسل خشک
کردن بدن او را از شستن دو دست خودش بهتر است و اما مکروهات غسل
میت پس از آنها است قرار دادن غاسل میت را بین دو پای خود و از بعضی است
اینکه مستحب است گام نزند غاسل بر روی میت و از آنها است کراهت نشاندن میت
بلکه احوط اجتناب است از نشاندن او و از آنها است کراهت گرفتن چیزی از ناخن
های او و ازاله کردن موی پشت زهار او یا موی زیر بغل او بلکه ازاله مطلق موی
او ولو غیر از آنها باشد بلکه احوط ترک ازاله موی عانه و بغل است و مکروه است
شانه کردن موی ریش او و تخلیل ناخنهای او مگر آنکه چرک زیر آنها مانع باشد از
عمل آمدن غسل واجب و از آنها است کراهت غسل دادن میت بآبی که گرم شده
باشد باتش بلکه دور نیست کراهت استعمال آن آب بمیت ولو در مقدمات غسل
و محتمل بعض روایات شمول کراهت است نسبت بآبیکه بغیر آتش هم گرم شده باشد
و استثنا بشود از این حکم مواضع حاجت مثل شدت سرما بر غاسل و برطرف نشدن
نجاست بدن میت مگر بآب گرم **مبحث دویم** در تکفین است و در آن است
چند فصل **فصل اول** واجب است داخل کردن میت در کفن موجود
بوجوب کفائی و مستحب مؤکد است بذل کفن و ظاهر شرط نبودن نیت است
اگرچه ثواب موقوف بر نیت است مسئله واجب از کفن در حال اختیار سه
قطعه است بنا بر صحیح و احوط و آنها لنگ و پیراهن و لفافه است که آنرا سرتاسری
میگویند و معتبر است در لنگ بنا بر احوط اینکه از ناف تا زانو را بپوشاند و ظاهر
اینکه مستحب است بپوشاند لنگ سینه و دو ساق بلکه دو پا را و معتبر است در پیراهن

اینکه بپوشاند شانه تا نصف ساق را بنابر احوط وگفته شده است مستحب است اینکه
بوده باشد پیراهن تا قدم ومعتبر است ازار یعنی سرتاسری اینکه فرا بگیرد تمام
بدن را بطوریکه پیچیده شود میت در ان واحوط انستکه در طول اینقدر باشد
که ممکن باشد دو طرف کفن را از سر تا پای میت بست ودر عرض اینقدر باشد
که دو طرف ان بروی هم بیفتد مسئلهٔ احوط اگر نباشد اقوی اعتبار رضای
وارث یا وصیت نافذ است در چیزی از کفن که زیاد است بر مقدار واجب در همهٔ
قطعها مسئلهٔ هرگاه یافت نشود از سه قطعهٔ کفن مگر یکی از انها واجب است
ان یکقطعه مسئلهٔ هرگاه امر دائر باشد بین ستر تا مقدم میشود سرتاسری و
اما هرگاه امر دائر باشد بین پیرهن ولنگ در ترجیح هر یک از انها بر دیگری تامل
هست مسئلهٔ هرگاه متمکن نباشد مگر از چیزیکه بپوشاند عورت میت را واجبست
انمقدار مسئلهٔ معروف در کیفیت کفن کردن اینستکه ابتدا بشود به لفافه
زانها اولا بعد از ان لنگ بعد از ان جامه **فصل دویم** معتبر است در
قطعات کفن اینکه نبوده باشند غصبی حتی در صورت انحصار ونه نجس ذاتا یا
عرضا حتی بنجاستیکه معفو است در نماز بنا بر احوط ونه حریر محض بلکه اجتناب
از چیزیکه مخلوط باشد بحریر هرگاه بیشتر از ان بیشتر نباشد احوط است مسئلهٔ
ظاهر عدم فرقست در حکم مزبور بین مرد وزن وصغیر وکبیر مسئلهٔ احوط
اگر نباشد اقوی اینستکه بوده باشد کفن از چیزهائیکه جائز است نماز در انها
از برای مرد در حال اختیار پس مجزی نیست طلا باف وغیر ماکول بلکه احوط
کفن نکردن میت است در پوست مطلقا مترجم گوید یعنی چه از ماکول باشد
وچه از غیر ماکول بلکه ونه در چیزیکه از پشم ومو وکرک درست کرده باشند انچه
گفته شد احکام حال اختیار ند واما با انحصار در چیزیکه ممنوع است از تکفین
میت بان غیر مغصوب ونجس العین مثل جلد کلب وخنزیر پس ظاهر رفع منعست
وجواز تکفین است در ان بلکه وجوب ان احوطست مسئلهٔ در ثبوت ترتیب
بین افراد ممنوعه تامل هست مسئلهٔ احوط در هر یک از قطعات کفن ساتر

بودنست اگرچه از جهة ثانی باشد که متعارفست ما لبدن ان بر کرباس بلکه احوط
ازان اینستکه پارچه کفن بخودی خودش ساتر باشد نه بچیزی خارجی مثل نشاء که گفته
شد **فصل سیم** واجبست برطرف کردن نجاست عارضه از کفن بعد از کفن
کردن میت در ان پس اگر میت هنوز بیرون قبر است ظاهر جواز ازاله است
بشستن ومعتبر است شستن هرگاه ممکن نباشد مقراض کردن ولو از جهة انکه
باعث بشود بیرون رفتن کفن را از کیفیتی که معتبر است در ان از جهة سعهٔ نجاست
مسئلهٔ معتبر است مقراض کردن از کفن بشرط انکه کیفیت معتبره در کفن
بهم نخورد هرگاه ممکن نباشد شستن مسئلهٔ هرگاه شستن ومقراض کردن
هر دو ممکن باشند در تعیین یکی از انها تردیدی هست اگرچه ظاهر جواز مقراض کردنست
کمضایع کردن مال محسوب نشود مسئلهٔ هرگاه شستن ومقراض کردن هر دو
ممکن نباشند پس بعید نیست وجوب بدل کردن انقطعهٔ نجس بقطعهٔ پاکی مسئلهٔ
هرگاه کفن نجس شد ومیت در قبر باشد پیش از حصول چیزیکه منع کند از رسیدن بوی
کفن از دفن پس با ممکن نبودن شستن در قبر معتبر است مقراض کردن اگرچه ضایع کردن
مال محسوب شود هرگاه ضرر نداشته باشد در کیفیت کفن مسئلهٔ هرگاه مقراض
کردن ممکن نباشد وشستن در قبر ممکن باشد واجبست شستن مسئلهٔ هرگاه غسل
وقرض هر دو ممکن باشند پس شاید اختیار مقراض کردن در اینجا هرگاه زیاد نباشد بهتر
باشد مسئلهٔ هرگاه هیچکدام از غسل وقرض در قبر ممکن نباشد پس در وجوب
ابدالست در اینجا تاملی مسئلهٔ هرگاه مقراض کردن هیئت کفن را بهم زند وغسل
موقوف باشد به بیرون اوردن میت از قبر پس در ترجیح هر یک بر دیگری اشکالی هست
مسئلهٔ هر وقت از کفن مقراض شود باید پنهان شود جای ان بکشاندن اطراف بر ان
فصل چهارم کفن زن بر زوج اوست که مالدار باشد اگرچه خود زوجه هم
مالدار باشد چه مدخول بها باشد یا نباشد صغیره باشد یا کبیره عاقله یا مجنونه
حره یا امه بلکه دائمه یا منقطعه مطیعه یا ناشزه ودر مطلقهٔ رجعیه تامل هست واما
بائن بلکه ومحلله پس ملحق نمیشوند بزوجه وهمچنین فرقی نیست در زوج بین صغیر وکبیر و

مجنون و عاقل مسئلهٔ ساقط میشود کفن از زوجه هرگاه مالدار نباشد باین معنی که
مالك نباشد زیادتر از مستثنیات در دین که از آنها است قوت یك روز و یك شب
از برای خود و عیالش حتی بملاحظهٔ چیزهائیکه منتقل شده اند از زوجه بزوج مسئلهٔ
هرگاه بیابد زوج زیادتر از مستثنیات مادامیکه دفن نشده باشد زوجه واجبست
بر زوج بذل کفن مسئلهٔ هرگاه بر زوج دینی باشد پس آیا استثنا میشود از برای
او کفن زوجه در آن نظری هست بلکه ظاهر اینستکه واقع میشود تقسیم بین کفن او و وفاء
بکند چیزیکه مقابل دین است از ترکهٔ زوج بجزئی از کفن و بین باقی دیون اگر آنکه بوده باشد
از برای آن دیون تعلقی یعنی از پیش از جهت حجر بسبب فلس یا رهن یا غیر از آنها
مسئلهٔ هرگاه ساقط نشود همهٔ کفن یا بعض آن از زوج بسبب بیچیزی او و یافت
نشود باذلی از برای کفن غیر زوج پس ظاهر اینکه کفن گرفته میشود از اصل ترکهٔ زوجه
مسئلهٔ هرگاه باذلی یافت شود از برای کفن از طرف زوج یا کسیکه تبرعا کفن بزوجه
بدهد در وجوب اجابت او تاملی هست مسئلهٔ هرگاه امتناع کند زوج مالدار
از دادن کفن زوجه و باذلی هم نباشد پس اشکالی هست مسئلهٔ هرگاه مقارن
باشد موت زوج و زوجه ساقط میشود کفن از زوج مسئلهٔ هرگاه بمیرد زوج بعد
از زوجه و نباشد نزد زوج مگر یك کفن مقدم میشود زوج بر زوجه مسئلهٔ
ملحق نیست بزوجه در وجوب دادن کفن کسیکه واجبست نفقهٔ او از اقارب پس دفن میشود
برهنه با عدم باذل مسئلهٔ واجبست کفن مملوك بر سید او و فرقی نیست بین
مملوك خالص و غیر خالص و حکم میشود در مبعض بنسبت یعنی بهر مقداریکه مملوکست
این مقدار کفن او بر مولی واجبست و کذلك حکم کنیز مزوجه مسئلهٔ احوط
از برای کسیکه واجبست بر او کفن بذل باقی مؤنهای تجهیز است از قیمت سدر و کافور
و آب غسل و غیر اینها **فصل پنجم** گرفته میشود کفن واجب از برای غیر ذات بعل
و مملوك از اصل ترکه و مقدمست کفن ایشان بر دیونی که مقدمند بر وصایا و ود
تقدم کفن بر باقی حقوق متعلقه بعین مثل رهانات و جنایات اشکالی هست مسئلهٔ
در مقدار مستحب از کفن احوط اگر نباشد اقوی اذن وارثست اگر بوده باشد از اهل

اذن حتی در زیادت قطعها از حیث کم بلکه اذن احوط است در زیادت کفن از حیث کیف
بلکه هرگاه بر میت دینی باشد که زیاد نباید از آن مقدار زیادات مستحبه از کفن منع میشود
از آنها میت بنا بر احوط اگر نباشد اقوی اگرچه فروخته نمیشود لباس تجمل او بجهت
ادای دین او در حال حیوتش مسئلهٔ هرگاه وصیت کرد میت بقدر مستحب
گرفته میشوند از ثلث مسئلهٔ ظاهر اینکه در حکم کفن است باقی چیزهائیکه میت
محتاج است بآنها از سدر و کافور و آب غسل و اجرت مدفن بلکه و چیزیکه گرفته میشود
از اجرت بر اعمال واجبه عینا مثل غسل دادن و غیر آن هرگاه متمکن نباشد از آنها بی
بذل اجرت مسئلهٔ در چیزیکه دفع میشود ظالمیکه مانع است از دفن بدون آن مطلقا
یا در زمین مخصوص که متمکن از دفن در غیر آن زمین نباشد و همچنین غسل
مطلقا یا در مکان خاصی یا از شخص خاصی و متمکن نباشد از غیر غسل در آن مکان یا آن شخص
اشکالی هست مسئلهٔ هرگاه نبوده باشد از برای میت مالی دفن میشود بی کفن
و برهنه و واجب نیست بر مسلمین بذل کفن از برای او ولی مستحب مؤکد است
فصل ششم در مستحبات و آنها چند امرند از آنها است مهیا ساختن انسان
کفن خودش را پس بدرستیکه ماجور است هر وقت نگاه کند بسوی او و از آنها است شستن
غاسل هرگاه خواسته باشد کفن کند میت را که غسل داده است او را بلکه و اگر غسل داده
باشد غیر میت را که میخواهد او را کفن کند دو دست خود را تا مرفقین بلکه تا منکبین
سه مرتبه و دو پایش را تا دو زانو مسئلهٔ در استحباب مقدم داشتن غسل و وضوء
برای مس و استحباب طهارت از حدثین از هر کس که میخواهد میت را کفن کند و
استحباب غسل خاصی از برای او تاملی هست و از آنها است استحباب حبره که لفافه است
از برای مرد و زن و در اینکه حبره یکی از سه قطعهٔ واجبست یا زیاد نیست بر آنها اشکالی
هست اگرچه دور نیست اینکه بوده باشد داشتن میت از برای حبره مستحبی که عمل
میباید قرار دادن آن قطعهٔ سیمی و اینکه بوده باشد و تاکرده تا سری بجمیع یا مطلقا
یعنی بغیر حبره از جنس دیگر مستحب دیگر نیست مسئلهٔ ظاهرا استحباب بودن حبره
است در هنگام مذکور لفافهٔ دویم مسئلهٔ مستحبست در حبره اینکه بوده باشد

بمانند و عبریه و سرخ رنگ مسئلة معتبر است در حبره بنابر احوط اینکه منسوجه باشد
کتان طلا بلکه و نه حریر و ازانها است اینکه زیاد بشود از برای زن لفافه دیگری که
مبنا شد نمط بنابر معروف بین اصحاب و در اصل حکم یعنی استحباب این لفافه و معین
کردن اینکه زیاد کردن لفافه مستحب است و نمط داشتن مستحب دیگری است
یا اینکه مستحب یک امر بیش نیست و همچنین در تعیین موضوع نمط یعنی معنای
ان اشتباه و اشکال هست و ازانها است زیاد کردن خرقه از برای دو ران میت
که نام نهاده میشود قطعه خامسه و تحدید شده است این خرقه در طول بسه ذراع
و نصف ذراع و در عرض یک وجب تا یک وجب و نصف وجب مسئلة
ظاهر اینکه اعتبار در حد مذکور تخییر است نه تحقیق مسئلة حدیکه ذکر
شد وقتیستکه محتاج بزیادتی از جهة چاقی و غیر ان نباشد مسئلة چیزیکه
ثابت میشود از اخبار اینستکه چسبانیده میشود بخرقه مذکوره ران میت چسبانیدن
محکمی و بیرون اورده میشود از بین دو پای میت تا اینکه چسبانیده بشود بان
عورت او و چسبانیدن محکمی پس کفایت میکند از هیئتهای مختلفه هیئتیکه حاصل
شود بان چیزیکه گفته شد و از جمله ان هیئتها است اینکه بسته شود یکی از دو طرف
خرقه بر وسط میت تا اینکه تا بشود سر ان خرقه تا قرار داده شود دو ران میت
و مثل ان بعد ازان داخل میشود خرقه بین دو ران میت و بسته میشود با ان از
زیر شداد دیگر بر وسط میت است بعد ازان پیچیده میشود تا بستن ازار دو ران
میت تا باقی ماند خرقه پیچیدن سختی پس هرگاه منتهی شد داخل کرده میشود طرف
ان زیر جزئیکه منتهی شده است نزد ان مسئلة محکم بستن وسط میت بخرقه
صریح اخبار است لکن خالی از اجمال نیست و ظاهر عدم اختصاص انست
بمردان و ظاهر بعض اخبار اینکه محل ان بالای پیراهنست و تاویل شده است باینکه
ان خرقه پیچیده میشود بعد از داخل کردن میت در پیراهن زیر پیراهن و ازانها است
قرار دادن چیزی از پنبه بین دو الیه میت بطوریکه پنهان بشود قبل و دبر بعد
از گذاشتن چیزی از حنوط بر ان مسئلة هرگاه ترسیده شود بیرون امدن

چیزی گرفته میشود دبر به پنبه و همچنین قبل زن همانجا پیش از پیچیدن بخرقه است
مسئلة معتبر است در پنبه اینکه پنبه دانه باشد و ملحق شده است به پنبه هرگاه
نباشد پشم و مثل ان و ازانها است عمامه از برای مردان نه زنان بلکه و نه صبیان
بنابر چیزیکه گفته شده است مسئلة معتبر نیستمای عمامه است زیرا که ثابت
نشده است از برای ان حدتی در طول و عرض مسئلة بهتر در کیفیت پیچیدن
عمامه اینستکه گرفته شود وسطان و پهن شود بر سر میت بعد از ان سرازیر شود
بسوی پشت او و بعد از ان بیرون اورده شود دو طرف عمامه از زیر حنک و انداخته
شوند بر سینه او باین کیفیت که انداخته شود زیادتی شق جنب راست بر جنب
چپ و بعکس مسئلة در بعض اخبار است تحدید عمامه بیک وجب
و ازانها است مقنعه از برای زن عوض از عمامه از برای مرد و معتبر نیستمای انست
و ازانها است لفافه از برای پستانهای زن که چسبانیده میشوند بان بسینه زن
و بسته میشوند دو طرف ان از پشت میت و ازانها است بودن کفن پنبه بلکه مکروهست
کتان و احوط ترک کتانست و مستحبست که سفید هم باشد و ظاهر کراهت بودن
انست سیاه مسئلة ظاهر عموم دو حکم مذکور است از برای عمامه و خرقه و
ظاهر هم بیرون بودن حبره و نمط است از دو حکم مذکور و مستحبست بودن کفن تا
بنابر چیزیکه گفته شد و اینکه بوده باشد در کفن جامه که نماز خوانده است در ان و
مستحبست بودن کفن از اموال حلال و بیشبهه میت و ازانها است اینکه بوده
باشد کفن خوب و گران و پر قیمت و ازانها است بنابر چیزیکه از اصحابست اینکه
پیچیده شود جانب چپ لفافه بر جانب راست از میت و جانب راست لفافه بر
جانب چپ از میت و با تعدد لفافه سزاوار است بر دیگر یکی علاحده و ازانها است
بنابر چیزیکه از اصحابست هم اینکه دوخته شود بخیوطی از خودش و اینکه تر نشوند
ان خیوط باب دهن و ازانها است اینکه نوشته شود بر حاشیه کفن و در بعض اخبار
ازار و زیاد کرده اند بعض اصحاب پیراهن و حبره و عمامه و جریدتین را اسم میت و
مضاف نشود باسم خودش اسم پدرش یا بن نحو که فلان بن فلان یشهد ان لا اله الا

الله و بهتر است اضافه کردن وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ و اضافه
اَنَّ عَلِیّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ و بعد ائمه دیگر تا آخر اَئِمَّتُهُ وَ سَادَتُهُ و روایت شده است
نوشتن جوشن کبیر بر کفن و نوشتن آن در جامی بکافور با مشک بعد از آن شستن کفن
بآن تا پاشیده شود آن بر کفن و روایت شده است فضل عظیم در اینکه قرار داده شود در
کفن میت دعای معروف که اول آن اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ
حَمِیدٌ مَجِیدٌ وَدُودٌ شَکُورٌ کَرِیمٌ تا آخر و حکایت شده است اینکه حضرت امیر المؤمنین
نوشت بر کفن سلمان فارسی وَفَدْتُ عَلَی الْکَرِیمِ بِغَیْرِ زَادٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ
الْقَلْبِ السَّلِیمِ وَحَمْلُ الزَّادِ اَقْبَحُ کُلِّ شَیْءٍ اِذَا کَانَ الْوُفُودُ عَلَی الْکَرِیمِ
و حکایت شده است از اعاظم علماء نوشتن همه قرآن بر کفن خود و از بعض ایشان
اینکه نوشت بر نگین انگشتر عقیق شهادتین و اقرار بائمه تا ذکر عدد ایشان و گذاشت او را
در دهن خود و از بعض سفراء حضرت صاحب است اینکه او نقش کرد بر تخته هندی که
گذاشته میشد بالای آن تا تکیه میداد بآن در قبر خود آیاتی چند از قرآن و در حواشی
و اطراف آن اسماء ائمه را و باکی نیست باستعمال این و مثل این با امید نفع با حفظ
تعظیم و عدم هتک حرمة و سزاوار است اینکه بوده باشد کتابت بتربت حسینیه و الا
پس بگل و الا پس بانگشت بنا بر چیزیکه از بعض اصحاب است و از آنها است پاشیدن
ذریره بر هر قطعه از کفن حتی لفافه و حتی مستحبهای آن و بر پنبه که گذاشته میشود
بر عورت و ظاهر اینکه آن طیب مخصوصی است که نرم شده و از آنها است کراهت
اینکه قرار داده شود از برای پیرهن آستینی این هر گاه نو باشد و اما هر گاه پوشیده باشد
پس کراهتی بدان نیست بلی سزاوار است بریدن تکمهای آن بلکه آن احوطست و از
آنها است کراهت نوشتن بر کفن بسیاهی بلکه بهر رنگی بنا بر چیزیکه از اصحاب است و از
آنها است کراهت بریدن کفن باهن بنا بر چیزیکه از بعض علما است و از آنها است
کراهت مماکسه در خریدن کفن و غیر از اینها **مبحث ششم** در حنوط است و آن واجب است
بنا بر صحیح و احوط اگر نباشد اقوی وجوب مقدم داشتن حنوط است بر تکفین و در آن است
چند فصل **فصل اول** محل وجوب حنوط مساجد سبعه است مترجم گوید

یعنی پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت ابهام پاها و احوط اضافه کردن طرف
بینی است که بر خاک گذاشته میشود و مستحب است در سینه و مفصلها و باطن قدمین
و سر و گردن و روی دو دست و جای شراک یعنی بند نعل و مکروه است داخل کردن
آن در چشم و گوش و در سوراخ بینی **مسئلة** از برای کراهت گذاشتن کافور
بر چشم و گوش و بینی میت وجهی است **مسئلة** احوط اگر نباشد اقوی اعتبار
مسح اعضاء میت است بکافور و اکتفاء نکردن است بگذاشتن کافور بر اعضاء تنها اگر
چه نرم شده باشد که محل متاثر شود به پاشیدن کافور بر آن **مسئلة** مقتضی بعض
اخباری که ظاهر میشود از آنها استحباب مخلوط کردن حنوط بچیزی از تربت حسینیه
علیه السلام و از جماعتی از اصحاب است استحباب اینکه نرم شود کافور بدست بلکه کراهت
اینکه نرم شود بسنگ و مثل آن و از ایشان است هم اینکه چیزیکه زیاد میشود از حنوط
از مسح مساجد گذاشته میشود بر سینه **فصل دوم** صحیح اینستکه مجزی از کافور
مسمای آنست که کفایت کند از برای مسح محل واجب **مسئلة** افضل اینستکه
بوده باشد وزن کافور سیزده درهم و ثلث و کمتر از آن در فضل چهار مثقال است یا چهار
درهم است و کمتر این مثقال شرعی است و احوط عدم انتقال است از مرتبه بالا بپائین
مترجم گوید یعنی از سیزده درهم بچهار مثقال مثلا مگر با ممکن نبودن مرتبه بالا
مسئلة احوط اعتبار مقدار مذکور است از کافور از برای تحنیط تنها و با فقد
کافور دفن میشود میت بی حنوط اگر چه جایز است خوشبو کردن میت بذریره لکن
این حنوط محسوب نیست **مسئلة** احوط اجتناب است از خوشبو کردن میت
تا کفان آن و مخلوط کردن حنوط او بمشک یا عنبر و مثل این دو تا اگر چه اقوی کراهت
آنست و اقوی هم کراهت خوشبو کردنست به بخور کردن **مسئلة** مکروه است
مجمره سوزانیدن جلو نعش بلکه سوزانیدن مجمره وقت غسل دادن میت هم
فصل سوم میت محرم حنوط کرده نمیشود و غسل داده نمیشود بکافور بلکه
غسل داده میشود بدل آن باب قراح بنا بر احوط بلکه اقوی **مسئلة** هر گاه بمیرد
محرم بعد از حلق یا تقصیر حکم او چنانست که گذشت در فرض سابق اگر حلال شده

ظاهر بعض روایات

از برای او طیب مگر بطواف و سعی امّا اگر غیر طیب باشد از پوشانیدن صورت یا
سر پس باکی نیست بان بنا بر قول صحیح **مسئلهٔ** ملحق نیست بمیّت محرم در حکم مذکور
زنیکه در عدّهٔ وفات باشد و نه معتکف مترجم گوید یعنی حنوط کرده میشوند و
غسل داده میشوند بکافور اگرچه در حال حیوة تطیّب از برای ایشان جائز نیست

فصل چهارم از مستحبّات مؤکّده است گذاشتن دو جریدهٔ سبز از جریدهٔ
نخل با میّت اگرچه کسی باشد که ترسیده نشود برای او عذاب مثل صغیر و مجنون و احوط
بودن آنها است برگ تراشیده اگرچه قول بعمل آمدن مستحبّ بگذاشتن سعفه
یعنی جریدهٔ با برگ با میّت هم بعید نیست **مسئله** صحیح اینستکه دو جریده
مستحبّند نه یکی و لکن آیا هر دو مستحبند یا یک مستحبند بعید نیست اوّل و بنابر
دوّم آیا ساقط میشود استحباب با تمکّن از یکی تنها اقرب عدم سقوط است **مسئلهٔ**
ظاهر اعتبار اینستکه بوده باشد جریدهٔ صحیحه پس کفایت نمیکند شق شده و اینکه
بوده باشد با رطوبت اصلیه پس کفایت نمیکند خشک اگرچه بنا شد سبز و در این هنگام
قرار داده میشود بدل آن از درخت تر دیگر و بهتر مقدّم داشتن درخت کنار است
بعد از آن بید یا انار **مسئلهٔ** از مشهور است تعیین طول هر یک از دو جریده
باستخوان ذراع و در بعض اخبار است تقدیر بوجب و در بعضی بذراع و اخذ بذراع
احوط است **مسئلهٔ** بهتر در کیفیّت وضع جریدتین با اختیار قرار دادن یکی از
آنها است در جانب راست میّت نزد چنبرهٔ گردن تا هر جا برسد چسبیده بجلد
میّت و دیگری در جانب چپ میّت از نزد چنبره همچنین بالای جامه زیر لفافه **مسئله**
با تقیّه گذاشته میشوند جریدتین هر طور که مقدور است **مسئلهٔ** مستفاد میشود
از بعض اخبار مشروع بودن گذاشتن جریدتین بالای قبر اگر گذاشته نشده باشند با میّت

فصل پنجم در تشییع است مستحبّ است از برای ولیّ میّت بلکه و از برای غیر
او اعلام مردم بموت مؤمن تا آنکه حاضر شوند تشییعش را و نماز گذارند بر او و
طلب آمرزش کنند از برای او و مستحبّ است از برای کسیکه بداند مبادرت بر تشییع
مسئلهٔ اکمل افراد تشییع اینستکه بوده باشد از زمان نقل میّت تا بعد از دفن

او و کمتر آن در فضیلت تا وقت نماز است **مسئلهٔ** ظاهر حصول تشییع است
بمجرّد متابعت جنازه و لو اندکی **مسئلهٔ** هرگاه میّت در محلّ دفن باشد در اینجا
تشییعی نیست و مستحبّ نیست اخراج میّت از آن محلّ و برگردانیدن او بجهة حصول
تشییع **مسئلهٔ** حدّ معیّنی از برای تشییع نیست اگرچه روایت شده است دو
میل راه بلکه شاید از تشییع باشد خروج از بلد و مسافرت با میّت هرگاه نقل شود
بیکی از مشاهد مشرّفه بعد از آن از برای تشییع است آدابی از آنها است راه رفتن
باینکه سوار نشود تشییع کننده مگر از جهة عذری پس بدرستیکه ظاهر کراهة
سوار شدن است در این هنگام اگرچه ظاهر بیرون رفتن آنست از عنوان تشییع
و امّا کسیکه رجوع میکند از تشییع پس باکی نیست بسوار شدن او و از آنها است
راه رفتن عقب جنازه یا در یکی از دو جانبش و در تعیین افضل از آن دو تأمّل
هست بلی هر دو تا افضلند از راه رفتن جلو جنازه بلکه گفته شده است بکراهة
راه رفتن جلو جنازه بلکه حرمت آن در غیر مؤمن اگرچه اخیر ظاهراً ضعیف است
چنانکه ظاهر عدم فرق است در مرجوحیّت یا کراهت بین صاحب مصیبت و
غیر او و از آنهاست چیزیکه مستفاد میشود از روایتی از حضرت صادق است
که فرمود ای ابا صالح هرگاه حمل کردی جنازه را پس یاد بیاور که گویا خودت
حمل شده و گویا تو سؤال کرده برگشتن را بدنیا پس برگشته پس ملتفت باش که
چه عملی از سر میگیری بعد از آن آنحضرت فرمودند تعجّب است از طایفهٔ که حبس
شده است اوّل ایشان از آخر ایشان بعد از آن ندا شده است در آن طایفه بکوچ کردن
و ایشان بازی میکنند و روایت شده است اینکه حضرت امیر المؤمنین تشییع
کرد جنازه را پس شنید آنحضرت مردیرا که میخندید فرمود گویا موت در دنیا
بر غیر ما نوشته شده است و از حضرت صادق است که فرمودند سه چیز اند
نمیدانم جرم کدام یک از آنها بزرگتر است کسیکه راه برود عقب جنازه در
مصیبتی بی رداء و کسیکه بزند دستش را نزد مصیبتی و کسیکه بگوید مدارائی
بکنید با میّت و ترحّم کنید بر میّت خداوند ترحّم بکند شما را و شاید مراد بزدن

دست زدن این باشد بر دست دیگری یا بودن و مراد از مرتبه ترحم بر میت چیزی باشد که اشعار
کند بگناه میت و حقیر شمردن او و استثنا میشود از کراهت بی ردا بودن صاحب مصیبت
پس سزاوار است از برای او این تا اینکه شناخته شود بلکه ممکن است ادعاء استحباب امتیاز
صاحب مصیبت از غیر صاحب مصیبت بنا برهنه بودن یا غیر از آن از چیزهائیکه اسباب
داده شود بان و از انها است کراهت نشستن تشییع کننده تا گذاشته شود میت در لحد
و از انهاست کراهت بیرون رفتن زنان از برای تشییع جنازه و مقتضای اطلاق اخبار
ثبوت کراهت است در غیر زن جوان و در جنازه زن هم و از انها است کراهت شتاب
کردن بجنازه بطوریکه منافات داشته باشد با مدارا کردن به میت بلکه سزاوار است
مانند راه رفتن و از انها است استحباب تربیع بمعنای اینکه چهار نفر جنازه را بردارند و
هرگاه مسافت دور باشد باکی نیست بحمل جنازه بردارند و هم مستحب است تربیع بمعنای
دیگری و آن برداشتن یکنفر است چهار جانب جنازه را و بهتر از برای او در این هنگام
ابتداء است بجانب راست میت بعد از آن بردارد مؤخر ایمن جنازه را بعد از آن بردارد
مؤخر ایسر جنازه را بعد از آن منتقل شود بسوی مقدم ایسر پس دور زند بر جنازه مانند
دور سنگ اسیا و میباشد حمل ایمن در این هنگام بشانه ایمن از حامل و ایسر با ایسر و از
انها است اینکه بگوید وقتیکه مشاهده جنازه کرد الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد
المخترم و اینکه بگوید الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله
اللهم زدنا ایمانا وتسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة وقهر العباد بالموت
و اینکه بگوید نزد برداشتن جنازه بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآل محمد
اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و از انها است استحباب انتظار تشییع کننده تا دفن
شود میت و استحباب اینکه بر نگردد پیش از این مگر از جهة ضرورتی یا اذن ولی از برای
او اگر چه باقیست با این استحباب تمام کردن تشییع و از انهاست کراهت بردن اتش عقب
جنازه ولو بمجمره و مکروه نیست چراغ در شب و نیکو نیست برخواستن نزد گذشتن جنازه
برا و مگر هرگاه یهودی باشد و نیکو است گرفتن روی نعش بخصوص از برای زنی
اینکه پوشیده شود بجامه که زینت داده شده باشد و فاخر هم نباشد پس از حضرت

رسول است صلی الله علیه و آله اینکه اول عدل از خز قبور است امتیازی ندارد در انها
غنی از فقیر **مبحث ششم** در نماز بر میت است و در ان است چند فصل **فصل
اول** واجب است نماز بر مسلمین اگر چه مرتکب کبائر باشند حتی هرگاه کشتن خود را
مرتکب شده باشد و بر کافر نماز واجب نیست اگر چه خود را بمسلمانان بسته باشد
و از اوست مرتد و صحیح وجوب نماز است بر مخالفیکه حکم براو بکفر نشده باشد از
جهة عداوت اهل بیت علیهم السلام و مثل ان **مسئلة** در حکم مسلمانانست در وجوب
نماز مجانین از ایشان و اطفال ایشان **مسئلة** معتبر است در وجوب نماز بر طفل
تمام کردن او وقت مردن شش سال را از وقت ولادت پس واجب نیست بر طفلی
که تمام نکرده باشد شش سال را بلی از مشهور است استحباب نماز بر طفل هرگاه متولد
بشود مرده اگر چه روح دمیده باشد در او پیش از ولادت و لکن این خالی نیست از
تاملی **فصل دوم** اولی بنماز بر میت اولی بغسل اوست و تحقیق گذشت
کلام در او **فصل سیم** جائز است از برای ولی اگر چه عالم باشد باحکام نماز
مقدم داشتن غیر خود را بلکه ان افضل است اگر غیر افضل باشد بسبب هاشمیت یا
علم یا کبر سن و غیر اینها **مسئلة** جائز است رجوع در اذن پیش از مشغول شدن
ماذون اول بنماز بلکه و بعد از ان **مسئلة** ظاهر اعتبار اذنست در نماز منفرد
بر میت مثل اعتبار اذن در نماز میت بطور جماعت **مسئلة** هرگاه وصیت کرده
میت بغیر ولی بنماز کردن بر او پس احوط از برای ولی اذن دادنست از برای او اگر
ببیند او را اهل **فصل چهارم** در کیفیت نماز میت است و ان بر
مؤمن و کسیکه در حکم اوست پنج تکبیر است که بین انها چهار دعا است و
احوط اگر نباشد اقوی اینست که بگوید بعد از تکبیر اول شهادتین را و بعد از تکبیر
دوم صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل او و بعد از تکبیر سیم دعا از برای
مؤمنین و مومنات و بعد از تکبیر چهارم دعا کردن از برای میت بلکه مخصوص
چیزیستکه وارد شده است از ایشان علیهم السلام از خصوصیات و از چیزهائیکه وارد شده است
اضافه کردن صلوات است بر انبیاء و شهداء و صدیقین و جمیع عباد صالحین

زنده بصورت
اگر متولد
شده باشد

بر صلوات بر پیغمبر و طلب عفو سه مرتبه بعد از تکبیر پنجم و اگر میت طفل باشد
خوانده میشود بعد از تکبیر چهارم بمثل اللّهمّ اجعله لنا ولابویه سلفاً وفرطاً واجراً
اگر پدر و مادرش مؤمن باشند والا دعا میکند برای ایشان و احوط محافظت است
بر این دعاء در نماز مستحبه هم و گفته شده است بدعاء کردن بمثل این در مجنونیکه
مستمر باشد جنون او از صغر هم **فصل پنجم** واجبست در نماز میت نیتیکه
مقارن باشد از برای اول عمل که مشتمل باشد بر قربت و بر تعیین میتی که نماز کرده میشود
بر او تا اینکه صدق کند اینکه مصلی نماز کرده است بر او چه میت یکی باشد یا متعدد
ولو بقصد نماز بر میتی که امام بر آن نماز میکند یا مثل این از چیزهائیکه رفع ابهام میکند
اگرچه افاده نکند شناختن میت را بخصوص و واجبست هم استقبال قبله و قیام
و احوط در آن استقرار است **مسئلة** هرگاه یافت نشود کسیکه متمکن باشد از
قیام نماز میکند بر او نشسته و بهتر رعایت مراتب است در بدلهای قیام از نشستن
و غیر آن **مسئلة** شرط نیست در نماز میت طهارت از حدث اکبر و اصغر پس
از برای جنب و حائض جائز است نماز گذاردن بر میت پیش از آنکه غسل کنند **مسئلة**
افضل اینستکه بجا آورده شود نماز میت با طهارة ولو تیمم باشد و بنا گفته شده است
بجواز تیمم بجهت نماز میت با تمکن از طهارت مائیه و خالی نیست این قول از وجهی
مسئلة اقوی اینستکه شرط نیست در نماز میت رفع خبث **مسئلة** در اعتبار
باقی شرایط نماز از حیث نماز بودن نماز میت مثل ستر و شروط ساتر و شروط
مکان نظر هست **مسئلة** در اشتراط نبودن موانع نماز در نماز میت از حیث
نماز بودن آن مثل خندیدن و گریه کردن و استدبار قبله و دست بستن و کفش
آمین و مثل اینها هم نظر هست **مسئلة** باطل میشود نماز میت بهر چیزیکه محو کند
صورتش را **مسئلة** هرگاه فرض شود اتحاد چیزی از نماز میت با غصب مباشد
مثل باقی موارد اجتماع امر و نهی و در حصول آن بقرار دادن جنازه در محل غصبی
تامل هست **مسئلة** احوط جریان جماعت است در نماز میت مجرای جماعت در
نماز ذات رکوع از حیث صفات معتبره در امام از حیث لزوم یا رجحان و غیر اینها

اگرچه در بعض اینها تاملی هست مثل عدم اقتداء متوضی بمتیمم و سالم زبان بموف زبان
مسئلة متحمل نمیشود امام در نماز میت چیزی را و واجبست متابعت امام در تکبیرات
و نیست قرائتی در نماز میت بر وجه جزئیت از برای نماز و نیست تسلیمی در آن
مسئلة ثابت نشده است استحباب دعاء استفتاح و نه تعوذ از شیطان و نه تکبیرات
افتتاحیه در نماز میت **مسئلة** معتبر است در نماز میت حضور میت پس جائز
نیست نماز کردن بر میت غائب و معتبر است هم بودن میت پیش روی نماز گذارنده پس
جائز نیست بودن میت پشت سر او یا در یکی از دو جانبش بطوریکه مقابل نباشد
مصلی چیزی را از میت **مسئلة** جائز نیست بودن میت پشت حائل از دیواری و
مثل آن نه نعش و مثل آن از چیزهائیکه صادق باشد با آن بودن میت پیش روی مصلی
مسئلة جائز نیست دور بودن میت از مصلی بمقداریکه منافات داشته باشد
صدق نماز را بر میت و همچنین است کلام در بلندی و پستی محل جنازه **مسئلة** باکی
نیست بفوت شدن چیزیکه ذکر شد از محاذات و مشاهده و قرب بسبب حائل
شدن نماز گذارندگان بر میت در نماز جماعت **مسئلة** معتبر است بودن میت
بر قفا خوابیده و اینکه جانب راستش بسوی قبله باشد وقت نماز گذاردن بر او و موخر
داشتن نماز از غسل یا چیزیکه در حکم غسلست و تکفین و اعاده میشود نماز هرگاه
مقدم داشت نماز را بر تکفین عمداً **مسئلة** احوط در صورتیکه مقدم دارد نماز
را بر تکفین از جهت جهل یا نسیان اعاده نماز است هم **مسئلة** هرگاه میت کفن نداشته
باشد و ممکن باشد پوشانیدن عورت او بجامه و مثل آن نماز گذارده میشود بر او پیش
از گذاشتن او در قبر بنابر اقوی والا پس بعد از گذاشتن در قبر در حالتیکه عورت او
مستور باشد بخشت و سنگ پیش از دفن و شاید احوط بودن او است بر قفا خوابیده
حال نماز و بعد از نماز قرار داده میشود بر جانبش و دفن میشود **فصل ششم** در
مستحبات نماز میت است از آنها است اینکه بایستد امام و منفرد نزد وسط مرد
بلکه مطلق مذکر و سینه زن بلکه مطلق انثی و متعین نیست یکی از آنها در نماز بر بعض
میتیکه مشتبه باشد بین مذکر و مونث و در ثبوت این استحباب با جمع در نماز بر جنازها

مختلف تاملی هست و از آنها است اینکه با تعدد جنائز و اراده اینکه نماز گذارده
شود بر ایشان یکدفعه سزاوارست ترجیح نزدیک بودن با امام بمرجحات و آنها
ذکوریت و حریت و کبر است و حکم تعارض بعض مرجحات با بعض محتاج است
بتاملی و تفصیلی همچنین نسبت بنزدیک بودن از امام و عدم آنست و اما نسبت بحال
ایستادن امام از جنائز پس در بعض اخبار است اینکه گذاشته میشود سر هر یک
نزد الیه دیگری مثل نردبان و میایستد مصلی در وسط و بر هر حال شرکت داده
میشود بین ایشان در چیزیکه متحد است لفظ آن مثل شهادتین و صلوات بر پیغمبر
و آل او و دعاء از برای مؤمنین و مراعاة میشود در دعاء از برای ایشان هر صنفی
و با اتحاد صنف مراعات میشود در ضمیر و اسم اشاره و چیزیکه شبیه است بآنها از
چیزیکه مناسب است آنها را از صیغه تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث و غالب میشود
ذکوریت بر انوثیت هرگاه جمع بشوند و جمع میشود بین دو لفظ عبد و امه یا ذکر میشود
چیزیکه صحیح باشد نسبت بهمه و جائز است تذکیر ضمیر مطلقا بملاحظه میت یا
تانیث آن بملاحظه جنازه مسئله در در جواز تخصیص هر یک از اموات بنماز
علیحده تاملی هست و از آنها است اینکه بوده باشد نماز گذارنده متطهر و اگر بترسد
فوت شدن نماز را تیمم کند و دور نیست جواز تیمم از برای نماز میت با بودن آب
هم و از آنها است بیرون آوردن کفش از پا اگرچه نعل عربی باشد بلکه مکروه هست
خواندن نماز با کفش و نیست باکی بموزه و از آنها است استحباب بلند کردن دو
دست در تکبیر اول بلکه و غیر اول هم بنا بر صحیح و از آنها است ماندن امام در جای
خود تا اینکه بلند شود جنازه و برده شود از پیش روی او و پس مجزی نیست ظاهراً بمحض
بلند کردن و گذاشتن آن در جای خودش و احتمال دارد عموم حکم از برای غیر امام از
نماز گذارندگان و از آنها است گذاشتن جنازه در مواضع معتاده بنا بر چیزیکه از
جماعتی است که علما آورده اند از برای این با اینکه در اینست مظنه بسیاری نماز گذارندگان
و ظاهر جواز گذاشتن جنازه است بجهة نماز کردن بر او در مساجد لکن مکروه هست
حتی در مکه و از آنها است استحباب جماعت در نماز میت اگرچه کفایت میکند نماز

منفرد و لو از زنی و از آنها است بلند خواندن امام تکبیرات را در وجهی بلکه از برای وجهی
بلند خواندن امام در مطلق اذکار حتی در دعاء وجهی هست مثل پنهان آهسته خواندن
از برای ماموم مسئله صحیح جواز تکرار نماز است بر میت زیرا که کسیکه نماز کرده
است بر میت و کسیکه فرادی خوانده تکرار کند بجماعت یا بعکس و لکن ظاهر کراهت
تکرار است مطلقا خاتمه در این خاتمه است چند مسئله اول کسیکه یافت امام را
در اثناء نماز جائز است از برای او دخول در نماز با او اگرچه بین دو تکبیر باشد و
متابعت میکند او را در تکبیرات و قرار میدهد چیزیرا که ادراک میکند از تکبیرات اول
نمازش پس بنا و در شهادتین بعد از تکبیر اول و همچنین پس هرگاه فارغ شد امام تمام
میکند چیزیرا که باقیست بر او از تکبیرات و عقب میت میرود اگر او را برداشتند و میخواند
و در سقوط چیزیکه بین تکبیر است از دعا اگرچه متمکن باشد از آنها با رعایت شرائط
نظری هست بلکه بقاء وجوب دعاء با متابعت میت وقتیکه برداشته شد اگرچه
منجر بشود بترک استقبال قبله خالی نیست از وجهی مسئله دوم هرگاه پیشی
گرفت ماموم امام را بتکبیری غیر تکبیرة الاحرام پس از جماعت نیست وجوب اعاده آن
تکبیره از غیر فرقی بین عمد و سهو و در آن تاملی هست و بعید نیست جواز انفراد از
برای کسیکه نماز جماعت میکند بی عذر و لکن معتبر است در این هنگام محاذات با میت
و نبودن حائل و همچنین جواز بریدن نماز اختیاراً اگرچه احوط خلاف آنست مسئله
سیم ظاهر اینکه نماز میت باطل نمیشود بزیاد کردن در آن و لو در تکبیرات آن سهواً
بلکه و نه عمداً مادامیکه داخل نباشد قصد زیادت در نیت و استدامه آن و ظاهر
اینکه آن باطل میشود بکم کردن تکبیرات و لو سهواً مگر اینکه تدارک کند آنرا پیش از محو
شدن صورت نماز و هرگاه شک کرد در عدد تکبیرات بناء میگذارد بر کمتر و اگر
تکبیری گفت بعد از آن یادش آمد که آن تکبیر را گفته است ضرر ندارد و اگر شک کرد
در چیزی بعد از آنکه گذشته باشد از آن و داخل شده باشد در غیر آن پس ظاهر
اینست که اعتنا نمیکند مسئله چهارم جائز نیست تاخیر نماز میت از دفن
در حال اختیار و واجب نیست نبش قبر هم هرگاه دفن شد میت پیش از نماز و لو عصیاناً

۲ بعید نیست ۳

وظاهر بقاء وجوب است بعد از دفن مادامیکه معلوم نباشد بیرون رفتن او از صدق
اسم میت بلی اگر خواسته باشد نماز کند بر میتیکه نماز خوانده شده است براو ودفن
شده است پس احوط جواز است تا یکروز ویکشب وهرگاه نماز باطل بر میت خوانده
شده باشد مثل اینستکه نماز براو خوانده نشده پس نماز کذارده میشود براو ودراین
هنگام بعد از دفن **مسئلهٔ پنجم** همهٔ اوقات صلاحیت دارند از برای نماز جنازه
بدون کراهتی حتی وقت زرد شدن آفتاب ووقت طلوع آن اگرچه مستحبی باشد بلکه
نیست کراهتی در نماز میت مستحبی از برای کسیکه نماز واجبی براو باشد ومقدم داشته
میشود چیزیکه مضیق است وقت آن از نماز میت ونماز حاضرهٔ یومیه واگر مضیق
باشند هردو باهم مقدم داشته میشود فریضهٔ حاضرهٔ یومیه وکفایت نمیکند در تنگ
نبودن وقت فریضه تمکن از اداء با شارع ومثل آن بعد از بجا آوردن نماز جنازه بلکه
وهمچنین ادراک یکرکعت از وقت چنانیکه کفایت نمیکند در تنگ نبودن وقت نماز
جنازه تمکن از آن بعد از دفن بلی اگر امر دائر باشد بین اداء فریضه یا ترک نماز جنازه
حتی بر قبر وبین بجا آوردن نماز میت وقضاء فریضه احتمال دارد ترجیح دوم واگر دائر
شد امر بین تعجیل در تجهیز وادراک وقت فضیلت در فریضه پس در بعض اخبار معتبر
است ترجیح دوم وثابت نشده است ترجیح هم تا فلهذا در وقت آن وشتاب کردن بقضا
فرائض بر تعجیل تجهیز والله العالم **مبحث هفتم** در دفنست که اشکالی نیست
در وجوب آن بوجوب کفائی ودر آنست چند فصل **فصل اول** محقق میشود دفن
واجب به پنهان کردن میت در کودالی در زمین واحوط اینستکه برسد کودی آن بحدی
که حفظ کند جثهٔ میت را از درندها وظاهر نشود بوی آن اگرچه اکتفا بچیزیکه کمتر
از این باشد از حفر با امن از تعام مذکور هرگاه تام نهاده شود دفن در عرف خالی از
قوت نیست **مسئلهٔ** معتبر نیست در دفن پر کردن قبر بخاک بلکه کفایت میکند مسدود
کردن راه دخول آن هرطور که باشد **مسئلهٔ** ظاهر اینستکه ضرری ندارد زیاد نمودن
در کود کردن قبر ووسعت دادن آن بلی بد کفایت کذاشتن میت در سرداب وسیعی
وکرفتن در آن تا ملی هست **مسئلهٔ** هرگاه ممکن نباشد حفر کردن از جهت سختی

زمین ومثل آن کفایت میکند کذاشتن میت در بنائی روی زمین ومثل این آنچه از فا بلکه
حاصل میشود بان پوشانیدن بلکه باعث شود از برای حفظ جثهٔ میت وظاهر نشدن بوی
او **مسئلهٔ** هرگاه ممکن باشد نقل کردن میت از زمینی که حفر در آن ممکن نیست بجای
دیگری که ممکن است در آن حفر بی ضرری وعسری بر ناقل وهتکی از برای میت پس ظاهر
وجوب است وهمچنین است حال در تمکن از حفر با انتظار **فصل دوم** هرگاه کسی
در دریا یا نهر عظیمی که مثل آن باشد بمیرد ونقل کردن او بخشکی ممکن نباشد یا مشکل باشد
چیزی باو میبندند که سنگین شود ودر آب فرو برود وانداخته میشود در آب و
هرگاه ممکن باشد کذاشتن آن میت در خمی وبسته شود در آن بعد از آن انداخته شود
در آب احوط اختیار اینست چنانیکه احوط رعایت استقبال قبله است وقت
انداختن او در آب وانتظار است بامید تمکن از زمین پیش از فاسد شدن میت
فصل سیم جائز نیست اینکه دفن شود در مقبرهٔ مسلمانان غیر ایشان از کفار و
اولاد ایشان واگر دفن شدند نبش قبر ایشان میشود وهمچنین ظاهر اینستکه جائز
نیست اینکه دفن بشود مسلمان در مقبرهٔ کفار **مسئلهٔ** هرگاه مخلوط شدند
کفار بمسلمانان ومشتبه شدند بهم دیگر دفن میشود مشتبه در غیر مقبرهٔ مسلمانان
وکفار هردو اگر ممکن باشد **مسئلهٔ** هرگاه زن کتابیه حامله باشد از مسلمانی
وبمیرد آن زن وطفل در شکمش هم مرده باشد بیرون آورده نمیشود بلکه دفن میشود
طفل با آن زن بطوریکه اقتضا میکند اسلام طفل **فصل چهارم** واجبست
خوابانیدن میت در قبر بجانب راستش رو بروی قبله بلکه قوت دارد این در
دفن سر تنها وجسد بی سر از آن جدا شده باشد بلکه وسینه تنها که شسته از اجزاء
مؤلفه بطوریکه جمع شود از آنها شخص **فصل پنجم** در مستحباتست وآنها چند
امرانند از آنها است کذاشتن جنازه نزدیک قبر بفاصلهٔ دو ذراع یا سه تا بعد
از آن نقل کردن آن از برای کذاشتن در قبر سه دفعه باین طور که بمقدار دو قدم
مثلاً بجانب قبر نقل نمایند ومکث بکذارند باز نوبت دیگر نقل نمایند ومکث بکذارند
ودر دفعهٔ سیم باهستگی داخل قبر کنند تا میت خود را مهیا وساخته قبر کند بلکه

مکروه است اینکه بهر تا کفن میت را داخل قبر کنند زیرا که از برای قبر هولهای بزرگ
و وحشتهای بسیار است حفظنا الله تعالی من اهوالها و از آنها است گذاشتن مرد
در دفعهٔ آخر در قبر و آن طرف پای میت است هرگاه گذاشته شود میت در قبر
یعنی سر او بجانب پای قبر باشد و زن گذاشته میشود بجانب قبله پیش روی قبر
و از آنها است اینکه بیرون آورده شود مرد از نعش که گذاشته شده است نزد در
قبر بیرون آوردنیکه سر او زیر یکند او را بقبر و اول سر میت را داخل قبر کنند و زن
داخل کرده میشود در قبر بعرض و برفق و مدارا میت را داخل قبر کنند و از آنها
اینکه بوده باشد کسیکه میرود در قبر جهت گذاشتن میت در آن سر برهنه یکمه
گشوده بی رداء و نعلین بلکه و خفین مگر از جهت تقیه یا ضرورت و با طهارت
بنابر چیزیکه گفته شده است و چیزیکه در خبر است امر بوضوء است پیش از
رفتن در قبر و از آنها است کراهت نازل شدن پدر در قبر پسر اگر چه غیر پدر
داخل کند پدر را در قبر هم و از برای سرایت کراهت بباقی خویشان حتی پسر
وجهی هست که خالی نیست از ضعف بخصوص در پسر هرگاه مباشر داخل کردن
پدر در قبر نشود لکن داخل قبر شود و اما زن پس بهتر بلکه احوط اینستکه مباشر
شود داخل کردن او را در قبر زوج او یا غیر زوج از خویشان محارم او یا زنان و در
ترجیح بین زنان و خویشان او غیر زوج تاملی هست و هرگاه نباشد از برای زن
خویش محرمی پس بهتر باقی خویشان اند با اولویت رعایت قربیت و هرگاه میسر ن
شود محرم زن را در داخل کردن او در قبر غیر او پس بهتر اینستکه بوده او در طرف
پای او را محرم او و اگر نباشد هیچ محرمی پس اجنبیها داخل قبرش کنند و سزاوار است
اینکه بوده باشند صالح و پیر مرد و از آنها است دعاء نزد دیدن قبر بگفتن
اللهم اجعله روضة من ریاض الجنة ولا تجعله حفرة من حفر النار
و نزد بیرون آوردن میت از نعش بگفتن بسم الله وبالله وعلی ملة رسول
الله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره ولقنه
فی حجته وثبته بالقول الثابت وقنا وایاه عذاب القبر و نزد گذاردن میت

از برای سر از پر کردن او در قبر بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله اللهم
زدنا ایمانا بک وتصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله ورسوله و
صدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما و نزد گذاشتن او در
قبر اللهم عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر
منزول به و بعد از گذاشتن در قبر بنابر چیزیکه گفته شده میگوید اللهم
جاف الارض عن جنبیه وصاعد عمله ولقه منک رضوانا و از آنها
است گود کردن قبر یا چهره کردن و مساویت آن را در فضیلت بنابر چیزیکه
از اصحاب است گود کردن آن بقدر یک قامت بلکه از بعضی است اینکه گود کردن
قبر بقدر یک قامت افضلیت و ظاهر اینکه مکروه است گود کردن آن بیشتر
از مقدار یکه گفته شد و از آنها است لحد اگر ممکن باشد و بهتر اینستکه بوده
باشد بجانب قبله و اینکه وسعت آن باندازه باشد که نشستن در آن ممکن باشد
و احتمال دارد بودن اعتبار بجثهٔ میت و با عدم تمکن از لحد ولو از جهت بودن
میت فربه که ترسیده شود از گذاشتن آن در لحد خراب شدن آن بر او پس کنده
میشود در تهٔ قبر شبیه نهری و گذاشته میشود در آن میت و سقفی ساخته میشود
بر او و از آنها است گشودن همهٔ بندهای کفن و باز کردن صورت میت و
گذاشتن طرف صورت او بر زمین و درست میشود از برای او بالشی از خاک
و تکیه داده میشود پشت او بکلوخی تا اینکه برقفا نیفتند و از آنها است قرار
دادن چیزی از گل قبر حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء با میت و
بهتر اینستکه قرار داده شود بطوریکه مامون باشد از تلوث و از آنها است
تلقین بعد از گذاشتن میت در جای خودش پیش از پنهان کردنش بخشت
باینکه بزند بدستش بر شانهٔ راست میت و بگذارد دست چپش را بر بازوی میت
با شانهٔ چپ او و نزدیک ببرد دهن خود را بگوش میت و حرکت بدهد میت را
حرکت شدیدی بعد از آن بگوید از برای او یا فلان بن فلان و بعوض آن
نام خود و پدرش را بگوید اسمع وافهم سه مرتبه الله ربک ومحمد نبیک

والاسلام دینک والقرآن کتابک وعلی امامک ثم الحسن ع تا آخر ائمه
افهمت یا فلان بعد از آن اعاده بکند برا و این تلقین را سه مرتبه بعد از آن
بگوید ثبتک الله بالقول الثابت هداک الله الی صراط مستقیم عرّف الله
بینک وبین اولیائک فی مستقر من رحمته اللهم جاف الارض عن جنبیه
واصعد روحه الیک ولقّه منک برهانا اللهم عفوک عفوک ودر بعض
اخبار است تلقین بالفاظ دیگری وعمل بهمه نیکو است واز آنها است اینکه
پوشانیده شود لحد بخشت تا اینکه خاک بر میت ریخته نشود وبهتر از این
گرفتن ما بین خشتها است بگل وشاید کفایت کند نزد نبودن خشت یا مطلقا
سنگ ومثل آن و دعا بکند از برای میت وقت اشتغال بچیدن خشت بگفتن
اللهم صل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکنه من رحمتک
رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین واز آنها
است اینکه بگوید هرگاه گذاشته شود میت در لحد بسم الله وفی سبیل الله
وعلی ملة رسول الله اللهم عبدک وابن عبدک نزل بک وانت خیر
منزول به اللهم افسح له فی قبره والحقه بنبیه اللهم انا لا نعلم
منه الا خیرا وانت اعلم به منا ومستحب است استعاذه از شیطان
وصلوات فرستادن بر پیغمبر ص وبخواند سوره حمد وآیة الکرسی را وقل
اعوذ برب الناس وقل اعوذ برب الفلق وقل هو الله احد را واز آنها
است بیرون آمدن کسیکه در قبر است از طرف پاهای میت پس باید دستیکه
طرف پای میت در قبر است چه میت مرد باشد چه زن در حالتیکه بگوید
انا لله وانا الیه راجعون اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین واخلف
علی عقبه فی الغابرین وعندک نحتسبه یا رب العالمین واز آنها است
ریختن غیر خویشان میت خاک را به پشت دست در حالتیکه گویند انا
لله وانا الیه راجعون اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک
بروحه ولقّه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمة

من سواک وبگویند ایمانا بک وتصدیقا ببعثک هذا ما وعدنا الله ورسوله
وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما واز آنها است
بلند کردن قبر از زمین بمقدار چهار انگشت بهم بسته یا گشوده واز آنها است
تربیع قبر بمعنای بودن آن صاحب چهار گوشه قائمه ومسطح کردن آن بلکه مکروه
است تسنیم آن یعنی خرپشت کردن بلکه احوط ترک تسنیم است واز آنها است
ریختن آب بر قبر وبهتر در کیفیت آن اینستکه استقبال قبله بکند وابتدا نماید
بریختن آب از نزد سر میت تا پای آن بعد از آن دور بدهد آب را بر قبر وقطع نکند
آب را تا برگردد بسر میت بعد از آن بریزد وسط قبر چیزیرا اگر زیاد بماند از آب و
بعض اخبار دلالت میکند بر استحباب پاشیدن آب بر قبر بعد از دفن تا چهل
روز هر روزی یکمرتبه واز آنها است استحباب گذاشتن دست بر قبر در حالتیکه
گشوده باشد انگشتها وسزاوار است اینکه بوده باشد دست نزد سر میت
وبعد از ریختن آب واینکه بوده باشد رو بقبله ومؤکد است این عمل از برای
کسیکه حاضر نشده است نماز را وسزاوار است فرو بردن دست بطوریکه
تأثیر بکند هرگاه میت هاشمی باشد چنانکه سزاوار است اینکه بگوید نزد گذاشتن
دست بسم الله ختمتک من الشیطان ان یدخلک واز آنها است استحباب
زیارت قبور مؤمنین پس بدرستیکه آن مستحب است از برای مردان وزنان
مادامیکه منافات نداشته باشد با تستر وتحفظ را از برای ایشان ولازم نداشته باشد
جزع را وچیزیکه منافات داشته باشد با صبر ومؤکد است استحباب آن در
روز پنجشنبه بخصوص عصر آن روز وصبح روز شنبه وروز دوشنبه سلام
کند بر ایشان بگفتن السلام علیکم یا اهل الدیار ومثل آن سه مرتبه و
روایت شده است از حضرت رضا علیه السلام نیست بنده که زیارت کند
قبر مؤمنی را پس بخواند نزد قبر او انا انزلناه را هفت مرتبه مگر اینکه بیامرزد
خداوند عالم تبارک وتعالی از برای او واز برای صاحب قبر ومستحب است اینکه
بنشیند نزد قبر رو بقبله وبگذارد دستش را بر قبر وبخواند انا انزلناه را بآن عدد

چنانچه مستفاد میشود از روایت دیگری و از بعض کتب است روایت استحباب زیاد کردن سوره حمد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله احد و آیة الکرسی هر سوره سه مرتبه و مستحب است در زیارت مقبره اینکه بگوید بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَلسَّلَامُ عَلَىٰ اَهْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مِنْ اَهْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ يَا اَهْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ بِحَقِّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مِنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ يَا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ بِحَقِّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اِغْفِرْ لِمَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَةِ مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ و از آنها است تلقین ولی یا کسیکه امر بکند او را ولی بعد از برگشتن مردم با واز بلند هرگاه منع نکند از بلند کردن آن تقیه و مثل تقیه بمثل گفتن یا فلان ابن فلان یا فلانة بنت فلان هَلْ اَنْتَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي فَارَقْتَنَا عَلَيْهِ مِنْ شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ نَبِيُّكَ وَاَنَّ عَلِيًّا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَ الْوَصِيِّينَ اِمَامُكَ وَفُلَان تا آخر ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاَنَّ جَمِيعَ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ حَقٌّ وَاَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ و این تلقین سیم است و این دفع میشود انشاء الله سؤال منکر و نکیر و در بعض اخبار است اینکه تلقین کننده میت بگذارد دو دهنش را نزد سر میت و بگیرد قبر را بدو کف دست و از آنها است نماز هدیه از برای میت شب دفن و روایت شده است در آن دو کیفیت کیفیت اول اینکه آن دو رکعت است در رکعت اول سوره حمد و آیة الکرسی و در رکعت دوم سوره حمد و انا انزلناه ده مرتبه پس هرگاه سلام داد بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا اِلَىٰ قَبْرِ فُلَان و کیفیت دوم سوره حمد و قل هو الله احد دو مرتبه در رکعت اول و در رکعت دوم حمد و سوره اَلْهٰيكُمُ التَّكَاثُرُ ده مرتبه بعد از آن دعاء بکند بچیزیکه ذکر شد گفته شده است و بهتر از این اضافه کردن کیفیت سیمی است و آن خواندن آیة الکرسی و قل هو الله احد دو

مرتبه بعد از فاتحه در رکعت اول و در دوم سوره حمد و الهیکم التکاثر ده مرتبه و بهتر از این منضم کردن صد قدر داد نست از میت با نماز انتهی و از آنها است تعزیه از برای مصیبت زده اگرچه صغیر باشد یا زن هرگاه ایمن باشد از فتنه و تهمت و تعزیه مستحب است پیش از دفن و بعد از آن و شاید بعد از دفن افضل باشد و تعزیه عبارتست از چیزیکه مردم آنرا تعزیه میگویند و در روایت است کفایت دیدن مصیبت زده و نیست حدی از برای زمان آن بلی اگر باعث شود تجدید حزنی را که فراموش شده باشد ترک آن بهتر است و سزاوار است گرفتن ماتم زنان از برای میت سه روز از روز مردن او و سزاوار است فرستادن طعام بجهة اهل مصیبت و مکروه هست خوردن غذا نزد اهل میت که باعث شود از برای زحمت دادن ایشان و باکی نیست بنشستن از برای تعزیه اگرچه ثابت نشده است رجحان آن و اما مکروهات پس آنها چندامراند از آنها است فرش کردن قبر بساج یعنی تخته هلک و مثل آن مگر از جهة ضرورت مثل تری زمین بنا بر چیزیکه نسبت داده شده است بسوی اصحاب و مناسبت تذلل از برای رب الارباب با قمادی بر تراب و ظاهر اینکه فرش قبر بفراش مکروه هست مثل فرش قبر بساج و از آنها است ریختن صاحب رحم خاک بر رحم خود پس در روایت است اینکه آن باعث میشود قساوت دل را و کسیکه قساوت قلب داشته باشد دور میشود از رحمت پروردگار خود و از آنها است کج مالیدن قبر ظاهر شرا و باطنش را در اثناء دفن یا بعد از آن در زمینی که ملک باشد یا مهیا بجهة دفن اموات شده باشد در راه خدا و شامل نمیشود این قبور پیغمبران و ائمه بلکه و علما و صلحا را و از آنها است تازه کردن قبر بعد از کهنه شدن آن بخصوص در زمینی که سبیل شده باشد و اینهم مختص است بغیر قبور یکه ذکر شدند و از آنها است بناء بر قبور و استثناء میشود از آن چیزیکه ذکر شد هم و از آنها است نشستن بر قبر و جای گرفتن نزد قبر و تکیه دادن بقبر و راه رفتن بر قبر و از آنها است تخلی بین قبور و بالای آنها و از آنها است دفن دو میت در یک قبر مثل جمع کردن دو میت در یک جنازه و هرگاه لحد یکی بیشتر

باشد یا آنکه محل وسعت داشته باشد و مهیا شده باشد از برای گذاشتن یکی دیگر
در آن مثل درج و مثل آن احتمال دارد عدم کراهت و هرگاه قبر از برای یک میت
باشد بعد از آن نبش شد قبر غصباً یا با غیر آن احتمال دارد حرمت داخل کردن غیر
او را بر او و ظاهر برطرف شدن کراهت است از جهت ضرورت پس مقدم میشود
اقرء بلکه افضل مطلقا گفته شده است و بهتر قرار دادن حایلی است بین ایشان
و از آنها است نقل کردن میت از جائیکه فوت شده است بغیر آنجا مثل نقل
میت از ده ببلد و استثنا میشود از این نقل میت بمشاهد مشرفه مثل حرم و زمین
غری یعنی نجف اشرف علی ساکنها الآف التحیة والتحف که روایت شده است اینکه
بر خواسته میشود ببرکت آن زمین عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر و حایر حسینی ع
و حکایت شده است از جماعتی از علماء اجماع بر استحباب نقل بسوی اماکن متبرکه
مذکوره و شاید این حکایت با شواهد دیگر کافی باشند در اثبات استحباب لکن تجویز
نمیکنند جواز مرتکب شدن چیزی را که ثابت شده است حرمت آن از اذیت کردن
احیاء و هتک میت و نبش قبر و از آنها است زیاد کردن خاک بر خاکی که بیرون
میاید از خود قبر والله العالم خاتمه و در اینجا است چند مسئله مسئله
اول حرامست نبش قبر و کشف از میتیکه واجبست دفن او و استثناء میشود
چند موضع از آنها است علم بپوسیدن و کهنه شدن میت بطوریکه بیرون
بروند استخوانهای او از اسم استخوان و مجزی نیست مطلق مظنه بپوسیدن
در جواز نبش و شامل نمیشود این را چیزیکه گردیده باشد تعظیم آن شعار دین از
قبور پیغمبران و ائمه و اولاد ایشان و علما و شهداء و صلحاء و از آنها است
اینکه دفن شود میت در زمینی بی اذن مالک آن زمین اگر چه در بیرون آوردن او
هتک حرمت باشد از برای میت و هرگاه لازم داشته باشد بیرون آوردن میت
جنایتی را بر او پس اشکالی هست و واجب نیست بر مالک زمین در غیر این صورت
یعنی صورت حصول جنایت قبول عوض اگر چه بهتر است مخصوص هرگاه وارث
یا خویش میت باشد و ملکیت منفعت زمین مثل ملکیت عین زمین است

واما میتیکه در زمین غیر دفن شده باشد باذن مالک آن پس جایز نیست بیرون آوردن
او بعد از پر کردن قبر و ظاهر جواز بیرون آوردن میت است پیش از پر کردن آن و
هرگاه دفن شد میت در زمینیکه اجاره گرفته شده باشد در مدت معینه
پس گذشت مدت اجاره جایز است نبش هم در اقوی و نیست فرقی در جواز نبش
قبر بین علم بغصبیت و حکم غصب و عدم علم بغصبیت یا حکم آن و همچنین فرقی نیست
بین غصب کردن همه زمین و بعض آن و از آنها است اینکه بوده باشد کفن غصبی
و میاید در اینجا چیزیکه گذشت و از آنها است اینکه واقع بشود در قبر مالی معتد
به و از آنها است اینکه هرگاه ترک شود تغسیل یا تکفین میت عصیاناً و دفن
شود بی غسل یا بی کفن و باعث نشود بیرون آوردن میت از برای مثله شدن او
یا هتک حرمتی نسبت باو اگر ثابت نشده است بودن فراموشی از تغسیل
یا تکفین عذری هم پس نبش میشود قبر میت اگر یادش آمد که ترک آنها کرده است
از روی نسیان یا یادش آمد بعد از دفن که غسل میت فاسد بوده یا اینکه کفن
کرده شده در حریر و مثل آن اما میتیکه تیمم داده شده باشد بدل از غسل یا بی
دفن شده باشد از جهت نبودن کفن پس بعد از دفن دیگر نبش قبر او نمیشود
بجهت تدارک و در بودن نگذاشتن میت رو بقبله وقت دفن در قبر مثل
چیزیکه گفتیم یعنی در عدم جواز نبش تاملی هست و هرگاه یافت شد بعض
اجزاء میت بعد از دفن او واجب نیست نبش بجهت الحاق آن اجزاء بمیت بلکه
ثابت نشده است جواز آنهم و احوط ترک نبش است بجهت نقل کردن میت
بمشاهد مشرفه بلی اگر اتفاق شد بیرون آمدن میت از قبر بخودی خود جایز است
نقل او بسوی آنها همان طوریکه گذشت در نقل پیش از دفن مسئله دوم
جائز است گریه کردن بر میت بلکه استظهار شده است از بعض اخبار استحباب
آن نزد شدت حزن و همچنین جایز است نوحه کردن بر میت بشعر و نثر مادامیکه
مشتمل نباشد بر باطل از دروغ و غیر آن و مکروه هست نوحه در شب و حرام است
بریدن مو و خراشیدن صورت بلکه دست بر صورت زدن و مطلق جزعیکه

بیرون ببرد شخص را از حد رضاء بقضاء خداوند عالم تبارک وتعالی ویا
باشد از آن ناله بلندی که بیرون باشد از حد اعتدال ومتعارف وهمچنین
حرامست دریدن جامه بر غیر پدر وبرادر وفرقی نیست در این بین مرد وزن
بلکه احوط ترک دریدن جامه است بر پدر وبرادر هم **مسئله بیستم** هرگاه
معلوم شد مردن طفل زن در شکم او وبا حیات آن زن معالجه میشود بچیزیکه باعث
شود افتادن طفل را صحیحا واگر ممکن نباشد قطعه قطعه میشود طفل وبیرون
آورده میشود بطوریکه مدارای آن بیشتر باشد ومتولی میشود این عمل را خود
زن اگر ممکن باشد والا پس زوج او والا پس زنان والا پس مردان محارم والا
پس مردان اجنبی وهرگاه بمیرد زن آبستن ومعلوم باشد حیوة طفل او وممکن
نباشد بیرون آوردن طفل بی دریدن شکم زن دریده میشود وبعضی معین شده
است جانب چپ را واین احوطست چنانکه احوط بلکه اقوی وجوب دوختن
شکم مادر است بعد از بیرون آوردن طفل ومعتبر نیست یقین بباقی ماندن
حیوة طفل بعد از بیرون آوردنش از شکم مادر بلی معتبر است علم بحیوة طفل در
شکم مادرش مترجم گوید یعنی ولو شک داشته باشد که آیا بعد از بیرون آوردن
طفل زنده میماند یا میمیرد واجبست بیرون آورده شود ودر حکم علم است
بحیوة ولد یعنی در وجوب بیرون آوردنش از شکم شهادتی که معتبر باشد بلکه
واستصحاب حیوة طفل با تاملی بدان والله العالم واما غسل مندوب پس
بسیار است از آنها است غسل روز جمعه ووقت آن مابین طلوع فجر است تا ظهر
واحوط اینستکه نیت نکند از ظهر تا شب اداء وقضاء را وقضاء کرده میشود
روز شنبه ونیست باکی در شب شنبه از برای رجاء ثواب وکسیکه بترسد
دست نیامدن آبرا روز پنجشنبه آنرا بجا میآورد ودر مقدم داشتن آن در شب
جمعه اشکالی هست شاید اقرب جواز باشد لکن هرگاه متمکن شد از بجا آوردن
آن در وقت خودش مستحبست اعاده آن واگر اعاده در وقت نکرد پس مستحبست
قضای آنهم در وقت قضا **مقصد سیم** در تیمم است ودر آن است چند مبحث

بعضی معین کرده اند

مبحث اول در چیزهائیستکه تیمم را جائز میکنند وجامع آنها عجز از آب است
که حاصل میشود بچند امر از آنها است نیافتن مقداری از آب که کفایت
کند از برای طهارت مائیه **مسئله اول** هرگاه شخص در صحرای بی آبی باشد
واحتمال بدهد وجود آب را در یکی از اطراف آن پس واجبست بر او طلب
کردن آب بنا بر اقوی هرگاه ممکن باشد طلب کند در زمین صاف ومسطح
بقدر پرتاب دو تیر کمان در هر یک از چهار جهت ودر زمین پست وبلند
بقدر پرتاب یک تیر کمان **مسئله دوم** در سقوط طلب بشهادت عدلین
به نبودن آب اشکالی هست اقرب سقوطست واحوط عدم سقوطست و
مشکلتر از این در حکم بسقوط وعدم آن صورتیستکه یک عادل خبر دهد
به نبودن آب **مسئله سوم** دور نیست جواز نائب گرفتن در طلب آب
با اعتماد بصدق نائب **مسئله چهارم** هرگاه تیمم کرد عمدا پیش از طلب آب ووسعت
وقت اعاده میکند اگر چه اتفاق شود نبودن آب بنا بر احوط واز آنهاست
خوف در تحصیل آب از دزدی یا درنده یا از گم شدن ومثل آنها از چیزهائیکه
حاصل میشود با آن خوف ضرر بر جان یا عرض یا مالیکه معتد به باشد واز
آنها است خوف ضرر در استعمال آب از جهت مرضی یا چشم سرخی یا ورمی
یا جراحتی یا دملی ومثل اینها چه بترسد از حصول اینها در صورتیکه نباشد
اینها پیش از استعمال یا زیاد شدن اینها هرگاه باشد اینها یا طول کشیدن
خوب شدن اینها یا متالم شدن باستعمال آب بطوریکه تحمل نشود عادتا
واز آنها است خوف در استعمال آب از تشنگی مضر بحیوان محترم واز آنهاست
حصول منتی که تحمل نمیشود عادتا بسبب طلب بخشش آن از مالک آن وذلت
وخواری بسبب کسب کردن مالی از برای خریدن آن واز آنها است موقوف
بودن حصول آب بر دادن مقداری از مال که ضرر بحالش داشته باشد وهرگاه
ضرر نداشته باشد واجبست خریدن آن ولو بچند مقابل قیمت آن واز آنها است
تنگی وقت از تحصیل آب وهمچنین از استعمال آب واحوط در اینجا تاخیر

را

را

عمدی قضاء نماز است و از آنها است وجوب استعمال آبیکه موجود است
در غسل نجاست و احوط تأخیر تیمم است از استعمال آب در ازاله نجاست و
احوط از آن اینست که قضاء نماز را بجا آورد با این و هرگاه مخالفت کرد و طهارت
گرفت با آب باطل است بنابر احوط بلکه دور نیست بطلان در تنگی وقت مخصوص
هرگاه جاهل باشد و در طهارت را بجهت جا آوردن نماز نه بجهت غایت دیگری با بودن
آن طهارت فوت کنند از برای نماز بلی هرگاه بوده باشد منع از مقدمه
مثل خطر هلاکت در تحصیل آب صحیح است و اما دفع تشنگی که مضر بحال نافع
باشد یا تحمل خواری در طلب بخشش آب پس اگر ممکن باشد خلاص شدن از
آن بفسخ مثلاً مشکل است حکم بصحت **مسئلهٔ** هرگاه مضطر شود شخص
بداخل شدن در آب نه باقی ماندن در آن صحیح است هرگاه غسل بکند بعد از
دخول **مسئلهٔ** کسیکه آمد بر رختخواب بجهت خوابیدن و یادش آمد
که وضوء ندارد تیمم کند ولو بغبار رختخواب هر قدر که باشد و دور نیست
مشروعیت تیمم از برای نماز میت اگرچه باشد آب هرگاه بترسد فوت نماز
میت را بسبب تحصیل طهارت مائیه **مبحث دوم** در چیزیست که تیمم
گرفته میشود بآن و آن خاک خالص است با تمکن از آن بنابر احوط اگر نباشد
اقوی چه رنگ داشته باشد و چه نداشته باشد مادامیکه از اسم خاک بیرون
نرفته باشد مثل معادن و چه استعمال در تیمم دیگر شده باشد و چه استعمال
نشده باشد و چو خاک قبر باشد اگرچه نبش آن قبر شده باشد مادامیکه معلوم
نباشد نجاست آن و چو خاک قبر نباشد و اگر متمکن نباشد از خاک پس
ظاهر جواز تیمم است بر سنگ و از سنگ است سنگ نوره و رمل یعنی
ریگ و مدر یعنی کلوخ و زمین گچ پیش از پختن و با عدم تمکن از همه اینها تیمم
کند بغبار زمین اگر متمکن نباشد از جمع کردن آن غبار و تیمم کردن بآن و الا معین
است که چنین کند و احوط مقدم داشتن غبار غلیظ تر است بر غیر آن و با
نبودن غبار تیمم کند بگل ۲ و تیمم بغبار از برای کسیکه متمکن باشد از آن و

۲ بلکه و احوط جمع است بین تیمم بگل و

احوط اختیار گل خشک تر است بر غیر آن و اقوی اعتبار اینست که نگذارد گل حایل
شود بین ماسح و ممسوح هرگاه تیمم بگل کند **مسئلهٔ** هرگاه متمکن باشد از
خشک کردن گل تر و لو بمالیدن آن بر دو دست معتبر است چنین کند از جهت
بودن این شخص متمکن از تیمم بخاک **مسئلهٔ** با نبودن همه مذکورات و تمکن از
برف پس احوط تیمم است بآن و وضوء گرفتن بگشانیدن برف بر اعضاء وضو
بلکه احوط جمع است بین اداء نماز باین طور و قضاء آن نزد تمکن از آب این هرگاه
حاصل نشود از گشانیدن برف بر عضو اقل غسل و الا یعنی اگر اقل غسل بعمل آید
وضوء بگیرد بآن **مسئلهٔ** معتبر است در چیزیکه تیمم میکند بآن پاک بودن
و مباح بودن اگرچه بچسبد از آن بدست چیزی پس باطل است تیمم بچیز غصبی
اگرچه منحصر نباشد در آن شیء غصبی بنابر احوط و در صحت تیمم بزمین مکان غصبی که
حبس شده است در آن اشکالی هست **مسئلهٔ** معتبر است با حد فضائیکه تیمم
میکند در آن و جائیکه خاک در جهت است و جائیکه غبار بر آنست حتی اگر منحصر نباشد
در غبار دیگر جای آن غصبی است بنابر احوط **مسئلهٔ** معتبر است هم بیرون رفتن
خاک از اسم خودش بسبب سوختن یا مخلوط شدن بچیز دیگر بیرون برد آنرا از اسم
خاک **مسئلهٔ** در سفال و گچ و نوره بعد از پختن اشکالی هست سزاوار نیست
ترک احتیاط در آن **مسئلهٔ** باکی نیست بمخلوط بودن خاک بچیز دیگر مستهلک
در آن شده باشد یا جدا باشد بطوریکه منع نکند از رسیدن کف بخاک و حکم آنچه
نجس را از خاک که مخلوط باشند باجزاء پاک مثل خلیطی است که متمیز و اجنبی باشد
معتبر است در آن عدم منع از وصول کف بآن **مسئلهٔ** حکم اشتباه بمغصوب
در باب تیمم مثل حکم مشتبه است در آب و اما در مشتبه بنجس پس کفایت
میکند از برای یقین بتیمم بطاهر تکرار تیمم بعددی که زیاد باشد بر عدد نجس از
اطراف شبهه **مسئلهٔ** واجبست تکرار تیمم قطعاً با انحصار هرگاه باعث شود
علم بنجس شدن بدن و نه چیز دیگر در حکم نجس شدن بدنست در وجهی یا
از جهت باقی ماندن چیزیکه مساوی باشد نجس را از اطراف یا از جهت نبودن

استعمال باعث از برای نجس شدن محل یا چسبیدن چیزی از نجس بمحل بطوریکه بر
طرف نشود بمسح کردن و مثل ان بنا بر بودن این در حکم تنجس **مسئلة** مستحبست
اختیار بلندیهای زمین از برای تیمم **مبحث سیم** در کیفیت تیمم است و ان از
برای مختار زدن زمین است یا چیزیکه بحکم زمین است بباطن دو دست باهم یکدفعه
بعد از ان مسح جبهه با نها باهم باینکه ابتدا کند بجزء اعلی فالاعلی و فرا گیرنده باشد
مسح همه ما بین محل روئیدن مو و طرف بالا را از بینی و دو ابرو را **مسئلة**
احوط اگر نباشد اقوی وجوب مسح دو جبین است هم و احوط از ان مسح است بر
دو ابرو اگرچه موقوف نباشد بر ان علم بمسح چیزیکه بالای انها است بعد از ان
مسح تمام ظاهر دست راست از زند تا اطراف انگشتان بباطن دست چپ بعد
از ان مسح تمام ظاهر دست چپ بباطن دست راست و نیست ما بین انگشتان
از ظاهر بلکه ظاهر عدم اعتبار دقت کردنست در ان **مسئلة** مجزی نیست
زدن بیکی از دو دست بلکه و نه بهر دو بطور تعاقب حتی در ضربه که از برای مسح
یدین است در تیمم بنا بر احوط **مسئلة** مجزی نیست گذاشتن دو دست بر چیزی
که با ان تیمم میکند گذاشتنی که نام نهاده نشود ضرب و نه زدن ظاهر [انها] و بعض باطن
بطوریکه صدق نکند بر ان ضرب بتمام کف عرفا و نه مسح جبهه بیکی از دو دست
و نه بهر دو بطوریکه صدق نکند ماسحیت بر هر یک از دو دست و احوط حصول
مسح است بتمام هر یک از دو دست حتی انگشتان بلی معتبر نیست مسح همه ممسوح
بهر یک از دو دست پس کفایت میکند مسح بعض ممسوح بیک دست و مسح بعض
دیگر بدست دیگر **مسئلة** احوط چسبانیدن [با هم بودن] دو دست است در مسح تیمم
مسئلة هرگاه ممکن نباشد زدن دو دست و گذاشتن انها بر چیزیکه تیمم با ان
جائز است بی زدن هم و ممکن نباشد مسح بباطن حتی بکشانیدن ممسوح بر ماسح
و هر دو دست اینطور باشند ظاهر دو دست را بر زمین میزند و تیمم میکند بنا
بر احوط بلکه اقوی و اگر یکی از دو دست اینطور باشد پس احوط جمع است در مسح
جبهه بین قرار دادن ظاهر جای باطن نسبت بان یک دست و بین مسح بمجموع

بباطن دست دیگری و اما مقدم داشتن گذاشتن باطن کفین بر صعید بر زدن بر
زدن ظاهر دست بران و مقدم داشتن کشانیدن ممسوح بر باطن کفین بر مسح
بظاهر انها بکشانیدن ظاهر بر ممسوح پس خالی نیست از وجهی و لکن احتیاط بجمع
مهم است سزاوار نیست ترک ان **مسئلة** ظاهر مقدم داشتن مسحست بدست
بعد از گذاشتن ان بر زمین بر مسح جبهه بر زمین در تیمم مثل مقدم داشتن کشانیدن
جبهه بر دستیکه زده شده است بر زمین بلکه گذاشته شده است بر زمین بر
کشانیدن جبهه بر زمین **مسئلة** هرگاه باطن کفین نجس باشد و ممکن نباشد ازاله
نجاست از ان و ان نجاست تعدی بصعید و ممسوح نکند و تمام باطنهم نجس
باشد پس احوط جمع است بین ضرب و مسح بباطن و بین ضرب و مسح بظاهر در تیمم
اگرچه تنجس بعد از ضرب حاصل شود بخصوص هرگاه نجاست حائل باشد بین ماسح
و ممسوح **مسئلة** هرگاه باطن کفین نجس باشد و نجاست متعدیه باشد پس ظاهر
وجوب ضربست بظاهر کفین و مسح است بانها و هرگاه نجاست بر ممسوح باشد
یا متعدیه باشد از ماسح بممسوح و صعید هر دو پس احوط در صورت نجاست ممسوح
جمع است بین حکم کسیکه فاقد طهورین باشد و بین تیمم و در صورت تعدی
احوط جمع است بین حکم فاقد طهورین و بین تیمم بمسح جبهه بر زمین بلکه و بین
تیمم با تعدی نجاست از ماسح بممسوح و صعید هر دو و لکن با تکرار نماز بر وجهی
مبحث چهارم در چیزهائیستکه معتبر اند در تیمم و اجبست در تیمم نیت
مثل باقی عبادات که مقارن باشد از برای اول افعال ان و مشتمل باشد بر قصد بدلیت
از وضوء یا غسل اگر موقوف باشد تعین بر این قصد بلکه احوطست این قصد یا اینکه
موقوف نباشد تعین بر ان لکن قصد بدلیت در جائیستکه تیمم مشروع از برای
مختار نباشد بلکه و در بعض موارد یکه مشروعست از برای مختار هم این قصد را
کند و اظهر عدم اعتبار قصد استباحه است اگرچه بهتر است و اما رفع حدث
پس در جواز قصد ان بلکه و در صحت تیمم اگر قصد کرد این را از روی جهل یا نسیان
تفصیلی هست **مسئلة** واجبست در تیمم مباشرت و موالات بنا بر احوط بل

در تیمم بدل از غسل و حاصل میشود موالات بمتابعت عرفیه بنا بر احوط مسئلة
واجبست ترتیب در تیمم بین اعضاء همانطوریکه ذکر شد مسئلة در اکتفاء
در تیمم بمسح عضوی که مسح ان باید مؤخر باشد از دیگری هرگاه مقدم داشت انرا
بعد رجوع کرد در بعض صورتها تاملی هست مسئلة واجبست در هر عضوی
ابتدا بطرف بالای ان و عکس جایز نیست و معتبر است مسح از طرف بالا بسوی
پائین بطوریکه صدق کند عرفا که از بالا مسح کرده و رو بپائین امده بنا بر احوط
در تیممی که بدل از غسل باشد مسئلة واجبست برداشتن مانع از جائی
که مسح میکند بان و جائی را که مسح میکند و واجبست پاک بودن هر دو هم بنا
بر احوط مسئلة با اضطرار ساقط میشود چیزیکه ممکن نیست نه چیزیکه
ممکن است همانطوریکه گذشت در وضوی اقطع و صاحب جبیره و کسیکه عاجز است
از مباشرت لکن با ملاحظه چیزیکه گذشت از انتقال از باطن دست بظاهر ان
مسئلة واجب نیست مسح بشره زیر مو ولو در تیمم بدل از غسل حتی اگر موی
پیش سر او زیاد باشد بنا بر اقوی مسئلة واجبست دو مرتبه کفین را بر
زمین زند در تیممیکه بدل از غسل باشد باینکه بزند یکمرتبه از برای مسح صورت
و مرتبه دیگر از برای مسح ظاهر دو دست بنا بر احوط اگر نباشد اقوی و همچنین است
حکم در تیممیکه بدل از وضوء است بنا بر احوط و احوط تکرار تیمم است بدو
ضربت و بیک ضربت بدل از غسل و وضوء و حاصل میشود این دو تیمم بمسح
وجه و یدین بضربت اول بعد از ان ضربت دیگری از برای یدین با رعایت
متابعت عرفیه بین مسح صورت و ضربت دوم مسئلة در الحاق تیمم بوضوء
در حکم شک پیش از انصراف اشکالی هست حتی در تیممیکه بدل از وضوء باشد
و سزاوار نیست ترک احتیاط مسئلة کسیکه عاجز است از تیمم تیمم میدهد
او را غیر او بزدن دست عاجز بر زمین و مسح بان اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد
پس متولی بدست خودش مسح کند و هرگاه موقوف باشد تیمم دادن باینکه
اجرتی بدهد واجبست بدهد مادامیکه اجحاف بحالش نباشد مبحث نجم

در احکام تیمم است صحیح نیست تیمم از برای فریضه پیش از دخول وقت و احوط
اگر نباشد اقوی مراعات تنگی وقت است با امید تمکن از طهارت مائیه در
اخر وقت بلکه مراعات تنگی وقت احوطست مطلقا ولو این امید را نداشته
باشد مسئلة اعاده نمیکند نمازی را که بتیمم صحیح خوانده بعد از تمکن از
طهارت مائیه در خارج وقت بلکه و نه در وقت بنا بر مواسعه در وقت تیمم
و عدم وجوب مراعات تنگی وقت با بناء بر مضایقه لکن مراعات ضیق وقت
کرده باشد بحسب اعتقاد خودش بعد خلاف ان معلوم شده باشد مسئلة
احوط اعاده است در وقت بخصوص از برای کسیکه اعتماد بمظنه خود کرده باشد
بعد خطاء ان معلوم شده باشد بلکه اعاده معتبر است هرگاه مجوز تیمم ضیق
وقت از طهارت مائیه باشد و خطاء ان معلوم شده باشد و فرقی نیست در
چیزیکه گفته شد بین حاضر و مسافر مسئلة احوط قضای نماز است از برای
کسیکه عمدا خود را جنب کرده باشد در زمانیکه ترسیده باشد بر خودش از استعمال
اب و تیمم کرده و نماز خوانده باشد مسئلة احوط قضاء نماز است از
برای کسیکه اهمال کرد طهارة مائیه را با انکه متمکن بود از ان در اول وقت
و نماز خواند در اخر وقت بتیمم مسئلة احوط قضای نماز است از برای
کسیکه مضطر باشد بنماز خواندن در لباس نجس با تیمم مسئلة هرگاه تیمم
کرد بجهة نمازیکه حاضر شده باشد وقت ان اکتفا کند بان تیمم از برای نماز
در وقت دیگری تا باقی بودن عذر مسئلة احوط انتظار اخر وقت است
در نماز با امید زوال عذر بلکه و با عدم ان و همچنین است حکم هر کسیکه تیمم
کند از برای غایتی اکتفا نمیکند بان مادامیکه عذر باقیست از برای ان غایت
و غیر ان از غایاتیکه مشروعست از برای انها تیمم مسئلة در عموم قیام
تیمم مقام وضوء و غسل پس واجب باشد از برای چیزیکه انها از برای ان واجبند
و مستحب باشد تیمم از برای چیزیکه انها از برای ان مستحبند حتی غسل و وضوئی
که از برای مجرد تنظیف مثل بعض اغسال مستحبه یا از برای تمام کردن نقصی

میکنند

مثل وضوء بعد از دعاف باشند تأملی هست اگرچه بجا اوردن تیمم در مواقع
انها برجاء ثواب نیکوست لکن با احتیاط بعدم اعتناء بچیزیکه تصریح بان
نشده است ازبرای نماز و مثل ان چنانیکه احتیاط از برای تیمم کننده مطلقا
بدرنک نکردن در مساجد و ترک قرائت سوره های عزائم و مس کتاب قران
و مثل انها بسیار نیکو است **مسئلة** شکسته میشود تیمم هرگاه از حدث
اصغر باشد بهریک از حدث اصغر و اکبر و اگر از حدث اکبر باشد پس شکسته
میشود با کبر البته و در شکستن ان با اصغر خلافست و احوط در غیر جنابت
اینستکه تیمم کند دو مرتبه و قصد کند در یکی از انها بدلیت را از غسل
و در جنابت تیمم کند یکمرتبه و نیت کند در ان چیزیرا که واجبست براو و
اگر بوده باشد با او مقداری از اب که کفایت کند از برای وضوء جمع کند بین
این و بین تیمم بدل از غسل **مسئلة** شکسته میشود تیمم بتمکن فعلی
واقعی از مبدل ان یعنی وضوء یا غسل ولو در وقتیکه مامور نباشد بان
بطور وجوب یا ندب بلکه و همچنین است اگر حرام باشد براو غسل یا وضوء
وقتیکه متمکن شده باشد از انها از جهة وجوب چیزیکه اهم است از ان براو
پس اگر از تمکن افتاد بعد از بجا اوردن ~~ام اهم~~ اعاده میکند تیمم را چونکه باطل
شده است **مسئلة** هرگاه بیابد شخص ابرا و بداند که زمان تمکن مستمر نمیماند
بقدریکه وسعت داشته باشد بجا اوردن مبدل را شکسته نمیشود تیمم و اگر بداند
اینرا حکم میشود بنقض ظاهرا چنانکه هرگاه علم داشت باستمرار تمکن بعد از ان
معلوم شد عدم استمرار منکشف میشود عدم نقض و احوط اعاده است در این
صورت **مسئلة** هرگاه بیابد محدث بحدث اکبر غیر جنابت مقداری را از اب که
کفایت وضوء تنها کند شکسته میشود تیمم بدل از وضوء تنها بر وجهی قوی
مسئلة هرگاه محدث شد در اثناء تیمم از حدث اصغر باطل میشود تیمم و
اما در اثناء تیمم از حدث اکبر پس متفرعست بر خلاف کذشته و بر خلاف در
غسل و احتیاط حاصل میشود بتمام کردن ان تیمم و بجا اوردن تیمم دیگریکه

شکستن شدن
۷ تمکن در زمان

نیت کند بان چیزیرا که واجبست براو و اگر نبوده باشد با او اب بمقداریکه
کفایت کند از برای وضوء و الا پس از سر میگیرد تیمم کذشته را و میاورد دیگرا
از برای تمام کردن چیزیکه صحیح است از ان بعد از ان وضوء میگیرد انچه گفته شد
در جنابت است و در غیر جنابت تمام میکند چنانکه کذشت و وضوء میگیرد
یا تیمم میکند بدل از وضوء **مسئلة** ظاهر اینستکه محدث بحدث اکبر غیر
جنابت هرگاه نیابد ابرا اصلا دو تیمم میکند یکی بدل از غسل و دیگری بدل
از وضوء و احوط اینستکه با هر دو تیمم کند از برای ان حدث **مسئلة**
اسباب مختلفه که تداخل میکند اغسال انها پس در تداخل در تیمم اشکالی
احوط اگر نباشد اقوی عدم تداخل است و احوط از ان اینستکه اضافه کند تیممی
دیگر بدل از غسلیکه اکتفا میکند بان از برای دفع جمیع احداث **مسئلة**
هرگاه بیابد شخص ابرا پیش از مشغول شدن بنماز شکسته میشود تیمم او و
اگر بیابد ابرا در بین نماز پس با تنگی وقت از استعمال اب واجبست تمام میکند
نماز را و احوط قضاء نماز است هرگاه بیابد ابرا در اثناء پیش از رکوع و با وسعت
وقت پس احوط اتمام نماز است بعد از ان اعاده در وقت یا خارج وقت اگرچه
قول بکفایت اتمام در صورت وجدان بعد از رکوع یا مشروعیت ابتداء در سعه
وقت بسیار قوت دارد **مسئلة** در نافله چون حکم بجواز قطع ان دو نیست
پس اسلم از سر گرفتن است بطهارت مائیه اگر با طهارت ترابیه مشغول بان
شده باشد اگرچه وجدان اب بعد از رکوع باشد و همچنین است طواف چه واجب
باشد چه مستحب **مسئلة** میتیکه تیمم داده شده باشد از جهة نبودن اب غسل
داده میشود نزد وجدان اب پیش از حصول دفن اگرچه نماز خوانده شده باشد
براو و احوط اعاده نماز است در این هنگام **مسئلة** هرگاه یافت شود
خلیط یعنی سدر یا کافور بعد از نبودن ان غسل داده میشود بان و اعاده میشود
ما بعد ان بنا بر احوط **و اما خاتمه** پس در انست چند مبحث **مبحث اول**
در نجاسات و انها چند چیزند **اول و دوم** بول و غائط است از حیوانیکه

خون جهنده داشته باشد وحلال نباشد خوردن گوشت آن ولو از جهة عارضی
مثل جلال یعنی حیوانیکه فضله آدمی خورده باشد تا گوشت از آن روئیده باشد
ووطی شده انسان بنا بر احوط واظهر **مسئلة** در نجاست بول وغائط از
طیریکه ماکول نباشد اشکالی هست سزاوار نیست ترک احتیاط در آن **مسئلة**
پاکی نیست بفضله مرغ خانگی ولوث وابوال اسب واستر وحمار بنا بر صحیح
ووجه اینکه فرقی نیست بین بول طفل شیرخوار وغیر آن در نجاست سیم
منی است از هر حیوانیکه خون جهنده دارد اگرچه حلال گوشت باشد چهارم
میتة حیوانیکه خون جهنده داشته باشد وهمچنین اجزاء آن که حیوة در آنها حلول
کرده باشد وجدا شده باشند از حی یا میت چه بجدا کردن روح از آنها بیرون
رفته باشد یا از پیش روح نداشته باشند اگرچه حکم نمیشود بنجاست آنها
مادامیکه متصلند بحیوان بنا بر اظهر مگر چیزیکه جدا میشود از بدن انسان از
اجزاء صغاریکه شمرده میشوند از زوائد بدن او وتحلیل میروند وبدل پیدا
میکنند وجدا میشود روح از آنها پیش از جدا شدن آنها ومهیا میشوند از
برای افتادن بمقتضای طبیعت مثل اجزاء ثبور وثالول وپوستی که بر لب بعلا
میاید یا نزد تنظیف وکشاندن سنگ ۷ جدا میشود واجزائیکه جدا میشوند — از پا
از اطراف انگشتان نزد گرفتن ناخنها وچیزیکه بالای دملها است ومثل اینها
نزد برء وپوستهای جرب وبیخهای مو وچیزیکه جدا میشود از بعض بدنها بخودی خود
پس همه اینها که گفته شده اند پاکند اگرچه حکم کنیم بنجاست همه اینها اگر جدا — می
شوند از انسان میت بر وجهی قوی ومگر اجزائیکه حیوة در آنها حلول نمیکند مثل
استخوان وشاخ ودندان ومنقار وناخن وسم ومو وپشم وکرک وپر پس بدرستیکه
اینها هم پاکند وهمچنین تخم از حیوانیکه گوشت آن حلال است هرگاه پوشیده باشد
پوست بالای او وهمچنین انفحه ۷ بر خلاف کسیکه در تعیین مراد از آن هست وچیزیکه — ۷ یعنی پنیر مایه
عرضا نجس شده است از آنها بملاقات محل تطهیر میشود ودر شیر خلاف
واشکال هست احوط اجتناب است از آن همه اینها که گفته شدند در حیوان

ظاهر العبر است واما کافر وسگ وخوک پس استثنا نمیشود از آنها چه
زنده وچه مرده از آنها چیزی وفرقی نیست در نجاست اجزاء آنها بین آنکه
حیوة در آنها حلول کرده باشد یا نکرده باشد پنجم از نجاسات خون حیوانیست
که نفس سائله داشته باشد اگرچه اندک باشد واز رگی بیرون نیاید بخلاف
خون حیوانیکه نفس سائله نداشته باشد مثل ماهی وپشه وشپش وکیک
وخونیکه خلق شده باشد نه از حیوانی **مسئلة** هرگاه شک کند که این
خون از قسم نجس است یا پاک حکم میشود بپاک بودن آن **مسئلة** احوط
واقوی نجاست علقه است یعنی خونیکه مستحیل است از نطفه بنجس **مسئلة**
در خونیکه حاصل میاید در تخم اشکالی هست احوط اجتناب است از آن اگرچه علقه
ومبدء جوجه نباشد **مسئلة** خونیکه باقی میماند در اجزاء ومحلهای حیوان
تذکیه شده ماکول اللحم بعد از انداختن مقداری از خون که معتاد است
انداختن آن بذبح یا نحر یا کشت اگرچه جدا شود بریختن یا جزء جزء کردن گوشت
ومثل آن بر وجهی که خالی نیست از قوت **مسئلة** در خونیکه باقی میماند
در طحال یعنی سپرز ومثل آن ودر مذکی از غیر ماکول ودر جنینی که تذکیه
شده است بتذکیه مادرش تاملی هست سزاوار نیست ترک احتیاط در همه
آنها بلی پاک بودن خون باقی مانده در گوشت جنین خالی از قوت نیست
مسئلة اظهر نجاست خونیستکه خارج نشده باشد از جهة مانعی با
اقتضاء عادت خارج شدن آن پس نجس میشود خونیکه مخلوط میشود با آن
هم واحوط در این هنگام اجتناب است از خون باقی مانده مطلقا اگرچه معلوم
نباشد مخلوط شدن آن بخصوص یا انفصال ولکن با اشتباه در خروج وعدم
آن حکم میشود باصل طهارت والله العالم ششم وهفتم سگ وخوک
صحرائیست چه عین آنها وچه لعاب آنها وفرقی نیست در نجاست آنها بین
افراد واجزاء آنها واما سگ وخوک آبی پس پاکند هشتم مسکریکه مایع
باشد باصل چه از انگور گرفته باشد یا از غیر آن بخلاف مسکر جامد مثل حشیش

اکرچه بالعرض مایع شده باشد **مسئله** در نجاست عصیر عنبی هرگاه
بجوش بیاید بخودی خود یا باتش وذهاب دو ثلث ان نشده باشد اکرچه غلیظ
نشده باشد ازبرای ان سخنی و غلظتی تامل هست سزاوار نیست ترک احتیاط
دران **مسئله** تاملی نیست درحرمت عصیر عنبی وغیران از افراد عصیر پاکست
وحلالست اکرچه جوش بیاید مکر زبیبی وتمری پس بد نیستکه حلیت و
طهارت انها بخصوص اول خالی از تاملی نیست پس سزاوار نیست ترک احتیاط
درهردو **مسئله** فرقی نیست ظاهرا بین عصیر صرف ومخلوط شده
باب بلکه احوط عدم فرقست بین صرف وممزوج بغیر اب اکرچه مستهلک
شده باشد ان عصیر ازجهت اندک بودن ان **مسئله** عصیریکه مستحیل شد
بغیر عصیر پس ظاهر اینستکه حلال وپاکست **مسئله** درحکم شیره که
بجوش بیاید وحال اینکه درحب باشد وبیرون اورده نشده باشد اشکالی
هست ومشکلتر ازان حکم شیره ایستکه بیرون میاید ازحب بسبب جوشیدن
ان درمطبوخ **هشتم** از نجاسات فقاعست وان شراب مخصوصی استکه کرفته
میشود ازجو غیر ماء الشعیر که اطبا استعمال میکنند ودرشناختن این رجوع
بعرف میشود اکر معلوم نباشد تغییر اصطلاح **دهم** از نجاسات کافر است
واو کسیستکه خودرا بغیر اسلام منتسب باشد یا خودرا باسلام منتسب باشد
لکن انکار کرده باشد چیزیرا از ضروریات دین یا صادر شده باشد ازاو
چیزیکه باعث کفر میشود ازقولی وفعلی وفرقی نیست بین مرتد وکافر اصلی
حربی وذمی وخارجی وغالی وناصبی وغیرایشان پس بد نیستکه همه ایشان
نجسند **یازدهم** از نجاسات عرق کسیستکه ازحرام جنب شده باشد بنابر
احوط بلکه عدم جواز نماز درلباسیکه عرق کرده باشد دران بسیار قوت
دارد بلکه نجاست ان عرق خالی از قوتی نیست **دوازدهم** عرق شتر جلال
است بلکه هر حیوان جلالی بنابر احوط واما روباه وخرکوش وموش وچلپاسه
وکژدم وسوخات وولدزنا ومخالفین پس وجه در انها طهارتست

اکرچه اجتناب از انها بهتر است **مسئله** اهن پاکست اکرچه مستحبست مسح
باب ان عقب ناخن کرفتن وتراشیدن مو **مبحث سوم** در کیفیت تنجیس
نجاسات **مسئله** نجس نمیشود چیزیکه ملاقات نجاسات مذکوره کند هرگاه
خشک باشند ملاقی وملاقی وهمچنین نجس نمیشود باتریکه سرایت نمیکند حتی در
دوم میته ومیت بروجهی که خالی نیست از قوتی لکن احوط درهردو بخصوص شستن
ملاقیست ازبرای انها بیبوست بلکه احوط بودن ملاقیست بیبوست ازبرای
انها یعنی میته ومیت بحکم باقی متنجسات **مسئله** نجس میشود ملاقی ازبرای
چیزی از نجاسات حتی میت بنابر صحیح باتری دریکی از انها بطوریکه سرایت کند
بدیکری ولو از بابت طول ملاقات باشد تا ان سرایت کند **مسئله** حکم
متنجس درچیزیکه ذکر شد مثل نجاساتست اکرچه بسیار باشند وسائط
بنابر صحیح مترجم کوید یعنی هرگاه چیزی ملاقات کند متنجس را بایبوست پاکست
وبارطوبت مسریه نجس میشود **مسئله** سرایت میکند نجاست درمایع بتوی
غیرعالی که سایل باشد چنانچه کذشت بخلاف جامد پس بد نیستکه سرایت
دران نیست اصلا اکرچه تر باشد بلکه مخصوص است نجاست بجزء ملاقی وسرایت
نمیکند بغیر ان اکرچه تری ان بطوری باشد که اکر ملاقات بکند با نجاست نجس
میشود واین حکم جاریست درهمه اجسام ترچه تری ان ازخودش باشد مثل خیار
وخربزه ومثل انها یا حاصل شود از خارج مثل دست هرگاه بران باشد تری از
عرق یا غیران مادامیکه دیده نشود بردست مایعی که اجزاء ان متصل باشد بلکه
رطوبت کیفیتی باشد ازبرای ان **مسئله** حکم نمیشود بنجاست چیزی مکر
بیقین یا شهادت عدلین بنابر اقوی یا شهادت یکنفر عادل بنابر احوط یا خبر
دادن ذوالید وثابت نمیشود بمظنه مکر در غسالة الحمام بنابر احوط ونه بشک
مکر دربلل خارج پیش از استبراء **مسئله** فرقی نیست بین اشتباه در تنجس
وبین اشتباه درنجاست درعدم ثبوت تنجس **مبحث سیم** در احکام نجاساتست
وانها چند امرند از انها انستکه شرطست درصحت نماز وتوابع ان حتی دوسجده

سهو و اجزاء فراموش شده بنا بر احوط پاك بودن ظاهر بدن و توابع ان مثل مو و ناخن و مثل انها از نجاسات قليل انها و كثير انها و از متنجس بان نجاسات همچنين و همچنين شرطست پاك بودن لباس مصلی چه ساتر باشد و چه نباشد مكر چيزهائی كه استثناء شده اند **مسئلة** در الحاق دو پوش از برای شخص خوابيده نماز كذار بلباس هر كاه خود را بان پوشانيده باشد يا مطلقا بمحمول نجس اشكالی هست سزاوار نيست ترك احتياط در ان اكرچه عدم الحاق باول بلكه و بدوم هم در بعض صورت خالی نيست از قربی و مشكلتر از ان الحاق چيز يستكه بان خوابيده است و زير او ست بلباس **مسئلة** طواف چه واجب باشد چه مستحب مثل نماز است نسبت بشرط مزبور **مسئلة** فرقی نيست در شرط مزبور بين اينكه شخص بداند كه نماز با بدن نجس يا در لباس نجس جائز نيست يا نداند و چه بداند كه نماز با بدن نجس يا در لباس نجس باطلست يا نداند **مسئلة** كسيكه عمدا نماز خواند با بدن نجس يا در لباس نجس نماز او باطلست و اعاده ميكند انرا چه وقت باقی باشد يا نباشد **مسئلة** اعاده ميكند نماز را كسيكه فراموش كرده نجاست را باداء اكر يادش امد در وقت بنا بر اقوی و بقضاء اكر يادش امد در خارج وقت بنا بر احوط اكر نباشد اقوی **مسئلة** فرقی نيست در ناسی نجاست بين اينكه استنجاء را فراموش كرده باشد يا غير استنجاء را بنا بر احوط بلكه اقوی **مسئلة** ناسی نجاست هر كاه متذكر شد در اثناء نماز حكمش حكم كسيست كه همه نمازشرا با نجاست خوانده باشد پس اكر در وقت باشد ازاله و اعاده ميكند و همچنين بعد از وقت اين هر كاه فرض شود باقی بودن شرط طهارت برا و وقت دخول در نماز و الا يعنی اكر اين شرط برا و باقی نباشد وقت دخول در نماز چنانيكه اكر داخل شود در نماز زمان سقوط اشتراط طهارت بدن از جهة تنكی وقت تمام است **مسئلة** جاهل نجاست واجب نيست بر او قضاء اكر علم پيدا كرد بعد از وقت بنا بر صحيح بلكه و همچنين واجب نيست بر او اعاده اكر علم پيدا كرد در وقت اكرچه احوط اعاده است خصوصا هر كاه از غير ماكول اللحم باشد بلكه وجوب اعاده برا و هر كاه ملتفت شد و فحص نكرد خالی از وجهی نيست

مسئلة كسيكه عالم شد بنجاست در (لباس) بين نماز با اينكه بداند كه اين نجاست از پيش بوده است و لو از اول نماز پس اظهر اينكه او بنا ميكذارد بر نمازش بعد از ازاله فورا بسبب نزع يا غير ان بی انكه منافی بجهة نماز بعمل بيايد حتی بقاء تستر لكن احوط اعاده است بعد از اتمام همچنين اكرچه نداند پيش بودن نجاست را مكر بر بعض افعال نماز و اما هر كاه شك داشته باشد در سبق يا عالم باشد بعدم سبق پس معتبر است بر او ازاله بان طوريكه كذشت و اتمام **مسئلة** هر كاه موقوف باشد ازاله در دو صورت علم بسبق و عدم علم بان بر منافی پس چاره نيست از برای او بجز از سر كرفتن نماز **مسئلة** هر كاه علم بنجاست در وقتی باشد كه مكلف شود بنماز با نجاست چنانيكه اكر وقت تنك باشد از ازاله و اداء نماز حتی اتمام يك ركعت ان در وقت پس اقرب تمام است با نجاست بدن اكرچه وقتيكه داخل نماز شده اينطور نبوده بلكه نماز را طول داده و امر اين منجر شده **مسئلة** هر كاه بعد از علم بنجاست ادراك يك ركعت از وقت ميكند لكن وقت وسعت نداشته باشد از برای ازاله و تمام كردن نماز پس اشكالی هست در حكم ان **مسئلة** هر كاه متنجس ساتر باشد و متمكن نباشد مكر از نماز در ان ساتر يا بيرون اوردن ان و تمام كردن نماز در حال برهنكی پس اينمسئله است كه ميايد **مسئلة** هر كاه امر دائر باشد بين تمام كردن نماز با لباس نجس يا برهنه و بين ادراك يك ركعت با تطهير پس اشكالی هست **مسئلة** هر كاه منحصر باشد ساتر نماز كذار در يكی از دو جامه كه مشتبه باشد طاهر انها بنجس انها مكرر ميكند نماز را در هر دو با وسعت وقت و اكر وقت وسعت نداشته باشد نماز ميكند در يكی از انها بنا بر اقرب **مسئلة** هر كاه مشتبه شود جامه پاك بيشتر از يك جامه نجس مكرر ميكند نماز را بعددی كه زياد باشد بر عدد نجس چنانيكه كذشت **مسئلة** هر كاه منحصر باشد جامه مصلی در نجس پس احوط جمع است بين نماز عاريا پس اشاره كند از برای ركوع و سجود و با ان لباس نجس هم اكر متضرر نشود بر بيرون اوردن ان جامه از بدن و اكر بيرون اوردن ان از برای او ضرر داشته باشد پس نماز ميكند در ان تنها و احوط قضاء

ان بر كندن

آن نماز است بعد از وقت با لباس پاک مسئلة هرگاه وقت تنگ باشد از
تکرار نماز در جامه نجس و عریانا پس اقرب در نظر اختیار نماز است عریانا و از
آنها است طهارت مسجد جبهه نه غیر آن از مساجد اعضاء سبعه و مکان مصلی
بنا بر صحیح مگر با تعدی نجاست بسوی جائیکه معتبر است طهارت آن از ثوب و
غیر آن بطوریکه عفو نشود از آن مسئلة کفایت میکند طهارت مقداریکه
معتبر است سجده کردن بر آن پس مجزیست و صحیح است سجده در این هنگام
اگرچه واقع شود بعض جبهه زیادتر از مقداریکه گذشت بر نجس مسئلة بهتر
پاک بودن همه جائیست که جبهه بر آن واقع میشود بلکه همه مکان مصلی بخصوص
مساجد اعضاء و بخصوص با تعدی نجاست بطوریکه عفو میشود از آن مسئلة
مشتبه بشبهه محصوره مثل نجس است بخلاف غیر محصوره مسئلة احوط
اگر نباشد اقوی اعاده جاهل و ناسی است در اینجا یعنی در خصوص طهارت
مسجد جبهه در وقت و خارج آن و از آنها است مساجد و در حکم آنها است
مشاهد مشرفه و ضرائح معظمه و قرآن کریم و تربت حسینیه ارواحنا له الفداء
که گرفته میشود از جهت تعظیم بلکه هر چیزیکه معلوم باشد از شریعت مطهره وجوب
تعظیم آن بطوریکه منافات داشته باشد با تعظیم نجس کردن آن مسئلة احوط
اگر نباشد اقوی عموم حکم مذکور است از برای فرش مسجد و بام آن و ظاهر دیوار
های آن و باقی آلات آن مسئلة در جواز داخل کردن نجاست غیر متعدیه در مسجد
اشکالی هست احوط منع است بخصوص با مماسه آن نجاست با مسجد بلکه امکان
با هتک حرمت مسجد مثل گذاشتن قدح از عذره و میته و خمر در آن بسیار قوت
دارد مسئلة احوط داخل نکردن متنجس غیر متعدی است در مسجد هم و از آنها
است اینکه جائز نیست انتفاع باعیان نجاسات بنا بر احوط اگرچه ثابت نشده است
عموم منع از آن بلکه ثابت شده است جواز آن فی الجملة مسئلة جائز نیست
انتفاع بمتنجسیکه قابل تطهیر نباشد و جائز است سوختن روغن نجس زیر
درچراغ
هوا بلکه و زیر سقف هم مسئلة جائز است تسمید یعنی اصلاح زمین باعیان

نجسه که سیره بر آن جاری شده است مبحث چهارم در چیزیکه عفو میشود
از آن در نماز و آنها چند امراند اول خون جروح و قروح در بدن و لباس بلکه
و کهنه که بسته میشود جروح و قروح بآن اگرچه لباس محسوب نشود و اگرچه
بگوئیم حمل نجس ممنوعست و عفو از آن خون تا وقتیستکه برء حاصل شود بمنقطع
شدن و صف دامیه و خونیه از آنها مسئلة احوط با عدم مشقت ازاله
آن خون نیست و بدل کردن جامه است اگرچه اکتفا بچیزیکه در تکرار غسل است
روزی چند مرتبه از مشقت نوعیه در عفو از آن خالی از قوت نیست مسئلة
احوط کم کردن خون جروح و قروح است در بدن و جامه ولو باکتفاء بر ساتری
که ستر عورت تنها کند هر قدر که ممکن است و مشقت نداشته باشد مسئلة
احوط بستن جرح و قرحست و چیزیکه شبیه بستن باشد از برای منع خون از
تعدی مسئلة احوط اکتفاء است در عفو هرگاه مشقت شخصیه باشد
حتی از جهت مقارنات خارجیه بر چیزیکه متعارف است تعدی بسوی آن که مختلف
میشود بقرب محل و بعد آن و علو و سفل آن و بزرگی جرح و کوچکی آن مسئلة
دور نیست جاری شدن حکم عفو در رطوبتیکه در بدن هستند مثل عرق و مثل
با آنکه
آن یا در جرح مثل چرک و مثل آن بلکه دور نیست عفو از چیزیکه باقی میماند در
جرح از اجزاء چیزیکه معالجه میشود بآن یا چیزیکه گذاشته میشود بر جرح اگرچه
نجس شده باشند آن اجزاء با نجس جرح مسئلة الحاق هر چیزیکه نجس میشود بآن
خون در عفو بچیزیکه گفته شد بسیار بعید است مسئلة ظاهر اینستکه
مناط صدق جرح و قرح و دملست عرفا پس اعتباری نیست بخراشیدن بدن
و محل فصد و رعاف و مثل آنها مسئلة ظاهر اینست که فرقی نیست تا صدق
یکی از جرح یا قرح بین آنکه در ظاهر بدن باشد یا در جائی باشد از باطن که بظاهر
ملحق است و صدق کند عرفا اینکه این شخص جرحی دارد پس داخلست در جرح
جرح چشم و محل بهم آمدن دو لب و حلقه دبر و مثل آنها نه جرحیکه در جوفست
اگرچه تعدی کند خون آن بسوی ظاهر از حلق یا یکی از دو مخرج پس حکم عفو در آنها

جاری نیست دوم از چیزهائیکه معفوّند در نماز خونیستکه در لباس یا بدن
باشد هرگاه سعه آن کمتر از سعه درهم باشد و امّا هرگاه بیشتر از درهم باشد پس
عفوی نیست و همچنین عفوی نیست از مقدار درهم بنابر اقوی مسئلهٔ عفوی
نیست از خون حیض چه قلیل و چه کثیر آن و دور نیست الحاق خون نفاس بلکه استحاضه
بخون حیض در عدم عفو یا اینکه آن احوطست مسئلهٔ در خون نجس العین و
میته و غیر ماکول اللحم غیر انسان تاملی هست احوط اجتنابست از آن مطلقا
مسئلهٔ فوت دارد باقی بودن عفو از محل هرگاه برطرف شد عین خون کمتر
از درهم بطوریکه باعث نشود تنجس چیزیرا از ثوب مثلا بمتنجس بخون لکن احوط اجتنابست
از آن مسئلهٔ ظاهر اینستکه اعتبار در خونیکه نشر میکند از یکی از دو طرف
جامه بطرف دیگر باستقامت یعنی طرف دیگری که محاذی و مقابل طرف اول
باشد با آلودگی جمیع ما بین دو طرف بخون یکی اند و جانب ست نه هر دو با هم
پس معفواست با بودن سعه یکطرف کمتر از درهم اگرچه زیاد باشد بر درهم اگر
ملاحظه شود با طرف دیگر و اگر یکی از دو طرف اوسع باشد از دیگری پس اعتبار
بآنست بلکه و همچنین حکم میشود بعدم عفو هرگاه وسعت پیدا کند انتشار در طبقه
که ما بین دو سطح ظاهر است مسئلهٔ هرگاه سرایت خون از یکطرف جامه بطرف
دیگر بطور استقامت نباشد باینکه برسد از یکی از دو طرف جانبی را و نفوذ بکند
بطرف دیگری که محاذی طرف اول نباشد پس دور نیست اینکه اعتبار بهر دو
طرف باشد و اولی از آن دو بودن اعتبار بدو طرف صورتیستکه تمام طبقه
بین دو طرف ملوث بخون نشده باشد بخصوص هرگاه جامه غلیظ بافت باشد
و اولی از آن دو بودن اعتبار بدو طرف یکی نبودن جامه است مثل دو تو آستر
و پنبه که بین آنها باشد و اولی از همه صور مذکوره اینستکه لباس پیچیده باشد
مثل عمامه اینکه گفته شد بنابر قولست بمنضم کردن خونی بخون دیگر بلکه
و بر غیر این قولست هم در صورتیکه متصل باشد خون از دو جانب جامه و
امّا اصل مسئله ضم بین خونهای متفرقه در جامه یا بدن یا در هر دو با

هر یک از آنها بحد نصاب نرسیده باشد پس در آنست خلافی و اشکالی احوط
اجتنابست بخصوص با بودن تفرق در جامه تنها یا بدن تنها و بخصوص با
زیاد بودن آن متفرقات بلکه ظاهر اینکه بعض متفرقاتیکه خیلی نزدیکند در عرف
مجتمع شمرده میشوند مسئلهٔ مراد بدرهم بغلی وافی چیزیستکه وزن
آن یک درهم است و ثلث درهم و محدود شده است سعه آن بگودی کف
دست که بزمین نمیرسد و بکره بالا از انگشت نزدیک بامیانه یا سبابه
و بقدر دینار و چون چیزی در بین نیست که سبب قطع شود پس سزاوار است
اکتفا در عفو بر مورد یقین مسئلهٔ هرگاه مشتبه شود خون بین معفو
و غیر آن یا از جهة عدم علم باینکه آن خون از کدام یک از خونهای نجس است
یا از جهة جهل بمقدار آن و اینکه آن کمتر از درهم است یا نه پس بناء گذاشتن
بر عفو مشکلست سزاوار نیست ترک احتیاط در آن مسئلهٔ هرگاه خون
بتدریج وسعت پیدا کند پس شک کند که آیا مقدار آن بقدر درهم یا از درهم
بیشتر شده یا نه بنا میگذارد بر نرسیدن آن بآن مقدار پس معفواست و اگر معلوم
شد خلاف آن جاریست بر او حکم جاهل بنجاست اگر شک در اصابه خون
زاید باشد که نصاب منع را تمام میکند نه اینکه شک در منتشر شدن خون
و رسیدن آن بحد نصاب باشد یا علم بقدر دیگر اصابه کرده و اصابه آن پس جای
نیست جریان حکم جاهل بنجاست در این صورت بر او از تاملی است سیم چیزیستکه
نماز در آن تنها تمام نمیشود از ملبوس متنجس مثل موزه و جوراب و بند زیر جامه
و کلاه و مثل اینها مسئلهٔ هرگاه یکی از البسه مذکوره نجس شد بنجاست
حیوان غیر ماکول اللحم یا اینکه عین آن هنوز باقی باشد پس اشکالی هست و مشکل
تر از آن حکم لباسی است از البسه مذکوره که گرفته شده باشد از نجس مثل جزء
میته یا موی سگ یا خوک یا کافر مسئلهٔ دور نیست عفو از حمل نجس
اگر از چیزهائی باشد که نماز در آن تمام نمیشود که معفواست پوشیدن
آن بلکه مطلقا اگرچه احوط اجتنابست از حمل متنجس بخصوص در غیر ملبوسیکه

معفو است از آن در نماز بلکه اجتناب متعین است در حمل اعیان نجسه
مسئله ظاهر اینستکه حمل شامل نمیشود از برای اکل اگرچه متمکن باشد
از قی کردن آن چیزیکه خورده است چهارم پیرهن زنیستکه از برای او باشد
مولودیکه بول میکند بران هرگاه نشوید آنرا روزی یکمرتبه و غیر آن پیرهن
نداشته باشد بنابر اظهر و اشهر مسئله ظاهر اینستکه اعتبار تربیت است
پس شامل میشود حکم مادر و غیر مادر را و جاری نمیشود در مادر هرگاه مربیه نباشد
مسئله در شامل شدن مولود مؤنث (دختر) را و خنثی را بلکه و متعدد را تاملی
هست سزاوار نیست ترک احتیاط در آن بخصوص در اول و دوم مسئله تعدی
نمیکند عفو از بول بسوی غیر بول حتی چیزیکه ببول نجس شده باشد بنابر احوط و نه از
لباس بسوی بدن بنابر احوط هم و نه از زن مربیه بمرد مربی و نه از صاحب یک جامه
بسوی زنیکه جامهای متعدد داشته باشد و محتاج بپوشیدن همه آنها نباشد
بلکه احوط اینستکه اگر محتاج بپوشیدن همه باشد عفو میشود از یکی از آنها و
تطهیر میکند دیگری را اگر محتاج است بپوشیدن آن هم بر احتمالی و احتمال دارد
عدم عفو اصلا مسئله لباسهای متعدد یکه حاصل نمیشود پوشیدن بدن
مگر بهمه آنها مثل لباسهائیکه عادت دارند زنان در بلاد ما با آنها دور نیست
بودن آنها مثل یک پیرهن که عادت دارند بآن زنان عرب مسئله در صورت
اجتماع شرائط از برای عفو و اکتفاء بتطهیر ثوب یکمرتبه در روز احوط غسل و عدم
اکتفا است بریختن آب بران تنها اگرچه بگوئیم بکفایت آن در تطهیر از بول صبی
مادامیکه غذا نخورده باشد مسئله ظاهر اینستکه غسل مذکور موقت نیست
بجزء مخصوص از روز اگرچه قرار دادن آن در آخر روز پیش از نماز ظهر تا اینکه چهار
نماز بعد از آن بخواند فائده اش تمامتر است در غالب اوقات مسئله در تمامی
عفو از برای قضاء از غیر بلکه و از خودش حتی نمازهائیکه فوت شده اند از مربیه
ایام تربیت تاملی هست مسئله عفو ثابت است نسبت بنوافل مربیه هم مسئله
ملحق نیست بزن مربیه در حکم مزبور کسی که پی در پی بول او میچکد گذشته از غیر او

مبحث پنجم در مطهرات است و کیفیت تطهیر و چیزیکه تطهیر مطهرات
میشود اول آنها آب است و آن نافعتر از همه مطهرات است زیرا که هر متنجسی را که
غسل آن بآب ممکن است تطهیر میکند آنرا بلکه آب متنجس و مضاف را بعد از منقلب
شدن آن بآب مطلق هم تطهیر میکند بنحویکه گذشت بلکه بعض اعیان
نجسه را هم تطهیر میکند مثل میت انسان مسلمان پس بدرستیکه او پاک میشود
بعد از تمام شدن غسل و مختلف میشود کیفیت آن باختلاف متنجسات و
خصوصیات دیگر پس اگر متنجس آب باشد معتبر است در مطهر آن اینکه منفعل و
متنجس نشود بمحض ملاقات چنانچه گذشت و اگر متنجس غیر آب باشد جائز است
تطهیر آن بآب قلیل و کثیر مسئله معتبر است در تطهیر بآب قلیل و کثیر زوال
عین نجاست و قلیل اگر نباشد متنجس ظرفیکه میاید حکم آن وارد کردن آب بر محل بنا
بر احوط اگر نباشد اقوی و غلبه آب بر آن متنجس بطوریکه جاری بشود آب بر آن و صدق
کند بر آن غسل پس حاصل میشود بجریان غسل از برای جزئیکه آب از آن منتقل شده
و جزئیکه آب بسوی آن منتقل شده از اجزاء متنجس مغسول مسئله معتبر است
تعدد دو مرتبه اگر تنجس متنجس ببول باشد مسئله فرقی نیست در اشتراط تعدد
در تطهیر از بول بین اینکه متنجس ببول خشک باشد یا تر باشد هنوز ببول و نه بین لباس
و بدن بلکه و نه غیر آنها بنابر احوط اگر نباشد اقوی و حکم استنجاء از بول گذشت
مسئله فرقی نیست در حکم مذکور بین بول انسان چه مسلمان باشد چه کافر و
غیر انسان مسئله احوط اعتبار عدد مذکور است بعد از زوال عین مسئله
احوط بودن تعدد است حتی پس کفایت نمیکند اتصال جریان آب بقدر زمان آن
عدد و زمان فصل بین آنها گذشته از استمرار ملاقات آب تنها بهمان مقدار بیک
کردن آنها مسئله احوط اعتبار فشار دادن لباس است و مثل آن بعد از هر
غسله در بول و همچنین در هر چیزیکه معتبر است در آن عدد و لو احتیاطا مگر بول صبی
که میاید حکم آن مسئله اعتبار جدا شدن مقداری از غساله که عادتا است جدا
شدن آن از آب غساله بخصوص در غسله اولی خالی از قوت نیست لکن آن امر دیگری است

غیر از فشار پس بدرستیکه ان ممکن است اینکه حاصل شود بزیاد ریختن اب مثل ان
مسئلة قائم میشود مقام فشار در چیزیکه ممکن نیست فشار دادن ان فرو
بردن وکذاشتن چیزی بالای ان که سنگین شود و مثل ان از چیزها اینکه افاده
میکنند بیرون امدن غساله را بزودی مثل فشار دادن مسئلة احوط در چیزیکه
نجس شده باشد بباقی نجاسات غیر بول تعدد غسلست هم دو مرتبه مخصوصا چیزیکه
نجس شده باشد بمتنجس ببول با پیش بودن زوال عین نجاست بران چنانچه شناخته
مسئلة ظاهر سقوط تعدد نیست که لازمست هرکاه غسل باب جاری یا اب باران
باشد بلکه دور نیست سقوط تعدد در تطهیر بکر هم مخصوصا در جسد اکرچه احتیاط
اقتضاء دارد ترك نکردن تعدد را در کر مسئلة از برای سقوط فشار در تطهیر باب
باران وجاری بلکه وکر وجهی هست که خلاف احتیاطست واما ظرف پس اکر نجس
شود بولوغ سك شسته میشود بخاك اول یکمرتبه بعد از ان باب دو مرتبه واحوط تقدیم
غسل انست باب پیش از این واحوط از ان اینستکه شسته شود باب بعد از خاك شش
مرتبه مسئلة ظاهر اینستکه معتبر نیست در خاك مستعمل در تطهیر ولوغ مخلوط
کردن ان باب بلکه معتبر است خالص بودن ان از چیزیکه باعث شود سلب اسم خاك را
از ان مخصوصا پیش از کذاشتن ان در ظرف لکن احوط جمع است بین خاك خشك وخاك
تر بطوریکه شبیه کل شود یکمرتبه وبطوریکه مایع شود مرتبه دیکر بلکه و مرتبه سیم مخلوط
بکند خاك را باب مخلوط کردنی که بیرون نرود بان اب از اطلاق مسئلة شاید
احوط جا اوردن اعمال مذکوره باشد در خود ظرف با خاك خشك مسئلة در
اعتبار پاك بودن خاك مستعمل در تطهیر ولوغ تاملی هست احوط پاك بودن انست
مسئلة قائم نمیشود غیر خاك مقام خاك در تطهیر ولوغ ولو نزد اضطرار بنابر
احوط اکر نباشد اقوی مسئلة هرکاه خاك مالی ممکن نباشد در تطهیر ولوغ
پس اقوی پاك نشدن ظرفست بدون انچه ممکن نبودن ان از جهت نبودن خاك باشد
یا کسیکه خاك مالی کند یا ظرف قابل نباشد مسئلة قدر یقینی از معنی ولوغ
اشامیدن سك است از ظرف باطرف زبان مسئلة احوط بلکه اقوی الحاق

باقی ما بعاثست باب ولیسیدن ظرف بولوغ بلکه احوط الحاق وقوع لعاب دهن
سك است در ظرف هم مسئلة احوط جاری کردن حکم ولوغست بظرفیکه
نجس شده باشد بانیکه ولوغ در ان شده است بلکه احوط جاری کردن حکم ولوغ است
بر ظرفیکه نجس شده باشد بنجاست ظرف دیکری که ولوغ در ان شده است اکرچه
باب مذکور نباشد مسئلة احوط تعدی حکم ولوغست بسوی متنجس بنجاست
سك مطلقا ولو در غیر ولوغ حتی در غیر ظرف مسئلة فرقی نیست بین یکی بودن
ولوغ و تعدد ان ویکی بودن سك و تعدد ان در مجزی بودن چیزیکه ذکر شده در حکم
ولوغ چنانچه مجزی نیست ان اکر ظرف متنجس باشد بنجاست دیکری که واجب باشد از برای
ان غسل یکمرتبه یا دو مرتبه مسئلة احوط اکر نباشد اقوی ساقط نشدن خاك
مالیست بتطهیر باب جاری و کثیر بلکه احوط عدم سقوط تعدد است هم مسئلة
هرکاه نجس بشود ظرف بغیر ولوغ خاك مالی نمیخواهد و شسته میشود از بول
دو مرتبه و همچنین از غیر بول بنابر احوط و سه مرتبه شستن ظرف احوطست مطلقا
اکر نباشد اقوی مسئلة احوط هفت مرتبه شستن ظرفست در مردن موش
بزرك و اشامیدن خوك و تنجس ان بنبیذ و خمر بلکه هر مسکری بلکه سزاوار نیست
ترك این احتیاط در خوك بلکه احوط در ان خاك مالیست پیش از شستن ان باب خالی
هفت مرتبه مسئلة در سقوط تعدد در موارد مذکوره در تطهیر بغیر اب قلیل
اشکالی هست مسئلة سزاوار است در ازاله عین نجاست بمالیدن ومثل
ان پیش از غسل مسئلة کفایت میکند ریختن اب در تطهیر از بول صبی که غذا
نمیخورد در مدتیکه شیر میخورد و محتاج بفشار نیست مسئلة احوط اکر نباشد
اقوی عدم سقوط تعدد است در تطهیر از بول صبیه شیرخوار مسئلة معتبر
است در تطهیر مذکور فرا کرفتن اب تمام محل را حتی اعماق ان را و مجتمع بودن ابیکه
ریخته میشود بطوریکه بیرون رود از عنوان اب پاشی مسئلة در حکم بول طفلیکه
شیر خوك میخورد یا زن کافره یا شیریکه نجس شده باشد بنجاست دیکری تاملی هست
سزاوار است احتیاط در ان بلکه و همچنین سزاوار است احتیاط در بول طفلیکه

شیر میخورد بعد از دو سال مسئلهٔ دور نیست انکه حکم متنجس ببول رضیع حکم بول
او باشد در اکتفاء بریختن اب در تطهیر ان مسئلهٔ گاهی شک میشود در قابلیت بعض
چیزها از برای تطهیر از جهة خصوصیتیکه در ان هست پس از انها است میوه‌هایی
کاب در انها زیاد است مثل انگور و الو و مغز هندوانه و خربزه و مثل اینها پس بدرستیکه
منع میکند از تطهیر اشتمال اینها بر مایع متنجسیکه موجود است بالفعل پس ناچار است از
ازاله ان اولا و بعد از ان تطهیر میشود باب کثیر و قلیل و کفایت میکند در تطهیر ابیکه
منفعل نمیشود بمحض ملاقات مستهلک شدن ان مایع متنجس در مطهر و مخفی ماندن انکه
سرعت تحلیل اجزاء ان اشیاء و کردیدن انها مایع بسبب فشار و مثل ان غیر مشتمل بودن
انها است بر مایعیکه موجود است بالفعل پس ضرر ندارد سرعت تحلیل در تطهیر انها و
همچنین منع میکند از تطهیر ان باقی ماندن غساله در بین اجزاء ان اشیاء بیشتر از مقداریکه
باقی میماند در چیزیکه میان ان پر است و مثل ان بلکه و اگرچه بیشتر نماند پس ناچار است از
احتراز از این هم هر گاه باقی نماند چیزیکه میرسد بعض اجزاء در جای خودش بی انکه چیزی از ان
بیرون بیاید و بیفتد تا اینکه کمتر از مقداریکه معتبر است بیرون امدن غساله از ان بیفتد و
از انها است لباسهائیکه رنک شده باشند بشیء نجسی یا متنجسی پس بدرستیکه منع میکند
از تطهیر انها تغیر ابیکه شسته میشوند بان پیش از حصول غسل پس اگر این تغیر بعین نجاست
باشد افاده نمیکند تطهیر ان لباس را از جهة نجاست ان اب و اگر تغیر بمتنجس باشد و برنگ
برد اب را از اسم اب افاده نمیکند تطهیر را هم اگرچه در اصل غیر منفعل باشد از جهة مضاف
شدن اب بلکه و نجاست ان و همچنین منع میکند از تطهیر بقاء عین نجاست در محل که صاد
بونکی که بر طرف میشود بزودی و همچنین منع میکند از تطهیر بقاء متنجسیکه قابل تطهیر
نباشد مادامیکه مستهلک نشود یا از جهة صبغ ان مثل خاکر که تر باشد تری متنجس
یا از جهة مضاف شدن چیزیکه در بین ان هست از اب مثل اجزاء نیلیه مثلاً مسئلهٔ
بنا منع میکند از تطهیر ثیاب رنک شده مضاف شدن غساله پیش از جدا شدن ان از
محل یا مجرد تغیر ان بعین نجاست بدون حصول اضافه پس بدرستیکه گاهی حاصل میشود
غسل با اب در حالتیکه باقیست بر اطلاق خود و متغیر نشده لکن بر طرف میشود اطلاق

اب نزد فشار دادن لباس که معتبر است در تطهیر ان از جهة غلبه اجزاء رنک بر اب در
این هنگام از جهة کمی ان و در نجس نشدن خاکر بمثل این اب چنانچه نجس نمیشود بمطلق
اب غساله بنابر قول بنجاست ان اشکالی هست بلکه منعی مسئلهٔ بنا منع میکند
از تطهیر ثیاب رنک شده باقی بودن اجزاء محسوسهٔ صغیره از رنک که قابل نباشند
از برای تطهیر بر محل از جهة چیزیکه ذکر شد در غساله پیش از جدا شدن ان اگرچه حاصل
بشود غسل تا بیکه خالی باشد از ان اجزاء یا از جهة چیزیکه ذکر شد در محلیکه رطوبت
داشته باشد و هر کاه غسل شد زمان جدا بودن ان اجزاء از ان لباس و لکن عود کرده
باشند بسوی ان بعد از غسل نجس میشود ان لباس بعد از غسل پس لابد است در تطهیر
لباس رنک شده از احتراز از همهٔ چیزهائیکه گفته شده اند با احتراز زوال عین و چیزیکه
در حکم انست از چیزهائیکه قابل تطهیر نیستند با احتراز مستهلک شدن ان در اب
کثیر و عدم علم بتغیر اب پیش از غسل یا بعد از ان و حال انکه ان اب متغیر هنوز در محل باشد
و همچنین عدم علم باضافه اب و عدم علم بعود کردن چیزی از اجزاء نجسه یا متنجسه که
قابل تطهیر نباشند بسوی محل بعد از غسل ان و الا پس نجس میشود ملاقی ان و مرتبهٔ معتبر است
عدم علم بوجود ان اجزاء در اب یا اینکه ان اب در محل باشد و الا پس نجس میشود اب و محل
هر دو بنا بر احوط و از انها است زمین سست و چیزیکه شبیه انست در جدا نشدن ابیکه
غسل میشود بان از ان و فرو رفتن اب در اعماق ان پس بدرستیکه ظاهر این است که پاک میشود
باب قلیل و باقی میماند نجاست ان بسبب چیزیکه در انست از غساله مسئلهٔ زمین سختیکه
جاری میشود بر ان بیشتر ابیکه شسته میشود بان پس پاک میشود ظاهر ان زمین بان اگرچه
نفوذ کند در ان چیزیکه معتد به باشد از غساله و از انها است حبوب و مثل انها هر گاه
نفوذ کند نجاست در اعماق انها پس احوط در غسل انها خشک کردن انها است اولا
از رطوبتیکه مانع است از دخول ابیکه مطهر است در جوف انها بعد از ان گذاشتن انها
در اب کثیر و چیزیکه بحکم انست و خیسانیدن انها در اب تا اینکه یقین حاصل شود برسیدن
اب بهمهٔ اعماقیکه نجس شده اند یا بقاء صدق اب بر چیزیکه رسیده است بان اعماق از اب
پس کفایت نمیکند مجرد رسیدن رطوبتیکه صرف کیفیتی است و غسل بر ان صدق نمیکند

بعد از آن خشک کردن آنها بعد از رسیدن آب باعماق آنها بطوریکه گفته شد و همچنین تا
حاصل شود علم مطلوب اگر معتبر باشد این هرگاه خواسته باشد باطن آنها را تطهیر کند و
الا پس ظاهر پاک شدن ظاهر آنهاست بجا رسیدن آب بر آنها و شستن آنها مثل باقی
اجسام صلبه که سرایت در آنها نیست اگرچه تر باشند مسئلهٔ حکم صابون و کوزه و آجر
و سفال و گل برشته بلکه نان خشک و گوشت پخته چنانست که گفته شد در حبوب مگر
اینکه ممکن باشد بیرون آوردن غساله از آنها بفشار دادن پس محتاج نیست بگذاشتن
آنها در این هنگام و از آنهاست مایعات متنجسه پس بدرستیکه آنها پاک نمیشوند مگر
بعد از منقلب شدن بآب مطلق پس آن وقت پاک میشوند بطوریکه آب مطلق نجس پاک
میشود مسئلهٔ مایعیکه قبول انقلاب بآب نمیکند مثل روغن آب شده پس پاک نمیشود
اصلا بلی ظاهر اینستکه هرگاه جامد باشد پاک میشود سطح ظاهر آن بغسل مسئلهٔ هرگاه
نجس شود روغن وقتیکه جامد است با اینکه چربی آن رو داشت مثل پیه و گوشت منع نمیکند
چربی آن از تطهیر آن و پاک میشود بلی منع میکند چربی از نفوذ آب در اعماق آن پس پاک نمیشود
اعماق آن اگر نجس بشوند ولو بگذاردن زمان بسیاری در آب کثیر و از آنهاست ظروفی
که ثابت باشند در جای خود یا ثابت نباشند و کیفیت تطهیر آنها بآب کثیر واضحست
و اما بقلیل پس پاک میشوند بوارد کردن آب بر آنها بطوریکه فرا بگیرد همه جاهای نجس
آن ظرف را ولو بحرکت دادن اینکه دو انست و دور دادن آن یا فوریت بنابر احوط و اگر
ظرف ثابت باشد پس ناچار است از وارد کردن آب بر ریختن آن بر همه جاهائیکه نجس
شده اند از آن ظرف و اسهل بلکه احوط در این هنگام ابتداء کردن است در ریختن آب به
آن ظرف و دور دهد آبرا وقت ریختن تا برسد بنا لای ظرف بعد از آن غساله از آن بیرون
بیاورد بزودی بنابر احوط و اگر برسد آب غساله بجای پاکی از آن ظرف معتبر است غسل
آن بنابر احوط اگر نباشد اقوی و مکرر بکند ریختن آبرا بکیفیت مذکوره بعدد یکه معتبر است
در تطهیر ظروف و اگر بیرون آوردن غساله از آن بآلتی باشد پس احوط اینستکه عود
ندهد آن آلت را در ظرف ثانیا مگر بعد از آنکه تطهیرش کرده باشد دوم از مطهرات
زمین است پس بدرستیکه آن پاک میکند جای پا را از قدم که بر زمین میرسد و پاک میکند

هم زمین چیزیرا که حفظ قدم بآن میشود مثل نعل و موزه و مثل آنها براه رفتن بر زمین یا کشاندن
آنها بر آن تا اینکه عین نجاست زائل شود اگر عینی داشته باشد و الا پس کفایت میکند مماسه
کشانیدن بر زمین و راه رفتن و احوط اینستکه راه برود تا پانزده ذراع مسئلهٔ
فرقی نیست در زمین بین خاک و سنگ و غیر آنها از چیزهائیکه نام نهاده میشوند بزمین
مسئلهٔ احوط اگر نباشد اقوی اشتراط طهارت زمین است و صدق یابس بودن
بر آن مسئلهٔ در جاری کردن حکم بر غیر پا و وقایه آن از چیزهائیکه راه رفته میشود بر آنها
یا استعانت جسته میشود بآن از اجزاء بدن یا غیر آن حتی دوی پا تاملی هست مسئلهٔ
دور نیست الحاق اطراف قدم که بر طرف میشود نجاست از آنها براه رفتن عادتا و در
الحاق غیر پای انسان و وقایه آن مثل نعل چارپایان اشکالی هست بلکه الحاق ممنوع است
مسئلهٔ معتبر در زوال اثر نجاست چیزیستکه حاصل میشود بمشی متعارف پس
نیست اعتباری بدقت کردن و معتبر نیست تحمل مشقتی که عادت بر تحمل آن جاری نشده است
در بابه زوال اثر نجاست مسئلهٔ احوط اکتفاء است در مطهریت ارض بنجاستی که
حاصل شود از راه رفتن بر زمین اگرچه تعمیم حکم نسبت بآن و غیر آن خالی از وجهی نیست
سیم از مطهرات آفتابست پس بدرستیکه آن پاک میکند زمین را و هر چیزیرا که از
جای خود نقل نمیشود از بناها و درختها و گیاهها و حصیر و بوریا را از نجاست
بول و غیر آن حتی خمر بعد از زوال عین آنها بسبب تابیدن آفتاب بر آنها یا اینکه
تر باشند برطوبتیکه سرایت کند بدست و پا مثلا و خشک شود آن رطوبت بسبب
تابش آفتاب بطوریکه صدق کند بر آنها اینکه خشک شده اند بتابش آفتاب اگرچه از
برای هواء هم دخالتی باشد در آن حقیقة لکن اعتبار بنسبت عرفیه است مسئلهٔ
کفایت نمیکند تاثیر آفتاب بدون تابش مثل وقتیکه زیر ابر است یا گرفته شده باشد
مسئلهٔ ظاهر اینستکه باطن شی هرگاه خشک شود با ظاهر آن بسبب تابش آفتاب
بر ظاهر یا آنکه آن شیئی یک شیئی باشد عرفا مثل حصیر واحد پاک میشود نظیر تطهیر
باب اگرچه احوط اجتناب است از غیر ظاهر در اینجا مسئلهٔ اظهر پاک نشدن چیزیستکه
منقول شده است از چیزهائیکه منقول نبوده اند حتی اجزاء زمین که نقل میشوند

مثل نگین انگشتر و ظرفهای گلی و مثل اینها اما اجزائیکه باقیند بر جای خود پس اقوی
پاک شدن اینها است اگرچه قابل از برای نقل باشند مثل دیگها و سنگها چهارم
از مطهرات استحاله است بجسم دیگری که محکوم بطهارت باشد پس پاک میکند آتش
هر چیز نجسی را که استحاله کند آنرا بخاکستر یا دود یا بخار چه نجس باشد چیزیکه از آنها استحاله شده
یا متنجس بنابر اقوی اگرچه احتیاط در خاکستر متنجس نیکوست و همچنین احتیاط در چیزیکه
متنجس بخار شده باشد بغیر آتش هم نیکوست مسئله در چیزیکه استحاله شده باشد
بخاک یا سفال یا آجر یا گچ یا آهک خلافی هست اقرب بقاء آنست بر نجاست مسئله
هر حیوان پاکی که متکون میشود از نجس یا متنجس پاکست مثل کرم عذره و میته و غیر اینها
مسئله آب نجسیکه میگردد بول از برای حیوان ماکول اللحم یا عرق یا لعاب از برای
حیوانیکه طاهر العین است یا جزء درختها و گیاهها پاکست مسئله غذاء نجسیکه
میگردد شیر یا روث از برای حیوان ماکول اللحم یا جزو آن یا جزء حیوان طاهر العین میشود پاک
و انقلاب نجس یا متنجس نمیکند یا شراب بسرکه و لو بعلاج مثل گذاشتن آن در جای گرم
و مثل آن هم پاک کننده است از برای اینها مسئله هرگاه انقلاب خمر بسرکه بسبب انداختن
جسمی باشد که مستهلک شود در آن یا بسرکه هم منقلب شود و لو مقارن انقلاب خمر آن
پس در آن اشکالی هست و مشکلتر از آن اینستکه باقی بماند آن جسم مستهلک نشده و منقلب
و مشکلتر از اینها اینستکه واقع بشود قطرۀ از خمر در مقدار زیادی از سرکه و منقلب شود
بسرکه در آن و احوط در همۀ صور مذکوره اجتنابست و شاید اجتناب متعین باشد در
صورتیکه هرگاه مستهلک نشود قطرۀ خمر در سرکه پیش از آنکه منقلب شود بان و در صورتیکه
هرگاه ملاقات بکند خمر را نجاست دیگری پیش از انقلاب مسئله هرگاه معلوم باشد
سرکه شدن بعض خمر پیش از بعض دیگران پس ظاهر اینستکه همۀ آن نجس میشود مسئله
پاک میشود عصیر جوش خورده بانقلاب آن بسرکه بطوریکه شنیدی دیگر پنجم از
مطهرات ذهاب ثلثین است باتش در عصیریکه نجس شده باشد بغلیان نه بنجاست
دیگری مسئله در کفایت ذهاب ثلثین بآفتاب و هواء تاملی هست مسئله
مدار بر علم است بر ذهاب دو ثلث عصیر جوش خورده چون اگر علم بوزن باشد یا بکیل

اگرچه اول احوطست مسئله صحیح اینستکه پاک نمیشود عصیر بدون شدن اگرچه ذهاب ثلثین
آن نشده باشد بلی پاک میشود بسرکه شدن ششم از مطهرات انتقالست بطوریکه محسوب
شود جزئی از منتقل الیه که طاهر العین است مثل انتقال خون حیوان صاحب نفس بسوی
غیر صاحب نفس و همچنین غیر خون از نجاسات و متنجسات و غیر حیوان از چیزهائیکه غذا
دارند و نمو میکنند از درختها و گیاهها مسئله هرگاه معلوم باشد نسبت نداشتن و
جزء نبودن منتقل از برای منتقل الیه حکم نمیشود بپاک شدن آن و همچنین حکم نمیشود اگر شک کند
در نسبت و جزئیت یا از جهت کمی زمان انتقال یا از جهتی دیگر مثل خونیکه زالو میمکد از انسان
هفتم از مطهرات اسلام است پس بدرستیکه آن پاک کننده همۀ اقسام کافر اصلی است و
پاک کننده است هم از برای مرتد ملی و مرتده اگرچه فطری باشد و اما مردیکه مرتد فطری باشد
پس اسلام او اگرچه باعث نمیشود دفع شدن چیزهائیرا که ثابت شده اند در حق او از وجوب
قتل و قسمت کردن مال او بین ورثه و رد شدن زن او از او و عده گرفتن او بعده وفات لکن در قبول
توبه او از او از برای ترتیب دادن باقی احکام مسلمانان بر او و از آنها است پاک شدن بدنش از
برای تکلیف خودش پس صحیح باشند از او عبادتیکه مشروطند بان و نسبت بغیر خودش خلافی
و اشکالی هست و قبول توبه او نسبت باینها هم خالی از قرب نیست و احوط اجتنابست از او
مسئله احوط اجتنابست از خنثی و کسیکه آلت ذکوریت و انوثیت نداشته باشد که
مرتد فطری باشند بعد از توبه و اسلام مسئله تابع میشود کافر را که پاک میشود باسلام
فضلاتیکه بر بدن او هستند مثل لعاب دهن او و اشک چشم او و آب بینی او از چیزهائیکه حکم
میشود بپاک بودن آنها از مسلمانان مسئله هرگاه بدن کافر نجس باشد بنجاستی دیگری
غیر از کفر پس احوط تطهیر آنست بعد از اسلام هشتم از مطهرات تبعیت است در مواردی
از آنها است ولد کافر بنابر قول بنجاست و چنانیکه قول بنجاست اظهر است هرگاه اظهار
اسلام نکند بلکه مطلقا بنابر احوط تابع میباشد هر یک از ابوین که اسلام آورده باشد
در احکام اسلام و همچنین تابع میباشد مسلمانیرا که اسیر کرده است او را در طهارت هرگاه
خالی از قوت نیست هرگاه اسیر شده باشد خودش تنها بی ابوین او و از آنها است ظرف خمر
که پاک میشوند بسرکه شدن آن و همچنین پاک میشود ظرف عصیر بذهاب دو ثلث آن اگرچه

چسبیده باشد بنا بر اولی آن وقتیکه ذهاب عین آن نشده باشد و همچنین پاک میشود چیزیکه
متعارفست ملاقات عصیر از برای آن از دست مباشر و لباس او و آلاتیکه استعمال
میشوند در آن و از آنها است عرق شتر جلال بنا بر نجاست آن پاک میشود هر مقداریکه
بر جسد شتر هست تمام آن وقتیکه استبراء آن تمام شد مثل عرق کافر که پاک میشود وقتیکه
مسلمان شد سیزدهم از مطهرات زوال عین نجاست است در حیوان غیر انسان بمعنای اینکه
حکم نمیشود بنجاست آن بمجرد علم برسیدن نجاست بآن با احتمال اینکه زائل شده باشد بطوری
که معتبر است در تطهیر اگرچه احتمال بعیدی باشد بنا بر اشهر و اظهر بلکه و بدون آن
احتمال هم بر وجهی و احوط خلاف آنست **مسئلة** حکم نمیشود بنجاست بواطن انسان
مثل داخل دهن و بینی و گوش او برسیدن نجاست بآنها با زوال عین اگرچه داخل شود
نجاست در آنها از خارج پس واجب نیست تطهیر آن از برای نماز و نجس نمیشود چیزیکه
ملاقات میکند آنها را و حکم نمیشود بنجاست چیزیکه حادث میشود در آنها از رطوبات
مثل آب دهن کسیکه خمر آشامیده باشد و اشک چشم سرمه کشیده هرگاه احتمال بدهد
حدوث رطوبت را بعد از زوال عین بلکه و اگر بداند بوجود آن رطوبت و ملاقات نجاست
داخلیه یا خارجیه از برای آن در باطن تا تاملی در آن فی الجمله **مسئلة** اعیان جامده یا مایعه
که داخل شده اند در بواطن از خارج سزاوار نیست تامل در تنجس آنها بملاقات نجاست
در مثل بواطن مذکوره نه مثل جوف و مثل آن از چیزهائیکه ممکن نیست در آن تطهیر پس تردید
اثری نیست از برای ملاقات نجاست از برای چیزی در آنها ظاهرا پس حکم نمیشود بنجاست
آبی ما ذکر منها و رطوبات خارجیه اگرچه معلوم باشد ملاقات آنها از برای نجاست
در جوف **مسئلة** ظاهر اینست که جاری نمیشود حکم باطن در چیزیکه ذکر شد بر محل بهم آمدن
دو لب و دو پلک چشم و مثل آنها اگرچه از باطن محسوب در طهارت حدثیه چهاردهم از مطهرات
غیبت است مر انسان مسلمان پس بدرستیکه آن باعث میشود حکم را بطهارت بدن او و
چیزیکه زیر دست او است و مختص است باو مثل لباس و فرش و ظروف و هرگاه معلوم
شود نجاست آنها بعد از آن بر بینیم او را که معامله میکند با آنها بطوریکه معامله میکنند
با اجسام طاهره بحسب حکم شرعی بطوریکه حاصل شود از آن معامله اخبار فعلی بطهارت

با حصول ظهوریکه معتد به باشد پس متهم نمیشود در امر دینش بی آنکه علم بخلاف باشد و
نیست در این فرقی بین کسیکه مسامحه در امر دینش داشته باشد و کسیکه نداشته باشد
مسئلة در جریان حکم مذکور در کسیکه نجاست را معتقد نباشد تاملی باشد یا غیر از آنچه
یا از کسانیکه مکلف نباشند یا زائل آن از جهت جنون و مثل آن اشکالی هست و همچنین ضبط
و تعیین چیزیکه قبول میشود اخبار مسلمان نسبت بسوی آن محتاج است بتاملی و تنقیحی
مسئلة در حکم غیبت است حصول چیزیکه احتمال برود با آن صدق و مخبر اگرچه بوده
باشد مثل پشت کردن و بستن چشم از او **مسئلة** اعتباری نیست بغیبت شخص از
لباس و ظروف خودش مادامیکه از توابع شخص دیگر نباشند پانزدهم از مطهرات
استبراء جلال است از حیوان حلال گوشت بطوریکه وارد شده است در اخبار بنا بر احوط
تا بزوال اسم جلال در غیر منصوص پس استبراء مطهر است از برای بول و غائط و عرق
آن بنا بر قول بنجاست **مسئلة** گذشت پیشتر که پاک میشود مخرج غائط باستعمال
سنگ و مثل آن و پاک نمیشود جسم صیقلی بسیجی که مزیل عین باشد از آن و نه باقی اجسام
بغسل با آب مضاف و لو در حال اضطرار و نه خصوص خون بشستن با آب دهن یا بجوش
خوردن در آب گوشت و نه خمیر نجس بنان شدن و نه میت مسلمان بتیمم بدل از غسل
بنا بر احوط اگر نباشد اقوی و نه پوست میته بدباغی کردن **مسئلة** شرط نیست
دباغی کردن در پاک شدن جلد حیوان مذکی از غیر ماکول اللحم اگرچه بهتر اجتناب است
از آن اگر دباغی نشده باشد **مسئلة** حکم میشود بتذکیه بر چیزیکه در دست مسلمانانست
و چیزیکه معامله میشود بر آن در بازار مسلمانان اگرچه از کسانی باشند که میگویند
طهارت بدباغی کردن حاصل میشود **مسئلة** صحیح و معروف استحباب آب پاشیدن است
بر جامه هرگاه برسد بسگ یا خوک بی آنکه رطوبت مسریه داشته باشد چه حی باشد
چه میت سلوقی باشد سگ یا غیر آن و گفته شده است باستحباب امر مزبور در مجوس
بلکه مطلق کافر بلکه باقی اعیان نجسه و شاید باکی نباشد بجا آوردن عمل مذکور بامید ثواب
نسبت بهمه مذکورات **مسئلة** مستحبست آب پاشیدن جامه در هر چیزیکه امر بان رسیده است
مثل بول گوسفند و شتر و عرق جنب و مذی و خون حیوان غیر صاحب نفس و موش تر هرگاه

از راه برود بر جامه و دیده نشود اثر آن **مسئله** در روایتی است امر به پاشیدن آب در زودکی که میپاید بعد از استنجاء کسیکه در مقعده او زخمی باشد و در روایت دیگری وارد شده است امر به پاشیدن آب در صورتیکه شک کند در رسیدن بول بجسد و لباس و در روایت دیگر است کفایت کردن آب پاشی اگر کسی ببیند و اعتقاد داشته باشد برسیدن منی یا خون بجامه پس نگاه کند و نبیند چیزی را و در روایت دیگر است امر به آب پاشی نزد شک در رسیدن بولهای اسبها و استرها و الاغها و بغسل نزد علم برسیدن **مسئله** ظاهر اینستکه نضح کمتر است از حیث مرتبه از صب چنانکه صب پستر است از غسل و اینکه هرگاه عوض نضح صب یا غسل کرد کفایت میکند از نضحیکه مقرر است و اینکه ساقط میشود بفعل غیر اگرچه نیت آن نداشته باشد و ساقط میشود هم بباران و مثل آن **مسئله** مستحب است مسح دست بخاک یا دیوار از جهت مصافحه ذمی یا خشک بودن دست هر یک و گفته شده است باستحباب مسح بخاک در ملاقات جسد از برای سگ و خوک و از برای هر نجاستی و امر دوان چنانکه گذشت **مسئله** مستحب است مسح بآب از جهت گرفتن ناخنها و تراشیدن موها **تنبیه** هرگاه ثابت شد طهارت چیزی یا نجاست آن بنا میگذارد بر آن و حکم نمیشود بزوال آن مگر اینکه ثابت شود زوال بعلم یا چیزیکه جاری میباشد مجرای علم **مسئله** صحیح اینستکه چیزی ثابت نمیشود از طهارت و نجاست بمطلق مظنه و نه بخبر عدل واحد و اقوی ثبوت آنها است به بینه و بخبر دادن مسلم نسبت ببدن و جامه خود بلکه هر چیزیکه مسلط است بر آن و مراقبت از برای آن و مطلعست بر آن از چیزهائیکه مخصوص شدند باو و واقعند زیر دست او بطوریکه معلوم نشود حال آن در غالب مگر از پیش خودش مثل مکان و فرش و ادوات او اگرچه مالک نباشد آنها را شرعاً **مسئله** معتبر است قول شخص از حیث اخبار بطهارت و نجاست نسبت باولادش که قیام میکند بتربیت ایشان **مبحث ششم** حرام است خوردن و آشامیدن از ظروف طلا و نقره **مسئله** احوط اگر نباشد اقوی اجتناب است از استعمال آنها در باقی افعال مثل طهارت و غیر آن بلکه و از تزیین

واظهار ثروت بگرفتن آنها **مسئله** احوط ترک ذخیره کردن ظروف طلا و نقره است هم **مسئله** ظاهر اینستکه محرم در اکل و شرب از ظروف طلا و نقره بلکه و در سائر استعمالات بر وجهیکه اقتضا دارد آنرا احتیاط تمام عملیست که صادق باشد در عرف نسبت آن بظرف اگرچه بوده باشد بعض آن عمل بعد از گرفتن چیزیکه در ظرف است و انقطاع مباشرت او از برای ظرف پس حرام از اکل گرفتن لقمه است و جاویدن آن و فرو بردن آن هرگاه واقع بشود باین بهیئتیکه محسوب شود در عرف اکل از ظرف و حاصل نشود از برای او پشیمانی و توبه در اثناء و اما اگر نقل کند چیزیرا که در ظرف است بمحل دیگری بعد از آن استعمال کند منقول را با جاری نشدن عادت در استعمال باین طور بطوریکه صادق نباشد بر او مگر استعمال آن محل دیگر نه استعمال ظرف طلا یا نقره اثم نیست در آن استعمال اگرچه اثم است در نقل بنا بر شمول حرمت از برای هر استعمالی یا اینکه عصیان ماکول یا مشروب را در ظرف طلا یا نقره گذاشته باشد بخلاف اینکه هرگاه حاصل شود چیزیکه از برای او نیست در آن ظرف نه بوجه حرام پس بدرستیکه خلاص کردن مال از آن ظرف و دفع ضرر از خودش جایز میکند نقل را از برای او و در این هنگام اگرچه احوط بلکه اقوی احتراز است از بودن آن بر وجهیکه صادق باشد بر او شرب و اکل از ظرف طلا یا نقره در این هنگام بلکه احوط احتراز است از غیر خالی کردن و نقل کردن بسوی ظرف دیگری مطلقا **مسئله** اناء اگرچه اخص است از وعاء ظاهراً و نیست فرقی در آن بین کبیر و صغیر غالبا لکن معنای عرفی از برای او منضبط نیست در زمان ما پس سزاوار نیست ترک احتیاط در موارد اشتباه مثل سر قلیان و غلاف شمشیر و قاب ساعت و یا کوزه و مجمعه و مثل آنها یعنی نگین انگشتر و مثل آن از ترصیع خارج است از اناء **مسئله** مجوف از برای زن و چیزیکه شبیه است از چیزهای مجوف مثل آن خارجند از اناء **مسئله** ظاهر اینستکه استثناء میشود از اناء محل حرز جواد هرگاه نقره باشد و در تعدی بطلا اشکالی هست **مسئله** باکی نیست بنقش کردن کتابها و دیوارها و سلاح جنگ و مثل آنها بقدر یکه اناء نباشد و لباس از برای مرد هم نباشد چنانکه باکی نیست باستعمال باقی جواهر پر قیمت بهر طوریکه

مسئلة مکروهست استعمال اناء نقره کوب واحوط کنار کردن دهن است
از موضع فضه مسئلة احوط اجتنابست از ظرفیکه پوشیده شده باشد داخل یا
خارج ان بنقره بطوریکه محسوب شود هر یك از پوشنده و پوشیده شده انائی اگر انهم
جدا بشوند واما هرگاه چسبیده نباشند بهم پس واضح است حرمت استعمال هر کدام
از انها که از نقد نیست و نیست باکی باناء روکش بطلا یا نقره و نه بممزوج بغیر انها با
عدم استهلاك ان غیر در انها مسئلة احوط اگر نباشد اقوی اجتنابست از اناء متخذ
از جنسین مسئلة صحیح جواز استعمال ظروف مشرکین است مادامیکه یقین بنجاست
انها نداشته باشد وهمچنین جائز است استعمال ظروف خمر بعد از تطهیر انها مسئلة
مکروهست نبیذ در دست کردن بلکه مطلق استعمال از برای ظرفی از ظروف خمر که سست
باشد و نفوذ کند در ان اجزاء خمر بخلاف صلب که نفوذ نمیکند در ان والله العالم
والحمد لله اولا واخرا والصلوة علی محمد واله کتاب الصلوة التی هی
عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها یعنی نماز عمود دین است
اگر قبول شد قبول میشود غیر ان از عبادات واگر رد شد باقی هم رد میشوند و در ان است
چند مقدمه وچند مقصد مقدمهٔ اول در شماره ای فرائض ومواقیت یومیه
از انها واز نوافل انها است وجمله از احکام انها است پس در اینجا است چند مبحث
مبحث اول نمازهای واجبی منحصر اند در زمان غیبت امام در نمازهای یومیه
ونماز ایات ونماز یکه از برای طواف واجبست ونماز یکه واجب شده باشد بنذر
ومثل ان ونماز احتیاط ومندرج میشود در این عنوان قضاء انها چه از خودش و
چه از غیر خودش هرگاه واجب شود بر او از جهة ولایت یا اجاره یا غیر انها و در بودن نماز اموات
از حقیقت نماز تاملی هست ویومیه نمازهای پنجگانه معروفند وجمعه که مجزی است
از ظهر داخلست در یومیه اگرچه قول بوجوب جمعه معینا ضعیف است و در تعیین
وسطی که امر شده ایم بمحافظت بر ان ابهامی هست شاید از حکمتهای این ابهام محافظت
بر همه باشد از باب مقدمه ونمازهای مستحبه مخصوصه بسیارند از اهم انها است رواتب
یومیه ونوافل یومیه در غیر روز جمعه سی وچهار رکعتند هشت رکعت پیش از نماز ظهر و

هشت رکعت پیش از نماز عصر وچهار رکعت بعد از مغرب ودو رکعت نشسته بعد
از عشاء که یك رکعت محسوبند ونام نهاده میشوند بوتیره وجائز است بجا اوردن
انها ایستاده ودو رکعت فجر وهشت رکعت نماز شب بعد از ان دو رکعت شفع
بعد از ان رکعت وتر واطلاق میشود بر همه یازده رکعت اسم نماز شب و زیاد میشود
روز جمعه چهار رکعت وساقط میشود از مسافر بکیه تکلیف او قصر است نافلهٔ که
از برای فریضه ایست که بقصر بجا اورده میشود و در سقوط وتیره از مسافر مقصر
تاملی هست ودر خبر است از حضرت صادق ع کسیکه نماز کند بین نماز مغرب و عشا
دو رکعت که بخواند در رکعت اول سوره حمد وقول حقتعالی وذا النون اذ ذهب مغاضبا
تا قول او جل شانه وکذلك ننجی المؤمنین ودر رکعت دویم سوره حمد وایه مبارکه
وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها تا اخر ایه پس هرگاه فارغ شد از قرائت بلند کند دو دستش را
وبگوید اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و
ال محمد وان تفعل بی کذا وکذا وبجای این حاجات خود را بگوید وبگوید اللهم انت ولی
نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد واله لما قضیتها لی وسوال
بکند از خداوند عالم جل شانه حاجت خود را میدهد او را خدا هرچه را که سوال کرده است
ودر خبر است هم از انحضرت از پدرش و پدرش از اباء او علیهم السلام از حضرت امیرالمؤمنین
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله که انحضرت فرمود سفارش میکنم شما را بدو رکعت
نماز بین مغرب وعشاء بخواند در رکعت اولی سوره حمد را واذا زلزلت را سیزده مرتبه و
در رکعت دویم سوره حمد را وقل هو الله احد را پانزده مرتبه ان حضرت فرمود کسیکه
این نماز را بکند در هر ماهی از متقین است واگر سالی یکمرتبه بجا بیاورد از محسنین است
واگر هفته یکمرتبه بجا بیاورد از مصلین است واگر در هر شب بجا بیاورد مزاحم میکند
مرا در بهشت ونمیشمارد ثواب او را مگر خدا و در عمل بدو خبر مذکور اشکالی هست
بلی هرگاه بجا بیاورد نافلهٔ نماز مغرب را بطوریکه در دو خبر است امید است از برای او فوز
برسیدن بچیزیکه در دو خبر است از اجر انشاء الله مبحث دویم نمازهای واجبه یومیه
از واجبات موقته موسعه هستند در اغلب پس صحیح نیست بجا اوردن انها پیش از

وقت نه در سفر و نه در حضر و نه تاخیر انها از وقت نه در سفر و نه در حضر هم مگر بعنوان
قضاء در جائیکه ثابت است قضاء و نزد وسعت وقت مخیر است بین اول وقت و
اخر ان اگرچه مختار باشد بنا بر اقرب مگر اینکه مظنه بفوت داشته باشد پس معذور نیست
هرگاه فوت شد بسبب تاخیر در این هنگام بر وجهی و نیست عزم بدل از فعل اگرچه تدین
اقتضاء دارد ثبوت انرا زمانیکه تاخیر میکند نماز را چنانیکه ثابت میباشد پیش از وقت
پس اول وقت ظهر و عصر با هم زوال شمس است از دائره نصف النهار نسبت بافق مصلی
و منتهای ان غروبست و گاهی نازل میشود چیزیکه خارجست از ان دو حد منزله وقت
پس از طرف اول در صورتیکه هرگاه اعتقاد کرد مصلی دخول وقت را و معلوم شد خطای
او و داخل شد وقت بر او پیش از فراغ و از طرف اخر در صورتیکه هرگاه ادراک کند یک
رکعت را از وقت مسئلهٔ معتبر در صورت دوم مذکور مجرد ادراک زمانیست که
وسعت یکرکعت را داشته باشد پس نازل میشود ما بعد ان منزلهٔ باقی از وقت پس
میباشد مثل کسیکه ادراک کرده است همه وقت را چه انسان بفعل نماز کند در انوقت
یا نه پس هرگاه بالغ شد یا مسلمان شد یا برطرف شد عذر او در این هنگام واجبست نماز
بطور اداء و با فوت بطور قضاء پس ملاحظه میکند در قضاء از حیث قصر و تمام حال خود را
در ان زمان و غیر از ان از احکام مسئلهٔ معتبر در تنزیل اول مذکور فعلیت اشتغال است
بنماز نه مجرد اعتقاد و تقدیر پس کفایت نمیکند در وجوب قضاء بلکه و نه در صحه غیر
که مقدم داشته باشد نسیانا بر وجهی مجرد بودن و اعتقاد دارند دخول وقت را پیش از
وقت بمقداریکه اگر مشغول شود بنماز داخل شود بر او لحظهٔ از وقت پیش از فراغ با
اینکه مشغول نشده باشد هنوز مگر اینکه صحیح باشد عصر بسبب دخول وقت مشترک
بر او در اثناء یا شروع بظن دخول وقت و استمرار او بر این حال تا اینکه داخل شود
بر او وقت بخلاف اینکه اگر حاصل شود از او ظهر پس بدرستیکه صحیح است از او عصر
اگرچه ظاهر شود از برای او واقع پیش از شروع در نماز عصر مسئلهٔ از برای هر یک
از نماز ظهر و عصر است وقت مخصوصیکه وسعت داشته باشد فعل را و چیزی که
محتاجست فعل نماز بحسب حال او از مقدمات پس از برای ظهر است مقدار مذکور

از اول وقت و ظاهر اینکه جاری میشود در ان تنزیلیکه ذکر شد شرط مشغول بودن
بنماز فعلا چنانیکه گذشت و از برای عصر است همان مقدار از اخر وقت با جریان تنزیل مذکور
در ان بمعنای اینکه مخصوص است از برای ان اولا بمقدار چهار رکعت پیش از غروب و اگر
ادراک پنج رکعت کرد پس مخصوص با مقدار یکرکعتست از وقت و چیزیکه تمام میکند
نماز را از خارج وقت که نازلست منزله ان و همچنین اگر ادراک نکند مگر مقدار یکرکعت
از ان و ما بین این دو وقت مشترکست بین ظهر و عصر مسئلهٔ از اثار اختصاص ظهر است
اختصاص ان بوجوب اگر حاصل شود عذریکه اسقاط تکلیف کند بعد از ان و فساد
عصر اگر واقع شود تمام ان در وقت مخصوص بظهر مطلقا عمدا یا جهلا یا نسیانا بنا بر
مشهور و منصور و احوط و در امکان عدول از عصر بظهر اگر متذکر شد در اثناء تاملی
هست مسئلهٔ هرگاه حاصل شد از مکلف نماز ظهر صحیحا در وقت تنزیلی اسقاطهان
کرده است بعض سادات اجله وجوب انتظار بیرون رفتن وقت اختصاص را تا اینکه نماز
عصر را بکند و در ان تاملی هست بلکه ممنوعست مسئلهٔ هرگاه جا اورد نماز ظهر
و عصر را با اعتقاد وقت و معلوم شد از برای او بعد از فراغ از انها وقوع جزئی از هر
دو در وقتیکه صلاحیت از برای ان ندارد پس ظاهر عدم اشکالست در صحه هر دو
نماز مسئلهٔ از فوائد اختصاص عصر است وجوب نیاوردن بان در انوقت اگر جا نیاورده
باشد انرا پیش از انوقت صحیحا و اگر جا اورده باشد انرا پیش از وقت مخصوص صحیحا و قائل
نشدیم بعدول بعد از فراغ پس در بودن ظهر در ان وقت اداء یا قضاء اشکالی هست
و احوط ترک تعرض است از برای نیت اداء و قضاء و از فوائد اختصاص عصر است هم
وجوب ان تنها اداء یا قضاء اگر مفقود گردد مکلف چیزیرا از شرائط تکلیف پیش از ان
وقت و فساد ظهر در ان بنیت اداء اگر واقع شود در ان بی انکه نماز عصر صحیحی پیش از
ان جا اورده باشد اگرچه از روی علم و عمد ثانیا بنا بر احوط مسئلهٔ لازم اشتراک صحه
هر یک از دو نماز است در انوقت اگرچه بجا بیاید بر خلاف ترتیبیکه بین انهاست در
جائیکه مغتفر است از برای او اهمال ترتیب اگر نگوئیم بعدول بعد از فراغ مسئلهٔ
منافات ندارد اختصاص دو طرف وقت نماز ظهر و عصر صحه نماز یکه شریک با انها

نیست در آن دو طرف از باقی نمازها بطور اداء و قضاء مادامیکه منع نکند از صحت مانع دیگری **مسئلة** اول وقت عشاء بعد غروبست و آخر آن نصف شب است از برای مختار و جاری میباشد در اینجا همه چیزهائیکه گذشتند از زیادة تنزیل این دو طرف و اختصاص و اشتراک و فائدة آنها مگر اینکه در وجوب تقدیم عشاء است در مقدار چهار رکعت پیش از آخر وقت خلافی پس گفته شده است مقدم میدارد نماز مغرب را بعد از آن ادراک میکند یک رکعت را از عشاء پس میباشد مثل کسیکه همه وقت را ادراک کرده باشد لکن اقرب در اینجا هم تعیین عشاء است بلی اگر نماز عشاء را بجا آورد در وقت مختص مغرب اگرچه متذکر نشود مگر بعد از فراغ پس از برای صحت وجهی هست که مبنی است بر کفایت دخول وقت مشترک در این هنگام **مسئلة** مضطر اگر از جهة خواب یا فراموشی یا حیض باشد اضطرار او پس اقرب اینستکه واجبست بر او اتیان بمغرب و عشاء پیش از فجر لکن احوط اینستکه متعرض نشود از برای نیت اداء و قضاء و اگر ادراک نکند مگر عشاء را مقدم میدارد آنرا بر مغرب و اگر از جهة عذری دیگر باشد پس احوط از برای او هم اینستکه بجا بیاورد هر دو را همچنین پیش از فجر بلکه احوط همین است از برای کسیکه تاخیر کند آنها را عمداً یا اختیاراً هم لکن در تقدیم عشاء است هرگاه ادراک نکند غیر آنرا در غیر از اعذار مذکوره تامّلی **مسئلة** اول وقت نماز صبح طلوع فجر صادقست و آخر آن طلوع جزئیست از قرص آفتاب در افق مصلّی **مسئلة** زائلة و جاری میباشد در اینجا هم تنزیل از دو طرف چنانچه گذشت و لکن نیست اختصاصی در اینجا **مسئلة** اظهر و احوط اینستکه مراد از زوال انتقال تمام قرص آفتابست از دائرة نصف النهار و داخل شدن آنست در نصف غربی و نزدیکترین چیز نسبت از شمس یا مرکز آن از دائره و معلوم میشود این هرگاه زیاد بشود سایه شاخص بعد از کم شدن آن یا حادث بشود بعد از نبودن آن و این از جهة اینکه از برای هر چیز بلندی که برپا بشود بر روی زمین نزد طلوع آفتاب سایه ایکه کشیده است طرف مغرب و همیشه کم میشود بالا آمدن آفتاب تا اینکه برسد بنهایت ارتفاع پس اگر بوده باشد قرص مقابل و میانه سرها بود میشود سایه بعد از آن حادث میشود بعد از زوال از طرف

مشرق و اگر نبوده باشد میانه سرها نابود نمیشود بلکه زیاد میشود بعد از زوال تا میل آن بطرف مشرق و اگر ملاحظه شود این بدائرة هندیه مضبوط تر میشود تحقق آن هم هرگاه بیابد شمس را مقابل از برای ابروی راست از کسیکه رو برو باشد بنقطه جنوب در بلاد شمالیه **مسئلة** در چیزیکه معلوم میشود بآن غروب که آخر وقت نماز ظهر و عصر است و اول وقت نماز مغرب و عشاء است بلکه و در حقیقت آن و اینکه آن محض پنهان شدن قرص و زوال آثار آن از روی زمین و شعاع آن از کوهها و بناهای بلند یا معتبر است با این زوال آثار آسمانی هم و آن حمرة مشرقیه است اشکال نیست هست که مشکل است ترجیح در آن و احوط اگر نباشد اقوی اعتبار برطرف شدن حمره است و منتقل شدن آن از بالای سر و انکشاف ربع مشرقی از حمره از برای نماز مغرب و افطار **مسئلة** احوط اینستکه تاخیر نکند نماز ظهر و عصر را تا بعد از پنهان شدن قرص و اینکه نیت اداء و قضاء هم نکند اگر تاخیر کرد تا آن وقت **مسئلة** احوط اینستکه معین نکند ظهر را اگر باقی بماند بر پنهان شدن قرص مقدار چهار رکعت بلکه نیت میکند چیزی را که واجبست بر او بالفعل اولاً **مسئلة** ظاهر اینستکه مراد از شبی که معتبر است نصف شدن آن در آخر وقت مغرب و عشا از برای مختار شبی است که مقابل است از برای روز و آن شب عرفی که حد آن غروب قرص آفتاب و طلوع آنست اگرچه احتیاط ترک تعرض است از برای نیت اداء و قضاء در تفاوت بین دو قسم از انتصاف **مسئلة** مراد بفجر صادق و ثانی که ظاهر و پهن میشود در افق که متاخر است از صبح کاذب که سفیدیست بالا میآید در آسمان مثل عمودیکه بر سیاهی باشد که دیده شود آن سیاهی از وسط سفیدی و در پائین آن که شبیه است بدم گرگ ظاهر میشود بعد از آن کم میشود تا اینکه برطرف میشود آثار آن و متساوی میشوند دو طرف افق بعد از آن ظاهر میشود فجر صادق **مسئلة** باید دانسته شود اینکه حکایت شده است اجماعی از قدماء اصحاب تقسیم وقت بسوی وقت اختیاری و اضطراری پس تحدید کرده اند آخر وقت ظهر را از برای مختار برسیدن سایه دو سبع شاخص را یا چهار سبع را یا مثل شاخص را

تا مثل سایه باقی مانده را و تحدید کرده اند آخر وقت عصر را بچهار سبع یا دو مثل آن
یا بزرد شدن آفتاب و آخر وقت مغرب و اول عشاء را ببر طرف شدن شفق و آخر
عشاء را بثلث شب و آخر صبح را بروشنائی گردن شمس و ظهور حمرهٔ مشرقیه و آن
بنابر چیزیکه گفته شده است ظاهر میشود بگرشبه بعد از طلوع فجر بفاصله کمی و
مرتبهٔ دیگر بعد از روشن شدن تمام آسمان و مراد در اینجا مرتبه دوم است و قرار
داده اند چنین آخر را براین وقت از برای معذور بمرضی یا خوابی یا فراموشی
یا سفری یا بارانی یا شغلی که متضرر شود بترک آن و از برای مضطر مثل کافریکه مسلمان
شود و مجنونیکه افاقه برای او شود و حائضیکه پاک شود **مسئله** فائده تحدید
بمختار نزد جماعت مذکوره بنابر چیزیکه گفته شده است ظاهر میشود در وجوب
اتیان پیش از حد آن و وجوب نهی کردن کسیکه تاخیر میکند نماز را از آن حد از باب
نهی از منکر نه در ثبوت اثم بر او از جهة تدارک آن بعفو خداوند عالم جل شانه و نه
در گردیدن نماز قضاء بلکه نیت میکند اداء را بر هر حال و متاخرین قرار داده اند
دو وقت از برای فضیلت و اجزاء پس اختلاف کرده اند در تعیین وقت فضیلت
بحسب چیزیکه گذشت **مسئله** اختلاف کرده اند متاخرین در اول وقت
فضیلت عصر که آیا آن از بعد از نماز ظهر است یا بعد از دو سبع شاخص است یا بعد
از هر دو است و ظهر یا بعد از چهار سبع است یا بعد از مثل است پس میباشد از برای
نماز عصر بنابر بعض اقوال مثل نماز عشاء دو وقت از برای اجزاء مقدمی و موخری
مسئله باکی نیست بجا آوردن نماز بامید فضیلت در هر یک از موارد مذکوره
و غیر آنها از چیزهائیکه وارد است در اخبار و فتاوای اصحاب اگرچه از مواردی باشد که
نقل نکرده ایم آنرا در اینجا پس ثابت است این یعنی بجا آوردن بامید فضیلت تا آخر وقتیکه
وارد شده است از اوقات با احتمال اختلاف مراتب فضیلت و رجاء زیادتی فضیلت
در نزدیکتر از اوقات **مسئله** کافی احتمال میرود اینکه بوده باشد مراد از ظلیکه
معتبر است مماثلت آن از برای شاخص مجموع آن از حادث و باقی مانده و امر در آن همچنانست
که ذکر شد لکن انصاف اینستکه تعیین حمل همه اخبار مختلفه که وارد شده اند در این مقام

بر فضیلت خالی از تاملی نیست زیرا که دور نیست حمل بعض آنها بر حرمت تاخیر از جهة رغبت
از سنت یا مهجور ساختن آن و اینکه بر طرف میشود این عنوان بحصول شغل دینی یا دنیوی
بلکه احتیاط بر غایت قول قدماء در تاخیر نماز عشاء از حمره بسیار نیکوست **مسئله**
بدان اینکه بهتر در نماز مغرب بنابر دخول وقت آن بپنهان شدن قرص تاخیر آنست تا زوال
حمره و بهتر در غیر آن شتاب کردنست و تاکید آن در مغرب بعد از زوال حمره بیشتر است
مبحث سیم در اوقات نوافل یومیه هم موقتند پس نباید تاخیر شوند از وقت آنها مگر
بعنوان قضاء و نباید مقدم شوند بر آن مگر در جائیکه وارد شده است بخصوص پس وقت نافله
ظهر در غیر روز جمعه ممتد است بنابر احوط اگر نباشد اقوی از وقت زوال تا وقتیکه بگردد
سایه بقدر دو سبع شاخص و وقت نافله عصر تا وقتیکه بگردد سایه بقدر چهار سبع شاخص
مسئله احوط اگر نباشد اظهر گذشتن وقت نافله است بجا آوردن فریضه پس مشروع نیست
نافله ظهر بطور اداء بعد از فریضه اگرچه نرسیده باشد سایه بدو سبع او و نه نافله عصر بعد از
فریضه اگرچه نرسیده باشد سایه بچهار سبع او و فرقی نیست در این بین مقدم داشتن فریضه
عمدا یا سهوا اگرچه ثبوت فرق خالی نیست از اندک وجهی **مسئله** وقت نافله مغرب بعد
از نماز مغرب است و احوط بجا آوردن آنست پیش از بر طرف شدن شفق و وقت دو رکعت
وتیره ممتد است بقدر امتداد وقت نماز عشاء **مسئله** احوط از برای کسیکه از روی
اضطرار تاخیر میکند نماز عشاء را از نصف شب اینستکه بجا بیاورد وتیره را خالی از
نیت اداء و قضاء و همچنین اگر طول بدهد فصل بین آن و بین فریضه را بقدری که بطوریکه
صدق نکند عرفا اینکه نافله را بعد از فریضه بجا آورده است **مسئله** ذکر کرده اند بعض
علماء اینکه سزاوار است قرار بدهد وتیره را آخر نوافل خود و نیست باکی بامید ثواب
بآن اگر فوت نشود صدق مزبور **مسئله** وقت نماز شب بعد از نصف شدن شب است
تا طلوع فجر دوم بنابر اظهر و افضل اوقات از برای آن سحر است که منتهی میشود بفجر و افضل
اوقات از برای رکعت وتر ما بین دو فجر است **مسئله** ظاهر بعض اخبار استحباب تفریق
در نماز شب از اول نصف شب جا بیاورد اول چهار رکعت بعد چهار رکعت بعد
سه رکعت پس از برای هر یک از وقت و تفریق مذکور است فضیلتی چنانکه منافی نیست بتخییر

فضیلت دارد مسئلة وقت دو رکعت فجر بالاصالة از بعد طلوع فجر اول است تا طلوع حمره پس احوط اینست که متعرض نشود بعد از آن از برای نیت اداء و قضاء و نیت ترتیبی بین آنها و بین نماز صبح

مبحث چهارم

در احکام است و در آنست چند مسئله

مسئلة اول کسیکه دارای تمام شرائط تکلیف بنماز باشد از بلوغ و عقل و پاک بودن از حیض و نفاس در جزئی از وقت که وسعت داشته باشد دو نماز را واجبست بر او واقعا بطور اداء و یا فوت بطور قضاء خواه بوده باشد آن جزء از اول وقت یا وسط آن یا آخر آن مسئلة ظاهر اینست که فرق هست بین صورت زوال عذر و تمام شدن شرائط در طرف آخر وقت و غیر آن یعنی طرف اول و وسط از حیث کفایت وسعت طرف آخر وقت از برای نماز بچیزی که ساقط نمیکند آنرا تنگی وقت از اجزاء و شرائط مفقوده نه چیزیکه ساقط میکند تنگی وقت آنرا مثل سوره یا بدل میکند آنرا مثل طهارت مائیه و بالجمله وسعت جزء آخر وقت از برای نماز مضطر باضطرار ضیق وقت کفایت در وجوب آن میکند بطور اداء یا قضاء و کفایت نمیکند وسعت وقت بمقدار مذکور یعنی بقدر وقت نماز مضطر باضطرار ضیق وقت در وجوب نماز در غیر طرف آخر وقت و معتبر است وسعت وقت از برای نماز مختار از حیث اجزاء و شرائط در غیر طرف آخر در وجوب نماز بلی احتیاط اقتضاء دارد اکتفاء را بنماز مضطر یکه ذکر شد مطلقا یعنی چه در آخر وقت چه اول آن چه وسط آن بلکه احوط اکتفا است بوسعت وقت از برای خود افعال نماز نه شرایط آن حتی طهارت بلکه وسعت از برای بیشتر افعال نماز کافیست در وجوب آن و بر هر حال مراعات میشود حال مصلی از حیث قدرت و عجز و سفر و حضر و خوف و امن و سرعت فعل و قرائت و عدم آن و مثل اینها **مسئلة** هرگاه وسعت نداشته باشد وقت مگر از برای یکی از دو نماز واجبست نماز اولی تنها اگر این در اول وقت یا وسط آن باشد و نماز اخیری تنها اگر این جزء در آخر وقت باشد **مسئلة** هرگاه وسعت نداشته باشد وقت از برای یکی از دو نماز و یک رکعت پس اگر بوده باشد آن جزء از اول یا وسط وقت در وجهی واجب نیست مگر نماز اول و اگر بوده باشد از آخر وقت و بوده باشد متمکن از تمام کردن نماز دوم بعد از وقت واجبند هر دو بنا بر احوط و اقوی و احوط در این هنگام اینستکه متعرض نشود در نیت نماز اخیری از برای اداء و قضاء

بلکه احوط در نماز اول هم اینستکه نیت اداء و قضاء نکند **مسئلة** شخص متمکن که تاخیر کند نماز را تا آخر وقت اخیری تنها بر او واجبست بطور اداء اگر باقی نمانده باشد از وقت مگر بقدر آن با قل واجبات و شرائط آن که ساقط نمیشوند بتنگی وقت و قضاء میکند اولی را بعد از بیرون رفتن وقت و جایز است و رد هر دو را بنا بر احوط و اقوی اگر باقی بماند مقدار یکی از آنها و یک رکعت یا بیشتر اگر چه جایز نیست از برای او تاخیر تا آن وقت و بود واجب بر او بجا آوردن هر دو با هم در سعه وقت در پیش از جزء آخر که وسعت دارد از برای هر دو و در ضیق وقت در جزء آخر بحیثیتی که حرام میباشد بیرون بردن جزئی از آنها از وقت حتی تسلیم اخیری بنا بر احوط بنا بر وجوب آن اگر چه بیرون بردن نماز بتسلیم اولی و در این هنگام واجبند نماز ظهر و عصر بر شخص حاضر یکه ایمن از خوف باشد هرگاه ادراک کند از آخر وقت آنها هشت رکعت یا مقدار پنج رکعت اگر چه اثم است بتاخیر از روی تعمد و واجبست بر او عصر تنها اگر ادراک کند از وقت بقدر چهار رکعت یا یک رکعت و ما بین آنها و واجبند نماز ظهر و عصر بر مسافر اگر ادراک کند چهار رکعت یا سه رکعت را و الا پس عصر تنها و واجبند نماز مغرب و عشاء با هم اگر ادراک کند حاضر ایمن هفت رکعت یا پنج تا را پس ما بین آنها و عشاء تنها اگر ادراک کند چهار رکعت را بنا بر معروف و گفته شده است بوجوب هر دو بر مختار هرگاه ادراک کند چهار رکعت را پیش از نصف شب و اول قریبست و احوط اینستکه اعاده کند نماز عشا را بعد از مغرب در ما بعد نصف شب و واجبند بر مسافر هرگاه ادراک کند مقدار پنج رکعت یا چهار تا را و واجبست عشاء تنها اگر ادراک کند دو رکعت یا یک رکعت را و اگر ادراک کرد سه رکعت را پس در اینکه واجب بر او کدام یک از آنهاست اشکالی هست و شاید اظهر وجوب عشاء است در دو رکعت اخیری تنها پس قضا میکند مغرب را و گفته شده است معتبر است نماز مغرب بر او بطور اداء پس احوط اعاده چیزیستکه بجا آورده است آنرا در آن بعد از نصف شب **مسئلة** هرگاه ادراک کرد مسافر بقدر چهار رکعت از آخر وقت ظهر و عصر پس داخل شد در ظهر و قصد اقامه کرد در اثناء یا کسیکه نیت اقامه داشت پیش از آنکه نماز تمام کند و ادراک چهار رکعت کرد از وقت پس داخل شد در عصر بعد از آن قصد سفر کرد پیش از آنکه داخل

شود در رکعت سیم یا رکوع آن بنا بر تأثیر این در استقرار حکم اقامه و عدم تأثیر مجرد عدول
بنیت تمام پس در وجوب عدول یا بطلان تمام یا عدم جواز قصد اقامه که لازم دارد
تفویت تکلیف را در صورت اول و عدم جواز بقاء بر قصد اقامه پیش از دخول در
نماز در صورت دوم چند وجه هست مخصوص است اخیر آنها و شاید آن ضعیف
ترین همه وجوه باشد یکسیکه مختار باشد در قصدش همه این در حکم فرائض بود
و اما نوافل پس کسیکه مشغول شد در غیر روز جمعه بیک رکعت از نوافل زوال یا
نوافل عصر بعد از آن وقت بیرون رفت تمام میکند آنرا و احوط تخفیف است در آن
حتی نشستن مسئلهٔ بهتر اینستکه مراعات شود عدم تجاوز مزاحمت از برای ظهر
از نصف قدمی بعد از قدمین و عدم تجاوز مزاحمت از برای عصر از قدمی بعد از چهار
قدم و همچنین احوط اینستکه ترک شود نیت اداء و قضاء در چیزیکه واقع میشود بعد
از بیرون رفتن وقت مسئلهٔ ظاهر ثبوت حکم مذکور است با عدم اشتغال هم هرگاه
بماند بوسعت وقت از برای یک رکعت و ثابت نشده است حکم مزاحمت در نافلهٔ مغرب
مسئلهٔ کسیکه مشغول شد بچهار رکعت از نوافل شب بعد از آن طلوع کرد فجر تمام میکند
آنها را بعد از فجر بطور تخفیف چنانچه گذشت مسئلهٔ اگر ادراک کرد از نوافل ظهر و عصر
کمتر از یک رکعت را یا از نافلهٔ مغرب یک رکعت را یا بیشتر پس در تعیین ابطال تأملی هست و ثابت نشده
است حرمت تمام کردن دو رکعت را بامید تقرب و همچنین است امر در نافلهٔ شب و ظاهر
جمله از اخبار مشروعیت قضای آنها است پیش از فریضه اگرچه جا نیاورده باشد چیزی
از آنها پیش از بیرون رفتن وقت لکن عمل بآنها مشکل است مسئلهٔ دوم جائز
نیست مقدم داشتن چیزی از نمازهای واجبه بر اوقات آنها نه در حضر و نه در سفر و باطل است
اگر مقدم شد بر وقت ولو بجزئی از تکبیرة الاحرام مساویست در این حکم عالم و جاهل
و ناسی مسئلهٔ هرگاه اعتماد کرد بظنی که معتبر است شرعاً بدخول وقت بعد از آن
معلوم شد تقدم و دخول وقت بر او پیش از فراغ پس صحیح و مشهور صحت است و معتبر
دخول وقت همان نماز است پس مجزی نیست از برای صحت نماز عصر دخول وقت نماز ظهر
و در کفایت دخول وقت بعد از تسلیم اولی پیش از اخیری تأملی هست احوط اعاده است

مسئلهٔ ظاهر اینستکه فرقی نیست در صحت نماز بین تبین و معلوم شدن دخول
وقت در نماز و بعد از آن هرگاه بوده باشد بعد از دخول وقت بر او و اما اگر یقین کرد در
اثناء نماز اینکه وقت داخل میشود بر او و هنوز داخل نشده است پس صحیح بطلانست
اگرچه مشغول نشود بعد از تبین و پیش از دخول وقت بچیزی از افعال نماز مسئلهٔ بعید
نیست الحاق کسیکه عمل به بینه کرده باشد یا قطع بدخول وقت پیدا کرده باشد بظان در حکم
مذکور مسئلهٔ جائز است مقدم داشتن دو رکعت فجر بر وقت آنها و داخل کردن آنها در
نماز شب و در مقدم داشتن آنها بی آنکه داخل کند آنها را در نماز شب تأملی هست مسئلهٔ
جائز است مقدم داشتن نافلهٔ شب بر نصف شب و بجا آوردن آنها در نصف اول از برای
مسافریکه میترسد فوت آنها را از او در وقت و جوانیکه منع کند او را از بجا آوردن آنها در وقت
غلبهٔ خواب بر او و از جهت رطوبتیکه در سرش هست و کسیکه بترسد عروض جنابت را از
برای خود و بنا گفته شده است بجواز تقدیم از جهت هر عذری که قهراً حاصل شود و در
شبهای کوتاه و از برای کسیکه میخواهد باختیار خود را جنب کند و باکی نیست بموافقت این
قائل بطور رجاء ثواب و لکن قضاء مطلقاً افضل است مسئلهٔ بهتر اینستکه نیت نکند با تقدیم
اداء را و در تقدیم دو رکعت فجر با یازده رکعت دیگر تأملی هست مسئلهٔ سیم شرطیت
وقت از برای نماز واقعی است و باطل میشود نماز باختلال وقت در آن بتقدم خواه از روی
عمد باشد یا جهل یا سهو متعلق بحکم باشند یا موضوع مگر در صورتیکه گذشت از ظان یا قاطع بوقت
که مشغول باشد بنماز هرگاه معلوم شد فساد اعتقاد او بعد از دخول وقت بر او و پیش از آنکه
فارغ شود چنانچه گذشت و حرام است اخلال بوقت بتاخیر و صحیح است بجا آوردن آن بطور
قضا در جائیکه قضا صحیح است مسئلهٔ هرگاه اعتقاد بودن وقت داشته باشد و نماز
کند بنیت اداء بعد از آن معلوم شود که وقت خارج شده پس دور نیست صحت بر وجه قضا
و احوط اعاده است مثل عکس اینصورت مسئلهٔ چهارم ناچار است از برای مصلی
از علم بشرطیت وقت هرگاه متمکن باشد از تحصیل علم بآن بطریقی غیر از تاخیر که موجب علم باشد است
باینکه وقت از پیش داخل شده احراز دخول وقت بطریق علمی پس اکتفا نکند بمطلق مظنه بدخول
وقت بنا بر صحیح و نه بخبر عدل واحد بنا بر احوط و نه بینه هرگاه مستند بحس نباشد الا پس

اقرب کفایت است مسئلهٔ هرگاه متمکن نباشد از تحصیل علم بوقت حتی بتأخیر پس ناچار است
از برای او از اعتماد بمظنه و باقی امارات و احوط تقدیم شرعیست از مظنه و امارات غیر
ان و متابعت قوی‌تر از مراتب مظنه است نه غیر ان بلکه گاهی میباشد تکلیف اعتماد بر مجرد
احتمال مسئلهٔ هرگاه متمکن نباشد از تحصیل علم بوقت مگر بتأخیر پس اگر متمکن نباشد
از تحصیل مظنه بدون تاخیر هم پس ناچار است از برای او از تاخیر و اگر متمکن باشد از تحصیل
مظنه بدون تاخیر پس اقرب جواز اعتماد است بران اگر تحصیل کرده باشد ان را مجتهد و رسیده
باشد بحد اطمینان و الا پس احوط صبر است تا وقتیکه حاصل شود اطمینان یا علم و نیست
فرقی در این بین تعذر علم بر او از جهت مانعی در او مثل عمی یا حبس یا در اسمان مثل ابر و باد
همهٔ انچه گفته شد در جاهل بموضوعست و اما جاهل باصل حدود اوقات پس ناچار است
از برای او از تحصیل انها از محل ان یا اجتهاد یا بتقلید نه ظنیکه مستند بانها نباشد اگرچه
مصادف شود با نغیر از معرفت بر تقلید بر علم بحد مثل ابر و مثل ان مسئلهٔ هرگاه بنا گذارد
بر احتیاط در اصل حد وقت پس اقرب چنانکه گذشت جواز اکتفاء او ست بظن بدخول
وقتیکه احتیاط بان عمل میاید مثل کسیکه بنا میگذارد در بودن غایت حمره در مغرب احتیاطاً
مسئلهٔ پنجم صحیح نیست نماز کسیکه احتمال بدهد شرطیت وقت را و نفی نکند ان را بدلیلی
که معتبر است نزد او و شروع کند در نماز پیش از انکه احراز کند وقت را بچیزیکه اعتقاد داد بجهت
ان را چون شاکست باشد در وقت چه مظنه داشته باشد بدخول ان یا عدم دخول اگرچه مصادف
باشد وقت را از جهت فوت شدن نیت مسئلهٔ هرگاه غافل باشد از شرطیت یا از مراعات
وقت یا فراموش کرده باشد خروج وقت را یا شرطیت ان را یا جاهل باشد بحکم یا موضوع یا بعد
اعتبار چیزیکه اعتماد کرده است بران در احراز وقت بطوریکه عمل بیاید از او نیت تقرب
بنمازیکه امر شده است بان بدون اعتبار وقت و اعتماد او در وقت بر چیزیکه معتبر باشد از
علمی یا ظنی و مستمر ماند بر او حالتی از حالات مذکوره تا اخر نماز و معلوم شد وقوع تمام
نماز در وقت پس اقرب صحت نماز است و هرگاه معلوم شد دخول وقت بر او در اثناء نماز
پس در صحت اشکالی هست بلکه منعی و اگر زایل شد از او این حالت در اثناء نماز و عالم شد
پیش از اتیان بچیزی از ان بمصادف بودن اول نماز از برای وقت پس در نیست صحت و

اکر عالم نشد باین و باقی ماند شاک در مصادفه و عدم ان پس از برای جواز اتمام رجاء
مصادفه و احتمال ان وجهی هست لکن احوط با تبین مصادفه اعاده است و اگر و بر طرف
نشد این حالت مگر بعد از فراغ و لکن معلوم نشد مصادفه و عدم ان اصلاً پس اگر بوده
باشد این در وقت واجبست اعاده و اگر بوده باشد بعد از خروج وقت پس در وجوب
قضاء تاملی هست اگرچه احوطست مسئلهٔ ششم واجبست بر کسیکه نماز میکند ترتیب
اداء تاخیر عصر از ظهر و عشاء از مغرب پس اگر مخالفت کرد با اینکه وقت وسعت از برای
هر دو داشت عمداً صحیح نیست نماز اول پس بجا میاورد ان را بعد از اولی و اگر سهواً چنین
کرد پس یادش امد در اثناء عدول میکند بنماز سابقی در ظهر و عصر و همچنین در مغرب
و عشاء مادامیکه نگذشته باشد از محل عدول و ان پیش از رکوع رکعت چهارم است اگرچه
جا اورده باشد چیزی از واجبات رکعت چهارم لکن احوط در این هنگام عدول است و
اتمام بعد از ان اعاده این هرگاه بوده باشد دخول او در نماز در وقت مشترک و اما اگر بوده
باشد در وقت مختص بسابقی پس احوط عدول است بعد از ان اعاده و مؤکد است این احتیاط
بلکه سزاوار نیست ترک ان در صورتیکه هرگاه داخل بشود در نماز لاحقی از جهت فراموش کردن
از سابقی پیش از وقت بظن دخول وقت و داخل شد وقت مختص بنماز سابقی در اثناء اگرچه
واقع بشود عدول از او پیش از التفات باین مسئلهٔ کسیکه مظنه کرد بدخول وقت مشترک
مظنه‌ای که اعتماد بران باشد از جهت اعتبار ان از برای این شخص و مقدم داشت نماز دومی را
سهواً هرگاه داخل شد بر او وقت مشترک در اثناء بعد از ان یادش امد و عدول کرد بنماز
سابقی پس وجهی در ان صحت است و اگر عدول نکرد بعد از انکه یادش امد و اتیان کرد بجزئی
از نماز به نیت نماز دومی باطلست نماز و نفعی ندارد برای او عدول پس از سر میگیرد و
هر دو نماز را بجا میاورد مسئلهٔ هرگاه یادش بیاید که نماز دومی را مقدم داشته است
مگر بعد از فراغ پس اگر واقع شده باشد تمام ان در وقت مشترک پس اقرب صحت ان است
بران طوریکه نیت کرده است پس اتیان میکند بنماز سابقی بعد از ان و احوط در ظهر و
عصر اینستکه نیت بکند بان چیزیکه در ذمهٔ او ست از دو نماز و ترک بکند تعیین سابقه
یا لاحقه را و همچنین است بنا بر اقرب اگر اعتماد کند بر مظنه بدخول وقت مشترک و دلیل

بشود وقت برا و در اثناء یا استمرار سهواً تا وقتیکه فارغ شود و اگر واقع بشود تمام ان بعد
وقت مختص پس احوط و اقوی بطلانست پس خاصه بیاورد هر دو نماز را با هم مسئلة هرگاه
متذکر شد در اثناء کسیکه اعتماد کرده باشد بر مظنه بدخول وقت مشترک و نماز دویمی را
مقدم داشته باشد و لکن بعد از تجاوز از محل عدول پس در الحاق ان بتذکر بعد از فراغ
اشکالی هست و احوط اتمام و اتیانست بهر دو نماز بخصوص با دخول در وقت مختص
بعد از ان بدان اینکه در اختصاص احکام مذکوره بکسیکه مقدم میدارد نماز لاحقی را
سهواً و شامل شدن انها از برای جاهل بحکم یا موضوع یا کسیکه فراموش کند حکم را
اشکالی هست و شاید اول اقرب باشد مسئلة دور نیست تعمیم نسیان نماز اول
از برای غفلت از ان بالمرة و غفلت از عدم اتیان بان و اعتقاد باینکه جا اورده است انرا
و بالجمله دور نیست تعمیم ان از برای هر صورتیکه بوده باشد سبب تقدیم نسیان که
متعلق باشد بموضوع نه حکم لکن احوط در صورت عدول مذکوره اینستکه جمع کند
غیر ناسی بین عدول و بین اعاده مسئلة هرگاه مقدم داشت عصر را باعتقاد اختصاص
وقت بان پس منکشف شد وسعت وقت در اثناء پس در جواز عدول بسوی نماز
سابق اشکالی هست و اگر منکشف نشد مگر بعد از فراغ پس در اجزاء تاملی هست و
احوط اعاده هر دو نماز است پس اگر باقی نمانده باشد مگر بقدر چهار رکعت احتیاط
میکند بمردد کردن نیت بین دو نماز و معین نکند اداء و قضاء را بر تقدیر ظهریت بعد
از ان قضاء میکند نماز ظهر را بلی اگر مقدم داشت عصر را نسیاناً چنانکه گذشت صحیح است
اگرچه باقی نمانده باشد بعد از فراغ مگر وقت مختص بعصر بنابر صحیح مسئلة در صورتی
که باقی نمانده باشد بعد از فراغ از عصریکه مقدم داشته است انرا نسیاناً مگر وقت
مختص بعصر صحیح عدم وجوب تاخیر ظهر است تا بعد از وقت مختص بعصر بلکه احوط جا
اوردن انست در انوقت مردد بین اداء و قضاء مسئلة هرگاه وقت نزد فراغ او از
عصریکه مقدم داشته است انرا نسیاناً وسعت داشته باشد پس احوط اینستکه نیت
نکند اداء ظهر را تا وقت مختص بعصر مسئلة هرگاه مقدم داشت ظهر را از جهة ظن
بتنگی وقت و معلوم شد ضیق ان در اثناء پس در جواز عدول بعصر اشکالی هست

مسئلة هرگاه معلوم شد وقوع نماز ظهر در وقت مختص بعصر بعد از فراغ پس از
برای صحت ان بطور قضاء وجهی هست که مبنی است بر ضرر نداشتن نیت خلاف در ادا
و قضا نیت نه از روی تعمد و احوط قضای هر دو نماز است مسئلة هرگاه جا اورد
نماز ظهر را در وقت مختص بعصر به نیت قضاء از جهة گمان اینکه ذمه او مشغول نیست بنماز
عصر یا جا اورد در انوقت نماز دیگری و ملتفت شد بعد از فراغ بسوی بودن او مکلف
باداء عصر در انوقت پس اقرب صحت است اگر نبوده باشد ترک عصر از جهة جهلیکه معذور
نیست در ان بلکه و اگرچه بوده باشد از روی جهلیکه معذور نیست در ان مسئلة هفتم
مستحبست شتاب کردن بنمازهای واجبی مثل باقی خیرات مگر در چند مورد از انها است
نماز مغرب و عشا از برای کسیکه کوچ میکند از عرفات پس تاخیر کند انها را تا مزدلفه اگرچه
برود ثلث شب و از انها است عشاء پس بدرستیکه ان موخر میشود تا اینکه برطرف شود
شفق غربی بلکه بتحقیق شناختی اینکه این احوطست بعد از ان مستحبست شتاب کردن بر
وجهیکه خالی نیست از قوت و از انها است ظهر که تاخیر میکند انرا از زوال بدو سبع
شاخص از برای کسیکه نافله میکند و اما کسیکه نافله نمیکند یا فارغ بشود از نافله پیش از
دو سبع شاخص پس ظاهر استحباب مبادرتست از برای او و همچنین ظاهر بودن استحباب تفریق
عصر است از ظهر از جهة چیزیکه ما بین انها هست از نافله و الا پس بهتر مبادرتست و جمع
از جهة غنیمت شمردن فرصت و از انها است ظهر تاخیر میکند انرا در تابستان از جهة خنک
شدن و دور نیست اختصاص ان ببلادیکه فوت میشود بتحمل گرمی اقبال و حضور بال و
جا اوردن افعال نماز بر وجه کمال و اختصاص ان هم بکسیکه نماز میکند در مسجد بجماعت
و رجحان تاخیر تا وقتیکه زوال عذر شود یا سایه حادث شود که راه برود در ان و بهتر
اینستکه نگذرد سایه شاخص از مثل و از انها است شخص صائم تاخیر میکند نماز مغرب را
از افطار هرگاه انتظاری کشند او را جماعتی پس بدرستیکه او مخالفت بکند ایشان را و
همچنین هرگاه قوت نداشته باشد بر تقدیم نماز یا سرکشی بکند برا و نفس بطوریکه باقی
از برای او چیزیکه ذکر کردیم از اقبال و توجه و حضور قلب و استیفاء افعال نماز پس
بدرستیکه بتاخیر تحصیل میکند انها را و همچنین تاخیر راجح است هرگاه موقوف باشد حصول

امور مزبوره بر تأخیر از اول وقت تا وقتیکه داخل شود منزل خود شرا و از آنها است کسیکه
مدافعه اخبثین یعنی بول و غائط میکند پس بدرستیکه نماز با مدافعه آنها بی ضرر و حرجی
مرجوحست و از آنها است امام مسجد تأخیر میکند نماز شرا کی تا اینکه نماز کند با اهل مسجد ش
و از آنها است مستحاضه کبری تأخیر میکند هر یک از ظهر و مغرب را تا آخر وقت فضیلت آن
و مقدم بدارد دیگری را یعنی عصر و عشاء را تا اینکه جمع کند بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشاء
بعد از غسل و روایت شده است جمع همچنین در کسیکه تقاطر میکند از او بول و خون
مسئلة انتظار کشیدن کسیکه مکلف است بنماز ناقص و غیر اگر امید زوال عذر داد
ان دارد و کسیکه مظنه بدخول وقت دارد مظنه که معتبر است در حق او تا وقتیکه علم بوقت
پیدا کند و تأخیر کسیکه نماز قضاء بر او هست تا وقتیکه آنها را اجابا ورد یا مضیق بشود وقت
اداء احتیاطیست که سزاوار نیست ترک آن در بعض صور اول یعنی از برای کسیکه مکلف است
بنماز ناقص مسئله هشتم اقرب کراهت جا آوردن نماز مستحبی است در پنج وقت
بعد از نماز صبح تا وقتیکه طلوع کند آفتاب و بعد از نماز عصر تا وقتیکه غروب کند آفتاب و
نزد نصف شدن روز عرفا و نزد غروب آن و نیست کراهتی از برای فریضه و نه از برای
سجدهای تلاوت و شکر و سهو و نه از برای قضاء نوافل راتبه و نافله روز جمعه که جا
آورده میشود پیش از زوال و نافله احرام و نماز طواف اگرچه مستحب باشد و ثابت نشده است
کراهت تمام کردن نمازیکه شروع کرده است در آن بعد از آن داخل شده باشد بر او
یکی از آن اوقات و بسا استثنا میشود هم نماز تحیت مسجد و زیارت و چند نماز دیگر مثل
و نماز جعفر و هر نماز صاحب سببی مقدمه دوم در قبله است و در آن است چند مبحث
مبحث اول قبله کعبه است شرفها الله تعالی و اعتبار بعرصه و فراخای خانه و فضاء آن است
از قعر زمین تا صفحه آسمان و ثابت نشده است بودن حجر اسمعیل قبله اگرچه واجبست
داخل کردن آن در طواف مسئلة فرقی نیست در چیزیکه ذکر شد بین قریب و بعید بلی
قادر بر مشاهده باید تحصیل کند مقابله را اگر نسبت مخصوصی است بین دو جسم باعث
چیزیکه داده است او را اخذ از حس بصر که ادراک اجسام و نسبت بعض آنها بسوی بعضی
میکند مسئلة مکلف نیست شخص باستعمال مثل آلات مهندسین در تحصیل قبله

لکن نباید عدول کند از میزان کردن خود با قبله بحسن یا امکان آن مگر هرگاه علم داشته باشد
بمقتضای آن یا حاصل شود چیزیکه بمنزله علمست عادة از سکون نفس و اطمینان از جهت حدس
و تخمین یا اندازه گرفتن بچیز محسوسی یا لازم داشته باشد مشقتی را که تحمل نمیشود عادة و
بر هر حال احتراز میشود از تساهل و مسامحه و رجحان ندارد دقت بطوریکه بیرون رفت
از طریقه عقلا و بسا واقع میکند شخص را در مرض وسواس مسئلة شخص بعیدی که
ممتنع است بر او مشاهده استعلام میکند نسبت را بین محل خود و کعبه از علومیکه متکفل اند
از برای این یا از ضبط نسبت بین کعبه و بین چیزیکه غائب نیست از شخص تا آن محل مثل اجرام
فلکیه و جهات و ریاح و کوههای بلند یا اینکه اعتماد کند در این بر آلت حس پس حاصل
میشود از برای او بهر یک از این دو طریق علامتیکه لازم دارد وضع معینی را نسبت
بسوی کعبه که رعایت میکند در تحصیل او و از برای مقابل بودن از برای کعبه بمقیاس مزبور
پس این علامت چیزیست که تحصیل مقابله میکند از برای قریب و بعید اگرچه مختلفند در
احراز تو اسطه یا بواسطه و میباشد بحسب رؤیت در مقابل یکی از ایشان عین کعبه
در مقابل دیگری جهت آن و مکلف نیستند بزیادتر از این پس التفات نمیکند بسوی چیزیکه
معلوم میشود بطور یقین از مواجهه که حاصل شونده است از مقیاس حس بصر با چیزیکه
در حد قراست از آنجا اینکه باعث است از برای وسعت یافتن سیر عمود شعاع بصر بسبب بعد
مسافت مرئیکه با آن منطبق نمیشود بر مواجهه واقعیه که استکشاف میشود با آلات
هندسیه پس صحیح است نزد بعد نماز صفیکه درازتر است از جرم کعبه و نماز بعید از محراب
معصوم بچیزیکه زیاد باشد بر قدر کعبه مسئلة جایز است از برای مصلی مطلقا اینکه
عمدا اندکی منحرف شود از کعبه و وجهه خود را میل دهد چنانکه این غالب است نزد تغییر
او در احوال نماز از برای اکبر بیرون نمیرود با این از مقابله بوجه مذکور مسئلة اعتبار در
چیزیکه قرار داده میشود از مقادیم جسد مقابل کعبه بطوریکه محسوب شود مصلی
با آن مستقبل عرفا فرقی بین دو حالت قرب و بعد پس اعتناء نمیشود بسوی چشم و
صورت و دو دست بلکه و نه بسوی انگشتان دو پا و سر قدمین اگرچه احتیاط در آنها
نیکو است و هر طور که بوده باشد پس مصلی بعید محتاج است در استقبال او اولا بسوی

معرفت جهت قبلهٔ بلد ما اینکه بداند از قواعد رصدیه یا غیر انها نسبت را بین خودش و کعبه شرفها الله تعالی و این علمیست که تدوین شده است قدری از ان در کتب و متمکن است از ان اعمی و غیر حاضر در بلد هم و متمکن نیست عامی جاهل بان علوم یا عالمیکه نیابد چیزی را که محتاجست بان از الات و محتاج است مصلی بعید در استقبال خود ثانیا بسوی تشخیص ان جهت در خارج باینکه متمکن از ان باشد حسا بسوی ان و منع میکند از ان عمی و ابر و مثل انها هرگاه عهدی بان از سابق نداشته باشد که راهنمائی شود از جهت ان بسوی ان جهة از وضع بناها و علامتها و ثالثا بسوی تحصیل مواجهه بین ان و بین چیزیکه معتبر است از اعضاء جسد او که شناختی اینکه مقیاس در ان حس بصر است و محروم از این شخص نابینا است

اما مقام اول پس معتبر در ان علمست و بمنزلهٔ انست سکون نفس بطوریکه اعتناء نکند باحتمال خلاف ان بلکه غافل باشد از ان و از چیزهائیکه سزاوار است حصول سکون نفس در ان صحت قبلهٔ بلاد اسلامیه است که شناخته نشده باشد تغیر در انها از برای کسیکه ساکن بوده در انها از اعیان فضلا و از کبار که رجوع شده است بایشان و معاصر بوده اند از برای ائمه ع کسانیکه بعد از ائمه ع بوده اند و نقل نشده باشد خلافی بین علماء و مشهور نشده باشد وقوع تغییر کلی در انها از جهت بعد بقاء خطاء با گذشتن اعصار با حد تغییر کلی و عدم اشتهار و هرگاه بلد از بلادی باشد که معصوم در ان ساکن بوده یا بیان کرده باشد معصوم از برای اهل ان قبله را بقول یا بفعل پس امر واضحتر است **مسئلهٔ** بنا حاصل میشود در مثل بلد مزبور قطع بصحت قبله که باقیست در دست اهلش تا این زمانها پس اعتماد بر قبلهٔ بلاد اسلام از جهت اینست و مجتهد یکه مؤدی شود اجتهاد او بخطای ان قبله از حیث جهت تخطئه میشود از جهت این بلکه او متهم میشمارد نظر شرا مگر اینکه بوده باشد خلاف باندك انحرافیکه دور نباشد رفتن ان از دست مردم و از واضح است اینکه این جاری نمیشود در بلد بمجرد دخول ان تحت سلطنت مسلمین تا اگر دیدن ان محل سکنای ایشان ما دامیکه طول نکشیده باشد اعصار و متلاحق نشده باشند افکار و مطابق نشده باشند اراء **مسئلهٔ** ظاهر وجوب تحصیل علم مزبور است بقبله با چیزیکه بحکم علم است بعد از دخول وقت بلکه و پیش از ان بر اعیان و اشخاص یکی یکی لکن موقوف نیست ان بر تحصیل علم هیئت و مثل ان پس واجب نیست تحصیل هیئت مگر بر سبیل کفایت

مثل باقی صنایع **مسئلهٔ** هرگاه ممکن نباشد تحصیل علم بقبله یا عسر داشته باشد و لو از جهت تنگی وقت پس مطلق ظنیکه تحصیل کند از ان با تامل و کمال سعی اگرچه بوده باشد ناشی از تتبع ضبط شخص کافر در صدی کافیست **مسئلهٔ** ناچار است از برای کسیکه عمل میکند به مظنه در تحصیل قبله از اجتهاد در جستجو کردن از امارات خلافا ثا اینکه حاصل بشود از برای او یاس از انها عادة و لزوم رسانیدن چیزی که حاصل میشود از برای شخص از مظنه بعد از فحص از امارات خلافا و یاس تا اخر درجه که قوه او میرسد بتکثیر قرائن و ادله معلوم نیست **مسئلهٔ** اختصاص حجیت مظنه در تحصیل قبله بمظنه که حاصل میشود از طرق متداوله بین اهل فن معلوم است عدم ان بلکه این طرق مثل اقوال حاذقین ماهرین با ایشان افاده میکند مظنه را پس معتبر است از برای عاجز از تحصیل انها اگر افاده بکند از برای اهل فن یقین را و با تعارض اهل فن اخذ میشود باقوای طرفین در افاده ظن **مسئلهٔ** از جمله چیزهائیکه ذکر کرده اند علماء اعلام از اتباعا از برای چیزیکه اشاره شده است بسوی ان در اخبار مرویه از ائمهٔ اطهار علیهم السلام از برای معرفت جهت قبله جدی است از جهت اینکه ان ستاره ایست که زایل نمیشود از جهت نزدیک بودن ان بقطب شمالی و تقیید بدو حالت ارتفاع و انخفاض لازم نیست از جهت عدم تفاوت محسوس پس قرار داده میشود در اواسط عراق مثل بغداد و کوفه و مشهدین و حله پشت منکب راست یعنی و اثل کتف نسبت بسوی بین کتفین و در اطراف غربیهٔ عراق مثل موصل و ارض الروم بین کتفین و در اطراف شرقیه عراق مثل بصره پشت اواسط کتف ایمن و گفته شده است در گوش راست و فرموده اند بعض فضلاء و نزدیک میباشد باطراف شرقیه عراق از حیث انحراف اصبهان و کاشان و قم و جرفادقان و ری و استراباد و سمنان و دامغان و بسطام انتهی **مسئلهٔ** قرار میدهد هند جدی را اهل شام پشت شانه چپ نه منکب و اهل عدن بین دو چشم و صنعا بر گوش راست و حبشه و نوبه بر صفحه چپ صورت و غیر انها از بلاد مغرب بر گوش چپ **مسئلهٔ** سهیل نزدیکست بقطب جنوبی پس قرار داده میشود در بلاد مذکوره بر عکس از جدی **مسئلهٔ** اعتباری نیست بچیزی از قواعد و عقاید اهل هیئت ما دامیکه استفاده نکنیم از انها مظنه را اگرچه جمع شود در ان شرائط حجیت خبر واحد بلکه و همچنین است بینه **مسئلهٔ** در صورت عجز از مظنه بجهت قبله بالکلیه احتمال دارد جواز تقلید از برای اهل خبره یا خصوص کسی از اهل خبره که جامع شروط جواز تقلید در احکام

باشد واحوط قرار دادن آن جهتی است که فتوی میدهد بآن اهل خبره یکی از جهات اربع که مکرر
میکند نماز را بطرف آنها از جهت تحیر **واما مقام دوم** پس معتبر در آن اولا علم است یا
چیزیکه بمنزله آنست پس اگر ممکن نباشد یا عسری داشته باشد پس مطلق ظن اجتهادی **مسئلة**
ظاهر اعتبار بینه ایست که مستند بحس باشد در مقام دوم حتی از برای کسیکه قدرت بر علم
داشته باشد **مسئلة** هرگاه بینه تعارض کنند در امر قبله احتمال دارد تخییر و ترجیح لکن
جمع بین قول متعارضین احوط است **واما مقام سیم** پس معتبر در آن بکار بردن جستن
که میزان مقابله است و در کفایت مطلق ظن در اینجا تاملی هست بلکه ممنوع است کفایت آن
مسئلة ظاهر حجیت بینه ایست که قائم شود بر مقتضای مقیاس مزبور بلکه احتمال دارد در
اینجا جواز اکتفاء اعمی بلکه عاجز بقول عدل واحد **مسئلة** احوط نزد تعذر بینه در مقام
مزبور قرار ندادن چیزیست که خبر میدهد بآن عدل واحد از جهات اربع **مسئلة** هرگاه
حاصل بشود در چیزی از مقامات مزبوره علم اجمالی پس اگر بوده باشند اطراف محتمله جهات
مقابل یکدیگر مکرر میکند نماز را بسوی آنها و اگر زیاد نباشند بر دو جهت چنانکه گاهی
اتفاق میشود روزیکه برابر است از برای مسافر اشتباه مشرق بمغرب پس مشتبه میشود
بر او جنوب بشمال پس مکرر میکند نماز را بسوی آن دو جهت **مسئلة** هرگاه اطراف محتمله
که متعلق علم اجمالی او هستند مقابل نباشند پس در اینکه اکتفا میکند بر ما بین آنها از جهات
متحیر پس مکرر میکند دو مرتبه که بین آنها در ربع دور و اگر زیاد نباشند محتملات بر ربع دور
و زیاد [illegible] میکند مرتبه دیگر بر راس ربع دیگر اگر عموم داشته باشد احتمال از برای نصف
و همچنین نماز مکرر میکند تا اینکه مؤدی بحرج نباشد یا قرار داده میشود بلوغ کثرت بسوی
لازم داشتن حرج حدی از برای عدم انحصار شبهه پس ملحق میشود بمتحیر صرف اگرچه
فرق دارد با او در اینکه ساقط میشود از او نماز بسوی چیزیکه احتمال نمیدهد بودن
آن را قبله از جهات اربع که مقابلند بخلاف متحیر و در اینکه او اختیار میکند چهار جهت را
یا چیزیکه اخذ میکند بآن از آنها از محتملات نزد او و متحیر مخیر است از جهت اینکه معینی از
برای او نیست تا تفصیل داده میشود بین محصور و غیر آن و منوط میشود فرق بین آنها
با اقتضاء کثرت اعتناء نکردن عقلا چند وجه هست اقوای آنها اخیر است اگرچه حرج هم باعث

محتملات

شود از برای سقوط چیزیکه باعث حرج میشود **مسئلة** در تنزیل ظن اجمالی منزله علم اجمالی
تاملی هست سزاوار است احتیاط با آن بقرار دادن اطراف آن از جهات متحیر **مسئلة** واجب
بر متحیر بعد از انسداد باب طرق تعیین بر او در یکی از دو مقام اول بنابر احوط و اقوی تکرار
فریضه است بسوی چهار جهة که مقابل باشند بتقریب **مسئلة** در دو نماز یکه مترتبند
احوط بجا آوردن دومی است بر همان جهات نماز اولی و احوط اینست که شروع نکند در بجا
آوردن نماز دومی بچهار جهت مگر بعد از فراغ از بجا آوردن نماز اولی بچهار جهت اگرچه اقوی
جواز شروع است در نماز دومی پیش از فراغ از بجا آوردن نماز اولی بچهار جهت با رعایت ترتیب
بین آنها در هر جهتی **مسئلة** هرگاه ممکن نباشد تکرار نماز بچهار جهت و لو از جهت تنگی وقت
پس احوط اتیان است بمقدار میسور از آن و ظاهر کفایت آنست اگرچه بیک جهت نماز خوانده
باشد **مسئلة** هرگاه مکرر کرد نماز را بچهار جهت و منکشف شد انحراف همه از قبله اکتفا
میکند بآنها **مسئلة** اکتفاء میکند بنماز یکه ببعض جهات خوانده است اگر معلوم شد
مصادف آن از برای قبله اگرچه از اول قصد کرده باشد اکتفاء را بآن بر وجهی قوی لکن احوط
در این هنگام اعاده است **مبحث دوم** واجب است استقبال قبله با امکان در نمازهای واجبه
حتی نماز میت اگرچه بالعرض مستحب شده باشند از جهت بودن آنها معاده احتیاطا یا از برای
ادراک فضیلت جماعت و مثل آن بلکه احوط وجوب استقبال قبله است در نماز مستحبی
که بالعرض واجب شده باشد هم اگرچه اقوی خلاف آنست **مسئلة** واجب است استقبال
قبله نزد ذبح و نحر و بمیت نزد احتضار او و وقت نماز گذاردن بر او و دفن کردن او **واما نوافل**
پس جائز است بجا آوردن آنها در سفر سواره و پیاده بی استقرار و استقبال قبله حتی در تکبیرة
الاحرام اگرچه مستحب است در تکبیرة الاحرام استقبال بلکه استقرار هم **مسئلة** فرقی نیست در
حکم مذکور بین وسعت وقت موقت از آنها و امکان تاخیر تا وقت پیاده شدن و عدم آن **مسئلة**
ظاهر جواز بجا آوردن قضاء نوافل است چنانکه ذکر شد هم **مسئلة** ظاهر جواز بجا آوردن
نوافل است از برای ماشی و راکب در حضر هم **مسئلة** ظاهر تخییر جمیع مذکورین است بین
حقیقت رکوع و سجود اگر ممکن باشد و بین ایماء از برای آنها با پست تر بودن از برای سجود اگرچه
حقیقت آنها افضل است بخصوص از برای کسیکه سوار کشتی باشد بلکه احوط از برای او اختیار

راکب مراکب بریه دخانیه هرگاه ملتزم باشد بحرکت بسوی طرف معینی اینستکه ترک استقبال
واستقرار نکند زیاده بر چیزیکه فوت میشود بمشی ان مسئلة دربعض اخبار معتبره است اینکه
ماشی استقبال میکند درحال رکوع وسجودش ودرخبریست اینکه کسیکه بر دابه نماز میکند ادر هرگاه
اشاره کند بصورت خود از برای سجود پس باید مکشوف بدارد انرا مسئلة ظاهر عدم اعتبار
توجه شخص راکب وماشی است بسوی مقصد یا سر دابه ونه ملتزم شدن ایشان بیک جهت واو
نیست فرقی در رکوب ومشی بین اقسام انها مسئلة ظاهر اعتبار اینست که مشی وحرکت در
وقت رفتن بطرف مقصد باشد اگرچه میل کند گاه گاه بطرف راست وچپ بمقداریکه معتاد است
زیرا که ثابت نشده است جواز نافله بی استقبال بلکه وبا استقبال برای کسیکه عبث راه برود
مسئلة ثابت نشده است جواز نماز مستحبی بسوی غیر قبله از برای کسیکه استقرار دارد در زمین
که متمکن است از قبله ومقتضای اعتبار داعی در مشی اینست که جایز نباشد از برای او قرار دادن
مشی را وسیله از برای ترک استقبال بی انکه داعی دیگری داشته باشد مبحث سیم در احکام
خلل است کسیکه ترک استقبال کرد قطعا از روی علم وعمد ولو درجزئی از نمازش ولو باندک کجی که
مغتفر نباشد اعاده میکند نمازش را در وقت واگر نشد در خارج ان مسئلة هرگاه سعی کرد
پس ظنش یا قطع کرد بقبله بعد از ان معلوم شد خطای او بعد از فراغ پس یا اینستکه میباشد
بکجی اندکی که بسمت راست وچپ نمیرسد یعنی ربع دور را نمیرسد از این اول نیست
چیزی بر او از اعاده در وقت یا قضاء در خارج وقت بنا بر صحیح اگرچه اعاده احوط است ودوم
اعاده میکند اگر تبین در وقت باشد واگر ترک کرد اعاده را در این هنگام ثابت است بر او قضا
وقضاء نمیکند اگر تبین در خارج وقت باشد وفرقی نیست در این بین تبین استدبار وکمتر از ان
از انحراف اگرچه احوط قضاء است بلکه سزاوار نیست ترک ان در استدبار بلکه ودرکمتر از ان هم تاکد ثبن
از یمین ویسار مسئلة تبین انحراف کثیر یا موافق میباشد بتحری در قبله بین سه جهتی که باقی
مانده اند پس درصورت تبین در وقت رعایت میشود حکم متحیر مسئلة سقوط اعاده از
منحرف بیسیر شامل میشود کسی را که طلب قبله کرده باشد ودرخطا واقع شده باشد ومتحیر را
که مکلف است بنماز بسوی جهات هرگاه اراده نداشته باشد جا اوردن نماز را بچهار جهت و
معلوم شد انحراف بیسیر بعد از یکی از انها پس غنی میشود از باقی وهمچنین است هرگاه اکتفاء کرد

بیک نماز از جهت تنگی وقت از زیاده از ان یا احتیاطا بر وجهی قوی بلکه تعمیم سقوط اعاده از برای
ناسی قبله وکسیکه مظنه بان کرده باشد در جهت منحرفه بانحراف یسیر وناسی حکم هرگاه بعمل
بیاید از او نیت قربت وهمچنین جاهل یکی از انها نه از روی تقصیر بلکه واز روی تقصیر هم
واز برای غافل از اصل شرط خالی نیست از وجهی اگرچه احوط از برای همه اعاده است بلکه
وقضاء بخصوص در شخص قریبی که واجب بر او مواجهه عین کعبه باشد اگرچه مختلف است
تاکد احتیاط در موارد مذکوره مسئلة ظاهر اختصاص سقوط قضاء است از منحرف بکثیر
بکسیکه سعی در تحصیل قبله کرده باشد وبخطا رفته باشد بلکه مخصوص صور نیستکه هرگاه
بوده باشد خطای او در تعیین جهت خارجیه که منع میکند از ان بر وعمی و مثل انها نه
جهت کلیه که بتحقیق شناختن اینکه علم ان ممکن است از برای غائب از بلد واعمی هم مسئلة
احتمال دارد الحاق کسیکه خطا کرده است در مقابل کردن خودش از برای قبله از جهت عمی
بکسیکه خطا کرده است در تعیین ان خارجا با تاملی در ان واولی بالحاق صور نیستکه هرگاه
خطا از جهت مانع دیگر باشد غیر از عمی واولی از صورت اول صور نیستکه هرگاه بوده باشد
قریب وواجب باشد بر او مواجهه عین کعبه بعد از ان بدان اینکه معلوم شدن انحراف
از برای مصلی درحال نماز اگر بچیزی باشد که باعث نمیشود اعاده را مستقیم میشود بطرف
قبله از طریق اقرب فورا وتمام میکند نماز را واگر بوده باشد بطوریکه باعث میشود
اعاده را پس یا اینستکه تبین در وقت است با وسعت وقت از برای چیزیکه تکلیف میشود
بان از نماز بجهت معتبره یا جهات محتمله بتمام یا بعض انها ولو بادراک یکرکعت یا تنگی وقت
از همه اینها یا اینستکه میباشد بعد از خروج وقت پس بر اخیر منحرف میشود بسوی جهت
معتبره یا یکی از محتملات وتمام میکند نمازش را وبر اول قطع میکند واز سر میگیرد اگرچه
رو بمشرق یا مغرب باشد بنا بر اظهر واگرچه ادراک یکرکعت کرده باشد بنا بر اقوی
وهمچنین از سر میگیرد نماز را اگر تبین بعد از فراغ باشد یا اینکه بمقدار یکرکعت از وقت
باقی مانده باشد ودوم مثل اخیر است ظاهرا وبودن او مثل اول که قطع کند نماز را واز
سر گیرد محتمل است بعید پس احتیاط از برای او باتمام وقضاء نیکو است مقدمه سیم
در ستر وساتر است ودر ان است چند مبحث مبحث اول واجبست ستر عورت در نماز

وان شرطست از برای نماز اگرچه مستحبی باشد ودر شرطیت آن از برای نماز جنازه دو وجه هست
شاید اظهر اینها عدم باشد واحوط خلاف آنست وهمچنین است حکم در قضاء اجزاء فراموش
شده بلکه وسجود سهو واما نماز احتیاط پس مشروطست بآن البته مسئله مخصوص است
شرطیت ستر عورت از برای هر جزئی از نماز بحال تمکن واختیار پس ساقط نمیشود نماز بتعذر
آن بلی ستر عورت اهم است از بسیاری از ارکان اصلیه نماز پس بدرستیکه حقیقت رکوع و
سجود بلکه وقیام گاهی ساقط میشوند از جهة مقدم بودن از برای تحصیل آن بوجود ناقصیکه
مجزی نیست مگر در حال اضطرار واین نزد دوران امر است بین ستر عورت بایستادن در قیام یا
جلوسیکه باعث میشوند از برای تستر عورت بباقی جسد وبین رکوع وسجود وقیام پس
بدرستیکه ترجیح داده میشود اول ومینشیند در بعض اوقات بروجهی واشاره میکند
از برای آنها وهمچنین است حال اگر ساتر بود در ابتداء ومفقود گردد از او در اثناء چنانکه هرگاه
ببراند ساتر او را باد تندی یا بکشد آنرا از او کشاننده یا مثل اینها از عوارض قهریه پس بتحقیق
بافرض عدم تمکن او از تحصیل آن ولو بافعل منافی مشغول میشود بهمان نماز وتمام میکند آنرا
باشاره واما هرگاه فرض شود تمکنش از آن در وقت اگر قطع کند نماز را پس اظهر قطع آنست
واز سر گرفتن نماز است با پوشانیدن عورت وهرگاه متمکن باشد از ستر بی احتیاج بفعل
منافی پس از برای صحت با مبادرت بسوی تستر بخصوص تا لکی زمان مکشوف بودن وجهی هست
واحوط در این هنگام ترک اشتغال است بجزء جدیدی از نماز واحوط از آن اینست که جمع کند
بین اتمام واعاده مسئله ظاهر اینکه مانع از صحت نماز اینست که ظاهر شود عورت با علم مصلی
بآن پس معذور است جاهل وصحیح است نماز او خواه اتمام نمازش بی ستر عورت واقع شده
باشد یا بعض آن ودر صورتیکه بعض باشد خواه جزء اول باشد یا آخر یا وسط وخواه دائمی باشد
یا باشد جهل او باین تا وقتیکه از نماز فارغ شود یا برطرف شود وعالم بشود در اثناء بعد از حصول
ستر اتفاقا واما هرگاه عالم شد بخروج عورت وقت خروج پس احوط اینست که جمع کند بین
مبادرت بپوشانیدن آن واتمام واعاده از جهة عدم ثبوت صحت نماز با بودن خروج عورت
معلوم آناً ما اگرچه شتاب کند بپوشانیدن آن مسئله هرگاه عالم شد بخروج عورت وفراموش
شد علم او بنسیان پس اظهر اینکه آن مثل جهل معذور است در آن با مقارنه تبدل از برای

خروج مسئله هرگاه عالم شد بخروج عورت در اثنای نماز خروج وفراموش کرد پس ثابت است
صحت با اینکه معلوم شود خروج ولو آناً ما واگر بعد از نسیان عارضش شود پس احوط مثل فرض
سابق اعاده است واولی از این در احتیاط کسیستکه ستر را فراموش کرده باشد نه کشف شدن
عورت را ومثل اوست بلکه اولی از اوست کسیکه ترک ستر عورت کند غفلة یا علم او بمکشوف
بودن آن مسئله هرگاه کسی ترک ستر عورت کند از جهة جهل بحکم ستر چه جهل او بسیط باشد
چه مرکب مقصر باشد یا قاصر یا از جهة فراموشی حکم پس او مثل عالم عاصی است در فساد عمل
واثم مگر اینکه قاصر باشد یا ناسی پس اثمی بر او نیست اگرچه نمازش باطلست مسئله کفایت
میکند در ستر منع کردن ساتر چشم صحیح را اگرچه دقت بکند باندازه که بیرون نباشد از عادت
از احساس مستور منعی که حاصل میشود از ثوب کلفت بخودی خودش مسئله ضرر ندارد ظهور
حجمی که معلوم میشود با پیچیدن خود بلباس مسئله مشکل است اکتفاء در ستر بچیزیکه میپوشاند
در سایه ونمیپوشاند در روشنائی آفتاب بلکه متجه است عدم اکتفاء در چیزیکه دیده میشود
شئ از بین آن با تمیز مثل چیزیکه دیده میشود سیاهی آن از مسافت دوری یا دیده میشود
چیزیکه زیر آنست از جهة دقت آن چنانکه هرگاه نشسته باشد بر آن غباری یا رنگیکه تمیز داده
میشود شکل وخطوط آن بنزدیک آن مسئله شرطیت ستر اگرچه شامل میشود حالیرا اگر ناظر
نباشد یا اگر باشد نظر کردن او ممکن نباشد از جهة تاریکی ومثل آن وصورتیکه جائز باشد از
جهة محرمیت لکن معتبر است در ستریکه معتبر است بر هر حال اینکه حاصل شود از ناظر تقدیری
بطوریکه مراعات میکنند آنرا غالب مردم نزد مهیا کردن جامه از برای ستر پس ملاحظه میکند
وقوف ناظر تقدیری را در هر یک از چهار جهة وبودن او مطلع ونگاه کننده بر او از بالای مو
وریش وعمامه وجسد او ونزد رکوع وسجود ومثل آن پس ضرر ندارد امکان رؤیت اگر مشرف
شود بر جسد او از جائیکه پائینتر است وهمچنین ملاحظه میشود ناظر تقدیری دور از او یا ملاصق
پس ضرر ندارد امکان رؤیت غیر نزدیک کردن چشم بسوی او از جائیکه جامه دارد وملاحظه
نمیشود پائین جائیکه مصلی نماز میکند واگر ایستاده باشد در جائیکه متعارفست مرور از
زیر آن ودیدن از آنجا معتبر است تستر از آن در این هنگام بنابر احوط وهمچنین احوط است ستر
از دیدن خودش اگرچه اقوی عدم اعتبار آنست از حیث شرطیت از برای نماز در دو مقام مذکور

مسئلهٔ شامل میشود شرطیت ستر عورت ابعاض عورترا و اجزاء نمازرا پس اگر منکشف شد
عورت در حالت متأخره حاصل میشود فساد در انجا نه از اول مگر اینکه از اول نیت کرده باشد
نماز نیرا که بی ستر عورت باشد در ان جزء معین از ان مترجم گوید یعنی در اینصورت از اول نماز
باطلست مسئلهٔ عورت از مرد دبر و قضیب و خصیتین است و احوط اینست که ستر نمود عجان
یعنی ما بین خصیه و حلقهٔ دبر بلکه احوط ستر است از ناف تا زانو بلکه تا نصف ساق مسئلهٔ
واجبست بر زن حره پوشانیدن همه جسدش و لو بیک جامه مگر صورت و کفین و قدمین
و اولی اینست که اراده شود بصورت چیزیکه پنهان نمیشود باند اختن قناع بر وجه متعارف
مسئلهٔ احوط اینست که اکتفاء شود در عدم وجوب ستر صورت بر زن بر حد وضو مسئلهٔ
اولی بلکه احوط اینست که تحصیل علم کند بستر غیر وجه بستر چیزی از اطراف که داخلند در
صورت مسئلهٔ فرقی نیست در استثناء صورت از برای زن بین بودن ان زینت داده
شده بسرمه یا سرخاب یا حلی و مثل انها و عدم ان اگر چه بگوئیم بحرمت نظر بزینت زنان مطلقا
زیرا که مقصود در اینجا شرطیت ستر است از برای نماز مسئلهٔ ظاهر شمول حکم صورتست
از برای دندانها و زبان و باطن دهان که ظاهر میشوند نزد قرائت بلکه و چیزیکه ظاهر میشود
از دهن نزد تبسم و خندیدن مسئلهٔ صحیح اعتبار پوشانیدن کردن و دو گوش است بلکه احوط
ستر است در موی دراز که نشسته از کوتاه ان مسئلهٔ چیزیکه میچسبانند زن بموی خود از موی
غیرش یا از موی خودش بعد از جدا شدن ان در وجوب ستر ان اشکالی هست اظهر عدم وجوب
انست و همچنین اظهر عدم وجوب ستر چیزیست که غالباً بیرون میماند با پوشیدن مقنعه
بر نحو متعارف از یکمو یا دو مو مسئلهٔ ظاهر تحدید کفین است بچیزیکه ظاهر میشود از انها
از جامه که متعارف بوده است در ان زمانها مسئلهٔ احوط تحدید دو کف است بپیوندهای
دو دست با رعایت مقتضای باب مقدمه مسئلهٔ ظاهر عدم وجوب ستر باطن قدمین است
و لو بر همین از برای زن در حال قیام بلکه احوط اکتفاء است بر استثناء ظاهر و تحدید
منفصل با پوشانیدن دو پاشنه و رعایت باب مقدمه در اینجا هم مسئلهٔ احوط پوشانیدن
غیر صورتست از برای زن بلکه ستر غیر موضع سجود از صورت مسئلهٔ معتبر نیست در حق
صغیره و نه در حق کنیز خالص اگر چه ام ولد باشد مقنعه و پوشانیدن سر در نماز بلکه و نه پوشانیدن

اشکالی در ان

۳ بر زن و همچنین بر کنیز ظاهر میشود از انها از جامه متعارف در حتی در و پا نفس تا مسئله احوط ستر باطن قدمین است

کردن و موکد شده از چیزهائیکه استثناء شده اند از برای حره بنا بر اظهر مسئلهٔ در استحباب
پوشانیدن سر از برای کنیز در نماز اشکالی هست مبحث دوم در ساتر است و معتبر است
در ان چند امر امر اول طهارتست و تحقیق گذشت تفصیل ان در کتاب طهارت دوم
اباحه است باینکه مالک باشد شخص مصلی عین یا منفعت ساتر را یا راضی باشد مالک
ان و کسیکه از برای اوست در ساتر حقی که مانع باشد از تصرف که باعث بشود اعتبار
رضای او را یا اسقاط حقش اگر گاه راضی باشد مسئلهٔ شامل میشود اشتراط اباحه
ساتر و غیر انرا از لباس بسیکه متصرف باشد شخص نماز گذار در انها بچیزی از اکوان و
افعال نماز یا متحرک باشد بحرکات نمازی ولو خاتم و مثل ان و ابعاض ساتر ولو وصله که
بلباس زده شود و خیط بلکه محمولیکه حرکت کند بان حرکات مسئلهٔ فرقی نیست بین
اینکه بوده باشد حرکتی که حاصل میشود از برای مغصوب بحرکت نماز گذار موافق با حرکت
مصلی در جهت یا مخالف باشند با هم مسئلهٔ شامل میشود اشتراط اباحه چیزیرا که
همراه مصلی نیست و حاصل میشود بان چیزی از افعال نماز مثل تکیه گاه تکیه کننده
مسئلهٔ هرگاه بپوشد یا بردارد یا همراه داشته باشد نماز گذار چیزیرا که در اول نماز
تصرفی در ان ندارد ولکن بعد مثل حال رکوع و سجود تصرف میکند در چنین صورتی در
همان زمان تصرف نماز باطل میشود مگر اینکه نیت نماز فاسد کند پس باطل میشود از اول
از جهت فساد نیت مسئلهٔ هرگاه اعتقاد غصبیت داشت و نماز خواند نمازش باطل است
اگر چه خلاف ان معلوم شود بعد از نماز مگر اینکه فرض شود امکان قصد تقرب از برای
او با این اعتقاد پس صحیح است با منکشف شدن خلاف مسئلهٔ هرگاه اعتقاد داشت
باباحه نمازش صحیح است اگر چه معلوم شود خلاف ان مسئلهٔ شخصیکه شک داشته باشد
در اباحه و غصبیت رجوع میکند بچیزیکه مقرر شده است برای شاک مسئلهٔ فرقی
نیست در دو صورت مذکور بین کسیکه عالم باشد بفساد نماز از جهت غصبیت و
جاهل و نه بین عالم بحرمت غصب و جاهل مقصر و اما قاصر یکه احتمال نمیدهد بطلان
نماز را پس معذور است و صحیحست نماز او اگر چه ضامن است مسئلهٔ اقرب بودن ناسی
غصبیت و ناسی مصاحبت از برای مغصوب است مثل قاصر مذکور در فرض سابق مترجم گوید

لباسهای

یعنی نماز ایشان صحیحست بلکه و همچنین صحیحست نماز ناسی حرمت غصب با اشکالی در آن بلکه
و در فرض پیش آن هم هرگاه عارض شود او را نسیان بعد از یادگذاشتن به غصب مسئله
هرگاه اذن بدهد مالک از برای غاصب صحیح است نماز او و همچنین صحیح است نماز غاصب هرگاه
اذن بدهد مالک بطور اطلاق یا عموم مگر اینکه معلوم باشد عدم اراده غاصب یا احتمال
بدهد بودن عدا و تنکه ظاهر است بین ایشان قرینه باشد که اعتماد کرده است بر آن یا مالک اذن
در بیرون بودن غاصب از آن اطلاق یا عموم مسئله در حکم اذن مالک است با خبر شرعی از
جهت ضرورتی از برای شخص یا موقوف بودن حفظ او بر پوشیدن آن لباس مسئله در پوشیدن
لباسیکه باعث شهرت میشود اگر گفتیم بحرمت آن مطلقا یا در صورتیکه هرگاه سبب فضیحت و
نقص باشد تنها و پوشیدن لباسیکه مخصوص است بغیر صنف خودش مثل مقنعه از برای مرد اگر
حرام دانستیم آنرا و چیزیکه حرام باشد پوشیدن آن از جهت نذری و مثل آن اظهر عدم بطلان
نماز است بآن اگرچه ساتر باشد و احوط اجتناب است بخصوص در ساتر مسئله هرگاه نذر کرد
که تصرف نکند در فلان لباس تصرفیکه متحد باشد با اکوان نمازی حکم آن حکم مغصوب میشود
در بطلان نماز به پوشیدن آن امر سیم آنکه بوده باشد ساتر از حیوانی از ملکی آن پس صحیح نیست
نماز در چیزیکه حلول میکند در آن جوع از اجزاء میته صاحب نفس بلکه و غیر صاحب نفس بنا
بر احوط اگرچه تخصیص عدم صحت باول خالی از قوت نیست مسئله صحت نماز ثابت است بی
شبهه در شپش و مورچه و پشه و کیک و کرم و مثل اینها مسئله در حکم میته است چیزیکه
جدا میشود از حیوان زنده مسئله شامل میشود حکم مذکور هر چیز پوشیدنی را حتی چیزیکه
تمام نمیشود در آن نماز و اجزاء لباس و توابع آن بلکه هر چیزیکه داخل میشود در زینت و هیئت
مثل حمایل کردن شمشیر و بستن علاقه‌ایکه زینت میدهد شخص خود را بآنها یا غیر آن از عادات
و بستن کمر یا عضوی دیگر بلکه احتیاط بترک حمل آن اجزاء بسیار نیکو است مسئله چیزیکه
جوع در آن حلول نمیکند مثل پشم و مو و کرک و پر نیست باکی به نماز در آن اگرچه اخذ شده باشد
از میته بطور بریدن یا کندن مادامیکه معلوم نباشد که از اجزاء دیگریکه استحاله بآنها
نشده اند همراه آنها هست والا پس جائز نیست از جهت آن و معلوم هم نباشد ملاقات آنها
از برای جزو غیر متحمل یا رطوبت پس منع میشود نماز با آن جزء مثل منع از نماز در متنجسات دیگر

چنانکه همین است حال در بول و شیر میته اگر گفتیم بنجاست آن بلکه و همچنین است حال در خون
آن و در حکم انفحه تأملی هست اگرچه بگوئیم بطهارت آن مسئله چیزیکه مشتبه باشد با مذکی
است مانند در حکم میته است مگر اینکه ماخوذ باشد از بازار مسلمانان اگرچه معلوم نباشد اسلام
بایع آن بلکه کفایت میکند او دیدن آن از ارض مسلمانان بلکه کفایت میکند بودن آن در دست
مسلمانی اگرچه از کسانی باشد که اعتقاد داشته باشند حلیت ذبایح اهل کتاب را یا پاک شدن
بدباغی کردن مسئله از برای اکتفاء باثر استعمال مسلمانان آنرا در جزء حیوان بودن را از ایشان
چنانکه اگر یافت شود انداخته شده در بلاد اسلام وجهی هست اگرچه احوط عدم آن هرگاه
نکند اطمینانرا بودن آن از ایشان امر چهارم آنکه بوده باشد از چیزهائیکه حلال است خوردن
گوشت آنها پس صحیح نیست نماز در اجزاء حیوان حرام گوشت مساوی است در این بری و بحری و
صاحب نفس و غیر آن مگر چیزیکه استثنا میشود و مساوی است در این هم مذکی و میته و محرم
باصل و عارض و مساوی است در این هم ساتر و غیر آن و چیزیکه تمام میشود در آن نماز و غیر آن
بنابر اظهر و محض و ممتزج بغیر آن بنابر صحیح مسئله احوط احتراز است از مثل یکموکه انداخته شده
باشد بر جامه گذشته از چیزیکه محسوب میشود از توابع آن یا محسوب شود از زینت و هیئت و از
محمول بیواسطه یا با واسطه اگرچه از برای جواز همراه بودن حیوان زنده حرام گوشت در نماز
وجهی هست مسئله شامل میشود حکم مذکور اجزائیرا از حیوان غیر ماکول که جوع در آنها
حلول نکرده باشد بلکه و فضلات یا آن مثل لعاب و عرق و اشک چشم و شیر آن نه چیزیکه
متکون میشود در جوف آن یا در جای دیگر از آن غیر جوف مثل پادزهر و بعض احجار بلکه لؤلؤ
و عسل و شمع و قرمز چنانکه گذشته از عدم دخول آن حیوانات در حیوان غیر ماکول اللحم از جهت
نبودن لحمی از برای آنها مثل شپش و مورچه و کیک و زنبور عسل و پشه و مگس و کرم و مثل
آنها مسئله در عموم حکم از برای فضلات نجسه حیوان غیر ماکول اللحم پس عفوی نباشد
از خون کمتر از درهم از آن و ملاحظه نشود در آنها حکم جاهل بنجاست تأملی هست احوط عدم
عفو و عدم ملاحظه است مسئله ظاهر اختصاص حکم است بغیر حیوان ناطق پس نیست
باکی بر رسیدن لعاب و عرق و آب بینی انسان بجامه مصلی و باکی نیست هم با افتادن مو یا ناخن
انسان بر جامه او یا وصل موی او بموی خودش و اگر آنها از خود مصلی باشند پس امر واضح است

مسئلهٔ در حکم نماز در جامه که بافته شده باشد از موی انسان اشکالی هست مسئلهٔ در بودن حمل جزء حیوانی صاحب حیوة که جدا شده باشد بجزء انکه داخل در حمل نجس تنها نه جزء غیر ماکول اللحم تاملی هست مسئلهٔ جائز است نماز در کرک خز که مغشوش نباشد بچیزیکه ممنوع باشد نماز در ان بلکه جائز است نماز در جلد ان مسئلهٔ احوط اگر نباشد اقوی اعتبار تذکیه است در صحت نماز در کرک و جلد خز و اما ان علامت یا چیزیکه گذشت مسئلهٔ ظاهر میشود از بعض علماء اینکه در حقیقت خز است اختلافی پس مشکل میشود حال در چیزیکه بر طرف نشده باشد از ان شبهه بعرفی که حادث نباشد مسئلهٔ اظهر جواز نماز است در اجزاء سنجاب مثل که هم نه فنک و سمور و حواصل خوارزمیه مترجم گوید حواصل خوارزمیه قسمی هستند از سباع طیر مسئلهٔ عدم جواز نماز در اجزاء روباه و خرگوش واضح تر است از عدم جواز ان در اجزاء فنک و سمور و حواصل خوارزمیه مسئلهٔ کسیکه جاهل باشد بحکم حیوانیکه حلال گوشت است یا حرام گوشت اجتهاد میکند یا تقلید میکند در حکم ان و اگر جاهل باشد باینکه این جزء معین از حلال گوشت یا حرام گوشت است اعتماد میکند بر بینه بنا بر اظهر و اگر بینه نباشد اجتناب میکند از ان در ستر و غیر ستر بنا بر احوط مسئلهٔ ظاهر عدم کفایت ید مسلم است و عمل او از برای زوال شبهه مذکوره یعنی اینکه جزء حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت مسئلهٔ هرگاه شک کند در عروض حرمت از برای حیوان حلال گوشت بناء میگذارد بر حلیت و در عکس بر عکس مترجم گوید یعنی هرگاه شک کند در عروض حلیت از برای حیوان محرم بنا میگذارد بر حرمت مسئلهٔ هرگاه شک کند در حیوان بودن چیزی حیوان مثل صدف که احتمال دارد اینکه بوده باشد حیوان در ان مثل کرمیکه میباید در میوه‌ها پس اگر بداند که سابقا جماد بوده است بناء میگذارد بر استصحاب جمادیت و الا یعنی اگر عالم بسبق جمادیت بر ان نبوده باشد پس اقوی جواز نماز است با ان ولکن احوط اجتناب است مسئلهٔ هرگاه شک کند در بودن چیزی که حیوانیست از حیوان حرام گوشت یا شک کند در بعض اجزاء چیزی همچنین اجتناب میکند از ان در نماز مسئلهٔ هرگاه شک کند در دخول جزئی از حیوان در چیزیکه معلوم است اینکه ان از غیر حیوانست بناء میگذارد بر عدم دخول مسئلهٔ هرگاه معلوم شد اینکه نماز کرده است در جزء حیوان

غیر ماکول از جهت جهل یا اینکه ان یا وست پس اقرب صحت است و همچنین هرگاه از روی فراموشی باشد مسئلهٔ اولی از هر دو صورت مذکوره از جهت صحت نماز صورتیستکه هرگاه واقع شود بر مصلی جزء حیوان غیر ماکول در اثناء نماز و شتاب کند بازاله ان و لو باند اختن جامه خود که واقع شده است بر ان هرگاه متستر بغیر ان باشد یا مشغول نبودن و بچیزی از اجزاء نماز و زوال ان و موذی نشدن ازاله بسوی چیزیکه منافات داشته باشد با نماز اگر چه سکوت طولانی باشد مسئلهٔ هرگاه معلوم شد اینکه مصلی نماز کرده است در جزء غیر ماکول با اعتقاد اینکه از ماکولست پس احوط اگر نباشد اقوی اعاده است در وقت بلکه و در خارج ان مگر هرگاه بوده باشد اعتقاد بحل ناشی از اجتهاد یا تقلید در صنفی از حیوان پس بدرستیکه قوت قول باعاده در این هنگام واضح نیست بلکه و همچنین است اگر شک کند در حیوانیت و بنا گذارد بر عدم ان و بعد معلوم شود که از حیوان بوده است مسئلهٔ احوط بلکه اقوی اعاده است در کسیکه فراموش کند حکم حیوانرا یا از حیوان بودن چیزیرا اگر چه یا وست و هر کسیکه ملتفت باین نباشد با التفات و بمصاحبت مسئلهٔ کسیکه جاهل یا ناسی باشد از برای عدم جواز نماز در غیر ماکول پس بر هر دو است اعاده در وقت و خارج ان البته امر پنجم اینکه نبوده باشد ساتر طلا بلکه معتبر است طلا نبودن در مطلق چیزیکه پوشیده میشود اگر چه چیزی باشد که نماز در ان تمام نمیشود یا جزء ملبوس یا از توابع ان باشد بلکه و اگر چه بوده باشد مثل انگشتر و زیور بلکه در مطلق چیزیکه صدق میکند بر همراه بودن ان نماز در ان مثل چیزیکه بسته میشود سر ران یا پیچیده میشود بر عضوی یا چسبانیده میشود بر موضعی یا بسته میشود لباس بان مثل تکمه یا بسته میشود بان کمر بنا بر احوط اگر نباشد اقوی *

مسئلهٔ باکی نیست بحمل طلا در جیب و غیر ان چه مسکوک باشد چه نباشد در نماز مسئلهٔ باطل میشود بلبس طلا نماز مرد تنها چنانکه حرام است بر او لبس ان تنها مسئلهٔ شامل میشود حرمت طلا بر مرد همه احوال را مسئلهٔ ظاهر صدق طلا است بر بافته که لحمه ان تنها طلا باشد اگر چه بر روکش ان و چیزیکه طلا کاری شده باشد بقدریکه بیرون نباشد از مسماهای طلا بنا بر احوط بلکه اقوی مسئلهٔ هرگاه حرام نباشد لبس چیزی از طلا مثل حلیه شمشیر باطل نمیشود نماز بان در وجهیکه خالی نیست از قوت مسئلهٔ در بعض اخبار

دلالت بر جواز بستن دندانها بطلا پس نماز با آن صحیح است اما رشته ابریشم اینکه نبوده باشد
لباس مرد بلکه مطلق چیزیکه صدق میکند اینکه او نماز میکند در آن غیر از محمول صرف حریر
محض و آن چیزیست که بافته شده باشد از ابریشم و از آنست قز پس باطل میشود نماز و اثم است
بلبس آن در هر حال مسئله استثنا میشود از حکم مذکور از برای پوشیدن حریر حال
ضرورت که ملجا بلبس آن و اباحه محظورات کند و حربیکه مشروع باشد لکن در استثنای آن
از ابطال نماز هر گاه نبوده باشد آن حرب ضرورت مذکوره تاملی هست مسئله در پوشیدن
چیزی از حریر پوشیده نماز که تمام نمیشود در آن نماز مردان جهت کوچکی آن نیز تا ذکی دو قول هست احوط
آنها منع است مسئله باکی نیست بلباسیکه حاشیه حریر داشته باشد مادامیکه زیادتر
نباشد عرض آن از چهار انگشت پیوسته بنابر احوط و همچنین لباسیکه نشانه حریر داشته
باشد خواه دوخته باشد بر لباس یا بافته شده باشد با آن یا غیر از این مسئله باکی نیست
بلباسیکه مخلوط باشد در بافتن آن بچیزی از غیر حریر که بیرون ببرد آنرا از خلوص اگرچه جز
غیر ابریشم کمتر از آن باشد لکن مستهلک نباشد و هر گاه بوده باشد امتزاج از جهت بافتن
تارهائی در آن و بوده باشد تارها ابریشم خالص بقدریکه تمام شود نماز در آن بتنهائی پس
وجهعا منع است مسئله اولی منع از صورت مذکوره لباسیکه دوخته شده
باشد از وصلها اینکه بعض آنها حریر باشد بمقداریکه نماز در آن تمام میشود مسئله احوط
اینستکه طریقه و رقعه از حریر بیشتر از مقدار چهار انگشت نباشد بلکه زیادتر نباشد از
مقداریکه صدق میکند بر آن علم و نشانه مسئله حاصل نمیشود مزج البته بودن
آستر یا رو از غیر حریر که شده از لباسیکه از ابریشم باشد و نقش شده باشد بر آن بخطوطی
از غیر ابریشم مسئله در جواز نماز در لباسیکه وسط آن ابریشم یا قز باشد خلاف هست
احوط منع است اگرچه جواز در محشو بنا بافتن ابریشم و قز خالی نیست از وجه مسئله
اقرب جواز نماز است در لباسیکه بر تمام روی آن خیاطه ابریشم شده باشد مسئله
جایز است استعمال فرش ابریشم و تکیه دادن بمتکای ابریشمی و سوار شدن بر پارچه ابریشمی
بلکه پیچیدن خود در پارچه ابریشمی و لحاف ابریشمی تا تامل در هر دو مسئله نقل شده است
از بعض علما حکم بکراهت حریر از برای زنان در نماز و بلام ام مستند بکه اعتماد شود

بران چنانکه نمیبینم وجهی از برای حرمت تمکین صبی از لبس آن بلی از برای فساد نماز او
بپوشیدن حریر در نماز بنابر شرعیت عبادات او وجهی هست مبحث ششم اقرب علی
تعیین ستر است بلباسهای متعارف در نماز پس کفایت میکند ستر به پنبه و پشم که بافته
نباشند بلکه و بحشیش و ورق با پیچانیدن آنها بر جسد و چسبانیدن آنها بجسد مثل لباس
نه مجرد قرار دادن آنها حائل بین خودش و بین ناظرین بچسبانید پس صدق کند بر او
اینکه او عاری متواری است و متستر نیست پس بدرستیکه مثل این کافی نیست حتی در لباس
لکن احوط مقدم داشتن لباس متعارف است پس اگر ممکن نباشد پس بغیر آنها از چیزهائیکه
ذکر شد نه متمکن باشد از تستر بما البدن کل و مثل آن جامها و در آنرا وجوبا با عدم امن
از نظر کسیکه حرام است نظر کند بر او و احتیاطا کل بالی میکند با امن و در هر دو حال
احتیاط میکند بجمع بین نماز عاری امن از نظر و لابس مسئله هر گاه متمکن باشد از تستر
بدخول در صندوق یا حجی یا گودالی یا آب گدری باید چنین کند و ظاهر اینستکه ترتیبی
نیست بین این وجوه مسئله ستر بدستان از جهت تحفظ از نظر کسیکه حرام است نظر
کند یا وحتی بدست زوجه اش پس واجبست لکن این باعث نمیشود برهنه را منقلب از برهنگی
بلکه و نه داخل شد ترد امن از نظر مسئله حکم برهنه بعد از طلب ساتر و مایوس شدن
از آن حتی بخرید نیکه مضر بحالش نباشد و طلب بخششیکه باعث خواری او نباشد آنستکه
نماز کند ایستاده اگر نبینند او را کسی و لو از جهت تاریکی است و کرد برهنگی نکات یا داخل شدن
در گودالی و نشسته اگر میبینند او را کسی و احتمال دارد شمول ببینند از برای محرم و غیر محرم
مسئله احوط جمع است بین وظیفتین مرحم گوید یعنی نماز ایستاده و نشسته نزد منحصر
بودن ببیننده در محرم مسئله هر گاه عارض شد امن از بیننده با ایستد و لو در اثنای نماز و در عکس
بنشیند همچنین یعنی ولو در اثنای نماز باشد مسئله ظاهر وجوب تحصیل امنیت بر وصله
در هنگام برهنگی تا اینکه ایستاده نماز کند پس اگر ممکن نباشد و مایوس باشد بنشیند
مسئله با مخصوص میشود نشستن نماز کننده از آنکه ایمن نبود از ببیننده بمرد آن بدین غاز
زن ایستاده بر هر حال و مستور میکند فرجش را بدست خود و این قولیست نیکو بلی از برای
وجوب قیام زن با امن از دیدن قبل و دبرش تنها و از برای وجوب ستر عورت بدست

تستر کنند و نماز کنند مثل نماز تنها و اگر نشسته بغیر لباس از چیزهاییکه ذکر شد نه هم ممکن نباشد و لیکن

مطلق کسیکه ایمن است در حال قیام وجهی هست و آن احوطست مسئلهٔ رکوع و سجود نمیکنند
مردون برهنه در نماز در دو حال یعنی حال قیام و قعود بلکه اشاره میکنند از برای رکوع
و سجود بسر و احوط خم شدنست از برای ایشان بمقداریکه مؤدی نباشد بسوی ظهور عورت
یا قصد حصول مطلوب یعنی رکوع و سجود بآن خم شدن یا چیزیکه حاصل میشود از او از
ایماء و هرگاه ممکن نباشد مگر اشاره کردن بسر اکتفاء میشود بآن و قرار میدهد ایما از برای
سجود پستتر در هر دو صورت مترجم گوید یعنی چه بانحناء رکوع و سجود کند چه با ایماء و
اشاره و هرگاه فرض شود باینکه میسر نباشد مگر ایماء بجهة عجز او اشاره بسر پس اشاره کند بچشم
مسئلهٔ در وجوب نشستن و وضع باقی مساجد بر زمین و بلند کردن چیزیکه سجده میکند
بر آن نزد منحنی شدن و اشاره کردن او بجهة سجود تاملی هست لکن احوطست مسئلهٔ
ظاهر اینستکه فرقی نیست در انتقال بسوی ایماء بین اینکه بوده باشد عاری یا ماموم یا غیر ماموم
مسئلهٔ احوط از برای عاری و از برای هر قادریکه ایمن باشد جمعست بین نماز مختار یعنی با
رکوع و سجود و نماز با اشاره مسئلهٔ در جواز شتاب کردن بسوی نماز عاری در وسعت
وقت اشکالی هست با رجاء تمکن از ساتر بلکه و بدون رجاء تمکن از ساتر یا رجاء امن از ناظر بلکه
موجبست از برای قیام هم بلکه و بدون رجاء امن از ناظر هم بدار اشکال دارد اگرچه جواز
شتاب کردن در صورت اخیر بلکه و در صورت پیش از آن اقربست مسئلهٔ هرگاه بیابد
برهنه ساتری در اثناء نماز پس با تنگی وقت تمام میکند نماز را بعد از تستر اگر موقوف
نباشد بر جا آوردن منافی از برای نماز و فرقی نیست بین باقی ماندن کمی از اجزاء نماز یا خیلی و بین فرقی
هم بین بودن زمان باقی ماندن بیشتر از زمان تستر و عدم آن و با وسعت وقت اگر جایز باشد
از برای او شتاب قطع میکند نماز را با موقوف بودن تستر بر منافی مسئلهٔ هرگاه تمکن
باشد از پوشانیدن یکی از دو عورت واجبست آن را بپوشاند و مقدم میباشد قبل بنا
بر چیزیکه از مشهور است و مساوی دانسته اند بعض علماء در این حکم مردود نزد او اشاره
میکند با این یعنی با پوشانیدن یکی از دو عورت در رکوع و سجود مسئلهٔ آیا اکتفا میشود
بستر یکی از دو عورت از برای قیام با وجود ناظر یا نشسته نماز میکند با این دو وجه هست
مسئلهٔ هرگاه تمکن باشد از ستر بعض عورت در تمام نماز یا ستر تمام عورت در بعض

نماز واجبست چنین کند و عمل میکند در صورت دوم بمقتضای خالص پس میایستد در رکوع نه
و سجده میکند حال تستر نه حال برهنگی که بدان حال مینشیند و بجهة رکوع و سجود اشاره میکند
مسئلهٔ هرگاه بیابد جامهٔ نازکی را اگر حاصل نشود بآن ستریکه معتبر است در نماز مگر اینکه اثنا
کند آن را بچیزی پس اگر آسان باشد مثل شمع داخلست در لبس جایز مثل لبسیکه جایز است از برای
مختار و الا پس بنا میباشد مثل آنچه ذکر کردیم از بدل و تحقیق گذشت حکم آن مسئلهٔ هرگاه
جائی از جامهٔ مصلی دریده باشد بطوریکه حاصل نشود بآن ستر مگر با جمع کردن و گرفتن آن بدست
خودش باید بست عضو پس اگر حاصل میشود باین کیفیت خروج از عراء و باعث نشود فوت چیزی
از واجبات نماز مثل گذاشتن دست بر زمین در حال سجود واجبست و الا پس هدا اول
مترجم گوید یعنی هرگاه حاصل نشود بکیفیت مذکوره خروج از عراء یا انحصار مراعات میشود
حکم عاری متواری و در ثانی مترجم گوید یعنی هرگاه چیزی از واجبات بسبب کیفیت مذکوره
از او فوت شود یا انحصار مقدم میشود تحفظ از ناظر بر چیزیکه فوت میشود از واجبات یعنی
باید بکیفیت مذکوره عمل کند هرگاه ناظری باشد ولو اینکه از واجبات نماز چیزی فوت شود
و اگر ناظری در آنجا نباشد پس ترک نکند از جهة عمل بکیفیت مذکوره چیزیرا اگر فوت نمیشود
بعمل کردن بوظیفه عاری مسئلهٔ هرگاه منحصر باشد ساتر در چیزیکه شروط معتبره را در ساتر
مصلی نداشته باشد یا شک یا علم ضرورت بسوی لبس آن نماز میکند عاری یا حتی در صورت تنجس
بنا بر احوط بلکه اقوی و با ضرورت از جهة وجود ناظری یا سردی هوا و مثل آن نماز میکند مثل
نماز مختار مسئلهٔ ترجیح داده میشود جامهٔ غیر مغصوب بر مغصوب مترجم گوید یعنی هرگاه
دو جامه داشته باشد یکی غصبی و دیگری مانع دیگر داشته باشد در آن دیگری نماز میکند
آن مانع هرچه باشد و در غصبی نماز نمیکند بعد از آن لباسیکه در نماز تنها ممنوعست مثل
نجس ترجیح داده میشود بر لباسیکه پوشیدن آن مطلقا ممنوعست مثل حریر و ترجیح داده
میشود هم ممنوع بالعرض مثل میته بر ممنوع بالذات مثل اجزاء حیوان غیر ماکول و حریر و
طلا در وجهی مسئلهٔ پوشیده نمیشود مغصوب از جهة حفظ از نظر اصلا مسئلهٔ
هرگاه مشتبه شد لباس ممنوع بغیر ممنوع بشبهه محصوره پس اگر منع از آن لباس فی نفسه نباشد
چنانکه در متنجس و غیر ماکول مذکور است اینطور است مکرر میکند نماز را بعد دیگر زیاد باشد

برعهد ممنوع اگر نیابد غیر اینها را و اگر منع ذاتی باشد میماند از دهر دو را و نماز میکند در
غیر اینها و اگر غیر اینها نباشد نماز میکند عریانا مسئلة هرگاه مشتبه شد لباس ممنوع بغیر
ممنوع بشبهه محصوره یا غیر محصوره مثل غیر مشتبه است اگر اشتباه در نجاست باشد یا
چیزی باشد که بیان حال کند اخذ از بازار مسلمانان نزد شبهه در تذکیه و وقوع آن
تحت ید خودش نزد شبهه در ملکیت بر وجهی و بودن حیوان در سابق ماکول نزد شبهه
در عروض حرمت از برای آن و اگر نیابد یکی از اینها و چیزی اگر بحکم اینها است نماز میکند
در لباسیکه میداند دارای شرائط است و اگر نیابد چنین لباسی پس با بودن محتمل
منع الممنوع ذاتی نماز میکند عاریا و در غیر اینصورت مکرر میکند نماز را با لباس و بی لباس اگر
ناظری نباشد و اگر باشد با لباس نماز میکند نه غیر **مبحث چهارم** اقرب کراهت
نماز است در شمشک و نعل سندی و اینها قسم از کفشند که چیزی از ساق را نمیپوشانند
بلکه هر چیزیکه بپوشاند روی قدم را و نپوشاند یا آن چیزی از ساق و احوط احتراز است
بخصوص در اول و دویم و همچنین مکروه است نماز در لباس سیاه غیر از عمامه و موزه و کساء
و شامل میشود کراهت باقی احوال را مسئلة مکروه است نماز در لباسیکه خیلی سرخ
باشد از برای مردان و لباسیکه بگل زردی مخصوص و زعفران پررنگ شده باشد بلکه
گفته شده است بکراهت نماز در لباسیکه خیلی رنگین شده باشد بهر رنگیکه باشد
مسئلة مستحبست نماز در لباس سفید و پنبه و کتان و مکروه است نماز در یک جامه
نازک و از بعضی است کراهت نماز در یک جامه مطلقا ولو رقیق نباشد و بنا استظهار
میشود از بعضی اخبار استحباب کثرت در لباس مسئلة مکروه است در نماز مطلقا
توشح بالای پیرهن یا مطلقا و در تفسیر آن اختلاف هست ~~یکی از تفاسیر آن اینکه~~
~~ساتر را داخل کند زیر دست راست و طرفین را بر شانه چپ اندازد~~ مسئلة
مکروه است پوشیدن ازار بالای پیرهن و اشتمال صماء و تفسیر شده است باینکه ردا
یکی لباس را از زیر بغل پس قرار دهد هر دو طرف را بر یک شانه خود و مکروه است نماز در عمامه
که حنکی نداشته باشد بلکه مکروه است ترک تحنک از برای کسیکه عمامه میگذارد در مطلق
واما مستحب سرازیر کردن جزئیست از عمامه یا ملحق است یعنی قرار دادن بعض عمامه

تحت حنک یا همراه آن از آنها مستحبست چند وجه هست مسئلة مکروه است اینکه مرد در
نماز دهن خود را ببندد و زن نقاب ببندد و مکروه است ترک ردا از برای امام و ان برای
زوال کراهت ترک آن باینکه بوده باشد برا و جامه و قبائی یا بوده باشد جامه او کلف و جهت
و ظاهر استحباب رداء است از برای غیر امام هم و مکروه است نماز با همراه بودن آهن چه انگشتر
باشد چه غیر آن مگر از جهت حاجتی مثل شمشیر در جنگ و کلیدیکه ترسیده شود ضایع شدن آن
و وارد و ثابت اینکه آهن هر وقت بوده باشد باکی نیست بنماز در آن مسئلة مکروه است
از برای زن اینکه بپوشد در نماز خلخال آواز دار مسئلة مکروه است نماز در لباسیکه در آن
صورت حیوان باشد یا انگشتریکه در آن صورتی باشد یا بر فرشیکه در آن صورت حیوان باشد
یا لباس کسیکه متهم باشد بعدم تحفظ از نجاست و در خبر معتبر است اینکه نماز نکند زن
عطلاء و تفسیر شده است باینکه خالی کند گردن را از قلاده یا نبوده باشد برا و حلی و در خبر
دیگر است نهی از اینکه نماز کند مرد یا زن و برا و باشد خضاب و اگر چه کهنه یا لای آن یا کثیف
باشد و در خبر دیگر است نهی از داخل کردن دو دست زیر لباس هرگاه جامه دیگر برا و نباشد
از ازاری یا سراویلی یعنی طوری باشد که دستش بدنش برسد **مقدمه چهارم** در مکان
مصلیست و از منتهای بزرگ خداوند منانست جلت نعماؤه بر این امت تجویز نماز از برای
ایشان در هر مکانی پس امکنه بالذات همه مساوی هستند لکن گاهی اوقات بیرون میروند
بعض امکنه از این حکم بسبب بعض عوارض پس در اینجاست چند مبحث **مبحث اول**
حرام است نماز و صحیح نیست بنابر صحیح هرگاه بوده باشد غصب و عدوان بر کسیکه جاهل
نباشد اعتداء برا و باینکه بوده باشد تصرف اختیاری در مملوک کسی یا متعلق حق او که مانع
باشد آن حق از تصرف غیر مثل رهن و تحجیر بدون رضای مالک یا مستحق یا شارع یا علم مصلی
یا احتمال او و از برای این احتمالیکه مقتضی از برای الغاء آن نباشد در نظر شارع و بگردد
نماز تصرف در آن از جهت وقوع ثقل مصلی بر آن و از جهت شغل او و از برای فراغ و فضائیکه
محل تصرف کردن ملاک است عادة بلکه و ما عدای آن از تخوم ارض تا عنان سماء بنابر احوط
مسئلة جایز نیست در وجهیکه خالی از قوت نیست تصرفیکه حاصل میشود از جهت چیزیکه
حاصل میشود از مصلی از احاطه که موجب باشد از برای مزاحمت و منع غیر از تصرف از

در غلاف ٢

در بعض اخبار معلل است باینکه حال خضاب متمکن از قرائت نیست ١٢

برای چیزیکه واقع میشود زیر شکم و سینهٔ مصلّی در حال سجود از زمین یا فرش و چیزیکه جاری
باشد مجرای آنها در محسوب شدن این قسم از احاطه از برای او بر آن و تصرّف در آن عرفاً نه
چیزیکه محسوب نمیشود مثل سجود بر جانماز مغصوبی که میگذارد اعضاء خود را اطراف آن و فرا
میگیرد اثرا بی آنکه واقع بشود چیزی از ثقل او بر آن اگر مس بکند اثرا پس بعید نیست که باطل نشود
نماز با این مکر هرگاه مستور و مخفی بکند اثرا از مالکش در حالیکه حرام باشد اخفاء آن مسئلة
فرقی نیست در چیزیکه القاء میشود ثقل مصلّی بر آن بین اینکه بوده باشد از جهه پایش مثل فرش
میایستد بر آن یا میگذارد بر آن تکیه گاهش را از زمین و چیزیکه فرش میشود بر زمین بی واسطه
یا با واسطه یا از جهه دیگری چنانکه اگر تکیه کند بر یکی از جوانبش یا دست خود را بند بکند یعنی بگیر
بالای سر اوست تا اینکه حاصل شود از او انتصابیکه معتبر است در قیام نماز یا جلوس آن یا فرض
توقف دوام انتصاب بر دوام تعلق یا اعتماد مسئلة فرقی نیست در شغل از برای فضاء
غیر اگر چه بوده باشد چیزیکه القاء میشود ثقل مصلّی بر آن مباح از برای او بین بودن آن بجسد
او یا بچیزیکه بر اوست از البسه و مثل آنها از اجسامیکه ملاصقند از برای او که قائمند باو
و مستتبعند در حرکت از برای او بتبعیت قهریه که حاصلست از وضع خاصیکه مستقر و متمکن
بدون اختیار او پس باطل میشود نماز بدخول کلاه او در فضاء غیر یا بدخول کمربند او که
محمولست بر او یا چیزیکه بدست اوست یا تمکن او از انداختن آن یا سقوط چیزی از چیزهائیکه
با اوست در ملک غیر اتفاقاً مسئلة محسوب نمیشود نماز تصرف در ملک غیر بمجرد
انتفاع مصلّی در حال نماز بآن مثل بودن در سایهٔ ملک غیر یا در جائیکه از روشنائی غیر روشن
باشد یا گرم شدن باتش غیر یا مخفی شدن از دشمنی یا پنهان شدن از تیراندازی در آن یا سوار
شدن در کشتیکه سکان یا شراع آن غصبی باشد بلکه و همچنین اگر غصبی باشد لوحهائی از کشتی
که راکب سفینه بر آنها نباشد مسئلة شاید مثل مذکورات باشد نعل دابه که گذشته از عنان
آن مسئلة نماز زیر سقف غیر یا خیمه یا در حصار او یا مباح بودن مقام و فضاء احوط در
آن بطلانست لکن صحت واضح است یا وسعت حصار مثل سور بلد یا اختصاص غصبیت به
بعض اضلاع آن که گذشته از بعض الابدان یا اختصاص غصبیت بجزئیکه مقابل نباشد با
سر مصلّی از خیمه که گذشته از غصبیت بعض طنابها و میخهای آن یا بودن و توقف نزد جهتیکه

منتفع شود بما فوق یا اطراف آن پس در همهٔ اینصور نماز صحیحست مسئلة هرگاه جاهل
باشد مصلّی بغصبیت یا حکم آن یا فراموش کرد پس حکم او چنانیستکه گذشت در لباس مسئلة
هرگاه اکراه شد شخص بر نماز کردن در مکان غصبی صحیح است نماز او و جایز او در آن مثل
نماز مختار هرگاه باطل نشود از جهه وقوع آن اندوی کراهت با اینکه فرض شود استناد فعل
او بسوی داعی قربت یا بودن او مکره مسئلة هرگاه اکراه شد شخص بر بودن در مکانی نه
بر خصوص نماز یا مضطر شد بسوی آن از جهه تحفظ بر نفس خود از جهه سرما یا دشمنی یا غیر آن
از ضرورهائیکه مباح کننده اند محظورات را پس ظاهر اینستکه نماز میکند هم مثل نماز مختار
و انتظار نمیکشد آخر وقت را مگر اینکه بوده باشد چیزی از حرکات صلوتیه باعث از برای تصرّف
بر مال غیر غصب مکان یا غصب مملوکی دیگر از او پس ترک میشود آن حرکت بعینها با
رعایت ضیق وقت مسئلة احوط از برای مکره بر کون در مکانی در غیر مورد استثنا
یعنی غیر مورد دیکه حرکتی از حرکات نمازی موجب ضرری بر مال غیر غصب مکان یا غصب
مملوک دیگری از او میشود اینستکه جمع کند بین نماز مختار و بین نماز مضطر تنها یا اضطرار
بلکه نماز یکه ملتزم بشود در آن بهمان حالیکه او را داخل در آن مکان کرده اند اگر ایستاده
بوده ایستاده نماز کند و اگر نشسته نشسته و همچنین اگر چه احتمال این حکم بعید و عمل
بان عسر است مسئلة محبوس بغیر حق یا بحقیکه مقدور نباشد بر اداء آن معذور است
یعنی نمازش صحیح است نه حقیکه قادر بر اداء آن باشد مسئلة کسیکه در میان زمین غصبی
باشد نماز میکند در حال خروج با تنگی وقت نماز یکه متحمل نباشد چیزی از اکوان آن با غیر
خروج از تصرفات ممنوعه و ترک نکند در نماز چیزیرا از شروط اگر جمع میشوند با خروج
و احوط قضاء آنست بعد از وقت هم بخصوص هرگاه بوده باشد خروج او از روی اغراض
و پشیمانی و بیرون نباید در وقت خروج از راه نزدیکتر یا ترک کند سیر اسرع را مسئلة
اولی بصحت نماز در صوریستکه هرگاه عالم شود بغصبیت مکان بعد از آنکه میان محل غصبی
رسید باشد و مثل آنست یا اولیست صوریکه هرگاه بوده باشد دخول باذن مالک
پس منقطع بشود اذن از جهه موت و مثل آن مسئلة هرگاه رجوع کرد مالک از اذن در
اثناء نماز پس اظهر عدم جواز اتمام نماز است در آن مکان و اظهر هم عدم سقوط استقرار

و مثل آنست از شرایط از مصلی یا وسعت وقت و تمکن از نماز یکه جامع باشد از برای شرایط
پس قطع میکند نماز را اگر موقوف باشد شرایط بر قطع اگر چه داخل شده باشد در نماز از
جهة اعتماد بر اذن صریح از مالک در نماز مسئلهٔ مقابل از برای مغصوب که باطل نمیشود
نماز در آن مباح اصلی و چیزیست که مالک منفعت یا عین یا هر دو عین یا انتفاع بآن باشد مثل
مساجد و مدارس و چیزیکه جاریست مجرای آنها از اوقاف عامه و خاصه و غیر آنها پس
جایز است از برای مالک نماز در مملوک خود اگر چه تحت ید غاصبی باشد و جائیکه را اجیر
باشد مالک آن یا کسیکه نازل منزلهٔ مالک باشد نماز در آن خصوصاً یا در ضمن چیزیکه شامل
بشود نماز را مسئلهٔ اعتبار برضای نفسانیست اگر چه حاصل نشود با آن اذن انشائی بلکه
و نه اظهار قصدی پس معتبر است علم برضا در این هنگام یا چیزیکه قائم باشد مقام علم مسئلهٔ
کفایت نمیکند در اذن در نماز امام که مفید باشد از برای مظنه و اما اگر خبر داد مالک از
خودش و اظهار کرد رضا را نصاً یا فحوی بدال قصدی بلفظ یا غیر لفظ بطور انشاء یا خبر
پس یا کذا شتر میشود بر صدق او و مطابقه آن دال از برای چیزیکه در نفس اوست مگر
اینکه معلوم باشد از حال او عدم مطابقه مسئلهٔ جدا میشود لفظ از غیر لفظ در خصوص
اذن دادن مالک مکان از برای نماز در آن بکفایت ظهور در دلالت و کشف از اراده
اول نه دوم مگر اینکه بوده باشد مثل لفظ در بناء محاورت بر آن اگر چه نبوده باشد
دلالت آن بوضع پس منحصر است در آن اکتفاء بظهور عرفی هم مسئلهٔ هرگاه راضی باشد
مالک یا اذن داد از برای شخص معینی و باعتقاد او و مظنه باشد باینکه ماذون دارای
فلان صفت است مثل صلاح یا صداقت ضرر ندارد خطای او اگر چه بداند ماذون ابرا
چنانیکه نفع نمیدهد خطای مالک در صورتیکه اگر منع کند از جهة گمان اینکه او دارای
فلان صفت نیست بلی اگر منوط کرد اذن و منع را بوصفی میباشد اعتبار بواقع و نفس
الامر پس تصرف میکند کسیکه میبیند خود را متصف بآن صفت اگر چه غافل باشد
باعتقاد مالک عدم آن وصف را در او مگر اینکه قرینه باشد که صرف کند لفظ را از ظهور
در اراده واقع مسئلهٔ در اکتفاء بمجرد رضاء شانی که نزدیک باشد بمقام فعلیت نه
خصوصاً و نه در ضمن امر عامی چنانیکه اگر معلوم باشد اینکه اگر بداند صداقت زید را با خودش

هر آینه راضی میشود بنماز کردن او در ملکش یا اینکه هنوز صداقت زید را نمیداند و دانسته هم
نشده باشد هنوز در نفس خود بکوفتی تصرف کسیکه از برای او باشد با وی صداقتی در
واقع بر وجه عموم تأملی هست مسئلهٔ بتحقیق قائم شده است سیره قطعیه از مسلمانان
در سفرهای ایشان و غیر آنها بر نماز در زمینهای با وسعت مثل راه رفتن در آنها مادامیکه
قائم نشده باشد اماره بر فعلیت منع یا بر چیزیکه داعی شود بسوی منع از ضرر و مثل آن
چنانیکه قائم شده است سیره همچنین بر تصرف بوضوء و غیر آن در آبهای غیر محصوره مثل
انهار عظیمه و چاههای بسیار آب با عدم علم و نه ظن بفعلیت رضای ملاک بلکه و نه
بصلاحیت ایشان از برای اذن و این سیره متبع است البته لکن با اکتفاء بر قدر یقین بآن و
شاید مقتضای آن اینستکه تجاوز نکند از موارد شهادت حال برضای فعلی یا اعم از آن و
انشائی بر وجهیکه افاده کند اطمینان یا مجرد مظنه را برضا یا احراز اهلیت مالک از برای
اذن ولو بحکم غلبه یا اصل از اصول یا احراز نجاست و تواز جهت عدم مالیت عرفیه از
برای مقدار تصرفیکه حاصل و مقصود است در حال نماز و غیر حال نماز یا حصول حرج
بر عموم مردم اگر منع بکنند ملاک از تصرفیکه حاصل و مقصود است در حال نماز و غیر
آن ولو بگرفتن عوض از ایشان مسئلهٔ نفی حرج از اکل از بیوت مذکوره در آیه شریفه محتمل است
اینکه مبتنی باشد بر رضای ثابت بشاهد حال پس ممکن نیست حکم بجواز نماز در آنها با نفی آن
رضای ثابت بشاهد حال مسئلهٔ فرقی نیست در بطلان نماز باتحاد آن با غصب بین فریضه
و نافله مگر اینکه صحیح باشد و واقع شود بر وجهیکه مشتمل نباشد بر چیزی از حرکات جوارح
که ممنوعند در ملک غیر و در حکم نماز است هر عبادتیکه متعلق باشد بجوارح مبحث
اختلاف کرده اند علماء در جواز اینکه نماز بکند مرد عقب زنیکه نماز میکند یا در یکی از دو
جانبش و عدم جواز آن در حق هر دو برد و قول یا بیشتر احوط آنها حرمت است و بطلان
اگر چه جواز یا کراهت خالی از قرب نیست مسئلهٔ فرقی نیست در حکم مذکور بین محرم
و اجنبیه و زنیکه اقتدا بمرد کرده باشد و غیر ایشان مسئلهٔ ظاهر عموم منع تنزیهی است
یا مانعیت و حرمت از برای صورت وجود عنوان مذکور در اثناء نماز پس ثابت میشود در
حق ایشان از زمان وجود عنوان پس مخصوص نیست حکم بصورت تقارن ایشان در دخول

در نماز با یکدیگر بعد از دخول اول در نماز داخل شده باشد در آن بلکه شامل میشود حکم
کبیر اگر مشغول بشود بنماز بپیر احرم یا اعتقاد عدم حصول آن در اثناء هم گذشته از شک
و غیر او **مسئلة** احوط تعمیم حکم است از برای صورت جهل ایشان بحال یا نسیان ایشان
و معلوم شدن امر بعد از نماز گذشته از اینکه اگر معلوم شود در اثناء پس نفع ندارد در بنا
بسوی ایجاد مسوغ در این هنگام بلی از برای نفع آن در صورت عروض در اثناء وجهی
مسئلة ظاهر اختصاص حکم است به بالغین پس منع نمیشود بالغ از جهة نماز غیر بالغ
بلکه و همچنین منع نمیشود غیر بالغ بنابر شرعی بودن عبادات او از جهة نماز بالغ گذشته
از غیر بالغ اگرچه از برای اول وجهی هست و احتیاط حکم میکند بتعمیم حکم در اینجا هم
مسئلة ظاهر هم اختصاص حکم است بصورت وحدت سطحیکه ایستاده اند مرد و زن
بر آن عرفا پس ضرر ندارد در حکم اختلاف با نحدار یا تسنیم بسیر مترجح کوچک با اینکه عرفا یک
سطح محسوب شوند و احوط تعمیم حکم است از برای اختلاف سطح هم **مسئلة** ظاهر هم
اختصاص حکم است بصورت صحت دو نماز از غیر این جهة پس اگر فاسد باشد یکی از آنها
از غیر این جهة صحیح است نماز دیگر **مسئلة** ظاهر اینستکه بنا گذاشته میشود بر صحت نماز
دیگر ظاهرا اگر شک کند در صحت نماز او پیش از آنکه مشغول شود خودش بنماز و اگر شک کرد
بعد از فراغ یا در اثناء پس احوط هم بنا گذاشتن بر صحت است ظاهرا **مسئلة** هرگاه معلوم
شود فساد نماز دیگر یا ظهور صحت اولا و فرض بشود عدم اخلال ظهور صحت بنیت قربت از
جهل و مثل آن پس حکم بصحت بعید نیست و احوط اعاده است **مسئلة** حکم بصحت نماز
از جهة عروض فساد بر نماز دیگری در اثناء و بعد از انعقاد آن صحیحا بعید است غایت
بعد و در قبول اخبار او بفساد نماز تاملی هست حتی در خبریکه حاصل شود پیش از دخول
مخبر در نماز اگرچه از برای قبول آن در اینصورت مطلقا وجهی هست که خالی از وجاهة
نیست و بنابر قبول در وجوب سؤال اشکالی هست و وجوب جواب مشکلتر است و
هر طور که بوده باشد منع برطرف میشود با ینکه بوده باشد بین ایشان حائلی **مسئلة**
ملحق نیست بحائل بنابر صحیح تاریکی و نابینائی و بستن چشم و در اکتفاء بچیزیکه منع
نمیکند از رویت مثل جامه نازک و مشبک و شیشه و دیوار کوتاه نظری هست بخصوص

بنابر قول بکراهت و احوط بقاء منعست **مسئلة** احوط بقاء منعست در حائلیکه منع
نمیکند از رفت و آمد و از وصول عادة مثل دیوار کوتاه **مسئلة** هرگاه حائل مانع از رؤیت
نباشد حال جلوس پس در بطلان نماز حال قیام با امکان علاج در اثناء تاملی هست اظهر
عدم است و واضحتر از آن در عدم بطلان صورتیستکه هرگاه بوده باشد مصلی نشسته و
حائل منع رویت قائم نکند **مسئلة** زائل میشود منع بدور بودن مرد و زن از همدیگر
مقدار ده ذراع و بنابر کراهت پس ظاهر اینستکه کراهت تخفیف داده میشود بفصل مقدار
یک وجب و زیاد میشود خفت آن بذراعی یا استخوان ذراع و در دو نهایت مسافت موقف ایشان
یعنی جائیکه بر آن قرار گرفته اند اگر هیئت ممنوعه محاذات عرفیه باشد و اگر فرض شود عدم
قیام ایشان بر خط واحدی پس مورب میشود خط مسافت در این هنگام **مسئلة** احوط
بلکه شاید متعین باشد اعتبار مسافت بین موقع جبهتین پس اگر فرض بشود شغل از بدن
در زمان جلوس مبنا شد اعتبار بان نه بموضع قدم حال قیام **مسئلة** ظاهر هم قرار دادن
میزان دو نهایت مسافت بموقفین اگر بوده باشد هیئت ممنوعه بطور تقدم و تاخر
مسئلة احوط اعتبار دو نهایت مسافت بین منتهای موقع جبهتین زنانیکه
منتهی میشود نزدیکتر شدن او از مرد و بین منتهای مسقط جسد مرد زمانیکه بسجده میرود
و اگر فرض بشود اختلاف مابین ایشان در احوال نماز از جهة قرب و بعد معتبر است بعید
مذکور در هر حال **مسئلة** هرگاه مختلف باشد سطح و بگوئیم بمنع با آن هم چنانکه شاید
اینکه آن احوط است پس با مقابل بودن عالی از برای سافل اگر فرض شود انتفاء حائل بجوز
اگرچه بعید است این فرض احتمال دارد جاری بودن فوقیت مجرای تاخر و احتمال دارد
اعتبار مسافت از جهة ارتفاع بین موقفین تا منتهای جبهتین و احتمال دارد اعتبار
مسافت بین ایشان بیکی از دو وجه دیگر از دو جهة دیگر پس ملاحظه بشود محاذی سافل و
محاذی عالی و این احتمال تا بعد آن احوط است **مسئلة** هرگاه اختلاف موقف مرد
و زن بفوقیت و تحتیت نباشد بلکه از جهة قیام یکی از ایشان بر جای مرتفعی باشد پس
ظاهر اعتبار مسافت در خط مورب بین محل دو قدم تا موقع جبهتین و احوط اعتبار
مسافت بین موقف سافل و محاذی موقف عالی پس ملغی میشود بعدیکه حاصلست

ازانتفاع بالمرة مسئلة منعی نیست با بودن زن پشت سر مرد حال نماز واحوط اینستکه
بوده باشد بطوریکه محاذی نشود چیزی از دو جسد ایشان در چیزی از احوال نماز اگرچه
حکم بحث کراهت بنابر قول بان بتاخر بوجبی یا بسینه یا محاذات سجود زن با زانوی رکوع
مرد بعید نیست مسئلة با اضطرار از جهة ضیق وقت ومکان نماز میکنند مرد وزن بر حسب
امکان واگر تنگ باشد مکان نه وقت پس بهتر وجه استحباب ظاهر انقدم مرد است در
غیر مکان مختص بزن بلکه در مکان مختص پس مستحبست از برای زن مرخص کردن مرد
مسئلة ظاهر اینستکه منع مذکور مختص است بنماز چه واجب باشد چه مستحبی نیز مقدمات
نماز حتی اقامه ونیز توابع نماز حتی سجود سهو واز برای جاری بودن منع مذکور در اجزائی
که قضا میشوند وجهی هست وظاهر عدم جریان انست در نماز اموات مبحث سیم
احوط اینستکه نماز واجبی نکند شخص اختیارا در جوف کعبه اگرچه قول بجواز با کراهت
معروفست بین اصحاب وبنابر جواز پس ظاهر اینستکه مخیر است در استقبال جهات
بیفرق بین استقبال باب با مفتوح بودن ان وغیر باب از جهة کفایت هوا جهة فضاء وشاید
امر در تجویز نماز بر بام کعبه واضح باشد وکیفیت ان در این هنگام اینستکه نماز کند
ایستاده پس رکوع وسجود کند نه اینکه بر قفا باشد متوجه بسوی بیت المعمور پس اشاره کند
بجهة رکوع وسجود بلی ناچار است از برای او از اینکه ابراز کند چیزی را از فضا پیش روی خود
تا اینکه استقبال کند انرا اگرچه مختلف شود شخص ان فضا چنانکه اگر قرار بدهد قبا تا
نزدیک از نهایت بطوریکه اگر رکوع کند یا سجود کند بیرون برود از ان بعض او لکن منحرف
شود یا پس برود در حال رکوع وسجود مسئلة مضطر نماز میکند در هر یک از جوف
کعبه وبام ان واحوط از برای او با تمکن از صعود ونزول اینستکه جمع کند بر بام کعبه بین
نماز قائما وبین نماز مستلقیا با اشاره مسئلة منعی نیست از نافله خواندن در جوف
کعبه یا بر بام ان بلکه مستحبست نافله از برای کسیکه داخل بشود انرا بنابر چیزیکه ذکر شده است
در کتاب حج مسئلة احوط اینستکه مقدم نشود مصلی بر قبور نبی ص وائمه ع ومحاذی
نباشد هم انها را مگر با حائلیکه منع کند از صدق تقدم ومحاذات پس کفایت نمیکند
حائل شدن مثل نیزه وجامه مصلی یا با بعد ده ذراع مسئلة احوط اجتناب کردن

صندوق وضریح نیست از قبر نه از حائل پس مراعات میشود مسافت مذکوره از حد ضریح
نه از قبر شریف لکن اقرب جواز است با محاذات بلکه وبا تقدم هم واما نماز پشت قبور
ایشان علیهم السلام پس نیست باکی بنفل ان بلکه ونیز بفرض ان هم حتی قبر نبی ص بلی نهی شده است
از اینکه گرفته شود چیزی از انها قبله ودر خبر نیست بکر در وارد شود شخص از برای نماز
از پشت قبر حسین علیه السلام بناحیه وبعضی استفاده کرده اند از این دو خبر کراهت را
وخالی نیست از صعوبتی مبحث چهارم جائز نیست از برای مختار جا آوردن فریضه
یومیه وغیر ان حتی نماز جنازه وکسوف سوار در حال راه رفتن بطوریکه باعث شود
فوت چیزی را از چیزهائیکه معتبر اند در نماز از استقرار وغیر ان بخلاف اینکه هرگاه دابه بر یکجا
ایستاده باشد بطوریکه وثوق واطمینان باشد باینکه حرکت نمیکند در اثناء یا بستر باشد
ومتمکن باشد بر اوردن شرائط وافعال نماز واما هرگاه دابه واقف وساکن
باشد ومامون نباشد از حرکت ان در اثناء بر وجهی که باعث شود عدم تمکن را با ان از چیزهائیکه
معتبر اند در نماز یا اینکه مشغول راه رفتن باشد بر ان اوردن چیزیکه معتبر است در
نماز با وثوق ببقاء تمکن او پس در صحت اشکالی هست اقرب در صورت اول عدم است ودر
دویم صحت است وواضح از ان صور اینستکه دابه واقف باشد با تمکن بر ان از چیزیکه
معتبر است با وثوق واعتماد ببقاء تمکن پس مناط صحت کمال عمل ووثوق تمکن از تمام ان
مسئلة ضرر ندارد در کمال عمل حرکت تبعیه با خروج مقر از امکنه متعدده واز این
ظاهر میشود حال نماز در ردف وارجوحه وچیزیکه جاری باشد مجرای انها بلکه وهمچنین است
در کشتی ایستاده ورا کد وند اگرچه احوط احتراز است از حرکت تبعیه بلکه احوط
اقتصار است در حرکتیکه خارج باشد از متعارف بر حال ضرورت وبا ضرورت
نماز میکند در سفینه اگرچه فوت شود از او بعض چیزهائیکه معتبر اند در نماز چه جزء
باشد چه شرط پس تکبیر میگوید رو بقبله واحوط رعایت قبله است هر قدر که
میسر باشد بلکه رعایت جهة اقرب بقبله میکند بخصوص هرگاه نکند در مشرق و
مغرب او اشاره میکند از برای رکوع وسجود اگر متمکن نباشد از انها بر حسب چیزیکه
میباید اند بحث رکوع وسجود وهمچنین است کلام در نماز ماشیا پس جائز نیست که

یا ضرورت مسئلة هرگاه امر دائر شد بین سوار بودن و راه رفتن پس ظاهر اینستکه
مخیر است مصلی یا آنکه ترجیح داده نشده باشد یکی از آنها بمرتبتی که گفته شد در
فریضه بود و اما نافله پس بتحقیق گذشت حکم آن مبحث ششم معتبر است در خصوص
مسجد جبهه از مکان مصلی یعنی خصوص قدری که معتبر است از آن در سجود نه هر چیزیکه
ملاقات میکند آنرا پیشانی اگرچه احوط ست طهارت آن مسئلة صحیح عدم اعتبار
طهارتست در باقی مساجد غیر مسجد جبهه و چیزیکه نماز میکند بر آن و مماس ندارد
جسد شرا بر آن بلی معتبر است خالی بودن چیزیکه ملاقات میکند او را از چیزیکه
تعدی میکند بسوی جامه و بدن از نجاستیکه معفو نباشد از آن تا اینکه فوت نشود
بسبب آن شرط لباس و بدن پس ضرر ندارد در آن نجاست خشک یا تریکه تعدی
کند بجائیکه معفو باشد در آن نجاست مثل تعدی آن بچیزی از لباس که نماز در آن
تمام نمیشود مثل بند زیر جامه و کلاه یا بقدریکه معفو باشد از نجاست مترجم گوید
مثل قدر کمتر از درهم از خون اگرچه احوط خالی بودن آنست از نجاست مسریه
بلکه از نجاست مطلقا یعنی چه مسریه و چه غیر مسریه مسئلة ثابت نشده است
عفو در محل جبهه از چیزی از نجاسات پس نیست فرقی در آن بین معفو از آن در
ثوب و بدن و غیر معفو اگرچه ظاهر ثبوت عفو است در خود جبهه بلکه سزاوار است
قطع بآن مثل اعتبار خالی بودن جبهه از نجاستیکه حائل شود میان آن و مسجود بر
همچنین معتبر است خلو جبهه از باقی اجسامیکه صلاحیت ندارند از برای سجود بر
آنها بلکه و اجسام صالحه از برای آن از جهت اعتبار وضعیکه منتفی است صدق
آن در این هنگام مسئلة معتبر است در چیزیکه ذکر شد از موضع جبهه مترجم
گوید یعنی خصوص قدر معتبر از آن در سجود نه هر چیزیکه ملاقات میکند آنرا
اینکه بوده باشد زمین یا اجزاء زمین که جدا شده اند از آن خاک بوده باشد یا
سنگ یا کلوخ یا ریگ یا غیر آنها و اما چیزهائیکه متکون میشوند در زمین که از اجزاء
آنها است خواص و اوصاف و آثار دیگر میباشند از برای اجزاء زمین بطوریکه
اطلاق نمیشود اسم ارض بر آنها و محسوب نمیشوند از ارض بلکه محسوب میشوند

از ذخائر مکنونه در آن اگرچه اصل آنها ارض بوده و بیرون رفته باشند باستحاله
طبیعیه از ارض پس جائز نیست سجده کردن بر آنها مثل اقسام جواهر و فلزات و نحو
و قیر اگرچه دلالت دارند بعض اخبار بر جواز سجده بر قیر و شاید صدور آنها از جهت
تقیه باشد یا در حال ضرورت مسئلة گاهی مشتبه میشود در بعض ترابها و سنگها
اینکه از ارضند یا از ذخائر ارضند چنانکه در گچ و گل ارمنی اینطور است پس طلب
میشود ازاله اشتباه از مراجعه عرف و اگر زائل نشود اشتباه بعد از مراجعه پس احوط
منعست مسئلة گاهی مشتبه میشود بقاء صدق ارض از جهت مس آتش یا غیر آن
مثل سفال و گچ و نوره بعد از پختن آنها و مرجع در آن هم عرفست و اگر مستمر شد
اشتباه پس بعید نیست حکم ببقاء جواز سجده بر آنها اگرچه احوط منعست و از قسم
اولست از مشتبهات یا حکم عرف در آن بصدق جزئیت زمین سنگ آسیا و سنگ
چقماق و سنگهائیکه استعمال میشوند در بناء سست و سخت آنها
حتی سنگیکه نامیده میشود بمرمر اگرچه اصل آن آب بوده در وجهیکه خالی نیست
از خفاء و گچ پیش از پختن و گلیکه استعمال میشود در شستن سر و گل ارمنی یا خفائی
در آنهم و از قسم دوم تراست یا بقاء صدق هم گچ و نوره بعد از طبخ و آجر و سفال
مطبوخ بطبخ متعارف یا خوبی از خفاء در آن در شیشه و صاروج مسئلة در حکم
ارض است در جواز سجود بر آن نباتات آنکه متعارف نباشد خوردن یا پوشیدن
آن و معتبر در منع ماکولیت و ملبوسیت از برای انسان است و کفایت میکند در
صدق آن جریان عادة معظم بر آن بالفعل اگرچه معلوم باشد حدوث آن بعد از زمان
صاحب شریعت بلکه خوش آمدن طباع معظم از چیزی منع میکند از سجود بر آن
اگرچه اتفاق نشده باشد خوردن و پوشیدن آن از جهت کمی وجود یا میسر بودن بهتر
از آن یا غیر از این مسئلة هرگاه مخصوص باشد عادة یا خوش آمدن طبع بقومی نه
قوم دیگر پس اگر بوده باشد در مستعملین کثرتی که باعث شود صدق ماکول و ملبوس
بطور اطلاق منع سجود ثابت میشود و اگر جماعتی باشند که خرق کرده باشند عادة
معظم را و عادت کرده باشند بخلاف عادت نوع بطوریکه باعث نشود این مکر

صدق ماکول وملبوس را بانسبت بان جماعت اعتنا نمیشود بایشان مسئله
هرگاه مخصوص باشد اکل کسیکه معتبر است اکل او یا لبس او بحالی از برای ایشان دون
حالی دیگر پس اعتبار هم بصدق ماکولیت وملبوسیت مطلقه است وشاید صدق
منتفی باشد درچیزیکه خورده میشود از جهت قحطی یا ناخوشی مگر اینکه غالب باشد
ومستمر باشد بر معظم وجمعیکه نزدیکند از معظم یا بوده باشد اختصاص بعض آن
از جهت غلبه وجود بهتر بر غیر آن احوال یا از جهت چیزیکه شبیه است باین از چیزها
منافات ندارند صدق مذکور را انچه گفته شد درچیزیستکه خورده میشود از جهت
اغتذا چه از باب قوت باشد یا میوه خوردن مفرد باشد یا مرکب اگرچه بوده باشد
تبع محض مثل دارچینی وفلفل وزعفران وباقی توابل مسئله چیزیکه استعمال
میشود از جهت غرضی دیگر نه از جهت داعی شهوت ابتداء مثل قهوه وافیون وغالب ادویه
که معالجه میشود بانها پس در شمول حکم منع سجود از برای انها تاملی هست واحوط اجتناب است
یا صدق ماکول مطلق از دو جهت مذکوره یعنی از جهت خوردن فعلی یا خوش آمدن طباع
از آن مسئله ظاهر اینستکه اکل در باب سجود شامل میشود شرب را پس داخلست در
ماکول چیزیکه آشامیده میشود آب یا نقیع آن چیزیکه استعمال میشود بتخمیر ومثل آن
مثل تنباکو مسئله هرگاه بوده باشد از برای ماکول وملبوس حالاتیکه استعمال
نشوند در بعض آنها نه بعض دیگر پس اگر بوده باشد تحول بحالت ماکولیت یا ملبوسیت
بعلاجی از مخلوق مثل آرد کردن ونان پختن ورشتن وبافتن پس اقرب ثبوت حکم منع است
پیش از آن واگر از جهت تحویل خلقی باشد مثل ثمره پیش از رسیدن آن پس در حکم بمنع
سجده بران پیش از آن اشکالی هست اگرچه احوط است بخصوص در حالت قریب بزمان ماکولیت
وملبوسیت وواضحتر از حیث منع چیزیستکه بیرون برود از ماکولیت از جهت خشکی یا
عروض فسادی مسئله هرگاه از برای ماکول وملبوس جزئی باشد که انداخته میشود
از آن مثل پوست وهسته پس در پوست گندم ومثل آن از چیزهائیکه شامل میشود آنرا
اسم ماکول ولو بالتبع قوت دارد منع سجود بران اگرچه جدا شود ودر غیر آن مثل پوست
گردو وبادام بلکه انار مشکل است حکم واحوط اجتنابست درحال اتصال واظهر هست

مغایر است اگرچه باقی باشد در نصف خرما مسئله جائز است سجده کردن بر کاغذ
در حال اختیار ودر عموم آن از برای افراد دیگر محتمل است خدا نها از چیزهائیکه معهود
نبوده دوان از منع اخذ آن از آن یا بودن آن از چیزیکه ممنوعست از سجود بران مثل حریر بلکه
پنبه وکتان وچیزیکه خورده میشود از نباتات تاملی هست اگرچه جواز مقتضای
ظنست بمعهود بودن مثل این از قدیم واحتیاط نیکو است بهرحال مسئله هرگاه
کاغذ نوشته باشد مکروه هست سجده کردن بران از برای قاری وغیر قاری مگر اینکه از
برای کتابت حرمی باشد که منع کند از رسیدن جبهه ببوی کاغذ یا بودن آن از چیزهائیکه
صحیح نباشد سجود بران پس ضرر ندارد مجرد رنگ داشتن اگرچه بچیزیکه ممنوعست سجده
بران رنگ شرعی باشد مسئله افضل سجود است بر زمین وبر تربت حسینیه علی
مشرفها السلام افضلست از غیر آن هرچه بوده باشد ودر گرفتن تسبیح است از آن تربت
مقدسه فضل عظیم وفوائد مهمه مسئله ساقط میشود اعتبار سرتاپای مذکوره در
حال ضرورت از جهت تقیه یا غیر آن وباقی میماند وجوب سجود پس میگذارد جبهه اش را در
این هنگام بر غیر آنها مسئله احوط در باب سجود مقدم داشتن ثوبیستکه از پنبه و
کتان باشد بر غیر آن وبهتر مقدم داشتن قیر است در کشتی بلکه مطلقا مسئله نزدیک
بودن معادن ارضیه بزمین اقتضا دارد اولویت تقدیم آنها را بر برف ویخ وکرک
وچیز خوردنی در باب سجود مسئله هرگاه نیابد ثوبی را که از پنبه وکتان باشد بلکه
مطلقا یعنی هیچ ثوبی چه از پنبه وکتان باشد چه نباشد بلکه هرچیزیکه ذکر شد سجده می کند
بر پشت دست اگرچه ترتیب بر وجه لزوم بین آن وبین ما عدای ثوب واضح نیست
مسئله جائز است سجده کردن در حال اختیار بر زمین تریکه قرار بگیرد جبهه بر آن
بانطوریکه واجبست واگر بچسبد بان چیزی برطرف میکند آنرا از برای سجده دویم و
همچنین است خاک هرگاه بچسبد بجبهه از جهت تری یا غیر آن مسئله گلیکه حاصل
نمیشود تمکنی که معتبر است از وضع جبهه بر آن مجزی نیست سجده کردن بران اختیارا
بلکه کسیکه در گل گیر کرده ومضطر باشد رکوع میکند واشاره میکند از برای سجود و
اگر متمکن باشد از انحناء بجهت سجود نه وضع جبهه بر موضع آن پس در کفایت اشاره

بان اشکالی هست اقرب کفایتست و همچنین است اشکال در وجوب نشستن
در این هنگام و عدم وجوب واضحتر است مبحث ششم در مکروهات
مکان مصلی است مکروه هست نماز در چند مکان از آنها است حمام و در شمول
حکم از برای مسلخ یعنی جائیکه مردم لباس خود را بیرون میآورند تاملی هست
اقرب شمولست و همچنین مکروه هست نماز در هر بیتی که ملحق باشد بحمام و داخل باشد
در مسمای عرفی آن اگرچه معد و مهیا نشده باشد از برای غیر اغتسال مثل استعمال
نوره و مثل آن بلی کراهت نماز در بام حمام ثابت نیست و از برای خفت کراهت
در موضع پاکیزه از حمام وجهی هست و از آنها است بیت غائط و مراد جائیست که
مختص باشد باین اختصاصیکه ناشی باشد از تکرر وقوع غائط در آن و همچنین است
جائیکه گرفته شده باشد مبال اگرچه سطحی باشد بلکه سزاوار است اینکه دوری بجوید
از نماز در مکانیکه عذره پیشروی او باشد و مستفاد میشود از بعض اخبار اینکه
ملائکه داخل نمیشوند بیتی را که در آن باشد آنائیکه در آن بول باشد یا آنائیکه بول
کرده میشود در آن و ظاهر عموم بولست از برای بول اطفال و در بعض اخبار است
دلالتی بر مرجوحیت نماز در جائیکه حیوانات را در آنجا ذبح یا شتر را نحر میکنند و زباله
دان و از آنها است اینکه بوده باشد پیشروی او دیواری که رطوبت رسیده باشد
بان از بالوعه که بول کرده میشود در آن و در بعض اخبار است نفی و امر بپوشانیدن
آن دیوار بچیزی و از آنها است خوابگاه شتران و ظاهر ثبوت حکمست در مطلق جاهائیکه
آنها را میبندند و عدم اختصاص بمحل خوابیدن آنها از برای شرب از جهت دوبار خوردن
آب بعد از سیراب شدن بلی دور نیست خروج محل خوابیدن آنها در بین سیر از برای علف
خوردن و مثل آن مگر اینکه حاصل شود اختصاص از برای مکان از جهت تعاقب آنها بر
و خالی نشدن آن مکان از آنها و ظاهر اینست که دائر نیست حکم مدار وجود آنها در مکان
بلکه زائل نمیشود حکم مگر بزوال اختصاص بطول اعراض از آن مکان و از آنها است
قرای نمل و آنچنانچه از بعض اهل لغت جای جمع شدن خاک سوراخهای مورچهها است
و در بعض اخبار است وادی نمل و ظاهر اینکه مراد محلیست که بسیار باشد در آن سوراخهای

آنها و منوط نیست حکم بحضور آنها در آن مکان بلکه زائل نمیشود حکم مگر باینکه اعراض
بکنند و منقطع بشوند از آن مکان و از آنها است جائیکه اسبها و استرها و الاغها
را میبندند و الحاق جائیکه گاوها را میبندند بان ثابت نیست و شاید عدم کراهت
در خوابگاه گوسفند آن مقتضای بعض اخبار باشد و از آنها است مجرای آب و
داخلست در آن جائیکه جاری میباشد در آن آب فعلا با تمکن از بجا آوردن افعال
نماز در آن و مکروه هست نماز در میان گودالهای سیلگاه با خوف از هجوم آب سیل
بلکه بدون خوف هم مکروه هست و در بعض اخبار است نهی از نماز بطور جماعت
در کشتی با قرار دادن علت آن باینکه نماز کرده نمیشود در بطن وادی بجماعت و در
شمول آن از برای تمام پل نظری هست بلکه شمول ممنوعست و همچنین نظری هست
در شمول حکم از برای کنارهای نهر که آب نمیرسد بآنها مگر نادرا بلکه و همچنین شمول
حکم از برای محل آب ایستاده محل نظر است و از آنها است زمین شوره زار با حصول
شرط سجود از تمکن قدریکه معتبر است از جبهه بما یصح السجود علیه تمکنیکه کافی
باشد اگرچه فوت شود کامل از آن بلی اگر حاصل بشود تمکن کامل و لو بهموار کردن ارض یا
روئیده باشد در آنجا علف خفیف میشود کراهت یا برطرف میشود و از آنها است
نماز کردن بین قبور و در مقبره و بالای قبر و بسوی آن و در ثبوت کراهت در جانب
یک قبر و پیشروی آن تاملی هست بلکه بعضی تامل نموده اند در کراهت نماز در مابین
دو قبر پس زیادتی قبر دیگر از یمین مصلی و یسار او پس اعتبار میشود در کراهت اینکه
نبوده باشد کمتر از سه قبر اگرچه واقع بشود دوتا از آنها در یک جانب و یکی در جانب دیگر
لکن ظاهر موهون بودن تامل مذکور است مثل وهن اثبات کراهت از جهت وقوع
یک قبر پشت سر او پس صادقست نماز بین قبور بودن دو قبر یکی پیشرو و یکی پشت سر
مصلی یا یکی در یمین و یکی در یسار مصلی و صادقست نماز در مقبره بدخول در حدود
آن انحصار یا غیر آن و صادقست نماز بر قبر بایستادن مصلی یا گذاشتن جبههاش
بر قبر و لو بر طرف آن اگرچه خالی نیست صدق نماز بر قبر یا وقوف بر آن از خفائی
بلی دور نیست اکتفاء بوقوع قبر در حال سجود زیر سینه و شکم مصلی یا گذاشتن

چیزی از مساجدش بر قبر بلکه دور نیست کفایت اگر واقع شود قبر زیر طرفی از اعضای مصلی
در حال قیام و قعود و سجده نه اگر بوده باشد قبر در جانبی از او که بگذارد دستش را
بران وقتیکه سجده میکند و صادقست نماز بسوی قبر و لو محاذی باشد مصلی طرف
قبر را یا متحد نباشد سطح فی الجمله مسئلة کراهت زائل میشود بحائلیکه زائل کند
صدق بین و الی و علی را عرفا مترجم گوید یعنی صدق نکند که این شخص بین قبور
یا بسوی قبر یا بر قبر نماز میکند لکن اگر حائلی باشد که ازاله این صدق نکند کراهت
زائل نمیشود پس ناچار است اینکه محسوب نباشد آن حائل جزء از قبر و شاید صدق
جزء قبر محسوب شود پس حیلوله آن ازاله کراهت نمیکند مسئلة در زوال
کراهت نماز در مقبره کفایت نمیکند مگر چیزیکه جدا بکند مکان نماز را از مقبره
و نیست فرقی در مقبره بین جدید و قدیم آن مادامیکه صدق اسم مقبره بر آن میکند
اگر چه اجسام مدفونه در آن پوسیده باشند مسئلة زائل میشود کراهت
نماز بین قبور بدور بودن مصلی از آنها بده ذراع که بین او باشد و بین هر یک از
دو قبر اگر چه محتاج نیست در حائل بسوی دو حائل و در زوال کراهت نماز مقابل
قبر ببعد مذکور تأملی هست مسئلة هرگاه بوده باشد قبر یا قبور در سردابی پایین
و نماز کند بام آن پس اظهر عدم کراهت است اگر چه صادق باشد بر آن یکی از عناوین
مذکوره اگر سقف نباشد بلکه و همچنین است اگر نماز کند بر جای بلندیکه صدق نکند
با آن وحدت مکان و بتحقیق گذشت حکم قبور معصومین علیهم السلام پس حاجتی نیست باعاده
و از آنها است بیت مجوسی و لو بر سبیل اتفاق و از مشهور است کراهت نماز در بیت
او اگر چه غائب باشد از آن مسئلة ظاهر اینست که مراد علماء از بیت مجوسی بیتی است که
اختصاص با او داشته باشد از جهة سکنای او در آن اگر چه ملک او نباشد و در بعض
اخبار است امر بآب پاشی آن بعد از آن نماز کردن در آن بدون تقیید بانتظار خشک
شدن یا فرش کردن آن بچیزیکه منع کند از ملاقات مسئلة نیست کراهتی در بیتیکه
در آن باشد یهودی یا نصرانی و نه در بیوت مخصوصه بایشان بلکه و نه در بیع و کنائس
ایشان اگر چه وارد شده است امر بآب پاشی آنها هم و از برای اعتبار اذن ایشان هرگاه

محل ملک ایشان یا وقف بر ایشان باشد وجهی هست اگر چه ساکت است از آن نص و از آنها است
بیتیکه در آن خمر یا مسکری دیگر باشد و ظاهر اینست که مراد از آن مسکر مایع است و نیست
فرقی بین قلیل و کثیر و ظاهر و مستور و اختصاص بیت بآن یا بشرب آن و عدم اختصاص
بلی با اختصاص احتمال دارد بقاء کراهت اگر چه بیرون برده شود از آن تا اینکه زائل شود
صدق اختصاص و از آنها است اینکه بوده باشد در قبله مصلی آتش و لو چراغی باشد
و مراد بودن آنست پیش روی او پس شامل میشود حکم صورتیرا که نماز کند بسوی غیر قبله
از روی اضطرار و ظاهر اینست که فرقی نیست بین مشتعله و غیر آن بلی شاید امر در
استقبال آتش مرتفعه مثل قندیل او بچند شدید تر باشد و همچنین است حکم در اولا
عبدة اصنام و نیران و بر طرف میشود کراهت بحائل و دوری آتش بطوریکه صادق
نباشد بر مصلی اینکه مقابل آنست و اما زوال کراهت بدوری ده ذراع و مثل آن
پس ثابت نیست و از مشهور است کراهت نماز در بیوت نیران که مهیا شده باشند
از برای افروختن آتش در آنها و لو غیر از جهة عبادت آن مثل گلخن و چیزیکه نان بران میپزند
اگر چه خالی باشد از آن فعلا یا بکلی بلکه بسا حکم میشود بکراهت نماز در بیت هر چیزیکه عبادت
کرده میشود بباطل و از آنها است راههائیکه خیلی رفت و آمد در آنها میشود و بنا بر
تعمیم حکم است از برای هر جائیکه رفت و آمد در آن میشود و لو قلیلا و بهتر تعمیم حکم است
هم از برای طرق در صحراها و بلدها چه باز باشد چه بسته با اذن مالکان نیز راهیکه
واقعست در خانه یا بستانی و مثل آنها مگر اینکه برسد عظم آن بستان بحد قریه
مسئله ظاهر عدم شمول حکمست از برای چیزیکه ساخته میشود بالای طرق از ساباطی
و غیر آن و نماز از برای سردابیکه واقع است زیر آن و حرامست ضرر رسانیدن بمارة و
در فساد نماز باضرار با و اشکالی هست و از آنها است اینکه بوده باشد پیش روی او
صورت حیوانی و بنا تعمیم داده میشود حکم از برای صورت غیر حیوان و سزاوار است
اینکه اراده بشود از آن چیزهائیکه خلق کرده است آنرا خداوند عالم بر هیئتیکه باعث
تعجب باشد که میل داشته باشد نفس بمشاهده صورتیکه حاکیه است از برای آن با
هیئت مخصوصه یکه عاجز باشد بشر از ایجاد مثل آن پس میل کند نفس بسوی مشاهده

صورت آن از جهة تعجب از مصوّران پس بیرون میرود صورت چوبها و نیها و کوهها
و شطها و کشتیها و بناها و مثل اینها از صور درختها و گلهای عجیبه لکن ظاهر از جمله
اخبار اختصاص است بصورت صاحب روح بلی بعید نیست تعمیم حکم از برای صوریکه
بوده باشد صاحب ظلی و از برای صوریکه وضع شده باشد بر مجرد تخیل **مسئلة**
ظاهر اینستکه فرقی نیست در (ثبوت کراهت) مقام بین چیزیکه بوده باشد از صنع مکلفی و غیر او اگرچه حاصل
شده باشد از وزیدن بادها بعد از صدق تمثال و تصویر بر آن چنانکه فرقی نیست
بین مجسمه که از برای آن سایه و بین نقش شده بر پرده یا دیوار یا غیر اینها و فرش
مطروح بر زمین و نصب شده بر دیوار مقابل و مثل آن **مسئلة** ظاهر میشود از
بعض اخبار کراهت قیام مصلی بر فرش صورت دار مگر اینکه بوده باشد صورت زیر
دو قدمش و کراهت نماز در مسجدیکه باقی باشد در آن تمثالی و کراهت اینکه نماز
کند و با او باشد دراهمیکه در آنها باشد تماثیلی مگر اینکه قرار بدهد آنها را پشت خود
و زائل میشود کراهت بحائل و بعد اینکه بیرون ببرند از صدق اینکه آنها پیشروی او
هستند **مسئلة** ظاهر میشود از بعض اخبار زوال کراهت به پنهان کردن و چیزی
بالای آنها انداختن و شکستن سرهای تماثیل و اندود کردن سرهای تصاویر
بلکه بمطلق افساد و ناقص کردن آنها و از آنها است اینکه بوده باشد پیشروی او قرآن
گشوده و از برای الحاق باقی کتب بقرآن وجهی هست **مسئلة** ظاهر عموم حکم مذکور است
از برای قاری و غیر قاری بلکه و از برای نابینا و از برای حال ظلمت یا اختفاء در این دو تا
و در خبر نیست نقص نماز مصلی بنظر بنقش انگشترش بطوریکه گویا میخواهد بخواند
آنرا یا قرآن یا دفتریکه در پیشروی اوست و گفته شده است بکراهت نماز مقابل
در گشوده و ظاهر اراده در بیستکه رفت و آمد از آن میشود و همچنین گفته شده است
بکراهت نماز با اینکه انسانی رو بروی او باشد و باکی نیست باین قول و انسان شامل
میشود مذکر و مؤنث را و نیا ملحق میشود باو هر حیوانیکه رو بروی باشد و در بالاغ
منصوص است و گفته شده است بکراهت نماز مقابل سلاحیکه برهنه (از غلاف) باشد و در
خبر نیست اینکه نماز نکند شخص و حال اینکه در قبله او باشد آتشی یا آهنی و از آنها است

مکانهای معینیکه آنها بیداء و ذات الصلاصل و ضجنان و وادی الشقره اند و آنها
بنابر چیزیکه گفته شده است واقع میباشند بین حرمین و بنا استفاده میشود از
دوّم کراهت نماز در هر زمینیکه صاحب صلاصل باشد یعنی گلیکه مخلوط بریگ باشد
و از اخیر مستفاد میشود کراهت نماز در هر جائیکه در آن شقایق نعمان باشد یعنی گل سرخ
و تصریح کرده اند دیگران باینکه آنها همه اماکن معتبره هستند مترجم گوید یعنی حکم کراهت
مخصوص آن امکنه است و تعدی بغیر آنها نمیکند بلی بنا ملحق شده است بآنها هر
زمینیکه نازل شده باشد در آن عذابی یا خسفی یا سخطی بر آن شده باشد **مسئلة**
مستحب است از برای مصلی ستره قرار دادن بلکه اشعار دارند بعض اخبار بکراهت ترک
آن و ظاهر اینستکه حکمت در آن انقطاع است از غیر و خلوت کردنست بعبادت معبود
و صرف توجه از کسیکه حاضر است یا میگذرد از پیش رو و ظاهر اینستکه فرقی نیست
در این حکم بین دشت و بیابان و غیر آن حتی مکه در وجهی بلکه و نه بین کسیکه زائل بشود
اقبال او و مشغول بشود قلب او بمارّ و غیر او بلکه و نه بین جائیکه احتمال مرور برود
در آن و غیر آن و حد ارتفاع ستره ذراعیست و لو عنزه باشد نصب شده و عنزه
چیزیست از عصا بلندتر و از نیزه کوتاه تر یا کمتر مثل تیریکه نصب کند آنرا یا کومه از
خاک یا سنگ حتی اینکه اکتفا میشود بخطیکه بکشد آنرا بر زمین عرضاً نه طولاً و نه
هلالی بطوریکه تاثیر بکند در زمین و بهتر رعایت تعدد است در انتقال پست تر
از مذکورات اگرچه عدم تعین این رعایت اظهر است پس کفایت میکند در عنزه نصب
آن مقابل مصلای خود عرضاً با تمکن از نصب آن و ظاهر اینستکه هر یک از اینها اکتفاء
از شارع مقدس از ساتر حتی مثل دیوار و ستریکه مساوی باشد از برای قامت انسان
یا زیادتر پس کسیکه نماز کند عقب آنها با قصد تستر با آنها اخذ بادب کرده است البته
مسئلة تحدید شده است نزدیک بودن مصلی از ستره در بعض اخبار بقدر جای خوابیدن
بزغاله تا منتهی شود بمقدار بستن اسبی و شاید این بر وجه افضلیت باشد پس اکتفا میشود
در اصل فضیلت بصدق اینکه آن ستره پیشروی اوست **مسئلة** معتبر نیست در
ستره طهارت و نه یا حرمت پس بد نیستکه وضع آن مقدم است از برای امر مستحب

پس باطل نمیشود اما منهی از تصرف در ستره **مسئلة** ظاهر عدم کفایت ستره
امام است از برای کسیکه اقتدا میکند باو پس مستحبست گرفتن ستره از برای کسیکه در
صف اولست مگر اینکه بوده باشد پشت سر امام یا صدق کند بر ستره امام اینکه پیش روی
ماموم هم و در بعض اخبار است دلالتی بر کراهت گذشتن از پیش روی مصلی
و احتمال دارد اختصاص کراهت بصورتیکه هرگاه از بین ستره و شخص مصلی بگذرد
با بودن مکان از مباحات یا مشترکات و همچنین در بعض اخبار است امر بدفع مارّه
و مراد از این امر احتمال دارد قرار دادن ستره باشد **مبحث پنجم** مستحبست از برای
مردان جا آوردن غیر از عیدین از فرائض در مساجد بلکه ظاهر بعض اخبار کراهت
نماز است از برای همسایه مسجد با صحت بدن و فراغت در غیر مسجد و بهتر در عیدین
در غیر مکه جا آوردن آنها است در صحرا و اما نوافل معتبر پس از مشهور است اینکه
جا آوردن آنها در خانه افضلست و از حضرت پیغمبر است اینکه نماز مستحبی در خانه
فضیلت دارد بر آن در علانیه مثل فضیلت فریضه بر نافله و نماز زن در خانه افضل است
بلکه افضل از برای او نماز است در پس اطاق بعد از آن بیت بعد از آن صفه بعد از
آن در صحن خانه بعد از آن بر بام بلکه مکروه است از برای زن نماز خواندن بر بامیکه
محجر نباشد **مسئلة** مساجد مختلفند در فضیلت پس افضل آنها مسجد الحرام است
پس از حضرت باقر است اینکه او فرمود کسیکه نماز کند در مسجد الحرام نماز واجبی قبول
میکند خداوند از او هر نمازیرا که جا آورده باشد از روزیکه نماز براو واجب شده است
و هر نمازیرا که جا میآورد بعد از آن تا وقتیکه بمیرد و روایت شده است هم اینکه نماز در
مسجد الحرام معادلست با صد هزار نماز و در روایت دیگر بیست هزار هزار نماز و
مقتضای جمع بیکدیگر گذشت از حکم نماز واجبی و مستحبی در کعبه استثناء کعبه است در حکم نماز
نماز در مسجد بعد از آن مسجد پیغمبر است پس روایت شده است اینکه نماز در آن معادلست
ده هزار نماز را و مسجد کوفه و مسجد اقصی و روایت شده است اینکه نماز در هر یک از
آنها معادلست هزار نماز را و مسجد اعظم در هر بلدی افضلست از مسجد قبیله و مسجد
قبیله افضلست از مسجد بازار و شاید مراد از مسجد بازار مسجدی باشد که حاضر میشوند

اهل بازار در آن بجهت نماز نه مسجدیکه در جنب بازار است پس بدرستیکه مسجدیکه در جنب
بازار است گاهی میباشد اعظم یکه محل رفت و آمد عامه بلد است و مخصوص نیست بقبیله
یا محله پس در خبر است نماز در مسجد اعظم معادل صد نماز است و نماز در مسجد قبیله بیست
و پنج نماز است و نماز در مسجد بازار دوازده نماز است و نماز مرد در خانه خود تنها یک نماز است
و چون ظاهر تاثیر فضل مکان است در چیزیکه واقع میشود در آن از نماز بلکه باقی عبادات
پس سزاوار است اینکه بوده باشد نماز در مشاهد ائمه علیهم السلام مثل نماز در مساجد
بلکه افضل و اولی است چنانچه ظاهر میشود از بعض اخبار اینکه کربلا افضلست از کعبه
این گذشته از چیزیکه وارد شده است اینکه نماز نزد علی معادل دویست هزار نماز است
و گاهی استشعار میشود این از مرسل ابن ابی عمیر گفت گفتم از برای ابی عبدالله بدرستیکه
من هر آینه مکروه میدارم نماز را در مساجد ایشان یعنی حضرات عامه پس فرمود کراهت
مدار پس نیست مسجدیکه بنا شده باشد مگر بر قبر نبی یا وصی نبی که کشته شده است پس رسیده است
آن بقعه را رشاشه از خون او پس دوست داشته است خداوند اینکه ذکر شود در آن
بقعه پس جا بیاور در آن فریضه و نوافل را و قضا کن در آن چیزیرا که فوت شده است از تو بلکه
گاهی مستفاد میشود از آن مساوات مشاهد از برای مساجد در باقی احکامیکه مبتنی است
بر تعظیم والله العالم **مقصد ششم** در اذان و اقامه است و در آنست چند مبحث
مبحث اول مستحبند اذان و اقامه در نمازهای یومیه چه اداء و چه قضاء در حضر و
در سفر جماعة و منفرداً از برای مرد و زن در حالت صحت و مرض و متاکدند از برای اول از
همه مذکورات و از برای خصوص نماز صبح و مغرب بلکه از برای مطلق نماز جهری و تاکد
اقامه شدیدتر است بلکه سزاوار است از برای مردان احتیاط بعدم ترک اقامه مخصوص
در نماز مغرب و صبح **مسئلة** ساقط میشود اذان تنها از کسیکه فرائض را قضا میکند
پس بدرستیکه اذان میگوید در اول آنها و جا میآورد باقی را با اقامه از برای هر یک از
آنها و اگر جمع نکرد بین آنها پس از برای استحباب اذان در اول هر نوبتی وجهی هست بلکه
دور نیست ثبوت فضیلت از برای اذان در همه بخصوص باقی تا تمام کند در مجلس یکی بجا بیاورد
مسئلة ساقط میشود اذان و اقامه از کسیکه وارد شود بر جماعتی که نماز کرده باشند در

مسجدی پیش از آنکه متفرق شود یکی از ایشان از مکان خود و هیئت ایشان و همچنین سالها
اگر متفرق شود کمی از ایشان که مخل نباشد عرفاً بصدق بقاء قوم بلکه احوط اگر نباشد
اقوی اکتفاء است بنابر بعض ورثیمه و ظاهر اینستکه اعتبار بعدم تفرق است زمان دخول
شخص وارد در نماز مسئلة احتمال دارد احتمال غیر بعیدی اینکه بوده باشد دخول
جماعت مذکوره در حالتیکه متفرق نشده باشند بمنزله اذان و اقامه پس معتبر است
ان و بین نماز از موالات چیزیکه معتبر است بین نماز و بین اذان و اقامه مسئلة هرگاه
بوده باشد ورود پیش از فراغ جماعت از نماز یا پیش از اشتغال ایشان بنماز و اراده داشته
باشد نماز را بعد از فراغ ایشان و پیش از تفرق پس ظاهر سقوط است بلکه دور نیست سقوط
هرگاه نماز کند بعد از انعقاد جماعت اگرچه حاصل نشده باشد فراغ مسئلة فرقی نیست
در سقوط بین اینکه نماز کند وارد بجماعت بجماعت و منفرد و نه بین اینکه بوده باشد
قاصد ادراک جماعت و عدم آن مسئلة معتبر است در سقوط اینکه بوده باشد نماز
جماعت اول صاحب اذان و اقامه مشروع و فعلی اگرچه مخالف باشد از برای نماز وارد
در نوع مثل ظهر و عصر ادائیتین با فرض بودن ظهر نماز وارد و اگر منعکس شود فرض
پس اگر نماز ظهر را جا آورده باشند جماعت اول در وقت مختص و اراده کرد وارد اینکه
جا آورد نماز عصر را در وقت مشترک پس در سقوط اشکالی هست و کمتر از آن در اشکال
صورتیستکه اگر جماعت اول نماز ظهر را جا آورند در وقت مشترک هم و مشکلتر از آن
صورتیستکه اگر مختلف باشد وقت با این چنانیکه اگر جا آورند جماعت اول نماز عصر را
در آخر وقت آن و اراده کرد وارد اینکه نماز مغرب را در اول وقت جا آورد مسئلة
هرگاه مختلف باشند نماز جماعت و نماز وارد در صنف مثل ادائیه و قضائیه دور
نیست سقوط هرگاه بوده باشد نماز جماعت ادائیه نه عکس پس بدرستیکه در آنست
اشکالی مسئلة هرگاه جماعت اول اکتفا کرده باشند بسماع اذان و اقامه پس از برای
سقوط وجهی هست و ضعیف است و هرگاه بوده باشند جماعت اول اکتفا کننده بود
بر جماعتیکه متفرق شده اند بخصوص ضعیف است و هرگاه بوده باشند جماعت آن
جماعتیکه وارد شده بودند بعضها از برای نماز سابق مسئلة هرگاه جا آورند

جماعت اول نماز ظهر را مثلاً بجماعت بعد از آن نماز عصر را منفرد و داخل شد بر ایشان
داخلشونده پس در سقوط تاملی هست مسئلة هرگاه ماموین عقب رسیده باشند
و تمام کردند چیزی را که باقی بود بر ایشان بانفراد پس ظاهر سقوط است از وارد در این
هنگام و همچنین ظاهر سقوط است اگر باطل شد نماز امام در اثناء و نایبی نگرفت و واضح
از آن در سقوط صورتیستکه اگر بوده باشد نماز بعض ماموین قصر پس فارغ شدند
و بیرون رفتند بعد از آن داخل شد داخلشونده اگرچه بگوئیم باعتبار متفرق نشدن
یکی از جماعت مسئلة منبق از حکم سقوط اذان و اقامه صورتیستکه هرگاه بوده باشد
نماز جماعت در مسجد و دور نیست الحاق باقی مکانها اینکه مهیا شده باشند از برای اقامه
جماعت در آنها بمسجد و اما تعمیم از برای غیر آنها پس خالی نیست از اشکالی مسئلة
مبتقنیم از حکم مذکور صورتیستکه اگر داخل شود وارد در مکان جماعت اگرچه مسجد چه غیر آن
و نزدیک باشد از جماعت بطوریکه صادق باشد دخول او بر ایشان و منتهی شدن او
بسوی ایشان و از برای اکتفاء بمجرد دخول مکان وجهی هست مگر اینکه بیرون برود
از عادة در وسعت و همچنین از برای اکتفا بصدق انتها بسوی ایشان اگرچه صدق
نکند دخول وجهی هست مسئلة ظاهر عدم اعتبار چیزیستکه معتبر است در صحت
اقتداء در سقوط اذان و اقامه مثل اینکه نبوده باشد موقف امام بالاتر از موقف ماموم
و نبوده باشد بین امام و ماموم حائلی از برای مرد و اینکه نبوده باشد ماموم مقدم بر
امام در موقف مسئلة ظاهر کفایت صحت جماعت اولست بنسبت بخودشان در
سقوط اذان و اقامه اگرچه جائز نباشد از برای وارد دخول در نماز از جهة عدم اعتقاد
او بعدالت امام مثلاً مسئلة داخل نیست در حکم مذکور جماعت عامه از جهة فساد
آن واقعاً مسئلة ظاهر اینستکه ثابت نمیشود باخبار رباب زیادتر از رخصت در ترک
اذان و اقامه و کراهة در عبادت لکن احوط ترکست مسئلة ساقط میشود اذان تنها
در عصر روز جمعه از برای کسیکه نماز عصر جمعه را خوانده باشد بجماعت یا کسیکه خوانده
باشد با او و نماز جمعه را بی تفریقی بین آنها بتنفلی و غیر آن بنابر معروف و گفته شده است
بسقوط اگرچه نماز ظهر را خوانده باشد و جمع نکرده باشد بین ظهر و عصر و نماز خوانده با

با نفراد چنانکه گفته شده است بسقوط در مطلق موارد جمع و در تمامیت دلیل ان تاملی
هست لکن احوط است مسئلة ساقط میشود اذان هم در عصر روز عرفه و عشاء در شب
مزدلفه و ظاهر اختصاص سقوط است بکسیکه نماز عصر و عشاء را در اینجا بخواند
و عموم از برای کسیکه اراده داشته باشد دعاء را و غیر او بلکه و از برای کسیکه جمع کرده باشد
بین دو نماز و غیر او و اقرب اینکه ان بر وجه کراهت عبادت است مسئلة اکتفا میکند
کسیکه بشنود اذان و اقامه یا یکی از انها را بشنیدن اگر چه بوده باشد مؤذن منفرد
و سامع امام و خودش تنها اذان را بشنود نه کسیکه اقتدا میکند باو مسئلة ایا معتبر است
در اکتفا بشنیدن شنیدن همه فصول اذان احوط اینست و احوط عدم اکتفا است
بتلفظ بچیزیکه نشنیده است از ان بلی هرگاه کم کند مؤذن چیزیرا تمام میکند انرا سامع و
اکتفا میکند مبحث ششم فصول اذان دوازده اند تکبیر چهار تا بعد از ان شهادت
بتوحید بعد برسالت همه اینها بالفاظ معهوده بعد حی علی الصلوة بعد حی
علی الفلاح بعد حی علی خیر العمل بعد تکبیر بنحو معهود بعد تهلیل همچنین هر فصلی دو
مرتبه و اقامه همچنین است مگر اینکه فصول ان همه دو تا دو تا است مگر تهلیل در اخر
پس یکمرتبه است و زیاد میشود در اقامه بعد از حیعلات پیش از تکبیر قد قامت الصلوة
دو مرتبه پس میباشند فصول اقامه هفده تا و نیست شهادت بولایت جزء از برای
هیچیک از اذان و اقامه بلی باکی نیست بان تبرکا بلکه بعنوان اذاء از برای استحباب
مطلق چنانکه باکی نیست بتکرار شهادتین و باقی فصول نه بر وجه تشریع بلکه در نیت
استحباب تکرار از جهت اشعار و اجتماع جماعت و اما تثویب بمعنی گفتن الصلوة خیر
من النوم بعد از حیعلات اذان پس حرام است تشریعا و سزاوار است اجتناب از ان
از جهت بودن ان از بدعتهای معهوده در اذان فجر و عشاء بنا بر چیزیکه حکایت شده است
مسئلة جائز است از برای کسیکه تعجیل دارد و مسافر یکی یکی گفتن فصول اذان
و اقامه و اکتفا باقامه تامه افضلست از برای ایشان و روایت شده است در
زن اکتفاء از اذان باینکه تکبیر بگوید و شهادت بدهد باینکه لا اله الا الله و ان محمدا
رسول الله صلی الله علیه و آله و در روایت دیگر است اکتفا بشهادت شهادتین و وارد شده است اینکه

اقامه زن اینست که تکبیر بگوید و شهادت بدهد باینکه لا اله الا الله و ان محمدا عبده
و رسوله و ظاهر از ان اخبار کفایت یکمرتبه است از تکبیر و شهادتین مسئلة
کسیکه خواسته باشد اتیان کند باذان و اقامه مخصوصا در اقتداء بمخالف اکتفا
میکند با خوف فوت به پنج فصل از اخر اقامه مبحث ششم در شروط اذان و اقامه چند امر از انها است نیة از برای هر یک از اذان و اقامه و استمرار
ان حکما تا اخر و از انها است عقل و اسلام و صحیح نیستند اذان و اقامه از مخالف
مثل باقی عبادات او و اقرب عدم اعتداد است باذان و اقامه از مخالف و اما
بر قول مخالف در دخول وقت پس جائز نیست مگر در وقتیکه افاده کند قول او علم
یا مظنه را در جائیکه معتبر است مظنه مسئلة اعتداد میشود باذان صبی ممیز اگر
چه مراهق نباشد و از برای الحاق صبیه وجهی هست و اعتداد میشود باذان زن
از برای زنان و مردان محارم با اشکالی در اخیر و از انها است ترتیب بین اذان و
اقامه و بین فصول انها و اگر اخلال کرد بترتیب بین انها و نخواسته باشد اکتفا
کند بهر کدام که صحیح است از اذان یا اقامه اعاده میکند چیزیرا که حاصل میشود بان
ترتیب و اگر اخلال کرد بترتیب در فصول انها پس اگر تعمد کرد اینرا و قصد کرد انرا
تشریعا باطل میشود چیزیکه واقع میشود بعد از این قصد پس اعاده میکند انرا که گذشته
از چیزیکه اخلال کرده است بترتیب ان و الا اعاده میکند چیزیرا که حاصل میشود
و باید مراعات کند موالات معتبره را بر هر حال و گفته شده است اعاده میکند
ناسی ترتیب مقدم و مؤخر را با هم و ثابت نشده است نزد من تعیین ان مسئلة
هرگاه اخلال در اذان بوده باشد و یادش نیامد مگر در اقامه جائز است از برای او
اکتفا بان اقامه و اگر نخواسته باشد اکتفا کند بکند چنانکه گذشت و از سر بگیرد بعد
از ان اقامه را مسئلة تارک اذان یا چیزی از فصول ان یا فصول اقامه مثل تارک
ترتیب است در عمد و غیر عمد و نیست فرقی در اعتبار موالات بین صورتی دو و نیست
ادعاء فوت نشدن موالات بچیزیکه اهمال میکند انرا از فصول بلکه فاصله میشوند
بین چیزیکه صحیح است و چیزیکه خامیا ورد بعد از جهت تدارک مسئلة در بعض اخبار

معتبره است کفایت تمام کردن اذان هرگاه فراموش کند فصلیرا از ان بی حاجتی
بسوی اعاده اقامه **مسئله** کسیکه شک کند در چیزی از اذان و اقامه یا از فصول
انها تدارک میکند انرا مادامیکه تجاوز نکرده باشد از محل تدارک نرسوده یعنی هرگاه
تجاوز کند و ظاهر اینستکه حاصل میشود تجاوز محل هر فصلی بدخول در فصلی دیگر
و از انها است موالات در هر یک از اذان و اقامه و بین انها و بین نماز و موالات
تحقق هیئتی است که مرکوز است در اذهان متشرعه از برای هر یک از انها و هیئت
اتصال مقدم فعلیه بذی المقدمه که مرکوز است همچنین بین اقامه و نماز بلکه و
بین اذان و نماز هم و از انها است داخل شدن وقت فریضه پس صحیح نیستند اذان و
اقامه با تقدیم هم بر بعض انها بر وقت و رخصت داده شده است در اذان پیش
از فجر از جهة مصلحت اعلام و ظاهر عدم سقوط وظیفه وقت باین مترجم گوید
یعنی بعد از دخول وقت اعاده اذان مستحبست هم **مسئله** اما صحیح است اذان و
اقامه از کسیکه مطمئن بوقت داشته باشد هرگاه معلوم شود دخول وقت و او در اثنا
نماز باشد اشکالی هست اقرب صحت است و احوط عدم است **مبحث چهارم**
مستحبست در اذان طهارت از حدث و شرط نیست در ان اگر چه واقع شود از شخص
در حالیکه در مسجد است و احوط بلکه اقوی اشتراط طهارت است در اقامه **مسئله**
مستحبست قیام در اذان بخصوص از برای امام و احوط اگر نباشد اقوی اشتراط قیام
در اقامه و همچنین است استقرار و استقبال و ظاهر اینستکه قیام و استقرار
شرطند در زمان اشتغال بفصول انها نه بین فصول و روایت شده است اذن
در اقامه در حال مشی بسوی نماز و مؤکد است استقبال قبله در شهادتین و در اذان
نماز جماعت **مسئله** مکروهست کلام در اقامه و در حکم انست اشاره بدست
و مؤکد است کراهت کلام بعد از قد قامت الصلوة بخصوص در جماعت و استثنا
میشود از این چیزیکه تعلق داشته باشد بمصلحت نماز مثل مقدم داشتن امامی یا مستوی
کردن صفی و همچنین مکروهست حرف زدن بعد از اقامه یا مستحبست اعاده اقامه
از برای کسیکه حرف بزند در این هنگام بلکه مطلقا و همچنین مکروهست حرف

زدن بین اذان و اقامه از برای نماز صبح و بهتر ترک کلام است در اذان مطلقا و مستحبست ساکن
کردن اخرهای فصول اذان و اقامه و آشکار کردن الف و هاء در اذان بلکه در هر دو و مستحبست
تانی در اذان و شتاب در اقامه و اولی بلکه احوط احتراز است از وصل بسکون **مسئله**
مستحبست از برای مردان بلند کردن آواز باذان بی انکه خود را بتعب بیندازند بلکه بلند کردن
آواز در اقامه هم مستحبست لکن در اقامه کمتر آواز را بلند کند از ان در اذان و مستحبست گذاشتن
موذن دو انگشت را در دو گوش و مستحبست فصل بین اذان و اقامه مطلقا و از فواصل
دو رکعت از رواتب نافله و مؤکد اند در ظهر و عصر و از برای امام در فجر که منتظر باشد از برای
جماعت و سجده گوینده باشد در ان رَبِّ لَكَ سَجَدْتُ خَاضِعاً خَاشِعاً ذَلِيلاً و جلسه و اقوی
ثبوت جلسه است در مغرب هم و بهتر تخفیف جلسه است در این هنگام و کلام در غیر نماز صبح
و تسبیح و تحمید و نفس بعد نماز مغرب و ذکر کرده اند بعض اصحاب ترک کلام زدن از برای منفرد
و ظاهر اینستکه استحباب فصل خاص موذن نیست که خودش اقامه میگوید **مسئله** مستحبست
در موذن شهر و مثل ان اینکه بوده باشد عادل بلند آواز و بهتر اینستکه بوده باشد بینا و
دانا باوقات ایستاده بر جای بلندی و مستحبست از برای کسیکه بشنود اذان حکایت ان بر هر
حال اگر چه بر خلاء باشد و جایز است بدل کردن حیعلات بحولقه و اگر بوده باشد در نماز
نیت کند مطلق ذکر را و بدل کند انرا بحولقه بنا بر احوط و روایت شده است انحضرت ابی
عبد الله اینکه انحضرت فرمود کسیکه بشنود موذن را بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ
اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ پس بگوید از روی تصدیق وَ اَنَا اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ اَكْتَفِي بِهَا عَنْ كُلِّ مَنْ اَبٰى وَ جَحَدَ وَ اُعِينُ بِهَا مَنْ اَقَرَّ وَ شَهِدَ میباشد
از برای او اجر بعدد کسانیکه انکار و جحود کرده اند و بعدد کسانیکه اقرار کرده اند و شهادت
داده اند **مبحث پنجم** در احکام اذان و اقامه است کسیکه ترک کرد انها را و داخل شد در
نماز رجوع نمیکند اگر بوده باشد از روی عمد و رجوع میکند مادامیکه رکوع نکرده باشد اگر از
روی سهو باشد در مادامیکه یاد ش امد منفرد باشد یا غیر منفرد **مسئله** هرگاه تاخیر کرد اذان را
با عزم بر عدم رجوع یا با تردد در ان پس بدو جواز رجوع او بعد از این اشکالی هست اقرب جواز است
و اگر قرائت کرد در حال تردد پس در بقاء استدامه نیت نماز از برای او اشکالی هست

مسئلة ظاهر اینست که رجوع بجهة اذان و اقامه بقطع نماز و از سر گرفتن آنست و روایت
شده است اینکه او صلوات میفرستد بر پیغمبر و سلام میکند بر او و در این هنگام و در
رجوع کسیکه فراموش کرده باشد اقامه را تنها اشکالی هست و اما ناسی اذان یا چیزی از فصول
اذان یا اقامه پس رجوع نمیکند مسئلة واجب نیست بر کسیکه قطع میکند نماز را بجهة
رجوع عدول بسوی فرضی یا نفلی بلکه نیست این از موجبات مشروعیت قطع مسئلة
باطل نمیشود هر یک از اذان و اقامه بجنون یا خواب یا بیهوشی در اثناء آنها مگر فوت شده
باشد موالات مسئلة بنابر اشتراط طهارت در اقامه تجدید میکند آنرا محدث در
اثناء اقامه و گفته شده است افضل از سر گرفتن اقامه است مسئلة هرگاه اذان و
اقامه گفت بجهة اینکه نماز کند خودش تنها بعد از آن هیئت جماعتی بعمل آمد مستحب است
اعاده آنها و اما مقاصد پس مقصد اول در افعال نماز است و آنها بر دو قسمند
واجب و مستحب ذکر میکنیم آنها را در چند فصل **فصل اول** در نیت است و نیت
شرطست از برای چیزیکه نیت دارد آنرا و اما از برای صحت نماز پس اینکه نیت شرطست یا
جزء است اشکالی هست و حقیقت نیت قصد بسوی فعل است و معتبر است در نیت قربت
و کفایت میکند در نیت واقع کردن فعل بجهة طاعت و امتثال امر خدا سبحانه یا بجهة
فرط محبت یا از برای هر چیزیکه داعی شود بسوی طاعت اگرچه خوف یا رجاء باشد بلکه
و اگرچه فائده عاجله باشد هرگاه اراده کند حصول آنرا بطاعت بطوریکه عطا میکند
مولا از برای بنده آنکه اطاعت میکند او را نرسیدن آن فایده با و بعنوان عوض
بودن چنانکه داده میشوند اجیران و نه ترتب آن فایده بر عمل از باب آثار قهریه و
ناچار است در نیت از معین کردن عنوان نمازیکه امر شده است بآن مثل ظهر بودن
یا عصر بودن و لو بچیزی از خصوصیات آن بی فرقی بین تعدد ما فی الذمه و انحصار آن
و اما تعیین ادائیه و قضائیه پس معتبر نیست مگر با ثبوت هر دو در ذمه فعلاً و دور
نیست اینکه بوده باشد تمامیه و قصریه همچنین و وقتیکه معین کرد فعل را پس ثابت
نشده است اعتبار قصد وجوب یا ندب وصفا و غایة و نه وجه آنها و اما نیابت و
وفاء نذر و یا شبه نذر پس ناچار است از تعیین آنها مسئلة معتبر نیست در نیت

گذشته از چیزیکه ذکر شد اخطار خواه اراده شود از اخطار التفات بقصد خود یا حدیث
فکری و تصور قلبی و غیر این حتی فعلیت وجود قصد و بودن آن وجود تفصیلی زیرا که
لابدیت از قصد چیزیست و شرطیت آن برای نماز چیز دیگریست مسئلة معتبر است
وقوع هر جزئی از نماز حتی همزه الله اکبر از روی نیت و اما مقارنت نیت از برای
عمل پس نیست دلیلی بر آن اگر ممکن باشد تأثیر عزم سابقیکه مرکوز باشد در ذهن در عملیکه
منفصل باشد از عزم بچیزیکه اجنبی باشد از آن عمل مسئلة معتبر نیست معین کردن
خصوصیاتیکه حاصل شونده اند از اشتمال بر مندوبات و عدم اشتمال مسئلة هرگاه
معین کرد چیزیرا از افراد نماز در نیت معین نیست جا آوردن آن فرد و جائز است
از برای او اینکه عدول کند بسوی فرد دیگر که قصد میکند آنرا در اثناء مسئلة جائز
نیست تفریق و تقسیم نیت بر اجزاء بلکه قصد میکند نماز را روی هم رفته پس بعمل میآید
اجزاء باراده جزئیه که ناشی میشوند از اراده جمله و مجموع مسئلة نیست از تفریع
نیت قصد مستحبات در اثناء بعد از عدم قصد آنها یا قصد عدم آنها در حال نیت
نماز زیرا که مستحبات از خصوصیاتی هستند که واجب نیست تعرض از برای آنها از اول
امر مسئلة موقوف نیست نیت جمله و مجموع بر تصور اجزاء تفصیلاً بلکه و نه بر
معرفت اجزاء تفصیلاً پس اگر بوده باشد شخص جاهل و عاجز از تعلم و لو از جهت تنگی
وقت کفایت میکند او را اینکه نیت کند نماز را اگر مطلوبست از او و متابعت کند
مصلی را اگر مطمئن باشد بصحت نمازش و عارض نشدن سهو از برای او و یا جا بیاورد چیزیرا
که یاد میگیرد در اثناء جزئی پس از جزء دیگر مسئلة نیت لفظ نیست و حاصل بلفظ هم نیست
و اگر تلفظ کرد بچیزی که نیت کرده است محسوب میشود از فصل بین اقامه و نماز بکلام مکروه
بلکه بسا اخلال میشود بصحت نماز چنانکه اگر باعث شود غلط را در تکبیر یا تغیر صورت آن
بدرج همزه یا تأملی در آن و بتحقیق معلوم شد از برای تو اینکه نیت آسانترین امور است
بلی اشکال همه اشکال در صدق آن و بودن محرک بسوی عبادت داعی الهی است نه ریاء
از برای مخلوق و طلب منزلت بعبادت نزد مخلوق پس بدرستیکه ریاء اگرچه بوده باشد
یکی از دو جزء داعی بلکه اضعف آنها بلکه و لو بوده باشد از برای قربت شأنیه علیه تامه

اگر فرض شود خلوص آن بلکه و اگر بوده باشد ریاء تابع و مؤکد از برای شوق منافات
ندارد با اخلاص و باطلست عمل بنا بر احوط در صورتیکه ریاء تابع و مؤکد باشد و اما چیزیکه
محبوب باشد لکن معنی مصلی نباشد در جا آوردن عمل از جهت آن با علم بترتیب آن پس ضرر
ندارد البته مسئلة هرگاه قصد ریاء کرد در چیزیکه زیاد باشد بر اقل واجب از اجزاء
و کیفیات زائده مستحبه مقارن عمل باشد یا مترتب بر آن پس اگر بوده باشد اصل جا آوردن
عمل از جهت ریاء آن زوائد باطلست قطعا والا مترجم گوید یعنی اگر قصد ریاء در آن
زوائد تنها کند نه در اصل عمل پس احوط اگر نباشد اقوی بطلان نماز است هم اگرچه فعل آنکه
باشد و عارض شده باشد از برای او ریاء در اثناء و نیت کرده باشد بر اینکه آن شیء مستقلی
که جداست از نمازش هرگاه مصدق کند برا و اینکه او داخل کرده است ریاء را در عملش بلی
اگر صدق نکند ظرفیت نماز از برای ریاء مثل سد گوش خود از استماع غناء و بستن چشم
از نگاه کردن بزن اجنبیه از روی ریاء حال نماز ضرر ندارد مسئلة هرگاه قصد ریا
کند در نماز بترک یکی واجب یا مستحب باشد و فرض شود عدم منافات ریاء در آن از برای
خلوص در چیزیکه مشغولست بآن حین ترک از اضداد وجودیه یا نبودن آن اضداد عبادیه
پس در بطلان آن عمل وجودی که معتبر است در آن این ترک اگر بوده باشد عبادت توهم
آن اگر نبوده باشد عبادة تاملی هست مسئلة ضرر ندارد در ریائیکه حادث میشود بعد از
عمل و اتمام ریاء منوی پیش از عمل پس اگر عمل کرد از جهت آن باطلست و الا پس باطل نیست مسئلة
در حکم ریاء است سمعه و ظاهر اینستکه عمل باطل نمیشود از عجب مگر چیزیکه بیرون برد عامل را
از عنوان عبودیت در عملش و اما دواعی مباحه و راجحه پس اگر بوده باشند باعث بر اختیار
یکی از افراد عبادتیکه جا میاورد آنرا از روی تقرب یا آن داعی در طول قربت باشد نه
در عرض آن یعنی از قبیل داعی بر داعی باشد لکن بر وجهیکه باعث نشود تنزیل واجب
اصلیرا منزله واجب غیری یا بوده باشد مؤکد از برای شوق بسوی عبادت بعنوان
عبادت ضرر ندارد و اگر بوده باشد آن داعی منضم بسوی قربت انضمامیکه باعث شود
مرکب شدن داعی فعلیرا بسوی شخص عمل خارجی و بوده باشد چیزیکه داعی میشود بسوی
آن حقیقت دیگری که متصادق باشد با تمام آن در یک فرد مشکلست حکم بصحت در بعض

صور و اگر بوده باشند تمامی آنها داعی بسوی نماز بعنوان اینکه نماز است قوی است
بطلان در صورت استقلال هر یک از آنها بی فرق بین متقارن در وجود و متدرج
اگرچه نیت تقرب پیش باشد در صورت تدریج گذشت از صورت مستقل نبودن تقرب
بی فرقی بین مساوی بودن دواعی در تاثیر و اختلاف آنها اگرچه تقرب اشد آنها باشد
مسئلة جاری میشود تفصیل مذکور در اجزاء نماز پس اگر نیت کرد بچیزی از خصوصیات
خارجیه نماز غیر قربت را چنانکه اگر بلند خواند چیزی از اذکار نماز را اگر تقرب بآن جسته
میشود از جهت اعلام بیرون نمیرود بسبب آن از جزئیت مسئلة هرگاه داعی بسوی
اصل ذکر اعلام باشد یا انضمام آن با قربت محسوب نمیشود جزء بلی مقتضای بعض
اخبار عدم بطلان نماز است بسبب آن مسئلة چنانکه ناچار است ابتداء اصل قصد
بسوی عمل با مرکوز بودن آن در ذهن و استمرار آن تا آخر عمل همچنین معتبر است باقی بودن
خصوصیاتیکه معتبرند در نیت و منافات ندارد با این مشغول شدن ذهن بخیالات
دیگری و عدم التفات آن بسوی قصد و مقصود مثل عدم التفات آن بسوی قاصد چنانکه
منافات ندارد با آن نیت خروج از نماز فعلا بعد از آنکه حاصل شده باشد از او نیت صحیحه
هرگاه ترک کرد خروج را پیش از آنکه منافی از او واقع شود و عود کرد بسوی نیت اولی
ولکن احتیاط در اعاده است و مؤکد است احتیاط در صورتیکه اگر بوده باشد عود بسوی
نیت بعد از مشغول شدن بچیزی از افعال نماز و همچنین است حکم اگر نیت کند خروج را
از نماز بعد از جا آوردن فعلی و تردد در خروج و عدم آن در حال یا استقبال مثل
نیت خروج است از نماز در حال یا استقبال و اما تردد مصلی در بطلان نمازش از جهت
جهل بحکم چیزیکه عارض شده است از برای او در نماز پس منافی نیست از برای بقاء استدامه
نیت مسئلة هرگاه نیت کرد خروج را از نماز با تعلیق آن بر امر محقق الوقوع یا تردد
کرد در آن همچنین پس او مثل کسیست که نیت خروج کند یا متردد شود در خروج در مستقبل
مسئلة هرگاه بوده باشد معلق علیه غیر محقق الوقوع مشکوک باشد یا مظنون
پس آن از تردد در خروج است اگر نبوده باشد معلق علیه از چیزیکه سلب میکند
قدرت را بر اتمام نماز عقلا یا شرعا و اگر معلق علیه امری باشد که سلب قدرت

میکند عقلاً یا شرعاً پس کفایت میکند از مصلّی چیز دیگر محقّق است الغرض تعلیقی در این حالت
بخصوص هرگاه نبوده باشد از برای او وقتیکه ایمن شود در آن وقت از این **مسئلة**
ظاهر اینستکه نیت قاطع مثل نیت قطع است بلی اگر غافل شد مصلّی از نماز بکار مشغول
شده است یا از جهت نیت صحیحه که مرتکز است در ذهن او پس عزم کرد بر قاطع و منع کرد
او را از آن التفات او بسوی نماز یا غیر از آن یا عارض شد برا و قصد چیز دیگر جاهل میباشد
بقاطعیت آن یا غافل شد از قاطعیت و بجا نیاورد آنرا از جهت زوال جهل و غفلت یا غیر از
این ضرر ندارد در بقاء نیت او **مسئلة** از چیزهائیکه منافات با استدامت دارد
عدول است از نمازی بسوی نماز دیگر که مغایر باشد از برای نماز اول در خصوصیاتیکه
معتبر است نیت آنها لکن عدول گاهی واجب میشود گاهی جائز میباشد پس از اول است
یعنی جائیکه عدول واجبست عدول از نماز لاحق بسوی نماز سابق که یادش آمده یا
آنرا بجا نیاورده در اثناء دو نماز ادائی بلکه و اگر قضا باشند بنابر احوط اگر نباشد
اقوی و در اعتبار شروع شدن در وقت مشترک در جواز عدول اشکالی است بلی معتبر است
در نماز مغرب و عشاء اینکه بوده باشد تذکر پیش از گذشتن محل عدول **مسئلة**
هرگاه یادش آمد در اثناء نماز دویم اینکه نماز پیش باطل بوده پس از برای الحاق آن
بفراموش کردن نماز وجهی هست که خالی نیست از قوّت اگر چه احتیاط [illegible]
مسئلة هرگاه یادش نیامد بجا نیاوردن نماز پیش مگر بعد از فراغ پس در جواز عدول
یا موافق بودن دو نماز یا در خصوص ظهر و عصر مطلقا یا هرگاه قصر نباشند اشکالی
هست اقرب عدم جواز است و از ثانی نیست یعنی از عدول جائز است عدول از اداء
بسوی قضاء هرگاه متذکر شد در اثناء و وسعت داشته باشد وقت از برای آنها
و اما عدول از نماز سابق بنماز لاحق پس ثابت نشده است در چیزی از موارد **فصل**
دویم در تکبیرة الاحرام است و در آنست دو بحث **بحث اوّل** تکبیرة الاحرام
رکن است باطل میشود نماز بکم کردن آن عمداً یا سهواً و همچنین بزیاد کردن آن عمداً بلکه
و سهواً هم پس هرگاه تکبیر گفت از جهت افتتاح اولاً بعد زیاد کرد تکبیر دویمی از برای
افتتاح عمداً یا سهواً باطلست نماز و محتاجست بسوی تکبیر سیمی بنابر صحیح بخصوص

هرگاه بوده باشد نماز واجبیکه حرامست باطل کردن آن پس اگر باطل کرد سیمی را همچنین
محتاجست بر پنجمی و همچنین باطل میشود نماز بجفت و صحیح میشود بطاق هرگاه حاصل
شود قصد قربت و مغایر نباشد منوی با مأمور به را پس احتیاط از برای شاک در تکبیرة
الاحرام اینستکه اعاده نکند آنرا مگر بعد از مبطلی مثل استدبار و کلام و مثل آنها
مسئلة هرگاه تکبیر گفت بقصد ابتدا بنماز دیگری از جهت گمان اینکه فارغ شده
از نماز دیگر مشغول بوده مثلاً پس بطلان نماز بآن تکبیر خالی از اشکالی نیست و صورت
تکبیرة الاحرام الله اکبر است پس منعقد نمیشود نماز بدون آن اگر چه مرادف باشد
از لغت عربیه گذشته از غیر عربیه **مسئلة** احوط اینستکه پنهان نشود همزهٔ الله
و اعراب داده نشود اکبر یا مراعات شرط عدم ادراج و وقف و مجزی نیست غلط آن
چه از حیث ماده و چه هیئت ولو باشباع همزهٔ الله تا اینکه بگردد بصورت استفهام
یا زیاد کردن مد الف آن یا غیر از اینها از چیزهائیکه تغییر میدهند هیئت آنرا از اداء
غیر مدغمی یا فک ادغامی و مثل اینها **مسئلة** واجبست در تکبیرة الاحرام ترتیب
معهود و توالی حروف بحسب معتاد و احوط زیاد نکردن چیز دیگر است بر آن در اعراب
ولو بچیز دیگر وارد شده است اینکه مراد است مثل گفتن من کل شیء یا من ان یوصف
بقیام او قعود او بلمس یا لاخماس یا او یدرک بالحواس لکن اگر چنین کرد پس احوط از برای
او تمام است بعد از آن استیناف **مسئلة** واجبست در تکبیرة الاحرام قیام
تام پس اگر ترک کرد قیام را عمداً یا سهواً باطلست نماز بی فرقی در این بین ماموم که
ادراک کرده باشد امام را در حال رکوع و غیر آن بنابر اصح **مسئلة** واجبست
در تکبیرة الاحرام استقرار بنابر اظهر و واجبست تحقق تلفظ بآن اگر چه نشنود از جهت
هرگاه یقین کند بتلفظ بآن از راه دیگر **مسئلة** واجبست یاد گرفتن تکبیرة الاحرام
بر کسیکه نیکو نمیداند آنرا بعد از دخول وقت بلکه و پیش از آن هرگاه بداند اینکه متمکن
نمیشود از تعلم آن در وقت پس جائز نیست از برای مصلی دخول در نماز ببدل آن با
وسعت وقت و امید یاد گرفتن **مسئلة** هرگاه ترک تعلم تکبیرة الاحرام کرد
تا اینکه وقت تنگ شد آثم است و نماز کند ببدل آن و قضا کند بعد از تعلم بنا

براحوط مسئلة هرگاه ممکن نباشد استقلال مصلی بنطق بتکبیرة الاحرام تنطق
کند بان کسی دیگر و متابعت کند مصلی او را بحرف پس حرف دیگری و اگر متمکن نباشد
از اینهم و متمکن باشد از یکی از دو کلمه ولو بمتابعت اتیان بان کلمه کند و بترجمهٔ
دیگری و ظاهر اینستکه در کیفیت هیئت در این صورت ملاحظه میشود چیزیکه
اقتضا میکند انرا لغت خبر نه مبتدا و احوط مقدم داشتن ترجمهٔ هر دو کلمه است
بر گفتن عین کلمهٔ و ترجمهٔ دیگری در فرض مزبور و عقب آوردن لفظ الله تعالی
اگر کلمه که عین ان مقدور است لفظ الله باشد مسئلة هرگاه متمکن نباشد
از چیزی از ان دو کلمه اتیان کند بترجمهٔ انها از غیر عربیت بنابر اظهر و احوط
مسئلة ظاهر اینستکه معتبر نیست بر کسیکه عین تکبیرة الاحرام را نمیداند
از لغاتیکه انها را میداند بطوریکه اداکننده باشد از برای معنی بالفاظ انها بلی
اگر یافت شود از برای ان مرادفی در لغت عربیه احوط است و شکسته زبان و هم
کسیکه بدل میکند حرفیرا بحرف دیگری و کسیکه مکرر میکند حرفیرا و کسیکه
قطع میکند حرفیرا اتیان میکند بچیزیکه مقدور او است و همچنین است حکم غلط
خواندن عاجز از تعلم و احوط اینستکه اتیان کند پیش از غلط بترجمهٔ صحیحه مسئلة
شخص گنگی که عاجز باشد از نطق راساً عقد میکند قلبش را بمعنی تکبیر تفصیلاً با
امکان و اجمالاً با عدم تمکن از تفصیل و احوط اینستکه لفظ تکبیر را نیز در دل بگذراند
و اشاره کند با این بانگشتش و حرکت بدهد زبانش را مسئلة هرگاه اتیان کند
اخرس عاجز بتکبیرات مستحبه بر وجه مذکور بامید ثواب نیکوست مسئلة
ظاهر جریان حکم تکبیرة الاحرامست بر ابدال مذکوره ولکن در بطلان بزیاده بدل
اخیر اشکالی هست بحث سیم مستحبست اضافه کردن شش تکبیر بتکبیرة الاحرام
و کمتر هفت تا در فضیلت پنج تا است بعد از ان سه تا و لابد است از معین کردن تکبیرة
الاحرام از بین انها و اظهر تخییر است و احوط قرار دادن اخیر است تکبیرة الاحرام مسئلة
مستحبست از برای امام بلند خواندن تکبیرة الاحرام و اهسته خواندن شش تکبیر دیگر
و مستحبست بلند کردن دو دست بتکبیر و ظاهر اینستکه مجزی است در ان محاذات

دو گوش پس پائین تر انها تا پائین تر صورت بکلی و مجزی است محاذات انها با گردن بلکه بتکبیر
و سزاوار است اینکه بوده باشند هر دو دست گشوده و انگشتان چسبیده حتی انگشت بزرگ
بر وجهی قوی و اینکه استقبال کند بباطن انها قبله را و ظاهر اینستکه مستحب بلند کردن
دو دست است باهم پس یکی را بی دیگری بلند نکند بلی اگر عسرت داشته باشد بلند کردن یکی
از انها سزاوار است اینکه ترک نکند میسور را و از برای اعتبار تقارن انها در رفع از اول
تا اخر وجهی هست و مقصود از رفع یدین بتکبیر مصاحبت رفع یدین و تکبیر است و
حاصل میشود البته باتحاد زمان شروع و فراغ در هر دو با اتحاد عرفی مسئلة دور نیست
اینکه بوده باشد خصوصیات مذکوره مطلوبات متعدده بطور استحباب در مستحب
و این رفع زینتی است از برای نماز که جاریست استحباب ان در همهٔ تکبیرات نماز فصل
سیم در قیامست و در انست هم دو بحث بحث اول قیام رکن است در هر کیفی
و معلوم نمیشود اثر رکنیت ان مگر باینکه باطل میشود نماز بترک ان عمداً و سهواً در تکبیرة
الاحرام و در [illegible] تا قبل رکوع و با این معین نیست اینکه بطلان انها از جهت فوت شدن
قیامست یا از جهت فوت شدن تکبیر و رکوعی است که مشروطند بقیام و اما ترک قیام
در چیزیکه بین تکبیرة الاحرام و رکوع است از برای قرائت یا بعد از رکوع پس باطل نمیشود
مگر هرگاه از روی عمد باشد پس احتمال دارد اینکه بوده باشد قیام شرط از برای قرائت
و رکوع یا غیر ان و همچنین در قیامیکه واقع میشود در ان قنوت و غیر ان از اذکار مستحبه
که ثابت نشده است استحباب انها مگر در حال قیام پس معین نیست بودن ان جزئی
بالاصالة لکن این اظهر است و اما زیادت قیام سهواً چنانچه اگر ایستاده شود جائیکه باید
بنشیند پس باطل نمیشود نماز بان مسئلة مراد بقیام انتصاب و راست ایستادن عرفیست
و بهتر بلکه احوط راست داشتن گردنست و معتبر است در ان وقوف بر دو پا بلکه بر
سر قدمین نه انگشتان انها یا پاشنه انها تنها مسئلة معتبر است در قیام عدم فصل
زیادی بین قدمین که بیرون برود شخص از اسم قائم عرفاً و معتبر است انداختن سنگینی
خود بر قدمین اگرچه معادل نباشند در حمل ثقل بدن و معتبر است استقرار باینکه بوده
باشد واقف غیر راه رونده و نه مضطرب و استقلال بترک استناد بچیزی بطوریکه

اگر اذا کرده شود تکبیر گاه او بیفتد وجایز است تکبیر کردن بر پهلوی ومثل ان بجهت خوابیدن
وباطل میشود نماز بتعمد اخلال بچیزی از این اوصاف با امکان حال اشتغال بجزئی از
ان ولو اندک باشد واما ساهی پس در انتصاب نیست وجز این نیست باطل میشود
نماز هرگاه بوده باشد ترک ان بیرون کشتن از قیام عرفا واتفاق شود این حال تکبیره
یا پیش از رکوع با تاملی در اخیر فی الجملة **مسئلة** ایا تدارک میشود قرائتیکه واقع
شده باشد حال عدم انتصاب سهوا دو وجه هست اقرب انها عدم است واحوط
انها وجوبست اگر معارضه نکند از احتمال قران واحوط با تدارک سجود سهو است
از برای ترک انتصاب واز برای زیادت قرائت واگر فوت شد ازا ومحل تدارک احتیاط
میکند بسجود سهو از برای ترک انتصاب واز برای فوت قرائت وزیاد کردن ان
مسئلة در ایستادن بر یکی از دو پا یا انگشتان اینست وجز این نیست باطل میشود
نماز هرگاه اتفاق شود این در حال تکبیر یا پیش از رکوع بر وجهی وحکم تدارک چنانست که
گذشت **مسئلة** ظاهر اینست که فصل زیاد بین دو پا مثل ترک انتصاب وترک
انداختن سنگینی جسد است بر قدمین مثل ایستادن بر یکی از دو پا **مسئلة** ترک تمام
با اضطراب وحرکت کردن بدن بدون راه رفتن پس اگر از روی عمد باشد اینست وجز
این نیست ضرر دارد در غیر ما قبل رکوع وسهو در ان ضرر ندارد مطلقا بر وجهی قوی
واحوط از برای کسیکه تکبیر گفت همچنین اتمام واعاده است **مسئلة** هرگاه ترک تمام
براه رفتن باشد پس اگر محو شود هیئت نماز بان باطلست اگرچه از روی سهو باشد
والا پس حکم ان مثل حکم اضطرابست **مسئلة** اولی از همه صور مذکوره در عدم
ابطال تکیه کردنست سهوا **مسئلة** هرگاه عاجز باشد مصلی از رعایت اوصاف
مذکوره پس اگر عجز از راست ایستادن داشته باشد نماز کند حال خم بودن اگرچه بیرون
رود از اسم قائم ورسیده باشد حد رکوع را اگر بوده باشد خلقی از جهت کوژی پشت
یا بزرگی سن ومثل انها بلکه واگر بوده باشد از جهت مانع خارجی مثل کوتاهی سقفی و
مثل ان یا مقدم داشتن مرتبه اعلی بر غیر ان هر وقت میسر شود **مسئلة** هرگاه بوده
باشد عجز مصلی از ایستادن بر قدمین یا نزدیک قرار دادن دو جلین یا انداختن

خود بر دو پا منتقل میشود بسوی چیزیکه متمکن است از ان بترتیب یعنی مقدم داشتن
مرتبه اعلی بر غیر ان تا انا میکه اسم قیام صادق باشد بر ان بلکه واگر بیرون برود از اسم
قیام هم بر وجهیکه خالی نیست از بعدی **مسئلة** هرگاه عاجز باشد مصلی از استقرار
بمعنای سکون وارامی یا بیند با اضطراب واگر عاجز باشد از ایستادن ودایر باشد
امر بین راه رفتن ونشستن نماز میکند نشسته بنا بر اقرب این هرگاه متمکن باشد از ان
از قیام از برای رکوع والا پس در حکم انست اشکالی **مسئلة** هرگاه عاجز باشد
شخص از استقلال نماز میکند حال قیام با اعتماد بر چیزیکه حاصل میشود با ان قیام
تام بی فرقی بین اینکه بوده باشد جماد یا حیوان **مسئلة** هرگاه موقوف باشد تحصیل
چیزیکه محتاج است بر ان تکیه کند بر بذل مالی واجبست ما دامیکه اجحاف نکند بحالش
مسئلة هرگاه متمکن باشد شخص از قیام با اوصاف مذکوره در بعض نماز نه در بعض
دیگر بقدر تمکن قیام جا اورد **مسئلة** هرگاه دایر باشد مقدار مقدور از قیام
بین جزء مقدم غیر رکنی از نماز وجزء مؤخر رکنی دور نیست مقدم داشتن جزء مقدم
غیر رکنی بلکه وهمچنین است اگر دایر باشد امر بین قیام در جزء مقدم غیر رکنی ورکن
دیگری مثل رکوع اگرچه حکم بتقدیم قیام در جزء مقدم غیر رکنی یا بدل شدن رکوع
باشاره خالی نیست از تاملی **مسئلة** در صور دوران امر بین اوصاف متقدمه
بعض انها با بعضی لازمست تقدیم وصفیکه اهم واقرب باشد بسوی قیامیکه
مطلوبست **مسئلة** هرگاه عاجز باشد مصلی از همه مراتب قیام منتقل
بسوی جلوس واعتبار در حد عجز در اینجا ودر غیر ان از مقامات عدم قدرت یا
تضرر است بمرض از جهت زیاد شدن ان کما یا کیفا یا از جهت حدوث مرض یا غیر ان
از درد ومثل ان یا لازم داشتن مشقتیکه تحمل ان نمیشود عادة وراه بسوی این
یعنی لزوم مشقتیکه عادة تحمل نمیشود معرفت خود انسانست ولو ظنا یا از داد
باب علم بلکه ولو خوفا در ضرریکه معتد بر باشد **مسئلة** ظاهر اینستکه معتبرات
در جلوس اعتدال واستقلال واستقرار ومعتبر نیست در ان کیفیت مخصوصی
بلی مستحبست مربع نشستن وظاهر رکن بودن جلوس است در چیزیکه میباشد

قیام رکن در آن وهرگاه عاجز باشد از جلوس بخوابد بر جانب راست بعد از آن جانب
چپ بعد از آن بر قفا بخوابد بعد از آن نماز کند بطوریکه ممکن است **مسئلة** از برای
رکوع وسجود است هم در جائی با ملاحظه ترتیب در آنها اول خم شدن بطوریکه
ممکن باشد با بلند کردن چیزیکه میگذارد جبهه خود را بر آن در سجود بعد از آن
ایماء بسر بعد از آن بچشم پس قرار بدهد سر از بر کردن سر و بستن چشم را رکوع وسجود
و بلند کردن و باز کردن آنها را رفع بعد از آن بیك چشم اشاره کند **مسئلة** اولی
بلکه احوط در خم شدن بدل سجود اینستکه بوده باشد حال جلوس از کسیکه نماز
میکند ایستاده واینکه بوده باشد با گذاشتن مساجد غیر جبهه بر زمین با نزدیك
کردن چیزیکه میگذارد جبهه را بر آن از زمین بجبهه واینکه بوده باشد در حال
سجود پست تر از حال رکوع بخصوص هرگاه بجا بیاورد رکوع وسجود را در یکحالت
از قیام وجلوس نیز بتقلیل انحناء از برای رکوع از مقداریکه قدرت دارد بر آن
بلکه بنزدیك بردن صورت خود بزمین اگرچه مساوی باشند رکوع وسجود در
انحناء پشت مصلی که مناط رکوعست بلکه بهتر رعایت وضع مساجد بر زمین
واخفضیت است در حال سجود در ایماء بسر هم بلکه ودر بستن چشم **مسئلة** هرگاه
عاجز شد مصلی از قیام منتقل میشود بسوی درجه پست تر پس اگر بوده باشد
بعد از قرائت وفرض نشود از برای او عجزی از رکوع راست میشود بعد از سقوط
ورکوع میکند والا پس اگر بوده باشد افتادن او اضطراری پس ظاهر اینستکه
مجزی نیست ولا قرار دادن رکوع این سقوطیکه بصورت رکوعیست که نباشد
استقراری در آن واگر بوده باشد انخفاض او اختیاری از جهة خلاصی از مشقة
قیام که رافع باشد از برای تکلیف بان پس ظاهر مجزی بودن قصد رکوع است
با نحنائیکه حاصل میشود از او بصورت رکوع اگرچه نبوده باشد از برای او رفعی
از آن این هرگاه قدرت داشته باشد بر ذکر حال انتصاب وبصورت راکع و
اگر قدرت نداشته باشد بر این پس در اکتفاء بان صورت رکوع خالی از ذکر و
قرار ورفع یا لزوم باقی گذاشتن این صورت تا حالت جلوس پس بیاورد ذکر را

در وقت دوام این صورت یا تعیین جلوس ورکوع در حال جلوس یا تخییر بین این و
بین شروع از قیام در رکوعیکه حاصلست حال جلوس چند وجه هست **مسئلة**
هرگاه عروض عجز از قیام پیش از قرائت یا در اثناء آن باشد پس ظاهر جواز اشتغال
اوست بقرائت در حالتیکه سر از بر میشود ودر اینکه این واجبست یا نه اشکالی
هست لکن ظاهر عدم بطلان نماز است بترك آن وقرار دادن قرائت حال جلوس
مادامیکه باطل نشود از جهة فوت موالات **مسئلة** هرگاه در بین نماز قادر بر
قیام شد منتقل میشود بسوی نهایت چیزیکه قدرت دارد بر آن وترك میکند
قرائت را در اینجا وقت برخواستن مادامیکه باعث نشود تاخیر فوت موالات را بلکه و
اگر باعث شود پس از سر میگیرد چیزیرا که حاصل میشود بان موالات اگرچه مقداری
خوانده است در حال جلوس اگر نبود فوت موالات بود مجزی البته اگر بوده
باشد دخول او در نماز در آخر وقت واگر بوده باشد در سعه وقت پس احوط اجزاء است
واتمام نماز است ملفق از جلوس وقیام بعد از آن اعاده ومؤکد است احتیاط
اعاده در صورتیکه اگر عارض شود عجز بر مصلی در سعه وقت با علم او بزوال عجز وتمکن
او بنماز ایستاده **مسئلة** هرگاه متمکن شد از قیام بعد از قرائت واجبست قیام
شود پیش از رکوع تا اینکه رکوع از قیام واقع شود واگر متمکن شد از آن بعد از رکوع
از جلوس پس ظاهر عدم وجوب آنست مقدمة از برای سجود بلکه ونه از برای قیام
بعد از رفع از رکوع **مسئلة** در جواز قیام از برای قنوت هرگاه متمکن شد از آن
بعد از قرائت وقدرت نداشته باشد بر رکوع مگر در حال جلوس تاملی هست **بحث**
دویم مستحبست از برای مردیکه نماز میکند ایستاده سر از بر کردن شانها ودو دست
در حالتیکه گذارنده باشد دو کف خود را بر دو ران خود وکف راست را بر ران راست
وکف چپ را بر ران چپ واینکه دو کف خود را مقابل دو زانوی خود قرار دهد با بستن
همه انگشتان ونظر بموضع سجود خود کند ومستحبست راست قرار دادن گردن
واستخوانهای پشت وانداختن سنگینی خود بر دو پا بقدر هم وبا بر قرار دادن قدمین
بطوریکه مقدم نباشد یکی از آنها بر دیگری ومستحبست اینکه انگشتان دو پا را مقابل

قبله قرار دهد و دو پا را از هم جدا کند و لو بقدر یک انگشت و ده یکو جنبت
نهایت فضیلت آن مسئلة مستحبست از برای شخصیکه نماز میکند نشسته مربع
نشستن در حال قرائت و کیفیت آن در اینجا اینستکه بنشیند بر دو الیهٔ خود و بلند
کند دو ساق و دو ورک خود را و بنا گفته شده است باستحباب بلند کردن
دو الیه از زمین و شاید باکی بآن نباشد و اما حال رکوع پس مستحبست خوابانیدن
دو پا باینکه پهن کند هر دو را و بنشیند بر پشتهای آنها بصورت اقعاء و بلند کند
دو الیهٔ خود را از دو پاشنهٔ پاها و جدا کند دو ران خود را از دو ساق باینکه میان
آنها خالی باشد چنانچه مستحبست از برای او تورک در حال تشهد و بین سجدتین
یعنی اینکه بر ران چپ بنشیند و پشت قدم راست را بر روی کف پای چپ گذارد *

فصل چهارم در قرائت و در آنست دو بحث **بحث اول** واجبست
در رکعت اول و دوم از فرائض قرائت حمد بعد از آن قرائت سورهٔ تمام غیر حمد
مگر اینکه وقت مضیق باشد یا متمکن نباشد از تعلم سوره یا داعی باشد ضروری
بسوی ترک سوره از تقیه و غیر آن و کفایت میکند در سقوط سوره مشقتیکه معتد
بها باشد در عادت و مجزی میباشد در نماز جماعت خوف فوت رکوع با امام
مترجم گوید یعنی اگر بترسد که اگر سوره را بخواند برکوع امام نرسد سوره نخواند **مسئلة**
هرگاه خلاف ترتیب کرد سهوا یعنی اول سوره را خواند بعد حمد را تدارک کند آنرا
بقرائت همان سوره که پیش از حمد خوانده است یا غیر آن سوره بعد از حمد و سوره اولی
اولیست **مسئلة** هرگاه خلاف ترتیب کرد عمدا پس اقوی بطلان نماز است اگر نیت
جزئیت کرده باشد در سورهٔ مقدم و الا پس احوط اتمام است بعد از آن اعاده
مسئلة جایز نیست قرائت سوره که باعث میشود خروج وقت از همین نماز یا نماز
دیگری که مترتب است بر این اگرچه بوده باشد بعد از ادراک یک رکعت از وقت پس
اگر چنین کرد عالما عامدا و تفویت کرد وقت را معصیت کرده است و باطلست نماز
او بنابر اقرب و همچنین باطل میشود نماز بمجرد شروع در چنین سوره اگر نیت کرد اینرا
از اول نماز و الا پس در بطلان از اول تأملی هست **مسئلة** هرگاه داخل شد در سوره

ناسیا و متذکر شد پیش از تفویت وقت لکن وقت مضیق باشد از خواندن سورهٔ دیگر
صحیحست نماز و تمام کند آنرا و اگر وسعت داشته باشد وقت از برای سورهٔ دیگر پس
احوط اینستکه تمام کند نماز را بسوره و اعاده کند آنرا و هرگاه متذکر نشد مگر بعد از
فوت وقت پیش از تمام کردن سوره و گذشتن از نصف آن پس احوط عدولست بسوی
سورهٔ دیگری در جائیکه جایز است عدول و اتمام نماز بعد از آن اعاده و اگر بعد از
گذشتن از نصف یا بعد از تمام کردن سوره باشد پس در اکتفاء باین سوره و احتیاط
باعاده و عدم اکتفاء دو وجه هست **مسئلة** هرگاه اعتقاد داشت فوت وقت را
بسبب خواندن سوره و داخل شد در آن با نیت قربت بر وجه تشریع و خلاف آن معلوم
شد پس از برای اکتفاء بآن وجهی قوی هست **مسئلة** هرگاه اعتقاد داشت عدم
مفوتیت سوره را و داخل شد در آن و معلوم شد خلاف آن پس از برای الحاق او
بعامد عالم در بطلان نه عصیان وجهی هست که خالی نیست از قوت **مسئلة** حرامست
قرائت یکی از عزائم یعنی سوره هائیکه سجدهٔ واجبه در آنها هست در فرائض پس اگر
قرائت کرد یکی از آنها را از روی علم و عمد باطلست نماز او و دور نیست حصول بطلان
بمجرد شروع با قصد این از اول نماز بلکه و اگر قصد نداشته باشد از اول نماز
و لکن شروع کرد با نیت تمام سوره بلکه و اگر نیت نکند تمام سوره را پس تأملی در بطلان
در اخیر اگر نبوده باشد در جزئیکه نیت کرده است آنرا آیهٔ سجده بلکه بطلان در
صورت ماقبل اخیر هم خالی نیست از تأملی **مسئلة** ظاهر اینستکه ابطال بقرائت
سورهٔ از عزائم موقوف نیست بر نیت جزئیت بآن و یا موقوفست بر وقوع آن سوره
در محل قرائت یا نه دو وجه هست **مسئلة** هرگاه از روی سهو سورهٔ از عزائم قرائت
کرد و یادش نیامد مگر بعد از تمام کردن آن پس احوط از برای نماز اینستکه سجده کند یا ایما
اگر جا نیاورده باشد حقیقت سجود را سهوا هم بلکه و اگر جا آورده باشد حقیقت سجده
در وجهی و بخواند سورهٔ غیر از آن و تمام کند نماز را و احوط اینستکه سجده کند بعد
از این از برای عزیمه و اعاده کند نماز را و همچنین است حکم اگر یادش آمد بعد از آیهٔ
سجده پیش از تمام کردن سوره **مسئلة** هرگاه یادش آمد پیش از خواندن آیهٔ سجده

که داخل در یکی از سورهای عزائم شده است عدول کند بسوی سوره دیگری مطـ
اگرچه بعد از گذشتن از نصف باشد و صحیح است نماز او مسئله احوط اینستکه
استماع نکند قرائت آیه سجده را در نماز واجبی پس اگر استماع کرد ایماء کند در نماز و
سجده کند بعد از فراغ از نماز و اعاده کند نماز را احتیاطا در همه فروض (احکام) مذکوره
مسئله باکی نیست بقرائت عزائم در نافله و سجده میکند در این هنگام در اثناء نماز
چنانچه اگر استماع کند آیه سجده را و بعد از آن تمام میکند نافله را مسئله مجزیست
قرائت هر سوره بعد از حمد غیر از سور عزائم حتی سوره قل اعوذ برب الفلق و قل
اعوذ برب الناس مسئله اقوی اینستکه فصل نمیاندازد بین الضحی والم نشرح و نیز بین
سوره فیل و لایلاف با مراعات ترتیب و بسمله بین آنها و اختیار غیر آنها در نماز
اسلم است مسئله بسمله جزء است در ابتدای هر سوره غیر سوره برائت مسئله
احوط تعیین سوره است پیش از تلفظ به بسمله اگرچه اقوی عدم وجوب است بلی
تعیین اگر معین کرد بوجهیکه راجع باشد بعزم بر قرائت سوره معینه بعد از بسم الله
محتملست و اما اگر قصد کرد به بسم الله قرائت چیزی را که جزء است بخصوص از برای
سوره توحید مثلا پس صدق این قصد معلوم نیست مسئله احوط اگر نباشد
اقوی ترک قرائت بین دو سوره بنیت جزئیت مترجم گوید یعنی در یک رکعت و سوره
قرائت نکند بلکه احوط ترک آنست با عدم قصد جزئیت هم لکن ظاهر عدم حصول قران
بزیاد کردن بعض سوره با قصد نداشتن تمام کردن آن بلی اگر نیت کرد بعض سوره را
جزء مستقلی بنا باعث میشود فساد را از جهت خلل در نیت و زیاد میشود و وضوح
حصول قران اگر بوده باشد بعض سوره تکرار آنرا برای بعض آیه‌های همان سوره بنا
کلمها یا حروف آن سوره بخصوص هرگاه بوده باشد این در اثناء خواندن سوره نه بعد
از تمام کردن آن بخصوص هرگاه بوده باشد در فاتحه یا در غیر محل قرائت مثل قنوت لکن
دور نیست عدم حصول قران بتکرار یک سوره و بتکرار فاتحه با یک سوره و نیست
باکی بقران در نماز مستحبی بلی روایت شده است نهی از آن در نافله روز مسئله
جائز است عدول از سوره بسوره دیگر چه از جهت عذری باشد یا نه غیر از سوره قل

۲ عدول

یا ایها الکافرون و قل هو الله احد مسئله هرگاه از اول امر نیت کرد یا بلکه
قصد کرد قرائت بعض سوره بعد از آن سوره دیگر پس حکم در آن خالی از تامل نیست
و مثل اینست در تامل عدول از سوره بهمان سوره یا اینکه بخواند بعض سوره بعد
از آن از سر بگیرد آنرا مسئله اظهر اینستکه عدول در جائیکه جائز است برای
مختار وقتیستکه هرگاه از نصف سوره نگذشته باشد اگرچه احوط ترک عدول است
بعد از رسیدن بنصف هم ولو از نصف نگذشته باشد مسئله کسیکه باقی
مانده سوره که مشغول شده است بآن یادش رفته باشد و کسیکه ملتفت
بتنگی وقت شده باشد بلکه هر معذور دیگر صحیح باشد از او دخول در سوره لابد
از برای او از عدول بسوره دیگر بهر حال مسئله ظاهر اینستکه اعتبار در تنصیف
سوره بشماره‌ای حروف است و بنا بر تحقیق احوط است اگر نباشد اقوی مسئله صحیح
عدم جواز عدول است اختیارا از سوره کافرون و قل هو الله احد بمجرد اشتغال اگر
مشغول به بسم الله تنها شده باشد بنا بر اختصاص هر سوره به بسمله مسئله
شامل میشود حکم بعدم جواز عدول از دو سوره مذکوره عدول از یکی از آنها بدیگری
و استثنا میشود عدول از آنها بسوره جمعه در رکعت اول و بسوی سوره منافقین
در سوره (رکعت) دوم از نماز جمعه و از نماز ظهر روز جمعه بر وجهی و تحدید بنصف در اینجا
خالی از اشکالی نیست یعنی اختصاص جواز عدول در مورد استثنا بصورتیکه بنصف
نرسیده باشد مشکلست و مثل آنست در اشکال عدول از باقی سورها بسوی
آنها بعد از گذشتن از نصف و همچنین اشکال دارد عدول از یکی از دو سوره غیر
موظفه بسوی دیگری که غیر موظفه باشد هم و احوط اگر نباشد اقوی ترک آنست
در عدول یعنی تکرار کردن عدول از سوره بسوره دیگر گذشته از عدول بسوره که
عدول از آن کرده است و هر وقت عدول میکند اعاده میکند بسم الله را از برای
سوره که عدول بآن میکند مسئله واجبست بر مردان بلند خواندن در قرائت
نماز صبح و دو رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشاء و واجب نیست آن در باقی
اذکار آنها و واجبست آهسته خواندن در قرائت رکعت اول و دوم نماز ظهر و

عصر در غیر روز جمعه پس بدرستیکه اظهر جواز جهر است در قرائت رکعت اول
و دوم نماز ظهر روز جمعه اگرچه احوط ترک آنست مسئلهٔ واجبست آهسته خواندن
در دو رکعت اخیره از نماز مغرب و دو رکعت اخیره از نماز ظهر و عصر و عشاء چه قرائت
کند در آنها یا تسبیحات را بخواند بنا بر احوط در تسبیح و واجب نیست اخفات در
باقی اذکار آنها مسئلهٔ نیست جهری بر زنان اگرچه جائز است جهر از برای ایشان
در جای آن مترجم گوید یعنی در نماز صبح و رکعت اول و دوم از نماز مغرب و عشا
اگر نشنوند آواز ایشان را اجانب و با شنیدن حرام است و باطلست نماز بنا بر احوط
مسئلهٔ ظاهر وجوب اخفاتست بر زنان در جای آن یعنی در نماز ظهر و عصر و حکم
نماز قضا مثل اداء است ولو قضا از غیر باشد شرعا یا اجاره یا مساوی بودن قضا
و قضا کرده شده از او از جهت ذکوریت و انوثیت مسئلهٔ هرگاه مختلف باشد
قاضی و مقضی عنه پس اگر بوده باشد نائب مرد پس احوط بلکه اقوی جهر است و اگر زن
باشد پس دور نیست حکم بعدم وجوب جهر بر او اگرچه احوط از برای او هم جهر است
با نشنیدن اجنبی آواز او را مسئلهٔ جهر بلند کردن آواز است بطوریکه بشنود آنرا
غیر یکه قریب باشد ولو تقدیرا و اقرب اعتبار اظهار جوهر آواز است لکن نکند در
مقداریکه معهود است بین متشرعه مسئلهٔ مجزی نیست در اخفات کمتر از اینکه
بشنود آواز خودش را تحقیقا یا تقدیرا و مجزیست از آن چیزیکه بشنود خودش اگر اماله
نرسد بحد جهر بمعنای مذکور اگرچه بشنود آنرا غیر خودش بنا بر اقرب اگرچه احوط ترک
شنوانیدن غیر است بلکه حکم باجزاء با بلندی آواز مثل بلندی آواز کسیکه آوازش
گرفته و خشن شده باشد مشکلست مسئلهٔ هرگاه بجهر خواند در جای اخفات
یا عکس پس اگر از روی علم و عمد باشد باطلست نماز او اگرچه در یک حرف باشد و اگر از روی
نسیان باشد باطل نیست اگرچه فراموش کرده باشد از نماز یکه مشغول است بآن مثل اینکه
گمان کند نماز ظهر را نماز عشاء مسئلهٔ هرگاه کسی فراموش کرد حکم جهر و اخفات را یا
فراموش کرد معنای جهر و اخفات را یا اینکه قصد قربه از ایشان بعمل بیاید از جهت اینکه
گمان کرده باشند خلاف واقع را پس در حکم ایشان اشکالی هست احوط اتمام و اعاده است

اگرچه قول بصحت نماز خالی از رجحان نیست مسئلهٔ کسیکه متذکر شد جهر و اخفات را
پیش از رکوع اعاده نمیکند قرائت را بنا بر اقوی بلکه اگر در اثناء متذکر شد عدول میکند
بوظیفهٔ خود از جهر یا اخفات اگرچه در اثناء کلمه باشد بی اعادهٔ آنچه قرائت کرده
مسئلهٔ مراعات میکند متذکر در انتقال بوظیفهٔ خود اینکه اداء نکند چیزی را اعتراف
وظیفه بعد از زوال نسیان پس اگر بوده باشد وصل حروف موجب بقاء وصف
سابق قهرا از جهر بودن یا اخفات بودن قطع میکند مسئلهٔ ظاهر عدم وجوب
سجود سهو است اگرچه احوطست از برای نقیصه بلکه و از برای زیادت هرگاه بجهر
بخواند در جای اخفات بلکه مطلقا مسئلهٔ هرگاه جاهل باشد مصلی پس اگر جاهل
باشد بحکم جهر و اخفات بجهل مرکب یعنی خیال کرده باشد که جهر و اخفاتی در نماز نیست
که قصد قربت از او بعمل میاید نماز او باطل نیست اگر بجهر در جای اخفات یا بعکس بخواند
بخلاف اینکه اگر جاهل باشد بجهل بسیط که باعث میشود از برای بطلان نماز از جهت
نبودن قصد قربت بلکه دور نیست حکم ببطلان با قصد قربت هم و اما اگر جهل متعلق
باشد بمحل بمعنای اینکه بداند که جهر در بعض نمازها و اخفات در بعض دیگر واجبست
لکن معین نکرده باشد آنها را پس در مرکب از این جهل اشکالی هست کمتر از جهل
بسیط و اما اگر متعلق باشد جهل بمعنای جهر و اخفات پس اولی است باشکال اگرچه
بعمل بیاید از او قصد تقرب مسئلهٔ هرگاه قرائت کند بطوریکه خودش نشنود آواز
خودش را بگمان داخل بودن آن در اخفات پس سزاوار نیست اشکال در عدم معذوریتش
و همچنین اگر جاهل باشد بوصف قرائتش چنانکه اگر جهر خواند مثلا در غیر محل آن بگمان
اینکه باخفات میخواند چنانکه بسا اتفاق میشود این از برای کسیکه گوش او سنگین است
معذور نیست بلی اگر بوده باشد این از روی غفلت و نسیان منجر است معذوریت
مسئلهٔ هرگاه وجوب اخفات نه از جهت نوع نماز باشد بلکه از جهت عارض ما موجبه
باشد یا شنیدن اجانب آواز زن را بنا بر بودن آن عورت پس ثابت نشده است بودن
جهل یا آن عذر بلی ظاهر بودن فراموشیست در این هنگام عذر هم و اما جهل و نسیان نه
غیر از دو رکعت اولی یا در ذکر بدل قرائت در دو رکعت اولی بنا بر مساوی بودن بدل

ازبرای مبدل پس ظاهر ثبوت حکمست بمعذوریت ازبرای هردو بلکه حکم بمعذوریت
در نسیان واضحست اگرچه احتیاط بسجود سهو در اینجا تاکیدش بیشتر است
مسئلة هرگاه بوده باشد مصلی جاهل بجهر واخفات یا ناسی از انها اجهر جاری نیست
حکم صحت نماز در او ظاهر او مردد بودن ان تسلیم تام ازبرای عمل مستاجر علیه با فرض
مستاجر حال عقد عالم و ملتفت باشد تسلیم ازبرای ناقص یا معیوب نکرده باعث ارش میشود
بطور تعیین یا تخییر بین ارش و بین فسخ تردد یست هست اظهر اولست مسئلة واجبست
قرائت صحیحه در نماز پس اگر نماز کرد و اخلال کرد عمدا بحرفی یا حرکت بنائی یا اعرابی یا
سکون لازمی یا مد واجبی یا تشدیدی یا بدل کرد حرفی را بحرف دیگری اگرچه ضاد بظا
باشد یا بچیزیکه محسوب نشود از حروف تهجی یا اخلال کرد بترتیب بین ایه ها یا کلمه ها
یا حروف حمد و سوره یا موالات همچنین مترجم گوید یعنی بین ایه ها یا کلمه ها یا
حروف باطلست نماز او مسئلة محافظت بر مخارج مضبوطه نزد قراء معتبر نیست
بعد از اداء حرف چنانچه سزاوار است اگر ممکن باشد و بالجمله واجبست رعایت چیزیکه
اقتضا دارند انرا قواعد صرفیه و نحویه و اما کیفیات دیگر یکه مذکورند در علم قرائت
پس احوط اتیانست بمد متصل چه تفسیر شود بچیزیکه بوده باشد باعث ان همزه یا الف
از ان و از سکون لازم اگرچه ازبرای عدم وجوب ان کمی رجحان هست مسئلة اقرب
اینستکه اعتباری نیست در تحدید مد بسته الف یا چهار تا بلکه کفایت میکند مجرد
زیادت بر مد ذاتی طبیعی ازبرای حرف مد یکه سبب مد را ندا شته باشد و اما مد
منفصل پس صحیح عدم وجوب انست بلکه رجحان شرعی ان معلوم نیست اگرچه جایز است
مسئلة احوط محافظتست بر ادغام مثلین هرگاه اول انها ساکن باشد بالاصالة
بلکه اقرب لزوم ادغامست هرگاه بوده باشند در یک کلمه و اما متقاربین که ساکن
باشد اول انها پس ادغام در انها بتحقیق ثابت نیست در دو مورد یکی از انها لام تعریف
و حروف شمسیه اند و دویم انها تنوین و نون ساکنه که در اخر کلمه باشد با غیر حرفی
انها از حروف یرملون بلکه احوط رعایت غنه است با ادغام در حروف یمون و
در غیر از موارد مذکوره ثابت نشده است وجوب ادغام بلکه اکتفا میشود در جواز ادغام

موارد ثابته در قرائات مشهوره و همچنین حکم بجواز در ادغام متحرک بودن حرف
پیش از متجانسین یا متماثلین موقوفست بر ثبوت مسئلة احوط قلب کردن نون
ساکنه و تنوین است بمیم هرگاه بوده باشد بعد از انها بائی و احوط اظهار انهاست
هرگاه بوده باشد بعد از انها یکی از حروف حلق و اما اخفاء انها با باقی حروف پس
ظاهر اینستکه مجرد استحسان عرفیست مسئلة اولی بلکه احوط اشباع حرکتهای
ضمیر غائب مذکر است تا اینکه متولد شود از ان یائی بعد از کسره مثل به و واوی بعد
از ضمه و فتحه مثل عبده و له و احوط ترک اشباعست در های ضمیر غائب مذکر یکه
بعد از سکون باشد مثل منه و علیه مسئلة احوط ترک وصل بسکون و وقف بحرکتست
و اما پنهان کردن همزه وصل اگر وصل کند و اثبات همزه ان و بدل کردن تای تانیث
اسماء بها و تنوین منصوب بالف اگر وقف کند پس شاید متعین باشد مثل حصول
وقف بسکوت کمتر از تنفس مسئلة تفخیم و ترقیق و اماله و چیزیکه جاری نیست مجرای
انها لازم نیست اگرچه ذکر کرده اند انها را قراء مسئلة احوط بلکه اقوی عدم جواز
تعدی بستا از ده قرائت بلکه از هفتتای انها در حرکات اعرابیه و بنائیه گذشته از
مواد کلمها و بنیهای انها اگرچه مساعدت کند انرا عربیت بلکه و اگر نبوده باشد قرائت
موافق ازبرای چیزیکه ذکر کرده اند انرا اهل عربیت هرگاه بوده باشد یکی از هفت قرائت
هم تعدی جایز نیست مسئلة کسیکه نیکو نمیداند فاتحه را واجبست بر او یاد گرفتن
ان بعد از دخول وقت بلکه و پیش از ان هرگاه بداند اینکه متمکن نمیشود از یاد گرفتن ان
در وقت مسئلة احوط اینستکه ترک تعلم حمد نکند اگرچه بداند که متمکن میباشد
از ایتمام و نماز جماعت کردن چنانچه احوط حفظ کردن فاتحه است در بدل و همچنین است
حال در سوره مسئلة احوط در حمد و سوره گذشته از چیزیکه گذشت اینستکه
نخوانند انها را از روی قرآن و نه بمتابعت کردن قاری مسئلة کسیکه عاجز باشد
از اتیان بقرائت صحیحه پس اگر بوده باشد از جهة افتی در زبان او و مثل شخص شکسته زبان
که سین را مثلا ثاء میخواند و کسیکه خیلی فاء و تاء در وقت تکلم میگوید جا میاورد
چیزیرا که مقدور او است و اگر بوده باشد از جهة عجمی بودن او اتیان میکند بچیزیکه

قدرت دارد بر آن از قرائت صحیحاً و بغیر آنکه غلطست اگر صادق باشد بر آن قرائت
قرآن عرفاً بلکه و بدون صدق عرفی هم با اشکالی در هر دو صورت پس احوط تکرار
نماز است با غلط یکمرتبه و بدون آن مرتبهٔ دیگر یا بدل آوردن از غلط بچیزیکه
میباید احتیاطاً و احوط از این از برای او یا بودن لحن در قرائت ایتمام است اگر
ممکن باشد بلکه وجوب ایتمام نزد امید اصلاح و درست شدن قرائت خالی نیست
از وجهی بلی وجوب آن بر کسیکه مایوس باشد از تعلم بعید است مسئله هرگاه
تمام قرائت را غلط میخواند احتمال دارد وجوب همان بر او باس از غیر آن و احوط
از برای او اقتدا کردنست اگر ممکن باشد والا یعنی اگر اقتدا ممکن نباشد پس
جمع کند بین قرائت غلط و بین بدلهائیکه بعد از این میآیند مسئله هرگاه
عجز از قرائت صحیح از جهة جهل باصل قرائت بوده باشد پس احوط از برای او اقتدا
کردنست اگر ممکن باشد و مثل آنست قرائت از روی مصحف و متابعت قاری
در قرائت و اگر قدرت بر هیچ چیز از اینها نداشته باشد پس اگر عالم ببعض باشد
و بوده باشد بعضیکه میداند بقدریکه صدق بکند بر قرائت آن قرآن بنفسه
اگرچه معلوم نباشد قصد قاری پس اقرب وجوب اتیانست بآن و همچنین هرگاه
کمتر از مقداری باشد که صدق کند بر آن قرائت قرآن لکن محسوب شود کلامیکه
مفید فائدهٔ تامه باشد واجبست اتیان بآن لکن معتبر است اینکه قصد قرائت
کند در این هنگام مسئله احوط اگر نباشد اقوی از برای کسیکه جاهل باصل
بعض قرائت باشد عوض آوردنست از برای چیزیکه نمیداند در جای خودش در
اول سوره یا در آخر یا در وسط با علم بمحل آن تفصیلاً و عالم بآن اجمالاً یعنی کسیکه
بداند که چیزی از حمد نمیداند لکن ندانسته باشد اینکه از اول حمد چیزی نمیداند
یا از آخر یا از وسط آن احتیاط میکند و در تعیین عوض در تکرار چیزیکه میداند
از حمد یا در غیر آن از قرآن یا ذکر یا تخییر بین اول و دوم اشکالی هست احوط جمع است
و اگر بداند از غیر حمد چیزی از قرآن پس احوط جمعست بین تکرار چیزیکه از حمد
میداند و ذکر مسئله هرگاه از حمد چیزی نمیداند و بداند از قرآن غیر حمد را و

ذکر پس احوط تعویض است از حمد بچیزیکه میسر است از قرآن و احوط از آن
اینستکه جمع کند بین غیر حمد از قرآن و بین ذکر و مجزی نیست از ذکر تسبیح و تهلیل و
تکبیر مسئله در وجوب مساوی بودن هر یک از دو بدل مذکور از برای حمد
تأملی هست لکن احوطست و اقرب در مساوات اعتبار است بحروف ملفوظه که
ساقط نمیشود بوصل و احوط در ابدال بقرآن رعایت هفت آیه است هم و حروف
حمد یکصد و پنجاه و پنج حرفند بنابر قرائت ملک باحساب کردن همزه‌ها و بهتر
اینستکه عوض حمد هفت آیهٔ مرتب بخواند اگر ممکن باشد نه اینکه بعضی را از جائی
از قرآن بخواند و بعض دیگر را از جای دیگر مسئله کسیکه بداند یکسوره غیر از
حمد میخواند آنرا بقدر فاتحه بعنوان بدلیت بعد از آن میخواند آنرا تماماً و
بهتر رعایت احتیاط گذشته است مسئله هرگاه از قرآن چیزی نمیداند عوض
حمد ذکر بخواند و مجزی نیست از ذکر مقداریکه گذشت و احوط رعایت مساوی بودن
آنست با حمد چنانچه ذکر شد مسئله هرگاه نه از قرآن چیزی دانسته باشد و
نه ذکر پس احوط اگر نباشد اقوی وجوب خواندن ترجمه است بر او پس اگر متمکن
باشد از ترجمهٔ حمد و ذکر اختیار کند اولرا بنابر احوط مسئله احوط از برای
کسیکه ترجمه میکند حمد را بغیر عربی تکرار نماز است بترجمه و بی ترجمه مسئله
هرگاه عاجز باشد از ترجمه هم بایستد بقدر قرائت بنابر احوط مسئله شخص
گنگ حرکت میدهد زبانرا بطوریکه مقرر شده در تکبیرة الاحرام آنچه گفته
شد در حمد بود اما سوره پس حکم آن مثل فاتحه است در سقوط بعذر و بقاء
وجوب چیزیکه میسر است مسئله هرگاه شخص جاهل باشد بسوره و عاجز باشد
از تعلم در وقت پس در وجوب تعویض آن بذکر اشکالی هست و بترجمه مشکلتر
مسئله مخیر است در غیر از رکعت اول و دوم از نمازهای واجبی بین ذکر و بین حمد
اگرچه فراموش کرده باشد فاتحه را در رکعت اول و دوم از آن مسئله اقوی
اینستکه مجزی نیست از ذکر در غیر رکعت اول و دوم اینکه بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحمدُ لله
وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ یکمرتبه بترتیب مذکور و احوط سه مرتبه است

وبهتر اضافه کردن استغفار است بر آنها مسئلة ظاهر جواز قرائت است در
یکی از دو رکعت اخیره و تسبیح در رکعت دیگری مسئلة در جواز عدول بعد از
شروع در قرائت یا تسبیح بدیگری تاملی هست احوط عدم جواز است بلی متعین نمیشود
چیزی از آنها بمجرد نیت و اگر معین نکرد یکی از آنها را بنیت تفصیلی و جاری شد بر زبانش
از جهت عادت داشتن او بخواندن آن کفایت میکند بلکه و هم چنین اگر بوده باشد
عازم بر مخالفت عادت و جاری شد معتادا و بر زبانش کفایت میکند بلی اگر جاری شد
زبانش یکی از آنها بی اراده و قصدی بسوی آن نه قصد ظاهری و نه قصد خفی مجزی
نیست بحث کرده مستحبست گفتن اَعُوذُ بِاللهِ السَّمِیعِ العَلِیمِ مِنَ الشَّیطانِ
الرَّجِیمِ پیش از شروع در قرائت در رکعت اول و معروف استحباب آهسته خواندن
آنست و مستحبست بلند خواندن بسم الله در حمد و اول سوره در نمازهای اخفاتیه
و در حکم دو رکعت اخیر است تاملی و ظاهر عدم استحباب جهر بسم الله است [illegible]
اخفات میکند در حمد و سوره از جهت جماعت و در بسمله که در اثناء سوره باشد
مثل بسم الله سوره نمل و مثل آن و ظاهر ثبوت استحباب جهر است ببسم الله در نوافل
یومیه و جریان تفسیر است در آن و مستحبست ترتیل یعنی بتامل و تانی خواندن و
نیکو کردن ادا و اینکه غنائی در آن و آشکار کردن حروف و وقف در مواضع آن با رعایت
معانی و اتعاظ بآنها و سؤال کردن نزد آیه نعمت و نقمت چیزیرا که مناسبت و
سکوت بقدر نفس زدنی بعد از قرائت و پیش از تکبیر متصل برکوع و بین حمد و
سوره بلکه و بین تکبیرة الاحرام و حمد و ترک خواندن سوره قل هو الله احد بیکنفس
و ترک قرائت یک سوره غیر از قل هو الله احد در دو رکعت مسئلة مستحبست اینکه
نخواند پنج نماز را با اینکه ترک کند در آنها قل هو الله را مسئلة مستحبست اینکه بخواند
سوری از مفصل که بر وجهی از سوره محمد ص اند آنها تا آخر قرآن در حمد فرائض کوچکهای
آنها را و آنها از والضحی تا آخر قرآنند در نماز عصر و مغرب و متوسطات آنها را و آنها
از عم تا والضحی است در ظهر و عشاء و طولانیهای آنها را و آنها باقی تمام اند در نماز
صبح مسئلة در اختیار سوره انا انزلناه و قل هو الله از برای دو رکعت در هر نماز

تاکید اکیدی هست بلکه در بعض اخبار معتبره است اینکه مزکی و مقبول نمیشود نمازش
مگر باین دو سوره و بدرستیکه کسیکه عدول کند از غیر آنها بآنها از جهت فضیلت آنها
داده میشود اجر چیزیرا که خوانده است و اجر چیزیرا که ترک کرده است پس سزاوار است
مداومت کردن بر آنها چنانکه روایت شده است از فعل بعض ائمه علیهم السلام
مسئلة مستحبست قرائت سوره جمعه در رکعت اول از نماز جمعه و ظهر و عصر
روز جمعه و سوره منافقین در رکعت دوم بلکه گفته شده است بوجوب آنها
و هم مستحبست قرائت سوره جمعه در رکعت اول نماز صبح روز جمعه و قل هو الله
در رکعت دوم و هم مستحبست سوره جمعه در رکعت اول از نماز مغرب و عشاء در
شب جمعه و سوره اعلی در رکعت دوم از آنها مسئلة مستحبست در نماز صبح روز
پنجشنبه و دوشنبه قرائت هل اتی در رکعت اول و غاشیه در دوم فصل
در رکوع است و در آنست دو مطلب مطلب اول واجبست در هر رکعتی از فرائض
یومیه رکوع یکمرتبه و رکوع رکن است در نماز و باطل میشود نماز باخلال بآن عمداً یا
سهواً و همچنین بزیاد کردن آن در غیر نماز جماعت و لابد است در رکوع از خم شدن
بحدی که برسد با آن دست بزانو و احوط بلکه اقوی رسیدن کف دست است
بزانو بطوریکه ممکن باشد گذاشتن چیزی از آن بر زانو مسئلة اعتبار در حد مذکور
بکسیست که مستوی الخلقه و متناسب الاعضا باشد پس رجوع میکند غیر مستوی
الخلقه بمستوی الخلقه پس کفایت نمیکند منتهای انحناء چنانکه کفایت نمیکند
وصول مذکور بر پیش آوردن زانوهای خود مسئلة شخص عاجز از انحناء مذکور
ولو با اعتماد بچیزی اتیان میکند بمیسور مسئلة هرگاه امر دائر باشد بین رکوع
تام از جلوس و ناقص از قیام پس در ترجیح اشکالی هست و اگر عاجز باشد از این هم
اشاره میکند بسر و اگر عاجز باشد از این هم پس اشاره کند بچشم بستن آنها رکوع است
و باز کردن آنها رفعست مسئلة کسیکه بهیئت راکع باشد از جهت خلقت یا عارضی
اگر متمکن باشد از تقلیل انحناء خود ولو با اعتماد چنین میکند از برای قیام بنابر احوط
پس هرگاه اراده رکوع کند پس اگر بتقلیل از منتهای رکوع خارج شده است و بوده

عود بسوی رکوع اختیاری از برای او رکوع میکند و اگر بیرون رفتن باشد بآن از سمت
رکوع یا متمکن نباشد از تنقیص انحناء اصلاً و نبوده باشد در آخر مراتب رکوع زیاد میکند
در انحناء خود بنا بر احوط اگر نباشد اقوی و احوط از آن اینستکه جمع کند با آن اشاره
بسر بعد از آن بدو چشم **مسئلة** هرگاه شخص منحنی در آخر مراتب رکوع باشد اشاره
میکند بنا بر احوط و نیت میکند رکوع را بچیزیکه مأمور است بآن از چیزیکه بر او ست
از هیئت یا ایماء و دفع از رکوعیکه واجبست بر این شخص عاجز حاصل میشود با بعود
بسوی تنقیص انحناء یا وضع اصلی یا اشاره **مسئلة** رکوع کسیکه نماز نشسته میکند
حاصل میشود بمسمای انحناء عرفاً و ظاهر حصول آنست با انحناء بطوریکه مساوی
باشد صورتش دو زانویش را و بهتر اینستکه زیاد کند در آن بطوریکه محاذی شود سجده
گاهش را چنانچه بهتر اینستکه بلند کند دو ران خود را و راست شود بر دو زانو مثل
کسیکه ایستاده باشد بعد از آن منحنی بشود **مسئلة** هرگاه سر از زیر شد از برای
غیر رکوع تا اینکه رسید حدّ آنرا پس احوط بلکه اقوی اینستکه عود کند پیش از آنکه رکوع
بعمل بیاورد بعد از آن سر از زیر بشود مرتبه دیگر بقصد رکوع **مسئلة** واجبست در
رکوع ذکر و در نیست کفایت مطلق ذکر و احوط التزام ذکر مخصوص است و آن
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ است یکمرتبه یا سُبْحَانَ اللهِ سه مرتبه **مسئلة** مجزی است
از برای مریض و کسیکه تعجیل دارد سُبْحَانَ اللهِ یکمرتبه **مسئلة** واجبست در رکوع
طمأنینه هم و احوط بلکه اقوی اعتبار طمأنینه است حال ذکر و ظاهر عدم رکنیت
طمأنینه است ولو بمسمای آن لکن احوط اعاده نماز است اگر فراموش کرد طمأنینه را
اساساً بلکه و اگر فراموش کرد آنرا حال ذکر واجب و همچنین احوط رعایت طمأنینه است
حال ذکر مستحب هم **مسئلة** کسیکه عاجز باشد از طمأنینه بقدر ذکر از جهت مرضی و
مثل آن اتیان میکند بمیسور و اگر عاجز باشد از آن اساساً ساقط میشود طمأنینه لکن
اتیان میکند بذکر حال صدق اسم رکوع **مسئلة** واجبست در رکوع هم بلند کردن
سر از آن تا اینکه راست شود با اینکه ایستاده باشد و اگر محتاج باشد بسوی اعتماد
واجبست ولو با استیجاری و مثل آن و واجبست طمأنینه در حال رفع بمسمای آن

و نیست باکی بطول دادن آن مادامیکه مؤدی نشود بسوی محو هیئت پس اگر سجده
کرد پیش از آنکه راست شود از رکوع عمداً در حال اختیار باطلست نمازش و اگر بوده باشد
از جهت عذری یا فراموشی و زائل شد پیش از سجود برگردد **مطلب دوم** مستحبست
تکبیر از برای رکوع و واجب دانسته اند آنرا بعض اصحاب و آن احوطست چنانچه احوط
اینستکه اتیان کند آنرا در حال قیام نه حال سر از زیر شدن بسوی رکوع مگر اینکه قصد
کند مطلق ذکر را **مسئلة** مستحبست اینکه بلند کند دو دستش را وقت گفتن تکبیر
متصل برکوع بر وجهیکه مقدّم شد در تکبیرة الاحرام و مستحبست اینکه بگذارد دو کف
خود را حال رکوع بر دو زانو با گشودن انگشتها و دور نیست اینکه بوده باشد کذاشتن
هر دو دست امر مستحبی که با وضع کفین در مستحب بجا آورده باشد بلکه احتمال دارد
بعید این در گشودن هر انگشتی و مستحبست مقدّم داشتن وضع دست راست یا
پر کردن کفین از دو زانو و مستحبست رد کردن دو زانوی خود بر پشت یا مساوی کردن
پشت بطوریکه اگر ریخته شود بر آن قطره آبی جای خود بماند از جهت مساوی بودن آن و
مستحبست کشیدن گردن و از خاطر بگذراند آمَنْتُ بِكَ وَلَوْ ضُرِبَتْ
عُنُقِي با این معنی که بخدا ایمان بتو یا بوحدانیت تو آورده ام و حاضرم در حضور تو
اگرچه بزنی گردن مرا و مستحبست اینکه در رکوع مقابل قرار دهد دو قدمش را و دور
کند آنها را از هم از انگشتی تا بقدر یکوجب و نگاه کند بین قدمین و مرفقین خود را
باز کند و بگوید در رکوع پیش از تسبیح اَللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ
وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَاَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ قَلْبِي وَسَمْعِي وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَ
لَحْمِي وَدَمِي وَمُخِّي وَعَصَبِي وَعِظَامِي وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ
وَلَا مُسْتَحْسِرٍ بعد از آن بگوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ سه مرتبه یا پنج مرتبه
یا هفت مرتبه یا نه مرتبه و دلالت دارند بعض اخبار بر افضلیت طول دادن رکوع
هر قدر توانسته باشد و سزاوار است قطع ذکر بر طاق و اگر مصلّی امام باشد
پس سزاوارتر اینستکه تخفیف دهد بر مأمومین یعنی رکوع را طول ندهد و زیاد
ذکر نخواند و در خبر است کسیکه بگوید در رکوع و سجود و قیامش اَللّٰهُمَّ صَلِّ

علی محمد و آل محمد مینویسد خداوند از برای او اجر مثل اجر رکوع و سجود و
قیام و در بعض اخبار معتبره است دلالتی بر استحباب بلند کردن دو دست
وقتیکه برداشت سر شود از رکوع و از بعضی نقل شده استحباب تکبیر با آن و ثابت
نشده است بلکه مستحب است حتی از برای ماموم اینکه بگوید بعد از راست شدن
از رکوع سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَهْلَ الْجَبَرُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ
وَالْعَظَمَةِ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ **مسئله** مکروه است در رکوع پایین انداختن
سر و بلند کردن آن بطوریکه بیرون برود از مساوات پشت و داخل کردن دو
دست زیر لباس و تطبیق و آن قرار دادن یکی از دو کف است بر دیگری بعد از آن
داخل کردن آنها بین دو زانو و قرائت قرآن در رکوع و مکروه است داخل
کردن پشت و بیرون کردن سینه و عکس آن و پیش آوردن دو زانو تا حصول
خم شدن واجب در رکوع **فصل ششم** در سجود است و در آنست چند مبحث
مبحث اول واجب است در هر رکعتی دو سجده و هر دو با هم ارکانند پس باطل
میشود نماز بزیاد کردن آنها و ترک کردن هر دو با هم در یک رکعت ولو سهواً در
بین رکعت اول و دوم و غیر آنها و اما اخلال بیکی با زیاد کردن یکی سهواً پس صحیح
است که مبطل نیست **مسئله** واجب است در سجود خم شدن و سجده کردن
بر هفت عضو پیشانی و دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ دو پا و معتبر در
خم شدن اینستکه مساوی باشد موضع جبهه محل ایستادنش یا بلندتر باشد
از آن بقدر دیگر زیاد نباشد بر کلفتی یک خشت و قدر خشت چهار انگشت بهم پیوسته است
و از برای تحدید باین قدر و پست بودن موضع جبهه از محل ایستادن وجهی
که خالی نیست از وجاهتی **مسئله** ظاهر اینستکه فرقی نیست بین اینکه تفاوت
موضع جبهه و محل ایستادن با انحدار باشد یا تسنیم و احوط رعایت چیزیستکه
گفته شد در خصوص پستی و بلندی در محل انداختن باقی اعضاء هم پس مختلف
نباشد چیزی از مساجد با بعض دیگر بمقدار دیگر زیاد باشد بر تحدید مذکور
مسئله حکمی نیست از برای فرجهائیکه واقعند بین اعضا در حال سجود و نیست

اعتباری بمحل ایستادن حال قیام و نیز بمحل زانو حال نشستن و اعتبار بمساقط اعضاء است
حال بودن مصلی بساجد تنها و ظاهر اولویت مساوات مواضع اعضاء است در هر حال
مسئله هرگاه گذاشت جبهه اش را بر چیزیکه مجزی نیست از جهت بلندی آن پس احوط منتقل
شدنست بسوی چیزیکه مجزی باشد بکشاندن جبهه اگرچه اقوی جواز انتقالست به بلند
کردن جبهه هرگاه بوده باشد بلندی موضع آن بحدیکه بیرون ببرد وضع جبهه را از آن
اسم سجود **مسئله** هرگاه بوده باشد عدم اجزاء از جهت مانع دیگری غیر چیزیکه ذکر شد مثل
نجاست و بیرون بودن از مسمای زمین و گیاه آن پس اقوی تعین کشانیدن جبهه است
و بلند کردن آن جائز نیست **مسئله** جبهه ما بین رستنگاه موی دو ابرو و دو جبین است
و ظاهر کفایت رسیدن جزئیست از آن بسجده گاه و احوط رسانیدن قدر درهمست از جبهه
بآن چنانکه احوط گذاشتن همه کف دست است بلکه و انگشتها اگرچه اقوی در آنها عدم
وجوبست **مسئله** مجزیست گذاشتن مسمای زانو بر زمین در حال سجود و همچنین است
حکم در دو انگشت بزرگ پا و اولی و احوط تعین انمله است یعنی گره بالا از انگشت بلکه
آن اگر اکتفا بهر یک از سر انمله و ظاهر آن و باطن آن و طرفان که خارج است از آنها خالی نیست
از وجهی **مسئله** ظاهر وجوب وضع اعضاء مذکوره است در حال سجود بمعنای انداختن
سنگینی آنها بر مواضع آنها پس کفایت نمیکند مجرد چسبانیدن آنها و رسانیدن آنها بمواضع
آنها بی اعتماد اصلاً باینکه بردارد خودش سنگینی آنها را و اما وجوب برابر کردن سنگینی
جسد بر آنها باینکه شریک نباشد با آنها غیر آنها در وضع پس معلوم نیست بلکه معلوم است
عدم آن مثل اینکه معلوم است عدم وجوب تسویه بین آنها در قرار دادن سنگینی جسد بر آنها
بعد از مساوات در بودن آنها موضوعه و مطروحه **مسئله** معتبر است آنچه گفته
شد همینست مخصوص است در وضع اعضاء سبعه در حال سجود از حیث نزدیک بودن مواضع
آنها و غیر آن که معهود است در اذهان که منتفی میشود آن هیئت در کسیکه بر رو افتاده باشد
بر زمین و مثل آن **مسئله** مختص است جبهه از بین مواضع سبعه باینکه دو تا نکنه
و زیادهٔ عمدی و سهوی مدار وضع آنست نه باقی آنها و بوجوب وضع جبهه بر شیء پاکی
از زمین یا چیزیکه در حکم آنست **مسئله** نیست پاکی بر برداشتن و همراه داشتن مصلی

چیزی را که سجده میکند بران لکن اگر چسبانیده آنرا بجبهه پیش از سجود پس در کفایت استمرار
بران از برای سجود اشکالی هست و مشکلتر از ان صورتیست که هرگاه اندود کند جبهه اش را
بگل مثلا و سجده کند بر چیزیکه صحیح نباشد سجده کردن بران و امثال آن از آن صورتیست که
هرگاه برسد جبهه موضع سجده را پیش از رسیدن بحد واجب از خم شدن و همراهی کنند
در سرازیر شدن تا حدیکه واجبست گذشتن از رسیدن جبهه بموضع سجود بعد از رسیدن
بحد واجب از خم شدن و پیش از رسیدن بحدیکه مقصود باشد از جهت باعثی غیر از وجوب
شرعی بلکه سزاوار نیست اشکال در صورت اخیری اصلا **مسئلة** سزاوار نیست اشکال
در عدم وجوب ازاله چسبیدن جبهه بموضع سجود نزد بلند کردن آن از سجده اول اگر باقی
نگذارد لصوق آنرا تا سجده دویم **مسئلة** واجبست در هر یک از دو سجده ذکر بطوریکه گذشت
در رکوع لکن تسبیحه کبری در اینجا سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَی وَبِحَمْدِهِ است و واجبست طمانینه
واحوط بلکه اقوی اینستکه بوده باشد طمانینه بقدر ذکر و حال ذکر و فوت میشود طمانینه
بحرکة اعضاء حرکة واضحی اگرچه جدا نشود از مواضع خود **مسئلة** هرگاه ساقط شد
وجوب ذکر در سجود پس احوط بلکه اقوی وجوب متما است از طمانینه چنانیکه باقیست
وجوب ذکر اگر متعذر باشد طمانینه **مسئلة** هرگاه متعذر باشد بقدر سجود بقدر
ذکر مشغول میشود بذکر حال سجود اگر بوده باشد میسور از ذکر بقدر معتد به بلکه مطلقا
بنابر احوط **مسئلة** احوط بلکه اقوی وجوب تمام ذکر است خارج از سجده هر وقت
واجب باشد ابتداء بان و بهتر رعایت اقربیت بسجده است در باقی تا اتمام ذکر **مسئلة** هرگاه
متعذر باشد اتیان بچیزی از ذکر حال سجود پس احوط ذکر است بعد از سجود با رعایت اقربیت
بسجود هر وقت ممکن باشد با نیت قربت و لو از جهت اینکه ذکر خداوند تبارک و تعالی بحسب
هر حال **مسئلة** واجبست اینکه بوده باشد همه اعضاء حال ذکر موضوع بر مواضع
آنها قرار گیرند بر جای خود و اقرب جواز حرکت دادن آنها است و لو برفع و وضع در غیر
جبهه حال عدم اشتغال بذکر لکن ادب اقتضا دارد ترک نمودن آن را بی داعی عقلائی **مسئلة**
ناچار است از بلند کردن سر از هر سجده و واجبست تمام جلوس تا اعتدال و اطمینان بین
سجدتین و اما بعد از آنها از جهت استراحت اگر نمیخواهد تشهد بخواند پس جلوس احوط است

اگرچه استحباب آن خالی از قوتی نیست **مبحث دویم** کسیکه عاجز باشد از خم شدن بکیفیت
واجبست در سجود اتیان میکند بچیزیکه میسر است از برای او از ان اگرچه صادق نباشد
بران اسم سجود عرفا خواه ممکن باشد او را وضع جبهه بر چیزی یا نه بنابر احوط و احوط از آن
اینستکه نیت کند حصول سجود را بچیزی که وظیفه اوست واقعا از خم شدنیکه میسر است
تا چیزیکه حاصل میشود با آن اشاره بسر و دور نیست تخصیص اتیان بمقداریکه میسر است
از انحناء بغیر مضطجع و مستلقی **مسئلة** کسیکه عاجز باشد از خم شدن اشاره
میکند بسرش برای سجود خواه ایستاده یا نشسته یا بر پهلو یا بر قفا خوابیده باشد پس
اگر عاجز باشد پس بدو چشم و فرو میخوابانند آنها را از برای سجود و باز میکنند آنها را از برای
رفع و الا پس بیک چشم و الا پس اکتفا میکند بذکر تنها و احوط اینستکه تصور کند در دل
فعل سجود را هم و بهتر اینستکه اشاره کند با ذکر بعضو دیگری از خود و احوط بعد از
همه اینها قضاء نماز است بسجود اصلی یا بدلی یا ایماء بچشم **مسئلة** کسیکه متمکن باشد
در همه احوال مذکوره از گذاشتن جبهه بر چیزیکه صحیح است سجده بران ترک نکند آنرا
بنابر احوط بلکه وجوب آن بر کسیکه خم میشود بجهت سجود بمقدار میسور خالی از قوتی نیست
مسئلة هرگاه نتواند باشد جبهه را بر ما یصح السجود علیه گذارد لکن تواند بلند
ما یصح السجود علیه را بر جبهه گذارد پس ترک نکند آنرا هم بخصوص هرگاه عاجز باشد از
اشاره بسر و اما گذاشتن چیزیکه قدرت داشته باشد بران از باقی اعضاء غیر جبهه پس احوط است
اگرچه عدم وجوب آن بر کسیکه اشاره میکند بجهت سجود خالی از قوتی نیست **مسئلة** ظاهر
اینستکه معتبر است در اشاره مجرد پائین انداختن سر و بستن چشم نزد اشاره بآنها بسوی
رکوع و سجود اصلی چنانیکه ظاهر عدم اعتبار قصد بدلیت است در آنها بلکه و نیز قصد
رکوع بودن و سجود بودن اگرچه معتبر باشد نیز آنرا در صدق زیاده بر زائد **مسئلة** کسیکه
عاجز باشد از گذاشتن جبهه بر سجده گاه از جهت دملی و مثل آن یا سالم بودن چیزی که
معتبر است وضع آن از جبهه از مسمی یا قدر درهم چاله جوئی میکنند بجهت وضع آن یکند
گودالی و مثل آن از چیزهائیکه حاصل میشود با آن گذاشتن قدر سالم یا بغایت باقی
چیزهائیکه معتبر اند در سجود **مسئلة** هرگاه مانع از سجود در تمام جبهه باشد متصل

میشود بلکه جبین و ظاهر عدم وجوب مقدم داشتن جبین است بر جبین
چپ اگرچه بهتر است و معتبر نیست قدر درهم در اینجا و امّا اعتبار چیزیکه صحیح است
سجود بران و مساوات از برای محل ایستادن با چیزیکه بحکم انست پس احوط انست که
باشد اقوی **مسئلة** هرگاه عاجز باشد شخص از سجده بر جبین سجده کند بر زنخ خود
و معتبر نیست بیرون اوردن ان از موئیکه روئیده باشد بران و اگر این هم ممکن نباشد
اکتفا کند بحم شدن بمقدار واجب و بنا گفته میشود اینکه بهتر از برای او در این هنگام
استقرار سر او است بر اطراف حفره اگرچه مس نکند چیزی از پیشانی او یا غیر پیشانی
چیزیرا از حواشی حفره **مسئلة** کسیکه عاجز باشد از گذاشتن باطن دو دست بر موضع
نهادن در سجود بگذارد ظاهر انهارا بنا بر احوط و ثابت نشده است بدلی از برای دو زانو
و گفته شده است در دو انگشت بزرگ پا ببدل لبت باقی انگشتان **مبحث سیم** مستحبات
در سجود چند امر از انهاست تکبیر از برای سجده اول پیش از ان حال قیام با بلند کردن
دو دست وقت گفتن تکبیر چنانکه گذشت از برای جواز ایشان بان حال سر از برداشتن
وجهی هست و احوط اینستکه نیت نکند مستحب نماز بودن در این هنگام و مستحب است
تکبیر بعد از سجده اول حال تمکن از جلوس و از برای سجده دویم پیش از ان حال جلوس
و بعد از سجده دویم و بلند میکند دو دستش را نزد هر تکبیره چنانکه گذشت و از
انهاست پیش بردن دو دست وقت گذاشتن انها بر زمین پیش از دو زانو و معتبر است
مقدم داشتن گذاشتن هر دو با هم بر گذاشتن دو زانو و بهتر انستکه بگذارد هر دو
بر موضع انها گذارد اگرچه احتمال تعدد استحباب نسبت بگذاشتن دو دست و نسبت
بر با هم گذاشتن انها دور نیست و همچنین دور نیست احتمال حصول مستحب بگذاشتن
غیر باطن و ظاهر اختصاص این حکم است بمرد و از انهاست باز کردن دو ذراع اینکه
پهن بکند انهارا بر زمین و نچسبانید بازوهایش را بدو جنبش این حکم مردانست
و امّا زن پس مستحب است از برای او پهن کردن دو ذراع و چسبانیدن دو بازو بجنب
و از انهاست ارغام بانف و ان گذاشتن بینی است بر خاک و دور نیست کفایت
گذاشتن ان بر چیزیکه صحیح است سجود بران اگرچه خاک بهتر است و در اعتبار

اعتماد در اینجا تاملی هست پس از محتملاتیکه امید ثواب دارد هست استحباب مجرد
رسیدن بینی است بخاک بی اعتمادی و همچنین در اعتبار خصوص طرف پائین از
بینی تاملی هست بلکه دور نیست کفایت هر جزئیکه اتفاق شود گذاشتن ان بر خاک
و از انهاست اینکه بخواند پیش از تسبیح چیزیرا که وارد شده است و از انست
اَللّٰهُمَّ لَکَ سَجَدْتُ وَبِکَ اٰمَنْتُ وَلَکَ اَسْلَمْتُ وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَاَنْتَ رَبِّی
سَجَدَ وَجْهِی لِلَّذِی خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ تَبَارَکَ اللّٰهُ
اَحْسَنُ الْخَالِقِینَ و روایت شده است از حضرت ابی جعفر اینکه انحضرت فرمود
بخوان بجهه طلب رزق در نماز واجبی در حال سجده یا خَیْرَ الْمَسْئُولِینَ وَیَا خَیْرَ الْمُعْطِینَ
اُرْزُقْنِی وَارْزُقْ عِیَالِی مِنْ فَضْلِکَ فَاِنَّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ و از بعض نسخها است
مِنْ فَضْلِکَ الْوَاسِعِ و از انهاست نشستن باز امی بعد از بلند کردن سر از سجده
دویم در رکعت اول و سیم از نمازهای چهار رکعتی و اینستکه نام نهاده میشود بجلسهٔ
استراحت و احوط اینستکه ترک نشود و از انهاست تورک کند بین سجدتین
باینکه بنشیند بر ران چپ خود و برساند مقعده خود را بر زمین و بگذارد ظاهر پای
راست را بر باطن پای چپ و از برای استحباب ان در جلسهٔ استراحت وجهی هست و
از انهاست اینکه بگوید بعد از سجده اول و تکبیر از برای ان اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّی
وَاَتُوبُ اِلَیْهِ و در بعض اخبار معتبره است اینکه بگوید بین سجدتین اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی
وَارْحَمْنِی وَاَجِرْنِی وَادْفَعْ عَنِّی اِنِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ تَبَارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ
و از انهاست اینکه تکیه کند بر دو دستش وقتیکه برمیخیزد با باز کردن انها و بلند کردن
دو زانوی خود از زمین پیش از این با گفتن بِحَوْلِ اللّٰهِ وَقُوَّتِهِ اَقُومُ وَاَقْعُدُ یا اَللّٰهُمَّ
بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ اَقُومُ وَاَقْعُدُ و در بعض اخبار است زیاد کردن وَاَرْکَعُ وَاَسْجُدُ
بحث چهارم واجبست سجود بر کسیکه یکی از چهار ایه از سورهای سجده را بخواند
و انها الم تنزیل و حم فصلت و سوره و النجم و اقرء اند بر خواننده و شنونده که گوش
دهد و بشنود و در وجوب ان بر کسیکه بگوش او برسد یکی از چهار ایه بی انکه گوش دهد
اشکالی هست احوط وجوبست و شاید اقرب عدم وجوب باشد **مسئلة** بهتر اینستکه

اینکه

سجده کند شخص در یازده جای دیگر نزد آیه وَلَهُ یَسجُدُونَ در سورهٔ اعراف وظِلالُهُم
بِالغُدُوِّ وَالآصالِ در سورهٔ رعد ویَفعَلُونَ ما یُؤمَرُونَ در سورهٔ نحل ویَزیدُهُم
خُشُوعًا در بنی اسرائیل وخَرُّوا سُجَّدًا وَبُکِیًّا در مریم ودر دو جا از سورهٔ حج نزد قول
حقتعالی یَفعَلُ ما یَشاءُ ونزد قول او تعالی افعَلُوا الخَیراتِ ودر فرقان در وزادَهُم نُفُورًا و
در نمل نزد قول حقتعالی رَبُّ العَرشِ العَظیمِ ودر سورهٔ ص نزد قول حقتعالی وَخَرَّ
راکِعًا وَأنابَ ودر سورهٔ السَّماءُ انشَقَّت نزد قول حقتعالی وَإذا قُرِئَ مسئلة
ظاهر اینست که سجود واجب میشود بتمام آیه واینکه محل جا آوردن آن نزد فارغ شدن است
از آیه واینکه فرقی نیست در این بین آنچه فصلت وغیر آن واینکه آخر آن یَعبُدُونَ است
پس مجزی نیست سجده اگر مقدم داشته شود بر تَعبُدُونَ ووجوب سجده فوری است وساقط
نمیشود باخلال بآن از جهة عذری یا غیر آن وبعد از اخلال هم واجبست بطور فوریت
بنا بر احوط وداخل نمیشود سجده در قضا واداء ومتعدد میشود بتعدد سبب مطلقا
ولو از جهة یاد دادن آن بکسی اگر چه در بین سجده نکند وفصل مابین آنها طولی نداشته
باشد وجنس آنها مختلف نباشد مسئلة تعدد سجده با اینکه زمان قرائت یکی باشد
محسوب شود چنانچه هرگاه گوش دهد بسوی دو قاری که با هم میخوانند یا متابعت کند
قاری را در قرائت که هم خودش خوانده باشد وهم شنیده باشد وهمچنین اگر استماع کند
یا بخواند در حالیکه ساجد باشد از برای تلاوت خالی نیست از شکی مثل شک در کفایت
طول دادن سجده یا کشانیدن پیشانی یا کفایت میکند برداشتن پیشانی از سجده گاه
فی الجمله بجهة سجده دویم مسئلة فرقی نیست در وجوب سجده بر مستمع بین اینکه
بوده باشد قاری مکلف یا غیر مکلف ونیز بین بودن استماع حلال یا حرام مسئلة
ناچار است در سجده از نیت وکفایت میکند مقارن بودن آن از برای گذاشتن پیشانی
بر سجده گاه ودر صورت تاخیر کردن نیت از گذاشتن پیشانی شکی هست که گذشت مسئلة
معتبر نیست در سجده تلاوت طهارت از خبث ونه از حدث حتی حیض بنا بر اقوی ونه رو
بقبله بودن اگر چه نبوده باشد سجده بر کف دست ونه پوشیدن عورت هرگاه ناظری
نباشد واما با بودن ناظر پس دور نیست وجوب بدل کردن آن باشد هرگاه ستر ممکن

نباشد واحوط اینست که سجده اصلیه را بجا بیاورد وقتی که متمکن شد از آن مسئلة
معتبر نیستند در سجدهٔ تلاوة اموریکه معتبرند در ساتر مصلی از تذکیه وماکول بودن و
غیر اینها حتی نبودن آن حریر یا طلا بلکه وهمچنین است غصبی نبودن در وجهی اگر چه احوط
خلاف آنست ونه چیزیکه معتبر است در مکان مصلی از محاذی نبودن مرد وزن بنا بر
عدم جواز آن در نماز یا دوری نیست اعتبار اباحه آن وبودن محل گذاشتن پیشانی از زمین
یا روییدنی از آن که ماکول وملبوس نباشد ودر اعتبار طهارت آن تاملی هست احوط
اعتبار آنست چنانچه احوط اینست که سجده نکند بر کف دست اختیارا مسئلة معتبر است
در سجدهٔ تلاوت گذاشتن پیشانی بر سجده گاه واحوط گذاشتن باقی مساجد است هم بلکه
معتبر است هم بلند نبودن سجده گاه بیشتر از کلفتی خشتی وهمچنین معتبر است پست نبودن
محل پیشانی زیادتر از کلفتی خشتی بنا بر تحدید باین در سجود نماز مسئلة هرگاه ممکن نباشد
گذاشتن پیشانی بر سجده گاه در سجدهٔ تلاوت منتقل میشود بسوی بدلهائیکه گذشتند
در سجود نماز بنا بر احوط مسئلة واجب نیست در سجده تلاوت تکبیرة الاحرام و
نه تشهد وسلام ومجزیست کمتر چیزیکه صدق کند بر آن اسم سجود ومستحبست در آن ذکر
وروایت شده است در خبر صحیحی گفتن سَجَدتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا لا مُستَکبِرًا عَن عِبادَتِکَ
وَلا مُستَنکِفًا وَلا مُتَعَظِّمًا بَل أنا عَبدٌ ذَلیلٌ خائِفٌ مُستَجیرٌ وروایت شده است در ذکر
غیر از این نیز مسئلة مستحبست تکبیر وقتیکه برداشت سرش را در سجده تلاوت وثابت
نشده است استحباب بلند کردن دو دست در اینجا چنانچه ثابت نشده است کراهت آن
در اوقات مکروهه مبحث پنجم ظاهر مشروع بودن سجود است نه از سبب خاصی و
مؤکد است سجده از برای شکر نزد تازه شدن نعمتها ودفع شدن نقمتها ویاد آوردن
چیزی از آنها ونزد توفیق از برای اصلاح بین مسلمانان یا از برای چیزی از طاعات و
بعد از نمازهای واجبه آنها ومستحبی آنها ومجزیست در آن گذاشتن پیشانی بر سجده گاه اگر
چه گذاشتن باقی مساجد هم بهتر است مسئلة معتبر نیست در سجده شکر طهارت و
استقبال قبله وستر ونه بودن موضع پیشانی از چیزهائیکه صحیحست سجود بر آن ومحل پست
منتهای سجود در طول ومستحبست در آن صاف کردن دو ذراع واینکه بگوید شکرًا لله سه مرتبه

ویا ربّ یا ربّ تا اینکه نفس قطع شود و در روایتیست صد مرتبه شکراً شکراً و
از حضرت علی بن الحسین علیه السلام است اینکه آنحضرت میفرمود در سجدهٔ شکر صد مرتبه
الحمد لله شکراً و هر وقتی که ده مرتبه آنرا میگفت میفرمود شکراً للمجیب بعد از آن
میفرمود یا ذا المنّ الّذی لا ینقطع ابداً ولا یحصیه غیره عدداً و یا ذا المعروف الّذی
لا ینفد ابداً یا کریم یا کریم یا کریم بعد از آن دعا میکرد و تضرّع مینمود و ذکر میکرد
حاجت خود را و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است اینکه آنحضرت فرمودند میگوئی
در سجدهٔ شکر اللّهمّ انّی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیائک وجمیع
رسلک وجمیع خلقک انّک انت الله ربّی والاسلام دینی ومحمّد صلی الله علیه وآله نبیّی وعلیّ و
الحسن والحسین وعلیّ بن الحسین ومحمّد بن علیّ وجعفر بن محمّد وموسی بن جعفر و
علیّ بن موسی ومحمّد بن علیّ وعلیّ بن محمّد والحسن بن علیّ والحجّة بن الحسن بن علیّ ائمّتی
بهم اتولّی ومن اعدائهم اتبرّء اللّهمّ انّی انشدک دم المظلوم سه مرتبه
اللّهمّ انّی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک بایدینا وایدی المؤمنین
اللّهمّ انّی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنّهم بعدوّک و
عدوّهم ان تصلّی علی محمّد صلی الله علیه وآله وعلی المستحفظین من آل محمّد سه مرتبه و میگوئی
اللّهمّ انّی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه بعد از آن میگذاری طرف راست صورت
را بر زمین و بگو یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علیّ الارض بما رحبت و
یا باری خلقی رحمة بی وقد کنت عن خلقی غنیّاً صلّ علی محمّد وعلی المستحفظین من
آل محمّد سه مرتبه بعد از آن میگذاری طرف چپ صورت را بر زمین و میگوئی
یا مذلّ کلّ جبّار و یا معزّ کلّ ذلیل قد وعزّتک بلغ مجهودی بعد از آن میگوئی
یا حنّان یا منّان یا کاشف الکرب العظام بعد از آن بر میگردی از برای سجود و
میگوئی صد مرتبه شکراً شکراً بعد از آن سؤال میکنی حاجتت را انشاء الله
تعالی **مسئله** مستحبّست دو تا کردن سجدهٔ شکر با فصل بین آنها بمالیدن طرف
راست صورت بخاک بعد از آن طرف چپ و روایت شده است دو جبین بدل
دو طرف صورت و سزاوار است قرار دادن سجدهٔ شکر بعد از تعقیب و گفته شده است

اینکه تأخیر میشود در نماز مغرب سجدهٔ شکر از نافله و تعیین آن ثابت نیست **مسئله**
مستحبّست بعد از سجدهٔ شکر یا هر سجده کشاندن هر دو دست یا دست راست به سجده‌گاه
خود و مسح صورت و سینه بآن بلکه مسح هر جائیکه برسد دست بآن و روایت شده است
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام اینکه آنحضرت فرمود هرگاه روی دهد بر تو حادثه یا امر
سختی یا همّی و غمّی پس باید بیرون آورد دو زانو و دو ذراعش را از لباس و باید بچسباند
آنها را بر زمین و باید بچسباند سینهٔ خود را بر زمین بعد از آن دعا کند بجهت حاجت خود
در حالت سجده **فصل هفتم** در تشهّد است و تشهّد واجبست در نماز دو رکعتی
یکمرتبه بعد از بلند کردن سر از سجدهٔ اخیری و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی یکمرتبه بعد از
برداشتن سر از سجدهٔ اخیری در رکعت دوّم و دیگری بعد از برداشتن سر از سجدهٔ اخیری
در رکعت اخیری و واجب در آن بنا بر احوط اگر نباشد اقوی اینستکه بگوید اشهد ان
لا اله الّا الله وحده لا شریک له واشهد انّ محمّداً عبده ورسوله اللّهمّ صلّ
علی محمّد وآل محمّد با رعایت ترتیب و عربیّة **مسئله** ظاهر اینستکه صلوات
نزد ذکر اسم مبارک شریف آنحضرت واجب نیست اگر چه احوط اینستکه ترک نشود
مسئله واجبست نشستن در تشهّد با استواء و آرامی بطوریکه منصرف میشود
بآن لفظ جلوس و احوط ترک اقعاء است و اقعاء اینستکه بچسباند دو الیهٔ خود را
بزمین و بلند کند دو ساقش را و بگذارد دو دستش را بر زمین مثل نشستن کلب
اگر چه جواز آن هرگاه صادق باشد بر آن اسم جلوس اقوی است لکن مکروه هست بکراهت
غلیظتر است از کراهت آن بین سجدتین **مسئله** واجبست تعلّم و یاد گرفتن تشهّد بر عاجز
پس اگر عاجز باشد متابعت کند غیر خود را یا بخواند از روی نوشته پس اگر میسّر نباشد
اتیان کند بمیسور بکه افاده کند معنای تامّ را و در وجوب ترجمه از باقی بعد از آن ذکر بقدر
آن بقدر آن اشکالی هست و همچنین است اگر عاجز باشد از همهٔ تشهّد پس سزاوار است
احتیاط از برای مترجم بتکرار نماز اگر بوده باشد ترجمه بغیر عربی یعنی یک نماز با ترجمهٔ تشهّد
جا آورد و یکی بی ترجمه و الّا یعنی اگر ترجمه عربی تشهّد را نخواند پس احتیاط کند او و کسیکه
ذکر بدل تشهّد میخواند بمکرّر کردن نماز بین جزئیّت و عدم جزئیّت **مسئله** عاجز از تشهّد

وبدل ان احتیاط میکند بنشستن بقدر تشهد مسئلة بهتر ترجیح تحمید است
یعنی گفتن الحمد لله بر باقی ذکرها در تبدیل بلکه ترک نکردن تحمید احوط است نزد عجز
از همه بلکه مطلقا یعنی ولو عاجز از غیر تحمید از باقی اذکار نباشد مسئلة هرگاه تنگ
باشد وقت از تحصیل علم باجزاء تشهد پس مجزی نیست مصلی را اتیان بهر چه جزء تشهد را
میداند بلکه احتیاط میکند مسئلة هرگاه وقت وسعت نداشته باشد از برای
یاد گرفتن تشهد پس ظاهر اینست که اتیان میکند بهر چه میسر او ست از ان اگر چه متمکن
باشد از یاد گرفتن در اول وقت و معصیت کند باهمال و مسامحه کرده است از اینکه هرگاه
از اول وقت یاد گرفتن برا و مشکل باشد مسئلة مستحبست اینکه زیاد کند در تشهد
اول الحمد لله زاد داول ان بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله و مستحب است
بعد از صلوات بگوید وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته مسئلة
مستحبست اینکه بگوید در تشهد دوم بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة اشهد انک نعم الرب وان
محمدا نعم الرسول التحیات لله الصلوات الطاهرات الطیبات الزاکیات
الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب وزکی وطهر وخلص
وصفی فلله واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة اشهد ان ربی
نعم الرب وان محمدا نعم الرسول واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها
وان الله یبعث من فی القبور الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد وآل محمد و
بارک علی محمد وآل محمد وسلم علی محمد وآل محمد وترحم علی محمد وآل محمد
کما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید
اللهم صل علی محمد وآل محمد واغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم اللهم صل علی محمد

وآل محمد وامنن علی بالجنة وعافنی من النار اللهم صل علی محمد وآل محمد
واغفر للمؤمنین والمؤمنات ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات
ولا تزد الظالمین الا تبارا مسئلة مستحبست در هر دو تشهد اینکه بنشیند بطور
تورک که معنای ان گذشت واینکه بشنواند امام جماعه ماموین خود را شهادتین

فصل هشتم در تسلیم است وصحیح وجوب وجزئیت انست واز برای انست
دو صیغه یکی السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ودیگری السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته وظاهر اینستکه بیرون میرود مصلی از نماز بهریک از انها
اگر چه خروج از عهده تکلیف باولی خالی از اشکالی نیست واحوط جمعست بین
انها بترتیب مذکور اگر چه ظاهر رجحان قولست بجواز اکتفاء بهریک از انها مسئلة
مستحبست اینکه بگوید پیش از هر دو صیغه مذکوره السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته بلکه احوط اینستکه رعایت کند در ان احتمال وجوب را مسئلة
جائز نیست اخلال بخصوص الفاظ وتعبیر از معانی بمرادفهای الفاظ مخصوصه
ونه اخلال بکیفیت ترکیب از مقدم داشتن مبتدا بلکه ونه بتعریف ان بالف
ولام بلی در وجوب ورحمة الله وبرکاته در صیغه دوم تاملی هست شاید اظهر
عدم باشد واحوط محافظتست بر دو جزء بخصوص اول انها وبر قطع همزهاو
بر عدم ادخال لفظ دیگری که وارد نشده است بان نص وبین کلمات انها بلکه
سزاوار نیست ترک احتیاط در اینجا واما الحاق چیزی بعد از تمام کردن صیغه مثل
اینکه بگوید ورحمة الله وبرکاته ورضوانه پس با وقف وعدم قصد جزئیة
نیست شبهه در جواز ان وبا وصل پس اظهر انستکه ضرر ندارد هم وهمچنین با قصد
جزئیت اگر بعد از تمام کردن صیغه قصد جزئیت کند واگر پیش از تمام کردن صیغه
قصد جزئیت کند اشکالی هست مسئلة مستحبست از برای ماموم نه امام
ونه منفرد اینکه وقت سلام دادن اشاره کند بدو جانب خود در یک تسلیم بجانب
راست ودر دیگری بجانب چپ اگر بوده باشد بجانب چپش کسیکه نماز کند با امام
وفارغ شده باشد یا او بلکه مطلقا یعنی اگر چه فارغ نشده باشد هنوز یا فارغ

شده باشد از پیش و باقی باشد در جای خودش بر وجهی که دور نیست اکتفاء در استحباب
اشاره بجانب چپ بودن مامومیکه در جانب چپ وست معتبر **مسئلة** مستحب است
از برای هر یک از امام و ماموم و منفرد اینکه اشاره کند بجانب راست در سلام و
از برای ماموم هم اینکه اشاره کند بسلام مکرر یعنی اَلسَّلامُ عَلَیکُم در مرتبه
دویم بجانب چپ **مسئلة** ایا اشاره در موارد مذکوره بصفحه صورت کند یا بگوشه
چشم مشهور تعیین دویم است از برای منفرد و اول از برای غیر منفرد و شاید اعتبار
مساعدت میکند این را **مسئلة** ظاهر اینستکه اشاره مستحب در صیغه اَلسَّلامُ
عَلَیکُم است و قدر یقینی از این حکم صورتیستکه تاخیر کند صیغه مذکوره را
از اَلسَّلامُ عَلَینا تا اخر **مسئلة** سزاوار است اینکه قصد کند مصلی در اَلسَّلامُ
عَلَیکُم ملکین را و اضافه میکند امام مامومین را و ماموم امام و کسانیرا اگر باشند
از مامومین یا اینکه قصد کند کسانیرا اگر بر جانب چپ وست بتسلیمه دویم
و اگر اضافه کند در تسلیمه اول دو ملکی را اگر با امامند بهتر است **فصل نهم**
واجبست ترتیب در افعال نماز بطوریکه شناختی پس کسیکه اخلال کرد بان عمدا باطل
نمازش و همچنین است سهوا اگر مقدم داشت رکنیرا بر رکنی و اما هرگاه مقدم
داشت رکنی را بر غیر رکن مثل اینکه رکوع کرد پیش از قرائت سهوا پس باکی نیست و
همچنین است عکس و همچنین باکی نیست هرگاه مقدم داشت غیر رکنها را بعض آنهارا
بر بعض دیگری سهوا لکن عود میکند بطوریکه حاصل شود بان ترتیب با امکان
و صحیح است نمازش **فصل دهم** واجبست موالات بین افعال نماز و در
اقوال ان از قرائت و ذکر و تسبیح نسبت بایات و کلمات و حروف و معنای موالات
عدم فصلی استکه فوت کند صورتیرا اگر معتبر است در نماز شرعا اگر معلوم بشود
ان صورت بمراجعه چیزیکه مرکوز است در اذهان متشرعه و عدم فصلیکه فوت
کننده باشد هیئتی را اگر معتبر است در صدق قرائت و مثل ان عرفا که مختلف است
در موارد و نسبت بفواصل و نسبت بنماز کنندگان پس باطل میشود نماز بترک موالاتی که
محو کننده هیئت نماز باشد سهوا او عمدا و اما کسیکه محو کند هیئت قرائترا مثلا

پس اگر از روی سهو باشد تدارک میکند انرا مادامیکه محل باقیست و همچنین اگر
از روی عمد باشد در وجهی و احوط اعاده نماز است با تدارک **مسئلة** کسیکه
ترک کند موالات را در تکبیرة الاحرام از سر میگیرد نماز را اگرچه از روی سهو باشد
و ملحق است باین مقصد چند امر اول مستحب است قنوت یکمرتبه در فرائض یومیه
غیر از نماز جمعه چه نماز جهری باشد چه اخفاتی بلکه احوط ترک نکردن قنوت است در
فرائض یومیه و محل قنوت بعد از قرائت است پیش از رکوع در رکعت دویم و اما
نماز جمعه پس در انست دو قنوت یکی از انها پیش از رکوع رکعت اولاست و دویم
انها بعد از رکوع رکعت دویم است **مسئلة** مستحب است قنوت در نوافل حتی
نماز شفع بنابر اظهر و ظاهر اینستکه قنوت در وتر یکی است پیش از رکوع اگرچه
مستحب است دعاء بچیزیکه وارد شده است بعد از ان هم **مسئلة** مستحب است
در قنوت مطلقا بلند کردن دو دست برابر صورت و سزاوار است اینکه پهن کند
انهارا و قرار بدهد باطن انهارا بسوی اسمان با انگشتان پیوسته غیر انگشت بزرگ
و مشغول کند دو چشم خودرا بنگاه کردن در انها **مسئلة** معتبر نیست در قنوت
قول مخصوصی بلکه کفایت میکند در ان هر چیزیکه میسر است از ذکر و دعاء و حمد
و ثنائی بلکه مجزی میباشد بسم الله سه مرتبه بلکه یکمرتبه و تسبیح همچنین اگرچه بوده
باشد در حال تعجیل یا تقیه و مستحب است طول دادن قنوت و خواندن چیزیکه نقل
شده است در قنوت **مسئلة** از افضل چیزیکه نقل شده است خواندن انها
در قنوت کلمات فرج است و انها لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الحَلیمُ الکَریمُ لا اِلٰهَ اِلَّا
اللهُ العَلِیُّ العَظیمُ سُبحانَ اللهِ رَبِّ السَّمواتِ السَّبعِ وَ رَبِّ الاَرَضینَ السَّبعِ
وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَینَهُنَّ وَ رَبِّ العَرشِ العَظیمِ وَ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ و زیاد
شده است وَ سَلامٌ عَلَی المُرسَلینَ پیش از وَ الحَمدُ لِلّهِ و ما تحتهن یا وَ ما فَوقَهُنَّ
وَ ما تَحتَهُنَّ بعد از و ما بینهن **مسئلة** نیست باکی بعمل بزیادة در کلمات
فرج مذکوره از جهة احتمال جزئیت **مسئلة** سزاوار است اینکه دعا کند در
قنوت وتر از برای چهل مؤمن نه از جهة اینکه وارد شده است بخصوص بلکه

از جهت اینکه این از اسباب اجابتست از برای خودش و از برای ایشان و اینکه بگوید
هفتاد مرتبه أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ و اگر اضافه کند ربی را نیکوست و
از بعض کتب است اینکه صورت آن اینست أَسْتَغْفِرُ اللهَ لِجَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي
وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ و بلند کند دست چپ را در این هنگام و حساب
کند بدست راست و بگوید هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ هفت مرتبه
و از حضرت سید عابدین علیه السلام است اینکه آنحضرت میفرمود در قنوت
الْعَفْوَ الْعَفْوَ سیصد مرتبه و نیکو شمرده اند بعض علما رعایت ترتیب
مذکور را **مسئله** مستحبست در قنوت مطلقا بلند خواندن بخصوص در
نمازهای جهریه حتی از برای ماموم هرگاه نشنود امام آواز شرا و مستحبست
تکبیر از برای قنوت پیش از آن **مسئله** کسیکه فراموش کرد قنوترا تا اینکه رکوع
کرد جا میاورد آنرا بعد از برخاستن از رکوع **مسئله** هرگاه یادش آمد بعد از
سرازیر شدن بجهت رکوع که قنوترا جا نیاورده و هنوز بحد رکوع نرسیده باشد
پس در رجوع از برای قنوت تا جا آوردن آن بعد از برخاستن از رکوع اشکالی
هست پس بهتر اینست که جا آوردن آنرا بعد از برخاستن از جهت مطلوب رجحان
ولو از جهت نیکوئی ذکر و دعاء بهر حال نه از جهت ورود آن بخصوص **مسئله**
بهتر اینستکه معین نکند کسیکه فراموش میکند قنوترا و جا میاورد آنرا در غیر
جای خود اداء و قضاء را **مسئله** هرگاه در نماز یادش نیامد که قنوت نکرده
قنوت کند بعد از نماز نشسته رو بقبله **مسئله** هرگاه بعد از نماز و برخواستن
از جای خود در بین راه یادش آمد که قنوت نکرده استقبال قبله کند و جا آورد
آنرا و احتمال اداء در اینجا اگر چه بیرون نرفته باشد وقت نماز نیکو نیست بلکه
و همچنین اعتبار باقی شرائط **مسئله** هرگاه یادش آمد بعد از داخل شدن
در رکعت سیمی که قنوت جا نیاورده است پس ظاهر تدارک نکردن آنست در اثنا
بلکه و همچنین اگر سرازیر شد از برای سجود در رکعت دوم و از برای تدارک آن بعد از
نماز وجهی هست بلکه همچنین است اگر یادش آمد در رکوع و فراموش کرد بعد از آن

مسئله کسیکه ترک کند قنوترا در محل آن عمداً تدارکی ندارد اگر چه معذور
باشد مثل ماموم یکه عقب (مسبوق) باشد و بترسد فوت متابعت امام را **امر دویم**
مستحبست تعقیبات از برای نمازهای واجبی و مستحبی استحباب مؤکدی پس در
خبر است اینکه تعقیب مؤثرتر است در طلب روزی از سفر کردن در شهرها
و در خبر دیگر است دعاء بعد از نماز واجبی افضل است از نماز مستحبی **مسئله**
ظاهر استحباب نشستن است در تعقیبات اگر چه شرط در آن نیست و حاصل میشود
کمال از برای تعقیب بباقی ماندن بر هیئت تشهد و طهارت و استقبال و ترک
کلام و هر چیز یکه منافات داشته باشد از برای نماز **مسئله** معتبر است در
نبودن تعقیبات از نماز قدر یکه معتد به باشد و فوت کند صدق اسم تعقیب را
مثل عدم هر چیز یکه فوت میشود بان صدق تعقیبات از مشاغل و اعمال **مسئله**
مخصوص نیست تعقیب بچیز یکه وارد شده است از معصومین از چیزها یکه
بحساب نمیایند و متضمنند مطالب اخرویه و دنیاویه را بیان او فی وادیکه لایقست
بحضرت حق سبحانه و تعالی از چیزها یکه نزدیک نیست ادراک کند آنرا عقول
ما بلکه حاصل میشود تعقیب بهر ذکری و دعائی و ثنائی بلکه گفته شده است
اینکه تعقیب حاصل میشود بتفکر و تذکر از برای نعمتهای خداوند عالم و گریه
کردن از ترس او بلکه بنا استظهار شده است حصول تعقیب بتلاوت قرآن
و از افضل تعقیبات است تسبیح حضرت زهراء و کیفیت آن بنا بر مشهور اینست
اَللهُ اَکْبَرُ سی و چهار مرتبه بعد از آن الحمد لله سی و سه مرتبه بعد از آن
سُبْحانَ الله سی و سه مرتبه و مستحبست تهلیل بعد از آن و همچنین استغفار
مسئله سزاوار است اینکه بوده باشد شمردن چنانچه در باقی اذکار است
بتسبیحات از گل قبر حسین ع اگر چه پخته باشد **مسئله** از چیزها یکه مرغوب فیه است
اینستکه تکبیر بگوید بعد از تسلیم از هر فریضه یومیه بلکه مطلقا حتی نوافل
سه مرتبه با بلند کردن دو دست وقت تکبیر بعد از آن بگوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
وَحْدَهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ

فَلَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و از حضرت باقر است
که هر چیز که کفایت میکند تورا از دعاء بعد از نماز واجبی اینست که بگوئی اَللّٰهُمَّ
اِنِّی اَسْئَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ شَرٍّ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ
اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ عَافِیَتَکَ فِی اُمُورِی کُلِّهَا وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا
وَعَذَابِ الْآخِرَةِ و از حضرت ابی عبدالله ع است کسیکه بگوید بعد از نماز صبح
و بعد از نماز مغرب هفت مرتبه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ دفع میکند خداوند از او هفتاد نوع از انواع بلا
که آسانتر آنها باد و پیسی و دیوانگی است و اگر شقی باشد محو میشود از اشقیا
و نوشته میشود در سعداء و از حضرت پیغمبر ص است در حدیثی که فرمود
از برای شیبهٔ هذلی هرگاه نماز صبح را ادا کردی پس بگو ده مرتبه سُبْحَانَ اللّٰهِ
الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ پس بدرستیکه خداوند
عافیت میدهد تورا باین از نابینائی و دیوانگی و خوره و کدائی و پیری پس
عرض کرد یا رسول الله ص این از برای دنیا پس چه چیز است از برای آخرت پس
فرمود میگوئی بعد از هر نمازی اَللّٰهُمَّ اهْدِنِی مِنْ عِنْدِکَ وَاَفِضْ عَلَیَّ
مِنْ فَضْلِکَ وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِکَ وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکَاتِکَ و کسیکه طالب
زیادتر از این تعقیب باشد پس بر او است بکتبی که تألیف شده اند برای این
امر سیم زن شریک است با مرد در احکام نماز و استثنا میشود چند مورد
از آنها است حکم جهر و از آنها است اینکه زن جمع میکند بین دو قدمش در
قیام بر وجه استحباب و مرد جدا میکند آنها را از هم چنانکه گذشت و از آنها
است اینکه زن جمع میکند بدو دستش دو پستانش را در سینه حال قیام بر
وجه استحباب و مستحب است در حق مرد اینکه بگذارد دو دستش را بر دو رانش
در حال قیام و از آنها است اینکه زن میگذارد دو دستش را بر دو رانش در رکوع
بر وجه استحباب تا اینکه پست نرود و خم نشود زیادتر از مقداریکه معتبر است
شرعاً در رکوع و آن متمکن است از وضع کف بر زانو و پس نمیبرد زانوی خود را

چنانکه مستحب است از برای مرد و اما اعتبار در رسیدن بحد مذکور در رکوع مترجم گوید
یعنی بحدیکه ممکن باشد دو کف را بر زانو گذارد در پس مشترک است بین مرد و زن بنابر
احوط بلکه اقوی و از آنها است اینکه مستحب است از برای زن هرگاه سجده کند اینکه ابتدا
کند بگذاشتن دو زانو بر زمین نه دو دست چنانکه میکند مرد و از آنها است اینکه
وظیفهٔ مستحبی زن در سجود جمع شدن و چسبیدن است بزمین و از آنها است اینکه
مستحب است از برای زن در جلوس تربع نه تورک که مستحب است از برای مردان و از آنها است
اینکه مستحب است از برای زن وقتیکه بر میخیزد ابتدا کند به بلند کردن دو دست از زمین
با سنگینی خود را بر دو دست بیندازد تا اینکه آنها در دو جانبش باشند نه پیشروی او
پس بتدریج و تأنی بر میخیزد و بلند نمیکند سر پیش را **مقصد دویم** در مبطلات
نماز است و آنچه ذکر میشود از آنها در اینجا چند چیز است یکی از آنها حدث اکبر و اصغر است
عمداً یا سهواً یا بی اختیار بنابر صحیح اگرچه بوده باشد در سلام واجب و نیست فرقی بین
کسیکه بوده باشد طهارتش ترابیه و بنابراینکه در اثناء نماز و غیر او بلی استثناء میشود از این
مستحاضه و مسلوس و مبطون بتفصیلیکه ذکر شد در محل خودش و دویم از آنها تکفیر است
و آن گذاشتن دستست بر دست از برای اظهار تادب و تعظیم چنانکه مجوس چنین
میکنند از برای پادشاهان خود پس گرفتند اینرا عامه یعنی سنیان از ایشان و داخل
کردند اینرا در نماز و تشبه کردند بایشان و نیست شکی در حرمت تشریعی آن و احوط
اگر نباشد اقوی حرمت شرعی آنست همچنانکه احوط بطلان نماز است اگر عمداً چنین
کند بلی باکی نیست بآن نزد تقیه بلکه بسا واجب میشود از جهت تقیه و معتبر است در
کیفیت آن در این هنگام چیزیکه حاصل میشود تقیه بآن **مسئلة** هرگاه ترک کرد
مصلی تکفیر را حال تقیه پس از برای بطلان نماز است وجهیکه اقتضا دارد آنرا
مسئلة ظاهر حصول تکفیر است بگذاشتن دست راست بر دست چپ و عکس آن پائین
ناف و بالای آن بطوریکه متداول و متعارف است بین سنیان **مسئلة** متعارف
بین سنیان دست بر روی دست گذاشتن است حال قیام پس دور نیست اختصاص
حکم بآن اگرچه احوط ترک آنست مطلقا بخصوص در نشستنیکه بدل از قیام باشد

مسئله هرگاه جاهل ویا مصلی صورت تکبیر را از جهت غرض دیگری غیر آنچیزیکه گفته
شد مثل خوابانیدن دست ومثل آن پس ظاهر عدم حرمت آنست مسئله ظاهر اینست که
فرقی نیست در حرمت تکبیر در نماز و بطلان نماز بان بین نماز واجبی و مستحبی و نماز
احتیاط بلی جاری نمیشود این در سجود سهو و مثل آن اگرچه تعمیم بدهیم حکم را از برای
همه احوال نماز و سبب آنها منحرف شدنست از قبله و آن باطل کننده است از برای
نماز واجبی هرگاه بوده باشد انحراف بتمام بدن و بیرون برنده از استقبال بلکه معتبر است
در نماز اگرچه مشغول نشود حال انحراف بچیزی از اجزاء نماز بنابر احوط بلکه خالی نیست
از قوتی مسئله هرگاه التفات کند از قبله بصورت تنها پس باطل نمیشود نماز
مگر اینکه قدر زیادی باشد که بگذرد از یمین و یسار به پشت سر و در حکم التفاتیکه
برسد بطرف یمین و یسار اشکالی هست احوط منعست بلکه و همچنین چیزیکه نزدیک
باشد از یمین و یسار بجهتیکه صادق باشد بر آن التفات فاحش و زیاد باشد از
مقداری از التفات که موقوفست بر آن امکان نظر یکی از دو جانب هرگاه واقع شود
چیزی از این حال اشتغال بچیزی از افعال نماز و احوط بلکه خالی نیست از قوتی ترک
آنست حال عدم اشتغال هم و احوط از این ترک آنست تا زیاد نشود آن وعدم
اشتغال هم اینکه گفته شد حکم عمد و اختیار بود و اما اگر فراموش کند از بودن در نماز
کننده پس اظهر اینست که باطل میشود نماز اگر پشت بقبله کند بتمام بدن بلکه
و همچنین است منحرف شدن بسوی یمین و یسار و بطلان احوطست در صورتیکه
نرسد بسوی یمین و یسار هرگاه از استقبال بیرون برود و در التفات بصورت بسوی
پشت سر بلکه در انحراف زیاد مطلقا هم احوط بطلانست و مثل آنست کلام در
بطلان با اکراهی که رافع باشد از برای رضا نه قصد بلکه و همچنین است رافع قصد
مثل آنکه بگردانند مصلی را از قبله کرها تند یا بروجهی و اما گردانیدن کشتی که نماز میکند
مصلی در آن و مثل کشتی از قبله پس آن خارجست از مقام و چهارم مبطلها کلام است
و حاصل میشود کلام بتلفظ بچیزیکه مرکب باشد از دو حرف پس بیشتر اگرچه مهمل و
بی معنی باشند و بیک حرف که وضع شده باشد از برای معنای تام مثل قِ ولِ بنا

بر احوط و اظهر بلکه مطلق چیزیکه وضع شده باشد از برای معنائی چه اسم باشد چه
حرف مسئله احوط احتراز است در نماز از یکحرف که مهمل باشد و اگر باعث
شود اتصال آن بچیزی از کلمهای نماز وقوع غلط را در نماز حاصل میشود جهت دیگری
از برای بطلان نماز مسئله سزاوار است اینکه بوده باشد اعتبار در تلفظ بمرکب
از دو حرف یا بیشتر بصدق تعدد و کثرت و علم آن پس نفعی ندارد علم قصد ترکیب
و اختصاص هر حرفی باراده و نه انفصال اندکی بلی هرگاه متفرق و منفصل باشند آن
حروف بحدیکه صدق کند با آن تعدد تکلم بیک حرف معتبر است در بطلان
بهر یک از آن حروف موضوع بودن آن از برای معنائی مسئله از متعدد داشت
حرفیکه بعد از آن مدی باشد نه حرفیکه متحرک باشد بحرکتیکه اشباع داده میشود
لکن نرسد بحد یک حرفی از آن متولد شود و نه حرف مدیکه مد داده شود اگرچه طول
داده شود مد آن اگر باعث نشود اتصال آن بچیزی از اقوال نماز حصول غلط را در آن
والا پس حاصل میشود جهت دیگری از برای بطلان نماز مسئله ملحق نمیشوند
بکلام آوازهای دیگر یکه صادر میشوند از آلات تکلم که خالی باشند از تقطیعاتی
که معتبرند از برای حروف تهجی چه ظاهر و آشکار باشند آن اصوات یا نه مثل آواز آن
کسیکه آه میکشد و تنحنح میکند و اف میکند و مد میکشد و بینی را از آب خالی میکند
و غیر اینها پس باطل نمیشود نماز باینها نزد صدور اینها از جهت اسباب اینها بلکه مطلقا
اگرچه عمدا چنین کند بی باعثی یا اعلام کند باینها بر چیزی یا از اغراض بلی در بعض
اخبار است چیزیکه بتوهم میاندازد منع را از ناله در نماز و اظهر عدم اعتماد است
بر آن اگرچه احوطست مسئله هرگاه فرض شود منافات چیزی با آوازهائیکه خالی
باشند از حروف از برای هیئت نماز باطل میشود نماز از جهت این مسئله اسمای
اصوات مترجم گوید مثل آه و آخ و اف و تف کلام مند باطل میشود نماز باینها
جائیکه باطل میشود نماز بکلام مسئله کلام باطل میکند نماز را هرگاه از روی
عمد باشد و در حکم عمد است جهل بحکم یا موضوع و از جهل بموضوعست صورتیکه
هرگاه گمان کند اینکه کسی بر او سلام کرده است پس جواب دهد او را مسئله

باطل نمیشود نماز بحرف زدن از روی فراموشی یا غفلة از اینکه در نماز است یا بگمان
اینکه از نماز فارغ شده است و اگر زیاد باشد که طول کشد تا اینکه محو شود صورت
که معتبر است در نماز پس در صحت اشکالی هست اقرب عدم صحت است مسئلة
کسیکه اکراه شود بر حرف زدن با بقاء قصد و فوت نشدن هیئتیکه معتبر است
در نماز باین پس در باطل شدن نماز او و باطل نشدن تاملی هست و اگر متمکن نباشد
از نمازیکه خالی باشد از این و لو باقل واجبات نماز و لو باداء یک رکعت از وقت
در نماز پس احوط جا آوردن نماز است در وقت و قضاء در خارج وقت و جاری
میشود مثل این احتیاط در کسیکه مضطر باشد بحرف زدن در نماز همچنین مسئلة
هرگاه کسی اکراه شود بر حرف زدن در نماز بطوریکه قصد نداشته باشد بطلان نماز
او بعید تر است از بطلان در فرض سابق اگرچه تامل در آن باقیست مسئلة
استثنا میشود از عدم جواز کلام در نماز و باطل شدن نماز بآن ذکر و دعاء و قران
و ظاهر اینست که اول شامل میشود قلیل و کثیر را بلی اگر واقع شود ذکر در بین قرائت
یا ذکر واجبی معتبر است اخلال نکردن آن بموالات مسئلة در عموم ذکر از برای
غیر عربی از باقی لغات اشکالی است احوط منع است و ظاهر اینست که معتبر است
در جواز تلفظ بلفظ ذکری اینکه استعمال نکند آنرا در معانی غیر معنای خودش
بلکه و معتبر است اینکه قصد کند معنای آنرا و لو اجمالا و منافات ندارد با این جواز
اعلام کردن کسیکه نزد اوست بر حاجت خود بذکر و احوط اعتبار قصد تقرب
بذکر و منافات ندارد این جواز اعلام مذکور پس بدرستیکه اعلام حاصل میشود
بکیفیت ذکر و آن بلند کردن آواز است نه بخود ذکر مسئلة شامل میشود دعا
ء طویل و قصیر را و معتبر است در آن اخلال نکردن بموالات چنانکه گذشت
و محو نشدن هیئت نماز بدعاء بر وجهی مسئلة در جواز دعاء در نماز
بغیر عربی اشکالی هست که گذشت مسئلة دعاء حرام نماز را باطل میکند بنا
بر احوط بلکه همچنین دعائیکه مشتمل باشد بر سؤال حرامی مسئلة بنا بر
باطل شدن نماز بدعاء حرام فرقی نیست بین عالم بحکم تکلیفی و وضعی

بآن بلکه احوط باطل شدن نماز جاهل بموضوعست هم مسئلة کلام در اعلام بغیر دعا
در نماز چنانچه گذشت در ذکر مسئلة شامل میشود جواز قرائت قران
همه احوال نماز را حتی حال قرائت و بین آنرا بلی معتبر است فوت نشدن هیئتیکه
معتبر است در نماز چنانچه گذشت و معتبر است هم حاصل نشدن قران بنا بر عدم
جواز آن و نبودن چیزیکه میخواند از قران از سجده اگر نماز نماز واجبی باشد بلکه و نه
جزء دیگری را از سورهای عزائم در وجهیکه اقتضا دارد احتیاط را غایتش
جائز است تنبیه کردن غیر بقران در نماز اگر قصد نکند بآن معنای دیگری را و اگر
قصد معنای دیگری کرده و بوده باشد چیزیکه خوانده از مشترکات داخلست در کلام
که جائز نیست در نماز و اگر مشترک نباشد بلکه بوده باشد مختص و مشتمل بر نظم و
اسلوبیکه معجزه باشد پس در بطلان نماز بآن با استعمال آن کلام در مقصود خود
و انشاء مقصود خود بآن و عدم بطلان نماز دو وجه هست که خالی نیست اول آنها
از رجحانی و همچنین است حکم اگر قصد نکند بکلام مشترک قرائتیه و نه غیر آنرا یا قصد
کند هر دو را با هم اگر ممکن باشد مسئلة مستحبست از برای کسیکه عطسه کند
در نماز و کسیکه بشنود عطسه غیر را در نماز حمد خدا و صلوات فرستادن بر محمد
و آل او مسئلة در صحت نماز با تسمیه عاطس یعنی گفتن یرحمک الله با او اگرچه
مؤمن باشد یا رد تسمیه مثل گفتن یغفر الله لکم اگرچه بگوئیم بوجوب آن و همچنین
باقی تحیاتیکه متداول و متعارفند بین مردم نزد ملاقات کردن همدیگر یا وداع کردن
یا باقی حالاتیکه متضمند طلبی را از خداوند عالم از برای تحیت فرستاده شده بر
اصل آن لکن صادر میشوند از برای مجرد تعظیم و تبجیل از برای کسیکه تحیت بر او فرستاده شده
و بر وجه مخاطبه و حرف زدن با او اشکالی هست بلکه منعی پس اگر صادر شوند بر وجه
صرف دعاء و خطاب نکند با آنها غیر خداوند عالم را اینکوست حکم بصحت در همه مسئلة
باطل نمیشود نماز بجواب سلام و واجبست جواب هرگاه سلام کرد کسی بر او و حال
اینکه در نماز باشد اگرچه گفته شده است بکراهت سلام بر شخص مصلی و جائی
نیست از وجهی مسئلة هرگاه کسی سلام کرد بر کسیکه پیش از نماز پس در جواز دخول

در نماز پیش از جواب دادن او و اگرچه منافات با فوریت نداشته باشد و باطل نکردن جواب
سلام در نماز نماز را در این هنگام تاملی هست و بالجمله شامل میشود حکم بوجوب جواب
سلام حال نماز و غیر آنرا و نماز باطل نمیشود بآن مسئلة شامل میشود حکم مذکور مرد را
از همهٔ فرقهای مسلمانان و در شمول آن از برای رد سلام بر کافر ذمی باشد یا غیر ذمی اگرچه
حادث شده باشد کفر او بعد از تسلیم اشکالی هست احوط وجوبست بلکه شاید خالی
نباشد از رجحانی این هرگاه نبوده باشد رد کننده سلام نماز کننده و احوط در حق مصلی
اعادهٔ نماز است بانزد مسئلة اقرب عموم حکمست بوجوب جواب سلام و باطل نشدن
نماز بآن از برای سلام کردن طفل ممیز و غیر مماثل در ذکورة و انوثة با محرمیت و مامون
بودن زن نماز کننده از شنیدن شخص اجنبی جواب سلام او را اگرچه محرم نباشد
پس اقرب وجوب رد سلام و باطل نشدن نماز است اگر کسیکه سلام بر او کرده اند در
باشد و همچنین است عکس اگر نبوده باشد ترس فتنه از برای شنونده ردان سلام کننده
و غیر او و با ترس فتنه پس در وجوب جواب بلکه و باطل نشدن نماز اشکالی هست مسئلة
ظاهر اینستکه واجبست شنوانیدن جواب سلام به سلام کننده و اگر ممکن نباشد پس
احوط جوابست با بلند کردن آواز بقدر معتاد و احوط از آن جمع بین آن و بین
فهمانیدن او باشاره مسئلة از موانع وجوب شنوانیدن نسته[illegible] شدن شنوانیدن
جواب بسلام کننده بسوی بلند کردن آواز بطوریکه منافی باشد از برای وضع نماز و
هیئت آن یا از برای تستریکه واجبست بر زن مسئلة هرگاه عذر نشنوانیدن
جواب سلام از طرف رد کننده سلام باشد پس احوط از برای او بلند کردن آواز است
بقدریکه ممکن است با اشاره که فهمانند باشد مسئلة ظاهر وجوب فوریت
عرفیه است در جواب سلام و با اخلال بفوریت پس احوط از برای غیر مصلی اتیان است
بود با رعایت فوریت هم در زمان دوم اگرچه سقوط خالی نیست از رجحانی مسئلة
هرگاه مصلی عمداً جواب سلام فوراً نداد و مشغول شد در آن زمان بچیزی از اقوال نماز
پس در بطلان آن قول که شد از نماز اشکالی هست و احوط تدارك آنست اگر ممکن باشد
و اعادهٔ نماز اگرچه صحت در آن خالی نیست از قوتی و اگر مشغول نشد آن زمان بچیزیکه منافات

داشته باشد با جواب سلام از اجزاء نماز پس امر اظهر است و اگر بیرون رفت بسبب
تاخیر از بودن آن جواب سلام عرفاً باطل میکند نماز را در هر دو صورت مسئلة هرگاه سلام
کرد بر شخص جماعتی واجبست رد آن بر همهٔ ایشان اگرچه بهیئت اجتماع وارد شده باشند
و بگوییم بمجزی بودن سلام یکنفر از آن جماعت از جانب ایشان مسئلة آیا حاصل میشود
رد سلام بر جماعتی بیک صیغه که خطاب کند جماعت را ظاهر حصول آنست و بنابر حصول
آیا معتبرست چنین کند در نماز یا جایز است اتیان بجوابهای متعدد دو وجه هست
مسئلة هرگاه سلام کرد شخص بر جماعتی مجزی است جواب یکی از ایشان اگرچه صبی
ممیزی باشد بر وجهیکه شاید خالی نباشد از قوتی و اگر بوده باشد در آن جماعت نماز
کننده جایز نیست از برای او رد بعد از قیام غیر او بجواب سلام بنابر احوط بلکه اقوی
و آیا واجبست بر نماز کننده انتظار ظاهر عدم وجوبست بلکه ظاهر جواز شتاب کردنست
در رد با شروع غیر او در آن پیش از تمام کردن آن اگرچه احوط ترکست در این هنگام مسئلة
هرگاه شك کند مصلی در اینکه داخلست در کسانیکه سلام با ایشان کرده اند یا نه جایز
نیست از برای او جواب دادن چنانکه غیر مصلی که شك کند در این واجب نیست بر او
جواب اگر نبوده باشد در آنجا ظهور معتبری در دخول او و نیست از آن ظهور جمع بودن
صیغه ظاهر آنکه اشخاص غیر از او جماعتی باشند بلکه و اگر جماعتی نباشند هم مسئلة
ظاهر اینستکه سلامیکه واجبست رد آن سلام متداول و متعارفیست که واقع میشود
نزد اول ملاقات و مستفاد میشود از بعض اخبار اینکه کفایت میکند در وجوب رد
سلام اندك غیبتی یا حائل شدن حائلی مثل اینکه بایستد بجهت خطبه خواندن پس
اگر متعدد شود مثل این از سلام پیش از رد در اکتفاء بیك رد اشکالی هست با منعی
مسئلة هرگاه مکرر کرد سلام را در یك حال از جهت تاکید یا غیر آن پس ظاهر عدم
وجوب رد است از برای غیر اول مسئلة معلوم از صیغهای سلام سلام علیك
و علیکم و السلام علیك و علیکم است و اگر معرفه کند سلام را باضافه بسوی
خودش یا بسوی خدا و نه مترجم گوید مثل اینکه بگوید سلامی علیك یا سلام الله
علیك پس ظاهر اینستکه بیرون نمیرود بآن از صیغهای سلام مسئلة در وجوب

مذکوره

جواب سلام نگوید بیرون برود از صیغهٔ سلام مثل آنکه منصوب کند سلام را یا مقدم
بدارد خبر را یا بنده را زدان را تأملی هست و احوط در غیر نماز رد است و ظاهر ساقط
نشدن وجوب جواب است بغلط اندکی که ناشی باشد از آفتی یا لالت نطق سلام کنند
بلکه و همچنین اگر ناشی باشد از جهل او و اما هرگاه غلط فاحش باشد که بیرون برند
باشد از صدق صیغهای خاصه پس در سقوط یا عدم عمد تأملی هست احوط در غیر
نماز عدم سقوط است **مسئلهٔ** جواب سلام میکه واجبست معین نیست در آن
در غیر نماز مقدم داشتن خبر بنا بر اظهر و معین است در جواب در نماز مماثلت
با سلام از حیث مقدم داشتن مبتدا و معرفه بودن یا نکره بودن آن و مفرد بودن
ضمیر خطاب و جمع بودن آن بنا بر احوط در همه و اقوی در خصوص مقدم داشتن
مبتدا پس جائز نیست رد بعلیکم السلام بلکه احوط عدم جواز آنست اگرچه سلام
مثل آن باشد و اگر گفتیم بوجوب رد در صورتیکه مثل علیکم السلام سلام کرده باشد
پس احوط ترک نکردن قصد دعاء است و همچنین احوطست ترک زیاد کردن و رحمة الله
و برکاته اگرچه ایشان کند سلام کنند بآن **مسئلهٔ** منع نمیکند از مماثله بین سلام و
جواب خلاف سلام کننده و مصلی به مذکوره و انوثیت پس بدرستیکه انوثیت فوت
نمیکند رعایت مماثلت را با اینکه صحیح است خطاب کردن زن بعلیکم هرگاه قصد کند
با او ملکین را تغلیبا **مسئلهٔ** هرگاه شک کرد در صیغهٔ سلام ترک میکند احتیاط را
بمماثله در غیر تقدیم مبتدا یا احتیاط میکند بجمع بین محتملات و قصد میکند دعاء
بجوابیکه مماثل نباشد با اعادهٔ نماز و در غلط رد میکند بمثل صحیح بنا بر احوط و احوط
از آن قصد دعاء است بآن و اعادهٔ نماز و پنجم مبطلات قهقهه است و آن چیزیست
بالاتر از تبسم باشد یا خنده آواز دار است یا آواز با ترجیع و شدت یا خنده اینکه
مشتمل باشد بر قدر اختلافیکه در آن هست **مسئلهٔ** احتیاط بتمام کردن نماز
و اعاده در صورتیکه یقین نداشته باشد بصدق یکی از معانی مذکوره از برای قهقهه
نیکو است حتی در خنده بی آواز بخصوص در چیزیکه مشتمل باشد بر آواز نفس یا امتلاء
منع بکند خود شرا از آواز لکن پر شود جوف او از خنده و سرخ شود صورت او و

شود بدن او مثلا و ظاهر اینستکه باطل نمیشود بقهقهه ولو بی اختیار او را عارض شده
باشد اگرچه تقصیر در مقدمات آنهم نکرده باشد و در حکم ناسی تأملی هست شاید اقرب
باطل نشدن نماز او باشد و نیست باکی بتبسم در نماز و ششم آنها گریه کردنست از
جهة یاد آوردن میتی از برای او بلکه مطلق فوت محبوب دنیوی بلکه مطلق بنا بر قوی چنانکه
شامل است از برای چیزیکه حاصل نباشد از برای او یا اینکه طلب بکند آنرا **مسئلهٔ**
دور نیست فرق نبودن بین وقوع گریه از جهة حزن و تاسف و وقوع آن از جهة تضرع
و الحاح در طلب از مخلوقی و در تضرع ببکاء بسوی خدا تأملی هست بلی ظاهر بطلان
نماز است بگریه که بوده باشد از جهة شوق رسیدن بمحبوب دنیوی **مسئلهٔ**
از برای نعیم میت از برای کسیکه بوده باشد محبت مصلی از برای او از جهة ارتباط
دینی وجهی هست پس مشکل است صحة نماز با تعمد گریه بر مصائب اهل بیت علیهم السلام
مسئلهٔ گریه که بوده باشد از جهة یاد آوردن بهشت یا جهنم باطل نمیکند نماز را و
ملحق است به بهشت و دوزخ غیر آنها از مقاصد اخرویه مثل نجاة از اهوال برزخ
و قیامت و در حکم آنست گریه کردن از یاد آوردن معاصی خود و کوتاهی خود از طاعة
مسئلهٔ گریه کردن از جهة یاد آوردن عظمة خدا و جلال شان و ذلة خود در درگاه
خداوند یا از لذت بردن از جهة تکلم با خداوند یا از یاد آوردن اینکه خداوند خدای
اوست یا مثل اینها پس آن اگرچه داخل نیست در هیچیک از دو قسم مذکور لکن
بطلان نماز بآن معلوم نیست **مسئلهٔ** در اعتبار مشتمل بودن گریه بر آواز بر وجهی
که نماز را باطل میکند اشکالی هست احوط اگر نباشد اقوی عدم اعتبار است **مسئلهٔ**
ظاهر عموم باطل کردن نماز است از برای کسیکه بی اختیار او را عارض شود اگرچه تقصیر
نکرده باشد در مقدمات آن و در حکم ناسی تأملی هست چنانکه گذشت در قهقهه
و هفتم آنها هر فعلیست که محو شود بآن هیئتیکه معتبر است در نماز که مرکوز است
در اذهان عوام و خواص و هر فعلیکه باعث شود جدا شدن اجزاء نماز را از یکدیگر
ولو از جهة اشتمال آن بر حرکتیکه مانع شود از حصول طمأنینه که معتبر است در اجزاء
جدا شد یا منافات داشته باشد نیز با آنکه معتبر است از موالات بین اجزاء

گریه

مسئلة در حکم فعل مذکور است سکوت طویلیکه واقع شود در نماز و هر فعلیکه
منافات داشته باشد با اشتغال بعبادت و تذللیکه معتبر است در آن مثل رقص و
لعب بلکه و هر فعلیکه خارج باشد از افعال نماز هرگاه متعدد و کثیر باشد و ثابت
نشده باشد استثناء آن شرعاً بنا بر احوط مسئلة از چیزهائیستکه استثناء
شده اند یقیناً مشغول کردن خاطر و گوش و چشم و انگشت و مثل اینها در نماز بلی
اگر مطالعه کرد در کتابی یا ساکت شد و گوش داد بتکلمی یا محو میشود صورت
نماز یا فوت میشود موالات بآن مسئلة از مستثنیات است ظاهراً بقدر یک
گام از برای کشتن مار و کژدم بلکه و بیشتر از یک گام و نزدیک آوردن نعل خود
بدست یا پای خود و جمع کردن چیزیکه میترسد بر آن از متاع خود و دادن عصا
به پیر مردیکه در جانبش باشد و انداختن سنگریزه بکسیکه میکند در برابر او بجهت آنکه
بیاید نزد او و انداختن سنگ بسگی و مثل آن و اشاره کردن مرد بر دست و زن
بدست بر دست زدن و بر ران زدن و زدن دیوار از برای بیدار کردن نائم و گرفتن
جار به پیش خود و حمل زن ولدش را و شیر دادن ولد و نشاندن او در کنار خود
و مالیدن پیشانی هرگاه بچسبد بآن خاک و مساوی کردن جای سجده و خواراندن
بدن و مالیدن دندان و باطن دهان بچانه هرگاه محتاج الیه باشد و گذاشتن
دست بر جائی از بدنش که شکایت داشته باشد از آن و فرو بردن آن و کندن
ثالول و بلند کردن صورت بسوی آسمان و خواندن فضله طیر بجهت ازاله
آن و کشاندن دست خود بر رمل هرگاه منفجر شود و کشاندن دست بعد از آن
بزمین یا دیوار و بر گردانیدن لباس بسوی شانه خود هرگاه بیفتد و کشتن آنچه
واقع شود از کژدم و موش و شپش و کیک و پشه و انداختن شپش و پنهان کردن
آن در سنگریزه‌ها و شمردن رکعات یا تسبیحات بانگشتان و شمردن رکعات
بسنگریزه و شبیه آن و شمردن استغفار در رکعت وتر و تسبیح و غیر این از چیزهائیکه
وارد شده است بآن نصوص و اخبار پس باطل نمیکند اینها و چیزیکه جاری
مجرای اینها است نماز را بجز کثرت علی تقدیر مسئلة ظاهر اینستکه فرقی

راه رفتن

در بطلان نماز بچیزیکه محو صورت نماز میکند و چیزیکه منافات با عبادت داشته
باشد بین حالت التفات و فراموشی بلکه و نه بین اختیار و غیر آن هرگاه تمام و قرار
فرا بگیرد و هشتم آشامیدن و خوردن و آشامیدنست ولو یک لقمه غذا و یکجرعه آب
بنا بر احوط بلی باکی نیست در بلع کردن چیزیکه بیرون میاید از باقی مانده غذا از بین
دندانها و بلع کردن کمی از شکر که از پیش از نماز در دهن باشد و کم کم آب شود و فرو رود
مسئلة فرقی نیست در حکم مذکور بین نماز واجبی و مستحبی و در روا نیستکه عمل
کرده اند بآن جماعتی از اصحاب از سعید اعرج که گفت گفتم از برای ابی عبدالله بدرستیکه
من میخواهم روزه بگیرم و اراده دارم روزه بگیرم پس میباشم در رکعت وتر از نماز شب
پس تشنه میشوم پس کراهت دارم اینکه قطع کنم دعا را و آب بیاشامم و کراهت
دارم اینکه صبح کنم و تشنه باشم و پیش روی من است قلة از آب که بین من و بین آن
دو گام است پس فرمود آنحضرت فرمود میروی بسوی آن و میآشامی از آن بقدر
احتیاج و بر میگردی بسوی دعا و احوط اکتفاء است بر مورد این روایت اگرچه
اقوی در نظر باطل نکردن خوردن و آشامیدنست مگر از حیث محو صورت نماز
یا فوت موالات آن یا بانها یا از حیث منافات داشتن اینها با عبادت و معلوم
میشود حکم سهو و عدم اختیار از چیزیکه گذشت و نهم از آنها گفتن آمین است
بعد از حمد چنانچه میگویند آنرا سنیان پس بدرستیکه گفتن آن در نماز حرام است
و باطل میشود بآن نماز بنا بر احوط بلکه اقوی بلکه و همچنین باطل میشود نماز اگر
قصد شرعیت بآن نکند مثل اینطوریکه اعتقاد دارند سنیان بلکه احوط ترک
این قولست در باقی احوال نماز مسئلة جائز است گفتن آمین از جهت تقیه
بلکه احوط اعادهٔ نماز است اگر مخالف تقیه کند و آمین نگوید مسئلة ظاهر
باطل نشدن نماز است بگفتن آمین سهواً مسئلة باطل میشود نماز بزیاد کردن
چیزی بر آن و کم کردن چیزی از آن و ببعض شکوک چنانچه میاید در محلش ان شاء الله تعالی
مسئلة گذشت حکم قران بین دو سوره یعنی خواندن دو سوره در یک رکعت *
مسئلة ظاهر کراهت نماز مرد است با اینکه معقوص الشعر باشد و حکایت است

اختلاف لغویین در معنای عقص پس کفته شده است اینکه آن بافتن و پیچیدن موی است
وکفته شده است اینکه آن جمع کردن مو در وسط سر و بستن آنست و غیر از اینها هم
کفته شده است **مسئلهٔ** مکروهست در نماز کذاشتن از چیزیکه کذشت خمیازه کشیدن
و دهن دره کردن باختیار و بازی کردن بریش یا بچیزی از اعضاء خود و دمیدن بر جای
سجده و انداختن آب بینی و آب دهن بخصوص بطرف قبله یا جانب راست و شکستن
انکشتان و نماز در حال غلبهٔ بول و غائط و مثل اینها است باد و اکر عارض شدند
در اثناء پس نیست کراهتی بلکه و همچنین کراهتی نیست هم در نماز خواندن در حال غلبه
اینها هرکاه وقت مضیق باشد در وجهی **مسئلهٔ** هرکاه متضرر شود شخص بنکاه داری
بول و غائط و باد با غلبه اینها حرام است و باطل نمیشود نماز بنابر اظهر **مسئلهٔ**
حرام است بنابر صحیح قطع نماز واجبی شبانه روز بلکه مطلق نماز واجبی غیر از نماز اموات
بلکه عدم قطع احوط است در نماز اموات هم و در نماز مستحبی هم مکر در چند مورد
از اینها است ترس ضرر بر خودش یا غیر خودش از کسانیکه جاری باشند مجرای او
چه ضرر در نفس باشد یا عرض یا مالیکه معتد به باشد **مسئلهٔ** هرکاه اتفاق شود در
تمام کردن نماز حرج و مشقتیکه تحمل نمیشود عادةً جایز است قطع نماز هم **مسئلهٔ**
کاهی جایز میشود قطع نماز از جهة مزاحمة واجب اهمی یا مساوی از برای نماز و اکر تمام
کرد نماز را در صور مذکوره پس در صحت نماز در غیر از صورت اخیره اشکالی هست
مسئلهٔ منقطع میشود نماز بعارض شدن چیزی از منافیات مطلقه که قطع میکنند
نماز را اکرچه بی اختیار واقع شوند مثل حدث نه اینهائیکه ابطال اینها مخصوص است
بحال اختیار هرکاه واقع شوند بی اختیار **مسئلهٔ** هرکاه عاجز شد مصلی در اثناء
نماز از چیزی از واجبات بطوریکه بوده باشد اشتغال بنماز و حفظ صورت نماز
مانع از تحصیل آن شئ واجب یا داخل شدن در نماز بر وجه صحیح پس با تنکی وقت
قطع نماز و بجا آوردن نماز کاملی ولو با درک یک رکعت از وقت تمام میکند نماز را
با انتقال ببدل آن واجب اکر بدلی داشته باشد یا ببدلی اکر بدلی نداشته باشد
و با وسعت وقت پس بهتر قطع نماز و بجا آوردن کامل آنست و احوط تمام کردن ناقص است

واکر تحمل ضرر کند

هم اکر مزاحمت با کامل نداشته باشد و فوت نشود وقت اختیاری از برای آن **مسئلهٔ**
هرکاه مفقود کردد مصلی چیزی را از شروط در اثناء نماز و متمکن باشد از تحصیل آن بی آنکه
فعل منافی بجا آورد تحصیل آن کند و تمام کند نماز را و احوط اعاده است در ستر و مثل
آن و با عدم تمکن تمام میکند نماز را در ضیق وقت با انتقال بحکم عاجز چنانیکه کذشت
و در وسعت وقت پس بهتر و احوط چیزیستکه ذکر شد مترجم کوید یعنی ناقص را
تمام کند بعد از آن کامل را بجا بیاورد **مقصد سیم** در نماز آیاتست و در آن
چند مبحث **مبحث اول** در سبب آنست و آن کرفتن آفتاب و ماه و هر واقعهٔ
آسمانیست که سبب خوف شود و مراد بآن چیزیستکه ظاهر شود از صنع خدا وند جل شانه
در آسمان یا در بین هواء از چیزهائیکه باعث میشوند خوف تمام مردم را بالذات از جهة
غیب کردن ایشان بعظمت خدا وند جلت عظمته یا از جهة کمان ایشان بحدوث شری
یا ضرری برایشان بعد از آن یا از جهة مشاهدهٔ ایشان چیزی را که الفت نکرفته اند
بآن در عادت پس ضرر ندارد زوال خوف مردم از آن از جهة مکرر شدنش مثل نرسیدن
کسی که متأثر نمیشود با هوال عظیمه چنانیکه اعتباری نیست بخوف کسیکه خائف
میشود بسرعت **مسئلهٔ** اعتباری نیست بخوفیکه حاصل میشود از حادثه مثل وبا
و طاعون **مسئلهٔ** واجب میشود نماز آیات برزلزله هم بلکه احوط وجوب آنست
بتوابع زمینی هم بنابر آنکه کذشت **مسئلهٔ** مراد بکرفتن آفتاب و ماه ناپدید شدن
نور اینها است بنحو معهود و اما اکر ناپدید شود نور اینها بطوریکه معهود نباشد
و ناپدید شدن نور غیر اینها پس ظاهر اعتبار صدق ایة مخوفه است بر آن در وجوب
نماز **مسئلهٔ** معتبر از کسوف و خسوف چیزیستکه واقع شود مقابل بقعه مکلف
پس نیست اعتباری بکسوف و خسوفیکه در افق دیکری واقع میشود مکر اینکه طلوع
کند بر مکلف حال کرفتکی و همچنین است حکم اکر غروب کند حال کرفتکی **مسئلهٔ**
هرکاه کرفته شود ماه بعد از طلوع صبح واجب میشود نماز آیات کذشت از اینکه اکر
ابتداء کرفتن آن پیش از صبح باشد **مسئلهٔ** معتبر است وجوب نماز آیات علم
قائم است مقام علم بینه که مستند بحس باشد بنابر اقوی و اما قول اهل نجوم را حجت

متغیر شدن

از انها پس مجزی نیست مگر با افاده وثوق مسئلهٔ مراد بزلزله حرکت زمین است
ومعتبر نیست دران مکرر شدن واعتبار در زلزله بزمینیست که محسوب شود مکلف
از اهل ان زمین وان برای تعمیم از برای زمینیکه مجاور زمین دیگر باشد بطوریکه
محسوب شود زلزله که واقع شده دران ابر در زمین مجاور ان وجهی هست مبحث
دویم ظاهر اینستکه نماز کسوف وخسوف موقتست جائز نیست مقدم داشتن
ان بر وقتش ونه تاخیر ان از وقتش مسئلهٔ وقت نماز از اول گرفتن است وممتد است
وقت تا تمام انجلاء بنا بر اقرب مسئلهٔ احوط اینستکه نیت اداء وقضاء نکند بعد
از شروع قرص افتاب وماه در انجلاء وتاخیر نماز نکند عمداً تا وقت
شروع در انجلاء مسئلهٔ هرگاه وقت وسعت نداشته باشد بقدر اقل واجبات
نماز کسوف وخسوف پس از برای علم وجوب نماز وجهی هست لکن احوط اینست
که ترک نکند نماز را بی فرقی بین ادراک یک رکعت وعدم ان مسئلهٔ هرگاه غروب
کرد قرص یا حال گرفتگی بعد از گذشتن مقداریکه وسعت از برای نماز نداشته باشد
پس احتیاط شدیدتر است واما پنهان شدن ان با ابر ومثل ان از چیزهائیکه معلوم
نشود با ان زمان ابر پس وجه وجوب نماز است با ان واما نماز زلزله پس صحیح اینستکه
موقت نیست وواجبست در مدت عمر اگرچه کمتر باشد زمان زلزله از بجا اوردن
نماز مسئلهٔ احوط بلکه اقوی رعایت فوریت است در نماز زلزله مسئلهٔ احوط
الحاق باقی ایات است بزلزله اگرچه وسعت وجوب نماز ایات نزد وسعت زمان ابد و
عدم وجوب فوری دران بسیار قوت دارد مسئلهٔ هرگاه عالم شد بکسوف یا غیر
ان از ایات ونماز نکرد عمداً یا نسیاناً یا از جهت غلبهٔ خواب ومثل ان واجبست بر او
بجا اوردن ان در ثانی حال بطور قضاء در موقتات از انها وبه نیت قضا در غیر
موقتات مسئلهٔ کسیکه عالم نشد با ایات وترک کرد نماز را از جهت جهل پس در
کسوف وخسوف قضا میکند با گرفته شدن تمام قرص منصور نیست تمام قرص
گرفته نشده ودر غیر اینها قضا میکند بنابر احوط بلکه شاید خالی نباشد از قوت
بخصوص در زلزله وبخصوص هرگاه طول نکشد فصل بین انها وبین علم عرفاً با

زیادتر نباشد زمان فصل از مقدار وقت نماز بلکه بجا بیاورد انرا فوراً مسئلهٔ
هرگاه عالم شد بکسوف وخسوف در وقتیکه وسعت نداشته باشد از برای نماز پس
احوط اینکه او مثل کسیستکه عالم باشد بانها از اول وقت بلکه شاید خالی نباشد
از قوتی پس واجبست بر او نماز اگرچه بعض قرص محترق باشد نه تمام ان ونیست
فرقی در این بین ادراک یک رکعت وادراک نکردن ان بلی بنابر اقل مشغول میشود بنماز
نزد علم وقضا میکند اگر اهمال کرد ودر دویم مشکلست حکم بفور لکن احوطست مسئلهٔ
هرگاه مصادف شد با اینکه علم بان ندارد عذر عقلی دیگری مثل عدم قدرت ولو
از جهت نیافتن طهورین یعنی اب وخاک پس ظاهر وجوب قضاء است ومساوات
کسوف وغیر ان در این مسئلهٔ هرگاه مصادف شد با علم یا بی علم چیزی از
شرائط شرعیه از برای تکلیف پس در حیض ونفاس واجب نیست قضاء نماز
کسوف وخسوف ودر قضای غیر انها اشکالی هست احوط وجوبست مسئلهٔ
در صغر بلکه وجنون واجب نیست قضاء نماز کسوف وخسوف ونه غیر انها
مسئلهٔ ظاهر اینستکه اسلام کافر ساقط میکند ما قبل انرا از کسوف وغیر ان
مبحث سیم هرگاه مصادف شد یکی از خسوف وکسوف وقت نماز واجبی شبانروز را
وعالم باشد بوسعت وقت از برای هر دو پس ظاهر جواز مقدم داشتن هر یک
از انها است که بخواهد ودور نیست حکم برجحان مقدم داشتن نماز شبانروز
مسئلهٔ هرگاه یقین یا مظنه کرد بضیق وقت یکی از نماز کسوف وخسوف وقت
مقدم بدارد مضیق را واگر علم یا مظنه داشته باشد بضیق وقت هر دو مقدم
بدارد نماز یومیه را اگرچه ادراک نکند از وقت نماز یومیه مگر بقدر یک
رکعت مسئلهٔ هرگاه باقی مانده باشد از وقت کمتر از قدر یک رکعت از برای هر دو
نماز پس احوط مشغول شدنست بنماز کسوف مسئلهٔ هرگاه یقین کرد بضیق
وقت نماز کسوف ومظنه داشته باشد بضیق وقت یومیه پس در وجوب
مقدم داشتن یومیه تاملی هست اظهر وجوب تقدیم است مسئلهٔ هرگاه
مخالفت کرد حکم مذکور را پس مقدم داشت نماز برا که وسعت داشت وقت ان

با غیر اهم را پس در صحت اشکالی هست و مشکل است صحت هرگاه بوده باشد مشغول شدن او بموسع پیش از اینکه مستقر شود بر او وجوب بخصوص هرگاه بوده باشد آن موسع کسوف **مسئلة** هرگاه مشغول شد بنماز یومیه با وسعت وقت آن از جهت مظنه وسعت وقت نماز کسوف پس معلوم شد ضیق وقت نماز کسوف نماز کسوف را جا میاورد و از سر میگیرد یومیه را و در عکس این صورت بنا میکند اگر در بر چیزی که بجا آورده است از نماز کسوف و محافظت میکند بر اینکه باطل نکند آنرا از منافیات پیش از یومیه یا بعد از آن **مسئلة** اعتبار در ضیق وقت نماز یومیه بوقت اجزاء است نه فضیلت بنا بر احوط بلکه اقوی **مسئلة** هرگاه مشغول شد بنماز کسوف مضیق از جهت مظنه بوسعت وقت یومیه پس معلوم شد ضیق وقت یومیه هم واجبست بر او شروع در یومیه بنا بر اظهر لکن در وجوب تمام کردن نماز کسوف بعد از یومیه در اینجا با تفریط نکردن او در آن چنانکه اگر بالغ شده باشد در آخر وقت هر دو تردد هست احوط اتمام است بلکه شاید خالی نباشد از قوت و هرگاه تفریط کرده باشد در یکی از آنها یا یک رکعت از نماز کسوف جا آورده باشد پس امر واضحتر است **مسئلة** احوط قضای نماز کسوفست هرگاه مقدم داشت یومیه را بر آن از جهت ضیق وقت هر دو بی تفریطی از او در یکی از آنها و با تفریط در تاخیر کسوف پس وجوب قضای این واضح است و شاید اقوی وجوب قضا باشد اگر تفریط کند در تاخیر یومیه هم **مسئلة** ظاهر اینستکه فوتیکه بر رسیده میشود و باعث میشود وجوب تقدیم را بیرون رفتن چیزیست از اجزاء نماز از وقت دیگر نفعی ندارد ادراک یک رکعت از نماز یومیه بعد از کسوف در جواز مقدم داشتن نماز کسوف موسع نه مضیق بر یومیه چنانکه نفعی ندارد ادراک یک رکعت از کسوف در مقدم داشتن یومیه که موسعست بر آن **مسئلة** ظاهر اینستکه اعتبار در قطع نماز کسوف و ابتداء بیومیه هم به بیرون رفتن چیزیست از اجزاء نماز از وقت خواه کسوف موسع باشد یا مضیق و آیا واجبست مبادرت بقطع نماز کسوف از برای ادراک بیشتر از یک رکعت از یومیه یا جائز است تاخیر تا وقتیکه برسیده شود

بلکه و

ادراک نکردن یک رکعت هم دو وجه هست اول آنها احوطست بلکه اقوی است **مسئلة** هرگاه قطع کرد نماز مضیق یا اهم را و جا آورد غیر آنرا بعد از آن عود کرد بسوی اول باطل است آنچه جا آورده است از مضیق یا اهم و در صحت غیر که فاصله شده است اشکالی هست که گذشت **مسئلة** هرگاه یقین کرد بوسعت وقت یومیه نه کسوف جائز نیست از برای او مشغول شدن بیومیه اگر چه در صحت آن با اثم اگر جا آورد از همان اشکال گذشته هست و اگر منعکس شود امر مترجم گوید یعنی یقین داشته باشد بوسعت وقت کسوف نه یومیه یا یقین داشته باشد بضیق وقت هر دو پس باز گفته بشود جائز است از برای او اینکه مشغول بشود بنماز کسوف بعد از آن قطع کند آنرا و جا بیاورد یومیه را در اثناء آن لکن این قول مشکل است بلکه مشکلست مشغول شدن بکسوف موسع با مجرد خوف فوت یومیه **مسئلة** ملحقند بکسوف و خسوف باقی آیات در حکم مزاحمه از برای نمازهای یومیه پس مقدم میدارد مضیق را و لو از جهت فوت بر موسع مقدم میدارد یومیه را بر نماز آیه با مضیق بودن هر دو و مخیر است با وسعت وقت هر دو و اما در صورت مزاحمه بعض آیات با بعض دیگر پس ترجیح داده بشود مضیق بر موسع و مخیر است با تساوی در سعه وقت یا ضیق آن **مبحث چهارم** در کیفیت نماز آیاتست و آن دو رکعتست و دارد ده رکوع و ده قیام و ده قرائت و چهار سجده بعد از هر پنج رکوع دو سجده و پیش از هر رکوعی قیامیکه در آن باشد قرائتی پس نیت میکند و تکبیرة الاحرام را میگوید مقارن نیتیکه معتبر است و احوط تعیین آیه است در نیت کسوف مثلا باشد یا غیر آن بعد از آن میخواند حمد و سوره یا بعض سوره را و احوط اینستکه بوده باشد آن بعض اقل سوره و اینکه نبوده باشد کمتر از یک آیه اگر چه اظهر جواز خواندن کمتر است و از برای جواز عدول در اینجا از سوره بسوره دیگر بر وجه مذکور در یومیه وجهی هست پس تمام میکند سوره معدول الیها را یا بعض میکند آنرا و همچنین جریان حکم قران در اینجا بلکه در هر قیامی خالی نیست از وجهی بعد از آن رکوع میکند بر وجهیکه معتبر است بعد از آن میایستد پس اگر تمام کرد سوره را در قیام پیش واجبست بر او قرائت حمد دوم مرتبه بنا بر اشهر و اظهر و میخواند بعد از آن سوره یا بعض سوره را و

ظاهر اینستکه واجب نیست اینکه بوده باشد بعض سوره در اینجا اول سوره چنانچه
واجب نیست مغایر بودن ان از برای سوره که پیش خوانده بلی احوط اینستکه کمتر از یک ایه
نباشد اگرچه اظهر جواز انست واگر تمام نکرد سوره را در قیام سابق واجب نیست
اعادهٔ حمد در قیام دویم واما جائز است احوط عدم جواز است اگرچه جواز خالی
نیست از وجهی بعد از ان بر هر دو حال یعنی چه حمد را بخواند و چه نخواند میخواند باقی را از
سوره پس تمام میکند انرا یا تبعیض میکند واحوط اینستکه نبوده باشد کمتر از یک ایه چنانچه
گذشت واما جائز است اینکه بخواند از غیر موضع قطع از سوره پس اعاده بکند همه چیزی را
که خوانده است یا بعض انرا یا از ما بعد موضع قطع بخواند یا عدول بکند بسوی سوره
دیگری پس بخواند همه انرا یا بعض انرا احوط عدم جواز است وهرگاه بنا گذاشت بر عدم
احتیاط وقرائت از غیر موضع قطع پس از برای حکم بوجوب قرائت حمد مرتبهٔ دیگر وجهی
هست خصوص هرگاه خواسته باشد ابتداء بسوره کند خواه سورهٔ سابقی باشد یا غیر ان
بعد از ان رکوع میکند بعد از ان میایستد وحکم قیام سیم و چهارم و پنجم مثل دویم است
مگر در دو امر یکی از انها اینستکه ثابت نشده است در انها تعیین قرائت از موضعیکه
قطع کرده است بر ان در قیام سابق هرگاه تمام کرده باشد سوره را که شروع کرده است
در ان بعد از حمد در قیام اول خواه بوده باشد تمام کردن ان سوره در همان قیام اول
یا در ما بعد ان پس جائز است بعد از تمام کردن سوره که در قیام اول در ان شروع کرده
در همان قیام یا در ما بعد ان اینکه بخواند در رکعت سیم و چهارم و پنجم یک جزء از سوره یا
چند جزء متفرق از یک سوره یا چند جزء متفرق از چند سوره یا یکسوره در همه انها یا چند
سوره متغایره لکن با ابتداء بحمد بعد از اینکه ختم کرده است سوره پیش از ان پس شروع
در لاحق از موضع قطع در سابق مخصوص است بثبوت این چیزیکه واجبست تمام کردن
ان وان سورهٔ اولست تنها که در رکعت اول در ان شروع کرده و دویم از ان دو امر
اینستکه بنا بر احوط واظهر واجبست در قیام پنجم تمام کردن سوره که شروع کرده است
در ان بعد از حمد در قیام اول یا عدول کرده بسوی ان سوره اگر جائز باشد نیز عدول از ان
چنانچه گذشت ووجوب تمام کردن سوره که عدول کرده است بان وقتیستکه سوره

قیام اول را پیش از قیام پنجم تمام نکرده باشد واگر تمام کرده باشد انرا از پیش جائز است
از برای او سجود از بعض سوره معدول الیها بعد از ان بعد از برخواستن از رکوع پنجم
دو سجده میکند بر وجهیکه معتبر است بعد از ان میایستد برای رکعت دویم وابتدا
میکند در قیام اول بحمد اگرچه رکوع پنجمش از بعض سوره باشد واکتفا نمیکند در ان
بقرائت از موضع قطع بلکه لابد است در این رکعت هم از اتیان بسوره تمامی بنا بر احوط
واظهر یا در قیام اول یا در غیر ان **مسئلة** جاری میشود در رکعت دویم از نماز ایات
هر چیزیکه گذشت در رکعت اول وفرقی ندارد رکعت دویم با رکعت اول در رجحان
جواز اینکه بخواند در قیام اول بعد از حمد اول سوره را بلکه تمام کند باقی مانده را از
رکعت سابقی لکن اکتفا نکند بان در تمام کردن رکعت اگرچه احوط ابتداء است در ان
هم بسوره بلکه بنا احتیاط کرده میشود بتمام کردن چیزیکه شروع کرده است در ان بعد
از سورهٔ اول بترتیب پیش از رکوع پنجم پس باقی نماند برای او چیزی از ان نزد داخل شدنش
در رکعت دویم لکن وجه این احتیاط ظاهر نیست مثل اقتصار در کیفیت نماز ایات
بر حمد وسوره تمامی در هر قیامی یا بر حمد وسوره در هر رکعتی یا اینکه تقسیم کند سوره را
بر پنج قیام **مسئلة** واجب نیست موافق بودن دو رکعت نماز ایات با هم بلکه جائز است
اینکه اختیار کند در رکعت دویم غیر چیزی را که اختیار کرده است در اول از چیزهائیکه
جائز است از برای او **مسئلة** معتبر است در نماز ایات باقی چیزهائیکه معتبرند
در نماز یومیه از شرائط واجزاء حتی استقرار پس جائز نیست در حال سواری یا راه
رفتن مگر از برای مضطر **و مستحبات** نماز ایات چند امرند از انها است اینکه تکبیر
بگوید از برای هر رکوعی واز برای برخواستن از هر رکوعی مگر از پنجم و دهم پس بگوید
سمع الله لمن حمده واز انها است خواندن قنوت در هر زوجی پیش از رکوع پس
نماز ایات پنج قنوت دارد و در روایت شده است بروایت مرسله اکتفاء بقنوت در
قیام پنجم و دهم و بنا بر این پس مستحب نیست قنوت در قیام پنجم مگر از برای کسیکه ترک
کرده است انرا در چهار تای پیش وگفته شده است جائز است اکتفا کردن بقنوت
در قیام دهم واز انها است اینکه بلند قرائت کند حتی در نماز کسوف واز انها است

اینکه بخواند سوره های طولانی مثل سورهٔ یس و نور و کهف و حجر با وسعت وقت
و در بعض اخبار است بدل کردن سوره شصت آیه از برای کسیکه نیکو نمیداند بین
و اشباه آنرا و در بعض اخبار است استثناء صورتیکه بوده باشد مصلی امام و شاق
باشد تطویل بر ماموین و در حدیث است اینکه حضرت امیرالمؤمنین ع قرائت کرده است
سوره والشمس وضحیها یا غیر آن از سوره های طولانی و شاید آن مبنی است بر اینجا
در رعایت مقتضای حال بسوی قرائت سوره قمر و زلزله یعنی در نماز خسوف قمر و زلزله
والله العالم و از آنها است طول دادن نماز بقدر کسوف و در روایتست اینکه نماز
کسوف طولانی تر است از نماز خسوف قمر و شاید آن از جهة غلبه زیادهٔ مکث کسوف
شمس است والا پس ممکن است اینکه مستفاد شود از آن روایت تاکد استحباب طول
دادن نماز بقدر ابر در کسوف یا استحباب طولانی تر از غیر آن از برای کسیکه طول نمیدهد
نماز را بقدر کسوف **مسئلهٔ** ظاهر اینستکه اعتبار در میزان کردن نماز با کسوف
بتقریب است و اعتماد بر حدس است یا چیزیکه بمنزله آنست اگر ممکن باشد پس بدون حدس
یا چیزیکه بمنزلهٔ آنست فوت میشود تقدیر از جهة اینکه راهی بسوی آن نیست و احتمال
دارد اینکه بوده باشد نهایت تطویل نماز بقین با نجلاء پس اگر مصادف نشد کسوف با
تمام نماز جا میآورد باقی مانده را بتخفیف و مقتضای بعض نصوص رعایت نکردن حال
ماموین است در نماز آیات پس در آن اخبار است اینکه حضرت پیغمبر ص طول داد نماز
کسوف را تا اینکه بعض از ماموین غش کردند از جهة طول قیام ولکن احتمال دارد که آن
از جهة خصوصیتی باشد که در آن واقعه بوده و از آنها است طول دادن رکوع بقدر
مطلوبست از طول در قرائت در هر قیامی اگرچه اتیان نکرده باشد بآن در چیزی از
قیامها و ظاهر استحباب نیست در هر سجده و در قنوت و مدار در اینجا هم بر تقریب است
و از آنها است اعادهٔ نماز اگر فارغ شد از نماز پیش از انجلاء و ظاهر اینکه مراد از انجلاء
تمام انجلاء است نه شروع در آن و اینکه اعاده منحصر نیست در عددی بلکه اعاده
میکنند تا وقتیکه منجلی شود یا بنشینند در مصلای خود و دعا کنند و ذکر بکنند خداوند
عالم را تا تمام انجلاء و از آنها است اینکه بجا آورد نماز آیات را داخل بروند و ظهور که

آسمان و مقتضای بعضی از اخبار استحباب بجا آوردن آنست در مساجد و از آنها است
جماعت در نماز آیات اگرچه قضا باشد یا کسوف جزئی باشد بلی تاکید جماعت در کسوف
کلی بیشتر است و مقداریکه معلوم است مشروعیت آن صورتیست که ادراک کند ماموم
رکوع اول را از رکعت اول یا دوم پس سزاوار است اکتفا بآن و تحمل میکند در اینجا امام
از ماموم قرائت را نه غیر آنرا از افعال چنانکه در یومیه است **مقصد چهارم**
در احکام خلل است و در آنست یک مقدمه و چند مبحث **اما مقدمه** پس خللیکه
واقع شد در نماز یا از روی عمد است یا سهو یا شک و مراد بخلل عمدی چیزیستکه
بوده باشد از روی قصد و خطا نکرده باشد مصلی در آن با التفات مصلی بسوی اینکه
او در نماز است و اینکه او در محل چیزیستکه اخلال میکند بآن و مراد بسهوی چیزیستکه
واقع شود از روی غفلت از چیزیکه اخلال میکند بآن یا از اینکه او در محل چیزیستکه
اخلال میکند بآن یا از اینکه او در نماز است یا اینکه او در چه نماز است و گاهی میباشد
از جهة غفلت از خودش پس اتیان میکند بخلاف چیزیکه قصد کرده است آنرا و اما
کسیکه زبانش جاری شود مثلاً بی قصد اصلاً و کسیکه زبانش جاری شود بغیر چیزیکه
قصد داشته پس مثل مضطر است و داخل نیست در اقسام مذکوره و شک تردد است
با تساوی طرفین والا یعنی اگر طرفین مساوی نباشند بلکه یکطرف راجح و یکطرف
مرجوح باشد پس طرف راجح ظن است و طرف مرجوح وهم است **مبحث اول**
در عمد است کسیکه اخلال کرد عمداً بچیزی از واجبات نماز چه فعلی باشد چه ترکی چه
جزئی باشد چه وصفی و چه شرطی باطل است نماز او یا استمرار او بر اخلال **مسئله**
ظاهر اینستکه فرقی نیست در بطلان نماز بخلل عمدی بین عالم بحکم و جاهل مقصر یا قاصر
مگر در چند مورد از آنها است جهر و اخفات و از آنها است قصر و باطل میشود نماز
اگر جزئی زیاد کند بر آن عمداً و لو بعنوان استحباب خواه قولی باشد یا فعلی و خواه موافق
باشد از برای اجزاء اصلیه نماز یا مخالف باشد پس هرگاه داخل کرده باشد چیزی را
که زیاد کرده در نیت نماز یا استدامهٔ آن و مؤدی شود این بسوی مغایرت منوی او
از برای نمازیکه مامور است بآن **مسئلهٔ** احتمال دارد بعدی در آن بطلان نماز

بسبب زیاد کردن در چیزی از اجزاء نماز بانیکه بکند رو حد بر اکر از برای او قرار بداده بشد است
اکرچه فرض شود موذی نشدن ان بسوی خللی در نیت اکرچه نبوده باشد چیز یکه زیاد شده است
بر ان رکن نماز کذشته از اینکه اکر رکن باشد مکر اینکه معلوم باشد اینکه ان جزء محدود بحد
معینی نیست و اما بطلان نماز بداخل کردن چیزیکه خارج و از جنس اجزاء نماز نباشد در نماز
پس ان از جهة قاطعیت نه خلل و اعتبار در ان بمحو صورت نماز است باعتبار ان زیاد چیزیکه
کذشت **مبحث دویم** در سهو است و در ان چند مطلب **مطلب اول**
باطل میشود نماز با خلال بچیزی از ارکان ان سهواً با کذشتن محل ان چنانیکه اکر فراموش
کند نیت را تا تکبیرة الاحرام را بکوید یا تکبیرة الاحرام را تا داخل شود در قرائت یا رکوع را
تا هر دو سجده را بجا اورد و همچنین اکر سجده اولی را تنها بجا اورد با اشکالی در ان و احوط در
اینصورت اسقاط زائد است و عود بر رکوع بعد از ان اعاده نماز و ظاهر حصول بطلان
نماز است بتمامی سجود اکرچه واقع شده باشد بر چیزیکه سجود بر ان صحیح نباشد یا بلندتر
از کلفتی خشتی باشد محل سجده از محل ایستادن سهواً کذشته از اینکه بوده باشد عمداً و
اتمام شدن بی کذاشتن پیشانی بر چیزی پس باطل نمیکند نماز را اکرچه برسد بحد یکه اکر
وضع جبهه کند مجزی باشد و همچنین باطل میشود نماز هرکاه ترک کند سجدتین را تا اینکه به
رکوع رود **مسئلة** ظاهر اینستکه فرقی نیست در دو حکم مذکورین در دو رکعت اول
اخیر **مسئلة** هرکاه فراموش کرد دو سجده رکعت اخیره را و یادش نیامد مکر بعد از تسلیم
پس در بطلان نماز با وجود منافی مکر حاصل نشده باشد چیزیکه بیرون برد او را از نماز
قهراً اشکالی هست سزاوار نیست ترک احتیاط در ان بعود پیش از مبطل بعد از ان اعاده
مسئلة باطل نمیشود نماز با خلال بچیزی از ارکان ان با متذکر شدن در محل ان و محل
رکوع تا وقتیستکه سجده نکرده باشد با اشکالیکه کذشت و در اینصورت با متذکر شدن
بجا اوردن رکوع پیش از رسیدن بحد رکوع بعد از انکه یادش رفته باشد در حال قیام
و سر از برداشته باشد بقصد سجود پس اتیان میکند بان و واجب نیست بر او بر کشتن بقیام
بنابر اظهر و یا اینکه یادش میاید بعد از کذشتن از حد رکوع پس بر میکردد بقیام منحنیاً
ولی واحوط در این هنکام اینستکه بایستد و رکوع کند از قیام هرکاه سر از بر نشده باشد

بقصد سجود بلکه مطلقا لکن معتبر نیست در این قیام طمأنینه بلکه و نیز راست شدن
مسئلة هرکاه سر از بر شد بقصد رکوع و نرسید بحد ان و هیئت انرا بعمل اورد بعد از
ان فراموش کرد و یاد کرد در پائین رفتن بقصد سجود پس دور نیست حکم بحصول رکوع یکه
مامور به است از او و چیزیکه فوت شده است از او واجبات است از مکث و طمأنینه و
برخاستن از رکوع پس اکر واجب دانستیم عود را از جهة تدارک انها معین است اینکه
بوده باشد عود بسوی قیام تا اینکه متعدد نشود رکوع **مسئلة** محل سجود تا وقتیستکه
رکوع نرفته باشد پس اکر یادش امد فراموشی انها پیش از قیام جا میاورد انها را و اکر
یادش امد بعد از قیام اسقاط میکند چیزیرا که بجا اورده است و دو سجده را بجا میاورد
حتی اینکه اکر بوده باشد در سر از بر شدن بجهة رکوع و نرسیده باشد بحد ان و اتیان نکرده
باشد بهیئت رکوع سر از بر میکند خود شرا بجهة سجود بعد از ان اعاده میکند چیزیرا که بجا
اورده است از پیش تا اینکه وضع شود هر چیزی در جای خودش **مسئلة** محل دو سجده
اخیره تا وقتیست مادامیکه تمام نکرده باشد سلام را که بیرون برنده است مصلی را از نماز
پس اتیان میکند سجدتین و ما بعد انها را و اما بعد از تمام کردن سلام مخرج پس شناختی
اشکال را در ان **مسئلة** هرکاه فراموش کرد یکرکعت یا بیشتر از نماز و یادش امد پیش از بجا
اوردن چیزیکه باطل میکند نماز را عمداً و سهواً یا عمداً تنها تدارک میکند نقص را و اکرچه بجا
اورده باشد چیزی از اول رکعتیکه انرا فراموش کرده پس محتاج نیست باعاده ان بلی حاصل
میشود ترتیب باعاده چیزیکه اتیان کرده است بان از چیزیکه محل ان بعد از ان رکعت باشد
مثل تشهد و تسلیم و ظاهر تعیّن اتمام است در این هنکام و عدم جواز عدول بسوی از سر
کرفتن نماز اکرچه صحیح است نماز دویم اکر باطل کرد اول را بمبطلی **مسئلة** در کفایت مجرد
اعراض و نیت قطع و خروج در بطلان نماز اول در فرض سابق نظری هست بلکه منعی
مسئلة هرکاه یادش امد فراموشی یکرکعت یا بیشتر بعد از سلام و بعد از بجا اوردن چیزی
که باطل میکند نماز را عمداً و سهواً پس چون حدث و استدبار قبله وجوب اعاده است
و وجوب اعاده اقرب است در غیر اینها از قواطع غیر محو صورت بطول زمان یا افعال کثیره
و بنابر احوط اکر نباشد اقرب وجوب اعاده است در ان هم و اما افعال کثیره که محو هیئت

معتبره در نماز نمیکند پس نیست اعتباری بانها مسئلهٔ هرگاه یادش آمد فراموشی
یک رکعت یا بیشتر بعد از بجا آوردن چیزیکه باطل میکند نماز را عمداً نه سهواً پس حق صحت
و وجوب تمام است بلی اگر یاد کرد کلام را و حاصل شد محو هیئت معتبره داخلست در
صورت سابقی و نیست فرقی در اینجا و نه در صورت تذکر پیش از مبطل مطلقاً بین
نماز دو رکعتی و غیر آن و نه بین اینکه متذکر شود در وقت و بعد از آن مسئلهٔ هرگاه
بجا آورد منافی را عمداً بعد از آنکه یادش آمد که یک رکعت یا بیشتر فراموش کرده پیش از
شروع در اتمام باطل میشود نمازش مسئلهٔ هرگاه ملتفت شد پس شک کرد در نقص
و اتمام یا مظنه کرد نقص و تکلم کرد مثل اینکه سئوال کرد از غیری و مثل آن و معلوم
شد نقصان پس در صحت نماز او اشکالی هست که موهون است و مثل انست صورتیکه
اگر شک کرد شخص کثیر الشک مثلاً بین نقص و تمام پس بنا گذاشت بر تمام و سلام داد
بعد از آن تکلم کرد بعد از آن معلوم شد از برای او نقصان یا رجوع کرد شاک بسوی
حفظ امام یا ماموم و تمام کرد بعد از آن تکلم کرد بلکه و مثل انست صورتیکه اگر بنا
گذاشت در عدد رکعات نمازش بر مظنه و تمام کرد نماز را از جهت اعتماد بر آن و سلام
داد و تکلم کرد بعد از آن معلوم شد نقصان و جامع بین این صور اینستکه منشأ
نباشد تکلم بر سهوی بلکه مبتنی باشد بر حکم شارع بتمامیت نماز مسئلهٔ هرگاه
سلام داد بر نقص و ابتدا کرد بنماز دیگری بی فصل بچیزی از منافیات مبطل پس در بطلان
نماز اول نیست و تکبیرة الاحرام از برای نماز دویم اشکالی هست اگرچه خالی نیست
از رجحانی و بنا بر بطلان حکم بانعقاد نماز دویم هم مشکلست انچه گفته شد حکم رکن
بود پس بیشتر از رکن و بعد حکم رکن است چیزیکه شرط باشد از برای رکن مثل قیام و استقرار
و ترتیب در تکبیرة الاحرام و اما غیر رکن پس باطل نمیشود نماز باخلال بان سهواً خواه
یادش بیاید در محل یا بعد از آن بلی در اول مترجم گوید یعنی اگر یادش بیاید در محل
تدارک میکند جزء ناقص را و اعاده میکند چیزیرا که بجا آورده است پیش از آنچیزهائی
که مترتبند بر آن پس فراموش کننده قرائت یا بعض آن یا تسبیح بدل آن اگر یادش آمد
پیش از رسیدن بحد رکوع تلافی میکند فراموش شده را اگرچه بعض سوره باشد

و تحصیل میکند ترتیب را مسئلهٔ در حکم اخلال بقرائت است اخلال بشروط
مطلقهٔ آن مثل عربیت و اعراب و موالات و ترتیب و در وجوب اعاده قرائت
اگر فراموش کرد قیام را در آن باینکه قرائت کرد حال نشستن یا حال برخواستن *
اشکالی هست احوط اعاده است و وجوب اعاده در نسیان استقلال و استقرار
مشکلتر است و ظاهر عدم وجوب اعاده است در نسیان جهر و اخفات و اما فراموشی
ستر و قبله و مثل آنها پس واجب نمیکند اعاده قرائت را البته بلکه مقتضای آن
یا بطلان نماز است یا ممضی بودن آن و جاری میشود در بدلهای قرائت از تسبیح و
غیر آن چیزیکه گذشت مسئلهٔ کسیکه فراموش کرد ذکر را در رکوع تدارک میکند
آنرا پیش از بیرون رفتن از حد رکوع اگرچه بیرون رفته باشد از هیئتیکه بوده است
بر آن هیئت مسئلهٔ کسیکه فراموش کرد طمانینه را در ذکر و یادش آمد پیش از انجا
در وجوب اعادهٔ آن همان اشکال گذشته که در وجوب اعادهٔ قرائت بی طمانینه از
روی نسیان بود در اینجا هم هست مسئلهٔ کسیکه فراموش کرد قیام را بعد از رکوع
تدارک میکند آنرا اگر یادش آمد پیش از گذاشتن پیشانی بر سجده گاه در سجود و ظاهر
اینستکه واجب نیست بر او رجوع بسوی رکوع تا اینکه بلند شود از رکوع و اما جائز است
ظاهر جواز است اگر اینکار نکند بان بعنوان اینکه یکی از طرق انتقال بقیام است
اینکه عود ماست برکوع اول یا ثانی [illegible]
که فراموش کرده است از آن در قیام همان اشکال گذشته هست مسئلهٔ هرگاه فراموش
کرد ذکر را در رکوع و برخواستن را از رکوع و یادش آمد پیش از سجود پس ظاهر وجوب
تدارک برخواستن است از رکوع نه ذکر اگرچه فرض شود منتقل شدن او بسوی قیام از
طریق رجوع بسوی هیئت رکوع مسئلهٔ هرگاه تکبیر گفت از برای سجود حال سر از بر
شدنش بسوی سجود بعد از آن عود کرد بسوی تدارک قیام فراموش شده پس از برای
استحباب اعاده تکبیر وجهی هست اگرچه معتبر نباشد قیام در آن مسئلهٔ کسیکه فراموش
کرد یک سجده را از غیر رکعت اخیره عود میکند بسوی آن مادامیکه برکوع نرفته باشد
اگر یادش آمد حال جلوس چنانچه اگر بلند کرد سرش را از سجود بگمان اینکه سجده دویم است

وتشهد خواندن بعد از آن یادش آمد فراموشی یک سجده کفایت میکند او را اینکه سجده
بکند همان زمانیکه یادش آمد بیحاجتی بسوی طول دادن نشستن بقصد فصل بین سجدتین
واگر یادش آمد حال قیام پس کفایت میکند او را سجود بی عود بسوی جلوس اگر بداند که تا
بعد از سجده اول با اطمینان بنیت فصل یا بداند که نشسته است نه بنیت نشستن بعد از
سجدتین بلکه وهمچنین اگر نیت کند بان نشستن بعد از سجدتین را اگرچه مستحب باشد و
اگر بداند اینکه او مطمئن نبوده در جلوسش پس در وجوب عود بسوی جلوس از برای تدارک
طمانینه همان اشکال گذشته را هست واگر بداند اینکه او ننشسته اصلا واجبست بر
او تدارک جلوس هم **مسئلة** هرگاه فراموش کرد یک سجده را از رکعت اخیره پس اگر یادش
آمد پیش از سلام که بیرون میبرد از نماز تدارک میکند انرا واگر یادش نیامد مگر بعد از سلام
مخرج پس بدرستیکه واجب بر او عود است مادامیکه حاصل نشده باشد مخرج قهری یا قضا
اشکالی هست سزاوار نیست ترک احتیاط در ان **مسئلة** هرگاه فراموش کرد مصلی هر دو
سجده را وندانست اینکه ان دو سجده از یک رکعتند یا دو رکعت متصل یا منفصل پس مقتضای
احتیاط اینستکه تدارک بکند انها را در غیر زمانیکه رکوع نرفته باشد وقضا کند هر دو را
یا یکی از انها را بحسب چیزیکه احتمال میدهد بعد از تمام کردن نماز بعد از ان اعاده میکند
نماز را واگر یادش آمد بعد از آنکه برکوع رفته باشد قضا میکند هر دو را بعد از اتمام نماز
بعد از ان اعاده میکند نماز را و مساویست در این اینکه در نماز یادش بیاید یا بعد از فراغ
واگر بوده باشد رکعت دوم رکعت اخیری نماز و یادش آمد بعد از سلام احتیاط میکند
باچیزیکه گفته شد بچیزیکه گذشت از اعاده تسلیم مادامیکه حاصل نشده باشد چیزیکه
بیرون میبرد از نماز قهرا **مسئلة** کسیکه فراموش کند تشهد اول را تا جا میاورد انرا تا اینکه
رکوع نرفته باشد بعد از ان اعاده میکند ما بعد انرا بترتیب وظاهر وجوب عود است
بسوی ابعاض تشهد حتی صلوات و در عود از برای تدارک جلوس با طمانینه در ان یا اعاده
ان با شروطش همان اشکال گذشته را هست وهمچنین است اشکال در حکم فراموش
کردن تشهد اخیر ومتذکر شدن بعد از تسلیم مخرج **مسئلة** کسیکه فراموش کند تسلیم را
تا جا میاورد انرا تا مادامیکه اتیان نکرده باشد بچیزیکه باطل میکند نماز را عمدا وسهوا واگر

یادش آمد بعد از مبطلی که چنین باشد پس در صحت نماز اشکالی هست سزاوار نیست ترک
احتیاط در ان وحکم نسیان شروط در تسلیم چنانست که گذشت **مسئلة** از برای اخلال
بیک سجده از رکعت و تشهد حکمی هست که مخصوص انهاست از بین اجزاء واجبه نماز و ان
اینستکه واجبست قضای انها هرگاه متذکر شود بعد از گذشتن از محل وظاهر اینستکه
محل قضا بعد از تسلیم است اگرچه یادش بیاید در نماز و واجبست سجود سهو از برای انها
هم لکن وجوب سجود سهو مختص بانها نیست چنانکه میاید انشاء الله تعالی **مسئلة** هرگاه فوت
باشد چیزیکه فراموش شده از تشهد صلوات یا چیز دیگری از اجزاء ان پس احوط قضاء
انست واحوط در چیزیکه مستقل نباشد اینستکه منضم بشود بان چیزیکه مستقل شود
بان وظاهر اینستکه دلیلی نیست بر وجوب سجود سهو یا قضاء صلوات وابعاض وانچه گفته
شد در تشهد اول بود واما اخیر پس تحقیق گذشت اشکال در ان واحوط جمع است در
این بین وظیفه عود بسوی ان وقضاء پس جا آوردن انرا مجرد از نیت اداء وقضاء وسلام بعد
بعد از ان واحوط سجود است از برای سهو در اینجا هم **مسئلة** هرگاه بوده باشد فراموش
شده بعض تشهد اخیر پس احوط اینستکه اتیان بکند بان مجرد از نیت واتیان کند بما بعد
ان تا تسلیم واحوط سجود سهو است از برای زیادة محتمله در دو صورت و مثل اینکه
مراعات میشود بنابر احوط در این قضا چیزیکه رعایت میشود در اداء حتی جا آوردن
ان در وقت پس اداء است اگر واقع شود در وقت واگر واقع شود در خارج وقت احتمال
دارد قضا نیت لکن ظاهر لازم نبودن متعرض شدنست در نیت از برای این بلکه احوط
اینستکه مراعات شود حکم جزئیت در ان پس فاصله نشوند در بین ان وبین نماز چیزی از
مبطلات نماز ومقتضای این اعاده نماز است اگر یادش آمد فوت بعد از انکه مبطل عمدی
وسهوی جا آورده باشد لکن اوجه خلاف اینست بلی از برای فوریت تعبدیه در ان وجهی
هست که بعید نیست پس جدا نکند انرا از نماز بچیزیکه فوت فوریت کند اگرچه ذکر یا دعا
باشد وهرگاه فوت شد فوریت از جهة عذر یا بی عذر پس اولی واجبست مبادره هم
الاحتیاط سبیل النجاة **مسئلة** هرگاه چند چیز از نماز فوت شده باشد پس ظاهر عدم
وجوب ترتیب است بین انها بلکه وهمچنین ظاهر عدم وجوب تعیین است پس کفایت میکند

اتیان بان عدد مسئلة هرگاه مشغول شد بنماز دیگری نسیاناً باید ون تدارک نقص
نماز اول پس مقتضای چیزیکه ترجیح دادیم انرا از عدم جزئیت حقیقیه عدم بطلان است
در نماز اول وعدم بطلان ظاهر است در نماز دویم اگرچه بوده باشد مترتبه بر اول بر
تمام میکند انرا اگر منافات بافوریت نداشته باشد یا نماز واجبی خاص مضیقی باشد
والا پس از برای تخییر وجهی هست که مبنی است بر وجوب مبادرة در حال دویم لکن وجوب
مبادرة واضح نیست پس شاید بهتر تمام کردن فریضه باشد مطلقا مسئلة ملحق
میشود بکلی سهوی چیزیکه شک کرده باشد در ان واتیان بان نکرده باشد از جهت خروج
از محل بعد از ان معلوم شده باشد جا نیاوردن ان **مطلب دویم** باطل میشود
نماز بزیاد کردن رکن بران سهواً لکن در صدق زیادة بر تکبیر در اثناء نماز بقصد احرام
از برای نماز دیگری اشکالی هست ومیاید در بحث نماز جماعت باطل نشدن نماز بر
زیاد شدن رکوع وسجود در کسیکه سبقت گرفته باشد امام را سهواً مسئلة باطل
میشود نماز بزیاد کردن یک رکعت یا بیشتر اگرچه بنشیند عقب رکعت اخیره بقدر تشهد
بنابر احوط اگر نباشد اقوی وهمچنین است اگر بوده باشد زیادة بعد از تشهد مسئلة
هرگاه ببیند مصلی خود را در رکعت پنجم وشک کند در اینکه این زیادتیست یا نماز دیگر
که ابتدا کرده است بان بعد از تمام کردن نماز اول پس ظاهراً اثبات حکم بصحت اگر بوده
باشد این پیش از رکوع وبنشیند وتدارک کند چیزی را که شک کرده است در اتیان ان
از تشهد وتسلیم واگر بوده باشد بعد از رکوع پس در حکم بصحت در هر یک از نماز اول و
دویم اشکالی هست مسئلة باطل نمیشود نماز بزیاد کردن غیر رکن سهواً از جهت بودن
ان زیادة اگرچه گاهی باعث میشود بطلان نماز را از جهت کثرتیکه باعث شود از برای
محو هیئت چنانکه گاهی باعث میشود فوت موالات را این چیزیکه پیش اورده است انرا
از قرائت یا ذکر وما بعد ان پس محتاج است باعادهٔ چیزیکه اتیان بان کرده است از
جهت رعایت موالات مسئلة در حکم زیادة سهویه است صورتیکه اگر شک کند
در رکنی یا غیر ان پیش از گذشتن از محل ان پس جا بیاورد انرا بعد از ان معلوم شود اینکه
ان زیادة است پس باطل نمیشود نماز مگر اینکه بوده باشد رکنی لکن احوط در حکم

کسیکه رکوع کند وملتفت شود که رکوعش زیاد است اینستکه سر از بر کند خودش را
از برای سجود وتمام کند نماز را بعد از ان اعاده کند چنانکه احوط در زیاد کردن سجدة
همچنین تمام کردن نماز واعاده انست **مطلب سیم** واجبست سجود سهو از برای
چیزیکه گذشت واز برای کلام سهواً ولو از جهت ظن خروج از نماز واز برای سلام در
غیر جای ان واز برای شک بین چهار وپنج واز برای ایستادن در جای نشستن وعکس
ان بنابر احوط بلکه اقوی مسئلة ثابت نشده است وجوب سجدهٔ سهو از برای هر
زیادتی وکمی اگرچه احوطست خصوصاً در قرائت بجای تسبیح وعکس ان وزیاد کردن
تشهد واز برای شک در زیادتی وکمی بلکه واز برای شک بین سه وچهار با دفعتین وهم
بسوی چهار با واز برای شک بین دو وسه وچهار واز برای شک بین دو وچهار مسئلة
ظاهر اینستکه ترک امر مستحبیکه عزم کرده باشد بر جا اوردن ان محسوب نمیشود
نقصان بلکه وهمچنین اتیان بان در محلش از روی سهو از عزم خود بر ترک ان محسوب
نمیشود زیاده واما اتیان بان در غیر محلش بقصد جزئیة سهواً پس دور نیست بودن
ان زیادة مسئلة رجوع بچیزیکه فراموش شده باشد بر طرف میکند حکم نقص را
یعنی دیگر سجدهٔ سهو نمیخواهد مسئلة چیزیکه ملغی میشود واعادة میشود از جهت
تحصیل ترتیب زیادة است ومثل انست تشهد وسلام بعد از معلوم شدن نقص
سهواً مسئلة چیزیکه اتیان میکند بان شخص شاک از جهت حکم شارع بعد از ان
معلوم میشود عدم احتیاج بسوی ان چنانکه اگر شک کرد در محل واتیان کرد بمشکوک
فیه بعد از ان معلوم شد عدم احتیاج بان یا شک کرد بعد از محل وگذشت از انجائی
که شک کرده بود واتیان کرد بچیزی از اجزاء نماز بعد از ان یقین کرد بنقص وعود کرد
یا شک کرد در عدد رکعات وبنا گذاشت وتمام کرد نماز را بعد از ان معلوم شد نقصان
یا بنا گذاشت بر مظنهٔ خود در عدد رکعات وتمام کرد نماز را پس احوط اگر نباشد اقوی
وجوب سجدهٔ سهو است در همه بنابر قول بوجوب ان در هر زیادتی وکمی هرگاه بوده
باشد زائد بلکه زیاد شرعی است از موارد خاصه که سجود سهو از برای انها بخصوص
واجبست مسئلة از برای شمول کلام سهوی از برای تلفظ بیک حرف که مفهم

معنائی نباشد وجهی هست وشاید این احوط باشد در ذکر ودعا وقران از روی سهو از بودن او در نماز نه قصد جزئیت از برای ان خواه اتیان کرده باشد از انها چیزیکه صدق کند بر ان اسم انها یا نه مسئلهٔ هرگاه اتیان کرد بچیزی از ذکر ودعا وقران بقصد جزئیت در غیر مواد انها مندرج است در زیادهٔ سهویه مسئلهٔ افعالی که از جنس نماز نباشند هرگاه اتیان کرد بانها نه بقصد جزئیت از روی سهو از بودن او در نماز محسوب نمیشوند زیاده وواجب نیست سجود سهو از برای انها اگرچه بوده باشند از منافیات نماز اگر از روی عمد جا اورد انها را واما اتیان افعالیکه از جنس نماز نباشند بقصد جزئیت اگر ممکن باشد فرض ان یا اتیان بچیزیکه از جنس نماز باشد نه بقصد جزئیت پس از برای صدق زیاده بر انها وجهی هست هرگاه قصد نکند بجا اورد سهوی عدم جزئیت را بلکه واگر قصد کند مسئلهٔ هرگاه نشست عقب رکعتی که تشهدی در ان نباشد بقصد اینکه تشهد بخواند سهوا پس یادش امد و تشهد نخواند پس اقرب عدم وجوب سجود سهو است از برای ان واولی اذان در علم وجوب صورتیستکه هرگاه بوده باشد سهو وقصد او از برای تشهد بعد از انکه راست نشسته باشد مسئلهٔ واجب نیست سجود سهو هرگاه ایستاد بقصد اینکه تسبیح بخواند در قیام در غیر محلش وملتفت شد وتسبیح نخواند واولی از این در علم وجوب صورتیستکه اگر طول بدهد قیامش را در دو رکعت اخیره بقصد اینکه بخواند سورهٔ بعد از ان ملتفت شود ونخواند ومثل انست صورتیکه اگر طول دهد رکوع را بقصد اینکه ذکر بخواند بگمان اینکه ذکر نخوانده است بعد از ان ملتفت میشود ونخواند وهرگاه قرائت کرد در حال جلوس پس ظاهر اینستکه واجب نیست بر او سجود از جهت زیادهٔ جلوس پس ظاهر شد اینکه چیزیکه باعث میشود سجود را از قیام در جای قعود وعکس احدی انها است واز احداث قعود است صورتیکه هرگاه گمان کرد در حال قیام اینکه تشهد نخوانده است در جای خودش پس نشست که بخواند بعد از ان خلاف ان بر او معلوم شد مترجم گوید که در اینجا ومثل اینجا استکه سجود سهو واجبست از برای قعود در جای

قیام مسئلهٔ هرگاه تبدیل کرد مصلی چیزیرا بچیزی چنانچه اگر قرائت کرد در جای تسبیح یا اتیان کرد بذکر رکوع در سجود تا اینکه فوت شد محل تدارک پس احوط اینستکه سجده کند از برای زیاده ونقصان یا موخر داشتن سجده که از برای نقصان است بنا بر ثبوت ترتیب بحسب ترتیب اسباب واحتمال دارد اکتفا بسجود یکمرتبه مسئلهٔ قوت احتمال اکتفا بسجود یکمرتبه در جهر بجای اخفات پس محسوب میشود زیاده تنها واخفات در جای جهر پس محسوب میشود نقیصه تنها این اگر تعمیم دادیم حکم را از برای کیفیات محضه وخالی نیست تعمیم از تاملی مسئلهٔ هرگاه نیت کرد مصلی یکی از دو فرد واجب مخیر را پس اتیان کرد بفرد دیگری سهوا بطوریکه حکم نشود بر ان باجزاء پس در تعدد سجود وعدم ان چیزی هست که گذشت مسئلهٔ هرگاه ملتفت گردد در نماز بزیاده یا نقصان در محلیکه تدارک نمیشود پس در اعتبار ان از برای واجب کردن سجود تاملی هست بلکه منعی مسئلهٔ ظاهر تعدد سجود سهو است بتعدد سبب ان وحاصل میشود تعدد بمغایرت در جنس مثل زیادتی رکعی وکلام وقیام بلکه وکلام وسلام وبمنفصل شدن در محل از برای جنس واحد مثل نقص سجده در دو رکعت واما فرد از جنس واحدی پس در قیام وقعود متعدد میشود بفاصله شدن عدم ... در کلام بفصلیکه باعث تعدد شود عرفا چنانچه اگر تکلم کرد در رکعت اول بعد از ان در رکعت چهارم واما با اتصال عرفی پس در تعدد سجود بتعدد سهو چنانچه اگر گفت را است بگنبد صفحهای خود تا نرا با اتصال این کلمه ها باهم ویا یاد امدن او ویا اینکه این کلمه ها خارج اند از نماز در اثنای انها و برطرف شدن تذکر او بزودی پیش از فوت موالات اینکه معتبر است در وحدت عرفیه وعدم تعدد دو وجه هست که خالی نیست دویم انها از وجاهتی مسئلهٔ تعدد حاصل میشود در سلام بتعدد محل چنانچه اگر سلام داد عقب رکعت اول ودویم واما جمع کرد بین چند تسلیم در یک رکعت پس در تعدد سجود از برای انها اشکالی هست اظهر عدم تعدد است واحوط رعایت تعدد است هم بخصوص با تعدد سهو مسئلهٔ مناط وحدت وتعدد در زیاده ونقصان بعرف متشرعه است پس کسیکه سجده کرد وتشهد خواند

عقب آن در غیر محل هر دو زیاده کرده است دو زیاده و کسیکه تکبیر گفت و بلند کرد
دو دستش را خیال تکبیر زیاد کرده است یک زیاده لکن این خالی نیست از تاملی و خفائی
پس سزاوار نیست ترک احتیاط در مواقع اشتباه **مسئلهٔ** ثابت نشده است وجوب
ترتیب در سجود سهو بر طبق ترتیب در اسباب و احوط رعایت فوریت است در آن
اگرچه مصادف شود یکی از اوقاتی که مکروه است نماز در آنها بی ثبوت کراهت در سجده
ظاهراً و همچنین احوط رعایت فوریت است در حال دوم خواه عمداً تاخیر کرده باشد
یا نه **مسئلهٔ** منافات ندارد با فوریت در سجود سهو جا آوردن چیزیکه مستحب است در
آن و نه تحصیل شرائط مفقوده با مبادرة بر تحصیل و اما شرائط محتمله پس احتیاط
در آنها متعارض است اگر اخلال کنند بفوریت عرفیه و اقوی اینستکه محل سجود سهو
بعد از تسلیم است اگرچه بوده باشد از برای نقصان **مسئلهٔ** ظاهر اینستکه سجود
سهو و قضاء جزء فراموش شده و نماز احتیاط مرتب نیستند بترتب اسباب آنها
و شاید اولی ترتیب باشد بین آنها بتقدیم نماز احتیاط بعد از آن قضاء جزء فراموش
شده بعد از آن سجود از برای سهو **مسئلهٔ** اظهر عدم بطلان نماز است بجا نیاوردن
سجود سهو بلکه باقی میماند خلل در نماز و وجوب سجود سهو اگرچه طول بکشد مدت آن
و همچنین است حکم در قضاء اجزاء **مسئلهٔ** سجده سهو میکنند امام و ماموم هرگاه
شریک باشند در سبب آن و اگر منفرد باشد ماموم بسبب پس در سقوط سجود از
او اشکالی هست احوط اگر نباشد اقوی عدم سقوط است و همچنین است اشکال در
وجوب متابعت ماموم از برای امام هرگاه امام تنها ایجاد سبب سجود سهو کرده
باشد و شاید عدم وجوب در اینجا واضح باشد **مسئلهٔ** کیفیت سجود سهو اینستکه
نیت کند مقارن از برای اول سجود و اول آن وقتیستکه مساجد سبعه را بر محل آنها
گذارد در ظاهر پس مجزی نیست استمرار به نیت از کسیکه سجده کرده باشد از برای غرض
دیگری **مسئلهٔ** اقوی عدم وجوب تعیین سبب است و نه تعیین سجده بسبب
یا غیر آن متحد باشد سجده یا متعدد بلکه مجزیست کسیکه بر او است سجود دو مرتبه از
جهت دو سبب اینکه جا بیاورد سجود سهو را دو مرتبه و قصد نکند در آنها غیر از اینکه

پیشانی را بر سجده گاه

او سجده میکند از برای سهو اما اگر نیت کرد اینکه سجده میکند بر اینکه بوده باشد
سجود او از برای یکی از دو سبب غیر معین پس در آنست اشکالی و همچنین اشکالی هست
هرگاه معین کرد سببی را بر وجه تقیید و بوده باشد واقع غیر آن بلی اگر نیت کرد ما فی
الواقع را گمان اینکه آن کلام است مثلاً و حال اینکه سبب غیر آن باشد و بوده باشد
بطوریکه اگر میدانست آنرا نیت میکرد همانرا باکی با آن نیست **مسئلهٔ** حکایت
شده است از بعضی قول بوجوب تکبیر از برای سجود سهو و ثابت نشده است لکن
دور نیست استحباب آن **مسئلهٔ** بعد از نیت سجده میکند دو مرتبه و اقوی اینستکه
معتبر است در اینجا گذاشتن اعضاء سبعه بر موضع آنها بلکه و طمانینه و گذاشتن پیشانی
بر چیزیکه صحیح است سجود بر آن و احوط اگر نباشد اقوی اعتبار باقی چیزهائیستکه معتبرند
در سجود نماز از طهارت و ستر و استقبال قبله و مساوی بودن موضع پیشانی از برای محل ایستادن
یا چیزیکه در حکم آنست و نشستن بین سجدتین یا راست بودن و آرامی **مسئلهٔ** در اعتبار
چیزی در سجود سهو که معتبر است در سجود نماز از جهة بودن آن نماز مثل مستور بودن
مرد از برای زن و نپوشیدن چیزیکه مستور میکند ظاهر قدم را زنها و نه پوشیدن
چیزی از اجزاء ما لا یؤکل لحمه و نپوشیدن حریر و طلا تاملی هست بلکه منعی و اولی از
آن عدم اعتبار چیزیستکه معتبر است در نماز در غیر حال سجود مثل ترک دست روی
دست گذاشتن **مسئلهٔ** احوط اگر نباشد اقوی ترک چیزیستکه معتبر است ترک آن
در نماز از تکلم و گریه و قهقهه و مثل آنها در سجود سهو بلکه ترک در کلام معین است **مسئلهٔ**
احوط وجوب ذکر است در هر سجده و اینکه بوده باشد بصیغه بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ یا بدل کردن تسلیم بقول اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و دور نیست جواز بدل کردن آن بقول وَصَلَّى اللهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
چنانکه دور نیست جواز زیاد کردن واو پیش از السلام **مسئلهٔ** ظاهر اینستکه باکی
نیست باختلاف بین سجدتین در ذکر یکی از صیغها و احوط اگر نباشد اقوی وجوب تشهد
بعد از آنها و واجب از تشهد خفیف آنست و احوط بلکه اقوی اکتفاء بتخفیف **مسئلهٔ**
ظاهر صدق تشهد خفیف است بر اقل واجب آن در نماز چنانکه ظاهر دخول صلوات

دران **مسئلهٔ** اقرب وجوب تسلیم است دردو سجدهٔ سهو وصیغه مثل اول السلام علیکم است پس احتمال دارد تعیّن ان واحوط منضم کردن ورحمة الله وبرکاته است

مبحث سیم در شك است ودران است چند مسئله **مسئلهٔ اول** کسیکه شك کرد درانیکه نماز کرده است یانه نماز میکند مادامیکه وقت باقی باشد اکرچه این شك بعد از نماز لاحقی باشد که مترتب است بر سابقی بلکه واکر شك در نماز سابقی در وقت مختص بلاحقی باشد با علم بجا اوردن نماز لاحقی واما اکر شك کرد درهر دو باهم پس بجا میاورد لاحقی را تنها

مترجم کوید یعنی دروقت مختص بلاحقی **مسئلهٔ** ظاهر اینستکه ادراك یکرکعت از وقت کافیست در فرض مزبور وظن غیر معتبر مثل شك است **مسئلهٔ** اعتنا نمیکند بشك یا ظن غیر معتبر یکه حاصل میشود بعد از وقت **مسئلهٔ دویم** اعتنا نمیکند بشکیکه حادث شود بعد از فراغ بیفرقی در این بین شك درر کعات وغیر انها وبین رکن وغیر رکن **مسئلهٔ سیم** اعتباری نیست بشك با کثرت ان بینا میکذارد شخص کثیر الشك براینکه اتیان کرده است بمشکوك فیه از اجزاء نماز واجب انها ومستحب انها ورکعات بلکه وهمچنین بنا میکذارد بر بجا اوردن اصل نماز اکر کثیر الشك باشد در اصل ان وبناء میکذارد بر علم اتیان هرکاه کثیر الشك باشد در چیزی از منافیات ومبطلات نماز واین حکم در ظاهر عزیمت است نه رخصت یعنی باید شخص کثیر الشك اعتنا بشك خود نکند پس اکر مخالفت کرد ومنکشف نشد خلاف تشریع کرده است وباطلست نمازش ظاهرا در جائیکه باطل میشود نماز بتشریع **مسئلهٔ** حاصل میشود کثرتیکه بر طرف کننده است از برای حکم شك بزوال ضبط عادی نوعی در خصوص نماز وعادت کردن بشك دران بلکه دور نیست حصول ان بمجرد تکرر ووقوع شك بطوریکه صادق باشد بران اسم کثرتیکه معتبر است دران نوعی از توالی وتتالی **مسئلهٔ** اعتباری نیست بوجود مقتضی از برای کثرت شك مثل سفر وهم وغم وغیر انها از چیزهائیکه باعث تشویش قلب میشوند مادامیکه حاصل نشود کثرت فعلیه **مسئلهٔ** ظاهر عدم اعتبار وحدت چیزیستکه شك میکند دران از برای حصول عادت وصدق کثرت با عدم ان **مسئلهٔ** ظاهر عدم تعدی کثرت شك است با وحدت مشکوك فیه بسوی چیزیکه مغایر باشد با مشکوك

فیه بحسب خصوصیاتیکه دخیلند در شکوکیکه حاصلند از او نه خصوصیاتیکه معلوم است عدم دخل انها در شکوك او پس تعدی میکند بسوی چیزیکه مجرد باشد از ان خصوصیات اکرچه فرض شود بودن چیزیکه از برای انست خصوصیت بی اثر چنانیکه اکر کثیر الشك باشد مصلی با اینکه امام جماعت باشد یا کثیر الشك او در نماز صبح باشد وبداند از حال خودش اینکه نیست دخلی از برای امام بودن یا در نماز صبح بودن مثلا در کثرت شکش پس الغا میکند انرا واعتنا نمیکند هرکاه عارض شود در موردیکه از برای ان باشد اثری اکر کثرت ان نبود وهمچنین معتبر نیست تاثیر در شکیات خبر یکه متحقق میشود بان کثرت با تعدد ان اکرچه این حکم درهردو صورت خالی نیست از اندك تاملی **مسئلهٔ** ظاهر اینستکه اعتبار بشکوك مستقره است پس نفعی ندارد کثرت شکوك یا زوال انها بتروی وتامل وهمچنین نفعی ندارد عادت کردن بشك یا کثرت ان در غیر نماز از برای اعتنا نکردن بان در نماز وبعکس

مترجم کوید یعنی نفعی ندارد عادت کردن بشك وکثرت ان در نماز از برای اعتنا نکردن بان در غیر نماز **مسئلهٔ** ساقط نمیشود بکثرت حکم ازشکیکه حاصل شده باشد پیش از حصول کثرت **مسئلهٔ** ضرر ندارد در جریان حکم کثرت بودن منشاء ان حالتیکه زود زائل شود مثل حالتیکه حاصل میشود از سفر وهم ومثل انها پس معتبر نیست در کثرت حصول تکرار زیادتر از مقداریکه معتبر است در حصول ان در غیر کسیکه باین حال باشد **مسئلهٔ** ضرر ندارد در جریان حکم کثرت بودن شکوك مبطله یا واقعه در نمازیکه باطل کرده است انرا یا بوده باشد باطل هرکاه علم ببطلان ان نداشته باشد پیش از شك **مسئلهٔ** ظاهر عدم وجوب تحفظ است از وقوع در شك بنصب کردن قیمی یعنی کسیکه مراقب حالش باشد در نماز ونماز شمار ضبط کند یا ضبط با انکشتر یا سنکریزه یا غیر اینها مساوی است در این کثیر الشك وغیر او ولی جاهل بحکم شك کامی عمل نماید از وجوبیکه معتبر است در نیت بی انکه یکی از این کارها کند چنانیکه عمل نماید از عالم بحکم هرکاه عالم باشد بعروض شك مبطل از برای او پس محتاج است او بسوی ضبط وجاهل بحکم هم بسوی ضبط یا تعلم **مسئلهٔ** هرکاه شك کرد در عروض کثرت یا زوال ان بنا میکذارد بر حالت سابقه **مسئلهٔ** مناط در زوال کثرت شك اینستکه عود کند بر حالیکه صدق

کند برا و عرفاً اینکه او ضابط و کم شک است پس نفعی ندارد مجرد اینکه شک نکند از جهة
ترک نماز یا از جهة تحفظ از عروض شک بسبب مختصر کردن نماز خود و مثل ان یا از جهة
تحفظ از استمرار ان بنصب کردن قبضی و مثل ان **مسئلهٔ** در سقوط حکم سهو از تدارکی
یا قضائی یا سجود سهوی از جهت عروض کثرة اشکالی هست بلکه منعی در غیر سجود سهو
بخصوص هرگاه تعمیم داده شود حکم سهو از برای بطلان نماز از جهة چیزیکه باعث بطلان
میشود از خلل در اجزاء یا شرائط یا قاطع مترجم گوید یعنی بخصوص ممنوع است قول
بسقوط حکم سهو نسبت بکسیکه کثیر السهو باشد نسبت بخللیکه نماز را باطل میکند بلی
اگر رجوع کرده امر او بسوی درجه که ممکن نباشد از برای او نمازی بکند که سالم باشد از
چیزیکه باطل میکند از او و ممکن نباشد از تحفظ بنصب قبضی و مثل ان احتمال دارد رجوع
چیزیکه میسر است از برای او **مسئلهٔ** اعتباری نیست بشک هر یک از امام و ماموم
در عدد رکعات با حفظ دیگری اگرچه افاده مظنه نکند و بوده باشد ماموم یک زن غیر
عادله و در رجوع بسوی حفظ صبی ممیز تاملی هست و اما رجوع او بسوی امام پس نیست
تاملی در ان **مسئلهٔ** متیقن از حکم مذکور صورتیستکه اگر بوده باشند امام و ماموم
شریک با هم در چیزی از نماز و حفظ کند یکی از ایشان حال خودشرا که ملازم است از برای
موافقت دیگری پس حفظی که اعتماد میکند بر ان امام در عمل خودش اعتماد میکند بر ان
ماموم هم و بعکس **مسئلهٔ** ظاهر اینستکه معتبر نیست در رجوع هر یک از امام و
ماموم بدیگری مشارکت ایشان از ابتداء نماز تا انتهاء ان پس اگر بوده باشد نماز یکی
از ایشان قصر یا سه رکعتی و دیگری چهار رکعتی یا بوده باشد ماموم مسبوق جایز است
رجوع هر یک بدیگری هم **مسئلهٔ** با اختلاف امام و ماموم مثل اینکه ماموم اقتدا
کند با امام در رکعت سیم نمازش در نماز چهار رکعتی معلوم میشود حال یکی از ایشان
از حال دیگری هرگاه بوده باشد نسبت معلوم پس اگر معلوم نباشد اینکه مسبوق اقتدا
کرده است در چه رکعتی از نماز نمیباشد حفظ یکی از ایشان نافع از برای دیگری و در ان
هنگام پس ایا معتبر است علم هر دو نسبت یا کفایت میکند علم شاک که موجب است از
برای بودن شک او در چیزیکه شریکند در ان و اعتماد او بر حفظ حافظ عمل خودش را

دوّیم انها نیکو است و اگر مخصوص باشد علم بنسبت بحافظ پس در رجوع شاک بسوی او
تاملی هست **مسئلهٔ** ظاهر شمول حکم مذکور است از برای شک در افعال نماز هم
لکن متیقن در اینجا هم صورت مشارکت است و صورتیکه حفظ کرده باشد حافظ
عمل خودشرا پس اگر بوده باشد ماموم در سجدهٔ اول و حفظ کرد بر امام شاک اینکه او
سجدهٔ دویم را جا آورده است مشکلست اعتماد بر ان **مسئلهٔ** فرقی نیست در رجوع
شاک بسوی حافظ بین شکوک مبطله و غیر انها و رجوع نمیشود بسوی حافظ در شک
در شروط و منافیات نماز **مسئلهٔ** هرگاه شک کرد یکی در زیادت و حفظ کرد دیگری
زیادت مبطل را یا زیادتیرا که موجب سجود سهو میشود یا شک کرد بین چهار و پنج و حفظ
کرد دیگری پنج تا را پس در اعتبار حفظ او تاملی هست **مسئلهٔ** در عموم حفظ از برای
ظن معتبر تاملی هست اگرچه خالی نیست عموم از رجحانی لکن شامل نمیشود شک
غیر معتبر را چنانیکه اگر کثرت داشته باشد یا بوده باشد شک در چیزیکه گذشته
باشد از محل ان **مسئلهٔ** شامل نمیشود حفظ حفظیرا که کسب کرده باشد امام
انرا از بعض ماموین یعنی بنا گذاشته باشد بر ان بجهة انکه افاده علمی یا مظنه کرده باشد
پس رجوع نمیکند بسوی امام ماموم دیگریکه شاک باشد چنانیکه رجوع نمیکند بسوی
ماموم یکه امام از او اخذ کرده است **مسئلهٔ** ظاهر اینستکه داخل نیست در
شک ظن معتبر و داخل است در ان شکیکه رفع حکم ان شده باشد از جهة کثرت
و اما شکیکه رفع شده باشد حکم ان از جهة گذشتن از محل پس در رجوع با ان بسوی
حفظ غیر اشکالی هست **مسئلهٔ** نیست وجهی از برای رجوع ظان بظان اگرچه ظن او
قویتر باشد و نه از برای رجوع شاک بشاک اگرچه شک او معتنی به نباشد از جهة
کثرت یا گذشتن از محل و اولی بعدم رجوع شاک بشاک صورتیستکه اگر بوده باشد
شک یکی از ایشان غیر معتنی به از جهة کثرت و دیگری از جهة گذشتن از محل
هرگاه اختلاف کردند ماموین در حفظ با احتمال امام محفوظ هر یک را پس ثابت از برای
احتمال زیادت بر محفوظ هر یک پس ظاهر اینکه او عمل میکند بمقتضای شکش اگرچه بوده
باشد حافظ از برای خلاف ان صاحب مرتبهٔ از کثرت عددی و مزید ضبطی و مثل انها

واکر احتیاط کند امام در اینصورت باعادهٔ نماز بعد از عمل شک نیکو است مسئلهٔ
هرکاه احتمال بدهد امام زیادت را پس در دنیست حکم بطرح احتمال زائد بلکه اتفاق
دارند ماموین بر خلاف آن و عمل بمقتضای چیزیکه باقی میماند از برای او از شک و اکر
بوده باشد احتمال امام کمتر از چیزیکه ماموین اختلاف دارند در آن پس یقین دارد
در اینصورت امام بخطاء حفظ کسیکه حفظ کرده است از ماموین چیزیرا اکر احتمال
نمید هد اورا پس اکر باقی ماند بعد از این اختلافی بین ماموین که احتمال بدهد امام
محفوظ هریک از ایشانرا پس حکم در آن مثل صورت اولست و اکر باقی نماند اختلافی چنین
پس در رجوع بسوی حافظیکه معلوم نباشد خطای او و عدم آن دو وجه هست اظهر آنها
اول است مسئلهٔ هرکاه مختلف باشد ماموین باینکه بوده باشد بعض ایشان
حافظ و باقی ایشان شاک مثل امام پس دور نیست رجوع بسوی حافظ با کمی شاک بلکه
با علم کمی حافظ و لو شاک زیاد باشد اکرچه حکم خالی نیست از خفاء و تاملیکه سزاوار است
از جهة آن ترک احتیاط و بنابر رجوع پس ظاهر عدم رجوع ماموم شاک است بسوی
چیزیکه اخذ کرده است امام آنرا از ماموم دیکری مسئلهٔ هرکاه بداند امام شاک حفظ
بعض ماموین را و ندانسته باشد حال دیکرانرا از ماموین پس ظاهر اینستکه اکتفا
میشود بظهور سکوت ایشان در موافقت و اکر این ظهور را نباشد مشکلست رجوع
با کونبودن جماعتی که حال ایشانرا نمیداند مسئلهٔ هرکاه اتفاق کردند ماموین بعد
از اختلاف معتبر است رجوع امام بسوی ایشان مسئلهٔ هرکاه مخالفی نباشد
ماموین از جهة بطلان نماز او بسبب شک و غیر آن پس از برای رجوع امام بسوی باقی
ماموین که متفق باشند وجهی هست مسئلهٔ هرکاه شک کردند امام و ماموم پس اکر
متحد باشد شک ایشان مثل اینکه شک کرده باشند بین دو و سه و نبوده باشد ماموم
مسبوق بنا میکذارند بر حکم خودشان پس با اتحاد آن شک باقی میماند اقتداء و با اختلاف
آن چنانکه اکر بوده باشد صد نماز یکی از ایشان دو رکعتی یا سه رکعتی هریک بحکم خود عمل
میکنند و مثل آنست صورتیکه اکر شک کنند بین دو و غیر آن با بلند کردن امام مثلا
سر شرا از سجدهٔ دوم بنابر اعتبار آن و ماموم بلند نکرده باشد سر شرا پس باطل میشود

۷ داشته باشد اخذ بروابط با حکم شکش ۸ با حکم شکش

نماز ماموم تنها مسئلهٔ هرکاه مختلف باشد شک امام و ماموم پس اکر بوده باشد رابطه
بین آنها پس اظهر وجوب اخذ است بآن رابطه و اجوط از برای کسیکه مخالف کند آنرا
یعنی اخذ برابطه نکند اینستکه جمع کند بین عمل بحکم شک خود و اعادهٔ نماز و احوط از
برای کسیکه اخذ برابطه کند اعاده ننمودن نماز از احتیاط مسئلهٔ مقصود برابطه چیزیست
که باقی میماند بعد از اهمال احتمالیکه یکی از ایشان تنها این احتمال را میدهد از جهة حفظ
دیکری عدم آنرا پس اکر شک کرد امام بین دو و سه و ماموم بین سه و چهار ملغی میشود
احتمال امام دو تا را و احتمال ماموم چهار تا را پس باقی میماند سه تا مسئلهٔ کاهی میشود
باقی نمانده بعد از اهمال مذکور شکی چنانکه اکر شک کرد یکی از ایشان بین دو و سه و چهار
و دیکری بین سه و چهار یا بین آنها و پنج و نیست فرقی بین اینکه بوده باشد حکم شک یکی از
امام و ماموم یا هردو اکر نمیبود رجوع یکی بدیکری ابطال نماز یا غیر آن مسئلهٔ هرکاه
نبوده باشد بین شک امام و ماموم رابطه پس بنا میکذارد هریکی بر حکم شک خودش و
باقی میماند اقتداء در چیزیکه باقی میماند بر ایشان از نماز مادامیکه علم نداشته باشد ماموم
بزیادهٔ باقیمانده از امام اکر ممکن باشد فرض و لو بتصویر آن در شک در عدد سجدات یا
رکوعات نماز یا بنا بر اعتبار صحة نماز امام در اعتقاد ماموم والا پس منفرد میشوند
امام و ماموم و اقتداء برطرف میشود مسئلهٔ احتمال دارد در صورت عدم رابطه
لزوم اخذ هریک از امام و ماموم بمعلوم دیکری که مزاحم نباشد بعلم خودش پس شاک بین
دو و سه بنا میکذارد بر سه از جهة علم شاک دیکر یکه شک کرده است بین چهار و پنج باینکه
بسه تا و او بنا میکذارد بر چهار از جهة علم دیکری بعدم پنجمی و اما علم او بعدم چهارمی
پس ملغی میشود از جهة مزاحمت مسئلهٔ هرکاه شک کردند امام و ماموین با اختلاف
ایشان در شک پس ماموین اخذ میکنند بعلم امام که مزاحم نباشد از برای علم ایشان و
امام اخذ میکند بچیزیکه حفظ کرده اند ماموین آنرا باتفاق ایشان پس اکر باقی نماند
شکی فیها و الا پس بنا میکذارد شاک بر حکم شکش و هرکاه بوده باشد از برای بعض ماموین
مزیتی از کثرت عددی و مثل آن پس در معاملهٔ امام با ماموین مثل معامله که با ایشان
میکرد در صورت اتفاق ایشان وجهی هست که تنبیه کردیم بر آن و چون مقرر شد چیزیکه

گفتیم معلوم شد اینکه شخص شاک از امام و ماموم متعبد است به بنا گذاشتن بر علم دیگری
مسئلهٔ ظاهر اینست که بنا میگذارند هر یک از امام و ماموم شاک بر حصول علم از برای
دیگری تا وقتی که معلوم نشده باشد خلاف آن بعد از آن محتاجند هر یک بسوی تعیین
محفوظ دیگری و راه آن علم است از هر چیزیکه حاصل شود و اخبار او است بعلم بقول
یا فعل خواه نص باشد در حصول آن یا ظاهر که معتبر باشد و تا گذشتن و رفتن در
نماز از جائیکه شاک شک کرده است که ظهور داده دید اینکه منشاء آن علی است که مستفیض است
از برای تکلیف او چیزیکه بجا آورده است پس ظاهر کفایت اینست از امام بر ماموم
بلکه و از ماموم برای امام اگرچه در آن باشد تقدم ماموم بر امام و بیرون رفتن از متابعت
امام که واجبست بر او مسئلهٔ پس بر شاکست چه امام باشد و چه ماموم اینکه تفحص
بکند و برسد بسوی تعیین محفوظ دیگری بیکی از طرق مذکوره یا غیر اینها اگر بوده باشد
راه دیگری مسئلهٔ آیا جائز است از برای شاک تاخیر تعیین محفوظ حافظ تا وقت
حاجت و مشغول شدن فی الحال بچیزیکه مشترک باشد وجوب آن بین دو طرف شک
یا نه دو وجه هست احوط اینها دوم است بخصوص هرگاه احتمال بدهد رجوع
امر را بسوی ابطال اگرچه اول اینها خالی نیست از قوتی یا بنابر محفوظ اجمالی او بعد
از آن وقتیکه رسید بمحل اختلاف و احتیاج بتعیین محفوظ ناچار است از برای او از
رسیدن بآن پس اگر کفایت کرد بآن بمجرد سکوت و سکون یا ممکن بود اظهار تردد و
شکش از برای دیگری بغیر افعال نماز اختیار میکند اینرا و اگر موقوف باشد اظهار او
بر جا آوردن یکی از دو طرف شکش و بودن چیزیکه ممکن نمیباشد جا آوردنش بقصد
قربت مطلقه و از چیزهائیکه جائز نبود زیاده آن پس در جواز جا آوردن بقصد تبرع
احتمالیه تاملی هست پس اگر جا آورد و حاصل شد از او چیزیکه معتبر است از تقریر یعنی
اگر تقریر کرد او را دیگری بر آن فعل اکتفا میکند بآن و در استفادهٔ تقریر از مجرد سکوت و
موافقت تاملی هست و اگر ردع کرد او را از آن پس ظاهر داخل بودن آنست در زیادهٔ عمدیه
مسئلهٔ هرگاه مسدود باشد باب استعلام بر امام یا ماموم شاک ولو از جهت امتناع
دیگری از اعلام او از روی عناد یا از جهت اینکه باطل کرد نمازش را و رفت پس انتظار میکشد

شاک و تامل میکند تا اینکه مایوس بشود مسئلهٔ ظاهر اعتبار ظن است بمحفوظ دیگری
در موارد یکه ظن بواقع عمل خودش معتبر است بلکه از برای اعتبار ظن بمحفوظ دیگری
مطلقا یعنی ولو در غیر آن موارد وجهی هست مسئلهٔ هرگاه مسدود باشد بر شاک راه
یا باب ظن بمحفوظ حافظ هم پس نیست جائز از برای او از عمل ببعض چیزهائیکه احتمال
میدهد اینکه آن محفوظ حافظ است و شاید بهتر از برای او این باشد که اختیار کند
چیزی را که موافق باشد از برای حکم شاکیکه مرجعی نداشته باشد بعد از آن وقتیکه
فارغ شد از نماز استخبار بکند از دیگری پس اگر خبر داد او را و یقین داشته باشد
بصدق او و معلوم شد مصادفهٔ عمل او از برای چیزیکه خبر داده است حافظ بآن اکتفا
میکند بآن و احوط اعادهٔ نماز است و اگر معلوم شد خلاف اعاده میکند نماز را بلکه
و همچنین اعاده میکند اگر ممکن نباشد از برای او استخبار یا یقین نداشته باشد بصدق
مخبر انچه گفته شد حکم شک امام و ماموم بود و اما سهو ایشان پس اگر شریک باشند
در سهو و چیزیکه سهو در آن کرده‌اند و محل تذکر ایشان شریک میشوند در عمل بمقتضای
آن پس اگر فراموش کردند یک سجده یا دو سجده را و متذکر شدند پیش از رکوع بر میگردند
بسوی سجود با رعایت ماموم متابعت را که واجبست بر او و از سر میگیرند آن رکعت را
و همچنین یعنی با رعایت متابعت مسئلهٔ هرگاه فراموش کردند امام و ماموم رکوع را
و بوده باشد بر ایشان برگشتن بقیام بر میگردند هر دو بسوی قیام و باکی نیست بمقدم
شدن ماموم در اینجا و همچنین اگر فراموش کردند تشهد را و برگشتند بسوی تشهد پیش
از رکوع باکی نیست بمقدم شدن ماموم و پیشی گرفتن او از برای امام در نشستن مسئلهٔ
هرگاه متذکر شدند امام و ماموم بعد از گذشتن از محل پس در موضع بطلان باطل میکنند
نماز هر دو و در موضع صحت و لزوم قضاء یا سجود سهو تمام میکنند هر دو نماز را و قضا
میکنند جزء فراموش شده را و سجدهٔ سهو میکنند مسئلهٔ از برای امکان بقاء اقتدا
در قضاء جزء فراموش شده وجهی هست که خالی نیست از تعدی و احتمال آن در سجود
سهو بعیدتر است مسئلهٔ هرگاه مختلف باشند امام و ماموم در محل تذکر پس اگر
بوده باشد کسیکه در محل یادش آمده ماموم بر میگردد پس اگر بوده باشد فراموش شده او

سجدتین منفرد میشود وجا میاورد هر دو را و از سر میگیرد رکعت را و قرائت حمد و سوره میکند
و اگر فراموش شده او یک سجده باشد یا تشهد جا میاورد آنها را و احتمال داده‌اند بقاء
اقتداء اگر فوت نشود بعقب ماندن فاحش و مثل آن و آیا واجبست بر او قرائت در
رکعتی که از سر میگیرد یا نه دو وجه هست مسئلهٔ هرگاه فراموش شده قرائت باشد
و متذکر شد ماموم از برای آن در محل آن امام پس در وجوب قرائت بر ماموم هم دو وجه هست
مسئلهٔ هرگاه بوده باشد متذکر در محل امام پس اگر فرض شود پیشی گرفتن ماموم بر او
سهوا پس در وجوب رجوع بجزء فراموش شده بر ماموم از جهت متابعت یا تدارک اشکالی هست
مسئلهٔ هرگاه فرض شود در فرض سابق پیشی گرفتن ماموم بر امام در رکوع عمدا محتمل است
بطلان نمازش اگر چه نگوئیم ببطلان در پیشی گرفتن از روی عمد بغیر این وجه مسئلهٔ
هرگاه مخصوص باشد سهو بماموم تدارک میکند در محل پس اگر بوده باشد سهوا و از سجود
یا تشهد و یادش آمد بعد از قرائت امام پس در وجوب قرائت بر او تردد از سر گرفتن رکعت
یا فوت نشدن اقتداء از جهت عقب ماندن ماموم و مثل آن دو وجه هست مسئلهٔ
یا فوت میشود محل چیزیکه ماموم از آن سهو کرده است بدخول ماموم در رکن پیش از امام
سهوا اشکالی هست مسئلهٔ باطل میشود نماز ماموم اگر یادش آمد بعد از گذشتن
محل و بوده باشد فراموش شده او رکن و اگر بوده باشد غیر رکن پس در وجوب قضا چیزیکه
قضا میشود و سجود سهو از برای چیزیکه باعث میشود اختلافی هست احوط بلکه اقوی
وجوبست مسئلهٔ هرگاه مخصوص باشد سهو با امام پس از او است چیزیکه بر منفرد است
از تدارک داخل نماز و خارج آن و بطلان و سجود سهو و اما حکم کسیکه اقتدا کرده است
با او بعد از فراغ از نماز پس در وجوب موافقت او از برای امام در سجود سهو هرگاه اتفاق
شود سبب آن در جائی از نماز که ماموم ادراک آن کرده باشد تردیدی هست اظهر عدم
وجوب موافقتست و اما حکم ماموم در نماز پس اولی از برای او بلکه احوط اینستکه
تنبیه کند امام را پس اگر متنبه نشد امام و بوده باشد چیزیکه فراموش شده رکن و
فوت شد محل آن چنانکه اگر فراموش کرده رکوع را و متنبه نشد تا اینکه داخل شد در سجود
پس اقتداء منفسخ میشود از جهت بطلان نماز امام و اگر نگذشته باشد از محل آن چنانکه

اگر فراموش کرده سجدتین را و برخواسته بجهت رکعت لاحقه پس از برای ماموم است اینکه
انتظار بکشد امام را پس اگر ملتفت شد و سجده کرد متابعت کند او را مسئلهٔ هرگاه
چیزیرا که امام فراموش کرده واجب غیر رکنی باشد پس با گذشتن محل جا میاورد آنرا اما ماموم
در غیر چیزیکه ساقط میباشد از ماموم بعد از آن ملحق میشود بامام و اما در قرائتیکه ساقط است
از ماموم پس در وجوب قرائت بر ماموم نزد فراموش کردن امام از آن تاملی هست و اگر
محل آن نگذشته باشد پس از برای ماموم است انتظار کشیدن امام را تا اینکه مودی
نشود بسوی تاخیر زیادی و هرگاه مودی شد بسوی آن پس از برای وجوب منتظر ماندن
امام و اتیان ماموم بچیزیکه امام فراموش کرده است آنرا و ملحق شدن ماموم بامام پیش
از آنکه خیلی عقب مانده باشد وجهی هست و بنابر این یعنی اگر ماموم چنین کرد پس اگر
یادش آمد امام و برگشت از برای تدارک پس در وجوب متابعت ماموم از برای امام در
آن تاملی هست مسئلهٔ هرگاه بوده باشد سهوا امام بزیاده پس اگر بوده باشد زیاده
مبطل قطع میشود اقتدا و اگر بوده باشد آن زیاده سلام انتظار بکشد ماموم یاد آمدن
امام را و اگر بوده باشد سجده و مثل آن پس بهتر تنبیه و ردع است پس اگر ملتفت نشد
متابعت نکند او را ماموم و در متابعت ماموم از برای امام در سجود سهو تردد سابق
هست و اظهر در اینجا عدم است مسئلهٔ اعتباری نیست بشک در نوافل پس
باطل نمیشود نماز مستحبی بآن و باعث نمیشود احتیاط را و ظاهر تخییر است بین بنا گذاشتن
بر اکثر و اقل یا افضلیت بنا گذاشتن بر اقل و معتبر است اقل اگر بوده باشد اکثر مبطل
مسئلهٔ نیست فرقی در حکم مذکور بین نماز دو رکعتی و غیر آن و مورد آن حکم در یک
نماز است پس اگر شک کرد بین دو و سه در نوافل ظهر مثلا بمعنای اینکه شک کرد در
اینکه آیا اتیان کرده است بیک رکعت از دو رکعت دوم یا نه معتبر است بر او بناء بر
اقل و در شمردن رکعت نماز وتر مختلف میشود حکم بفصل و وصل کردن آنها با هم از حیث تخییر
بین بناء بر اقل و اکثر و تعین بنا گذاشتن بر اقل و از نافله است فریضه که عدول کرده
باشد از آن بنافله بعد از عدول نه فریضه که قصد تبرع بآن بکند از میتی و نه نمازیکه
اعاده شود احتیاطا بر وجه ندب بلکه و نه نمازیکه اعاده شود از برای ادراک جماعت

ومثل این بلکه ونه معاده از کسوف پیش از انجلاء و نه چیزیکه جا میآورد و صبی ممیز از
فرائض و اما نافله که نذر کرده باشد یا واجب شده باشد باستیجاری ومثل این پس
در حکم این تردیدی هست اظهر بقاء حکم اصل است مسئله هرگاه شک کرد در چیزی
از افعال نافله پس با گذشتن از محل اعتنا نمیکند و پیش از آن اتیان میکند بچیزیکه شک
کرده است ودر آن بنا بر احوط در چیزیکه مغتفر است زیادهٔ آن بلکه خالی نیست از قوت
و در آن و در چیزیکه مغتفر نیست و اما سهو در نافله پس اگر بوده باشد از غیر رکنی و یاد
آمده پیش از دخول در رکن متاخر تدارک میکند آنرا و بر میگردد بطوریکه حاصل شود
بآن ترتیب معتبر و اگر یادش نیامد مگر بعد از دخول در رکن متاخر اعتنا نمیکند بلی
اگر بوده باشد چیزیکه فراموش کرده خصوصیتیکه مقوم باشد از برای نافله مقصوده
و نصی وارد نشده باشد بر قضای آن در حال دویم احتمال دارد انقلاب آن بسوی
نافله مطلقه و احتمال دارد بطلان و احتمال دارد صحة همان نافله معینه مسئله
هرگاه بوده باشد سهو مصلی در نافله از رکنی پس با بقاء محل تدارک میکند آنرا و با گذشتن
محل آن پس در بطلان و عدم آن تردیدی هست و همچنین اگر زیاد کرد رکنیرا سهواً و در
احتمال صحت در اینجا اگر بوده باشد زیاده بعد از تمام ارکان بکه زیاد کرده است آنها
چنانکه اگر برخواست از برای رکعت سیمی و یادش نیامد مگر بعد از رکوع قوتی هست
بلکه و همچنین اگر زیاد کرد یک رکعت یا بیشتر بخصوص هرگاه بوده باشد قیام او بسوی
رکعت سیمی بقصد نماز دیگری و مثل انست یا اولی است از آن در قوت احتمال صحت
در آن صورتیکه شک کرده و بنا گذاشته باشد بر کمتر بعد از آن معلوم او شده باشد
تمام مسئله در وجوب قضاء چیزیکه قضا میشود در فریضه از چیزیکه سهواً جا نیاورده
باشد در نماز نافله و سجود سهو در مواقع آن تاملی هست احوط اینست و اظهر عدم
بخصوص در دویم مسئله نیست اعتباری بشک در عدد رکعات از نماز احتیاط پس
بنا میگذارد بر بیشتر مادامیکه مستلزم فساد نباشد والا پس بنا میگذارد بر کمتر و نیست
چیزی بر او مسئله هرگاه شک کرد در چیزی از نماز احتیاط پس با تجاوز اعتنا نمیکند
و بی تجاوز اشکالی هست شاید اظهر بنا باشد بر عدم اتیان و این احوط است در چیزیکه

ضرر ندارد زیاد شدن آن عمدا مسئله هرگاه شک کرد در اصل جا آوردن نماز احتیاط
پس ظاهر اینستکه بنا میگذارد بر عدم اگر بوده باشد در وقت ولکن حکم نمیشود بسبب آن
بفساد نماز اصل در صورتیکه اگر بوده باشد عدم اتیان باعث فساد مسئله دور
نیست جاری کردن حکم سهو در اصل فریضه در سهو در نماز احتیاط حتی در واجب کردن
سجود سهو با تاملی در آن بالخصوص مسئله اعتباری نیست بشک در سجود سهو پس
بنا میگذارد بر حصول چیزیکه شک کرده است در آن اگرچه در محل آن باشد در وجهی
احوط جا آوردن چیزیستکه شک کرده است در آن با باقی بودن محل آن مسئله هرگاه
شک کرد اینکه اتیان بسجدتی سهو کرده است یا نه پس ظاهر اینستکه بنا میگذارد بر عدم اگر
چه طول بکشد مدت و بیرون رفته باشد وقت نماز و نیست فرقی در چیزیکه ذکر شد
بین سجود از برای سهو و از برای شک مسئله هرگاه شک کرد در اصل اتیان بقضا
بچیزیکه فراموش کرده پس ظاهر اینستکه بنا میگذارد بر عدم حتی با گذشتن زمان فوری آن
مسئله هرگاه شک کرد در چیزی از افعال چیزیکه قضا میکند پس احوط اینستکه اتیان
کند بآن با باقی بودن محل آن و اما تدارکیکه واقع میشود از برای مشکوک فیه یا جزو فراموش
شده در اثناء نماز پس شک در اصل جا آوردن آن یا بودن مصلی در محل اول اقتضا دارد
اتیان آنرا و یا انتقال او از محل تذکر آن چنانکه اگر تذکر شد فراموشی سجده را پیش از
قرائت بعد از آن شک کرد در تدارک بعد از قرائت پس ظاهر اینستکه اعتنا نمیکند
چنانکه همین است وجه اگر منتقل شد از محل شکیکه موجب است از برای اتیان بغیر
آن محل چنانکه اگر شک کرد در سجود در حال جلوس بعد از آن شک کرد در اتیان بآن
بعد از اینکه برخواست و داخل شد در قرائت پس بدرستیکه او اعتنا نمیکند *
مسئله هرگاه شک کرد در فعلی از دو تدارک مذکور در فرض سابق یعنی تدارک
مشکوک فیه یا جزء فراموش شده در اثناء نماز پس ظاهر اینستکه حکم آن حکم شک است
در اجزاء اصلیهٔ نماز و اما سهو در سجود سهو یا در قضاء جزء فراموش شده پس باعث
سجود سهو و قضا نمیشود بلکه اگر بوده باشد در اثناء اتیان میکند بچیزیکه یادش
رفته است و ملغی میکند زیاده را اگر محو نشود صورت سجود بآن و اعاده میکند

سجده را اگر محو صورت میشود بآن مسئلهٔ هرگاه بوده باشد چیزیکه فراموش کرده
مثل ذکر و طمانینه از برای سجود پس اگر بوده باشد از بنیان در سجده فراموش شده
از نماز پس احوط اعاده سجده است و اگر بوده باشد در دو سجده سهو یا یکی از آنها
پس احوط اتمام و اعادهٔ آنست اگرچه ظاهر حصول احتیاط است در صورت نقص سجدهٔ
اول باینکه سجدهٔ دوم تتمهٔ که تمام و کامل است اول حساب بکند و ملحق بکند بآن دیگری را
و اولی از آن باین حکم صورتیستکه ملتفت شود بنقص پیش از آنکه اتیان کند بسجدهٔ دوم
مسئلهٔ از برای عدم التفات و گذشتن در همهٔ صور مذکوره وجهی هست
که خالی نیست از تعدی و همچنین در زیادت سهویه که محو صورت سجود سهو نمیکند
مسئلهٔ ظاهر اینستکه سهو در تدارک چیزیکه فراموش کرده است در اثناء نماز مثل
سهو است در اجزاء اصلیهٔ نماز مسئلهٔ هرگاه شک کرد در اینکه آیا شک کرده است
در عدد یکه موجب بطلان نماز میشود یا نه یا موجب نماز احتیاط یا سجود سهو میشود یا نه
ثابت نمیشود در حق او چیزی از آنها بلی بر او است اینکه ملاحظه کند حال خودش را
در این هنگام و عمل کند بمقتضای حالش از حیث علم یا ظن یا شک اگرچه رجوع کند شک
فعلی و شک او در حالت سابقه بسوی شک در مبدء حدوث شک فعلی او یا فرض
اختلاف حکم شک باختلاف زمان حدوثشان از جهت بودن آن بعد از فراغ در
حالت دوم یا پیش از تمام کردن دو رکعت اول در حالت اول یا بودن او امام یا ماموم
در یکی از دو حالت و هر طور که باشد اخذ میکند بچیزیکه اقتضا دارد آنرا حالت فعلی
او مسئلهٔ هرگاه بداند مصلی اینکه شک کرده است سابقاً و شک کند در تعیین
شک سابقش لاحقاً پس اگر بوده باشد در اثناء نماز ملاحظه میکند حالت فعلی خود را
پس اگر بوده باشد علم یا مظنه اخذ میکند بآن و اگر بوده باشد شک پس بنا مختلف
میشود حکم او از حیث مغایرت این شک فعلی یا دو محتمل شک سابقش و عدم مغایرت
و از حیث بودن او در محل شک اول و نبودن آن در آن محل هم و غیر اینها پس اگر بوده با
بعد از فراغ از نماز پس ملاحظه میکند حالت فعلی خود را هم پس اگر بوده باشد حالت
فعلی او بعد از فراغ علم تفصیلی پس بنا اکتفا میکند بآن و عمل میکند بمقتضای آن

والّا پس رجوع میکند بحکم شبههٔ محصوره مسئلهٔ هرگاه شک کرد در اینکه آیا شک
کرده است در فعلیکه باعث شود اتیان آنرا پس اگر بوده باشد شاک در آن فعل فی
الحال و بوده باشد در محل اتیان میکند بآن و اگر گذشته باشد از محل آن اعتنا نمیکند
و اگر بوده باشد فعلاً عالم یا ظان بجا آوردن یا بجا نیاوردن آن عمل میکند
بحکم علم و مظنه مسئلهٔ شک در سهو شک است در سهو پس اتیان میکند
بآن با باقی بودن محل و اعتنا نمیکند با گذشتن از محل مسئلهٔ هرگاه شک کرد
در تعیین چیزیکه فراموش کرده با علم او بفراموشی پس یا اینستکه مردد است بین
دو شیء که نیست اثری از برای آنها نه در نماز و نه در خارج از آن یا مردد است بین
دو امر که از برای هر یک از آنها اثری باشد از ابطال یا تدارک داخل نماز یا خارج
آن یا سجود سهو یا مردد است بین دو امر که از برای یکی از آنها اثری باشد نه دیگری
مثال اول اینستکه مردد باشد جزء فراموش شده بین قرائت در رکعت اول
و دوم یا تذکر در رکوع بنا بر عدم وجوب سجود سهو از برای هر زیادی و کمی و امثلهٔ دوم
اینستکه شک کند در رکوع در اینکه چیزیکه فراموش کرده است در سابق رکوعی است
یا دو سجده است یا شک کند بعد از قیام بسوی رکعت سیم در اینکه چیزیکه فراموش
کرده از رکعت دوم تشهد بوده یا سجودی یا شک کند در رکوع در اینکه چیزیکه
فراموش کرده سجده بوده از رکعت اول یا دوم یا شک کند در اینکه آن سجده بوده یا
تشهد یا شک کند در اینکه او تکلم کرده است یا سلام داده است در غیر محل آن
آنچه گفته شد در صور اینستکه اگر متحد الاثر باشند و گاهی مختلف میشوند چنانکه
اگر شک کرد حال جلوس در اینکه فراموش کرده است رکوع را یا سجده را پس مردد باشد
چیزیکه فراموش کرده بین آنها حالیکه در رکوع رکعت لاحق باشد یا مردد باشد
بین رکوع بعد از گذشتن محل آن و سلام در غیر محل و چنانکه اگر شک کند در اینکه
چیزیکه فراموش کرده سجده ایست از این رکعت یا سجود است از رکعت پیش و چنانکه
اگر شک کند در اینکه او ترک کرده است تشهد را از این رکعت و سلام داده است
در غیر محل یا شک کند در اینکه فراموش کرده سجده از رکعت پیش یا تکلم کرده است

وامثله سیم اینستکه شک کند بعد از اینکه سجده کرده باشد در اینکه فراموش کرده
رکوع را یا قرائت را یا در اینکه فراموش کرده است سجده پیش را یا ذکر را از این سجده
سابقی یا شک کند بعد از چیزیکه ذکر شد یعنی بعد از انکه سجده کرد در اینکه فراموش
کرده است یک سجده را یا ذکر انرا یا شک کند در اینکه او سلام داده است در غیر
محل یا ترک کرده است چیزیرا که قضا نمیشود و سجده سهو ندارد و حکم صور مذکوره
اینستکه نیست چیزی بر او در صورت اول و در صورت دویم باطل میشود نماز اگر
بوده باشد دوران بین دو چیز که مبطل نماز باشند والا پس احتیاط میکند یعنی
در صور دوران بین اعاده و چیز دیگری خالیکه او در اثناء نماز باشد لکن مقدم
میدارد قضاء یا سجود را بر اول و هرگاه بوده باشد دوران بین تدارک در محل و قضا
یا سجود و بوده باشد چیزیکه تدارک میشود از چیزهائیکه باطل میشود نماز بزیادتی
ان پس احوط جمع است بین مقتضای هر دو احتمال و اعاده نماز و در سیم حکم میشود
بصحت نماز و اظهر اینستکه چیزی بر او نیست مگر اینکه بوده باشد در محل شک از برای
صاحب اثر پس تدارک میکند انرا مسئله چهارم کسیکه شک کرد در چیزی
از افعال نماز و در محل ان باشد جا میاورد انرا و اگر از محل ان گذشته باشد و داخل
شده باشد در غیر ان که متاخر باشد رتبةً و محلاً اعتنا نمیکند بی فرق بین ارکان
و غیر انها و بین دو رکعت اخیری نماز چهار رکعتی و غیر انها و شامل میشود غیر یعنی
جزء متاخر یکه داخل در ان شده است و محل مشکوک فیه از جهة دخول در ان میگذرد
جزء واجبی و مستحبی را چنانکه مشکوک فیه هم شامل میشود جزء واجبی و مستحبی را و
دور نیست شامل شدن غیر از برای غیر افعال اصلیهٔ نماز از مقدمات افعال
که اتیان کرده میشود بانها بقصد مقدمیة از برای ان افعال و اما اگر اتیان کرد
بانها یا با افعال اصلیه در محل انها بدون قصد صلوتیه تبعیة و اصلیة پس
انها مثل باقی افعال خارجیه غیر مترتبه هستند که محسوب نمیشوند از غیر یکه
مقصود است در این مقام و علی کل حال احوط از برای کسیکه داخل شده است
در مقدمات اتیان است بمشکوک فیه بنیت قربة مطلقه یا مردد بین جزئیة

و علم جزئیة در چیزیکه ممکن است در ان بقصد مثل تسبیح و در چیزیکه این قصد در ان ممکن نیست
اتمام نماز میکند بی رجوع بعد از ان اعاده ان میکند و سزاوار است این احتیاط در صورتیکه
اگر بگذرد از محل و داخل نشود در غیر اصلا مسئلة ظاهر اینستکه مراد از محل مزبور مرتبه
عقلیه باشد از برای شیئ در حکم شارع اگرچه بوده باشد ماخذ از برای حکم شارع طریقه عرفیه چنانکه
از برای حروفیست که مؤلف میشوند از انها کلمات و کلمهائیکه مؤلف میشود از انها قران
یا ذکر و اما ترتب عادی یا قصدی از برای مصلی پس ظاهر عدم اعتبار است بان پس اگر شک
کرد در اصل نیت بعد از اینکه تکبیرة الاحرام گفت با اینکه یقین خود شرا در نماز اعتنا نمیکند
و همچنین اگر شک کرد در چیزی از خصوصیات نیت که مقارنند از برای تکبیرة الاحرام و نیت
از ان خصوصیات اخطاریه ال مسئلة هرگاه شک کرد در نیت یا در خصوصیات ان در اثنا
تکبیر الاحرام پس احوط اعاده است و اما مردد بودن منوی او بین دو نماز مثل فریضه و نافله
و اداء و قضاء پس نیست راه شرعی بسوی تعیین ان و ظاهر اینستکه نفعی ندارد علم بنماز یکه
برخواسته است از برای ان و بوده است عازم بران از زمان پیش و نفعی ندارد بجهة تعیین ان
هم اقتضاء تکلیف ابتداء را بیکی از انها یعنی اگر صحیح باشد یکی از انها نه احتمال دارد یا بعدی بودن
ان یا گذاشتن بر صحیحه مسئلة اگر عارض شود تردد در نیت بعد از فراغ از نماز و نبوده
باشد بین دو نماز ترتیبیکه باعث شود فساد نماز را اگر برخلاف ترتیب واقع شده و لو از
روی فراموشی و متفق باشند هر دو نماز در کیفیت مجزیست او را نماز دیگر یکه مردد باشد
نیت ان والا اتیان میکند هر دو نماز مسئلة هرگاه تردد مصلی در نیت در اثناء نماز باشد
پس با اختلاف باقی ماندن دو محتمل کما یا کیفا راهی از برای او بسوی اتمام نماز نیست مگر
باخذ باحتمال و نیست وجهی از برای اعتماد باحتمال بلی اگر بوده باشند دو نماز مترتب بر یک
دیگر مثل نماز مغرب و عشا و بداند اینکه جا نیاورده است نماز سابقی را پیش از این نماز عدول
کند بسوی نماز سابقی و لو تقدیرا اگر ممکن باشد بلکه و همچنین است اگر شک کند در اتیان
بسابقی و اگر متفق باشند این دو نماز کما و کیفا تمام میکند ان نماز را مردد اگر نبوده باشد موردی
از برای عدول بعد از ان نماز دیگر را جا میاورد مردد هم و اگر بوده باشد موردی از برای
عدول و ممکن باشد عدول کند مسئلة هرگاه شک کرد در تکبیرة الاحرام

یا چیزی از واجبات آن که مقارن نیست و شروع کرده باشد در قرائت اعتنا نمیکند و همچنین
اگر شروع کند در استعاذهٔ مستحبه پیش از قرائت یا در تکبیر رکوع در کسیکه ساقط است از
او قرائت و امّا مجرد یافتن ماموم خود را ساکت یا قرائت امام یا امام یا منفرد خود را بحالهٔ
مصلّی در شغل نظرش و اقبال قلبش و سر بزیر انداختن و گذاشتن دو دست بر دو ران پس
ظاهر اینستکه محسوب نمیشود از غیریکه دخول در آن موجب گذشتن محل مشکوک فیه
میشود مسئلهٔ هرگاه شک کرد در فاتحه بعد از اینکه شروع کرد در سوره پس اظهر اینستکه
اعتنا نمیکند بلکه و همچنین است اگر شک کند در آیه یا کلمه یا حرفی بعد از دخول در ما بعد
آن اگرچه تالیف بین آیه ها و کلمه ها و حروف مغایر باشد از برای ترتیب نمازی لکن احوط
رجوعست با رعایت موالات معتبره و قصد قربت مطلقه و تردید بین جزئیت و عدم آن
بخصوص در اجزاء یک کلمه و بخصوص هرگاه نبوده باشد کلمه از سوره مترجم گوید چون
اگر از سوره باشد در عود بار شبههٔ قرآن است مسئلهٔ هرگاه شک کرد در قرائت بعد
از دخول در قنوت اعتنا نمیکند بنابر اقرب بلکه و همچنین اگر بوده باشد بعد از دخول در تکبیر
از برای قنوت یا از برای رکوع و امّا بلند کردن دستها پس در محسوب شدن آن فعل مغایر مترتب
تاملی هست زیرا که احتمال دارد اینکه بوده باشد از احوال مصلّی که مشکلست تعمیم غیر
از برای آن اگرچه مختلف شود باختلاف فعالیکه مقارن آن واقع میشوند مسئلهٔ هرگاه شک
کرد در رکوع بعد از بلند کردن سر از خم شدن بجهة رکوع یا اینکه شک کرد در اینکه رسید در
رکوعش بحدّیکه معتبر است در رسیدن یا نه پس ظاهر اینستکه اعتنا نمیکند و شاید
همین ظاهر باشد هم اگر شک کرد در وقوع بعد از دخول در قول سمع الله و امّا مجرد یافتن خود
در قیامیکه قصد داشته باشد بآن قیام بعد از رکوع را پس ظاهر اینکه آن نفعی ندارد از برای
ملغی کردن شک و همچنین ظاهر اینستکه اعتنا نمیکند اگر شک کرد در آن بعد از اینکه سرازیر
شد از برای سجود اگرچه نرسیده باشد بسجود بخصوص هرگاه گذشته باشد در آن حدّ رکوع را
و امّا اگر شک کرد که سرازیر شدنش از برای رکوع است یا سجود پس ظاهر اینستکه رکوع نیست
مسئلهٔ هرگاه شک کرد در سجود بعد از تمام قیام اعتنا نمیکند بنابر اقرب خواه داخل شده
باشد در قرائت یا تسبیح یا نه و همچنین اگر شک کرد در سجود بعد از دخول در تشهد و اگر شک

کند در سجود بعد از دخول در برخواستن بجهة قیام پیش از آنکه قیام را تمام کند بر میگردد اگر
چه گفته باشد بحول الله بنا بر وجهی و اولی از آن در وجوب برگشتن صورتیستکه اگر شک
کند در سجود بعد از اینکه برداشته باشد سرش را از خم شدن بجهة سجود یا اینکه شک کند
در گذاشتن پیشانی بر سجده گاه و همچنین بر میگردد ظاهراً اگر بیاید بخود شرا در نشستنیکه
قصد میکند بآن استراحت را بلکه و همچنین اگر بیاید بخود شرا در نشستنیکه قصد میکند بآن
فصل بین سجدتین را و شک کند در سجدهٔ اول و امّا اگر شک کرد بعد از دخول در تکبیریکه
قصد کرده باشد آنرا از برای رفع پس در اکتفاء بآن تاملی هست مسئلهٔ هرگاه شک کرد
مصلّی جالس در حال جلوس در سجود بعد از جلوس بقصد بدلیت از قیام پیش از آنکه مشغول
شود بقرائت یا تسبیح از برای رکعت متاخر پس ظاهر اینستکه بر میگردد مسئلهٔ هرگاه
شک کرد در حال رکوع یا سجود در چیزی از واجبات آنها مثل ذکرها و طمانینه در آنها یا اگر شک کرد
در طمانینه در ذکر بعد از فراغ از ذکر دور نیست حکم بگذشتن و اعتنا نکردن مسئلهٔ
هرگاه شک کرد در تشهد یا در چیزی از واجبات آن بعد از اینکه ایستاده باشد اعتنا
نمیکند و همچنین اگر شک کرد در اثناء برخواستن بنابر وجهیکه خالی نیست از قوت خصوص
هرگاه گفته باشد بحول الله و همچنین اعتنا نمیکند اگر شک کرد در تشهد بعد از دخول
در تسلیم ولو سلام مستحب مسئلهٔ هرگاه شک کرد در تسلیم مخرج پس در اینکه اعتنا
در التفات با اینستکه پیش از فوت موالات باشد یا وقوع منافی یا حصول اعراض یا دخول
در چیزیکه مترتب باشد بر نماز شرعاً یا اکتفا میشود بهریک از این امور چند وجه هست
مسئلهٔ ظاهر شمول حکم است از برای شک در صحت چیزیکه یقین داشته باشد بوجود
آن از جهة شرائط و احتمال مردود قریباً در اینجا اکتفا بفراغ از مشروط اگرچه داخل
نشده باشد در غیریکه مترتب باشد بر آن و لکن احوط در صورتیکه داخل غیر نشده باشد
عود است تنها یا اعادهٔ نماز یا عود یا بدون آن بر تفصیلیکه گذشت مسئلهٔ ظاهر
عدم اعتبار ترویست در شک در افعال نماز مسئلهٔ هرگاه شک کرد در چیزی
بعد از دخول در غیر بعد از آن یادش آمد فراموش کردن چیزیکه باعث میشود تلوی ۳ رجیع ۲
او رجوع را بسوی محل مشکوک فیه چنانکه اگر شک کند در سجود در حال قیام پس یادش

بنا بر فراموش کردن تشهد پس حکم باعتنا دور نیست بخصوص هرگاه حادث شود بشک
بعد از نشستن از برای تدارک تشهد واولی از این دو حکم باعتناء صورتیستکه اگر شک
کند حال جلوس پس فراموش کند رجوع را و بایستد مسئلهٔ هرگاه شک کند در چیزی
بعد از دخول در چیزیکه مترتب نباشد بر مشکوک فیه از زیادات سهویه که مبطل نماز
نیستند وحاصل نشود عود بمحل بهدم آنها پس در تعمیم غیر از برای آنها اشکالی هست
مسئلهٔ ظاهر اینستکه حکم بالتفات وعدم التفات در هر دو حال مترجم گوید
یعنی حال تجاوز از محل وعدم تجاوز غیر اینها است نیز رخصه یعنی هرگاه از محل نگذشته
باید اعتنا بکند واگر از محل گذشته باشد باید اعتنا نکند واگر مخالفت کرد حکم را سهوا
باینکه ترک کرد چیزیرا که شک کرده بود در آن در محل آن یا اتیان کرد بآن بعد از گذشتن
محل پس اگر معلوم شد که عملش موافق واقع بوده است واختلالی در نمازش حاصل نشد
در چیزیکه اتیان کرده است بآن از مشکوک فیه وما بعد آن دور نیست اکتفاء بآن و با
شتن مخالفت از برای واقع معامله میشود معامله نقص و زیادهٔ واقعی و همین محتملست
با بقاء شک حتی در قضاء جزء فراموش شده وسجود سهو لکن احوط در صورتیکه مقتضی باشد
مخالفت حکم مزبور باطل کردن نماز را اتمام آنست بعد از آن اعاده مسئلهٔ هرگاه مخالفت
کرد مصلی حکم تجاوز از محل وعدم تجاوز را عمدا پس اقرب جاری کردن حکم اجزاء اصلیهٔ نماز است
بر آن مگر اینکه معلوم شود مصادفه واقع با عدم اختلال نیت مسئلهٔ حکم عامل بحکم مزبور
با انکشاف مخالفت از برای واقع معلوم میشود از چیزیکه گذشت مسئلهٔ پنجم باطل
میشود نماز بشک در عدد رکعات آن هرگاه بوده باشد نماز واجبی دو رکعتی مثل نماز صبح
قصر وجمعه وعیدین واز آنها است بنا بر اظهر نماز آیات اما شک در عدد رکوعات آن
پس از شکست در افعال که ملاحظه میشود در آن تجاوز از محل وعدم آن مگر اینکه راجع
باشد بشک در عدد ونیست فرقی بین تعلق شک بزیادتی یا کمی مسئلهٔ هرگاه بوده
باشد مسافر در اماکن تخییر پس شک کرد بین دو تا و کمتر باطلست نمازش مطلقا واگر شک
کرد بعد از احراز دو رکعت اول پس اگر نیت تمام کرده وشک کرد بین چهار و پنج میباشد
حکم او حکم شک در نماز چهار رکعتی جزما وهمچنین اگر شک کند بین سه و چهار یا بگر وهمچنین

بین دو و سه واگر شک کرد بین دو و چهار پس ظاهر اینستکه از برای او هست اتمام نماز
و ترک احتیاط باختیار قصر بر تقدیر اینکه دو رکعت جا آورده باشد واحتمال داده
بعید ابطال نماز در صورت شک بین دو تا و بیشتر واگر نیت قصر کرد محتملست بطلان
نماز مطلقا ولکن جریان تفصیل گذشته در اینصورت هم خالی از رجحانی نیست وهمچنین
اگر داخل شود در نماز بدون تعیین قصر یا اتمام مسئلهٔ باطل میشود نماز بشک در آن
هرگاه بوده باشد سه رکعتی و هرگاه شک کرد در نماز سه رکعتی پس یادش آمد اینکه
بر او است نماز چهار رکعتی سابق بر استقرار شک بر یکطرف پس از برای حکم بعدول
وصحت نماز وجهی هست واگر منعکس شود فرض باینکه بوده باشد در نماز چهار رکعتی
وشک کرد در آن بعد از آن یادش آمد اینکه بر او است نماز سه رکعتی پس ظاهر امتناع
عدولست در اینجا اگر بوده باشد شک بین سه تا و بیشتر واما اگر بوده باشد شک
بین دو و سه پس در عدول وعدم آن دو وجه هست که خالی نیست قول آنها از بعدی
بخصوص هرگاه بوده باشد تذکر پیش از بناء مسئلهٔ باطل است نماز کسیکه شک کند
در نماز چهار رکعتی و بوده باشد شک او بطوریکه ندانسته باشد چند رکعت نماز
کرده است یا بین یک و بیشتر یا بین دو و بیشتر پیش از برداشتن سر از سجدهٔ اخیره بنابر
اشهر اگرچه احوط در صورتیکه شکش بین دو و بیشتر بعد از خواندن ذکر باشد در سجده
بلکه واگر بعد از گذاشتن پیشانی بر سجده گاه باشد بناء است بر حکم شکوکیکه میآید و
واعادهٔ نماز و کسیکه شک کند در سجده که حکم او عدم اعتنا باشد از جهت کثرت شک یا
حفظ امام یا ماموم یا گذشتن محل مثل کسی اینستکه سجده کرده باشد وهرگاه احراز کرد
دو رکعت اولرا از نماز چهار رکعتی وشک کرد پس از برای آنست چند صورت
اول اینکه شک کند بین دو و سه وحکم آن اینستکه بنا گذارد بر سه و اتیان رکعت
چهارم میکند وتمام کند نماز را بعد از آن احتیاط کند بیک رکعت از قیام وحکم
بمخیر بودن او بین یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته دور نیست واحوط جمع
بین یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته یا مقدم داشتن یک رکعت ایستاده بعد
از آن اعاده نماز است صورت دویم اینستکه شک کند بین سه و چهار در هر جا که بوده

باشد اگرچه پیش از اتمام کردن رکعت باشد و حکم ان مثل صورت پیش است و بنا گذاردن
بر بیشتر و تخییر در اینجا بین یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته اظهر است صورت سیم
اینستکه شک کند بین دو و چهار بعد از تمام کردن رکعت و حکم ان اینستکه بنا میگذارد
بر چهار و تمام میکند نماز شرا بعد از ان احتیاط کند بدو رکعت ایستاده صورت
چهارم اینستکه شک کند بین دو و سه و چهار بعد از تمام کردن رکعت پس بنا میگذارد
بر چهار و تمام میکند نماز شرا بعد از ان احتیاط میکند بدو رکعت ایستاده و دو رکعت
نشسته بنابر صحیح و احوط بلکه اقوی تاخیر دو رکعت نشسته است صورت پنجم اینستکه
شک کند بین چهار و پنج بعد از برداشتن سر از سجدهٔ اخیره پس بنا میگذارد بر چهار و تشهد
میخواند و سلام میدهد بعد از ان دو سجدهٔ سهو بجا میاورد و از برای جابر کردن
حکم اینصورت بر شک بین چهار و زیاده بر پنج در اینحالت وجهی هست و بنابر این پس
دو سجده میکند از برای هر رکعتی که احتمال زیادتی میرود صورت ششم اینستکه
شک کند بین چهار و پنج حال قیام پیش از رکوع پس تغییر میدهد حالت را و هدم میکند
قیامش را و مینشیند از جهة وجوب شرعی یا تدبیر عقلی و بعد از ان احوط از برای او
اینستکه جمع کند بین عمل بمقتضای شک بین سه و چهار و اعادهٔ نماز و احوط در شک
بین چهار و پنج در یکی از حالات بعد از دخول در رکوع تا برداشتن سر از سجدهٔ دویم
اتمام است و سجود سهو و بعد از ان اعاده صورت هفتم اینستکه شک کند بین
سه و پنج حال قیام پیش از رکوع و حکم ان چنانکه گذشت اینستکه مینشیند و عمل میکند
بمقتضای شک بین دو و چهار بعد از ان اعاده و ظاهر تعین بطلانست اگر حاصل شود
این شک در حالت رکوع و ما بعد ان و همچنین ظاهر بطلانست در صورتیکه اگر بوده
باشد بین دو و پنج مطلقا صورت هشتم اینستکه شک کند بین سه و چهار و پنج در حال
قیام پس همچنانکه گذشت مینشیند و عمل میکند عمل شک را بین دو و سه و چهار بعد
از ان احتیاط میکند باعادهٔ نماز و ظاهر اینستکه حکم باقی احوال در اینجا مثل صورت
سابقه است در بطلان نماز صورت نهم اینستکه شک کند بین پنج و شش
در حال قیام پس مینشیند و عمل میکند عمل شک را بین چهار و پنج و جاریست در اینجا

هم احتیاط اعادهٔ نماز و همچنین جاریست در همهٔ صوریکه مینشیند بعد از قیام احتیاط
سجود سهو از برای قیام زائد و از برای چیز یکه زیاد کرده است در ان از قرائتی یا تسبیحی یا غیر
انها و اگر احتیاط کند در موارد مرکب بودن شک از احتمال چهار و پنج و کمتر از چهار
با ممکن نبودن نشستن بعد از قیام بعمل بموجب هر دو شک بعد از ان از سر گرفتن نماز
نیکو است مثل اینکه اگر شک کند بین دو و چهار و پنج بعد از تمام کردن رکعت و چنانکه
اگر شک کند بین سه و چهار و پنج بعد از دخول در رکوع و غیر از اینها مسئله هر گاه یک
طرف زائد در شک از شش پس ظاهر عدم علاج است اگر احوط در صورتیکه صحیح است طرف
اقل از موارد ان بنا گذاشتن است بر طرف اقل و تمام کردن نماز بعد از ان اعاده و سزاوار است
تنبیه در اینجا بر چند امر امر اول هر گاه حادث شد از برای مصلی شکی بعد از شکی دیگر
با اینستکه میباشد شک دویم رافع از برای شک اول چنانکه اگر شک کرد بین دو و سه
بعد از ان بر همان حال شک کرد بین سه و چهار با اینکه یاد رش امد اتیان او بسیمی یا بوده
باشد شک دویم رافع از برای حصر اطراف شک اول بتقلیلی یا تکثیری در اطراف ان
چنانکه اگر شک کرد بین دو و سه و بر همان حال شک کرد بین انها و بین چهار یا عکس
ان مترجم گوید یعنی اول شک کرد بین دو و سه و چهار بعد بین دو و سه یا نبوده
باشد شک دویم رافع از برای اصل شک اول و نه از برای حصر ان بلکه بوده باشد متعلق
بجزء دیگری و واقع در عرض شک اول چنانکه اگر شک کرد اولا بین دو و سه و بنا گذاشت
بر بیشتر بعد از ان شک کرد در اینکه اتیان برکعت چهارمی کرده است یا نه یا اینکه اتیان
کرده است بیک رکعت یا دو رکعت و حکم در صورت اول و دویم عمل است بمقتضای
شک دویم و اما صورت سیم پس ایا واجبست در ان عمل بمقتضای هر دو شک هر یک
علی حده با رعایت ترتیب بین دو مقتضای انها بمقدم داشتن اول بر دویم مطلقا یا مقدم
داشتن دویم بر اول اگر بوده باشد شک در اتیان برکعت چهارمی و عدم ان یا بی لزوم
رعایت ترتیب یا فرض بکند انها را یک شک و عمل کند بمقتضای ان اگر بوده باشد داخل
در منصوص پس در فرض اول عمل کند عمل شک را بین دو و سه و چهار و الا چنانکه در فرض
دویم است احتمال دارد جمع بین این و بین سجود سهو از برای احتمال رکعت پنجمی چند وجه

هست سزاوار نیست ترک احتیاط بچیزیکه یقین کند بان برائة ذمه را ولو باعاده نماز
مسئلهٔ هرگاه اتفاق شوند شکوک مذکوره بعد از فراغ از نماز پیش از انکه مشغول
شود بعمل احتیاط اخذ میشود بچیزیکه در ان شکوک است از ازاله شکیکه واقع است
در نماز وکشف انها از حقیقت امر در مورد ان وملغی میشوند احتمالات حادثه مجرده
از علم ومزاعات میشود حکم چیزیکه بوده است در نماز از شک وباقی مانده است
بعد از نماز نقد یکه باقی مانده است پس اگر مختل نشد با ان احتمال تمامیت نماز چنانکه
اگر بوده باشد شک او در نماز بین دو وسه وچهار بعد از ان بعد از فراغ بر طرف شود
از او احتمال دو تا وباقی نماند از برای او مگر شک بین سه وچهار اکتفا میکند برعایت باقی
مترجم گوید یعنی رعایت حکم شک بین سه وچهار را واحکام او در این هنگام حکم صورتیستکه
اگر بوده باشد شک باقی حاصل در نماز پس مخیر است بین دو رکعت ایستاده ویک رکعت
نشسته نه بلکه معتبر است جلوس یا معین است قیام چند وجه هست واگر مختل شد
با ان احتمال تمامیت نماز چنانکه اگر بر طرف بشود احتمال چهار تا وباقی نماند از برای
او شک بین دو وسه پس رفع ید میکند از چیزیکه اتیان کرده است بان از تشهد وتسلیم
وبنا میگذارد بر سه واتیان میکند برکعت چهارمی وسلام میدهد وعمل میکند عمل
شک مذکور را با سجود سهو از برای سلام در غیر محل ان امر دویم هرگاه شک کرد
در اینکه ایا شک کرده است سابقا شکیکه نماز شرا باطل کند یا نه بنا میگذارد بر صحة
نمازش ومراجعه میکند بر حال خودش وعمل میکند بمقتضای چیزیکه میابد انرا در
خودش از علم یا ظن یا شک مسئلهٔ هرگاه بداند که سابقا شک کرده است وشک کرد
در تعیین ان شک پیش از انکه فارغ شود از نماز پس اگر بیابد از خودش علمی یا ظن معتبری
بعد در رکعات نمازش عمل میکند بان واعتنا نمیکند بشک سابقش هرچه بوده باشد
اگر نبوده باشد از محتملات ان شک مبطل بلکه واگرچه بوده باشد وهمچنین اگر نیابد علمی
یا ظنی از خودش بلکه بوده باشد شاک در ان حال در عدد هم شکی که دفع کند شک اول را
هرچه بوده باشد پس بدرستیکه او عمل میکند بمقتضای شک حادث فعلی خود واعتنا
نمیکند بشک سابقیکه زائل شده است مسئلهٔ هرگاه نبوده باشد شک حادث مصلی

رافع از برای شک اول بلکه بوده باشد واقع در عرض ان پس مقتضای تردد شک اول
نیاد شدن اطراف شکست ودر اینکه ایا منضم میشود بان شک حادث ومیگردد مجموع
یک شک یا باقی میماند براستقلال خود همان تردد سابق را هست مسئلهٔ هرگاه
عارض بشود تردد شک نمازی بعد از فراغ احتیاط میکند بطوریکه مقتضای شبهه
محصوره است واحوط بعد از این اعادهٔ نماز است اگر حاصل نشود اعادهٔ نماز در
احتیاط پیش ونبوده باشد تردد بین چیزیکه موجب نماز احتیاط وچیزیکه موجب سجود
سهو میشود پس بدرستیکه مقدم میدارد نماز احتیاط را در این هنگام بعد از ان سجده
میکند ومحتاج نیست بسوی اعادهٔ نماز امر سیم کسیکه شک کند در عدد رکعات
نماز تامل میکند بنا بر احوط بلکه اقوی بقدریکه تفحص بکند از چیزیکه حاضر میباشد
نزد او در حال خودش از چیزها اینکه اعلام میکند بر عدد عادة ومنافات ندارد با ان
مشغول شدن بذکری ومثل ان بلکه وبچیزی از اجزاء نماز که میداند مطلوب بودن
انرا بعد از ان بنا میگذارد بر چیزیکه مقرر شده است از برای او وعمل میکند بمقتضای
ان واما در شکوک مبطله پس چون قرار داده نشده است از برای مصلی راهی بسوی
واقع در انها وثابت نشده است بودن عروض مجرد شک مبطل از برای نماز در انها
پس احوط بلکه اقوی اینستکه مبادرت نکند بسوی فعل مبطلی اگر احتمال بدهد تبین
امر را از برای او بعلم یا ظن اگر طول بدهد تامل را بلکه واگر احتمال ندهد این را پس
تامل میکند تا اینکه باطل شود نماز بسبب محو شدن هیئت ان لکن اظهر جواز ابطالست
بعد از تفحص از همه جهات چنانکه ذکر کردیم بلکه اظهر جواز اشتغالست باعاده در این
هنگام بی احتیاجی بسوی ابطال نماز بمبطلی بلی اگر یادش امد عددی پیش از ابطال اختیاری
وبطلان قهری پس ظاهر لزوم اخذ است بان وصحة نماز است با ان ومشغول
نمیشود در شکوک مبطله بچیزی از اجزاء نماز در وقت تروی وتامل مگر بوجه رجاء
مسئله ششم قائم میشود مظنه مقام علم در تعیین عدد رکعات حتی در رکعت
اول ودویم ونماز دو رکعتی وسه رکعتی بنا بر اظهر پس فرقی بین مظنه که پیش از ان شک
باشد یا نباشد وظن قوی وضعیف وظنیکه مقتضی صحة باشد یا بطلان بلی اگر مظنه کرد

اینکه سلام زاده است بر نقص پس ظاهر اینستکه اعتنا نمیکند و همچنین هر ظنیکه حاصل
میشود بعد از فراغ مسئلهٔ هرگاه شکی کرد که سه طرف داشته باشد بعد از آن
مظنه کرد بر خلاف یکی از احتمالات چنانکه اگر شک کرد بین دو و سه و چهار بعد از
آن مظنه کرد بعدم اتیان برکعت چهارم پس ظاهر اینکه او عمل میکند عمل باقی مانده از آن
شک چنانکه اگر از اول حاصل شده بود مترجم گوید یعنی عمل شک بین دو و سه را
جا میآورد مسئلهٔ ظاهر قیام ظن است مقام علم در افعال نماز خواه مصحح باشد
یا مبطل حتی آنکه اگر مظنه کرد اینکه اتیان بسجدتین کرده است و شک کرد بین دو و
بیشتر میباشد از قسم شک بعد از اکمال رکعتین لکن احوط در ظنیکه متعلق باشد
بعدد غیر دو رکعت اخیره از نماز چهار رکعتی و در ظنیکه متعلق باشد بافعال بر خلاف
حکم شک در آنها بطوریکه ممکن باشد احتیاط بموافقت هر دو حکم یعنی حکم ظن و شک
در نماز جمع است بین اتمام نماز با بنا گذاشتن بر مظنه و اعادهٔ آن مسئلهٔ هفتم
نماز احتیاط واجبست بمعنای اینکه جائز نیست ترک کند آنرا و لو اعاده کند نماز را
از اصل و اگر چنین کرد یا اتیان کرد بمنافی دیگری پس احوط اتیانست بنماز احتیاط
اولا بعد از آن اعادهٔ نماز و همچنینند اجزاء فراموش شده مسئلهٔ هرگاه بیرون
رفت وقت پیش از فعل نماز احتیاط جا آورد آنرا بعد از وقت و واجب نیست متعرض
شدن از برای نیت اداء و قضاء مسئلهٔ هرگاه تنگ باشد وقت آنجا آوردن نماز
احتیاط ظهر و اداء نماز عصر نماز احتیاط را جا میاورد اگر بقدر یک رکعت از برای
عصر باقی میماند و الا عصر را بر وجه اداء جا میاورد و نماز احتیاط را بعد از وقت و احوط
اینستکه اعاده کند نماز ظهر را بعد از وقت مسئلهٔ هرگاه فوت شد کسیکه نماز
احتیاطی بر او باشد پس ظاهر اینستکه قضا میشود از او و احوط اینستکه جمع شود بین
آن و قضاء اصل و ظاهر اینستکه جاری میشود در نماز احتیاطیکه بر میت است حکم
تحمل ولی و استنابه و تبرع و منافات ندارد چیزیکه ذکر کردیم آنرا از وجوب محسوب شدن
نماز احتیاط نافله عند الله تعالی بر تقدیر عدم احتیاج بآن واقعا مسئلهٔ هشتم
صحیح اینستکه نماز احتیاط جا آورده میشود بصورت استقلال و اما اینکه در واقع نقص
است

میشود بسوی اصل نماز بر تقدیر نقص آن و جزء نماز است یا اینکه نماز مستقلیست که تدارک
نقص نماز اصلی میکند هر یک از این دو وجه محتمل است و متعرض شدن بتعیین آن از برای
این واجب نیست مسئلهٔ واجبست بنا بر احوط اگر نباشد اقوی متعرض شدن در
نیت نماز احتیاط از برای تعیین چیزیکه واقع شده است شک در آن اگر محتاج باشد بآن
از جهت معین نبودن آن بلکه معتبر است هم در نیت آن تعیین شکیکه واقع شده است در
نماز اگر فرض شود معین نبودن آن بطوریکه محتاج بتعیین باشد مسئلهٔ اکتفا
نکند در نماز احتیاط باستدامهٔ حکمیه از برای نیت اصل نماز در صورتیکه ممکن باشد استدامهٔ
آن نیت بر وجه احتمال یا بر وجه جزم از جهت غفلت و مثل آن بلکه ابتدا میکند نیت را
از برای آن و قصد میکند قربت را که ثابت است بامر شارع بنماز احتیاط و اگر نیت
کند وجوب آنرا از جهت آن امر باکی نیست ولکن واجب نیست چنانکه ظاهر اینستکه
تعرض از برای عرضی بودن وجوب آن از برای وجوب اصل و تبعیت وجوب آن از برای
وجوب اصل هم لازم نیست مسئلهٔ در جواز تردید در نیت نماز احتیاط بین وجوب
و ندب بر تقدیر تمامیت و نقص نماز اصل تاملی هست مسئلهٔ هرگاه بوده باشد
نمازیکه شک کرده است در آن نیابتی پس در اعتبار نیت نیابت در نماز احتیاط اشکالی
هست و همچنین نیت وفاء بنذر اگر منذور باشد بلکه و همچنین قضائیت و ادائیت
مسئلهٔ احوط اینستکه تکبیر بگوید از برای نماز احتیاط از برای احرام و واجبست در
آن قرائت فاتحه بر وجه تعیین در هر رکعتی و احوط در فاتحه اخفاتست حتی در بسم الله اگر
چه از برای عدم وجوب اخفات در بسم الله بلکه در اسا وجهی هست مسئلهٔ واجب
نیست در نماز احتیاط سوره بلکه ظاهر اینستکه خواندن سوره جائز نیست بقصد
جزئیت و حکم نماز احتیاط در باقی اجزاء غیر از قیام حکم باقی نمازها است از صلاة و کیفیت
و چیزیکه روایت شده است از قصر تشهد در آن ظاهر اینستکه آن در غیر چیزیستکه واجب است
از تشهد و اینکه قصر واجب نیست مسئلهٔ معتبر است در نماز احتیاط از شرائط
چیزیکه معتبر است در اصل نماز از طهارت و ستر و قبله بلکه و وقت و مکان
مسئلهٔ هرگاه قبله مشتبه بود و شک کرد در نمازیکه خوانده است بر یک جهت از جهات

جهت پس ظاهر تعیین اینستکه بوده باشد نماز احتیاط از برای آن نماز بسوی همان جهتیکه
نماز اصلی را خوانده است مسئلهٔ محل نماز احتیاط بعد از تسلیم است و در اعتبار
چیزیکه معتبر است در نماز از شرائط وجودیه و عدمیه حتی موالات بین دو نماز
پس باطل شود اصل نماز باخلال بموالات بطوریکه نماز باطل میشود بآن تاملی هست
احوط اعتبار است بلکه احوط عدم اخلال است بفوریت عرفیه حتی بذکر و دعا و قرآن
از چیزهائیکه اخلال نمیرسانند بموالات نماز پس اگر اخلال کرد بموالات یا بچیزی
از شرائط پس احوط اینستکه بجا آورد نماز احتیاط را بعد از آن اعاده کند اصل را مسئلهٔ
هرگاه ترک کرد نماز احتیاط را و مشغول شد بنماز دیگری که معتبر نباشد برای او جهة
اختصاص وقت بآن پس اگر از روی عمد باشد و نماز دوم موخر باشد دیگر از اول باطل
میشود نماز دوم و در باطل کردن آن از برای نماز اول تاملی هست احوط بطلانست بخصوص
با فوت موالات و فوریه و اما اگر آن دو نماز مترتب بر یکدیگر نباشند پس هر یک از بطلان
نماز دوم و باطل کردن آن از برای اول واضح نیست و احتیاط ممکن نیست و شاید اسلم
قطع و اتیان بنماز احتیاط و اعاده اصل باشد مسئلهٔ هرگاه ترک کند نماز احتیاط را
و مشغول شود بنماز دیگری از روی سهو پس احتمال بطلان نماز دوم و ابطال از برای
نماز اول مخفی تر است از آنها در فرض سابق مگر هرگاه نماز دوم مترتب باشد بر اول
مسئلهٔ نهم هرگاه معلوم شد حال نمازیکه شک کرده است در آن بعد از آنکه
بنا گذاشت بر چیزیکه امر بآن داشت و سلام داد پس یا اینستکه معلوم میشود نمازش تمام
بوده یا ناقص یا زیادتی در آن واقع شده پس در صورت اول کلامی نیست در صحت نماز
پس اگر بوده باشد شبهه پیش از بجا آوردن چیزیکه واجبست از برای شک ساقط میشود
اگر چه سجود سهو باشد از برای شک بین چهار و پنج پیش از ظهر و اگر بعد از بجا آوردن عمل
شک معلوم شود که نمازش تمام بوده نماز احتیاطیکه خوانده محسوب میشود نافله
عند الله تعالی و اگر در اثناء نماز احتیاط معلوم شود پس ظاهر عدم وجوب تمام کردن آنست
و در جواز تمام کردن آن بنیت نماز مستحبی یا منضم کردن رکعت دیگری بسوی آن اگر یک
رکعتی از آن بجا آورده باشد یا نه تاملی هست بخصوص اگر نماز واجبی را باطل

و در صورت دوم یعنی اگر بعد از سلام نقص نماز معلوم شود پس اگر بوده باشد
پیش از شروع در نماز احتیاط تمام میکند آن نقص را اگر واقع نشده باشد آنچیزیکه
از منافیات عمدیه و سهویه و احوط اینستکه اتیان کند بسجود سهو از برای زیاده هم
مثل تشهد و سلام و الا یعنی اگر چیزی از آن منافیات او واقع شده باشد اعاده
میکند نماز را پس بعمل میکند از حکم شک بر هر حال اگر چه نقصیکه معلوم شده موافق
باشد از برای چیزیکه احتمال داده است او را بنابر صحیح مسئلهٔ هرگاه معلوم شود نقص
بعد از نماز احتیاط پس اگر بوده باشد نقصیکه معلوم شده محتمل در شک او پس ظاهر
اکتفاء است بعملیکه بجا آورده است اگر چه احوط اعاده اصل نماز است با فاصله
شدن منافی با نماز احتیاط دیگری از برای احتمال دیگری چنانکه اگر بوده باشد شک
او بین دو و سه و چهار و احتیاط کرد بدو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و معلوم
شد نقص یک رکعت از نمازش مسئلهٔ هرگاه نقص معلوم محتمل نباشد بلکه بوده باشد
محتمل اقل چنانکه اگر شک کند بین سه و چهار و معلوم شود بعد از نماز احتیاط
اینکه دو رکعت از نماز کرده است یا شک کرد بین دو و سه پس بنا گذاشت بر اکثر و فراموش
کرد بجا آوردن رکعت چهارمی را و معلوم شد از برای او بعد از نماز احتیاط اینکه او نقص
علت دو رکعت نماز کرده است و رکعت چهارمی را فراموش کرده پس دور نیست در صورت
دوم اکتفا باحتیاط از یک رکعت پس تدارک میکند رکعت دیگر را و احوط اعاده اصل
نماز است همچنانکه احوط است در صورت اول تدارک رکعتین بعد از نیت و بعد از
آن اعاده مسئلهٔ هرگاه بوده باشد نقص محتمل اکثر از نقص معلوم چنانکه اگر
شک کرد بین دو و چهار و بعد از نماز احتیاط معلوم شد نقص یک رکعت پس احتمال
صحت بحاجتی بسوی تدارک نقص یا با حاجت بسوی آن بعید است مسئلهٔ هرگاه
معلوم شود نقص در اثناء نماز احتیاط پس یا موافق بودن چیزیکه معلوم شده از برای
محتمل دور نیست اکتفا بچیزیکه اتیان کرده است بآن بجهت تدارک نقص بقدر آن
نقص پس ملحق میکند بآن تدارک باقی مانده را نیز بر وجه احتیاطیکه قرار داده شده است
از برای شک بلکه بر وجه تدارک ناسی که سلام داده باشد بر نقص لکن اینکه گفتیم

تمام میشود هرگاه علم داشته باشد ببقاء چیزی از چیزهائیکه فوت شده است از نماز تدارک
نشده بچیزیکه اتیان کرده است بآن از احتیاط و بدانکه قدر لازم و لازم نیاید خروج بالحاق
تدارک باقی مانده از هیئت شروع بعمود تدارک و فاصله نشده باشد بین نماز و احتیاط
قاطعی بلکه و اینکه بوده باشد چیزیکه مشغول است بآن از احتیاط مشروع از برای تدارک
آن نقص والا پس احتمال دارد حکم بتمام کردن چیزیکه مشغول است بآن و گاهی احتمال
میرود لزوم قطع آن و تدارک نقص از اول مثل ناسی هرگاه قاطعی فاصله نشده باشد
و با این پس سزاوار نیست ترک احتیاط باعاده اصل نماز و در این هنگام یعنی در صورت
موافقت محتمل با معلوم پس اگر موافق باشد احتیاط نقص متبین محتمل را کیفا و کمّا
هر دو اگر چنانکه شک کرد بین سه و چهار یا دو و سه و احتیاط کرد بیک رکعت ایستاده
و یادش آمد در اثناء آن نقص یک رکعت یا شک کرد بین دو و چهار یا بین دو و سه و چهار
و احتیاط کرد بدو رکعت ایستاده و یادش آمد در اثناء آن نقص دو رکعت پس تمام
میکند تدارک نقص را بر وجه مذکور بخصوص هرگاه باقی نمانده باشد بر او مگر تشهد
و تسلیم و بعد از آن اعاده میکند نماز را احتیاطا و هرگاه فصل قاطعی شده باشد
تمام میکند چیزی را که مشغول است بآن بر اینکه آن نماز احتیاطست بعد از آن استیناف
نماز میکند احتیاطا **مسئله** هرگاه موافق باشد نقص متبین محتمل را کیفا نه کمّا
چنانکه اگر شک کرد بین دو و سه و چهار و احتیاط کرد بدو رکعت ایستاده و
یادش آمد در اثناء آن نقص یک رکعت یا احتیاط کرد اولا بیک رکعت ایستاده بنابر جواز
آن و یادش آمد نقص دو رکعت پس در صورت اول اگر داخل نشده باشد در رکوع رکعت
دوم اکتفا میکند بهمان رکعت و اگر خواسته باشد از برای رکعت دوم مینشیند
و احتمال دارد لزوم اینکه قطع کند چیزی را که مشغول است بآن و تدارک کند نقص را
و شاید اول اقرب باشد پس اکتفا میکند بآن و سلام میدهد بعد از آن احتیاطا
استیناف نماز میکند و اگر داخل شده باشد در رکوع از رکعت دوم احتمال دارد دو
وجه و اقرب از آنها در اینجا بطلان است پس اگر تدارک کند نقص را در این هنگام
مثل ناسی بعد از آن نماز را از سر میگیرد اسلم است و در صورت دوم تمام میکند

در احکام نماز احتیاطست

تدارک نقص را مثل ساهی بعد از آن احتیاطا از سر میگیرد **مسئله** هرگاه مخالف
باشد نقص متبین محتمل را در کیف با اینکه بوده باشد نماز احتیاط نشسته پس ظاهر اینکه
و با فراغ از دو رکعت اکتفا میکند بآن پس تشهد میخواند و سلام میدهد و همچنین
احتمال میرود این اگر بوده باشد پیش از فراغ و فاصله شدن قاطع و اگر فصل قاطعی
شده باشد پس دور نیست لزوم قطع چیزیکه مشغول است بآن و اتیان بتدارک نقص و
احوط اعاده نماز است بر هر حال بخصوص هرگاه احتیاط مشروع نباشد از برای تدارک
نقص متبین و از این ظاهر میشود اینکه با مخالفت در کم چنانکه اگر یادش آمد که شک
کرده باشد بین دو و سه و چهار در اثناء دو رکعت نشسته با تقدیم آنها بنابر جواز
آن اینکه دو رکعت از نماز کرده است قطع میکند چیزی را که مشغول است بآن اگر چیزی باقی مانده
باشد بر او مگر تسلیم و تدارک میکند نقص را بعد از آن از سر میگیرد نماز را احتیاطا و همچنین
ظاهر میشود اینکه اگر معلوم شود در اثنا نقصیکه احتمال نداده است آنرا در شکش اکتفا
نمیکند بچیزیکه اتیان کرده است بآن اگر چه نماز ایستاده باشد مگر هرگاه بوده باشد نقص
زیادتر و بوده باشد سبب زیاده آن اینکه او فراموش کرده باشد رکعتی را که واجبست
اتیان بآن بعد از بناء بر اکثر در شک بین دو و سه پس بدرستیکه دور نیست اکتفا
باحتیاطیکه موافق باشد در کیف بلکه و مخالف هرگاه بوده باشد بعد از تمام کردن
دو رکعت با تاملی در آن در اینجا **مسئله** هرگاه یادش آمد نقص بین دو نماز احتیاط
پس اگر بوده باشد چیزیکه بجا آورده است مطابق از برای ناقص یا بوده باشد نقص زائد
از جهت سهویکه عارض شده باشد بر شک چنانکه ذکر کردیم ۲ کند بچیزیکه بجا آورده است
۲ اکتفا مع
با تاملی در دوم والا چنانکه اگر یادش آمد شاک بین دو و سه و چهار بعد از دو رکعت
ایستاده اینکه سه رکعت از نماز بجا آورده است پس با عدم فصل قاطع دور نیست لزوم
تمام کردن چیزیکه کم است از نماز و احوط از سر گرفتن نماز است بعد از تمام نقص و با
فصل قاطعی از سر میگیرد نماز را والله العالم **مقصد ششم** در قضاء نماز است
و در آن چند مبحث **مبحث اول** واجبست بر کسیکه جمع کرده باشد شرائط
تکلیف را باداء نماز و فوت شده باشد از او اتیان بچیزیکه فوت شده باشد از او قدر

از فرائض یومیه غیر از نماز جمعه در خارج وقت آن خواه بوده باشد فوت آن از جهت
اخلال او بآن عمداً یا عصیاناً یا از جهت فراموشی از برای حکم یا فعل یا وقت یا غیر اینها از چیزهایی
که مؤدی میشود نسیان او بسوی ترک یا بجا آوردن نماز باطل یا از روی جهل بچیزیکه مؤدی
میشود جهل بآن بسوی ترک نماز یا بجا آوردن نماز باطل یا اضطراراً یا از جهت عذری
مثل خواب اگرچه بیرون باشد از مقدار متعارف یا بوده باشد بسبب شرب چیزیکه
خواب را میآورد ولو از جهت اکراه او بر آن باشد نه از روی جهل **مسئله** نمازیکه فوت
میشود حال صغر یا جنون یا حال نفس نماز از جهت ممکن نبودن طهارت بسبب حیض
یا نفاس واجب نیست قضاء آن بلکه مشروع نیست حتی در نمازیکه فوت شده باشد
از غیر بالغ ممیز یا تاملی در آن **مسئله** ظاهر عموم حکم مزبور است در جنون و حیض
و نفاس از برای چیزی از آنها که بوده باشد بفعل خودش ولو بعد از دخول وقت
پیش از گذشتن مقدار اداء نماز بلکه و اگر بوده باشد بسبب حرامی بلکه و اگر بوده باشد
از جهت ترک نماز **مسئله** اقرب بودن بیهوشی است مثل جنون بلی ظاهر در اینجا
استحباب قضای چیزیستکه فوت شده باشد حال بیهوشی و مؤکد است استحباب
اگر طول کشد اغماء یک ماه یا سه روز و در روزیکه بیهوش میاید **مسئله** احتمال
دارد تخصیص الحاق بیهوشی بجنون بصورتیکه بوده باشد آن بیهوشی از غلبهٔ خداوند
بر مکلف پس شامل نمیشود بیهوشیرا اگر بوده باشد بفعل خودش بخصوص هرگاه حرام
باشد سبب آن **مسئله** اما سکر داخل بیهوشی است یا مثل خواب است احتمال دارد
اختلاف مراتب آن ولکن احوط اگر نباشد اقوی وجوب قضاء نمازیستکه فوت
میشود در حال سکر مطلقاً بخصوص با عصیان بسبب **مسئله** واجب نیست قضاء
نمازهای کافر اصلی هرگاه مسلمان شود و نه بر سنی هرگاه شیعه شود لکن در خصوص نمازهائیکه
بجا آورده است سنی موافق مذهب خودش و دور نیست الحاق نمازهائیکه بجا آورده است
بر وفق حق باینها هم هرگاه فرض شود قصد قربت باینها و اما نمازیکه فوت شده است از او
یا بجا آورده باشد آنرا بوجهیکه فاسد باشد بر هر دو مذهب پس ظاهر وجوب قضای
آنست بر او و اگرچه حکم شده باشد بر او بکفر و احوط اعادهٔ نمازیست که بجا آورده است

آنرا موافق مذهبش اگر شیعه شد و وقت باقی باشد و اما مرتدین پس واجب است بر او قضاء
ایام ردّهٔ او و در مرتد فطری اگر نگفتیم بقبول شدن توبهٔ او ولو باطناً اشکالی هست **مسئله**
احوط بلکه اقوی وجوب قضاء است بر کسیکه نیافته باشد طهورین را یعنی آب و
خاک را در وقت اگرچه نماز کرده باشد باحتمال وجوب و نبوده باشد نیافتن او بمقدمات
اختیاریه از او **مسئله** مثل فرائض یومیه اند در وجوب قضا باقی فرائض موقته بجهت
چیزیکه بیان شده است در محلش **مسئله** مستحبست قضاء نوافل رواتب یومیه استحباب
مؤکدی مگر در مریض پس تاکیدی ندارد نسبت باو بلکه مثل مرض است هر چیزیکه غالب کرده
باشد خداوند بر شخص **مسئله** مستحبست با عجز از قضاء نوافل صدقه بقدر قوت خود
و کمتر آن مدیست از برای هر دو رکعت پس اگر قدرت نداشته باشد پس مدی از برای هر چهار
رکعت پس اگر قدرت نداشته باشد پس مدی از برای نماز شب و مدی از برای نماز یومیه
ولکن خود نماز افضل است **مسئله** معتبر نیست مماثله وقت قضاء از برای اداء بلکه از
استحباب تعجیل بقضاء نماز شب در روز و بعکس وجهی هست و همچنین است حال در فرائض
پس بدرستیکه اوقات در صلاحیت از برای قضاء آنها مساوی هستند و همچنین است احوال
از سفر و حضر پس قضا میکند نماز سفر را قصر در حضر و بعکس **مسئله** ظاهر اینستکه
اعتبار بآخر وقت نماز استکه فوت شده است یعنی از حیث قصر و اتمام **مبحث دویم**
صحیح وجوب ترتیب است در قضاء نماز یومیه با علم بترتیب پس مقدم میدارد نماز سابقی
بر لاحقی اگرچه بوده باشد ترتیب آنها از جهت ترتب زمان فوت و بوده باشند نمازهای
قضا مثل هم یا از حیث صنف و عدد پس مقدم میدارد عصر را از روز پیش بر ظهر از
روز بعد و مقدم میدارد ظهر سابق را بر ظهر لاحق یا اینکه قصد کند اولی را پس اولی را **مسئله**
ظاهر عدم فرق است در حکم مزبور بین کسیکه از خودش قضا میکند و کسیکه از غیرش قضا
میکند و بین یکی بودن قاضی و متعدد بودن او **مسئله** احوط اگر نباشد اقوی وجوب
ترتیب است با جهل بترتیب هم بلکه سقوط ترتیب یا مستلزم بودن آن از برای حرج خالی
نیست از تاملی هم از جهت احتمال دفع آن با اکتفاء بچیزیکه نرسد بحد حرج از قضاء ترتیب
مسئله ظاهر در اینجا یعنی در وجوب ترتیب با جهل بلی هم اینستکه فرقی نیست بین کسیکه

قضا کند از خودش و از غیرش ولی باشد یا اجیر یا متبرع متحد باشد یا متعدد مسئلهٔ اعتماد میکند اجیر بکه جاهل است بترتیب بر علم مستاجر و نائب جاهل مطلقاً بر علم منوب عنه و اگر بوده باشد خودش عالم اعتماد میکند بر علم خودش اگرچه مخالف باشد با علم منوب عنه مسئلهٔ مشکلست تحصیل اجازه که تصریح شود در آن باعتبار ترتیب بر حسب علم مستاجر یا منوب عنه یا علم اجیر بخلاف آن مسئلهٔ طریق تحصیل ترتیب با جهل بآن و متعاقب بودن نمازهای قضا از جهة عدد یا کیفیت اینستکه مکرر بکند آنها را پس جا میاورد کسیکه فوت شده باشد از او ظهری و عصری از دو روز ظهری بین دو عصر یا عصری بین دو ظهر و در دو نیت اکتفا بدو نماز چهار رکعتی مردد بین ظهر و عصر که نیت کند با اول آنها اولی دو نماز فوت شده و اگر با ظهر و عصر نماز مغربی از روز دیگر هم از او فوت شده باشد جا میاورد هر یک از سه تای مذکوره را یعنی ظهر بین عصرین یا عصر بین ظهرین پیش از نماز مغربی و بعد از آن که مجموع هفت نماز میشوند و اگر عشائی از روز دیگر هم فوت شده باشد از او جا میاورد هر یک از هفت نماز مذکوره را پیش از نماز عشائی و بعد از آن که مجموع آنها پانزده نماز میشود و اگر نماز صبح روز دیگری هم از او فوت شده باشد جا میاورد هر یک از آن پانزده نماز را پیش از نماز صبح و بعد از آن که مجموع آنها سی و یک نماز میشود مترجم گوید قاعده اینستکه تکرار کند نماز را بر وجهیکه حاصل شود ترتیب بر همهٔ احتمالات و آنها دو احتمال اند در اول که احاطه میکند بآنها بجا آوردن ظهر بین عصرین یا عصر بین ظهرین و شش تا هستند در صورت دویم حاصله از ضرب دو احتمال اول در عدد سه فریضه و بیست و چهار تا هستند در صورت سیم حاصله از ضرب شش احتمال سابق در عدد چهار فریضه و صد و بیست تا در صورت چهارم که همهٔ نمازهای پنجگانه فوت شده باشند حاصله از ضرب بیست و چهار احتمال سابق در عدد پنج فریضه و آنچه گفته شد در طریق قضای دو نماز که بترتیب آنها را نمیداند یا سه تا یا چهار تا یا پنج تا اگرچه در هر صورتی عمل بآن طریق کند عمل بهمهٔ احتمالات مذکوره در آن صورت کرده است و ممکن است اختصار باینکه جا بیاورد فرائض را بهر ترتیبی که بخواهد و مکرر بکند آنها را بهمان ترتیب بعد بکه یکی از آنها کم باشد بعد از آن اتیان کند بخصوص چیزیکه ابتدا کرده است بآن از فرائض

مترجم گوید یعنی پنج نماز را بیک ترتیبی مثلاً بجا میاورد چهار مرتبه و در مرتبهٔ پنجم اول نمازها نماز را بجا میاورد تنها که مجموع بیست و یک نماز میشوند مثلاً بترتیب یومیه که نماز صبح اول باشد چهار روز نماز میکند و بعد از آنها نماز صبحی بجا میاورد و کفایت میکند و در طریق سابق محتاج بود بسی و یک نماز مسئلهٔ اگر مشتمل باشد عدد نمازهای فوت شده بر متماثل مثل دو ظهر و بر غیر متماثل مثل عصر پس کسیکه فوت شده باشد از او دو ظهر و عصری عصری جا میاورد پیش از دو ظهر و عصری بعد از دو ظهر و عصری بین دو ظهر و اگر با سه تای مذکور نماز مغربی هم از او فوت شده باشد جا میاورد آنها را پیش از نماز مغربی و بعد از آن که مجموع آنها یازده نماز میشود و اگر با آنها نماز عشائی هم از او فوت شده باشد جا میاورد هر یک از یازده تای مذکوره را پیش از نماز عشائی و بعد از آن که مجموع آنها بیست و سه تا میشود و اگر با آنها نماز صبحی هم باشد جا میاورد هر یک از بیست و سه تای مذکوره را پیش از نماز صبحی و بعد از آن که مجموع آنها چهل و هفت نماز میشود مسئلهٔ هرگاه فوت شده باشد از شخص نمازهائیکه معلوم باشند و بوده باشد مسافر در بعض آنها لا على التعيين بجهت نمازهای چهار رکعتی ایام اشتباه هم قصر میکند هم تمام مسئلهٔ واجب نیست ترتیب بین نمازهای قضای غیر یومیه پس جائز است قضای نماز کسوف متاخر پیش از نماز کسوف متقدم و نیست ترتیبی هم بین نمازهای قضای غیر یومیه و یومیه مسئلهٔ در ترتیب یومیه بر ادا بر قضاء اشکالی هست احوط ترتیب است بخصوص در نماز قضای همان روز و یک نماز قضاء اگرچه قول بعدم آن و بمواسعه در مطلق نماز قضا خالی نیست از رجحان مسئلهٔ هرگاه مخالفت ترتیب کرد بین نمازهای قضای یومیه سهواً و یادش آمد مگر بعد از فراغ اعاده نمیکند و همچنین اگر یادش آمد بعد از گذشتن از محل عدول و حاصل میشود گذشتن از محل عدول بدخول در رکوع رکعت زائده و در حصول آن بدخول در قیام آن اشکالی بلکه منعی هست و آن در تشهد فاضح تر است و اگر یادش آمد پیش از گذشتن از محل عدول عدول کند اگرچه مختلف باشند دو نماز از جهة جهر و اخفات مسئلهٔ هرگاه بعد از آنکه عدول کرد از نماز بکه مشغول است بآن بنماز سابقی بخیال آنکه نماز قضای سابقی را جا نیاورده است معلوم شد که اتیان بآن

کرده است از برای صحت نماز معدول عنها و عدم وجوب اعاده آن با مساوی بودن هر دو
نماز در عدد رکعات با امکان تدارک نقص اگر مساوی نباشند وجهی هست مسئلهٔ
هرگاه فراموش کرد نماز قضا را و شروع کرد در نماز اداء پس ظاهر جواز عدول است تا از ادا مادامیکه
نگذشته باشد از محل عدول بلکه ظاهر رجحان است بلکه عدول احوط است بخصوص در
نماز قضائیکه یکی باشد و نماز قضای همان روز مسئلهٔ کسیکه فراموش کرده باشد یک نماز را
که مردد باشد بین پنج نماز از یک روز در حضر نماز صبح و مغرب بجا میاورد و دو نماز چهار رکعتی مردد
بین ظهر و عصر و عشاء هم بجا میاورد پس ساقط نمیشود در آن حکم جهر و اخفات بلی در تفریق
بین رکعتین بآنکه بلند بخواند در یک رکعت و آهسته در دیگری تاملی هست مسئلهٔ ظاهر
جریان حکم مذکور است در صورتیکه اگر بوده باشد نماز قضاء مردد بین پنج نماز از برای
دو روز یا بیشتر هم و در صورتیکه فوت آن نماز بغیر نسیان باشد هم بلکه ظاهر حکم است در
سفر با کتفاء بنماز دو رکعتی مردد بین نماز مغرب و با اشتباه حضور و سفر پس باید دو نماز
دو رکعتی و چهار رکعتی و در بودن این حکم رخصت یا عزیمت دو وجه هست مسئلهٔ
هرگاه بعد از فراغ از عمل مزبور نماز قضاء بر او معین شد پس اگر بوده باشد از نمازهائی که
مردد بوده است نیت او در آنها یا بوده باشد از آنها و موافق باشد با نمازیکه فوت
آن معلوم شده است چیزیکه اختیار کرده باشد در آن نماز مردد از جهر و اخفات اعاده
نمیکند والا پس احوط اعاده است و همچنین اعاده نمیکند اگر معین شود نماز قضا در نمازهائیکه
اتیان بآنها کرده است اگر چه فارغ نشده باشد از آن سه نماز مسئلهٔ هرگاه معلوم
شد در اثناء نماز مردد اینکه همان فوت شده است پس با موافق بودن عمل او از برای
واقع تمام میکند آنرا با قصد تعیین و بدون آن پس احوط اتمام است همچنین و اعاده و
اگر بعد از قرائت یا بعض آن و پیش از رکوع معلوم شود که مردد همان فوت شده است
پس باید از سر گرفتن قرائت و عدم آن تردیدی هست مسئلهٔ هرگاه معلوم شد در اثناء
یکی از نمازها اینکه نماز قضاء غیر آنست و موافق باشد نماز قضا با نمازیکه مشغول است
بآن در کیفیت تنها نه عدد رکعات پس در اکتفاء بتمام کردن عدد رکعات اشکالی هست
هذا اینکه گفته شد در صورتیست که نبوده باشد تردد در وقت بعض پنج نماز پس اگر

بوده باشد نمازیکه وقت آن باقیست نماز مغرب یا صبح از برای شخص حاضر اتیان میکند
بآن بر وجه اداء و بجا میاورد باقیرا چنانکه گذشت در وجهی قوی و اگر بوده باشد
نمازیکه وقت آن باقیست از نمازهائیکه داخلند در تردید پس از برای اجزاء آن در اینجا
با تردید بین ادائیت و قضائیت وجهی هست که خالی نیست از تاملی و بنا بر اجزاء پس آیا
معتبر است رعایت حکم نمازیکه در وقت است از جهر و اخفات یا نه دو وجه هست
مسئلهٔ هرگاه بیشتر باشد نماز قضائیکه مردد است بین پنج نماز از یکی اتیان میکند
به پنج نماز و اگر مردد کند نیتش را در نماز چهار رکعتی اولی بین ظهر و عصر بجهت
از جهت چیزیکه در آنست از احتمال تعجیل در ابراء ذمه و اتیان بدومی مردد باعتبار اولی بین ظهر
و عصر و بین عشاء و مردد باعتبار دومی بین عصر و عشاء پس مزاحمت و ممانعت میکند
آن اولویت را لزوم سقوط جهر و اخفات و سقوط ثابت نیست در اینجا و همچنین اگر
بوده باشد مسافر مسئلهٔ هرگاه شک کرد در عدد چیزیکه بر او است از نماز
قضا پس ظاهر جواز اکتفا است بمقداریکه یقین دارد باشتغال ذمه اش بآن مقدار
اگر چه احوط قضاء است تا وقتیکه حاصل شود از برای او مظنه ببرائه ذمه بلکه علم
بآن بخصوص هرگاه بوده باشد شک بعد از علم تفصیلی و بخصوص هرگاه بوده باشد
زوال علم بسبب تهاون و تقصیر در ترک تحفظ مبحث سیم واجبست بر ولد اکبر
قضاء نمازهائیکه فوت شده اند از پدرش و احوط الحاق مادر است به پدر بلکه خالی
نیست از قوت مسئلهٔ احوط تعمیم ولی است از برای اکبر از ذکور بعد از آن اناث در
هر طبقه حتی زوج و زوجه و معتق و ضامن جریره مسئلهٔ مراد با کبر کسیست که اکبری
از او نباشد پس شامل میشود منحصر را و با تعدد و تساوی در سن و بلوغ مردد میشود
امر بین تقسیم و کفائی بودن واجب و مقتضای آن اینستکه ترک نکند هر یک از ایشان
نصیبش را از تقسیم هرگاه ترک کرد آنرا دیگری و اینکه واجب نباشد بر او اتیان بزاید
از نصیب خودش و اما چیزیکه قابل تقسیم نباشد مثل یک نماز پس مؤاخذ میشوند هر دو
بر ترک آن با هم و مجزی میباشد بجا آوردن یکی از ایشان و نیت وجوب میکند اگر داخل
شدند در آن عمل با هم و هرگاه هم ایشان مساوی باشند در سن لکن یکی از ایشان بالغ باشد

از برای تعیّن وجوب بر او وجهی هست اگرچه مشارکند دیگری با او اگر بالغ شود پیش
از ایشان خالی نیست از وجهی هم و همچنین است حال اگر مخصوص باشد غیر بالغ بکبر سنّ
اگرچه احتمال دارد در آن معیّن بودن آن سن مسئلهٔ ظاهر اینستکه معتبر نیست در
ولی بلوغ نزد موت والدین و نه عقل و نه ارث بودن پس اگر بوده باشد ممنوع از ارث
بسبب قتلی یا کفری یا رقی متعلق میشود باو قضاء و جائز است از برای اجنبی جا آوردن
آن بر وجه نیابت از میت تبرعاً پس ساقط میشود از ولی بدان هنگام مسئلهٔ احوط
اگر نباشد اقوی وجوب قضاء هر نمازیست که فوت شده باشد از میت بر ولی
ولو در غیر مرض موت بلکه و هرچه نماز فاسد کرده باشد یا ترک کرده باشد عمداً
بلی ظاهر عدم شمول آنست از برای نمازیکه تحمل کرده باشد آنرا از غیر بسبب ولایتی
یا استیجاری و مثل اینها و در شمول آن از برای نماز آیات خفائی هست و شمول آن
از برای نافله که نذر کرده باشد میت مخفی تر است مسئلهٔ ظاهر اینستکه معتبر
نیست تمکّن میت از قضاء نمازیکه فوت شده باشد از او بلکه شامل میشود حکم صورتی را
که اگر بمیرد در وقت بعد از گذشتن مقدار نماز با شرائط اختیاریه آن مسئلهٔ نمازیکه
جا میآورد ولی بر وجه نیابت از میت معتبر است قصد نیابت چنانکه معتبر است
در اجنبی متبرع یا اجیر از برای نیابت مسئلهٔ نیت میکنند متبرع و اجیر نیابت
را از میت نه ولی اگرچه ساقط میشود از ولی بفعل ایشان مسئلهٔ معتبر نیست
تعیین چیزیکه متدارک میشود بنماز نائب که آن اداییست که از میت فوت شده
یا قضاء اگر فوت شده باشد بعد از وجوب آن بر او مسئلهٔ احوط اگر نباشد اقوی
رعایت ترتیب است در متعدد از نماز قضاء متحد باشد نائب یا متعدد مسئلهٔ
ظاهر عدم وجوب فوریست بر ولی و اگر بوده باشد بر ولی از برای خودش نماز قضائی
نمیباشد بین آن و بین چیزیکه تحمل کرده است ترتیبی مسئلهٔ ظاهر اینستکه جائز است
از برای ولی استیجار و نیست منافاتی بین اخذ اجرت بازاء فعل نیابت و بقاء عنوان عبادت
زیرا که معتبر در عبادت قصد فعلست از وجه طاعت و امتثال و انبعاث از چیزیکه
منتهی است بر طاعت اگرچه امر دنیوی باشد و این حاصل میشود از نائب مسئلهٔ هرگاه

مختلف باشد قضا کننده با کسیکه قضا از او میکند در حکم پس اگر بوده باشد از جهت اختلاف
در اجتهاد و تقلید پس قاضی بنا میگذارد بر حکم خودش و اگر بوده باشد اجیر اعتماد میکند
بر چیزیکه اقتضا میکند آنرا اجاره صحیحه و اعتبار در شک و سهو بقاضی است و اگر بوده
باشد از جهت اختلاف در مذکوره و انوثیت پس در چیزیکه منوطست بخصوصیت مباشر مثل
کم خم شدن در رکوع و چسبیدن بزمین از برای سجود و مثل اینها از برای زن و از آنست ستر
از برای همه بدن مراعات میشود حکم نائب و اگر بوده باشد از جهت اختلاف در عجز و قدرت
پس نائب قادر نماز میکند مثل نماز مختار اگرچه منوب عنه عاجز باشد مسئلهٔ ظاهر
اینستکه جائز نیست اجاره گرفتن شخص عاجز و لو از برای نماز عاجز مسئلهٔ هرگاه عارض
شد عجز بر اجیر بطور استمرار منفسخ میشود اجاره و هرگاه عارض شد بر ولی پس ظاهر بقاء
تکلیف او است و عدم تعیّن اجاره گرفتن کسیکه قدرت بر آن داشته باشد چنانکه معین
نیست این اگر ولی عاجز باشد از اول آنچه گفته شد در اجزاء بود و اما شروط پس چیزیکه
راجع باشد عجز از آن بسوی نقص اجزاء پس حکم آن چنانستکه گذشت و در غیر آنست
تفصیلی مسئلهٔ معتبر نیست عدالت در نیابت و نه در استنابه هرگاه بوده باشد
اجرت از مال مستنیب و نه صحت اجرت بلی بری نمیشود ذمه منوب عنه مگر بفعل نائب
مسئلهٔ ظاهر اینستکه قبول میشود دعوای نائب در اصل فعل و صحت آن اگر بوده
باشد عادل و دور نیست اکتفاء باطمینان بصدق غیر عادل از جهت وثاقت او یا از جهت
قرینه و اکتفا میشود باصل صحت در صحت آن و اما اصل وقوع و نیت آن از منوب عنه
پس نیست راهی از برای اینها غیر از اخبار نائب پس محتاج است کسیکه نائب میگیرد بسوی
رعایت عدالت یا اطمینان از جهت بلی اگر بوده باشد نائب گرفتن او از جهة وصیت
بآن و متعلق باشد وصیت باستنابه نه بتحصیل عبادات بر وجه نیابت ممکن است اکتفا
بنائب گرفتن کسیکه شامل میشود او را عبادت و صیّت مسئلهٔ کفایت میکند در
صحت اجاره معیّن بودن عمل نزد متعاملین بوجهی اگرچه جاهل باشند هر دو یا یکی از
ایشان بتفاصیل ارکان اجاره والله العالم **مقصد هفتم** در جماعت است و در
آنست چند مبحث **مبحث اوّل** جماعت مستحبست در نمازهای واجبی شبانه روز

اداء آنها و قضاء آنها و غیر آنها از نمازهای واجبی و در مشروع بودن جماعت در
نماز احتیاط و نافله منذوره و دو رکعت نماز طواف اشکالی هست و وارد شده است
در جماعت از فضیلت و ترغیب در فعل و توعید بر ترک آن چیزیکه قریب است از
حدّ وجوب و واجب نیست جماعت بالاصالة در چیزی از نمازها مگر در نماز جمعه
و عیدین با اجتماع شرائط مذکوره در محل آنها مسئلهٔ صحیح اینستکه مشروع نیست
جماعت در چیزی از نوافل حتی نافله روز غدیر بر وجهی قوی و استثناء میشود از این
نماز استسقاء و عیدین نزد اختلال شرائط آنها بر قولی و مبادا انتم نعم استحباب اعادهٔ
نمازیکه بانفراد خوانده شده است بجماعت و امّا جماعت در اعاده یا قضاء بر وجه
احتیاط مندوب پس آن در فریضه محتمل است نه در نافله است بلی اقتدا نمیکند
بکسیکه نماز احتیاط میکند بر وجه وجوب یا ندب مگر کسیکه شریک باشد او را در
سبب مثل دو نفر متحیر یکه نماز میکنند بسوی جهات و همچنین مندرج نیست در جماعت
در نافله جماعت در قضاء از میت تبرعاً مسئلهٔ جماعت جائز است از برای صبیان
جائیکه جائز است از برای مکلفین مسئلهٔ معتبر است در ماهیت جماعت موافق
بودن نماز امام و ماموم در نظم پس صحیح نیست اقتداء کسیکه نماز یومیه میکند بنماز
آیه یا نماز اموات یا نماز عیدین بلکه معتبر است یکی بودن جنس آنها پس صحیح نیست
اقتداء کسیکه نماز یومیه میکند بکسیکه نماز طواف میکند اگرچه بگوئیم بجواز جماعت
در نماز طواف و کسیکه نماز عید میکند بکسیکه نماز استسقاء میکند مسئلهٔ
اختلاف در نوع ضرر ندارد در صحت جماعت حتی در عصر بظهر و حتی با اختلاف
در عدد و لو از جهة اختلاف در قصر و اتمام و همچنین ضرر ندارد اختلاف در صنف
مثل اداء و قضاء مسئلهٔ کمتر عددیکه منعقد میشود بآن جماعت مندوبه دو نفر است
یکی از ایشان امام باشد اگرچه بوده باشد دیگری زن یا صبی بنا بر شرعی بودن عبادت
او بلکه و بنا بر تمرینیت آن لکن در رجوع بسوی او نزد شک تاملی هست پس نیت میکند
ماموم واحد اقتداء و جماعت را مسئلهٔ آخر چیزیکه کفایت میکند از برای ادراک
جماعت با اعتداد بآن در حصول رکعت ادراک امام و اجتماع است با او در رکوع

و احوط اینستکه ادراک بکند تسبیحی را در حال رکوع امام بلکه تسبیحی را از امام و احوط
از آن اینستکه ادراک کند ماموم اول رکوع امام را بلکه تکبیر رکوع را یا محل تکبیر آنرا
مسئلهٔ در اکتفا بجمع شدن امام و ماموم در رکوع شرعی که امام از حدّ آن میگذرد در
رکوع خودش و قصد کند ماموم گذشتن را از آن حدّ هم اشکالی هست مسئلهٔ
هرگاه داخل شد ماموم در نماز با امام پیش از رکوع و لو بیک لحظه و فوت شد از او
رکوع با امام سهواً یا از جهة ازدحام احتمال دارد اکتفاء بآن در حصول اقتداء و سقوط
چیزیکه ادراک نکرده است آنرا از رکعت ماموم بلکه و تعین اینکه تمام بکند چیزیرا که ادراک
کرده است یکرکعت باینکه رکوع بکند از برای خودش و ملحق بشود با امام در سجده بطوریکه
بکود در رکعت لاحقه از برای امام رکعت دیگری از برای ماموم لکن این خالی نیست از تاملی
چنانکه دخول در جماعت پیش از تمام کردن امام تکبیرة الاحرام را محل تامل است اگرچه جواز
آن خالی نیست از قربی مسئلهٔ دخول در جماعت بعد از برداشتن امام سرش را از رکوع
از برای مجرد ادراک فضیلت جماعت نه ادراک رکعت جائز است بر هر حال و ظاهر اینکه
کیفیت آن اینستکه تکبیر بگوید و متابعت کند امام را در چیزیکه در آنست از قیام بعد از
رفع از رکوع و ما بعد قیام غیر از تسلیم یا سجودی یا جلوسی از برای فصل بین سجدتین
یا استراحت بعد از سجدتین یا تشهد و ظاهر اینستکه تجافی نیست در جلوس در اینجا
و همچنین ظاهر وجوب آنها از سرگرفتن تکبیرة الاحرام است وقتیکه برخواست هرگاه متابعت
کرده باشد امام را در سجدتین یا یکی از آنها نه صورتیکه متابعت کرده باشد در جلوس برای
تشهد تنها لکن در اینکه ماموم نیت میکند در صورت اول و دوم یعنی صورتیکه متابعت
کرده باشد امام را در هر دو سجده یا یکی از آنها نماز را از اول پس بوده باشد تکبیر اول
او تکبیرة الاحرام چنانکه در صورت اخیره است یعنی صورتیکه در تشهد تنها متابعت
امام کرده باشد اشکالی هست احوط اینستکه اگر نیت نماز و احرام کرده در تکبیر اول پیش از
متابعت از سر نگیرد تکبیر را بعد از آن و تمام کند نماز را بعد از آن اعاده کند نماز را
مسئلهٔ آیا جائز است دخول در نماز در یکی از حالات مذکوره و ترک کند ماموم متابعت
امام را و درنگ کند ایستاده تا وقتیکه برخیزد امام یا سلام دهد ظاهر جواز است در صورتیکه

ادراک بکند امام را نشسته از برای تشهد یا در سجده اخیره مسئله هرگاه تکبیر بگوید ماموم در حال رکوع امام و دانسته باشد اینکه امام را در رکوع ادراک نمیکند و نیت کند متابعت امام را در ما بعد رکوع یا مکث کند ایستاده تا اینکه فارغ شود امام از رکوع یا داخل شود در رکعت لاحقه پس در مشروع بودن آن تامل هست بلکه منع در بعض صور آن مسئله هرگاه گمان کرد ماموم ادراک امام را در رکوع پس رکوع کرد بعد از آن معلوم شد خلاف باطل است نمازش بنا بر صحیح و اگر معلوم شد خلاف پیش از آنکه رکوع کند پس در بقاء او بر قصد جماعت بر یکی از دو وجه گذشته تامل هست بلکه منع که گذشت مسئله هرگاه شک کند ماموم وقتیکه میخواهد ملحق با امام شود در بقاء امام در رکوع یا در باقی بودن رکوع او تا اینکه تکبیر بگوید و به رکوع برود پس جمع شود با امام بناء میگذارد بر بقاء در وجهی و احوط اعتبار اطمینانست بآنها مسئله هرگاه بوده باشد مکث امام در رکوع معین و معلوم از برای ماموم و شک کند در اینکه تمام میشود از برای او در مثل آن زمان تکبیر و رکوع و اجتماع با امام یا نه پس ظاهر اینستکه عمل نماید از برای او قصد جماعت بر وجهیکه معتبر است در آن از جزم و بر هر حال هرگاه معلوم شد خلاف میباید همان تفصیل گذشته مسئله هرگاه شک کرد ماموم بعد از آنکه رفت در رکوع و برداشت امام سرش را از رکوع در اینکه کدام یک از رکوع خودش و برداشتن سر امام پیش بوده است جائز نیست از برای او اکتفاء ظاهراً مسئله جائز است دخول ماموم در نماز و رکوع پیش از رسیدن بصف بلکه و اگر دور باشد از صف بمقداریکه زیاد باشد از یک گام بمقداریکه ممکن باشد قطع آن در رکوع بلکه و اگر بوده باشد دورتر از این مقدار تا زمانیکه فوت نشود صدق عنوان قدوه تا تاملی در آن هرگاه ببیند امام را در حال رکوع و نترسد برخاستن او را و فوت جماعت را در آن رکعت اگر تاخیر کند ملحق شدن به امام را تا وقتیکه نزدیک نشود و برسد بسوی صف بسیری که متعارف است از برای او در مقام تعجیل کردن او در مهمات خواه امام را در این حالت مذکوره ببیند یا نه ببیند امام را در حالیکه ایستاده باشد لکن ممکن نباشد از برای او ملحق شدن با امام پیش از این حالت یا قصد نکند جماعت را مگر بعد از این حالت

اما کسیکه از روی تعمد تاخیر اقتدا کند تا باینحالت برسد پس جواز دخول در نماز و رکوع از برای او خالی نیست از اشکالی بنا بر منع از بعد مذکور حال اختیار مسئله ظاهر معتبر نبودن چیزهای دیگر است از موانع جماعت از برای کسیکه بترسد فوت آنرا بتعجیل عدم آن موانع مثل حائل و تقدم بر امام و بلند بودن محل ایستادن امام مسئله هرگاه برسد بعد ماموم از صف بحد منع متابعت میکند بسوی رفع منع براه رفتن در رکوع تا اینکه حاصل شود چیزیکه معتبر است از قرب و یا ساقط میشود طمانینه ذکر از جهة این احوط عدم سقوط است لکن بهتر قطع مسافت پیش از ذکر مسئله هرگاه ممکن نباشد ماموم از ملحق شدن با امام در رکوع سجده بکند همان جای خودش و بنشیند بعد از سجود اگر بوده باشد محلی از برای نشستن بعد از آن وقتیکه برخاست ملحق شود مسئله دور نیست جواز ملحق شدن ماموم نزد برخاستن از رکوع بلکه بهتر است بسوی رفع بعد یکه ممنوع است در حال اختیار مهما امکن پس تفریق و تقسیم بکند آنرا بر رکوع و ما بعد آن و ما بعد سجود اگر چه از برای جواز تاخیر دفع اختیاراً تا حالت سیم گذشته از حالات دو تیم وجهی هست مسئله هرگاه بعد ماموم بحد کراهت باشد مثل کسیکه خودش تنها ایستاده باشد و بیاید جائی از برای خودش در صفیکه مقدم باشد بر او پس ظاهر جواز مشی است از برای خروج از مکروه بلکه و از برای طلب مکان افضل هم مشی جائز است و ظاهر عدم تعین کشاندن پا است و جواز گام برداشتن است بطوریکه باعث نشود محو هیئتی را که معتبر است در نماز لکن بهتر کشاندن پا است و ظاهر عدم اختصاص جواز مشی است بمسجد و نه بمکانیکه صادق باشد در آن دخول بلکه جاری میشود جواز آن در صحرا هم و اختصاصی هم ندارد بکسیکه ایستاده نماز میکند و متمکن باشد از مشی مبحث دویم صحیح نیست جماعت با حائلی که مانع باشد از دیدن دیواری باشد یا غیر آن مثل ثوب غلیظیکه فاصله شود بین ماموم و کسیکه معتبر است دیدن او و نه ثوب غلیظیکه یکی از ایشان آنرا پوشیده باشد اگر چه خارج از لباسهای متعارف باشد پس بدن ستیکه پوشیدن آن از برای هر یک از ایشان ضرر ندارد در جماعت و اما ممکن نبودن دیدن ماموم کسیرا که باید ببیند از جهة تاریکی

یا نابینائی یا بستن چیزی بر چشم ماموم یا بر کسیکه معتبر است دیدن او پس ضرر ندارد
مسئلهٔ هرگاه بوده باشد حائل مانع از رفت و آمد نه دیدن نه از جهت کوتاهی حائل
پس در منع آن یا صدق دیوار بر آن خفائی هست کذلک است از اینکه اگر صدق نکند بر آن دیوار
مثل شبکهائیکه درست میکنند از چوب و اگر منع نکند حائل از دیدن اصلاً از جهت
کوتاهی آن باکی نیست بآن مسئلهٔ هرگاه منع کند حائل از دیدن در بعض احوال
نماز پس در ضرر داشتن آن مطلقا و ضرر نداشتن همچنین و تفصیل بین اینکه از بالا
باشد پس ضرر داشته باشد و بین اینکه از پائین باشد که پوشانند تمام بدن منحصر
نشسته باشد پس ضرر داشته باشد یا تفصیل بین دیدن بحالت منع پس ضرر داشته
باشد از اول وقت و بین نرسیدن پس ضرری نباشد چند وجه هست سزاوار نیست
تامل در ضرر نداشتن چیزیکه واقع میشود حال قیام مقابل از برای دو چشم ماموم و منع
کند او را از دیدن امام با خالی بودن مابین باقی جسد ایشان از فاصله و اما غیر از این صورت
از صوریکه میباشد فاصله در آنها بین غالب طول قامت دو نفر ایستاده با همهٔ جسد
دو نفر نشسته و مانع نباشد از دیدن در یکی از دو حالت پس در حکم آن تاملی هست مسئلهٔ
ظاهر اینستکه معتبر است در عرض هم خالی بودن غالب مابین ماموم و کسیکه باید ببیند
او را از حائل پس ضرر ندارد در منع از رفت و آمد با خالی بودن هم چنین مسئلهٔ در کفایت
دیدن همهٔ جسد امام در هر حال با خالی نبودن غالب مابین ماموم و کسیکه باید او را
ببیند از حائل تاملی هست و کفایت میکند در فوت جماعت وجود حائل در چیزی
از اثنای نماز بنا بر احوط اگر نباشد اقوی مسئلهٔ ضرر ندارد در عبور عبور کننده و
نه افتادن چیزی اتفاقا که در آن حائل شود لکن مستقر نباشد و ضرر ندارد در هم حائل شدن
مامومین پس معتبر نبودن حائل است بین ماموم و کسیکه مقدم است بر او از امام یا
بعض صف مقدم بر او اگرچه بوده باشد بین او و بین بعض دیگر از اهل این صف حائلی
مسئلهٔ هرگاه نبینند ماموم از پیشروی خود امام و نه ماموم را اگر امام را میبینند و
ببینند بگوشه چشم خود کسی را که در صف او و سایر کسانیکه میبینند از پیشروی
خود امام را یا کسی را که امام را میبینند صحیح است جماعت اگر بوده باشد ندیدن از جهت

درازی صف و اگر بوده باشد از جهت حائل چنانکه اگر بوده باشد امام در محراب داخل
در دیوار یا صفی بسته شده باشد پشت در مسجد پس در صحت نماز دو طرفیکه امام را
نمیبینند از پیشروی خود و نه کسی را از مامومین اشکالی هست مسئلهٔ هرگاه بوده
باشد بین دو صف دیواری و بوده باشد صف دوم درازتر و از اینجهت ببینند دو
طرف کسی را که پیشروی ایشانست نه کسیکه وسط است مشکل است صحت نماز کسیکه
در وسط است مسئلهٔ کفایت میکند دیدن کسانیکه در دو طرف مانده از برای او
بگوشهٔ چشم و اگر برهم شدند از امام بحائلی صحیح نیست اقتدا باو مسئلهٔ هرگاه
معلوم شد بعد از نماز وجود حائل معلوم میشود بطلان نماز ماموم اگر مشتمل باشد
بر چیزیکه باطل میکند نماز منفرد را و الا پس در آن است اشکالی شاید اقرب صحت باشد
مسئلهٔ هرگاه بوده باشد حائل بصفی از نمازگذارندگان که معلوم شده باشد بطلان
نماز ایشان حتی نزد خودشان بعد از تمام پس ظاهر اینکه آن از شبیه وجود حائلست
اگرچه از برای صحت جماعت وجهی هست و اضعف از آن صحت جماعتست با علم از اول
نماز بفساد نماز صف حائل مسئلهٔ هرگاه سبقت بگیرند صف متأخر صف متقدم را
که منعقد شده باشد از برای اقتداء در دخول در نماز پس از برای صحت وجهی هست
مسئلهٔ صحیح اختصاص شرط مذکور است بمردان پس ضرر ندارد حائل از برای زنانیکه
اقتدا کرده باشند بمردی و اگر بوده باشد حائلی بین صفهای خود زنان یا فرض شود
اقتدای ایشان بزنی پس در صحت تاملی هست مسئلهٔ صحیح نیست جماعت با بلندی
محل ایستادن امام بمقداریکه معتد به باشد و احوط تحدید آنست بیک وجب و هرگاه
زمین سراشیبی باشد که مسطح بنظر بیاید ضرر ندارد در ایستادن امام در طرف بالای آن و
اما بلندی محل ایستادن ماموم پس نیست باکی بآن مگر هرگاه خیلی زیاد باشد مسئلهٔ
فرقی نیست در عدم جواز بلند بودن محل ایستادن امام بین بودن ماموم نابینا یا بینا
و نه بین بودن امام ذاکر از برای حکم یا ناسی و نه بین بودن ماموم عالم بحکم و موضوع
یا جاهل و نه بین بودن علو در تمام نماز یا بعض آن مسئلهٔ ظاهر استحباب مساوی
بودن محل ایستادن امام و ماموم است مسئلهٔ صحیح نیست جماعت با دور بودن

بمقدار یکه خلل برساند بهیئت اجتماعیه که صدق نماز جماعت بآن عمل میآید و معتبر
نزد متشرعه و مرتکز است در اذهان ایشان بلکه معتبر است چیزیکه میفهمند عرف عام
از آن از ~~نماز جماعت~~ عبادت از مقدم بودن امام و ایستادن پشت سر او و اقتدا کردن باو و نماز
کردن با او و مثل اینها و معتبر است چیزیکه گفته شد بین ماموم و امام یا ماموم دیگری
که واسطه است بین او و بین امام در جنب و یا باشد با پیشروی و جمیع وسائط کی
باشند باز باید باشند مسئلة احوط تحدید منتهای بعد است بچیزیکه طی نشود بیک
گام بلکه تحدید ما بین سجده‌گاه صف متاخر و محل ایستادن صف پیش بیک گام متعارف
و شاید افضل اینستکه بوده باشد فصل بین صفین بقدر مسقط جسد انسان هرگاه
سجده برود مسئلة معتبر است شرط مذکور در ابتداء نماز مگر هرگاه بوده باشد فصل
بصفوفیکه قائم باشند و مهیا باشند از برای اقتدا بهمان امام پس باید دست که از برای
جواز احرام بعید پیش از قریب در این هنگام وجهی هست و اما اعتبار این شرط در استدامه
بمعنای اعتبار آن از اول نماز تا آخر آن پس خالی نیست از اشکالی احوط بلکه اقوی اعتبار
آنست هم پس اگر تمام شد نماز واسطه اتصال منفرد میشود اقتدای کسیکه دور است
و در امکان باقی گذاشتن قدوه بنزدیک شدن با امام اشکالی هست مسئلة حکم علم
بفساد نماز واسطه اتصال پیش از شروع در نماز و بعد از آن چنانستکه گذشت در صفیکه
حائل و مانع باشد از دیدن مسئلة صحیح نیست جماعت با پیش بودن ماموم بر امام در
موقف و در جواز مساوی بودن اشکالی هست اگر ماموم یکمرد باشد و احوط اعتبار
موخر بودن است ولو اندکی و احوط رعایت تاخر است در پاشنه پای و سرهای انگشتان
و شانه‌ها در حال قیام و در رکوع و شانه‌ها و زانوها در حال جلوس و سرهای انگشتان و سر
در حال سجود مسئلة ظاهر عدم فرق است در حکم مذکور بین مختار و مضطر و بین عامد
و ناسی و بین ابتداء و اثناء و بین واحد و متعدد و بین مرد و زن و بین جماعتیکه در حال
برهنگی نماز نشسته میکنند و غیر ایشان لکن معتبر است در موخر بودن زن از مرد در اینجا
تحدید بچیزیکه گذشت در بحث مکان مصلی مسئلة ظاهر اینستکه نیست از تقدم ماموم
بر امام استداره ماموین در اطراف کعبه با نزدیکتر بودن امام بکعبه از ماموین اگرچه

در جواز آن تاملی هست مسئلة هرگاه معلوم شد نبودن یکی از شروط مذکوره تا
در جماعت حکم میشود ببطلان نماز با اخلال بچیزیکه باید منفرد بجا بیاورد آنرا و با
اخلال نکردن اشکالی هست شاید اقرب صحت نماز باشد و اما ناسی پس حکم میشود
ببطلان نمازش با تاملی در آن هرگاه بوده باشد چیزیکه اخلال کرده است بآن سهواً ٢ مبطل م
در حق منفرد مبحث ششم معتبر است در حصول جماعت از برای ماموم قصد آن
پس اگر نیت بجماعت نکرد منفرد است اگرچه قصد انفراد هم نکرده باشد از جهت بی
التفاتی یا غیر آن مسئلة هرگاه ملتزم باشد کسیکه نیت جماعت نکرده بمتابعت
نماز گذارنده دیگری باطل نمیشود نمازش از جهت این مسئلة حاصل میشود جماعت
از برای امام با اقتداء غیر با او اگرچه اعلام نکند امام را آن غیر با اقتداء و امام ملتفت نشود
بلی استحقاق امام از برای اجر جماعت موقوفست بر نیت ولو اجمالاً الامثل مشروعیت
اعاده از برای فریضه و صحت نماز جمعه و وفاء بنذر و اجاره و اگر نیت کرد اعاده
مشروعه و نماز جمعه صحیح را پس قصد جماعت کرده است اجمالاً و هرگاه معتبر باشد
متعلق نذر و اجاره بوجهی و معتبر بکند ناذر یا اجیر آنرا بچیز دیگری از معتبرات آن
حکم نمیشود بر او بحنث نذر و مخالفت اجاره مسئلة هروقت که نیت بکند امام
امامت را پس داخل کردن ریاء در نیت جماعت باطل میکند نمازشرا ظاهراً اگرچه در
اصل نمازش قصد تقرب بکند و نیست از قصد ریاء مسرور شدن امام بظهور چیزیکه
اتفاق میشود از برای او در اثناء نماز و اما ماموم پس ظاهر بطلان نماز اوست
ابتداء و استدامة بلکه احوط از برای هر یک از ایشان رعایت حکم عبادت است در جماعت
که کیفیت زائده ایست بر اصل عبادت که حاصل میشود باختیار پس قرار بدهد
جماعترا عبادتی در عبادتی و نیت بکند تقرب را بهر دو امر مسئلة هرگاه شک
کرد کسیکه مشغولست باقتداء در اینکه قصد کرده است انفراد در وقت نیت تا انرا علم
او باینکه اقتدا اینکه الان مشغولست بآن استدامه است از برای آن نه اینکه اقتدای
ابتدائی و احداث است از برای آن بر وجه عدول از انفراد بجماعت پس ظاهر اینستکه
بناء میگذارد بر وقوع نیتیکه شک کرده است در آن مسئلة کسیکه مشغول باشد

با نفراد و شک کند که در وقت نیت قصد انفراد کرده یا جماعت بنا میگذارد که قصد
جماعت نکرده **مسئلة** هرگاه شک کند در اینکه جماعت یا انفراد بکرد الان مشغول است
بان بدو بنا یا عدول پس با صحت عدول مستمر میماند بران و الا پس اشکالی هم **مسئلة**
هرگاه شک کرد بعد از تکبیر در اینکه نیت جماعت کرده یا انفراد پس اگر عالم باشد بچیزیکه
بر خواسته است بجهت ان بمعنای اینکه معتبر باشد نزد او داعی که اصل است در نیت و
بوده باشد شک او در چیزیکه خطور در قلبش کرده اخذ میکند بداعی و الا پس دو نیت
بنا گذاشتن بر انفراد **مسئلة** معتبر است در کسیکه نیت اقتدا باو میکند اینکه
بوده باشد یکنفر مشخص و معین و متمیز از غیرش نزد او اگرچه نام او را ندانسته باشد
و چیزی از اوصاف و القاب ثابته از برای او هم ندانسته باشد و کفایت میکند در
تمیز خارجی احساس یکی از حواس ظاهره مثل اینکه نیت کند که اقتدا میکنم باین شخصیکه
بلند نماز میکند **مسئلة** هرگاه اقتدا کرد بچند نفر متعدد یا بکلی که صلاحیت داشته
باشد از برای صدق بر جماعتی یا فرد غیر معین یا فرد یکه معین باشد در واقع نزد خارج
صحیح نیست اقتداء او یا تاملی در اخیر در صورت تمکن از متابعت فعلیه چنانکه اگر اقتدا
کرد بکسیکه امام جماعت است تردید بودن او بین متعددی از کسانیکه پیشرو و هستند
مسئلة هرگاه اقتدا کرد بکسیکه حاضر باشد هر که بوده باشد یا مردد بودن او نزد
اقتدا کننده بین زید و برادرش پس ظاهر اینستکه ضرری ندارد **مسئلة** شکی نیست
در صحت اقتدا اگر بوده باشد تردد در اسم یا وصف او بلکه و همچنین است اگر اعتقاد
داشته از برای او اسمی یا وصفی را و خطا کرد **مسئلة** هرگاه نیت اقتداء کرد بکسیکه
حاضر است بنابر اینکه زید است پس معلوم شد اینکه برادر زید است پس اگر بوده باشد
مناط اقتداء او شخص حاضر بی مدخلیت از برای چیزیکه اعتقاد داشته از زید بودن
او در اقتداء ضرر ندارد و اگر بوده باشد مناط ان اینکه او زید است و فقط اعتماد
کرده باشد بر اعتقاد خود حضور او را در صحت اقتداء بزید پس ظاهر اینستکه صحیح نیست
و اما معتبر است در صورت اول عدالت حاضر یا کفایت میکند علم ماموم بعدالت
زید دو وجه هست احوط انها اول است و هرگاه هر دو امر با هم مناط قصدش باشند

و معلوم شد تخلف پس در صحت اقتدا اشکالی هست و اما باطل نمیشود نماز بباطل بودن
جماعت در موارد مذکوره و اشباه انها اگرچه اخلال نکرده باشد بچیزیکه باید منفرد بجا
اورد دو وجه هست که خالی نیست دویم انها از رجحانی **مسئلة** معتبر است در کسیکه
اقتدا میکند باو اینکه نبوده باشد ماموم **مسئلة** هرگاه نیت کرد شخص نماز گذارنده امامت را
از برای نماز گذارنده دیگری و معلوم شد اینکه او هم نیت امامت کرده است از برای او یا نیت
اقتدا بغیر او کرده است یا نیت نماز نکرده است اصلا باطل نمیشود نمازش مگر اینکه بوده
باشد صحت ان نماز مشروط بجماعت که حاصل نشود بغیر ان شخص یا اتفاق بشود از برای او شک
و بنا گذارد در ان بر حفظ دیگری که مخالف باشد با حکم شکش پس نیکو در هر دو مورد بطلان
نماز است از جهت معلوم شدن عدم مقتدی و هرگاه انکار کرد دیگری اقتدا را بعد از نماز
با ظهور علو او در اقتداء و رجوع تاوی از برای امامت بسوی او در شکش پس در حکم به
بطلان تاملی هست **مسئلة** هرگاه شخصی نیت اقتدا کرد بدیگری و معلوم شد اینکه
همان دیگری نیت اقتدا کرده است باو یا بغیر او یا نیت نماز نکرده است پس اگر اخلال
نکرده باشد بچیزی از وظیفهای منفرد حاصل نمیشود از برای او جماعت و در بطلان
نماز او دو وجه هست و اگر اخلال کرده باشد بچیزی از انها پس اقرب بطلان است
اگر حاصل نشده باشد اقتدای صوری بلکه و اگر حاصل شده باشد و ظاهر عدم ثبوت
اعتبار خبر دادن دیگری است از نیتش **مسئلة** هرگاه شک کرد در اینکه نیت اقتدا کرده است
بکسیکه بر یکی از احوال مذکوره است یا نه پس با علم او با اخلال بوظایف منفرد باطل میشود
نمازش چنانکه گذشت و بدون اخلال صحیح است چه در اثنا شک کند و چه بعد از
فراغ از نماز **مسئلة** هرگاه شک کرد در منوی کسیکه اقتدا باو کرده است پس در ثبت
حکم صحت نماز در حق ماموم با اینکه ببیند امام را که قیام میکند بوظایف امامت و اگر
معلوم نباشد حالش پس ظاهر صحت نماز است هم **مسئلة** هرگاه شک کرد مصلی در
چیزیکه خودش و مقتدای او نیت کرده اند و در کیفیت عمل خود بعد از فراغ از نماز پس حکم
هم صحت است و همچنین حکم هم صحت است اگر بوده باشد شک در اثناء پس تمام میکند عمل
خود را بر انفراد و اولی اینستکه قصد عدول بانفراد بر تقدیر مقتدی بودن بنماید

مسئله در جواز عدول اختیاراً از جماعت بلکه مستحبست بسوی انفراد و از انفراد بسوی
بسوی اقتدا و از اقتدا با امامی بسوی اقتدا با امام دیگری اگرچه افضل باشد از امام دیگر
اشکالی هست اگرچه جواز در صورت اول هرگاه میل کند بانفراد در اثناء نماز خالی نیست
از قوتی پس اگر بوده باشد پیش از قرائت قرائت بکند از برای خودش و اگر بعد از قرائت
باشد اکتفا کند بهمان قرائت بنا بر اقوی و اگر بوده باشد در اثناء قرائت اتیان کند
بچیزیکه ادراک نکرده است آنرا با امام با محافظت بر صدق قاسم قرائت بر آن پس اکتفا نمیکند
ببعض کلمه یا چیزیکه بمنزله آنست بلکه منضم میکند با باقی مانده چیزیرا که تمام بکند آنرا
و جزم بجزئیت مکمل مشکل است مسئله هرگاه قصد انفراد در اثناء سوره باشد
پس ظاهر جواز عدولست بسوی سوره دیگری در جائیکه ممنوع نباشد عدول اگر خود
قاری میبود بلکه و در جائیکه ممنوع باشد اگر خودش قاری میبود هم عدول جائز است
در وجهی مسئله هرگاه قصد انفراد در رکعت اول باشد پیش از رکوع پس در سقوط
قرائت از او تاملی هست و احوط اینستکه خودش قرائت کند مسئله هرگاه فوت
شد امام در اثناء نماز جائز است از برای ماموین اقتداء در باقی نماز بیکی از خودشان
و اگر اختلاف کردند ماموین در تعیین او جائز است تکثیر ائمه و اقتداء هر فرقه
بامامی و ظاهر جواز تمام کردن نماز است فرادی چنانکه معین است پس اگر نبوده باشد
در آنجا کسیکه صلاحیت داشته باشد از برای امامت مسئله ظاهر جواز نائب
گرفتن ماموم کسیکه مسبوق باشد با کراهتی در آن و کفایت میکند در ثبوت کراهت
مسبوقیت با قامت بنا بر اظهر و احتمال دارد اختصاص نائب گرفتن مسبوق با امام
و اگر مساوی باشند کسانیکه اقتدا کرده اند با او در مسبوقیت و مقدار آن ممکن است
نفی کراهت و همچنین اگر فرض شود مساوات نماز مقتدین از برای نماز مسبوق از جهت
دیگری و در نائب گرفتن شخص اجنبی اندک تاملی هست مسئله ظاهر ملحق کردن سهو
بلکه جنون و خواب و چیزیکه شبیه آنها است بموت مسئله هرگاه عارض شد
از برای امام چیزیکه باطل میکند نمازشرا مثل حدث و رعاف یا لا بد بکند او را که نمازش را
قطع کند مثل درد شکم یا کشف کند از بطلان نمازش مثل اینکه یادش بیاید که جنب است

کراهتر

جائز است از برای او قرار دادن یکیرا از ماموین در جای خودش بلکه اولی است زیراکه
علیه چنین کند و دور نیست جواز قرار دادن چند نفر از ماموین در جای خودش و حکم
جانشین قرار دادن ماموم مسبوق و اجنبی چنانست که گذشت مسئله هرگاه در
فرض سابق امام کسی جای خود قرار ندادند پس ظاهر جواز اختیار ماموین است امامی
یا چند امامرا از برای خودشان بلکه ظاهر جواز عدول ایشانست از تعیین امام بسوی اختیار
خودشان یعنی اقتدا نکنند بکسیکه امام معین کند او را از برای ایشان و اقتدا کنند بکسیکه
خودشان او را امام قرار میدهند و ظاهر جواز انفراد است در اینجا هم مسئله هرگاه
عارض شد از برای امام چیزیکه بیرون میبرد او را از صلاحیت امامت مطلقا یا از برای
خصوص ماموین و چنانکه اگر عاجز شد از قیام و ماموین قائم باشند پس حکم بجواز
عدول بسوی اقتدا بغیر او خالی نیست از اشکالی و مثل اینست در اشکال یا مشکلتر است
صورتیکه اگر تمام شد نماز امام پیش از نماز ماموین یا باطل کرد امام نمازشرا بدون عذر
مسئله حکم در اکتفا بقرائت امام سابق همه قرائت یا بعض او بعد موارد مذکوره که تعطیل
میشود امام یا منقطع میشود جماعت حتی در صورت انکشاف بطلان نماز امام چنانکه
گذشت در صورت عدول بسوی انفراد اختیاراً و روایت شده است از حضرت امیر
المومنین علیه السلام که هر وقت امام مقدم شد در نماز و خیال اینکه جنب باشد
یا سهواً با حدث شد در نماز یا رعافی او را عارض شد یا درد شکم پس باید قرار دهد جامه
خودرا بر بینی خود و برگردد تا آخر حدیث مسئله ترک میکند ماموم غیر مسبوق قرائترا
در رکعت اول و دوم نماز جهری هرگاه بشنود قرائت امامرا یا تمیز حروف او هم با بنابر
احوط بلکه اقوی بلکه احوط ترک غیر قرائتست از ذکر و دعا هم مسئله ظاهر اینستکه
شنیدن همهمه امام مثل شنیدن قرائتست در وجوب گوش دادن بقرائت امام نظر به
شاید اقرب عدم وجوب باشد اگرچه احوطست مسئله ظاهر اینستکه اعتبار بودن
نماز امام است جهری پس جاری میشود حکم مذکور در صورتیکه اگر اقتدا کند بکسیکه نماز
اخفاتی میکند بکسیکه نماز جهری میکند مسئله هرگاه جای خود قرار داد امام بعد از
بطلان نمازش ماموم مسبوقرا پس مصادف شد دو رکعت اول و دوم او با دو رکعت

اخیر ماموین پس در سقوط قرائت از ماموین بسبب قرائت او اشکالی هست و مشکل
از آن اسقاط تسبیح است از ایشان هم مسئلهٔ هرگاه نشنود ماموم ولو همهمهٔ امام را پس احوط
قرائتست بحمد و سوره نه بحمد تنها اگرچه قول باستحباب آن خالی نیست از قوتی مسئلهٔ
ظاهر اینستکه اعتبار در شنیدن و نشنیدن بخصوص مصلی است پس فرقی نیست بین عادی
از برای نوع و غیر آن و نه بین بودن نشنیدن از جهت کری و غیر آن بلی در شمول نشنیدن از برای
صورتیکه هرگاه بوده باشد اخفات از برای امام سهواً تأملی هست مسئلهٔ ظاهر اینستکه
قرائت ماموم در جائیکه نمیشنود حتی همهمهٔ امام را و خودش قرائت میکند اخفاتی است
مسئلهٔ هرگاه بشنود ماموم بعض قرائت را و نشنود بعض دیگر را پس ظاهر اختصاص
هر یک از مسموع و غیر مسموع است بحکم خودش پس میخواند چیزی را که نمیشنود او را از کلمه‌ها
و ابعاض آنها نه حرف آخر کلمه را اگر منافات ندارد نشنیدن آن با صدق مسموعیت آن کلمه مسئلهٔ
هرگاه جزء غیر مسموع جزء ناقصی باشد که صدق نکند قرائت بر خواندن آن پس از برای
جواز منضم کردن چیزیکه تمام کند غیر مسموع را از مسموع وجهی هست که خالی نیست از اشکال
مسئله هرگاه بشنود ماموم پیش از آنکه فارغ شود از قرائت چیزیکه نشنیده است
از قرائت امام را از برای جزء متأخر پس در سقوط چیزیکه میسر نشده است از برای او
قرائت آن و عدم سقوط بالزوم قرائت مسموع متأخر از جهت تحصیل ترتیب یا بدون آن
چند وجه هست مسئلهٔ احوط از برای ماموم ترک قرائتست در رکعت اول و دویم
نماز اخفاتیه از امام اگرچه قول بکراهت خالی نیست از رجحانی مسئلهٔ هرگاه فرض شود
جهر امام در رکعت اول و دویم نماز اخفاتی سهواً پس حکم چنانستکه مذکور شد با سماع بلکه
و بدون آن هم در وجهی مسئلهٔ هرگاه بوده باشد نمازیکه اقتداء کرده است در آن نماز
ایات و مثل آن پس از برای جریان حکم جهر نیز در آن اگر اختیار کند امام بلند خواندن را و اخفاتیه
اگر اختیار کند آهسته خواندن را وجهی هست که خالی نیست از بعدی مسئلهٔ مستحب است
از برای ماموم در رکعت اول و دویم نماز اخفاتی مشغول شدن نزد قرائت امام بذکری از
تسبیحی یا تحمیدی یا صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل او ع و مکروه است اینکه ساکت بماند
بلی اگر بشنود آواز امام را با اخفات و جائز است از برای او گوش دادن باواز امام بلکه مستحب

ذکر در این هنگام ثابت نیست و همچنین اگر فراموش کند امام و بلند قرائت کند و بشنود
ماموم او را از شر او مسئلهٔ هرگاه شک کند ماموم که نمیشنود او را از امام و نه همهمهٔ
او را در آنکه نماز امام جهریست یا اخفاتی پس احوط ترک اقتداء است بآن امام بدون
استعلام و هرگاه عارض شد از برای او این شک بعد از دخول در نماز و متمکن نباشد از
استعلام پس احوط اینستکه تمام کند نماز را با قرائت یا بی قرائت بعد از استعلام کند
پس اگر مخالف احتیاط کرده باشد اعاده کند احتیاطاً اگرچه ارجح عدم وجوب اعاده است
مسئلهٔ ظاهر اینستکه واجب نیست بر ماموم اینکه بوده باشد حال قرائت امام
قرائتیکه مسقط باشد از برای قرائت از ماموم درست و تمام پس واجب باشد بر او ترک
جلسهٔ استراحت مثلاً تا اینکه تخلف نکند از امام در اول قرائتش گذشته از اینکه بوده
باشد این شرط در سقوط قرائت از او مسئلهٔ هرگاه فراموش کرد امام همهٔ قرائت یا بعض
آن را پس احوط از برای کسیکه میخواهد باقی باشد بر اقتداء تنبیه امام است پس اگر متنبه
نشد احتمال دارد سقوط قرائت از ماموم با این و احوط اعاده نماز است مسئلهٔ در دو
رکعت اخیر نماز حکم ماموم حکم منفرد است بنا بر صحیح در وجوب فاتحه یا تسبیح بر او و تخییر او
مسئلهٔ تحمل نمیکند امام از ماموم غیر قرائت را از افعال نماز و اقوال آن مگر استفاده شود
از ماموم بنا از جهت تحمل امام آن را از ماموم مسئلهٔ واجبست بر ماموم متابعت امام
در افعال نماز از رکوع و سجود و سر برداشتن از آنها و قیام بعد از سجود پس مقدم نشود
بر امام در آنها و در جواز مقارنت از برای امام اشکالی هست احوط عدم آنست مسئلهٔ
موخر نشود ماموم از امام بقدری که مخل باشد بصورت اقتداء و اما تأخر غیر مخل است
تأخر در رفع از رکوع تا وقتیکه امام بسجده رود و در برخاستن از سجدهٔ اول تا اینکه بسجدهٔ
دویم برود و در برخاستن از سجدهٔ دویم تا اینکه بنشیند از برای استراحت و برخیزد
مسئلهٔ هرگاه ماموم متابعت نکرد امام را عمداً پس با استمرار در مفارقت در چند رکعت
فوت میشود جماعت بخصوص هرگاه از اول این قصد را داشته باشد و در بطلان نماز
او تفصیلی هست که گذشت با زیاده تأملی در صحت آن بدون اخلال بوظیفهٔ منفرد بعد
از انفراد در اینجا بخصوص هرگاه برکوع برود ماموم پیش از فراغ امام از قرائتیکه مجزی باشد

از ماموم مسئلهٔ هرگاه مستمر نماند ماموم بر ترک متابعت بلکه مقدم شود بر امام
در یک فعل یا دو فعل پس در فوت جماعت بان یا عدم قصد ان در نیتش بلکه و یا قصد
ان هم در نیت اشکالی هست احوط فوتست بخصوص هرگاه بوده باشد در رکنی بلکه احوط
بطلان نماز است در این بخصوص هرگاه در رکوع رفته باشد پیش از فراغ امام از قرائتش که
مجزیست از ماموم بلکه و در سبق بسوی سجود و احدی اگرچه صحت جماعت لکن نماز از
اصل نماز خالی نیست از رجحانی و بنا بر صحت پس باقی میماند بحال خودش تا اینکه ملحق شود
با امام و اگر از روی عمد عود کرد بمتابعت یا بود چیزیکه مقدم شده باشد در آن بر امام
رکنی باطل میشود نماز مسئلهٔ حکم تخلف ممنوع حکم تقدم است اگرچه امر در صحت نماز در
ان اهونست مسئلهٔ هرگاه ماموم سهواً پیش از امام از رکوع برخواست یا برکوع رفت
پس احوط بلکه اقوی وجوب عود است تا اینکه حاصل شود متابعت و ظاهر اینستکه
پیش رفتن در سجود هم همچنین است مسئلهٔ در حکم سهو است علم بسبق امام هرگاه
معلوم شود خلاف ان مسئلهٔ هرگاه نبوده باشد برگشتن ماموم موجب از برای
اجتماع با امام در حالتیکه سابق باشد بر چیزیکه پیشی گرفته است در ان ماموم بر امام
مترجم گوید مثل انکه پیش از امام از رکوع برخواست سهواً یا بخیال انکه امام برخواسته است
و اگر برگردد امام را در رکوع ادراک نمیکند مشکل است وجوب عود بلکه جواز ان پس
احوط اعادهٔ نماز است بعد از تمام کردن با امام چه رجوع کرده باشد و چه رجوع نکرده
باشد و امّا پیش رفتن سهوی در قیام یا جلوس پس ظاهر جواز بقاء است بر ان حالت تا
ملحق شود او را امام مسئلهٔ هرگاه ترک کرد ماموم عود را بمتابعت امام در جائی که
واجبست عود عمداً مترجم گوید مثل انکه پیش از امام از رکوع برخواست و اگر دو مرتبه
برکوع میرفت با امام در رکوع جمع میشد و نرفت عمداً پس احوط اعادهٔ نماز است ولو در
خارج وقت بخصوص هرگاه بوده باشد از رکوع یعنی پیش از امام برکوع رفته باشد و
هنوز قدری از قرائت امام که مجزی میباشد از قرائت ماموم باقی باشد بلکه احوط همین است
در ترک عود برکوع چنانکه فرض شد یا بسوی هر دو سجده یا هم سهواً اگرچه صحت نماز و
بقای اقتدا موجه است خالی نیست از قوتی مسئلهٔ هرگاه ترک کرد کسیکه عمداً پیش از امام

از رکوع برخواسته است ذکر را عمداً باطل است نمازش و هرگاه ترک کرد ذکر را کسیکه نسیاناً
پیش از امام برخواسته است نسیاناً پس در وجوب اتیان بذکر وقتیکه بر میگردد اشکالی هست
و امّا هرگاه ماموم پیش از امام برکوع یا سجود رود نسیاناً پس در اینکه محل وجوب ذکر مرتبه
اولست یا دوّیم دو وجه هست و دور نیست جواز احتیاط بجمع یا اکتفاء در اوّل یا تا
ذکر که فوت نکند صدق مبادرت عرفیه را بسوی متابعت مسئلهٔ ناچار است در
حصول جماعت از متابعت امام در تکبیرة الاحرام و احوط اینستکه شروع نکند ماموم
در ان مگر بعد از فارغ شدن امام از ان مسئلهٔ ثابت نشده است اعتبار متابعت
امام در باقی اقوال غیر تکبیرة الاحرام اگرچه احوطست بلی جائز است پیشی گرفتن ماموم
در تسلیم نزد طول دادن امام تشهد را از جهة حاجتی یا بدون ان با قصد انفراد بلکه و
بدون ان مسئلهٔ جائز است از برای ماموم ترک چیزیکه اتیان میکند بان امام از اقوال
و افعال مستحبه و بجا آوردن چیزیکه ترک میکند انرا از انها مادامیکه باعث نشود
تخلفی اگرچه ممنوع باشد مسئلهٔ هرگاه ترک کرد ماموم متابعت امام را در اقوال
بنا بر وجوب ان احتمال دارد وجوب اعادهٔ انها بخصوص با عمد مسئلهٔ کسیکه فوت
شود او را با امام رکعت اوّل و دوّیم نماز یا یکی از انها قرار میدهد چیزیرا که ادراک
میکند انرا با امام اوّل نمازش پس قرائت میکند با دو رکعت اخیر امام اگر ادراک کرد هر
دو را یا یکی از انها را و اگر ادراک کرد در رکعت دوّیم را قرائت کند در سومی امام که دوّیم
است و صحیح وجوب بن قرائتست و عدم سقوط سوره است در ان و ظاهر وجوب
اخفاتست در اینجا اگرچه نماز جهری باشد مسئلهٔ هرگاه مهلت نداشته باشد
ماموم در فرض سابق از برای قرائت سوره ترک کند انرا و متابعت امام کند وجوباً
بنا بر احوط و هرگاه متمکن باشد از جمع بین بعض سوره و متابعت در رکوع پس احوط
اینستکه ترک نکند بعض سوره را و اگر مهلت ندهد امام او را از برای تمام کردن فاتحه
هم پس احوط با ترجیح متابعت بعد از قرائت چیزیکه میسر است اعادهٔ نماز است بعد
از اتمام ان بخصوص هرگاه بوده باشد مهلت نداشتن از جهة تاخیر ماموم قرائت را
نسیاناً یا از جهة جهل بمود راو در دو رکعت اخیر مسئلهٔ سقوط قرائت از کسیکه

در رکوع

داخل شده باشد در جماعت حال رکوع یا تکبیر رکوع یا لازم داشتن قرائت فوت رکوع
ظاهر و واضحست مسئلهٔ هرگاه شک کرد بعد از دخول در جماعت در اینکه امام در
دو رکعت اول و دوم است یا در دو رکعت آخر است و متمکن نباشد از استعلام حال پس در
جهریه با نشنیدن همهمهٔ امام قرائت میکند بنا بر احوط اگر نباشد اقوی و در غیر جهریه
اشکالی هست اگرچه جواز قرائت در آن هم خالی نیست از رجحان و احوط از برای شاک
استعلام است پیش از دخول در جماعت مسئلهٔ مستحبست از برای ماموم هرگاه
اقتدا کند در رکعت دوم امام متابعت و در قنوت بعد از آن قنوت بجا آورد از برای
خودش در رکعت دوم پیش هم اگر مهلت بدهد او را امام مسئلهٔ احوط متابعت
امام است در نشستن وقتیکه تشهد میخواند و تجافی بکند ماموم بدان حال و اقعا
بکند وجوبا بنا بر احوط و دور نیست استحباب متابعت در تشهد بلکه احوط اینکه
ترک نکند آنرا و قصد بکند قربت مطلقه را بدان اگرچه ظاهر جواز اشتغالست بدل آن
بذکری از تسبیح یا غیر آن مسئلهٔ ظاهر اینستکه جاری میشود حکم متابعت در جلوس
تسلیم هم مادامیکه قصد انفراد نکرده باشد بعد از آن ماموم تشهد میخواند از برای
خودش در محل آن پس گاهی اتفاق میشود از برای ماموم اینکه در نماز چهار رکعتی چهار
تشهد میخواند بلکه پنج تا مسئلهٔ جائز است از برای کسیکه در نافله است و اتفاق
شد احرام امام و بترسد فوت جماعت را اگر تمام کند نافله را اینکه قطع بکند آنرا و ادراک
کند جماعت را مسئلهٔ دور نیست جواز قطع نافله اگر مؤدی شود ترک قطع بسوی
فوت یکرکعت بلکه از برای او است قطع از برای مبادرت بسوی دخول در جماعت هرگاه
بترسد فوت آنرا یا فوت رکعتی را و اما مبادرت بسوی قطع پیش از اینکه تکبیرة الاحرام
بگوید امام هرگاه بترسد از اتمام فوت را پس خالی نیست از تاملی مسئلهٔ هرگاه بوده
باشد شخص در نماز واجبی و بترسد فوت جماعت را اگر منعقد شده است عدول بکند
از فریضه بسوی نافله و تمام میکند آنرا صورت دو رکعت تا اینکه ادراک کند جماعت را مسئلهٔ
معتبر نیست تاخیر عدول در فرض سابق تا بعد از اتمام دو رکعت بلکه از برای او است
اینکه عدول کند پیش از این نزد خوف فوت و احرام امام بلکه و پیش از آن بعد از اقامه بلکه

و در اثناء اقامه هم بلکه در جواز تاخیر با عزم بر عدول تاملی هست پس اگر پشیمان شد
تاخیر کنندهٔ عازم بر عدول و میل کرد بابقاء بر فریضه مشکل است حکم مسئلهٔ آیا
از برای شخص جائز است قطع نافله که از فریضه بسوی آن عدول کرده است با عدم
خوف فوت یکرکعت از جماعت یا تمام آن تاملی هست و اما با خوف پس دور نیست
جواز و در این هنگام یعنی هرگاه بترسد فوت یکرکعت را از جماعت پس آیا جایز است
قطع فریضه ابتداء احوط اگر نباشد اقوی عدم است مسئلهٔ هرگاه قائم شد
جماعتی بعد از دخول کسیکه مشغول فریضه است در رکوع رکعت سیم فوت شده است
او را محل عدول بنافله بلکه و همچنین است اگر داخل شده باشد در رکعت سیم و لو نشده
برکوع نرسیده باشد مسئلهٔ ظاهر اینستکه مورد دو حکم مذکور از برای کسیکه
نافله میکند و فریضه جامیآورد انعقاد جماعتست از برای نماز یومیه و معتبر است
اینکه بوده باشد بر کسیکه نافله میکند فریضهٔ ادائیه که ممکن باشد اینکه اتیان کند آنرا
بجماعت اگرچه مغایر باشد با نماز امام مسئلهٔ احتمال دارد تعمیم حکم نافله کردن
از برای صورتیکه هرگاه بوده باشد بر او نماز قضائیکه قصد کرده باشد بجا آوردن آنرا
بجماعت و اما کسیکه فریضه جامیآورد پس منتفی است از حکم او یعنی جواز رجوع او بنافله
و قطع آن در صورتیکه هرگاه مشغول باشد بنماز ادائی و قصد کند بعدول بجا
آوردن آن نماز را بجماعت اگرچه مغایر باشد با نماز امام چنانچه اگر بوده باشد در
نماز عصر و قائم شد جماعت از برای ظهر مسئلهٔ هرگاه نمازیکه مشغولست با آن نماز
دو رکعتی باشد پس عدول نمیکند حکم هرگاه فرض شود افادهٔ عدول ادراک جماعت را
و اما عدول از قضا تا اینکه نماز ادائی بکند بجماعت یا عکس پس خالی نیست حکم در آنها
از تاملی بلکه و همچنین کسیکه مشغولست بنماز قضاء هرگاه قصد کند بجا آوردن همان را
بجماعت و مثل آنست حکم کسیکه مشغول باشد بنماز یومیه هرگاه قائم شد جماعتی
از برای نماز آیات و اموات و اما کسیکه مشغولست بنماز آیات و اموات پس احتمال
دارد در آن قطع بعدول مگر اینکه بوده باشد اقامهٔ جماعت پیش از تلبس بچیزی از
خصوصیات آنها مسئلهٔ هرگاه معلوم شد از برای کسیکه مشغول باشد بنماز

مشغول شدن

مستحبی یا واجبی منعقد شدن جماعتی نزد او پیش از دخولش در نماز پس در اثبات حکم
مذکور از برای او اشکالی هست و مثل آنست در اشکال صورتیکه هرگاه بوده باشد
در انجا مانعی از اقتداء و دفع شد در اثناء یا یادش رفت در اول و یادش آمد در اثناء
اما هرگاه انعقاد شد جماعتی در اثناء و فراموش کرد قطع یا عدول را پس اقرب بقاء حکم است
بلکه و همچنین است اگر از روی تعمد باقی ماند بر چیزیکه مشغول بود یا بعد از آن میل کرد
بقطع یا عدول مسئلهٔ ظاهر اینستکه نفعی ندارد برای مفترض تمکن او از تمام کردن فریضه
و اعاده آن استحبابا با آن جماعت یا غیر آن پس باقی میماند از برای او جواز عدول با این هم بلی جایز
نیست از برای او این از جهة مجرد رجاء تمکن از جماعت بی آنکه حاضر باشد امام بلکه و نه علم بتمکن
مسئلهٔ ظاهر عدم اختصاص حکم مذکور است بمسجد و با امام راتب و بحضور جمعی از مأمومین
بلکه کفایت میکند حضور کسیکه صلاحیت داشته باشد از برای امامت مسئلهٔ هرگاه
بوده باشد پیش از دخول در نماز کسیکه رغبت نکند در اقتدا باو و بعد از آن حاضر شد
کسیکه رغبت میکند بسوی او دور نیست جواز عدول بخصوص هرگاه مستند باشد بمرجح
شرعی مسئلهٔ ظاهر عدم جواز عدول است بفرض بعد از عدول بنفل از فرض از برای درک جماعت
بلکه و نه از جهة امتناع جماعت اما اگر معلوم شد اشتباه او در گمان حضور جماعت پس
از برای حکم بجواز عدول از نفل بفرض وجهی هست **بحث چهارم** معتبر است در امام
بلوغ پس صحیح نیست اقتدا بصبی اگرچه ممیز باشد بلی از برای اقتدای مثل او باو وجهی هست
و همچنین معتبر است در او عقل حال نماز پس ضرر ندارد جنون سابق بر نماز اگرچه جنون
ادواری داشته باشد و معتبر است ایمان در او بمعنای خاص و عدالت پس صحیح نیست
اقتدا بفاسق و نه بمجهول الحال مسئلهٔ اظهر اینستکه عدالت کیفیتی است نفسانی
راسخه که باعث میشود بر ملازمت تقوی که متحقق میشود بقیام بواجبات و اجتناب
کبائر از ذنوب و ترک اصرار بر صغائر آنها و اولی بلکه احوط اعتبار مروت هم که حاصل
میشود بملازمت ترک چیزیکه اعلام میکند بپستی نفس از مباحات مسئلهٔ معتبر است
با اتصاف نفس بکیفیت باعثه و حالت ارتداعی الهی بسوی تقوی از جهة رغبة ثواب
و رهبت از عقاب اعتراف فعلیت تقوی در حق او هم مسئلهٔ کبائر یکه معتبر است

در عدالت اجتناب از آنها معاصی هستند که قائم شده باشد نص بر بودن آنها کبیره مثل
کفر بالله و انکار ما انزل الله و مأیوس شدن از رحمت خدا جل غفرانه و امن از مکر خدا و دروغ
بستن بخدا و برسول خدا و بر اوصیاء و از دروغ است مطلق کذب و محاربه از برای
اولیای خدا و قتل نفسیکه حرام کرده است آنرا خدا و اعانت ظالمین و در روایتیست
ترک اعانت مظلومین و کبر و عقوق والدین و قطع رحم و فرار از زحف و تعرب بعد از
هجرة و سحر و شهادت زور و کتمان شهادت و قسم دروغ که فرو میبرد صاحبش را در گناه
و شکستن عهد و بدل کردن وصیة و خوردن مال یتیم ظلما و خوردن ربا بعد از بینه
یعنی بعد از علم بحرمت ربا و خوردن میته و خون و گوشت گراز و ذبیحه که باسم غیر خدا ذبح
شده باشد و اکل سحت یعنی مال حرام و خیانت و غلول یعنی سرقت از غنیمت پیش از قسمت
آن و از روایتی است مطلق دزدی و کم کردن در کیل و وزن و حبس حقوق بدون عسر و
اسراف و تبذیر و مشغول شدن بملاهی و قمار و شرب خمر و غنا و زنا و لواط و قذف
محصنات و ترک صلوة و منع زکوة و استخفاف بحج و حلال شمردن چیزهائیکه حرامند
بجهة احترام کعبه و ترک چیزی از چیزهائیکه واجب کرده است خدا یا ترسانیده است
بنا بر آنها در کتاب عزیز بلکه و همچنین است ترسانیدن بآن در سنت معتبره بلکه و همچنین است
تشدید عقاب اگرچه بغیر نار باشد در کتاب بلکه و همچنین است ذکر مطلق عقاب بمعصیتی
بخصوص در کتاب و ادراک عقل مساوات معصیتی را از برای چیزی از چیزهائیکه ذکر
شدند در مفسدت ولو از جهة خصوصیت عارضی و همچنین دلالت نقل معتبر بر مساوات
گذشته از اشدیت مسئلهٔ حاصل میشود اصرار بر صغیره با تکرار از یکنوع از معاصی
با فاصله نشدن توبه بین آنها بلکه و همچنین است با انواع مختلف بلکه و همچنین است صغیره و اما
با عزم بر ادامهٔ آن یا اتیان بآن بر عود و اکثار مسئلهٔ ذکر کرده اند از برای تعرب بعد از هجرة
چند معنی و چیزیکه یقینا کبیره است از آن کفر بعد از اسلام است و ملحق شدن بکفار
با وجوب هجرة از نزد ایشان از جهت عدم تمکن از التزام باحکام دین و اقامه شعائر با عدم
تمکن در آن از علم یا عمل واجب مسئلهٔ تفسیر شده است تبذیر بصرف کردن مال در چیزیکه
سزاوار نیست و اسراف بصرف آن زیادتر از مقداریکه سزاوار است مسئلهٔ کفایت

میکند در صحت حکم بعدالت و ترتیب آثار آن در ظاهر حصول وثوق فعلی بان وصف
نفسانی از حسن ظاهر بلکه ظاهر اکتفا است بحسن ظاهر مادامیکه معلوم نشود تخلف آن
از وصف باطنی هرگاه بوده باشد بر وجهیکه افاده کند وثوق را بان نوعًا اگرچه افاده وثوق
نکند شخصًا بلکه دور نیست اکتفا بحسن ظاهر یکه افاده ظن کند بلکه اگرچه افاده وثوق
نکند شخصًا و نه نوعًا بلکه از برای اکتفاء بافاده آن از برای ظن نوعی بان وجهی هست
مسئلهٔ کفایت میکند شهادت عدلین بعدالت اگرچه شهادت ایشان بفعل باشد
نه قول مسئلهٔ معتبر است در امام اینکه نبوده باشد ولد زنا و کفایت میکند در حکم
بنفی آن اینکه بوده باشد مولود بر فراش پدر مسلم و کافر اگرچه مردم بزبان چنین نسبتی باو بدهند
یا بوده باشد ولد شبهه بلکه ظاهر کفایت مجرد عدم علم است ببودن او از زنا در لقیط دار
الاسلام بلکه و لقیط دار الحرب و هر مجهول الحالی اگرچه تا زمان باشد اسلام او بلی ظاهر
عدم ارتفاع این حکم است از ولد زنا نسبت در کفر یا اسلام آن ولد مسئلهٔ معتبر است
در امام ذکورة اگر بوده باشد ماموم مردی و در حکم مرد است صبی ظاهرًا و در جواز امامت
زن از برای زنان در فرائض اشکالی هست بلی ظاهر جواز آنست در نماز جنازه و همچنین
معتبر است در امام اینکه نبوده باشد نشسته و بالاولی اینکه نبوده باشد بر پهلو یا بر قفا
خوابیده با قیام ماموم و ظاهر اینستکه مثل آنست جلوس ماموم نسبت با امام خوابیده
و دون او و بر پهلو خوابیدن ماموم نسبت بر قفا خوابیدن و دون او بلکه و همچنین است
بودن ماموم بر جانب راست نسبت بکسیکه بر جانب چپ خوابیده باشد در وجهی و بنا
مبنی بر تساوی امام و ماموم در نقص و یکی بودن جهت آن نقص نه مثل دو شخص نشسته
امام از جهت عدم قدرت بر قیام و ماموم از جهت برهنگی مسئلهٔ ظاهر اینستکه جائز
نیست اقتدا در صورتیکه نقص در تمام نماز نباشد بلکه و اگرچه در غیر حال قرائت باشد مثل
حال قیام از برای تکبیر یا پیش از رکوع یا بعد از رکوع یا حال نشستن بین سجدتین یا از برای
تشهد و تسلیم بلکه از برای تعمیم این حکم از برای صورتیکه بوده باشد پیش از اقتدا و برطرف
شود بکمال امام در اثناء نمازش وجهی هست و ابعد از آن تعمیم آنست از برای صورتیکه هرگاه
بداند بعروض نقص از برای امام بعد از انتهاء اقتدا چنانکه فرض میشود این در کسیکه نماز

تمام میکند و اقتدا کند باو کسیکه نماز قصر میکند مسئلهٔ در اکتفا بر بنا گذاشتن
بر قصد انفراد از حین عروض نقص با علم عادی بعروض آن از پیش تاملی هست مسئلهٔ
هرگاه اتفاق شود نقص امام با کمال ماموم در اثناء نماز بی سبق علم بان پس ظاهر صحت
نماز و وجوب انفراد است مسئلهٔ هرگاه بوده باشد نقص نماز امام متعلق بغیر قیام
و ابدال آن را و از افعال مثل رکوع و سجود و اوصاف قیام مثل راست بودن و انتصاب
یعنی تکیه نکردن و استقرار یعنی حرکت نکردن یا باقی شروط وجودی یا عدمی مثل ازاله
نجاستیکه معفو عنها نباشد و ستر و قبله و مثل آنها پس در جواز اقتداء تردّدی هست
مسئلهٔ روایت شده است منع از امامت مقید از برای مطلقین و صاحب
فلج از برای اصحاء و عمل نمیکنیم ما باطلاق آن و مخفی تر از آن منع است از جهت زیاد بودن
نقص در امور مذکوره و مشکل تر از آن جائز دانستن امامت قاعد بستکه متمکن باشد
از رکوع و سجود از برای قائمیکه بایماء رکوع و سجود میکند و احتیاط بترک هرگاه علم
در نماز اقتداء را بکسیکه نقصی در نمازش باشد بسیار نیکو است مسئلهٔ قصر نماز
و متنجس بنجاستیکه معفو عنها باشد بلکه و پوشیدن لباس حریر در حرب محسوب نمیشود
نقص بلکه و همچنین بودن امام متیمم یا فاقد از برای چیزی از اعضای وضو یا مواضع
سجود و اصح از این از حیث نبودن نماز ناقص نماز امامیست که تقیه کند باشد
در نمازش یا طهارتش و در حکم صاحب جبیره و مسلوس و کسیکه بحکم او است تاملی
هست مسئلهٔ هرگاه بوده باشد نقص نماز امام متعلق بقرائت او بر وجه صحیح پس
گاهی منع میشود از امامت و حتی از برای مثل خودش از جهت فساد نماز او و این در
صورتیستکه متمکن باشد از تصحیح قرائتش بتعلم اگر جاهل باشد یا عادت کردن بقرائت
صحیح اگر تعذر مستند بان باشد در وقت یا خارج وقت قریب بان هرگاه ممکن باشد
از برای او اقتدا بکسیکه نیکو میداند قرائت را بنا بر چیزیکه آن احوط است بلکه اقوی است
از وجوب اقتدا در مثل اینحالت و گاهی منع میشود از اقتداء باو نه از جهت فساد نماز
او و این هرگاه متمکن نباشد از تصحیح و لو از جهت آفتی در زبانش و مخصوص است منع در
این هنگام بصورتیکه هرگاه بوده باشد ماموم کامل مسئلهٔ فرقی نیست در دو مقام

بودن لباس یا بدن

مذکور بین نماز جهری و اخفاتی و بین خلو نماز از قرائت و مشتمل بودن ان بر غلط
بچیزیکه تغییر بدهد معنی را یا چیزیکه تغییر ندهد یا مشتمل باشد بر چیزی از ابدال
ان **مسئلهٔ** احوط اینستکه اقتدا نکند کسیکه حمد و سوره را از حفظ میداند
بکسیکه از روی قران میخواند یا بمتابعت خواننده میخواند و امّا با مماثله هر دو جهة
در مرتبه بدل یا بودن ماموم انزل پس نیست منعی حتی اینکه اخرس امامت میکند
از برای مثل خودش این هرگاه واجب نباشد بر ماموم اقتداء والّا پس باید اقتدا کند
بکاملی **مسئلهٔ** ثابت نشده است منع از اقتداء هرگاه بوده باشد غلط یا ابدال
یا سقوطیکه باعث فساد نماز نباشد در غیر قرائت از اذکار حتی تکبیر اگر چه ماموم
کامل باشد و از برای جواز اقتداء کامل بناقص در غیر موضع نقص در قرائت وجهی
هست و نیست باکی بسنگینی زبان که مؤدّی نباشد بغلط اگر چه مؤدّی باشد بعدم
اظهار حروف یا بوی سکته یا تکرار حرف از اوّل کلمه یا غیر این اندکیکه مخل نباشد
بهیئت عرفیه **مسئلهٔ** هرگاه ساقط باشد قرائت سوره از امام تنها از جهة
مرضی و مثل ان پس در جواز اقتداء با و اشکالی هست و شروط مذکوره تماما
معتبرند در اقتداء و امّا امامت کردن پس از برای اعتبار بعض انها استدلال هم
بر بعض وجوه وجهی انچه گفته شد در نقصی است که باعث بطلان نماز امام نباشد
و امّا کسیکه نماز فاسد میکند پس جائز نیست از برای کسیکه عالم باشد بحال او اقتدا
کند باو البته اگر چه امام غافل یا ناسی یا جاهل باشد هرگاه نمازیکه میکند موجب
سقوط اعاده از او نشود اگر چه باعث سقوط عقوبت بشود و امّا نقصیکه اعاده با
ان ساقط میشود مثل جهل بنجاست و وقت و قبله و غصب مکان و ترتیب بین دو
نماز و جهر و اخفات و قصر و مثل اینها از شروط علمیه یا غفلت از ترک اجزاء غیر رکنیه
غیر قرائت پس منع نمیکند از اقتداء پس جائز است از برای کسیکه میبیند در جامهٔ
امامش نجاستی که معفو عنها نباشد و امام ندانسته باشد اینکه اقتدا کند باو و
اعلامش نکند و از برای کسیکه میداند اینکه امام مشغول شده است بنماز باعتقاد
دخول وقت پیش از وقت و داخل شده است وقت برا و اینکه اقتدا کند باو از حین

دخول وقت **مسئلهٔ** در جواز اینکه اقتدا بکند با امام پیش از دخول وقت برا و نمازیکه
شرط نباشد در ان وقت مثل قضا هرگاه عالم باشد بدخول وقت برا و پیش از تمام کردن
نماز تردّدی هست **مسئلهٔ** جائز است از برای کسیکه میبیند امام خطا کرده است
در قبله بمقداریکه واجب نمیکند اعاده را چنانکه اگر بدو جانب یمین و یسار نرسیده
باشد اینکه اعلام نکند او را و اقتدا کند باو و هرگاه باعث نشود فوت هیئتی را که لازم است
در اقتداء و جائز است از برای کسیکه عالم باشد بغصب بودن مکان امام و او جاهل
باشد اینکه اقتدا کند باو و همچنین است مردد کسیکه مقدم بدارد عصر را بر ظهر مثلا
با معذوریت و کسیکه مخالفت کند حکم جهر و اخفات را و کسیکه نماز تمام کند در سفر
جهلا و کسیکه فراموش کند غیر رکن را از اجزاء غیر قرائت همه این از جهة صحت نماز
امام است و امّا کسیکه خطا کند در چیزی از احکام نماز یا احکام مقدمات ان یا در
حصول چیزی از چیزهائیکه موقوف باشد صحت نماز بر حصول واقعی ان از شرائط وجودیه
و عدمیه و ارکان نماز پس جائز نیست از برای عالم بحال اقتداء با و هرگاه اتفاق شود
خطاء در حکم از برای خود امام چنانکه هرگاه مجتهد باشد امام و فاسد باشد اجتهادش
از جهة خطاء در ان یا تقلید کند کسی را که بدرجه اجتهاد نرسیده باشد خطاء و مطلع
باشد ماموم بنفسه بر خطاء او پس اگر اتفاق شد خطاء در حکم از برای کسیکه امام تقلید
میکند یا مطلع شد بر خطاء امام مقلّد او ماموم نه خود ماموم پس ظاهر اینستکه ضرر ندارد
مسئلهٔ هرگاه بوده باشد خطاء امام در حکم از چیزهائیکه اجتهاد صحیح باو مؤدّی شود
باشد پس در منع ان از اقتداء کسیکه مخالف باشد با امام از جهة اجتهاد یا تقلید یا
اشتمال نماز امام بر محل خلاف چنانکه اگر اعتقاد داشته باشد امام جواز نماز را در نجس
پس پوشیدن انرا اشکالی هست شاید اقرب جواز باشد بخصوص هرگاه مبتنی باشد مخالفت
بر مجرد مظنّه اگر چه احوط عدم است بخصوص هرگاه متعلق باشد حکم بقرائت چنانکه
اگر اعتقاد داشته باشد امام عدم وجوب سوره را و ترک کند انرا بلکه و همچنین اگر ثابت
استحباب کند بخواندن سوره یا اعتقاد داشته باشد جواز قران را و مرتکب شود انرا بلکه
و همچنین است امین گفتن و هرگاه خالی باشد نماز امام از محل خلاف و لو از جهة بناء او

در چیزهائیکه منع از امامت میکنند

بر احتیاط پس نیست باکی بلکه و همچنین اگر احتمال بدهد در حق او اینرا که تشنه است از اینکه اگر احتمال بدهد وفا قرار و بتحقیق وارد شده است منع از امامت یا اقتداء از جهت چند امر دیگر از آنها است جذام و برص و شاید اظهر کراهت اقتداء است بکسیکه مبتلا باشد بیکی از آنها و احوط ترک است بخصوص هرگاه معلوم باشد اثر آن در صورت و بخصوص از برای اعضاء و بخصوص در جماعت واجبه و ظاهر ثبوت حکم است از برای امام هم اگرچه مخفی باشد مرض او بر ماموین و از آنها است محدود بودن بعد از ثبوت توبه و اتصاف بعدالت و احوط منع است از امامت و اقتداء و ملحق نمیشود کسیکه تعزیر شده باشد بکسیکه حد بر او جاری شده باشد مسئلة ثابت نمیشود حکم کراهت بمرتکب شدن چیزیکه باعث حد میشود با اقامه نکردن حد بر او و از آنها است ترک ختان از جهة عذری و اقوی اینستکه مکروه هست امامت از برای مکلف اغلف که ترک ختان کرده باشد همچنین یعنی از جهت عذری ولو از برای مثل خودش و اما غیر معذور پس اقتدا کردن باو اگرچه قول بصحت نمازش در وسعت وقت قویست و از آنها است کراهت ماموین از برای امام پس بدرستیکه کراهت ماموین از برای او باعث میشود کراهت اقتدا کردن ایشان را باو بر وجهی و از آنها است اعرابی بودن و مراد باعراب سکنه بادیه هستند اگرچه از عرب نباشند و ظاهر اختصاص منع است بچیزیکه باعث فسق میشود از اعرابیت پس مخصوص نیست بماموم مهاجر بلی دور نیست حکم بکراهت امامت اعرابی کسیکه جامع شرائط باشد از برای مهاجرین و احتمال دارد اینکه بوده باشد مراد از مهاجرین در اینجا سکنه شهرها اگرچه ظاهر اینستکه ایشان کسانی هستند که مهاجرت کرده اند بشهرها و از آنها است اینکه بوده باشد امام تیمم کننده و ماموم وضو گیرنده و اظهر اینستکه این باعث نمیشود مگر کراهت را و جاری بودن کراهت در همه موارد نقص طهارت با صحت اقتدا ثابت نیست مسئلة در جواز اقتداء بفاقد طهورین یعنی کسیکه نه آب یابد نه تراب نظری بلکه منعی هست و روایت شده است اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند نماز مکنید پشت سر جاهلان یعنی کسیکه با فقه کج میکند اگرچه عالم باشد و روایت شده است از ابوذر رضی الله عنه اینکه امام تو شفیع تو است پس قرار مده شفیع را سفیهی و از حضرت

٧ [illegible]

در مکروهات اقتدا و چیزهائیکه نسبت تقدیم در امامت میشوند

امیر المؤمنین است علیه السلام امامت نکند تا بینا در صحرا و از آنحضرت است هم امامت نکند عبد مگر برای اهل خودش پس نیست باکی بدو دیگر جستن از چیزهائیکه در این روا باشد مسئلة مکروه هست اقتدای حاضر بمسافر و عکس در فرائض غیر معادله و ظاهر ثبوت کراهت است از برای امام هم و دور نیست تعمیم آن از برای کسانیکه اختلاف دارند در نماز از حیث قصر و اتمام اگرچه هر دو حاضر باشند یا مسافر باشند یا اینکه بوده باشد یکی از ایشان یا هر دو قضا کنند مبحث پنجم و در آنست چند مطلب مطلب اول ثابت میشود حق تقدیم بامامت بعد از استکمال شرائط در مسجد از برای صاحب مسجد یعنی امام راتبیکه مقرر باشد از برای امامت در آن مسجد ولو از جهة عادت کردن و مثل آن و در منزل از برای صاحب منزل یعنی ساکن در آن منزل ولو بغیر اجاره هرگاه منفرد باشد مستغیر بیکتای آن منزل پس اقتضا دارد این اینکه مقدم نشود بر ایشان احدی از رعیت بامامت از برای جماعتی که حاضر شده اند از برای اقتدا با ایشان اگرچه افضل باشد از ایشان مگر هرگاه ساقط بکنند حق خودشان را پس بدرستیکه ظاهر سقوط حق ایشانست باسقاط پس ترجیح داده میشود بعض غیر ایشان بر بعض دیگر بفضائل و دور نیست اینکه بوده باشد راجح در حق ایشان مقدم داشتن افضل و در انتقال حق مزبور بسوی کسیکه نائب باشد از ایشان یا ماذون بخصوصه تاملی هست و ظاهر اینستکه از تقدم است بر ایشان مبادرت بسوی امامت پیش از حضور ایشان یا فوت نشدن وقت فضیلت با انتظار کشیدن از برای ایشان و فضائلیکه ترجیح دهنده اند از برای امامت چند امرند از آنها است مزیة در قرائت بنیکوئی نطق بحروف و اعمال باقی محسنات آنها و احتمال دارد ترجیح باکثریت قرائت و اکثریت حفظ او برای قرآن هم و از آنها است افقهیت و معتبر از آن مقدار یستکه متعلق باشد بنماز و احتمال دارد تعمیم از برای غیر آن و هرگاه بوده باشد یکی از ایشان اقرء و دیگری افقه پس در ترجیح بین ایشان تردیدی هست و از آنها است تقدم در هجرت از دار الحرب بدار الاسلام و تفسیر شده است یا بدل شده است در این زمنه

سبق بسوی اسلام یا طلب علم یا سکنای شهرها یا منتهی شدن نسبتش بسوی کسیکه اقدم باشد از حیث هجرت از آباء غیر او و ظاهر اینستکه ترجیح باین بر غیر افقه و اقرء است و از آنها است سن بودن و اعتنا نکرده اند بعض از علماء بچیزیکه گذشته باشد از سن بعد حال کفر و خالی نیست این از جودتی و ظاهر تاخر رتبه استیناست از چیزیکه پیش گذشت و از آنها است اینکه بوده باشد اصبح بنا بر چیزیکه در بعض اخبار است و از جماعتی از اصحاب و ظاهر اینکه مراد اصبح وجها است و احتمال دارد اراده احسن ذکر او این امر با ثبوتش مؤخر است از غیرش **مسئلة** چنانکه نفع میدهند مرجحات مذکوره از برای اقتدا کنندگان همچنین نفع میدهند از برای ائمه هرگاه واقع شود نزاع بین ایشان از جهت رغبت هر یک از ایشان بسوی ادراک فضیلت امامت یا بسوی اقتداء و هرگاه کراهت داشته باشند مامومین امامت یکی از ایشان را پس ظاهر اینستکه مکروه هست از برای او اینکه امامت بکند از برای ایشان و ترجیح بچیزیکه ذکر شد جاری میشود با رضای ایشان هر یکی از ائمه یا اختلاف ایشان و بناء گذاشتن بر اخذ بارجح و امام اصلح مقدم میباشد بر هر یک البته و احتمال داده شده است اولویت از برای نواب و در زمان غیبت و ثابت نشده است بلی روایت شده است تقدم صاحب سلطان در سلطنتش و روایت شده است قدموا قریشا و لا تقدموهم یعنی مقدم بدارید قریش را و مقدم مشوید بر ایشان **مطلب مهم** هرگاه معلوم شد بعد از نماز کفر امام یا فسق او یا بی طهارت بودن او باطل نمیشود نماز ماموم بلکه و نه جماعت او و فرقی بین نماز جهری و غیر آن بلکه و نه بین نمازیکه مشروط بجماعت باشد و غیر آن و نه بین اشتمال نماز ماموم بر وظائف منفرد و عدم آن حتی با اعاده رکن از برای متابعت در وجهی بلی اگر رجوع کرد با شک بسوی خبر کافر بلکه و فاسق از حفظ او که مخالف باشد از برای مقتضای حکم شک احتمال دارد لزوم رعایت حکم شک بعد از ثبوت همه این اگر اعتماد کند در احراز شرائط معتبره در امام بر طریق شرعی و اما کسیکه تقصیر کرده باشد در احراز و در معرفت چیزیکه معتبر است مثل اسلام و عدالت و طهارت و تاسی از برای فقد آنها بلکه و خطا کننده در تعیین متصف بآنها بخیال اینکه متصف بآنها مثلا همین شخص

حاضر است پس معلوم شد اینکه غیر او است پس صحیح نیست جماعت ایشان بلکه و همچنین غافل از رعایت این شرط اگرچه حکم بصحت جماعت در غافل خالی نیست از وجهی بلکه حکم بصحت معتبر است در غفلت از طهارت **مسئلة** مثل اوصاف ثلاثه مذکوره است بودن امام کج از قبله یا اخلال او بنیت راسا یا بچیزیکه معتبر است در نیت از قربت و غیر آن و اما باقی چیزهائیکه معتبرند در امام مثل عقل و ذکورة و طهارت مولد پس در حکم بصحت جماعت با معلوم شدن فقدان اشکالی هست اگرچه اعتماد کرده باشد در احراز آن بر طریق شرعی و مثل آنست معلوم شدن بطلان نماز امام از جهت غیر چیزیکه ذکر شد از خلل عمدی یا سهوی در چیزی از اجزاء یا شرائط یا موانع آن و اقوی است از جهت اشکال صورتیکه معلوم شود فقد چیزیکه معتبر است در جماعت از تقدم امام و عدم علو او و بعد و حائل و اختلاف در نماز در صورتیکه ضرر داشته باشد و مثل اینها و شاید سزاوار نباشد تامل در حکم بعدم حصول جماعت هرگاه معلوم شود عدم امام معین یا عدم بودن او نماز گذارنده یا بودن او ماموم و اما صحت نماز ماموم در این مسائل با عدم اخلال او بنیت و بوظائف منفرد پس خالی نیست از وجهی **مسئلة** هرگاه معلوم شد از برای امام خلل در نماز ماموم یا معلوم شد از برای او نبودن ماموم یا فقد چیزی از چیزهائیکه معتبرند در جماعت پس ظاهر انتفاء جماعتست نسبت بسوی امام و لکن ضرر ندارد در صحت نمازش مگر اینکه بوده باشد نماز او مشروط بجماعت یا واقع بر خلاف حکم شک از جهت اعتماد او بر حفظ ماموم بر وجهیکه موجب بطلان میشود **مسئلة** هرگاه معلوم شد از برای ماموم چیزی از چیزهائیکه ذکر شدند در اثناء نماز پس ظاهر اینستکه در کفر و فسق و حدث و خلل در قبله و نیت تمام میکند نمازش را بانفراد یا عدول میکند بامام دیگری و در باقی چیزهائیکه ذکر شدند با عدم اخلال در چیزیکه گذشت بچیزی از وظائف منفرد تمام میکند نماز را بانفراد و با اخلال اشکالی هست احوط اتمام و اعاده است
مطلب مهم هرگاه عارض شد از برای امام چیزیکه منع بکند او را از اتمام نماز مانند آمدن حدث یا قصد ویران یا رعافیکه ممکن نباشد شستن آن یا منافی یا درد سختیکه تمکن

نباشد یا آنرا تمام نمازش قطع میکند امام نمازش را و تمام میکنند ماموین نماز
خودشانرا بانفراد اگر نبوده باشد در اینجا کسی که صلاحیت داشته باشد از برای
نیابت یا منع کند از نیابت مانعی و اگر ممکن باشد نایب میگیرد امام کسیرا که امامت
کند از برای ایشان ندبا و احوط اینستکه بوده باشد نایب یکی از ماموین و بهتر
اینستکه ماموم مسبوقی نباشد و اگر نایب نگرفت امام یا فوت شد پس از برای
ماموین جایز است نایب گرفتن از امام مسئلهٔ ظاهر اینستکه در حکم موت
امام است بیهوشی و باقی عذرهائیکه بیرون میبرند شخص را از اختیار و در حکم
اعذاریست که ذکر شدند از برای قطع نماز غیر این اعذار بلکه در حکم آنها است
قطع نماز بی عذر بلکه فراغ امام از جهت سبقی یا سفری یا کمتر بودن نمازاو از جهت
عدد رکعات اگرچه احوط انفراد است در صورت سبق امام بفراغ مسئلهٔ ظاهر
اینستکه تعیین امام معین کنند نیست در حق معین و غیر او و اینکه جایز است
از برای بعض ماموین تقدم از غیر اینکه ماموین او را مقدم بدارند پس اقتدا
بکند با و هر کس که بخواهد **مطلب چهارم** مستحبست از برای کسیکه نماز کرده
باشد بانفراد بعد از آن بیابد جماعتیرا اینکه اعاده کند با ایشان نمازیرا اگرچه اوده
امام باشد یا ماموم و در استحباب اعاده از برای کسیکه نماز کرده باشد بجماعت هرگاه
بیابد جماعت دیگریرا تاملی هست بخصوص هرگاه خالی باشد جماعت دوم از ترجیح
گذشته از اینکه هرگاه مشتمل باشد جماعت اول بر مزیتی بلی اگر یافت شود کسیکه
اراده داشته باشد انفراد را مستحبست تحصیل جماعت از برای او بامامت یا
اقتداء و همچنین تاملی هست در استحباب اعاده از برای دو نفر که منفرد نماز کرده
باشند بعد از آن اراده کنند جماعت را و از برای کسیکه عالم باشد بهتر شدن جماعت
از برای او پیش از فوت وقت فضیلت و انتظاری نکشد از بعزم اعاده **مسئلهٔ**
کسیکه اعاده میکند نمازش را بجماعت نیت استحباب میکند و اگر معلوم شد
فساد نماز سابقی احتمال دارد قریبا اکتفا بنماز دوم و احوط اعاده است
مطلب پنجم مستحبست در جماعت چند امر از آنها است ایستادن رجل

واحد از یمین امام یا تاخر از او فی الجمله و در حکم او است صبی ممیز و ایستادن دو
نفر یا بیشتر پشت سر امام و همچنین است زن یکی باشد یا متعدد بنا بر اشهر و احوط
اینستکه ترک نکنند زنان تاخر را از مرد در اینجا باحتیاطیکه شد بلکه بهتر است از احتیاط
در صورت انفراد و از آنها است تخصیص صف اول باهل فضل و مزیت از علم یا
عقل یا عمل و میامن صف افضلند از میاسر آن و روایت شده است که افضل
صفوف در نماز جنازه آخر است و از آنها است اقامه صفوف و راست قرار
دادن آنها و مسدود کردن فرجهای آنها و نزدیک قرار دادن آنها باینکه زیاد نباشد
مابین آنها بر مسقط جسد انسان و از آنها است اینکه ماموم هرگاه فارغ شد از قرائت
پیش از امام نزد عدم سقوط آن از او تمجید بکند خداوند عالمرا بتسبیح و مثل آن و ثنا
بفرستد بر او یا بگذارد دیگر آیه و تمجید بکند خداوند عالمرا تا اینکه فارغ شود امام بعد
از آن قرائت بکند آن آیه را و رکوع کند با او و از آنها است اینکه نماز بکند امام مثل نماز
ضعیف ترین ماموین او و از آنها است اینکه بر نخیزد امام از جای خودش وقتیکه سلام داد
تا اینکه تمام بکنند کسانیکه پشت سر او هستند از مسبوقین یا حاضرین اگر امام مسافر
باشد و از آنها است اینکه بشنواند امام ماموین را هر چیزیرا که جایز است از برای
او جهر دادن از قرائت یا ذکری مادامیکه نرسد برسد بعلو مفرط بخصوص تشهد و السلام
علینا را و در عموم آن از برای شش تکبیر پیش از احرام و استعاذه تاملی هست و شامل
تسبیح را در دو رکعت اخیری بنا بر اظهر و مستحبست از برای ماموم اینکه بشنواند امام
چیزیرا از چیزهائیکه میخواند و از آنها است طول دادن امام رکوع را بدو قدر یکه
رکوع خودرا طول میدهد از جهت انتظار کشیدن داخلین بعد از آن سر بردارد از رکوع
اگرچه احساس کند اینکه کسی داخل شده است و از آنها است اینکه بگوید ماموم نزد فراغ
امام از فاتحه الحمد لله رب العالمین و از آنها است ایستادن ماموین نزد گفتن مؤذن
قد قامت الصلوة **مطلب ششم** مکروهست در جماعت چند امر از آنها است اینکه
بایستد ماموم مرد در صفی خودش تنها مگر اینکه پر باشند صفوف و اما اولی از برای او
در این هنگام ایستادنست در جنب امام یا پشت صفوف دو وجه هست و از آنها است

اینکه قافله بخوانند ماموم زمان اقامه و در عموم حکم اصحاب از برای استمرار بر قافله که شروع
کرده است در آن پیش از اقامه تاملی هست و از آنها است حرف زدن بعد از گفتن مؤذن
قد قامت الصلوة مگر هرگاه معین نباشد امام پس بگوید بعض ایشان از برای بعضی
پیش بایست و بخوان **مقصد هشتم** در نماز مسافر است واجبست قصر در نماز
چهار رکعتی تنها باسقاط دو رکعت اخیری در سفر چه سفر صحرا باشد و چه دریا بچند شرط
شرط اول مسافت معینه که مقدر میشود یکمرتبه براه رفتن روز و روز ثانی بر وجه
معتاد از برای قافلها و مرتبه دیگر بهشت فرسخ هر فرسخی سه میل و معروف از معانی
میل چهار هزار ذراع است و ظاهر اینستکه از آده شبر است ذراع از نزد مرفق تا طرف
انگشت میانه از مستوی الخلقه و ظاهر عدم تغیر آنست بسبب گذشتن ازمنه و مبدء
تقدیر اول مکانیستکه صدق کند بر مسافر از آن سیر سفری و آن در غالب اطراف بلدست
مسئله اعتماد میشود در اثبات مسافت بر حس و بینه و دور نیست اکتفا بمعروف
بودن بین اهل خبره که افاده اعتماد کند و اکتفا میشود بهر یک از دو تقدیر هرگاه
معلوم نشود مخالفت و با مخالفت اخذ میشود بفراسخ و احوط از برای شاک فحص است
اگر حرج نباشد والا پس باقی میماند بر تمام در جائیکه ثابت نشده باشد رسیدن
بمسافت **مسئله** شامل میشود فراسخ از برای ممتد و ملفقه از چهار تا ذهاباً و ایاباً
از همان طریق ذهاب یا غیر آن طریق با اتصال سیر باینکه فاصله نشود بین دو سیر یک
روز یا یک شب بلکه و نه بین اجزاء آنها بلکه و نبوده باشد یکی از آنها در اول روز یا شب
و دیگری در آخر دیگری و اما با انفصال آن بتخلل قاطعی از برای سفر از اقامه ده روز
و غیر آن پس در تعین قصر اشکالی هست شاید اقرب تعین باشد اگر چه احتیاط بجمع سزاوار
نیست ترک آن و بهتر مقدم داشتن قصر است در این هنگام **مسئله** ظاهر عدم اکتفا
در جواز قصر که گذشت از تعین آن بهشت فرسخ ملفق از ذهاب و ایاب با کمتر بودن یکی
از آنها از چهار فرسخ چنانکه اگر بوده باشد از برای مقصد او دو راه یکی از آنها کم باشد
از چهار فرسخ و دیگری زیاد باشد بر آن بمقداری دیگر برسد مجموع بهشت فرسخ پس برود از
یکی از آنها و رجوع کند از دیگری و لکن احوط جمع است **مسئله** سزاوار است قطع

بعدم اکتفاء بهشت فرسخ که حاصل باشد از تردد چند مرتبه در کمتر از چهار فرسخ مجموع
تا رسیدن و در رجوع بحد شنیدن اذان و دیدن جدران بلکه و همچنین سزاوار است قطع
بعدم اعتداد اگر برود راهی اگر کمتر از چهار فرسخ باشد با اینکه راه برود در راه بقصد گردش
بعرض از جانب راست بجانب چپ و بعکس یا دور بخورد در راه بطوریکه اگر جمع شود تمام
سیر او بحد مسافت برسد چنانکه سزاوار است قطع باکتفای بمسافتیکه سیر میشود
در آن بسوی بلدیکه از برای آن باشد راه دیگر دورتر یکتری که بمسافت نمیرسد و اکتفای
اقرب است اگر بوده باشد اختیار او راه دورتر از جهت میل برخصة و قصر نماز **مسئله**
هرگاه بوده باشد یکی از دو راه کمتر از چهار فرسخ و دیگری هشت فرسخ پس برود از اقرب با
قصد رجوع از ابعد پس در قصر او پیش از شروع در رجوع اشکالی هست **شرط دویم**
قصد مسافتست پس قصر میکند بمجرد قصد پیش از آنکه بمسافت برسد مادامیکه قاصد
مسافت باشد پس اگر رجوع کرد از قصدش رجوع میکند از قصر و اعاده میکند نمازیکه
خوانده یا بلکه قضا میکند آنرا همچنین **مسئله** هرگاه بوده باشد رجوع قاصد مسافت
از قصد خود بعد از رسیدن بمسافت ممتده پس باقی میماند بر حکم قصر **مسئله** هرگاه
عدول کرد از مسافت ممتده بملفقه دور نیست اکتفاء بآن در قصر اگر باقی باشد بر او رفتن
چهار فرسخ بلکه و اگر برود چهار فرسخ پس عزم کند بر رجوع همان روز یا مطلقا بنا بر چیزیکه
گذشت و حکم در عکس یعنی رجوع از ملفقه بممتده ظاهر تر است و اما عدول از ذهاب
براه دیگر پس ضرری ندارد در بقاء حکم قصر قطعاً **مسئله** هرگاه قصد مسافت نکرد
از ابتداء قصر نمیکند اگر چه برود اضعاف مسافت را بقصد یا با قصد اقل فالاقل یعنی در کمتر
قصد او رجوع اگر برسد بحد مسافت بخودی خودش یا ملفق باشد یا چیزیکه قصد
میکند از آن در همان نقطه از ذهاب اشکالی هست اگر چه اکتفا در صورت بلوغ باقی بچهار
فرسخ پس ملفق بشود از آن چهار تا و از ایاب هشت فرسخ پس بیشتر خالی نیست از قرب **مسئله**
هرگاه واضح نباشد صدق اسم مسافر بر قاطع مسافت از جهت کمی مدت قطع مسافت
مثل سائر در مراکب مستحدثه بر قبر با طول کشیدن آن جدا اعتدا از خودش یا از جهت عدم
قدرت بر تعجیل مثل کسیکه در کشتی سیر میکند بر خلاف جریان آب و وزیدن باد

وکسیکه لنك باشد در راه رفتن ومثل او پس در حکم اشکالی هست اگرچه قصر در
اول وتمام در دویم با تعمد در بطوء خالی نیست از قوتی واما عاجز پس قصر میکند البته
مسئلة کسیکه تابع باشد از برای غیر بعنوان وجوب مثل زوجه وعبد یا اختیاراً
مثل اجیر یا اضطراراً مثل اسیر اگر جزم داشته باشد بتابعیت وعالم باشد که متبوعش قصد
مسافت دارد قاصد مسافت است یعنی باید نماز قصر کند وهمچنین است حکم مضطر
بسوی سفر ومکره با بقاء قصد او بلکه وهمچنین اگر نیت داشته باشند رجوع را هر وقت
ممکن باشد ایشانرا ولو بطلاق یا کرختنی ومثل انها ولکن ظاهر نباشد از برای ایشان
امارهٔ تمکن مسئلة احوط از برای کسیکه جاهل باشد بقصد متبوعش اینستکه
استعلام بکند واگرچه واجب نیست براو اعلام وقبول میشود قول واگر افاده
علم یا اطمینان بلکه واگر افاده نکند انهارا در وجهی واگر ظاهر نباشد از برای او قصد
متبوع باقی میماند بر تمام مسئلة در وجوب قصر بر کسیکه بقهر حمل شود بر دابه یا
گذاشته شود در کشتی وعالم باشد ببقای خودش بران حالت تا مسافت تاملی هست
مسئلة تاملی نیست در عدم وجوب قصر بر کسیکه واقع بشود سیر او در حال نوم یا بیهوشی
یا جنون مسئلة کسیکه جاهل باشد ببودن مسافت مقصوده از برای او اصالةً
یا تبعاً هشت فرسخ قصر میکند هر وقت که معلوم شد از برای او مسئلة هرگاه
بیرون رفت از بلد وانتظار کشید رفقه را که اگر میسر شود مسافرت کند با ایشان
تا مسافت نماز تمام میکند مادامیکه قصد مسافت نکرده است وقصر میکند اگر قصد
مسافت کرد از جهة جزم بلحوق ایشان یا اعراض از رفاقت ایشان از همان مکان اگر
بیرون رفته باشد از حد ترخص نسبت ببلدش وهرگاه قطع کرد بعض مسافت را
پیش از قصد پس در محسوب شدن ان از مسافت تاملی بلکه منعی هست مسئلة
هرگاه بیرون رفت از بلد بقصد مسافت بعد از ان عارض شد از برای او انتظار پس اگر
رسیده باشد بحد مسافت باقی میماند بر قصر والا پس اگر بوده باشد در کمتر از چهار
فرسخ تمام میکند واگر بوده باشد سر چهار فرسخ مبنی است حکم او بر حکم کسیکه رجوع
کند از مسافت ممتده بسوی ملفقه بعد از ان اگر عزم کرد بر سفر عود میکند بسوی

قصر ومحسوب میشود چیزیرا که قطع کرده است پیش از انتظار از مسافت بنابر اقرب
واگر سیر کرد در حال انتظار چیزیرا از طریق پس ظاهر محسوب نشدن انست از مسافت
چنانکه ظاهر هدم نکردن اوست چیزیرا که پیش از انتظار واقع شده است از سیر یا
قصد مسافت شرط سیم اینکه نبوده باشد از قصد مسافت وقطع مسافت مقصوده عبور
او در اثناء مسافت بر وطن خود یا محلیکه نیت اقامه ده روز در ان دارد واگر قصد این
کرد پس تمام میکند در انها ودر ماقبل انها ومعتبر است مسافت از سر گرفته شد بعد
از انها مسئلة هرگاه قصد مرور بر وطن خود یا محلیکه نیت اقامه ده روز در ان کند
نداشته باشد از اول سفرش بعد از ان این قصد را کرد پس رجوع میکند بتمام از زمانیکه این
قصد را کرده اگرچه قصد سفر تامی داشته باشد بعد از انها مسئلة هرگاه بیرون
رفت در حالت تردد بین سلوك هشت فرسخی که قطع انها میشود بیکی از دو محل مذکور
یعنی وطن یا جائیکه ده روز میماند وبین سلوك هشت فرسخ دیگر قصر نمیکند مسئلة
هرگاه متردد باشد قاصد مسافت در اینکه ایا در اثناء نیت اقامه میکند بسبب عروض
مقتضی از برای ان یا نه قصر میکند بنابر اظهر مسئلة هرگاه فسخ عزم کرد باز مرور بر وطن
یا اقامه معتبر است در قصر او رسیدن بقیه بمسافت و با این معتبر است شروع او براه
رفتن در وجهی مسئلة چنانکه منع میکند از حدوث حکم قصر قصد چیزیکه ذکر شد
همچنین منع میکند از بقاء ان حکم اتفاق دخول وطن وقصد اقامه در غیر وطن ده روز
وتردد سی روز چنانکه میاید تفصیل همه اینها انشاء الله تعالی ومحتاج است عود حکم قصر بعد
از ان بسوی از سر گرفتن سفریکه جامع باشد از برای شرائط بعد از انها مسئلة هرگاه
متعدد باشد اوطان یا محلهای اقامه وقصد کرد مرور را بر انها معتبر است در قصر مسافت
بین هر دوتا از انها ودر سیر بعد از انها با قصد رجوع میاید چیزیکه گذشت از احتمال
تلفیق واشکال در ان واز برای اکتفاء بان در انجا هم با عزم بر ذهاب چهار فرسخ همان
قرب گذشته را هست شرط چهارم اینکه بوده باشد سفر جائز واجب یا مستحب
یا مکروه یا مباح نه بسوی معصیتی مثل سفر از برای قطع طریق یا از برای سعایت مؤمنی
نزد ظالمی ومثل اینها از چیزهائیکه قصد میشود از انها رسیدن بغایت حرامی مسئلة

از سفر معصیت است بنابر صحیح هرگاه بوده باشد خود سفر منهی عنه مثل گریختن عبد
و نشوز زوجه و سلوک راهیکه ترس باشد یا سفر یا تضرر بان از جهت چیزیکه در اوست
از مرض و مثل ان مسئلهٔ محسوب شده است از سفر منهی عنه سفریکه بوده باشد
بر کوب دابهٔ مغصوبه یا با کفش غصبی بلکه و در صورتیکه هرگاه بوده باشد پالان دابه
یا نعل ان یا چیزیرا که حمل کرده باشد با خود مغصوب و خالی نیست از تاملی و شدید است
از ان از حیثیت تامل کمود نیکه هرگاه بوده باشد سفر ضد از برای واجب مضیقی
مسئلهٔ کسیکه مشغول باشد در سفر بمعاصی مثل غیبت یا ترک نماز و مثل انها بی
انکه سفرش سبب از برای ان شده باشد واجبست بر او قصر البته مسئلهٔ چنانکه
تاثیر میکند شرط مذکور در ابتداء سفر همچنین تاثیر میکند در اثناء ان پس تمام میکند اگر
عارض شود از برای او قصد غایت حرامی در سفرش اگرچه قطع مسافت کرده باشد بدون
این قصد و همچنین است اگر عارض شود تحریم از برای غایت یا از برای خود سفر بحاجتی
در همین بسوی حدوث ضرری در زمین بعد از عروض در وجهیکه خالی نیست از
وجاهتی مسئلهٔ هرگاه عزم کرد در اثناء سفرش بر ذهاب معصیت یا بسوی معصیتی
با بقاء عزم او بر سفر مباح چنانکه اگر عزم کرد در بعض منازل طریق بر رفتن بجهت
دزدی پس ظاهر اعتبار مشغول شدن اوست بان و اعتبار اینکه بوده باشد بقدریکه
صادق باشد بران سفر پس مجرد خروج از راه مقصود مباح از جهت تناول حرامی باعث
نمیشود اتمام را مسئلهٔ هرگاه رجوع کرد از سفر معصیت بسوی مکان خودش یا رجوع
کرد از قصد غایت محرمه یا برطرف شد حرمت سفرش رجوع میکند بسوی قصر اگرچه
باقی نمانده بقدر مسافت نباشد و بنا استشکال میشود در جمع در صورتیکه هرگاه بود
کشیده باشد زمان اشتغال بمعصیت و از جهت برای انست وجهی هرگاه بوده باشد
رفتن سفریکه اتیان کرده باشد بان در اثناء سفری ولکن اوجه خلاف انست بخصوص
هرگاه بوده باشد مقدار گذشته بنفسه مسافتی و شاید سزاوار نباشد تامل در ان
اگر بوده باشد متخلل مجرد قصد نجویدی اشتغال بان بلی از برای اعتبار اشتغال بچیزی از
مباح بعد از چیزیکه متلبس شده باشد بان از معصیت وجه وجهی هست مسئله

هرگاه بوده باشد سفر از اولش معصیت بعد از ان قصد طاعت کرد پس اگر بوده باشد
باقی مانده مسافتی قصر میکند و اعتبار تلبس بچیزی از سفر مباح چنانچه گذشت و هرگاه
نبوده باشد باقی مانده مسافتی مگر با منضم کردن رجوع با ان پس در تلفیق اشکالی هست شاید
اقرب تلفیق باشد اگر باقی چهار فرسخ باشد مسئلهٔ در حکم کسیکه رجوع کند بسوی
بلدش از سفر معصیت بعد از معصیت نظری هست سزاوار نیست از برای او ترک احتیاط
بخصوص اگر توبه نکرده باشد مسئلهٔ کسیکه بشکار میرود بقصد لهو ظاهر اینستکه
رجوع او مثل رفتن اوست یعنی در اینکه باید نماز تمام کند بلکه و همچنین است دزدیکه رجوع
کند با چیزیکه دزدیده است از ان مسئلهٔ کسیکه اکراه شده باشد بر سفریکه فی نفسه حرام
باشد یا بر حرامیکه موقوف باشد بر مسافرت بسوی ان قصر میکند اگر بوده باشد اکراه
بطوریکه برطرف نشود با ان حرمت مسئلهٔ کسیکه اختیاراً مسافرت کند بجائیکه میداند
اینکه را اکراه میشود بر معصیتی از جهة معصیت تمام میکند مسئلهٔ سفر کسیکه متابعت
کند شخص جائر یرا معصیت است اگر بوده باشد بنفسه شعبة محرمه یا بوده باشد بسوی
امر حرامی از مساعدهٔ بر جوری و مثل ان اگرچه سفر از برای متبوع طاعت باشد مسئلهٔ
کسیکه بشکار میرود از روی لهو در صحرا بباز و سگ چنانکه پادشاهان چنین میکنند
نماز تمام میکند و روزه میگیرد و احوط در صورتیکه بیرون باشد از معتاد ایشان جمع
هرگاه بوده باشد لهو بصید ماهی یا بجرد و بدن و تیراندازی جمع است مسئلهٔ هرگاه
بوده باشد شکار از برای قوت خودش و عیالش ولو بعنوان ضم کردن ان قصر و افطار میکند
و اگر بوده باشد شکار از برای تجارت و زیادة مال افطار میکند و در اینکه تمام میکند
نماز شرا یا قصر میکند خلاف و ترددی هست شرط پنجم اینستکه نبوده باشد
مسافر از کسانیکه گرفته باشد سفر را کار خودش مثل مکاری و ملاح و شبان و تاجر و کسانیکه
خانهٔ ایشان با ایشانست مثل بدوی که گردش میکند در اقطار پس بدرستیکه ایشان
بعد از صدق این عناوین برایشان تمام میکنند ولو در سفر اول و احوط از برای ایشان
جمع است تا اینکه مکرر شود تردد از ایشان دو مرتبه بلکه سه مرتبه مسئلهٔ ظاهر عدم
اعتبار دخول وطن است در صدق تکرار بلکه حاصل میشود تکرار بتردد در محل معینی

مبدء از برای سفرهای خودش و داخل شدن او در آن محل مکرّر او بقصد اقامه ده روز در بعض
منزلهای طریقش و عدول از آن قصد بعد از اتمام نمازی با تأمّلی در اخیر مسئلهٔ شهریکه
تکرار سفر کند بطور توالی پی آنکه بوده باشد سفر حرفه از برای او ظاهر اینستکه قصر میکند
اگرچه عازم باشد بر تکرار از اوّل امر و واضحتر از آن کسیستکه یکسا فرت میکند که مدّت
باشد زمان آن و دور باشد مقصود او و مخفیتر از آن کسیستکه شغلی داشته باشد که
موقوف نباشد بر سفر لکن قرار بدهد آنرا در سفر مثل طبیبیکه دور بخورد بطبابت و
همچنین است حال دوره گردان باقی ارباب حرفه بحرفهای خودشان بلی اگر صادق باشد
در حق ایشان اینکه کار ایشان سفر است تمام میکنند مثل تاجریکه دور میخورد در تجارتش
از بازاری بسوی بازاری مسئلهٔ در حکم کسیکه سفر را عادت از برای خود قرار دهد
بی آنکه حرفه او باشد مثل سیّاح یا مشغول شود بعملیکه منقطع شود و موقوف باشد
بر سیر بسوی منافی مکرّراً مثل سیّاح تأمّلی هست مسئلهٔ عدم اشتغال مکاری
یا ملاح بعمل خودش در ایام باران یا نزد شدّت گرمای تابستان یا سرمای زمستان
بحسب چیزیکه جاری شده است بر آن عادة ابناء نوعش منافات ندارد در صدق عنوان
بخلاف اینکه اگر عادت شخص او باشتغال بان عمل در وقت مخصوصی باشد مثل کسیکه
حمل میکند حاج را از عراق و مثل او مسئلهٔ هرگاه مسافرت کرد بدوی با اهل خود
و مکاری با دوابش و ملاح با سفینه‌اش قصر میکند مسئلهٔ هرگاه مسافرت کردند
جماعت مذکوره با اهل و دواب و کشتی سفریکه مغایر باشد از برای سفرهای معتاد
ایشان از حیثیّت وقت یا راه دور نیست تمام مگر اینکه بیرون بروند در آن سفر از عنوان
خودشان چنانکه اگر کرایه کرد بدوی چهارپائی از برای اهلش و مسافرت کردند همه باهم
از برای زیارت یا سوار کشتی شدند و مثل اینها پس قصر میکنند مسئلهٔ شاید
مثل فرض سابق باشد صورتیکه اگر حمل کند مکاری اهل و اثقالش را بر دوابش و مسافرت
کند با آنها مثل باقی مسافرین بلکه ممکن است ادّعای خروج بسبب این از عنوان اگرچه
سفرش بهذا معتاد از برای او باشد چنانکه اگر کرایه بدهد دواب خود را در راه
زیارت و اتفاق شد اینکه مسافرت کرد با اهل و عیالش و حمل کرد ایشان را بر دوابش

مسئلهٔ ضرر ندارد در بودن خانهای اعراب با ایشان مقدّم شدن بر آنها بفاصله
از برای اختیار منزل و مثل آن مسئلهٔ بتحقیق روایت شده است در مکاری و جمّال
اینکه ایشان قصر میکنند هرگاه تنگ آورده باشد بر ایشان سیر و ظاهر اینکه مراد خروج
ایشانست از معتاد از جهة شتاب کردن ایشان در مشیکه موجب باشد از برای
مشقّت شدیده و عمل بروایت دور نیست در این هنگام مسئلهٔ هرگاه اقامه
کرد مکاری ده روز در بلد خودش یا در بلد دیگری بعد از آن انشاء سفری کرد
قصر و افطار میکند بنابر اظهر و معتبر نیست اینکه بوده باشد اقامه او در بلدش
از روی نیّت و اعتبار بودن اقامه از روی نیّت در غیر بلد خودش از بلادها ظاهر است
و خالی نیست از اشکالی چنانکه الحاق عشره بعد از سی بعشره یا تردّد بعشره منویّه هم
خالی نیست از اشکالی مسئلهٔ ظاهر اعتبار توالی است در عشره که اقامه میکند
مکاری و در بهم خوردن توالی بخروج از محل اقامه کمتر از مسافت تأمّلیست مسئلهٔ
دور نیست الحاق غیر مکاری از کسانیکه سفر کار ایشانست با و در حکم مزبور مثل جمّال
گویند یعنی حکم قصر و افطار بعد از اقامه ده روز و برطرف میشود این حکم بسه سفر
متوالی بعد زوال آن در سفر دوم اشکالی هست مسئلهٔ ظاهر عدم اعتبار
باقامهٔ پنج روز حتّی در قصر نماز نهار شرط ششم رسیدن است بحدّ ترخّص و آن
بنابر اقرب محلیست که مخفی باشد در آن اذان بلدیکه بیرون میاید از آن یا ناپدید
شوند دیوارهای بلد و لکن احتیاط در ما بین خفائین با علم بان بیرون بردن نماز
از آنجا با جمع بسیار مهتم است مسئلهٔ معتبر است هم در بقاء قصر نزد برگشتن از
سفر بسوی وطن نشنیدن اذان و ثابت نشده است اعتبار رؤیت در آن لکن با این
خالی نیست از وجهی پس سزاوار است احتیاط بعدم اکتفاء باتمام در ما بعد سماع
پیش از رؤیت مسئلهٔ ظاهر اینستکه اعتبار در حاسّه سمع و بصر و محسوس متعارف
پس نقد بر متعیّن در معتاد اگر بوده باشد اذان خیلی بلند یا پست و بلد خیلی بلند یا دیگر
مسئلهٔ اعتنا نمیشود در تحدید مزبور بعوائق و موانعی که خارج باشند از عادت
مثل حائل شدن باغها و مثل آنها بلکه و همچنین حصار بلد و غبار آلودگی فضا و

۲ صورت

بادها بخلاف عادة و بلندی آوازها زیادتر از متعارف در روز مسئلهٔ معتبر
در حد ترخص بودن دیوارهای خانهای آخر بلد نه منارها و قبها و اذان در مکانهای
معدّه از برای آن مسئلهٔ هرگاه وسعتی داشته باشد بلد بطوری که صادق باشد
سیر سفری پیش از بیرون رفتن از آن احتمال دارد تحدید حد ترخص از جائیکه
مذکور شد بعمل بیاید مسئلهٔ ظاهر عدم کفایت دیدن شبح دیوارهای بلد و شنیدن
همهمهٔ مؤذنست مترجم گوید یعنی هرگاه مسافر در جائی باشد که هنوز شبح دیوارها
میبیند و همهمهٔ مؤذن را میشنود لکن چون دیوارها را نمیبیند و تمیز کلمات مؤذن
نمیدهد بحد ترخص رسیده است مسئلهٔ هرگاه قصد کرد کسیکه سرگشته باشد
و بقصد سیر میکند مسافرتا مباح شد سفر عاصی بعد از گذشتن از حد ترخص
قصر میکنند از حین شروع در سیر مسئلهٔ در اعتبار شرط مذکور از برای کسیکه خارج
بشود از بلدیکه اقامه کرده باشد در آن ده روز اشکالی هست اقرب اعتبار است و اعتبار
آن در کسیکه خارج شود از بلدیکه مردد باشد در آن سی روز مشکلتر است و مشکلتر
از آن اعتبار آنست در کسیکه داخل شود در بلدیکه نیت کند اقامهٔ ده روز را در آن و
بعد از جمع شدن شروط مذکوره ثابت میشود حکم قصر و افطار عزیمةً و منقطع
نمیشود این حکم مگر بیکی از چند امر امر اول دخول وطن است و معتبر است در آن شرعاً
اینکه بوده باشد از برای او در آنجا ملکی و احوط اینستکه منزل مملوکی باشد مسئلهٔ
با ملحق میشود بملک وقف خاص نه مستعار و مستاجر و احوط اینستکه شش ماه در
آنجا اقامه کرده باشد بر وجهیکه موجب شود اتمام نماز را و احوط اینستکه مقیم باشد در
آن مدت در منزلش بر نحو متعارف که منافات ندارد ~~[illegible]~~ با آن خروج در بعض احیان
از آن مثل خروج از بلد و بنا بر معتبر شدن اینکه بوده باشد اقامه او بقصد توطن کردن
دائمی اگرچه هجر و ترک کند آنرا بعد از این چنانکه معتبر شدن اینکه بوده باشد بعد
از این عازم بر اینکه اقامه کند در آن در هر سالی شش ماه و لکن اظهر خلاف هر دو است
مسئلهٔ اظهر عدم اختصاص وطنست بجزئیکه گفته شد در فرض سابق بلکه شامل
میشود وطن عرفی را و آن محل تولد و منشاء است و بلدیکه بگیرد از برای مقام و سکنا

یعنی رسیده بحد ترخص

از برای خودش بر دوام با توقف در آن بمقداری که صادق باشد بر او اینکه او از اهل
آنست بلی اگر اعراض کرد از آنجا و قصد توطن کرد در بلد دیگری چون دیگر وطن نیست اینکه
معتبر باشد در بقاء حکم چیزیکه معتبر است در آن شرعاً و انقطاع سفر بدخول وطن
شامل میشود صورتی را که اگر از وی قصد نباشد پس اگر بیرون رفت بسوی مسافت
و برگردانید او را باد بسوی یا قبل حد ترخص تمام میکند امر دویم اینکه قصد اقامه
ده روز کامل متوالی کند در محل واحد معینی غیر بلد خودش اگرچه صحرای بی آبادی
باشد و در ده روز تأملی هست پس اگر قصد اقامهٔ کمتر از ده روز کرد قصر میکند
حتی پنج روز و بیشتر مسئلهٔ حقیقت قصد اختیار و تأثیر قلبی است که موقوف
بر احراز امکان مقصود لکن کفایت میکند [illegible] در اینجا مجرد علم بیقاء و لو از جهة
اضطرار و با کراهتی از آن و از برای آن باشد و متمکن میشود از عزم بر اقامه نزد احراز
امکان اقامه بوجود مقتضی از برای آن و لو بعد از این با امن از مانع و معتبر است
در عزم فعلیت پس کفایت نمیکند عزمیکه معلق باشد بر چیزیکه عالم بحصول
آن اگرچه حاصل باشد واقعاً مسئلهٔ کفایت میکند در قصد اقامه عشره عزم
بر قضاء امری و اشتغال بشغلی در بلدی و علم باینکه طول میکشد تا ده روز نه مجرد
امتداد آن تا عشره واقعاً بلکه و نه عزم بر اقامه تا روز معینی مثل روز عید قربان
با جهل باینکه روز دهم است گذشته از اینکه اگر عزم کرد در بیست و هشتم از ذی القعده
بر مکث تا روز نوهر با احتمال او نقص ماه را اگرچه تمام باشد مسئلهٔ منافات
ندارد با قصد اقامهٔ ده روز عزم بر عدم آن معلق بر چیزیکه احتمال نمیدهد حصول
آنرا عادة چنانکه منافات ندارد با آن تعلیق بقاء بر امری که مطمئن باشد بحصول
آن مسئلهٔ منافات ندارد با قصد اقامهٔ ده روز علم بوجود مانع اگرچه مظنه [illegible]
باشد بارتفاع آن و ظن حصول مانع بلکه و احتمال حصول آن احتمالیکه معتد به
باشد مسئلهٔ معتبر در اقامه در بلد صدق آنست عرفاً و ظاهر اینستکه منافات
ندارد بیرون رفتن از آخر خانهای آن بلکه و نه حصاران قلیلاً چنانکه گاهی منافات
ندارد با صدق اقامه [illegible] عرفاً خروج در اثناء آن اما اگرچه برود هر مقدار دیگر

۲ باشد هم

برود لکن ظاهر اینست که قصد خروج در مدت اقامت بسوی توابع بلد مثل مقابر و بساتین
و مزارع اگرچه دور باشند و طول بکشد زمان خروج منافی است از برای عادت مقیمین
بلد یا بسوی کمتر از حد ترخص از جهت اینکه آن حد شرعیست از برای بلد یا بسوی
کمتر مسافت بیرون بودن است از برای قصد اقامه ده روز و از یقین باعتبار آن
در وجوب تمام پس دور نیست حکم ببقاء وجوب قصر با قصد مزبور از اول زمان
قصد اقامه مسئلة هرگاه قصد اقامه کرد در یکی از امکنه لا علی التعیین یا در
مجموع آنها با بودن هر یک از آنها محسوب در عادة محل مستقلی جایز نیست پس
معتبر قصد اقامه است در مکان مخصوصی مثل بلد و قریه نه مجموع بلاد عراق
بلکه و نه قرای رستاق بلکه و نه محلات بلد عظیمی که محسوب شود هر محلی از برای
آن مقامی غیر محل دیگر مسئلة هرگاه بوده باشد اقامه در صحرا اینکه ممتاز نباشد
بعضی بقاع آن از بعضی معتبر است عرف در صدق اقامه در یک زمین و بعد از آن
پس در تعیین حدود دیگر ضرور نیاید در خروج بسوی آنها یا رجوع میشود بسوی نظر
ناوی اقامه مادامیکه متجاوز نباشد از قدر متعارف بلاد آن یا اقتصار میشود بر که
چونکه ممکن است بحسب حاجات او در تنقل یا غیر از این چند وجه هست مسئلة
احوط اگر نباشد اقوی اعتبار یوم شرعیست در اقامه ده روز و صحیح دخول شبها
متوسطه اند و اظهر محسوب شدن یوم مشکتر است بتمام کردن آن از روز دیگر
مسئلة هرگاه قصد اقامه کرد بعد از آن پشیمان شد ولو بتردد یا بقصد انتقال
بسوی کمتر مسافت رجوع میکند بتقصیر مگر اینکه نماز فریضه بتمام اداء کرده باشد
پس بدرستیکه مستقر میشود بر او حکم اقامه بسبب این پس مستمر میماند بر اتمام در
این هنگام و باعث نمیشود استقرار را نماز مغرب یا صبح و نه نوافلیکه ساقطند
از مسافر بلکه و نه گذشتن وقت نمازیکه داخل میشود آنرا قصر بر او یا فوت کردن نماز
از او عمداً یا سهواً مادامیکه قضا آنرا بجا نیاورده باشد بتمامیت بلکه و اگرچه
آنرا بتمامیت بجا آورده باشد و اولی از آن صورتیست که هرگاه واجب نباشد
قضاء نماز فوت شده چنانکه هرگاه فوت از جهت حیض باشد یا جنون یا اغماء

و مثل آنها بلکه و همچنین است اگر شک کند در فعل نماز بعد از وقت بلکه و همچنین است
اگر تمام کند نسیاناً بعد از نیت قصر نسیاناً از قصد خودش زیرا که ظاهر وجوب اعاده
است در وقت بلکه و در خارج وقت و مثل اینست هر صورتیکه نماز تمامی کند و معلوم
شود فساد آن بطوریکه واجب باشد قضای آن بلکه و اگر واجب باشد اعاده آن تنها
مسئلة هرگاه نماز تمامی کرد از جهت غفلت از سبب یا بخیال اینکه در بلد خودش است
احتمال دارد احتمال لکن بعید نیست اکتفاء بآن در استقرار اقامه بلکه و همچنین است
اگر اعتماد کرده در اتمام بر شرف بقعه نسیاناً از قصد اقامه مسئلة هرگاه شک کرد در نماز
بین دو و چهار و بنا گذاشت بر چهار از جهت مظنه او یا بنا از جهت بودن او کثیر الشک
یا از جهت حفظ امامش یا مأمومش چهار تا را پس اقرب استقرار است و اما هرگاه بنا گذاشت
بر چهار تا اینکه احتیاط کند و رجوع کرد پیش از احتیاط پس از برای تامل در استقرار آن
بلکه در صحت نماز مجالی هست مسئلة هرگاه داخل شد بدون نیت اقامه در نماز بنیت
قصر بعد از آن عزم کرد بر اقامه عدول میکند بسوی تمام در این هنگام پس اگر تمام کرد نماز را
بعد از آن رجوع کرد از عزمش پس اقرب استقرار است مسئلة هرگاه داخل شد کسیکه
نیت اقامه کرده در نماز بنیت تمام بعد از آن رجوع کرد از آن در رکعت اول یا دوم پس اظهر
اینکه او عدول میکند بسوی قصر بلکه و همچنین است اگر رجوع کرد بعد از قیام از برای رکعت
سیم پیش از آنکه رکوع کند و اگر رجوع کرد بعد از آن پس در صحت نمازش اشکالی هست
و اکتفاء بآن در استقرار مشکلتر است مسئلة هرگاه مستقر شد حکم اتمام بسبب
نماز پس همچنانکه باقی میماند وجوب اتمام همچنین باقی میماند وجوب صیام و لکن در استقرار
حکم اقامه بصوم اشکالی هست اگرچه رجوع کند بعد از زوال بلکه از برای تامل در صحت
صوم در این هنگام مجالی هست مسئلة هرگاه نیت اقامه ده روز کرد و تمام کرده روزه را
یا نماز کند پس ظاهر وجوب اتمام و صیام است بعد از آن مسئلة هرگاه بیرون
رفت مقیم با استقرار حکم اقامه بلکه و بدون آن در وجهی بسوی کمتر مسافت و عزم بعود
داشته باشد و اقامه ده روز بعد از آن و نبوده باشد هر یک از ذهاب و ایاب چهار فرسخ
که ملفق بشود از آنها هشت فرسخ تمام میکند وقت رفتن و برگشتن و در بلد و همچنین

اگر عزم کرد بعد از استقرار بر اقامه در محل دیگری که نمیرسد تا بین آنها بحد مسافت تا قصد
کرده مرور را بوطنیکه از برای اوست همچنین مسئلهٔ هرگاه بیرون رفت بعد از قصد اقامه
و استقرار آن بسوی جائیکه کمتر مسافت باشد بمنی و ملفقه با نیت عود بسوی محل اقامه
بقصد اقامهٔ ثانی پس اقرب قصر است در عودش بخصوص هرگاه ارادهٔ مکث نداشته باشد
در محل اقامه و بوده باشد در راه بلدش و اقرب تمام است در وقت رفتن و در مقصد و در طی
در هر دو بلکه در عود نیز است جمع و اگر قصد داشته باشد تکرار خروج را بسوی آن مقصد و برگشتن
بسوی محل اقامه پس در قصر در غیر عود اخیر تاملی بلکه منعی هست مگر اینکه عارض شود قصد
تکرار پس بدرستیکه آن اقامه نمیکند در عود حکم اتمام را و همچنین است حکم ظاهرا اگر بوده
باشد خروج او بسوی جائیکه بحد ترخص نرسد و هرگاه مردد باشد در عودش بین اقامه
و عدم آن پس اقرب در اینجا هم قصر است در عودش تنها و اگر مردد باشد بین عود و عدم
عود دور نیست بقاء او بر تمام در ذهابش امر تیمم اینکه بگذرد بر مسافر حال تردد او در
محلی سی روز پس بدرستیکه قصر میکند پیش از گذشتن سی روز و بعد از آن تمام میکند ولو
یک نماز باشد و هرگاه مصادف شد اول ترددش اول شهر هلالی را پس از برای اکتفاء
بگذشتن اتمام او ولو ناقصا یعنی ولو از سی روز کمتر باشد و بیست و نه روز باشد در وجوب
تمام وجهی هست که بعید نیست مسئلهٔ معتبر است در گذشتن سی روز بر مسافر حال
تردد از برای وجوب تمام هم ایام تامهٔ شرعیه و حکم در تلفیق و دخول شبهای متوسطه
و عدم دخول سابقه و اخیره چنانست که گذشت مسئلهٔ نیست فرقی در وجوب تمام
بگذشتن سی روز بر مسافر حال تردد هم بین شهرها و صحراها و حکم خروج از محل در اثناء
مدت مثل حکم خروج است از محل اقامهٔ عشره پس شریکند هر دو قاطع در اعتبار اقامه در
یک محل مگر اینکه اقامه در عزم شده است بر آن در آنجا و حاصل است بعزمی بر آن در آنجا
پس اگر بیرون رفت بسوی مسافت در اثناء آن مدت بدون قصد مسافت و باقی ماند
متمم مدت متردد در محل دوم پس ظاهر بیرون رفتن از آن انقطاع و واضح میشود این در
صورتیکه اگر بگذرد بر او بعد از خروج بسوی مسافت تمام مدت و حال آنکه سرگشته باشد
با تردد در اینکه مسافرت بکند یا نکند بلکه و همچنین اگر ملتفت نشود بسبب چیزیکه اگر بوده

باشد در کشتی یا مرکب صحرائی و مردد باشد بعد از حصول سفر را و در انتقال از محلش و
عدم انتقال تا اینکه بگذرد بر او مدت بعد از آن ملتفت شود اینکه منتقل شده است از آن
و سیر چند مسافت کرده است بلکه کفایت میکند در عدم حصول قاطع تعدد مکان
در مدت تردد اگرچه فاصله نشود بین آنها مسافتی مسئلهٔ سزاوار نیست شک در
عدم حصول قاطع اگر بوده باشد متردد در اثناء سفرش پیش آمدن بقصد سی
روز با تردد مسافر تا از مقصدش مسئلهٔ حکم خروج از محل تردد بعد از انقطاع حکم
سفر بآن حکم خروج است از محل اقامهٔ عشره بعد از استقرار آن چهارم از چیزهائیکه
منقطع میشود بآن وجوب قصر بر مسافر عزیمة بودن اوست در یکی از اماکن اربعه
که آنها مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حائر حسین است علیه السلام پس بدرستیکه
بنا بر صحیح معروف مخیّر است مسافر در آنها بین اتمام افضل و قصر احوط و از برای تعمیم
حکم از برای بلاد اربعه نه خصوص اماکن اربعه تنها وجهی هست لکن احوط اقتصار است
بر چیزیکه گذشت مسئلهٔ ظاهر جواز دخول است در نماز بی تعیین از برای یکی از قصر
و تمام در اماکن اربعه پس معین کند در اثناء و عدول از آنچیزیکه معین کرده است از آن
مادامیکه از محل عدول نگذشته باشد مسئلهٔ در عدول بسوی قصر بعد از دخول به
رکعت سیم عمدا با سلام دادن بر رکعت دوم سهوا تاملی هست و همچنین تاملی هست در
عدول بسوی تمام بعد از زیادهٔ یک رکعت یا دو رکعت بر قصر سهوا در اماکن اربعه مسئلهٔ
ظاهر اختصاص حکم مزبور است بنماز ادائی در اماکن اربعه پس جاری نمیشود حکم تخییر
در قضاء نمازیکه فوت شده باشد در غیر آن اماکن در آن اماکن و نه در قضاء نمازیکه فوت
شده است در آن اماکن در غیر آن اماکن بلی از برای جاری کردن حکم در قضاء نمازیکه
فوت شده است در آنها در آنها وجهی هست مسئلهٔ جائز است بجا آوردن نافله
که ساقط شده از مسافر در اماکن اربعه اگرچه نماز از آن نافله را بقصر بخواند بلکه و اگر
چه بجا آورده باشد نماز را در خارج آن اماکن با تاملی در آن مسئلهٔ ملحق نمیشود روزه
بنماز یعنی باید معینا افطار کند در اماکن اربعه تتمه فی مشاهد ائمه علیهم السلام با اماکن مذکوره
و در آنجا است چند مسئله مسئلهٔ اول هرگاه تمام کرد کسیکه معتبر است بر او تمام

عالماً و عامداً اعاده میکند در وقت و خارج وقت و هرگاه بوده باشد جاهل بتقصیر
پس نیست اعاده بر او اگرچه عالم شود بحکم قصر در وقت و هرگاه جاهل باشد بخصوصیت
حکم قصر یعنی با آنکه حکم قصر را دانسته ثبوت آن را در مورد خاصی ندانسته باشد پس احوط
اگر نباشد اقوی اعاده است در وقت بلکه و در خارج وقت هم بلکه و همچنین است اگر
جاهل باشد بمسافت مترجم گوید یعنی اعاده کند در وقت بلکه و در خارج آن
مسئلهٔ معذور نیست جاهل اگر قصر کند در جای اتمام لکن معذور بودنش در کسیکه
نیت اقامهٔ ده روز داشته باشد روایت شده است و در عمل باین روایت تاملی هست
مسئلهٔ هرگاه فراموش کرد مسافر موضوع یا حکم یا خصوصیت را مترجم گوید یعنی
یادش رفت که مسافر است یا اینکه مسافر باید قصر بکند یا مصداق آن را پس تمام
کرد اعاده میکند و قضا نمیکند و اگر سلام داد بر دو رکعت نسیاناً صحیح نبودن
نمازش وجهی قوی مسئلهٔ هرگاه جاهل باشد مسافر بحکم یا موضوع یعنی ندانست که
مسافر باید قصر بکند یا ندانست که مسافر است پس اعتقاد کرد وجوب تمام را و قصر کرد
با این واجبست بر او وقتیکه عالم شد اینکه بقصر اعاده کند و اگر عالم نشد مگر بعد از
وقت قضا کند بقصر نه بتمام اگرچه گفته شده است باین یعنی بتمام قضا کند مسئلهٔ
دویم اعتبار در قصر و اتمام بحال اداء نماز است پس اگر داخل شد بر او وقت در
حال حضور و متمکن شد از نماز و نماز نکرد بعد از آن مسافر شد و وقت باقی بود قصر
میکند و در عکس تمام میکند و اعتبار در قضا بحال فوت نماز است پس اگر مجنون شد
و مسافر شد بعد از گذشتن مقدار نماز از وقت و مستمر ماند جنون او تا آخر وقت
قضا میکند تماماً و در عکس قصراً مسئلهٔ کسیکه داخل شد بر او وقت نافلهٔ زوال
پس نماز نکرد با تمکن او از آن و وسعت وقت حضور از برای نماز و مسافر شد مستحبست
از برای او قضای آن نافله و لو در سفر اگرچه بقصر جا آورد نماز ظهر را بنا بر اظهر
مسئلهٔ سیم مستحبست از برای مسافر اینکه بگوید بعد از هر نمازیکه قصر میکند
در آن سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ سی مرتبه و وارد
شده است استحباب این از برای مصلی مطلقاً پس احتمال دارد تداخل از برای مسافر

مترجم گوید یعنی مسافر هم سی مرتبه تسبیحات مذکوره را بخواند نه شصت مرتبه والله العالم

کتاب الزکوة

و در آن است دو مقصد **مقصد اول** در زکوة مال و در آن است چند فصل

فصل اول در شرائط عامهٔ وجوب زکوة است و آنها
چند امرند یکی از آنها بلوغ است پس نیست زکوتی در مال صبی مطلقاً حتی غلات
و چهارپایان او بنا بر صحیح و در حکم صبی است حمل و هرگاه جدا نشد حمل از مادر حیاتش
معلوم میشود مالک نشدن او از برای مال پس مراعات میشود در وجوب زکوة بر مالک
واقعی اجتماع شروط اگر ممکن باشد مسئلهٔ اکتفا نمیشود در چیزیکه معتبر است
در زکوة آن سال بگذشتن تمام یا بعض آن پیش از بلوغ بلکه کفایت میکند در چیزیکه
معتبر نیست در آن سال اینکه بالغ شود صبی پیش از زمان تعلق وجوب نه بعد
از آن پیش از حصاد مسئلهٔ ظاهر استحباب زکوة است در غلات صبی و در
چیزیکه تجارت میکند بآن ولی از برای صبی از مال او و اما چهارپایان صبی پس
ثابت نشده است در آنها این و متولی میشود ولی اخراج زکوة را مادامیکه بالغ
نشده باشد و اگر ولی پیش از بلوغ صبی نداده باشد میدهد خود صبی بعد از
بلوغش و دویم از امور عقل است پس نیست زکوتی در مال مجنون مطبق
باشد یا ادواری و معتبر در اینجا هم حصول جنون است در بین سال در چیزیکه معتبر است
در آن سال و حصول جنون پیش از زمان تعلق وجوب در غیر آن مسئلهٔ در
انهدام سال بعروض جنون در مدت کمی که اعتنا شود بآن در عرف اشکالیست
اقرب عدم انهدام است و مستحبست زکوة در مالیکه تجارت میشود بآن از برای
مجنون هم چنانکه گذشت مسئلهٔ در الحاق بیهوشی و سکر بجنون نظری هست
ارجح عدم الحاق است و اما سهو پس ملحق نمیشود بآن البته و سیم از آنها حریت است
پس نیست زکوتی بر مملوک بی فرقی بین مملوک خالص و مدبر و مکاتب مشروط
و مطلقیکه چیزی اداء نکرده باشد اما مبعّض پس واجبست زکوة در نصیب
جزء حرش با استکمال او از برای شرائط و اما واجبست زکوة مال مملوک بر مولای
او اشکالی هست لکن عدم آن در مکاتب واضح است و چهارم شرط ملکیت

وتمام بودن ان در همهٔ سال در چیزیکه معتبر است در ان حول و پیش از زمان تعلق
وجوب در غیر ان پس واجب نیست زکوة در چیزی که مباح شده باشد از برای
او و نه در موهوب پیش از قبض ان و نه در موصی به پیش از موت موصی و قبول موصی
له و نه در قرض پیش از قبض و اما چیزیکه منتقل شده باشد بکسی بعقد جائزی پس
جاری میشود در حول از زمان عقد واگر رجوع کرد مالك اولش پیش از تمام سال مستغنی
میشود مورد زکوة واگر رجوع کرد بعد از سال پیش از اداء زکوة نافذ نیست رجوع
او در چیزیکه فقراء مستحق ان هستند اگرچه پیش از تمکن از اداء باشد بنابر احوط بلکه
اقوی و همچنین است منتقل بعقد خیاری در صورتیکه خیار از برای منتقل الیه
باشد واگر خیار از برای بایع باشد پس در حکم تردیدی و اشکالی هست و نحو انها
تمکنست از تصرف و بسبب این شرط ساقط میشود زکوة از اموالی از انها است
مالیکه غائب باشد از مالکش با عدم قدرت او بر اخذ ان خودش یا وکیلش واگر
موقوف باشد اخذ بر گذشتن مدتی معتبر است حول بعد از گذشتن ان مدت
مسئلهٔ هرگاه مال غائب در دست وکیل شخص باشد و قدرت نداشته باشد
مالك بر اخذ ان مال از وکیل پس در ثبوت زکوة است در ان اشکالی و مرجع در
صدق غائب بودن مال از مالکش عرفست مسئلهٔ کفایت نمیکند در صدق
غیبت مال از مالك بیرون بودن مالك از خانهٔ خود و رفتن او در مشاغلش اگر
چه منع کند انمشاغل او را از عود و طول بکشد اشتغال او با نها بلکه واگرچه
سکنا کند در خانهٔ دیگر بلکه واگرچه حبس شود بلی دور باشد و دورتر باشد از دیار بلی اگر
اسیر شد مالك و منقطع شد از خانهٔ خود ساقط میشود وجوب زکوة مسئله
ضرور ندارد در وجوب زکوة منع مالك از صرف مال بستن دستهای او و مثل ان
یا بودن مال نزد او و در جیبش مثلا مسئلهٔ هرگاه گذاشت مالی در خانهٔ خود یا
در دست عیالش از برای نفقهٔ ایشان و غائب شد از ایشان و گذشت بر ان مال
سال پس اظهر عدم وجوب زکوة است در ان مسئلهٔ معتبر است حضور مال و تمکن
از ان بتمام سال در چیزیکه معتبر است حول در ان پس جاری نمیشود در حول

مکر از زمان حضور و تمکن بلی دور نیست وجوب زکوة در صورتیکه اگر عارض شود
غیبت مانعه از تصرف در بین سال و برطرف شود بزودی بطوریکه ضرر نداشته
باشد در صدق استمرار تمکن عرفا و اما چیزیکه معتبر نیست در ان حول پس در
اعتبار این شرط در ان در زمان تعلق وجوب اشکالی هست احوط عدم است
مسئلهٔ ایا کفایت میکند حصول شرط در جزئی از نصاب پس واجب شود زکوة
بقدر ان جزء یا معتبر است حصول شرط در همهٔ نصاب دو وجه هست که خالی
نیست اول انها از رجحانی مسئلهٔ هرگاه حاضر شد مال غائب بعد از چند سال
زکوة یکسال از برای مبدء هدا استحبابا و از انها است مالیکه غصب شده باشد و
مالیکه انکار شده باشد و مالیکه دزدیده شده باشد هرگاه متمکن نباشد از گرفتن
ان اگرچه متمکن باشد از اداء زکوة از انها باذن غاصب و مثل ان در وجهی و معتبر است
مبدء حول از حین عود بسوی مالك و در سقوط زکوة از ان اموال هرگاه معتبر نباشد
در ان حول و نبوده باشند نزد مالك زمان تعلق وجوب همان اشکال گذشته را
هست مسئلهٔ کسیکه متمکن باشد از دست اوردن مالش و دست نیاورد انرا
باختیار خودش احوط وجوب زکوة است بر او بلکه شاید وجوب خالی نباشد از قوت
در صورتیکه هرگاه محتاج نباشد در اخذ ان بسوی صرف مالی و نه استعانتی بغیر و نه
تحمل کلفتی که معتاد نباشد چنانکه هرگاه متمکن باشد از اخذ ان خفیه بسهولت و
هرگاه عارض شد تیسر اخذ همچنین یعنی در خفیه و بسهولت بعد از انکه متیسر نبود
جاری میشود در حول از زمان تیسر و از انها است گمشده از حیوانات و مفقود
از غیر حیوانات و هرگاه عود کردند ابتداء میشود سال از حین عود و هرگاه کم باشد
مدت خیلی پس در هدم حول اشکالی هست مگر انکه بیرون نرود مال از بودن ان
نزد مالکش و تحت یدش با گمشدن و مفقود بودن ان در این مدت کم پس اشکالی نیست
در عدم هدم مسئلهٔ هرگاه بعض نصاب گمشد یا مفقود شد نه بعض دیگر پس در
سقوط زکوة از تمام نصاب همان دو وجه گذشته را هست واگر عود کرد بعد از چند
سال زکوة یکسال میدهد استحبابا و از انها است وقف عام یا خاص و اما تمامیکه

تسبیل شده باشند از برای موقوف علیه پس در وقف عام معتبر است رسیدن انها
بقبض او واز جهة مالک نشدن او و معتبرا پیش از قبض پس معتبر است اجتماع شرائط در ان
در این هنگام و در وقف خاص کفایت میکند حصول انها در نصیب موقوف علیه
اگر بوده باشد معین بشرط واقف یا بوده باشد موقوف علیه منحصر و اما با تعدد و بودن
قسمت موکول بنظر ناظر پس معتبر است حصول شرائط در نصیب او و بعد از قسمت و از
انها است چیزیکه گم و گذاشته شده باشد یا عدم تمکن از در کردن ان و اما با تمکن از در
ان پس اشکالی هست شاید اقرب عدم وجوب باشد هم و نیست از تمکن فک تمکن از
فروختن او بمرتهن و کسیکه مالی غایب میشد هد از برای بعضی داخلست در غیر متمکن بعد
نیست زکوة بر او و از انها است دین و مراد از ان در اینجا چیزیست که ثابت باشد از
برای کسی در ذمه غیرش قرض باشد یا غیر قرض پس واجب نیست زکوة ان بر دائن چه
نقد باشد چه حیوان اگر چه قدرت داشته باشد بر اخذ ان و بوده باشد تاخیر از قبل
او بلی اگر امتناع کرد و رد شد بحاکم شرعی متجه است بودن ان مثل مقبوضش پس جاری
میشود در حول از زمان اخذ **مسئله** واجبست زکوة بر کسیکه قرض گرفته با حصول
شرائط و ظاهر صحت اشتراط مقرض است اداء زکوة را بر مقرض وقت اقراض با تفصیلی
که میاید لکن بری نمیشود ذمه او مگر باداء مقرض و شمه از شروط نصاب و
میاید تفصیل ان ان شاء الله تعالی و در اینجاست چند مسئله **مسئله اول** ثابت میشود
زکوة بعد از اجتماع شرائط در ذمه یا تعلق بعین مال بتفصیلیکه زود است بیان
میکنیم انرا ان شاء الله تعالی اگر چه قادر بر اداء ان نباشد **مسئله** مضمون نیست زکوة بتلف
ان اگر انرا بیرون اورده باشد از مال یا تلف شود نصاب اگر بیرون نیاورده باشد زکوة را
مگر با تعدی یا تفریط یا تمکن از اداء و لو بدادن بحاکم یا کسیکه حاکم نصبش کرده باشد
از برای گرفتن زکوات اگر چه مطالبه نکرده باشد **مسئله دویم** منع نمیکند
دین از زکوة اگر چه باندازه تمام نصاب بوده باشد و مالک غیر از ان هم نباشد و
هر گاه فوت شد مالک با بقاء متعلق زکوة مقدم است زکوة بر دین و هر گاه تلف
شد متعلق زکوة پیش از موت مالک بر وجهیکه باعث شود ضمان مالک را یا بعد از

موت بر وجهیکه باعث ضمان کسی نشود تقسیم میشود ترکه بر زکوة و بر دیون با قصور
با اختلافی که بین صورتین هست در کیفیت تقسیم **مسئله سیم** منع نمیکند از وجوب
زکوة فقر هیند مرض اگر چه منع کند مرض از تصرف محاباتی در زیاده تر از ثلث و منع نمیکند
از ان سفه و گفته شده است متولی میشود حاکم اخراج زکوة را از جانب سفیه و خودش
نیت میکند **مسئله چهارم** کفار مکلفند بزکوة مثل باقی فروع و صحیح نیست از
ایشان و ساقط میشود از ایشان بسبب اسلام و اگر نمیگیرند سالها را از اسلام و
در جواز اخذ امام یا ساعی زکوة را از کفار قهرا مطلقا یا با بقاء عین تر صورتیکه تلف
شده باشد اگر چه تلف از بتفریط باشد تاملی هست **فصل دویم** واجبست
زکوة در انعام ثلاثه یعنی شتر و گاو و گوسفند و نقدین یعنی طلا و نقره و غلات اربع
یعنی گندم و جو و خرما و مویز و واجب نیست در غیر از این نه چیز **مسئله** مستحب است
زکوة در چند چیز از انها است باقی چیزهائیکه از زمین روئیده میشوند از چیزهائیکه
کیل و وزن میشوند غیر از سبزیجات و میوها و بادنجان و خیار و مثل انها و از انهاست
مادیان و از انهاست مال التجارة **فصل سیم** در زکوة انعام است و شرائط وجوب
ان گذشته از چیزیکه گذشت چهار است اول نصاب است و نصاب در شتر دوازده است
اول پنج تا و در انها است یک گوسفند و واجب نیست بر زائد بر پنج تا چیزی تا برسد
بنصاب دویم و ان ده تا است و در انها است دو گوسفند تا نصاب سیم و ان پانزده
و در انها است سه گوسفند تا نصاب چهارم و ان بیست تا است و در انهاست
چهار گوسفند تا نصاب پنجم و ان بیست و پنج تا است و در انها است پنج گوسفند
تا نصاب ششم و ان بیست و شش است و در انها است بنت مخاضی و ان شتر ماده
ایست که تمام کرده باشد یک سال را و داخل شده باشد در سال دویم تا نصاب
هفتم و ان سی و شش تا است و در انست بنت لبونی و ان شتریست که تمام کرده
باشد دو سال را تا نصاب هشتم و ان چهل و شش است و در انست حقه و
ان شتریستکه تمام کرده باشد سه سال را تا نصاب نهم و ان شصت و یکست
و در انست جذعه و ان شتریستکه تمام کرده باشد چهار سال را تا نصاب دهم

وان هفتاد و شش است و در آنست دو بنت لبون تا نصاب یازدهم وان نود و یک است و در آنست دو حقه تا نصاب دوازدهم وان صد و بیست و یک است پس در هر پنجاه تا است حقه و در هر چهل تا است بنت لبون در نصاب دوازدهم واحوط اگر نباشد اقوی وجوب تقدیر است اند و نصاب یعنی پنجاه و چهل بطوریکه فرا بگیرد تمام را ولو بجمع بین ان دو نصاب واگر حاصل نشود استیعاب ولو بجمع ملاحظه میشود تقدیر بیکی اقرب باشد باستیعاب پس تقدیر میشود صد و بیست و یکی به چهل تا و صد و سی بر پنجاه و چهل دو مرتبه و صد و چهل بر پنجاه دو مرتبه و چهل یکمرتبه و صد و پنجاه به پنجاه تا و تقدیر میشود صد و شصت بچهار چهل تا و صد و هفتاد به یک پنجاه و سه چهل و صد و هشتاد بر پنجاه دو مرتبه و چهل هم دو مرتبه و صد و نود به سه پنجاه و یک چهل و مخیر است در دویست تا مسئلة در جزئیت یکی که زائد است بر صد و بیست تا با شرطیت ان خلاف و اشکالی هست واحوط اینست که ساقط نمیشود بتلف ان بی تفریط بعد از تعلق وجوب جزئی از فریضه مسئلة در گاو و از گاو است جاموس دو نصاب هست بمعنای اینکه واجبست در سی تا تبیعی یا تبیعه وان گاویست که داخل شده باشد در سال دویم واگر بوده باشند چهل تا پس در آنها است مسنه وان انست که داخل شده باشد در سال سیم تا برسد بشصت تا پس در انها است دو تا از فریضه سی تا پس هرگاه برسد هفتاد تا را واجبست فریضه سی تا و فریضه چهل تا و هرگاه برسد هشتاد تا را واجبست دو تا از فریضه چهل تا پس هرگاه برسد بنود پس در انها است سه تا از فریضه سی تا و در صد تا زیاد میشود فریضه سی تا و همچنین و در چیزیکه عد بکنند انرا هر دو عدد یعنی سی و چهل مثل صد و بیست که چهار سی و سه چهل است مخیر است مکلف بین دادن فریضه سی و چهل و ظاهر اینست که تخییر از برای مالک است در اینجا و در چیزیکه گذشت در شتر نه از برای گیرنده مسئلة در گوسفند پنج نصاب اول چهل و در انها است یک گوسفند دویم صد و بیست و یکی و در انها است دو گوسفند سیم دویست و یکی و در انها است سه گوسفند چهارم

سیصد و یکی و در انها است چهار گوسفند بنا بر احوط بلکه اقوی پنجم چهار صد پس در هر صد تا است یک گوسفند و همچنین است حکم در عدد دیگر زیاد باشد بر چهار صد تا متر جم گوید یعنی در هر صد تا یک گوسفند زکوة هست مسئلة ظاهر اینست که محل وجوب بعد از رسیدن بچهار صد تا مجموع عدد است پس ساقط میشود از فریضه اگر تلف شد بعد از سال چیزی از ان مجموع بنسبت واما عدد دیگر از نصاب چهارم گذشته باشد و بر پنجم نرسیده باشد پس تلف ان باعث نمیشود نقصان فریضه را مگر اینکه باعث شود نقص ان نصاب چهارم که محل وجوب در ان مجموع عدد است مسئلة ما بین نصابها در جمیع اجناس یعنی نقد و غلات و مواشی عفو است واجب نیست در ان چیزی غیر انچیزیکه واجب میشود بنصاب پیش و در اینجا است چند مسئله مسئلة اول مجزی میباشد ابن لبون از بنت مخاض بی تدارک و احوط اقتصار است در این بر حال نیافتن بنت مخاض و هرگاه نباشد هیچ کدام را و متمکن باشد از خریدن هر یک از انها پس احوط خریدن بنت مخاض است مسئلة دویم کسیکه واجب باشد بر او سنی از شتر و نبوده باشد نزد او و از ان سن شتری واجبست بر او تحصیل ان از خارج و هرگاه بوده باشد نزد او پست تر از ان سن بیک درجه بدهد انرا و بدهد با ان دو گوسفند یا بیست درهم بمستحق و هرگاه بوده باشد نزد او بالاتر از ان سن بیک درجه بدهد انرا و بگیرد از مستحق یکی از دو امر مذکور را یعنی دو گوسفند یا بیست درهم مسئلة در جواز تلفیق در جبر باینکه ضم بکند بسوی گوسفند ده درهم یا نصف گوسفندی و پانزده درهم و همچنین نظری بلکه منعی هست مسئلة مخیر است کسیکه نداشته باشد فرض معین را با اینکه بالاتر و پست تر از ان داشته باشد بین دادن هر یک از انها با جبر مذکور و همچنین مخیر است بین گوسفند و درهم در این صورت زمانیکه میدهد و اما زمانیکه میگیرد از مستحق گوسفند یا درهم را پس ظاهر اینست که تخییر از برای مستحق و ظاهر عدم اعتبار ولی فقرا و است پس جائز است دادن چیزیکه تدارک با ان میشود وقتیکه میدهد بخود فقیر و گرفتن ان وقتیکه میگیرد هم از خود فقیر و نیت میکند زکوة

بمجموع وقتیکه میدهد و بجز بکر قرار داده است انرا شارع مقابل از برای فریضه
وقتیکه میگیرد **مسئلة** هرگاه مساوی باشد چیزی که میگیرد مالك از مستحق در صورت
دادن فرد اعلی از فریضه با قیمت سوقیه آن اعلی یا زیادتر باشد از قیمت سوقیه آن پس
در اجزاء اشکالی بلکه منعی هست **مسئلة** از برای مالك جائز است اینکه بگیرد تدارك
در صورت دادن اعلی و ابا کفایت میکند مجرد عفو یا ناچار است از تا قلی از برای مالك
شدن مستحق چیزیرا که زائد است بر حقش دو وجه هست احوط انها دویم است **مسئلة**
هرگاه بوده باشد تفاوت سنیکه براو واجبست با سنیکه میخواهد بدهد از جهة علو
بیشتر از یك درجه پس در جواز دادن با گرفتن جبر تضاعف بشمار الی درجات اشکالی
یا منعی هست و مثل انست در اشکال یا منع دادن پست تر بیشتر از یکدرجه با زیاد کردن
جبران نسبت بلی از برای دادن بالاتر بچند درجه بی گرفتن جبر از مستحق وجهی هست
هرگاه نبوده باشد علو بمقدار یکدرجه زیاد باشد براخر اسنانیکه معتبرند در فرائض مترجم
گوید یعنی مثلا در شتر شش ساله نباشد بلکه جائز است واگر چه زیاد باشد براخر
انها بلکه از برای جواز گرفتن یك جبر نیز بیشتر در این هنگام وجهی هست و احوط مالك
کردن زیاد پست تر با قلی و احوط ازان اقتصار است در مخالف از حیث پستی وبلندی
بریك درجه با عدم تجاوز بسوی بالاتر جذع **مسئلة** احوط بلکه اقوی مجزی نبودن
بنت مخاض است از پنج گوسفند بلکه و نه از یك گوسفند **مسئلة** هرگاه ممکن نباشد
احتیاط چنانکه گفته شد مراعات میشود در بالاتر و پست تر قیمت سوقیه و احتیاط
میشود بتمام کردن قیمت فریضه **مسئلة** هرگاه متمکن باشد کسیکه فریضه را ندارد
از خریدن ان و از مخالفیکه قابل باشد از برای تدارك پس از برای تخییر او بین انها وجهی
هست که مبنی است بر تخییر واجد سن معین و مخالف قابل جبر و این وجه مخالفست
از برای احتیاط بلکه و از برای مقتضای ظاهر نصوص بدبایند هردو **مسئلة** ثابت
نشده است جبر در غیر شتر پس رجوع میکند کسیکه متمکن نباشد از سنیکه واجبست
براو ولو بخریدن بسوی قیمت آن **مسئلة سیم** احوط اگر نباشد اقوی بدل گوسفندی
که گرفته میشود فریضه در زکوة گوسفند و شتر اینستکه نبوده باشد پست تر از جذع

در گوسفند و از ثنی در بز و احوط اینست هم در چیزیکه تدارك میشود بان نقص اسنان ابل و
شاید خالی نباشد از قوت در چیزیکه دفع میکند انرا مالك بسوی مصدق **مسئلة** در
تعیین مراد از جذع در میش و ثنی در بز اشکالی هست احوط در جذع از میش اینستکه داخل
شده باشد در سال دویم و در ثنی از بز اینستکه داخل شده باشد در سال سیم اگر چه اکتفا
در اول بچیزیکه هفت ماه را تمام کرده باشد و در دویم بچیزیکه یکسال را تمام کرده باشد خالی
نیست از قوت **مسئلة چهارم** هرگاه گذشت بر نصابی چند سال و زکوة داد
مالك از غیر ان نصاب بی تفاوتی منعقد میشود زکوة از جهت عدم نقصان ان در این
هنگام از نصاب والا یعنی اگر از خود ان نصاب زکوة داد یك مرتبه بیشتر زکوة نمیدهد
از جهت نقصان بسبب تعلق زکوة بعین و اگر فریضه از غیر ان جنس باشد پس تاملی هست
یعنی در اینکه زکوة منعقد میشود یا نه **مسئلة** هرگاه بوده باشد با نصاب عفوی
پس منعقد میشود زکوة تا تمام بشود عفو و حاصل بشود نقص در نصاب **مسئلة**
پنجم میش و بز یك جنسند و همچنین شتر خراسانی و عربی و گاو و گاومیش یك جنسند
پس نصابیکه جمع شده باشد از دو صنف هر جنسی واجبست در ان زکوة **مسئلة**
ششم در حساب کردن اکوله و ان گوسفند چاقیستکه معد باشد از برای خوردن
و همچنین حساب قوچیکه نگاه داشته شده از برای کشیدن بماده اشکالی هست احوط حساب
کردن انها است **مسئلة هفتم** منضم نمیشود مال انسانی بمال غیرش اگر چه جمع
شده باشد شرائط خلطه چنانکه اگر شریك باشند در ملك چهل گوسفند مثلا یا ملك
یك بیست گوسفند داشته باشد و یکی باشد محل چرانیدن و خوابانیدن و مشرب
و فحل و دوشنده و محل دوشیدن انها بلکه معتبر است در مال هر یك رسیدن بحد
نصاب ولو بملفق کردن کسرها **مترجم گوید** مثل اینکه سی و نه گوسفند و دو نصف
داشته باشد **مسئلة** فرقی نیست در وجوب زکوة بین دو مال از برای یك مالك
اگر چه دور باشد مکان انها بمسافت قصر یا بیشتر **شرط دویم** از شروط وجوب
زکوة انعام سوم است یعنی چریدن و معتبر است در ان ظاهرا اینکه نبوده باشد نبات
زراعت مملوکیکه معد نشده باشد از برای چریدن انعام و نه برگ درخت همچنین

پس حاصل نمیشود سومی که معتبر است بچریدن انچه گفته شد اگرچه خود حیوان برود
و بچرد انرا مسئلهٔ هرگاه بوده باشد گیاه از گیاههائیکه معتاد باشد چریدن ان
و بوده باشد مملوک از برای مالک انعام یا محل انها یا بدون ان چنانیکه باقی میماند بعد
از درو از بیخ خوشها پس با اعراض مالک از ان حاصل میشود سوم که معتبر است
بچریدن ان چنانیکه اگر بوده باشد از برای غیرش و اعراض کرده باشد و همچنین حاصل
میشود سوم اگر اعراض کند از زرعیکه معد از برای چریدن انعام نباشد مسئلهٔ
در حصول سوم بدون اعراض در گیاه مملوک اگرچه علف بهار باشد اشکالی هست
و اشکال اگر بوده باشد مالک غیر او اهون است بخصوص هرگاه باعث نشود چریدن
ضمان او را مسئلهٔ معلوفه بودن حاصل میشود بتقدیم علف بریده تر یا خشک
بسوی حیوان و مثل ان و ظاهر تر از ان اطعام انست از چیزیکه طعام داده نمیشود با
عادة مسئلهٔ در حصول علوفه بچریدن گیاهیکه مملوک باشد و اعراض از ان
نشده باشد چیزی هست که گذشت از اشکال مسئلهٔ اقرب عدم اعتبار سوم است
در سخال زمان شیر خوردن انها بحسب عادت هرگاه شیر خورند از مادرهای سائمه
یا از سائمه غیر مادر هرگاه بوده باشد از جنس انها در عرف مسئلهٔ از برای
عدم اعتبار سوم در مطلق زمان شیر خوردن و عدم سائمیت از برای چریدن وجهی
هست که اقتضاء دارد انرا احتیاط مالک مسئلهٔ معتبر است در شرط مذکور
یعنی سوم استمرار ان در تمام سال بلی مجزی است در سخال حصول سوم از برای انها
بعد از رضاع در باقی ماند سال از زمان نتاج مسئلهٔ مراد از سوم اینستکه
معاش حیوان از چریدن باشد در همه وقت پس منافات ندارد با سوم علف دادن
بان یک روز یا چند روز بجهتیکه محسوب نشود از معاشش و همچنین منافات ندارد
با ان گرسنه گذاشتن ان باینکه علف ندهد و نچراند از امدت صبر ان بر گرسنگی
یک مرتبه یا چند مرتبه در بین سال یا اخر ان یا اول ان اگر تعیش ان بسوم بوده پیش
از ان و اما تعیش بعلف زمان اندکی از سال پس احوط فی الجمله اگر نباشد اقوی
اعتبار عدم انست بخصوص در دو طرف سال یعنی اول و اخر ان شرط سیم

درحق

اینستکه انعام عوامل نباشد و مراد بعوامل حیوانیستکه کار کردن شغل ان باشد
و مرجع در صدق ان عرف است و معتبر است استمرار عدم عامل بودن ان در تمام سال
و جاری میشود در اینجا نظیر چیزیکه گذشت در سوم و اصح اینستکه فرقی نیست در
انعام بین نر و مادهٔ انها شرط چهارم گذشتن سالست بر انعام با جمع بودن
شرائط از برای مالک انها از بلوغ و عقل و حریت و ملکیت و تمکن از تصرف و نصاب
و سوم و عدم بودن انها عوامل و همچنین معتبر است مسکوکیت و مثل ان در نقدین
پس اگر مفقود شد یکی از انها در بعض سال ولو یک ساعت واجب نیست زکوة
مسئلهٔ مراد از سال یازده ماه است پس واجب میشود زکوة بعد از گذشتن
یازده ماه و وجوب مستقری بنا بر اقوی پس منکشف نمیشود عدم وجوب زکوة با اختلال
شروط در شهر دوازدهم اگرچه اظهر محسوب شدن انست از سال سابق مسئلهٔ
نیست فرقی در اختلال شرطیکه قادح است در سال بین اضطراری و اختیاری اگرچه
بمعاوضه بمثل باشد بنا بر صحیح و نیست فرقی هم بین چیزیکه قصد کرده باشد بان
فرار را از زکوة و غیر ان بنا بر اقوی مسئلهٔ هرگاه گذشت سال پس تلف شد
تمام نصاب یا بعض ان پس نیست ضمانی بر مالک مگر اینکه بوده باشد از جهة تفریط
او ولو بتاخیر اداء بی اذن شرعی پس اگر تفریط کرد ولو بتاخیر اداء بی اذن شرعی ضامنست
چیزی را که در تلف شده است از زکوة مسئلهٔ جاری نمیشود در تعلق زکوة
بسخال گذشتن سال بر مادرهای انها بلکه معتبر است گذشتن سال بر خود
انها پس اگر انها نصابی نباشند مستقل و تمام کننده نصاب دیگر نباشند واجب
نیست در انها چیزی و میباشند از عفو چنانکه اگر متحد باشد زمان ملک و
انا نیست بنا بر اقوی صورتیکه نتاج بدهد چهل گوسفند چهل تا مسئلهٔ هرگاه
سخال نصاب مستقل باشند چنانکه اگر نتاج بدهد پنج شتر پنج تا پس از برای
دو نصابست در دو سال متغایر که زکوة داده میشود هر یک نزد منتهی شدن سال او
مسئلهٔ هرگاه سخال تمام کننده باشد از برای نصاب دیگری یکی باشد یا بیشتر
بی انکه خود انها نصاب مستقلی باشند یا مشتمل باشند بر نصاب و بی انکه خود انها

نصاب متاخری باشد واجبست از برای اصل بعد از تمام سال اصلی یک فریضه و بعد از ان حساب میشود سال از برای مجموع و واجب میشود فریضه ان پس فائده نمید هد ملک ضمیمه پیش از تمام سال چیزیرا بنابر اظهر پس اگر مالک شد کسیکه نزد او ست سی گاو و در اثناء حول یازده تای دیگر را واجبست بر او در اخر سال اصل تبیعی و در سال دیگر بعد از ان مسنه و اگر بوده باشد مکمل نصاب مستقل یکی حکم چنانیستکه گذشت از بناء زکوة هر یک از اصل و فرع بر سال خودش و همچنین است بر وجهی اگر مشتمل باشد بر نصاب پس نفعی ندارد کامل و حکم نمیشود بر مجموع بحکم ان در هیچ حال پس اگر منضم شد بسوی بیست شتر شش تا یا بعکس اکتفاء میشود بچهار گوسفند از برای بیست تا بعد از سال انها و یکی از برای پنج تا بعد از سال انها و خالی نیست از بعدی **مسئلة** هرگاه بوده باشد مکمل بنفسه نصاب متاخری چنانیکه اگر منضم شد بسوی چهل گوسفند صد و بیست و یکی احتمال دارد قریبا هدم حول اصل و بناء بر سال فرع پس فائده نمید هد ملک اصل در پیش چیزیرا و این تفصیل جاریست در مملوک بطور تجدد بغیر نتاج هم **فصل چهارم** اخذ نمیشود بجهة زکوة گوسفند پیر و نر ذات عوار یعنی عیب دار و نر ناخوش مگر اینکه همه نصاب اینطور باشد بی تفاوتی بین افراد ان از حیث قیمت پس بد رستیکه مکلف نیست مالک در این هنگام بتحصیل صحیح و سلیم و اکتفاء میشود بفردی از انها و با تفاوت در قیمت مجزیست وسط (او اوسط) **مسئلة** هرگاه مشتمل باشد نصاب بر صحیح و غیر صحیح پس احوط اخراج زکوة است از صحیح اگرچه اظهر در صورتیکه هرگاه بوده باشد فریضه متعدد دو گوسفند مثلا و فرض شود نصف نصاب سلیم و نصف ان غیر سلیم جواز اخراج سلیمی و غیر سلیمی است **مسئلة** گرفتن ربی بجهة زکوة ممنوع است و تفسیر شده است بگوسفند بکر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نقل شده است تفسیر ان بغیر از این و تحدید مدت بغیر از این مثل بیست روز یا بیشتر و تعیین مشکل است و همچنین وارد شده است منع از گرفتن اکوله و تفسیر شده است بگوسفند یکه معد باشد از برای خوردن و ظاهر اراده

خوردن مالک است و منع شده است از گرفتن فحل الضراب یعنی قوچیکه معد باشد از برای کشیدن بماده و از برای زوال منع در سه تای اخیره باید در دو اخیر تنها برضای مالک وجهی هست **مسئلة** گوسفند در فریضه گوسفند و شتر صادق است بر نر و ماده پس مخصوص نیست بیکی از انها و همچنین گوسفند یکه داده میشود بجهة تدارک نقص **مسئلة** هرگاه نصاب مشتمل باشد بر دو صنف مثل میش و بز یا گاو و جاموس یا شتر خراسانی و عربی پس ظاهر مخیر بودن مالک است در دادن فریضه از هر یک از دو صنف که بخواهد اگرچه مختلف باشند از حیث قیمت اگرچه احوط با اختلاف رعایت قیمتهای انها است پس هرگاه بوده باشند بد و قیمت اخراج میشود چیزیکه مساوی باشد مجموع دو نصف دو قیمترا و همچنین **مسئلة** با اختلاف افراد از حیث خوبی و بدی ظاهر اجزاء اقل چیزیستکه صفات معتبره را داشته باشد و احوط وسط است و اگر فرد اعلائی بدهد اتیان نموده افضل از عبادت کرده است **مسئلة** هرگاه مرکب باشد نصاب از انعامیکه متفرق باشند در اماکنیکه از هم دورند جائز است از برای مالک اخراج زکوة کل از بعض انها و همچنین جائز است اخراج زکوة از غیر نصاب بر وجه اصالت نه قیمت ولو از گوسفندان غیر بلد خود و معتبر نیست مساوی بودن در این هنگام در قیمت بلکه و نه در صنف و نه ذکورة و انوثت اگرچه تساوی احوطست **مسئلة** ظاهر جواز اخراج قیمتست از عین در انعام چنانیکه جائز است در غلات و نقدین اگرچه اخراج از عین در اینجا احوط بلکه افضل است **مسئلة** ظاهر اینستکه اعتبار در تقویم بوقت اخراج است اگرچه نیت کرده باشد مالک ضمان زکوة را بقیمت ان از پیش و احوط اکتفا است در قیمت بنقدین بلکه بدنا هم اگرچه جواز دادن قیمت از هر مالی خالی نیست از قوتی حتی در منفعت **مسئلة** هرگاه ادعا کند مالک نگذشتن سال را یا نبودن چیزی دیگر را از شرائط یا اخراجرا قبول میشود قول او بدون بینه مگر اینکه اقامه شود بینهٔ معتبره بر خلاف دعوای او **فصل پنجم** در زکوة نقدین است و در ان است چند مسئله **مسئلة اول** معتبر است در زکوة

نقدین گذشته از چیزهائیکه گذشت از شرائط عامه چند امر است امر اول نصاب است
و آن در طلا بیست دینار است که وزن هر یک از آنها یکمثقال شرعی باشد و آن یعنی
مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفیست پس بیست دینار پانزده مثقال صیرفیست
و در آنست نصف دیناری بعد از آن در زائد بر بیست دینار چیزی نیست تا برسد
بچهار دینار و در آنست ده یک دیناری و همچنین هر وقت چهار تا زیاد شده
یک دیناری در آن هست و نصاب در نقره دویست درهم است که آن صد و پنج
مثقال صیرفیست و در آنها است پنج درهم بعد از آن هر وقت چهل تا زیاد شد
در آنست یکدرهم و وزن درهم نصف مثقال شرعی و پنجیک آنست پس وزن ده درهم
هفت مثقال شرعیست مترجم گوید و پنج مثقال و ربع مثقال صیرفیست مسئله
اعتبار در نصاب بوزنست نه بعدد و اعتبار در وزن بتحقیق است نه تقریب پس
واجب نیست زکوة در چیزیکه اندکی از نصاب مزبور کم باشد مگر اینکه بوده باشد
چیزهائیکه مختلف باشد بآن موازین با صحت آنها پس اکتفا میشود بتمام بودن
نصاب در بعض موازین امر دویم اینکه بوده باشد نقد مسکوک از برای
معامله بآن با حصول معامله بآن یکوقتی بنابر وجهیکه حاصل شود بآن رواج و لو
در یک بلد بلکه و لو بین جماعتی که بین ایشان رابطهٔ معاملهٔ مخصوصی باشد یا
شغل خاصی اگر چه متروک و مهجور شده باشند و اگر چه طول کشیده باشد مدت
چنانکه یافت میشود از نقود امم سابقه مسئله فرقی نیست بین سکهٔ اسلامیه
و غیر آن و نه بین سکهٔ که بضرب باشد و غیر آن و نه چیزیکه نقش شده باشد بکتابت
و غیر آن بلکه و نه بین چیزیکه بوده باشد تعیین آن از برای معامله بنقش و غیر آن
هرگاه نام نهاده شود درهم یا دینار و اولی از آن چیزیکه زائل شده باشد نقش
او بسبب کثرة استعمال یا بقاء رواج و تداول آن مسئله ظاهر اینستکه معتبر
نیست اینکه بوده باشد سکه زده شده پادشاه و بوده باشد رواج آن در محل سلطنتش
بلکه کفایت میکند ضرب آن از برای معامله با حصول معامله چنانکه شناختی از هر
چنانکه بوده باشد مسئله در حکم چیزیکه ضرب شود بر شبیه سکهٔ سلطان بهمان

شود اشتباها تأملی هست و همچنین در چیزیکه ضرب شود از برای معامله و ملک شود
پیش از رواج بعد از آن حاصل نشود از برای آن انتشار و رواج در این سال مسئله
معتبر نیست اینکه بوده باشد هر یک از دینار و درهم بوزنیکه ذکر شد یا بیشتر یا کمتر و
نه اینکه بوده باشد تام العیار و نه اینکه شق شده یا شکسته نباشد هرگاه ساقط
نشود بسبب آنها از اعتبار در اسناد اگر چه اخذ شود با تدارک نقص آن در معامله
مسئله واجب نیست زکوة در طلا و نقره که هنوز مسکوک و مستعمل نشده باشد
و پاره های طلا و نقره گداخته و شمشهای طلا و نقره و زیورهائیکه از طلا و نقره
مسئله باشند مسئله هرگاه اخذ شد نقد دراهم و دنانیر زیور از برای انسانی یا غیر او پس ظاهر بقاء
حکم آنها است اگر چه سوراخ شده باشند یا چیزی بر آنها زیاد شده باشد تا اینکه
بیرون نرفته باشد از مسمای درهم و دینار و باطل نشده باشد فائدهٔ آنها و حساب
نمیشود عینی که بر آنها زیاد شده است از متعلق زکوة بلکه حساب میشود اصل آنها
تنها و اما زیادهٔ قیمت از برای آنها بسبب زیادهٔ عینی پس ظاهر لزوم رعایت آنست
در زکوة شرط سیم حولست بوجهیکه گذشت در انعام پس اگر ناقص شد نصاب
در اثناء سال یا متبدل شد و لو بمثل آن یا گداخته شد و بیرون رفت از بودن آن
درهم یا دینار و لو بازالهٔ نقش آن واجب نیست زکوة مگر اینکه بگذرد بر آن سال دیگر
با جمع بودن شرائط مسئله هرگاه فرار کرد از زکوة بتبدیل نصاب یا بگداختن
دراهم و دنانیر یا ساختن آنها زیور حلالی یا حرامی در اثناء سال پس ظاهر سقوط
زکوتست از آنها و اولی ترک آن در عدم وجوب زکوة اگر تلف کرد همه نصاب یا بعض
آنرا اگر چه احوط اخراج زکوتست از برای همان سال حتی منصوصات ثلاث مسئله
دراهم منضم میشوند خوب و بد در نقدین با یکی بودن جنس در نصاب و احوط
در این هنگام تقسیطست در فریضه اگر چه جواز اخراج زکوة از عین بد خالی
نیست از قوت و اما چیزیکه مساوی باشد با بد از جید در قیمت نه وزن مثل نصف
دینار خوبی از دیناری با مساوی بودن آنها در قیمت پس اقرب عدم اجزاء آن نصفه
دینار است از جید که مساویست در قیمت با تمام دینار ردی چه از نصاب باشد یا

واجب نیست زکوة بر کسیکه مالک است صد و دو درهم و ده دینار و...

غیران وخواه بوده باشد در نصاب خوبی یا نیز بلی اگر همه نصاب درهم یا دینار خوب
باشد دور نیست جواز اخراج بقیمت از ردی پس زیاد میشود در این هنگام وزن
مسئلهٔ دو جنس مختلف منضم نمیشود یکی از انها بدیگری پس واجب نیست زکوة
بر کسیکه مالک باشد دویست درهم و ده دینار مگر زکوة درهم مسئلهٔ سیم منع
نمیکند غش در دینار یا درهم از وجوب زکوة هرگاه بوده باشد مقدار خالص از طلا
یا نقره بحد نصاب اگرچه زیاد باشد غش در انها مادامیکه بیرون نرود از اسم درهم
دینار بلکه مادامیکه بیرون نرود از صدق طلا یا نقرهٔ مسکوک و بیرون میرود از صدق
بمستهلک شدن ان در جنس دیگری و مستور شدن بجنس دیگر مسئلهٔ هرگاه یکی
از نقدین مغشوش باشد بنقد دیگری مراعات میشود در ان نصاب هم و نقدین میشود
فریضه ان خالص دو نقد اگرچه اخراج کند فریضه را از مغشوش با اسقاط غش ان حساب
مسئلهٔ هرگاه بوده باشد غش عیبی در مغشوش ملاحظه میشود چیزیکه گذشت در
حکم معیوب از گوسفندان مسئلهٔ هرگاه عالم باشد با شک او در مقدار مجموع از
نقدین برسیدن مقدار خالص بحد نصاب پس احوط اگر نباشد اقوی استعلام است
بتصفیه یا غیر ان یا اخذ باحتمال زیادة مترجم گوید یعنی اینقدر زکوة بدهد که یقین
کند فریضه مقدار خالص را داده است مسئلهٔ هرگاه شک کرد در اصل رسیدن
بحد نصاب پس احوط استعلام است اگرچه عدم وجوب ان خالی نیست از وجهی
مسئلهٔ هرگاه نزد او باشد ممزوج شده از دو جنس و بداند رسیدن یکی از انها را
لا علی التعیین بحد نصاب پس با ترک استعلام احتیاط میکند باخراج زکوة از انچه
اعلی است از حیث قیمت مسئلهٔ چهارم واجبست زکوة قرض با حصول شرائط
بر قرض گیرنده نه قرض دهنده و صحیح نیست تحویل وجوب ان از مقترض بسوی مقرض
بشرط در قرض بلکه و نه در عقدی دیگر غیر عقد قرض بنا بر صحیح بلی ظاهر اینستکه باکی نیست
باشتراط اداء زکوة از جانب مقرض بعد از وجوب ان برا و بعقد لازم دیگری که واقع
میشود بعد از فعلیت وجوب و اما پیش از فعلیت ان پس خالی نیست از تاملی و همچنین است
حکم اشتراط زکوة بر غیر مقرض مسئلهٔ ظاهر جواز تبرع است باداء زکوة بعد از وجوب

ان

باذن او

ان از هر کسی که مکلف است بزکوة بلکه و بدون اذن هم مسئلهٔ پنجم کسیکه دفن کرد نصابرا
و یادش رفت جای ان پس اگر قادر باشد بر استعلام و لو بحفر جوانب پس بر او است
زکوة ان مگر اینکه محتاج باشد حفر بسوی مؤنه که قادر نباشد بر ان یا بوده باشد در
حفر ضرریکه تحمل نمیشود عادةً یا تاملی در ان و اگر متمکن نباشد از تحصیل ان ساقط میشود
زکوة از ان نصاب مسئلهٔ هرگاه گذشت بر نصاب مدفون یکسال یا چند سال
بعد از ان عالم شد بموضع دفن ان زکوة یکسال میدهد استحبابا مسئلهٔ هرگاه
امتحان نکرد خودش را مگر بعد از مدتی پس یافت خودشرا جاهل بموضع غیر متمکن از
ان نصاب و ندانست چه وقت زائل شده است علم مرتکز او پس احوط بلکه اقوی
حکم است ببقاء تمکن تا زمان علم بخلاف ان مسئلهٔ ششم کسیکه گذاشت نصابرا
از برای نفقهٔ عیالش و سلطنت داد ایشانرا بران مال و بود از شان ایشان اینکه خرج
شوند بصرف ان مال و اتفاق شد بقای ان تا سال پس اقوی سقوط زکوة است از ان مال
با غیبت اگرچه فرض شود تمکن او از تصرف در ان در حال غیبت و واجب میشود زکوة
اگر بوده باشد حاضر **فصل ششم** در زکوة غلات است و در انست چند مسئله
مسئلهٔ اول واجب نیست زکوة در چیزیکه روئیده میشود از زمین مگر اجناس
اربعه یعنی خرما و مویز و گندم و جو و گفته شده است اینکه سلت قسمیست از جو و
علس گندم تا مرغوبیست پس داخلند در دو جنس گندم و جو و مستحبست زکوة در چیزها
که کیل یا وزن میشوند از باقی حبوب مثل برنج و ذرت و عدس و ماش و مثل انها پس
نیست زکوتی در سبزیجات و چیزیکه فاسد میشود بمدت یکروز مثل خربزه و خیار
و مثل انها **مسئلهٔ دویم** معتبر است حد زکوة در غلات دو امر **امر اول**
نصابست و ان یعنی نصاب در انها پنج وسق است و وسق شصت صاع است و
صاع چهار مد است و مد دو رطل و ربعی است برطل عراقی و رطل عراقی صد و سی
درهم است و تحقیق گذشت نقد بدرهم باینکه هر ده درهم هفت مثقال شرعیست
و پنج مثقال و ربع مثقال صیرفیست مترجم گوید و بسنگ شوشتر یکصد و بیست
من الا استار و نیم ستار و نه مثقال میشود هر یک من شانزده چارک هر یک چارک

نود و شش مثقال صیرفی پس واجب نیست زکوة در ناقص ولو باندکی چنانکه واجبست
در نصاب و چیزیکه زیاد باشد بر نصاب ولو اندکی مسئله معتبر است رسیدن
غلات اربع بحد نصاب زمان خشک شدن آنها و کردیدن آنها خرما یا مویز یا کندم
یا جو حتی اینکه اگر متعارف باشد خوردن آنها در حال تری ملاحظه میشوند بنفسها
هم نه بمثل آنها بنابر وجهی و هرگاه صادق نباشد بران وقتیکه خشک شد اسم خرما یا مویز
احتمال دارد عدم وجوب زکوة در ان مسئله احوط اگر نباشد اقوی تعلق وجوب است
بحب از حین بستن آن و بثمره نخل از حین سرخ شدن یا زرد شدن آن و انکور از
حین انعقاد غوره پس ضامنست مالک حصه زکوة را در چیزیکه صرف میکند آنرا
پیش از اداء و جایز است و جایز است تاخیر اخراج بسوی مابعد تصفیه و چیدن
و خشک کردن آنها مادامیکه بیرون نرود در تاخیر آنها از عادت مسئله هرگاه
تعجیل کرد مالک در درو کندم و جو و چیدن خرما و مویز پیش از رسیدن وقت معتاد
آنها مهلت داده نمیشود در تاخیر زکوة تا وقت معتاد مسئله از برای مالک است
مبادرت باخراج زکوة از حین وجوب در حال غوره و خارک بودن بناء بر عدم توقف
وجوب بر خشک شدن آنها اگرچه جایز نیست از برای ساعی مطالبه زکوة از مالک
در حال مذکور از جهت مهلت دادنیکه ذکر شد امر دویم تملکست بزرع یا
دیگری پیش از تعلق وجوب ولو از برای ثمرشنها تا باقی بودن آن در ملکش تا زمان
وجوب مسئله سیم زکوة داده میشود حاصل زرع و ثمره و بعد از ان واجب نیست
در ان زکوتی اگرچه چند سال بماند مسئله چهارم واجب نیست زکوة مگر
بعد از حصه سلطان در چیزیکه زرع میشود در اراضی خراجیه هرگاه بگیرد حصه را سلطان
عادل و مخالفیکه مدعی باشد از برای امامت و در چیزیکه میگیرد سلطان جایر از شیعه
تاملی هست مگر اینکه بوده باشد اخذ غصبی که مضمون نباشد بر مالک یا موجب باشد
از برای انتفاء قدرت بر اداء زکوة از چیزیکه سلطان جایر سلطنت بران پیدا کرده است
پس مکلف نیست بزکوة حصه مغصوبه یا حصه که خارج شده باشد از سلطنت و ید
او مگر اینکه عود بکند انحصه بسوی او مسئله چیزیکه گرفته میشود از غیر اراضی

خراجیه ظلما واجب نیست در ان زکوة هرگاه غصب کند بعض زرع را یا مستولی
و مسلط بشود بران بطوریکه متمکن نباشد مالک از دفع ظالم مسئله هرگاه
متمکن باشد مالک از دفع ظالم ولو بتزویر ظاهر عدم سقوط زکوة حصه مغصوبه است
از مالک مسئله نصاب معتبر است در ما بعد حصه سلطان عادل یا مخالف
و احوط اعتبار انست پیش از غصب جایر موافق یا استیلاء او حتی در اراضی خراجیه
و هم چنین است حکم در هر غاصبی و ظالمی مسئله در استثناء باقی مؤنها غیر
از حصه سلطان از تخم و چیزیکه گرفته میشود از اراضی خراجیه بنام خراج غیر حصه
آن زرع و اجرت اراضی مملوکه و غیر از اینها حتی مؤنهائیکه متاخرند از تعلق وجوب
مثل اجرت درو اگرچه متعارف شده است قرار دادن آن حصه از حاصل اشکالست
احوط از برای مالک عدم استثناء است و احوط از برای مستحق استثناء است
و اعتبار نصاب بعد از انها حتی در مؤنهائیکه بعد از تعلق وجوب حاصل
میشوند مسئله هرگاه بوده باشد مؤنه از برای چیزیکه زکوة دارد و غیر آن ولو
از جهت نرسیدن آن بحد نصاب تقسیم میشود مؤنه بر آنها مسئله از غیر زکوی
که شریک است با زکوی در مؤنه که قرار داده میشود از برای آن از مؤنه قسطی کاه
جو و کندم است و باقی فوائد انکور و نخیل است بلکه و از انست چیزیکه غصب
میشود یا تلف میشود یا میخورد یا بزاده کند یا تصدق داده میشود بان مسئله
پنجم قدر فریضه در چیزیکه سیراب میشود بر باران یا نهر یا جذب کردن عروق
آن از زمین تر و بالجمله چیزیکه رسانیده نمیشود آب بسوی آن بالتی و علاجی بلکه میرسد
آب بسوی آن بنفسه از هر جهتیکه بوده باشد عشر است یعنی ده یک است اگرچه
صرف شود در حفر انهار و مئونه کردن زمین و پست کردن آن و مسدود کردن
مجاری آب سیل و مثل اینها از اعمال مال بسیار مسئله در چیزیکه آب داده
میشود بدلو و دولاب و مثل آن از آلاتیکه بالا آورده میشود بانها آب یا باعانت انسانی
یا حیوانی غیر انسان یا بمجاری یا آبی یا بادی نصف عشر است مسئله در چیزیکه
آب داده میشود بدو وجه مذکور علی السواء سه ربع عشر است و اگر غالب باشد یکی

از انها مراعات میشود وحکم آن اگر غلبه باعث باشد از برای بودن آن در مثل معدوم
عرفا والا پس دور نیست اکتفا بغلبهٔ عرفیه زمانیه وعددیه مسئلهٔ اعتباری
نیست بسقیی که ضرور داشته باشد ونه بوقوع آن از آنکه غنی نشود بآن زراعت از سقی
مسئلهٔ هرگاه شک کرد در وجود چیزیکه تغییر میدهد حکم را بنا میگذارد بر عدم واگر
شک کرد در غلبه یا غالب یا علم بقدر سقی واجب نیست مگر چیزیکه علم داشته باشد
بشغل ذمهٔ او بآن مسئلهٔ ششم منضم میشوند زرع وثماریکه مملوک کند از برای یک
مالک بعض آنها ببعض اگرچه دور باشد امکنهٔ آنها یا مختلف باشد زمان طلع آنها یا ادراک
آنها با بودن همهٔ آنها از برای یک سال پس هر وقت حاصل شد نصاب واجبست زکوة
در موجود بعد از آن واجب میشود در چیزیکه متجدد میشود اگرچه کم باشد مسئلهٔ هرگاه
نخلی طلع بکند سالی دو مرتبه پس در منضم کردن دویم بسوی اول اشکالی هست وهمچنین
اشکال هست در ضم ثمرهٔ دویم بسوی چیزیکه بوده است در زمان ثمرهٔ اول از باقی نخلها
وهرگاه بوده باشد ثمرهٔ اول استعجال وپیش افتاده پس در تعیین آنکه خارج از ضم بسوی
باقی نخلها مرتبه اولست یا دویم تاملی هست مسئلهٔ هفتم احوط اگر نباشد اقوی
عدم اجزاء رطب است از خرما وانگور از مویز در زکوة اگرچه بگوئیم بتعلق وجوب زکوة پیش
از خشک شدن آنها بلی مجزیست هر یک از آنها از صنف خودش مترجم گوید یعنی رطب
از رطب وانگور از انگور مسئلهٔ احوط عدم اجزاء ردیست از جید بلکه عدم اجزا اقوی است
اگر برسد تفاوت بمنتهای آن چنانکه در معیوب است از صحیح مسئلهٔ هشتم اگر فوت
شد مالک درخت یا زراعت ومدیون باشد بدینیکه بقدر تمام مالیهٔ او باشد پیش از
ظهور ثمره ووجود آن بعد از آن موجود شد پس اگر بوده باشد دین مستوعب از برای
ثمره هم پس ظاهر عدم وجوب زکوتست بنابر قول بعدم انتقال ترکه در این هنگام بوارث
وبنابر قول بانتقال خالی نیست عدم وجوب زکوة هم از وجهی که خالی نیست از ضعفی و
احوط از برای وارث اداء زکوتست بلکه احوطست غرامت قیمت زکوة را از برای دیان
مسئلهٔ هرگاه ادا کرد وارث همهٔ دین را از غیر ثمره پیش از ظهور آن یا ابراء کرد
دائن از آن واجبست زکوة بر وارث وهرگاه حاصل شد براءت از چیزیکه زیاده میماند

با اداء آن نصابی یا بوده باشد اصل دین باین مقدار پس در وجوب زکوة در فاضل تاملی هست
بلی سزاوار نیست تامل در وجوب زکوة از برای چیزیکه زیاد باشد از دین حتی اگر گرفته شود
قضاء دین از ثمرهٔ تنها نه از باقی ترکه مسئلهٔ هرگاه فوت شد مالک بعد از ظهور ثمره وپیش
از رسیدن آن بحد ظهور صلاح پس با استیعاب دین از برای ترکه وثمره واجب نیست
زکوة بر وارث اگرچه بگوئیم بانتقال ترکه بسوی وارث بنابر وجهیکه خالی نیست از تاملی
وحکم اداء زکوة پیش از وجوب وعدم استیعاب دین اصلا یا بالعرض چنانست که گذشت
مسئلهٔ هرگاه فوت شد مالک بعد از تعلق وجوب پس ظاهر تقدم زکوة است
بر دیون بلی اگر تلف کرده عین را میباشد زکوة بر حد باقی دیون مسئلهٔ نهم
مکلف بزکوة کسیست که مالک شود ثمره را زمان وجود بدو صلاح آن یعنی رسیدن
بحدیکه ماکول فعلی شود مثل آنکه ثمرهٔ نخل خارک بشود واگر مالک شود حب را بعد از
ومنافات زکوة بر او واجبست اگرچه تخم از او نباشد مسئلهٔ هرگاه فروخته شد
ثمره بعد از ظهور وبدو صلاح واجبست زکوة بر بایع پس اگر فروخت مالک مجموع را
پیش از اخراج زکوة وخرص پس در نفوذ آن در قدر زکوة نسبت بمستحق آن بمجرد قصد
ضمان اشکالی هست بلی با نفاذ است باجازهٔ امام علیه السلام یا نائب او ودور نیست نفوذ
آن باداء بایع زکوة را از غیرش بعد از بیع **فصل هفتم** در کسانیست که صرف
میشود بر آنها زکوة کسانیکه مستحقند از برای زکوة هشت صنفند **اول ودویم**
فقرا ومساکینند ودر تعیین اسوء حالا از این دو خلافی هست ودر بعض اخبارست
آنکه مسکین کسیستکه بیشتر سعی کند در تحصیل معاش خود وفقیر کسیستکه سؤال نمیکند
ومشترکند هر دو در عدم ملک مؤنهٔ سنه پس حلال است زکوة از برای کسیکه مالک
مؤنه نباشد از برای خودش واز برای عیالش اگرچه مالک نصابی باشد بنابر صحیح وحرامست
زکوة بر کسیکه مالک مؤنهٔ خود وعیالش باشد اگرچه مالک مؤنه یکسال باشد من باب
الاتفاق مسئلهٔ شرطست در فقیر ومسکین عدم قدرت بر تحصیل مؤنه بدهی
یا ملکی یا مواشی یا صنعتی یا حرفه که لایق باشد بحالش بطوریکه واقع نشود در مشقت
وحرجی از آنها ولو از جهت انتقاص شرف وعزتش ونیست اعتباری بقوت بعد پس

منع نمیشود از زکوة کسیکه متمکن باشد از یاد گرفتن صنعتی فقط مسئلة در اعتبار اتصاف
واحتراف فعلاً بصنعتی وحرفه در عدم جواز اخذ زکوة پس منع نشود از زکوة کسیکه کسب
نکند باختیار نظری هست بلی اگر زائل شد قوة قریبه او بسبب مانعی بد خودش مثل
ناخوشی وپیری ومثل اینها یا در غرض مثل انکه مشتری نداشته باشد یا الت کسبش را نداشته
باشد ومثل اینها مندرج میشود در فقراء مسئلة در محسوب شدن اجاره نفس از برای
عبادات ووکالت در مرافعات باجرت ورد گم شدها بجعاله ومثل اینها از چیزهائیکه
وثوقی نیست بحصول انها در غالب حرفه اشکالی هست اظهر عدم انست بلی استعداد
ومهیا بودن از برای مشاغل عدیده اتفاقیه که وثوق باشد بحصول چیزی از انها غالباً
بنا محسوب میشود احتراف وملحق یابان در اخراج از فقر مسئلة ظاهر اینستکه بیرون نمیرود
از فقر اکسیکه وثوق داشته باشد بحصول مؤنه اش از نذرها وصله ها وتحف وهدایا
وبالجمله چیزیکه داده میشود نه بر وجه عوض از مالی یا عملی واما چیزیکه داده میشود عوض از
مالی یا عملی وزیاد نبود به ملاحظه جاه وابرو وخصوصیات شخص وکفایت بکند مؤنه اش را
بسبب ان زیاده پس ظاهر عدم خروج انست از کسب مسئلة اما اعتبار در مال وحرفه
انکه علت از انها یا شامل میشود غیر انها را از چیزهائیکه باعث میشوند صدق غنی را
عرفاً چنانکه در کسیکه جمع کرده باشد اموال زیادی از معاملات فاسده یا بجهل بحکم شرعی
یا بتعمد عصیان ظاهر اول است مسئلة استثنا میشود از ضروریات معاش خانه وخادم و
مال سواری ولباس از برای تابستان وزمستان ولباس تجمل وفراش وغطاء وچیزیکه
مکرراً محل احتیاج میشود از اثاث البیت باعتبار لیاقت شخص از حیث کم وکیف در همه
اینها مسئلة هرگاه بوده باشد خانه که سکنا دارد در ان زاید بر حاجتش بطوریکه
کفایت میکند او را قیمت زیاده در یک سال وممکن باشد از برای او فروختن ان زیادتی
بتنهائی جائز نیست از برای او گرفتن زکوة بلکه واگر رفع حاجت او شود بخانه که کمتر باشد
قیمتاً از خانه سکنای او پس احوط اگر نباشد اقوی فروختن خانه سکنائی وخریدن بیت
تراست مسئلة هرگاه نداشته باشد شخص چیزی از چیزهائیکه ذکر شد استثناء انها
پس ظاهر استثناء ثمن انست از برای او وقتیکه متمکن باشد از خریدن انها یا انکه صرف بکند

انرا در خریدن چیزیکه ندارد از انها مسئلة استثنا میشود هم چیزیکه حاصل میشود با
معاشش مثل الات صنعت وزمین واب وبنائی مثلاً بلکه وسرمایه تجارت هرگاه
وفا نکند چیزیکه حاصل میشود از ربح ان بمؤنه سالش عادةً یا اشتغال او بکسب واستراحت
پس تکلیف نمیشود بصرف کردن انها در مؤنه اش اگرچه زیاد باشد قیمت انها بر مؤنه
سالش مسئلة دور نیست استثناء کتب علم از برای اهل علم بقدر احتیاج ایشان
در تصحیح عقاید وتکمیل معارف لازمه واحکام خود بتقلید یا استنباط یا تحصیل قوه
استنباط باميد حصول ان واما علومیکه کسب میشود بانها معاش پس کتب انها از
الات حرفه اوست که ذکر شد استثناء انها مسئلة در استثناء قران وکتب ادعیه
تاملی هست مثل تامل در صدق فقیر بر کسیکه کتب مذکوره را نداشته باشد یا انکه مؤنه
سالش را داشته باشد مسئلة کسیکه مشغول باشد بتحصیل علم بنا میباشد بطوریکه
لائق نیست بحال او کسب پس متصف است بفقر بمجرد مالک نبودن او از برای مؤنه سال
واگر نرسیده باشد محصل علم باین مرتبه مترجم گوید یعنی بمرتبه که کسب لائق بحالش
نباشد پس اگر معین باشد بر او طلب علم جائز است از برای او اخذ زکوة وترک تکسب
واما ترک ان از برای طلب علم مستحب پس مشکل است بلکه احتمال داده شده است تعین
وجوب کفائی ان بر غیر کسیکه واجب باشد تکسب بر او عیناً وخالی نیست از تاملی
مسئلة ظاهر عدم جواز ترک تکسب است از جهت اشتغال بعبادات مستحبه دیگری غیر
تحصیل علم که فائده انها مثل فائده علم نباشد مسئلة احوط بلکه اقوی اقتصار صاحب
کسبیکه قاصر باشد کسبش از مؤنه سالش بر اخذ تتمه مؤنه است از زکوة بلکه احوط
همین است در کسیکه کسب نکند ومالک باشد از برای بعض مؤنه سالش مسئلة
شاید احوط عدم تجاوز باشد در اخذ زکوة از قدر مؤنه سنه اگرچه مالک چیزی نباشد
وداده شود زکوة باو یکدفعه اگرچه اظهر عدم وجوب این احتیاط است مسئلة
ظاهر قبول ادعای فقر است اگر مقترن باشد دعوی بظهور ان انحالش که موجب
باشد از برای ظن بفقر او ومعلوم نباشد از برای او غنای سابقی که محتمل باشد بقای
ان والا یعنی اگر چنین نباشد پس احوط اینستکه عدول نکند از معلوم الفقر حالی و

کسیکه از سابق فقیر باشد و الان شک در فقر او کرده باشد بسوی کسیکه ادعای فقر کند
همچنین بلی اگر یافت نشوند دو ثای مذکور دور نیست اکتفاء بظنیکه حاصل شود از فحص
چیزیکه ظاهر شود از حال او یا ادّعاء او مسئلهٔ واجب نیست اعلام فقیر اینکه دفع
شده بسوی او زکوتست بلکه کفایت میکند نیّت زکوة و دفع آن بعنوان تملیک
بدون بیان آن برای و جبران مسئلهٔ سزاوار است رسانیدن زکوة بسوی شخص آبرومندیکه
حیا میکند از گرفتن زکوة بهیئت صله و هدیه و امّا نام نهادن آن بدروغ بنام دیگر
مثل هدیه یا اداء دین مورّث او یا قیمت چیزیکه تلف شده است از فقیر بوجهیکه باعث
شود یا نکه بوده باشد تملیک واقع بین ایشان بعنوان خاصیکه مغایر باشد از برای عنوان
دادن زکوة با قصد مستحق مجرّد قبض را پس خالی نیست از اشکالی و مثل آنست صورتیکه
هرگاه قصد کند قابض تملّک مطلق را ولکن بوده باشد مستنکف از اخذ زکوة بطوریکه
اگر بداند اینکه دفع شده بسوی او زکوتست قبول نمیکند آنرا والحاصل اینکه معتبر است
قبض و عدم قصد قابض غیر زکوة را مسئلهٔ چیزیکه قبض میکند از زکوة غیر مستحقیکه
عالم باشد بعدم استحقاق خودش یا قیمت بر مالک یا لکش و رد میکند آنرا بسوی مالک
هرگاه مالک زکوة باو داده باشد نه بسوی حاکم یا مستحق و هرگاه تلف شد غرامت
میکشد از برای مالک بدل آنرا اگرچه تفریط نکرده باشد بلکه و همچنین غرامت میکشد
جاهل بعدم استحقاق از حیث موضوع یا حکم اگرچه جاهل مقصّر نباشد پس نفعی ندارد
در دفع ضمان باتلاف اقتضای اجتهاد خودش یا اجتهاد مجتهدش استحقاق او را هرگاه
معلوم شد خطای او بدلیل علمی یا امارهٔ معتبره که گذشت از انکشاف فساد اجتهاد مسئلهٔ
هرگاه معلوم شد از برای دافع زکوة عدم استحقاق کسیکه داده است باو زکوة را پس
اگر بوده باشد دافع حاکم و دفع کرده زکوة را بفقیر از جهت حکومت شرعی و ممکن نباشد پس
گرفتن آن از برای او پس ظاهر عدم ضمانست اگرچه اکتفا کرده باشد در دفع با دعای فقر
منها و امّا مالک پس بری میشود ذمّهٔ او بدفع بحاکم و اگر بوده باشد دافع مالک پس ظاهر
عدم حصول برائتست از برای او با معلوم شدن عدم استحقاق اگرچه فحص و اجتهاد
کرده باشد و اکتفا نکرده باشد با دعای فقر و امّا هرگاه معلوم شد از برای مالک عدم

استحقاق اگرچه فحص و اجتهاد کرده باشد و اکتفا نکرده باشد با دعای فقر و امّا هرگاه معلوم
شد از برای مالک عدم استحقاق از جهت غیر غنی پس از برای اجزاء با اجتهاد و فحص وجهی
هست و احوط اعاده است بخصوص هرگاه معلوم شود بودن مدفوع الیه عبد مالک
صنف سیم عاملینند و ایشان کسانی هستند که تعیین شده باشند از برای گرفتن
زکوة از مردم و جمع و ضبط و محاسبه و کتابت و مثل اینها چهارم مؤلفة قلوبهم
و ایشان جماعتی هستند از کفّار که تألیف کرده شود قلوب ایشان از برای جهاد و گفته
شده است بسوی اسلام و گفته شده است مسلمانانیکه عقاید ایشان ضعیف است
هم داخل مؤلفة قلوبهم هستند و زکوة با ایشان داده میشود برای تقویت اعتقاد
ایشان بهمراهی در جهاد پنجم در آزاد کردن بندها و معروف جواز صرف زکوة
در سه قسم از ایشان اوّل مکاتبیکه عاجز باشد از اداء مال کتابت دوّم بنده که
در تحت شدّت و مشقّت باشد نزد آقای خود سیّم مطلق عبد خریده میشود و آزاد میشود
با نبودن مستحق از برای زکوة غیر آن ششم کسانیکه قرض داشته باشند و در حکم دین است
ظاهرا ضمان متلفات بلکه دیات و ارش جنایات و در بعض اخبار است استثنا
مهرهای زنان از باقی دیون و در دخول کفّارات تأمّلی حتّی عتق و امّا مثل زکوة و خمس
پس ظاهر اینکه نیست وجهی از برای دخول آن مسئلهٔ نیست فرقی در قرض دار در باب
دادن زکوة باو بین حیّ و میّت و معتبر است عجز او از اداء و منافات ندارد با عجز از آن
تمکّن از مؤنهٔ سنه بکسب کردن روز بروز و منافات ندارد هم با آن مالک بودن مؤنه یا زیاد
بودن دین او بر آن نسبت بقدر زیاده مسئلهٔ منافات دارد با عجز از اداء دین مالک
بودن چیزیکه استثنا نمیشود از برای مدیون از اثاث و زمین و مثل آن اگرچه بیرون نرود
بمالک بودن آن از فقر و امّا مؤنهٔ سنه پس آنها صرف میشود در دین اوّلا بعد از آن میگیرد
از سهم فقرا یا منع نمیشود از اخذ زکوة از جهت دین دو وجه هست اوّل آنها ظاهر بعض
اخبار معتبره است مسئلهٔ گفته شده است بعدم اعتبار عجز از اداء در دادن زکوة
بکسیکه قرض گرفته باشد نه از جهت حاجت خودش بلکه از برای اصلاح ذات البین و
خاموش کردن فتنه باداء دیهٔ مقتولیکه معلوم نباشد قاتل او یا قیمت چیزیکه تلف شده

باشد ومعلوم نباشد تلف کنندهٔ آن وخالی نیست این قول از تأملی مسئلهٔ معتبر نیست
هم در جواز اداء دین از زکوة اینکه انفاق نکرده باشد دین را در معصیتی واگر مجهول
باشد حال پس وجه قبول ادعای اوست در عدم معصیت وهرگاه تعمیم دادیم دین را
از برای ارش جنایت ودیه پس از برای اعتبار عدم معصیت در سبب آنها وجهی است
که خالی نیست از تأملی مسئلهٔ هرگاه بوده باشد از برای کسیکه بر او است زکوة دینی
بر فقیر جائز است از برای او حساب کردن آن از زکوة بدون اعلام فقیر وجائز است از
برای او حساب کردن چیزیکه نزد او است از زکوة وفاء از دین پس مالک بشود او آنرا از
جهت این مسئلهٔ جائز است از برای کسیکه بر او است زکوة دادن آن بطلبکاران
قرض دار بی اعلام او مسئلهٔ هرگاه بوده باشد از برای کسیکه بر او است زکوة دینی
بر طلبکاران فقیر پس حواله دادند طلبکاران آنکس را بر فقیر میباشد مثل صورتیکه بوده
باشد از برای کسیکه زکوة بر او هست دینی بر فقیر ابتداءً مترجم گوید یعنی جائز است
حساب کردن آن از زکوة مسئلهٔ هرگاه بوده باشد از برای کسیکه زکوة بر او هست بر
میت دینی وترکه از برای میت نباشد یا وارث ترکهٔ او را تلف کرده باشد جائز است
از برای او حساب کردن آن از زکوة مسئلهٔ در جواز حساب کردن آن از زکوة هرگاه ممکن
نباشد استیفاء دین از ترکه از جهت عصیان ورثه تأملی است بلکه منعی هست وهمچنین اشکال
هست در این اگر ممکن نباشد استیفا از جهت عدم تمکن از اثبات دین مسئلهٔ هرگاه قرض
دار شخص واجب النفقهٔ او باشد جائز است از برای او قضای دینش از زکوة در حال
حیوة ومماتش اگرچه جائز نیست دفع زکوة بسوی او از برای نفقه مسئلهٔ هرگاه صرف
کرد قرض دار چیزیکه داده شده باو از سهم غارمین در غیر قضای دین پس گرفته میشود
حسبته وتکلیف میشود بصرف آن در مصرف خودش یعنی در اداء دین مسئلهٔ هرگاه
معلوم شد اینکه کسیکه از سهم قرض داران زکوة باو داده شد برای اداء قرضش قرض
دار نیست یا اینکه دین او در معصیتی بوده است یا دائن ذمهٔ او را بری کرده است پس گرفته
میشود از او آنچه داده شده است باو مسئلهٔ در قبول ادعای اینکه بر او دینی هست
اشکالی هست اگرچه تصدیق بکند او را طلبکار هفتم فی سبیل الله است ومراد

از آن چیزیست که شاملست همهٔ راههای خیر را مثل بناء مساجد ومدارس وپلها و
اعانهٔ اهل علم وحاج وزوار واحوط اعتبار فقر است در کسیکه داده میشود بر وجه
اعانه بر چیزی از اعمال خیر وصلاح واعتبار حاجت در کسیکه اعانت میشود بر
عملیکه حاجی او در آنرا از برای خودش هشتم ابن السبیل است واو مسافریست که
محتاج باشد در سفر بسوی چیزیکه برساند او را بسوی وطنش اگرچه حاجت او متمم
باشد از ابتداء خروج او از وطن ومنافات ندارد این با آنکه در بلدش غنی باشد وبیرون
نمیرود از عنوان مزبور بقصد اقامهٔ ده روز با اینکه بگذرد بر او سی روز حال تردد بلی
منافات دارد با تمکن او از عوض گرفتن از چیزیکه در بلد خود دارد در بلدیکه وقرض کردن
مسئلهٔ بیرون میرود از عنوان مزبور بقرار دادن بلدیکه وارد شده است وطن خود
ومعتبر است در آن اینکه سفرش سفر معصیت نباشد مسئلهٔ مقدر میشود سهم ابن
السبیل بچیزیکه محتاج باشد بآن در سفرش ولو خواسته باشد برود ببلدیکه مقصود
او است تا برگردد بوطنش تا برسد بجائیکه متمکن باشد در آن از مال خودش یا قرض کردن
مسئلهٔ هرگاه باقی بماند از مالیکه بابن السبیل داده شده چیزی پس رد میکند آنرا بی
فرقی بین دابه وغیر آن بنا بر احوط وظاهر تعین رد کردن فاضل است بمالک یا کسیکه
بحکم مالک باشد پس اگر ممکن نباشد بحاکم بدهد **فصل نهم** در اوصافیکه
معتبرند در مستحقین از برای زکوة **وصف اول** ایمانست بمعنای اخص پس داده نمیشود
زکوة بغیر اهل حق اگرچه مستضعف باشد وناصب نباشد وهرگاه متمکن نباشد از اهل
حق پس حفظ میکند آنرا تا متمکن بشود مسئلهٔ ناچار است در دادن زکوة از علم بشرط
مذکور ودور نیست قبول ادعای او وکفایت بودن در سلک مؤمنین مسئلهٔ در حکم
مؤمنینند اطفال ایشان بلکه ومجانین از ایشان پس داده میشود زکوة باولیاء اطفال و
مجانین مسئلهٔ در جواز صرف از سهم فقراء در مصارف ایشان مثل غذا ولباس دادن ایشان
تأملی هست وساقط است شرط مزبور در مؤلفة قلوبهم مسئلهٔ گاهی میباشد داده
بکافر از زکوة از سبیل الله تمام چنانکه اگر منع نشود بآن شر او از مؤمنین **وصف دوم**
عدالتست بنا بر احوط بلکه اعتبار عدالت معتبر است در صورتیکه هرگاه بوده باشد

دادن زکوة بغیر عادل اعانت بر اثم و عدوان یا منافی از برای نهی از منکر یا متصف بغیر اینها
از عناوین محرمه و نیست این قول باعتبار عدالت من حیث هی هی بلی بدرستیکه اقامه کرده اند
بر اعتبار ان دلیل تامی و ضرورتی ندارد در اینجا فعل چیزیکه منافات داشته باشد با مروت
بلکه جواز دادن زکوة بمجهول الحال و کسیکه از کبائر اجتناب میکند لکن هنوز ملکه تقوی
از برای او نباشد خالی نیست از قوتی بلکه قوی است عدم اعتبار عدالت در اخذ هر گاه بدهد
او را کسی که عالم بحالش نباشد یا کسیکه عدالت را شرط نمیداند **وصف ششم** اینکه نبوده
باشد کسیکه مالک زکوة باو میدهد واجب النفقه از برای او از جهت قرابت یا زوجیت
یا ملکیت یا اینکه باو میدهد پس هر گاه منقطع شد سبب وجوب انفاق بعتق یا طلاق جایز است
مسئله ظاهر اینستکه انقطاع وجوب انفاق است بموت مالک پس جایز است اسقاط
زکوة او بعد از موت او بکسیکه واجب بوده برا و نفقه اش و لو بقرابت مسئله ممنوع
از دادن زکوة بواجب النفقه سهم فقراء است نه غیر آن از چیزهائیکه محقق میشود عنوان
ان در متفق علیه مثل مدیون بودن و مثل ان مسئله هر گاه بوده باشد از برای فقیریکه
واجب النفقه مالک است عیالیکه واجب نباشد نفقه ایشان برا و نه بر مالک دور نیست
جواز دادن زکوة باو از برای صرف در نفقه ایشان بعد دادن مسئله ظاهر اینستکه
جایز نیست از برای مالک صرف زکوة خود در توسعه بر عیال واجب النفقه اش بچیزیکه
زیاد باشد بر قدر لایق بحال ایشان و مثل اوست در این زکوة واجبه و مندوبه و اما صدقه
مندوبه پس از برای تجارت در اتمام نفقه لائقه بحال ایشان هر گاه عاجز باشد از مرتبه
بالائی اقل واجب و نبوده باشد از برای عیال مالی پس جایز است بعنوان زکوة یا
عدول از ان بسوی توسعه مذکوره که در حقش افضلست از دادن زکوة و هر گاه
جمع کند بین انها باداء چیزی از زکوة ولو اندکی و دادن بغیر عیال افضلست مسئله
در جواز صرف زکوة واجبه در توسعه بر عیال بر وجه اخیر اشکالی هست شاید اقرب
جواز باشد هر گاه عیال مملوک خودش نباشد در وجهی مسئله ظاهر اینستکه حکم
گرفتن زکوة از غیر چنانست که ذکر شد پس جایز است اخذ از برای اتمام نفقه که لائق
باشد بعد دادن یا عدم استحقاق او بر منفق و همچنین از برای باقی مصارف لازمه بلکه در

همچنین از برای اصل نفقه هر گاه امتناع کند منفق از اداء آن و ممکن نباشد اجبار
او و ظاهر اینستکه فرقی نیست در این بین قریب و زوجه مستحقه از برای نفقه دائمه
بوده باشد یا منقطعه اگر چه احوط ندادن زوجه است از سهم فقراء از برای اصل نفقه اش
هر گاه امتناع کند زوج عصیانا و نیست اعتباری بسقوط نفقه زوجه از جهت نشوز و
مخالفت زوج از جهت تمکن او از اطاعت تا اینکه مستحق نفقه شود مسئله دور نیست
جواز صرف زکوة در حاجت مملوک غیر با فقر مولای او یا امتناعش از دادن نفقه باو
و ممکن نبودن جبر کردن مولی بدادن یا زیاد بودن حاجت مملوک بر چیزیکه واجبست
بر مولی از نفقه مسئله جایز است دادن زکوة بمجرد عبد با فقر مولی و اذن او در
وجهی مسئله عیلوله تبرعا منع نمیکند از گرفتن زکوة از معیل و غیر او بفرقی بین
قریب اگر چه وارث باشد و غیر قریب مسئله باکی نیست بدادن زوجه زکوتش را
بزوج اگر چه انفاق بکند زوج همان زکوة را بر زوجه و همچنین باکی نیست دادن زکوة
بکسیکه واجب باشد نفقه او بر آن کس بسببی از اسباب غیر زوجیت **وصف
چهارم** اینکه نبوده باشد هاشمی هر گاه بوده باشد زکوة از غیر هاشمی نه از قبیل خود
و حلال است زکوة از برای هاشمیین از غیر ایشان نزد ضرورتیکه مبیح باشد از برای
اکل میته بلکه حلیت زکوة از برای ایشان بمجرد کم بودن خمس از مصارف ایشان اگر
چه غیر خمس یافت شود مثل زکوة مثل خودش خالی نیست از قوتی و همچنین عدم وجوب
اقتصار بر چیزیکه سد رمق کند خالی نیست از قوتی مسئله ظاهر شمول حکم هاشمی
نبودن است از برای همه اصناف مستحقین از برای زکوة بلی جایز است انتفاع از برای
ایشان بچیزیکه صرف شده است از زکوة در سبیل الله مثل بناء پلها و کاروانسراها
مسئله حلال است از برای هاشمیین صدقه مندوبه از غیر ایشان مسئله
در حلال بودن صدقه واجبه غیر زکوة اصالة مثل کفارات یا بالعرض مثل صدقه
منذوره از برای هاشمی اشکالی هست و نیست از صدقات واجبه غیر زکوة صدقه
که وصیت کرده میشود بان مسئله بر فرض حرمت صدقات واجبه غیر زکوة بر هاشمیین
دور نیست حلیت انها از برای ایشان از قبیل خودشان مسئله هاشمی کسیستکه نسب

داشته باشد بهاشم از طرف پدر نه مادر بنابر صحیح مسئلهٔ ظاهر کفایت ظن غالب
در احراز وصف هاشمیت گذشته از شیاع و بینه مسئلهٔ در افادهٔ اقرار بهاشمیت
منع زکوة را اگرچه رجوع کند از آن اقرار تاملی هست **فصل دهم** در لواحق
و در آنست چند مسئله **مسئلهٔ اول** صحیح اینست که جائز است در زمن غیبت
امام علیه السلام از برای مالک اینکه صرف بکند زکوة را خودش یا وکیلش و جائز است
دفع زکوة بفقیه از حیث ولایتش و ثابت نشده است وجوب اجابت فقیه اگر طلب
کند زکوة را از مالک بلی از برای رجحان دفع بسوی او اگرچه طلب نکند آن را وجهی هست
مسئلهٔ دوم نیست رجحان اظهار صرف زکوة واجب بر اخفای آن فی الجمله مسئلهٔ
سوم واجب نیست بسط زکوة بر همهٔ اصناف بلکه جائز است تخصیص ببعض اصناف آن
بلکه بشخص واحدی مسئلهٔ مستحبست دادن چارپایان از زکوة باهل تجمل و تفضیل
دادن صاحبان فضل و اقارب و متعففین اگرچه در آن باشد عدول از حاضر بغائبی
مسئلهٔ سیم هرگاه نبوده باشد از برای زکوة در بلدیکه زکوة در آنست مصرفی حتی
فی سبیل الله جائز است نقل آن با ظن سلامت بسوی مستحق بعید بلکه ظاهر جواز
عدول است از صرف آن در محلش فی سبیل الله بسوی اعطاء و مساکینیکه خارج باشند
از آن بلد مسئلهٔ آیا جائز است نقل زکوة از بلد آن با وجود فقرا در آنست خلاف
و متفرع نیست بر عدم جواز عدم اجزاء صرف آن در مصارف بعیده نه قریبه بلکه مجزی
است بعد از نقل چنانکه مجزیست صرف آن در غربائیکه حاضرند در بلد آن بلکه ثمرهٔ خلاف
دو امر است یکی آنکه آیا اثم است در نقل و معلوم نیست در نقل اثمی باشد و دوم
ضمانست اگر مؤدی شد نقل بسوی تلف یا فساد و ظاهر ثبوت ضمانست با تمکن از صرف
آن در غیر سبیل الله بی نقل بلکه ضمان احوطست بمجرد تمکن از آن هم و همچنین ثابت میشود
ضمان با امن بلد و خطر راه مسئلهٔ ثابت نمیشود ضمان در صورت نقل زکوة با عدم
مصرف در بلد و ایمن بودن راه و مجری میباشد اقربا مالکی امکان صرف و حاصل میشود
نقل بعد از عزل و بدون آن هم هرگاه نقل کند نصاب را مسئلهٔ هرگاه باقی گذاشته
زکوة را و نقل کرد غیر آن را پس در بودن آن نقل از برای چیزی از زکوة تاملی و تفصیلی هست

مسئلهٔ دور نیست وجوب نقل زکوة از جائیکه مأیوس باشد از تمکن از صرف آن
بسوی جائیکه ممکن باشد با امن راه مسئلهٔ از نقل زکوة نیست صرف مالی بعنوان زکوة
از مالیکه از برای اوست در بلد دیگری و نه حساب کردن مالیکه در ذمهٔ غایبی است
زکوة مسئلهٔ مؤونهٔ نقل زکوة نزد عدم وجوب آن بر مالک است بلکه بودن آن بر مالک
با وجوب نقل هم مسئلهٔ چهارم حاصل میشود برائت ذمه از برای مالک بدفع زکوة
بفقیه از جهت ولایتش و اگرچه صرفش نکرده باشد فقیه آن را هنوز بسوی مصرفش بلکه
و اگر تلف بشود نزد او بخلاف صورتیکه هرگاه دفع بکند مالک زکوة را بسوی حاکم یا
بسوی غیر او بر وجه نائب گرفتن در صرف که در این هنگام بری نمیشود ذمهٔ مالک مگر
بعد از صرف شدن آن در مصرفش مسئلهٔ پنجم جائز است از برای مالک جدا کردن
زکوة بعد از وجوب آن باینکه معین بکند زکوة را در مالیکه بقدر آن باشد از نصاب یا
غیر نصاب و تمیز بدهد آن را از باقی اموالش و نیت بکند آن را زکوة پس معین میشود و
باقی میماند در دست او امانتیکه ضامن نمیباشد آن را مگر بتعدی یا تفریطی مسئلهٔ در
مشروعیت جدا کردن زکوة با وجود مستحق حتی در فقیر و مسکین اشکالی هست مسئلهٔ
ظاهر اینستکه تأخیر اداء زکوة با تمکن از دو صنف مذکور و عدم عذر در تأخیر باعث میشود
از برای ضمان مسئلهٔ آیا جائز است بدل کردن معزول از زکوة بمثل آن یا افضل تأملی
هست و احوط اگر نباشد اقوی عدم است مسئلهٔ ششم واجبست بر کسیکه
او را وفات و بر او است زکوة اینکه وصیت کند بآن بر وجهیکه ثابت بشود بآن شرعاً و
احوط جدا کردن زکوتست از مالش در این هنگام و هرگاه بوده باشند ورثهٔ او مستحق از برای
زکوة جائز است حساب کردن آن بر ایشان و مستحبست دفع چیزی از آن بسوی غیر
ایشان مسئلهٔ هفتم اجرت کیل و وزن و باقی مقدمات دفع زکوة بر مالک است
بنابر اظهر مسئلهٔ هشتم احوط اینستکه تجاوز نکند در چیزیکه داده میشود از
برای هر فقیری از قدر مؤونهٔ سنه بخصوص در کسیکه کسب میکند و کسبش وفا بمؤونه اش
نمیکند این در دادن زکوة زمان استحقاق و اما کسیکه زکوة باو داده شود مقداریکه
بیرون برود از استحقاق پس داده نمیشود بعد از آن البته مسئلهٔ احوط اینستکه

کم نباشد چیز یکه داده میشود بفقیر واحدی از چیز یکه واجبست در نصاب اول از نقدین
در زکوة انها بلکه ودر زکوة غیر انها واولی از این اینستکه معتبر است در باقی اجناس عدم
نقص از چیز یکه واجب میشود در اول نصابهای انها اگر متعدد باشند والا پس از چیزیکه
واجب میشود اولا نزد بلوغ نصاب اگرچه عدم تحدید بر وجه وجوب در دو طرف کثرت
وقلت خالی نیست از رجحانی **مسئلهٔ نهم** گفته شده است باستحباب دعا از برای
دهندهٔ زکوة از نائب غیبت هرگاه قبض کند زکوة را بولایت عامه بگفتن اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْهِ
وگفته شده است بهتر اینستکه بگوید هم اَجَرَكَ اللهُ فِیمَا اَعْطَیْتَ وَجَعَلَهُ لَكَ طَهُوراً وَ
بَارَكَ لَكَ فِیمَا اَبْقَیْتَ **مسئلهٔ دهم** معروف اینستکه مکروهست از برای مالك
اینکه طلب بکند از فقیر تملیك چیزیرا که باو داده است صدقهٔ واجب باشد یا مستحب یا کی
نیست بباقی گذشتن ان بر ملك خودش اگر عود بکند بسوی او بسبب غیر اختیاری مثل
میراث **مسئلهٔ** هرگاه خواسته باشد فقیر چیزیکه باو داده شده بعنوان زکوة انرا بفروشد
بعد از قیمت کردن ان نزد حرج پس مالك سزاوارتر است بان وهرگاه بوده باشد جزئی
از جوانیکه متمکن نباشد فقیر از انتفاع بان ومتضرر میشود مالك از فروختن ان بغیر او
یا نمیخرد انرا غیر جائز است خریدن ان از برای مالك بی کراهتی در ان **مسئلهٔ یازدهم**
هرگاه داخل شد وقت اخراج زکوة که ذکر ان گذشت پس ظاهر عدم وجوب فوراست
نه در جدا کردن ان ونه در اداء اگرچه احوطست بلکه جائز است تاخیر ان جهت غرض
دینی مثل انتظار کشیدن با فضل یا دنیوی مثل امدن سائل یا کسیکه عادت داشته
باشد بدادن زکوة باو تا یکماه یا دو ماه بلکه تا زمانیکه صدق نکند با ان حبس زکوة وسستی کردن
در اداء ان بلی مستحبست تعجیل وشتاب در اداء ان **مسئلهٔ** ضامن میباشد زکوة را اگر
تلف بشود بتاخیر با تمکن از دفع ان بسوی فقرا بلکه ضمان احوطست با تمکن از صرف
ان مطلقا ولو فی سبیل الله **مسئلهٔ** صحیح عدم جواز تقدیم زکوتست بر وقت وجوب
ان پس اگر خواسته باشد از پیش بدهد دفع میکند مثل انرا از برای مستحق بعنوان قرض
پس هرگاه وقت ان شد وواجب شد زکوة بر او حساب بکند انقرض را از زکوة اگر بخواهد
با باقی بودن قابض بصفت استحقاق ولو از جهت چیز یکه بر او ستانده وهرگاه باقی

نماند از برای او استحقاق واجبست بر او دفع بسوی غیر او واز برای او جائز است دفع
بفقیر او با بقای مدیون بصفت استحقاق هم اگرچه خلاف اولی است **خاتمهٔ** زکوة
عبادتیستکه واجبست در ان نیت ونیت داعی است ومعتبر است در نیت قربت
تعیین نه وجه اگرچه احوطست **مسئلهٔ** هرگاه بوده باشد بر شخص زکوتی وکفاره
مثلا واجبست تعیین یکی از انها زمان دفع بلکه احوط اگر نباشد اقوی تعیین است نسبت
بزکوة مال وفطره بلی اگر یکی باشد حق در ذمه اش مجزیست اینکه نیت بکند اداء انرا اگرچه نوع
انرا نداند نباشد **مسئلهٔ** واجب نیست تعیین شخص چیز یکه زکوة میدهد انرا با
اتحاد نوعا هرگاه متعدد باشد شخصا مثل گندم دو زمین یا اتحاد جنس فریضه اگرچه
متعدد باشد مزکی نوعا مثل دو گوسفند که یکی از انها از برای زکوة چهل گوسفند باشد
ودیگری از برای زکوة پنج شتر **مسئلهٔ** هرگاه متعدد باشد نوع مزکی وفریضه مثل گندم
وجو وبدهد از عین یکی از انها بجهت زکوة هردو از باب دادن قیمت در غیر جنس پس
احوط تعیین است **مسئلهٔ** هرگاه معین کرد در چیز یکه واجب نیست در ان تعیین
معین میشود **مسئلهٔ** اقوی جواز توکیل است در رسانیدن زکوة پس نیت میکند
مالك وهمچنین اقوی جواز توکیل است در اداء زکوة پس نیت میکند وکیل در این هنگام
واحوط اینستکه مالك هم نیت کند در اینصورت **مسئلهٔ** وقت نیت زمان دفع زکوة
بفقیر یا ولی او یا وکیل یا حاکم از حیث ولایت او بر فقرا **مسئلهٔ** مجزیست نیت بعد
رسیدن زکوة بفقیر مادامیکه عین ان باقی باشد بلکه وبا تلف عین یا اشتغال ذمه قابض
مسئلهٔ هرگاه بوده باشد از برای مالك مال غائبی پس بگوید اگر ان مال باقیست اینکه
میدهم مستحق زکوة انست واگر تلف شده صدقه مستحبه است صحیح است **مسئلهٔ**
هرگاه بوده باشد از برای مالك دو مال متساوی پس اخراج کرد زکوة را از یکی از انها
مجزیست ودر جواز تعیین بعد از این تاملی هست واگر نیت کرد چیز یکه میدهد زکوة را
از هر دو مال تقسیم میشود بر انها **مسئلهٔ** هرگاه اخراج کرد زکوة را از مال غائبی پس معلوم
شد که تلف شده است بیرون نمیرود از ملکش **مسئلهٔ** هرگاه نیت کرد زکوة را از مالیکه
امید دارد حصول انرا مجزی نیست اگرچه معلوم شود حصول ان والله العالم

مقصد دویم در زکوة فطره است و اعتماد میکنیم بر مقصد بر چهار رکن
رکن اول در کسیکه واجبست زکوة فطره براو واجبست زکوة فطره برکسیکه
مکلف و آزاد و غنی باشد پس واجب نیست بر صبی و مجنون و اقوی سقوط است از
کسیکه هلال شوال طلوع کند براو و در حالتیکه بیهوش باشد و نه بر مملوک خالص و غیر
او حتی مکاتب مطلقیکه آزاد نشده باشد از او چیزی بنا بر اقوی **مسئله** واجب نیست
زکوة فطره بر فقیر یعنی کسیکه مالک نباشد بالفعل و نه بالقوه مصارف سالیانه خود و عیالش را
زاید بر مستثنیات دین **مسئله** واجبست بر کسیکه مالک مؤنه سالیانه خود و عیالش
باشد زکوة دادن از خودش اگر مالک باشد زاید بر مستثنیات دین یکصاع را و از عیالش
هم بقدر چیزیکه زیاد باشد ملک او از صاعها **مترجم گوید** یعنی اگر زاید بر مؤنه سنه
خود و عیالش و مستثنیات دین یکصاع داشته باشد بجهة خودش تنها بدهد بر عیالش
و اگر دو صاع داشته باشد بجهة خودش و یکنفر از عیالش بدهد و همچنین اگر عرض نماید
بنا بر احوط اگر نباشد اقوی **مسئله** احوط اخراج زکوة فطره است هرگاه مالک باشد
مؤنه سالیانه را بلکه احوط اخراج است از برای کسیکه مالک باشد یکی از نصابها را بلکه قیمت
آنرا بلکه از برای کسیکه مالک باشد صاعی زیادتر از مؤنه شب و روزش **مسئله** مستحب است
از برای فقیریکه مالک یک صاع باشد اخراج آن باینکه دور دهد بدهد آنرا بر عیالش که فقیرند بعد
از آن تصدق بدهد آنرا بر اجنبی بعد از منتهی شدن دور بسوی خودش **مسئله** مکروه است
از برای فقیر بعد از تصدق بصاع بر اجنبی قبول آن از او بعنوان صدقه بلکه و بغیر عنوان
صدقه هم **مسئله** واجبست بر کسیکه جمع کرده باشد شرایط را اخراج زکوة از خودش
و از هر کسیکه داخل در عیال او است و لو تبرعا از زوجه و اقارب و اجانب و لو بوجه
حرامی بغیر تمیز بین صغیر و کبیر و حر و عبد و مسلم و کافر و غنی و فقیر و از مهمانیکه نازل بشود
براو از برای اکل و لو پیش از دخول شوال بیک لحظه با باقی بودن آن مهمان نزد او تا زمان
وجوب زکوة **مسئله** در صدق مهمان بر کسانیکه دعوت کرده باشد ایشانرا از اهل
بلد در شب هلال تا واجب باشد براو زکوة دادن از ایشان تأمل هست پس سزاوار است
از برای ایشان احتیاط **مترجم گوید** یعنی هم خود مهمانان زکوة برای خودشان بدهند

سقوط است از ایشان بالتبعیه بعیال ایشان ظاهر

وهم

و هم کسیکه ایشانرا دعوت کرده بدهد برای ایشان **والحاصل** معتبر است در زکوة فطره
نیت مثل باقی عبادات و صحیح نیست از کافر و ساقط میشود از او اگر مسلمان بشود بعد از هلال
و در اینجا است چند مسئله **مسئله اول** کسیکه بالغ شد پیش از دخول شب اول شوال
بیک لحظه بلکه با مقارن شد بلوغ او با دخول آن یا مسلمان شد یا بهوش آمد از جنون یا بیهوشی
یا غنی گردید یا آزاد شد واجبست براو فطره و هرگاه مؤخر باشد چیزی از آنها از دخول شب
واجب نیست و همچنین اگر مالک شد مملوکی را یا متولد شد از برای او ولدی بلی مستحبست زکوة
در صورتیکه اگر حاصل شود شرط بعد از دخول آن شب تا پیش از زوال **مسئله دویم**
واجبست اخراج فطره از زوجه و لو متعه باشد اگرچه ساقط باشد نفقه او از جهت نشوز و
و مثل آن و در حکم زوجه است مطلقه رجعیه و از مملوک با عیلوله فعلیه بهر دو و دادن
زکوة از ایشان احوطست با وجوب نفقه بدون عیلوله فعلیه بلکه و با عدم وجوب نفقه
هم بلی اگر عیلوله کرد ایشانرا مالداری غیر زوج و مالک واجبست فطره از برای ایشان
براو و اما هرگاه بوده باشد معسر پس احوط اخراج زوج و سید است از ایشان **مسئله**
ولد صغیریکه انفاق میشود براو از مال خودش نیست فطره براو و نه بر پدرش اگرچه احوط
اخراج پدر است از او **مسئله سیم** ساقط میشود فطره از کسیکه واجبست فطره او بر
غیر خودش اگرچه غنی باشد این اگر اداکند زکوة اورا و اما با ترک عصیانا پس احوط بلکه
اداء بکند آنرا خودش هرگاه جامع شرائط باشد اگرچه سقوط زکوة از او قوت دارد **مسئله**
هرگاه صاحب عیال معسر باشد و اداء زکوة نکرد تا یا هم با بودن عیال جامع از برای شرائط
پس اقرب وجوب بنده گو نیست بر خود او بلکه دادن خودش احوطست با اداء معیل معسر هم
هرگاه مبادرت کرد عیال پس اخراج کرد آنرا از خودش با وجوب بر معیل و عزم او بر اخراج
بی اذن او مجزی نیست از او و هرگاه بوده باشد باذن معیل و از مال او مجزی است و همچنین
مجزی است اگر وکیل کرد معیل عیال را از مال خودش با قصد استقراض و اما افاده اذن دفع
تحمل و خطاب عیال را بنفسه بزکوة پس نیست وجهی از برای آن بلی دور نیست جواز تبرع
بزکوة از معیل از برای عیال و غیر او پس اگر عیلوله بکند غیر هاشمی هاشمی را حرام است فطره
او بر هاشمی نه عکس **رکن سیم** در جنس زکوة فطره است نیست اشکالی در جواز

اخراج

اخراج زکوة از اجناس اربعه زکویه و ظاهر جواز اداء انست از کشک و برنج و ذرت و از قوت
خود و قوت عیال و غالب قوم‌ش و اهل بلدش هرگاه بیرون نباشد از اقوات متعارفه
مسئلة احوط اقتصار است در زکوة فطره بر اجناس اربعه زکویه پس بدهد زکوة از
غیر انها ان باب اصالة حتی ارد و نان بلی جایز است اخراج قیمت و معتبر نیست قیمت
نقدین ظاهرا اگرچه احوط دفع است از نقد مسکوک و ظاهر اینست که فرقی نیست بین دو
حالت تمکن از اجناس و عدم ان و اینکه کفایت نمیکند اخراج کمتر از صاعی از یکی از انواع
بقیمت صاعی از غیر ان و اینکه فرقی نیست بین صاع خودش و عیالش مسئلة هرگاه
فروخت اقل از صاعی از انواع بفقیر بثمنی و حساب کرد انرا بر فقیر قیمت از برای صاعی از نوع
پستتر از ان جایز است مسئلة هرگاه دفع کرد زیادتر از یک صاع بقیمت ان از جنس
دیگری پس در بودن همه ان مدفوع فطره تاملی هست مسئلة اقرب عدم اجزاء صاعی است که
ملفق باشد از دو جنس از حیث اصالت در فطره مسئلة افضل چیزیکه اخراج میشود
خرما است بعد از ان مویز است بعد از ان قوتست رکن سیم در قدر زکوة و وقت
انست اما قدر پس ان صاعیست از همه اجناس حتی شیر و صاع چهار مد است و چهار
مد نه رطل است برطل عراقی مترجم گوید و صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال
صیرفیست که بسنگ شوشتر پونزده سنار و نیم سنار و دو مثقال و ربع مثقال میشود
و اما وقت پس بتحقیق شناختی اینکه معتبر اجتماع شرائط است نزد هلال شوال و اینکه
نیست اعتباری بحدوث انها بعد از ان مسئلة ظاهر اینست که نیست اعتباری باختلال
شرائط بعد از هلال و لو در شب و لو پیش از گذشتن مقداری که متمکن باشد از اداء زکوة
در ان پس مستقر میشود در ذمه مثل اینکه اگرچه بمیرد یا مجنون شود یا فقیر شود و مثل اینها
مسئله وقت اداء زکوة بنابر احوط اگر نباشد اقوی روز عید است از اول طلوع فجر
ان روز ظاهرا تا زوال و احوط اینست که تاخیر نکند انرا از نماز عید چنانکه احوط اینست که
ترک نکند انرا بعد از زوال تا اخر روز اگر ترک کرد انرا پیش از زوال با تردید در نیت
اداء و قضا مسئلة ظاهر جواز تعجیلست در اداء زکوة در ماه رمضان اگرچه احوط
قرض دادنست بفقیر بعد از ان حساب کردن انست فطره در وقت ان با بقاء مقروض بشرائط

والا پس اعاده است مسئلة جایز است جدا کردن فطره و قدر یقینی از جواز ان
اینستکه واقع شود وقت اداء ان نه وقت تعجیل و قضا پس معین میشود در قدر جدا شده
و میگردد فطره و بری میشود ذمه او از ان و معتبر است در ان نیت بعد از ان معتبر
نیست بعد از جدا کردن نیت در دفع در وجهی مسئلة ظاهر اینستکه معتبر نیست
در جدا کردن زکوة فطره ممکن نبودن اداء ان از جهة نبودن مستحق و ولی و بلکه کفایت
میکند مجرد داعی بسوی او چه دینی باشد مثل انتظار افضل یا دنیوی مثل انتظار کسیکه
طلب زکوة میکند بلی احوط از برای کسیکه متمکن نباشد از اداء در تمام وقت اینستکه
ترک نکند عزل او در وقت مسئلة مخفی نماناد اینکه صدق نمیکند عزل بقصد اداء زکوة
از صبره مثلا و اما اعتبار اینکه زیاد نباشد جدا شده بر ان اصلا اگرچه اندکی باشد
که قصد داشته باشد دفع انرا بسوی مستحق پس نه مسئلة ظاهر اینستکه معتبر نیست
اینکه کو نباشد معزول از چیزیکه واجبست بر او بخصوص هرگاه برسد صاعی را بخصوص
هرگاه منع کند او را از تمام کردن کیل مثلا مانعی پس باقی بماند معزول ناقص مسئلة
از فوائد جدا کردن نکوئیست بنابر چیزیکه ظاهر میشود از بعض اخبار سقوط توقیت
در اداء پس جایز است تاخیر ان اختیارا از وقتهم و از فوائد انستهم عدم ضمان
ان اگر تلف شود بی تفریطی و نه تاخیری از برای اداء از وقت اصلی با تمکن از ان و اما با یکی
از دو امر مزبور پس ضامنست مسئلة دور نیست اینکه بوده باشد اثر ضمان وجوب
فطره نه خصوص مثل یا قیمت انچه جدا کرده اگرچه جواز بدل ان اختیارا خالی نیست
از اشکالی مسئلة احوط نقل نکردن زکوة فطره است ببلد دیگری با تمکن از صرف ان
بلد تکلیف اگرچه ان بلد وطنش باشد و محل مالش باشد پس ضامنست انرا اگر تلف
شد این اگر جدا بکند زکوة را و اما اگر جدا نکند انرا پس تکلیف متعلق است بذمه او و
احوط اگر نباشد اقوی عدم سقوط انست به بیرون رفتن وقت اگرچه عمدا اداء
نکند بلکه احوط اینستکه نیت نکند باداء بعد از وقت اداء نه و قضا بلکه نیت کند
در مصرف زکوة ظاهر اینستکه مصرف ان مصرف زکوة مالیست و احوط اقتصار
بر فقیر بلکه خصوص مسکین که اسوء حالا است از فقیر مسئلة معتبر است در کسیکه

زکوة فطره باو میدهد ایمان پس داده نمیشود بغیر مؤمن اگرچه مستضعف نباشد
ومتمکن از غیر او نباشد بنا بر احوط و امر عدالت در اینجا چنانچه گذشت در زکوة مالی
و معتبر است در انجا هم اینکه نبوده باشد واجب النفقه و اما انفاق شرعا پس منع نمیکند
حتی از دفع فطره کسیکه انفاق بر او میکند بسوی او بنا بر اظهر **مسئلة** معتبر است در
کسیکه زکوة فطره باو میدهد هم اینکه نبوده باشد هاشمی هرگاه نبوده باشد دهنده
هاشمی اگرچه عیلواله گرچه باشد غیر هاشمی هاشمی را بنا بر احوط و اقوی **مسئلة** جائز است
از برای مالک اینکه تقسیم بکند زکوة را بنفسه اگرچه دفع ان بسوی نواب غیبت افضل است
مسئلة احوط اگر نباشد اقوی اینستکه نده به فقیر اکثر از یکصاع از زکوة بلی دور
نیست جواز ان اگر جمع شوند کسانیکه وسعت نداشته باشد چیزیکه واجبست بر او از
برای ایشان با محافظت بر عدم خروج چیزیکه میدهد بهر یکی از مالیت و احوط عدم
علم قصور است از صاع در این صورت هم **مسئلة** ترجیح بعض مستحقین بر بعضی هم
بلکه از قرابت و مجاورت و فضل بدین و عقل و علم و روایت شرع است و اخبار در قرابه
بیشترند پس از انها است لا صدقة و ذو رحم محتاج یعنی صدقه مقبول نیست و حال
اینکه خویش فقیر از برای شخص باشد و از انها است اَفضَلُ الصَّدَقَةِ عَلی ذی
الرحم الکاشح یعنی افضل صدقه صدقه ایستکه داده شود بخویشیکه عداوت پنهانی
داشته باشد و با تعارض مرجحات مذکوره اخذ میشود باهم انها والله العالم

کتاب الخمس

و در انست چند مبحث **مبحث اول** در چیزهائیکه در انها
خمس است و انها هفت تا هستند اول غنیمتهای دار حرب که از انها است غنیمتیکه
مفتوح باشد عنوة دویم معدنست و ان چیزیستکه خلق شده باشد در زمین ظاهر
باشد یا پنهان از چیزهائیکه از برای انها باشد نفاست و فائده و مالیت بزرگی چه در
محل خودش و حیوان و نبات و اب مطلق نباشد اگرچه مایع باشد مثل نفط و قیر و
مومیا و اعتبار در تمیم حد ان یا چیزیکه گفته شده بعرف است و شناختن افراد
ان وظیفه کسانیستکه میشناسند انرا از اهل عرف و ظاهر اینستکه از انها است مغره
و ان گل سرخیستکه لباسها را با ان رنگ میکنند و گل ارمنی و نمک و سنگ اسیا و سنگ

چخماق و در گچ و نوره و گل سرشوی تأملی هست و صحیح اعتبار نصابست در ان و ان نصاب
نقد بیست دیناریستکه در زکوة در دو وجهی و وجه دیگر اینستکه بیست دینار است تنها و ظاهر
اینستکه معتبر است نصاب بعد از اخراج مؤنه اخراج و تصفیه و اعتبار بقیمت
انها است در وقت بیرون اوردن ان و احوط اکتفاء است ببلوغ قیمت یک دینار
و واجبست خمس در نصاب و چیزیکه زیاد باشد اگرچه کم باشد **مسئلة** ظاهر عدم
اعتبار دفعه است در اخراج نصاب بلکه احوط اگر نباشد اقوی عدم اعتبار اتحاد
تعدد قصد است الا با تخلل اعراض از اخراج بین دفعات هم مگر اینکه طول بکشد فصل
با این **مسئلة** هرگاه شریک شوند در بیرون اوردن از معدنی جماعتی احتمال داده اند
اکتفا برسیدن مجموع مشترک بین ایشان بنصابی و خالی نیست از بعدی اگرچه احوط است
مسئلة هرگاه مشتمل باشد یک معدن بر چند جنس مختلف دور نیست اکتفا ببلوغ
در مجموع چیزیکه گرفته میشود از ان بنصاب و همچنین یک نوع که اخذ شده باشد از چند معدن
بفصل چیزیکه قادح باشد از تعدد قصد و طول مدت بلکه و همچنین است انواع متعدده
از معادن متعدده **مسئلة** هرگاه بیرون اورده شد خاک از معدن معتبر است علم باداء
خمس چیزیکه گرفته است انرا از جوهر که گاهست حاصل نمیشود بدادن خمس خاک و هرگاه
ریخت جوهر را همینکه قیمتی داشته باشد اعتماد میشود خمس معدن در ماده و حکم
مکاسب در هیئت **مسئلة** هرگاه یافت چیزی را از معدن انداخته در صحرا که
بیرون امده باشد به بیرون اوردن حیوانی و مثل ان پس احوط اگر نباشد اقوی
وجوب خمس است بر گیرنده ان **مسئلة** هرگاه بوده باشد معدن در زمین مملوکی
بوجهیکه مالک باشد مالک زمین چیزی را که در انست از معدن هم پس بیرون اورد
انرا اورنده میباشد معدن از برای صاحب زمین و بر او است خمس در چیزیکه
میگیرد انرا بی حساب کردن مؤنه **مسئلة** هرگاه بوده باشد در معدن چیز کمی پس
گرفت انرا و بود مقدار نصاب و باقی نماند بعد از ان در معدن چیزی جاری
میشود بر او حکم در اقوی **مسئلة** چیزیکه اخذ میکند عبد از جهة اقای او از
مالک میشود انرا اقا و بر او است خمس و همچنین چیزیکه بیرون میاورد انرا اجیر از برای

مستاجر مسئلهٔ هرگاه بوده باشد معدن در جائیکه معمور باشد از زمین مفتوح العنوة
پس بیرون آورد آنرا یکی از مسلمانان مالک میشود آنرا و بر او ست خمس گذشته از چیزیکه
در مخرج و بیران باشد مسئلهٔ در مالک شدن کافر حربی بلکه ذمی از معدنیکه در
زمین مفتوح العنوة باشد گذشته از معموران تاملی هست مسئلهٔ هرگاه بیرون
آورد از معدن صبی یا مجنونی متعلق میشود خمس بآن در اقوی و بیرون میآورد خمس را
از آن ولی ایشان مسئلهٔ کنج است و آن مالیستکه ذخیره شده باشد و در اختصاص او بنقدین
اشکالی هست اظهر عدم است فی الجمله چنانکه اظهر عدم اعتبار مدفون بودن آن
در عمق زمین مسئلهٔ ظاهر اعتبار نوعیست در کنج از ستر و اخفاء و پنهان کردن
در آن بگذاشتن در جائیکه جاری نباشد عادة بگذاشتن مال در آن مثل بیخ درختی یا
دیواری یا سقفی و مثل اینها مسئلهٔ دور نیست تعمیم کنج موضوعا یا حکما از برای چیزیکه
یافت میشود از اموال زیر بناهای خراب شده و زمینهای فرو رفته اگرچه نباشد در
آن اثر دفن قصدی گذشته از اینکه بوده باشد غرض دفن کننده ذخیره کردن مسئلهٔ
ظاهر عدم صدق کنجست مگر بر چیزیکه از برای آن باشد نفاستی از اموال و استعداد
از برای بقاء پس صدق نمیکند بر سنگها و الا اینکه ساخته شده باشند از غیر مادهای
نفیسه مسئلهٔ هرگاه چیزیکه ذخیره شده نفیس نباشد زمان ذخیره کردن آن و
بگردد نفیس از جهت قدیم بودن آن احتمال دارد عروض صدق کنج از برای آن چنانکه
ممکنست زوال اسم آن از چیزیکه بوده باشد نفیس و عارض بشود آنرا ابتذال و در اینجا
چند مسئله مسئلهٔ اوّل معتبر است در وجوب خمس در کنج نصاب و نصاب آن
چیزیستکه معتبر است در زکوة نقدین بیست دینار یا دویست درهم پس هرگاه مساوی
باشند در قیمت اقل آنها از حیث قیمت واجبست در آن خمس و هرگاه از یکی از نقدین
باشد پس آیا کفایت میکند در وجوب خمس در آن رسیدن آن بقیمت نصاب از دیگری
یا متعین است رسیدن آن بحد نصاب بنفسه دو وجه هست مسئلهٔ ظاهر عدم اعتبار
نصاب دیگریست بعد از نصاب مزبور پس واجبست زکوة در چیزیکه زیاد باشد بر نصاب
اگرچه کم باشد پس عفو نیست از چیزی در اینجا مسئلهٔ نیست اعتباری برسیدن کنج

بنصاب یا منضم کردن آن بمال دیگری بلی اگر بوده باشد کنج دیگری احتمال دارد ضم یا یکی بودن
اخراج عرفا اگرچه بدفعات باشد و امّا با تعدد آن عرفا از جهت طول فصل پس ظاهر عدم
ضم است حتی با یکی بودن کنج چنانکه در معدن گذشت مسئلهٔ دوم چیزیکه
یافت میشود از کنج اگر بوده باشد در بلاد کفار یا در خانه حربی در بلد مسلمانان پس
از برای یابنده اوست که مسلمان باشد و بر اوست خمس آن چه اثر اسلام بر آن باشد
یا نباشد و خواه از برای حربیین یدی بر آن باشد یا نباشد بلکه و همچنین است اگر بداند
بودن آنرا از برای مسلمانی از قدیم و احتمال بدهد انتقال آنرا از آن مسلمان بسوی حربی
که در ید اوست فعلا بلی اگر ید حربی بر آن نباشد یا بداند بودن آنرا از برای مسلمانی
بالفعل مالک نمیشود آنرا یابنده آن و میباشد از برای آن حکم لقطه یا مجهول المالک یا
میراث کسیکه وارثی نداشته باشد مسئلهٔ مالک نمیشود کنج را اگر بیابد آنرا در
خانه مسلمانی در بلاد کفار و احتمال بدهد اینکه بوده باشد از برای صاحب خانه
مسئلهٔ هرگاه کنج در بلد مسلمانان باشد و بداند یابنده آن اینکه مالک نیست آنرا
مسلمانی و اینکه آن از کنجهای جاهلیتست پس از برای یابنده آنست اگر مسلمانست
هم خواه اثر اسلام بر آن باشد یا نباشد و خواه در زمینی باشد که ملک او باشد یا ملک
غیر او باشد یا مباح باشد مسئلهٔ هرگاه بداند اینکه کنج از برای مسلمان معلومی است
یا مجهولیست میباشد از برای مالکش نه یابنده آن و امّا هرگاه ندانسته باشد این را
پس یا اینستکه در زمینی است که بر آنست ید مسلمانی بالفعل یا در سابق یا بیرون رفتن
آن از ید او بفروختن و مثل آن و یا در زمینیستکه یدی بر آن نیست بالفعل و نمیداند
از برای او صاحب ید سابقی پس در اول حکم میشود باینکه آن از برای صاحب یداست
اگر ادعا بکند آنرا و الا پس از برای کسی است که سابق بر او ید بر آن داشته با ادعای او هم
و همچنین بترتیب بنا بر اظهر و اگر ادعا نکند آنرا احدی از ایشان پس آن از برای یابنده
اوست اگر نبوده باشد بر آن اثر اسلام بلکه و اگر بوده باشد و در صورت دوم مالک
میشود آنرا یابنده آن اگر نبوده باشد بر آن اثر اسلام و اگر اثر اسلام بر آن باشد خلافست
در اینکه آن لقطه است که تعریف کرده میشود یا مال مالک میشود آنرا یابنده آن بیافتن

واحوط اولست و دوم خالی نیست از قوتی و حاصل اینستکه یافتن مسلمان کنج را سبب
از برای مالک شدن او انرا پس واجبست بر او خمس دادن مگر اینکه بداند اینکه ان بالفعل
ملک است از برای کسیکه مالش محترم است معلوم باشد یا مجهول پس جاری میشود
بر ان حکم ان یا بداند اینکه بوده است از برای مسلمانان پیشتر بجهت مدحوبی از
استصحاب ملک ایشان از برای ان پس مردد میشود بالفعل بین لقطه و مجهول المالک
و میراث کسیکه وارثی نداشته باشد یا بوده باشد در خانه مسلمان معینی پس تعریف
میشود از برای او تنها و دفع میشود بسوی او اگر ادعا کرد انرا بعد از ان از برای مالک
پیش از او و همچنین والا پس از برای یابنده انست هم یا بوده باشد در بلاد اسلام یا اثر
اسلام پس تعریف میشود عموما مثل لقطه بنا بر احوط مسئله سیم چیزیکه یافت
میشود در جوف حیوانیکه خریده شده از حیوانانیکه مثل شتر و گاو باشد تعریف میکند
انرا از برای بایع اگر احتمال دهد بودن انرا از برای او پس اگر نشناسد بایع انرا از پس
مالک پیش او و اگر احتمال بدهد ملکیت انرا از برای او و بنا بر احوط و همچنین پس اگر
یافت نشد در مالکین ان حیوان کسیکه ادعا بکند انرا مالک میشود انرا یابنده ان بی فرق
بین چیزیکه در ان باشد اثر اسلام و غیر ان و احوط اگر نباشد اقوی الحاقست بکنج در خمس
بلکه بارباح مکاسب در چیزیکه کمتر از نصاب باشد اگر ساقط نکند انرا مؤنه مسئله چیزیکه
یافت میشود در جوف ماهی پس نیست تعریفی در ان از برای بایع مگر اینکه فرض شود بودن
ان معلوفه از مالکش مثل دابه پس احتمال بدهد از جهت این مالک بودن او انرا از برای
ان پس با علم معلوفیته یا عدم احتمال مالکیته مالک میشود انرا یابنده پس خمس از ان
چنانکه گذشت مسئله چهارم چیزیکه بیرون اورده میشود بغوص از دریا از لؤلؤ
و مرجان و مثل انها از مباحات منکوند در ان غیر حیوان بنا بر وجهی قوی مسئله هرگاه
بیرون اورد چیزی از دریا با الت نه غوص جاری نیست بر ان حکم غوص بنا بر اظهر چنانکه
اگر چیزی خودش بیرون امد و گرفته شد از کنار دریا یا از روی اب بلکه و همچنین است
اگر گرفت انرا از زیر اب غوص رونده از غوص رونده دیگری مگر اینکه تواطی کرده باشند بر
اعانت همدیگر همچنین و اما هرگاه غوص رفت و بست انرا بریسمانی و مثل این بعد از ان

بیرون اورد انرا ملحق میشود انرا حکم ظاهرا مسئله در شمول حکم از برای شطهای بزرگ
غیر از دریا اشکالی هست و مشکل تر از ان شمول انست از برای چیزیکه بیرون اورده میشود
از اموال غرق شده در دریا اگر چه اصل انها هم از دریا باشد مسئله شامل میشود
حکم عنبر را اگر بیرون اورده شود از دریا و بوده باشد معتاد بلکه احوط خمس
دادن انست اگر گرفته شود بغوص بلکه احوط اینستکه معتبر نیست در ان چیزیکه
معتبر است در غوص از نصاب و ان قیمت یکدینار است بنا بر صحیح مسئله حکم تعدد
دفعات و انواع در اینجا چنانستکه گذشت در معدن و کنج مسئله ظاهر اینستکه
وجوب خمس بلکه اعتبار نصاب در همه بعد از بیرون اوردن مصارف اخراج است بلکه
علیکه متوقف باشد بر ان مثل گداختن و مثل ان پنجم چیزیکه مالک میشود
انرا و دست میاورد انرا از یکی از وجوهیکه کسب میشود رزق از انها در عادت مثل
تجارت و زراعت و صناعات و عمل با جرت یا جعاله اگر چه نیابت در حج باشد یا
غیر ان از عبادات و استنماء و استنتاج و شکار کردن و جمع کردن مباحات حتی
منّ و عسل کوهی و غیر این از وجوه خواه گرفته شده باشد انرا بوجه صنعت و راه معاش یا
نه و خواه مرتکب شود انرا باختیار خودش یا نه چنانکه اگر زرع شد حبه او بغیر اختیار
خودش یا جستن کرد فحل بر نابتاش همچنین مسئله نیست خمسی در چیزیکه محسوب نمیشود
مالک شدن ان در سیدن نقاند چنانکه اگر فروخت تاجر مال خودرا بمثل ان و
حاصل شد از برای نزاع بمثل مؤنه زرع و مثل ارش جنایات و دیه اقارب و عوض
خلع و صداق و نفقه زوجه مسئله نیست خمسی در چیزیکه حاصل میشود انرا بوابیکه
مفتوح نیستند از برای تحصیل معاش از انها مثل میراث و نذور و اوقاف و قبول
چیزیکه میبخشند باو و قبول وصیت و صدقات و صلات و ارتزاق از بیت المال و
گرفتن گوسفندها و برداشتن لقطه و چیزیکه اعراض میکنند از ان مالکش مگر اینکه اتفاق
شود از برای ان کثرتی مثل خوشهائیکه افتاده میشوند از زراعت وقت درو اما
زیاد شدن قیمت چیزیکه نیست خمسی در ان از جهت زیاده عینیه متصله مثل چاقی و بزرگی
یا از جهت بالا رفتن قیمت سوقیه ان پس با فروختن ان زائد تعلق میگیرد خمس بر زیادی

مقصود نایل شدن

کوزنگبین

با اشکال ضعیفی در صورت دوّم و همچنین است حکم اگر بفروشد آنرا بنقد در اثنای حال
بی زیادتی مسئلهٔ ظاهر اینستکه مکلّف نیست بفروختن چیزیکه خمس در آن نیست
در دو صورت سابقه یعنی صورتیکه زیادهٔ عینیه پیدا کرده باشد یا قیمت سوقیهٔ
آن زیاد شده باشد بلکه جائز است از برای او باقی گذاشتن آن بجهت نتاج و ثمر آن
مثلا پس خمس میدهد فوائد منفصله را هر وقت که فروخت اصل را پس حکم
چنانستکه گذشت مسئلهٔ هرگاه خرید چیزیرا بکمتر قیمت آن یا مصالحه شد با
او همچنین پس ظاهر حصول فائده است اگرچه نفروشد آنرا و نیست فرقی در وجوب
خمس بر او در این هنگام بین کسیکه قصد کند اکتساب او و غیر او بنابر اظهر مسئلهٔ
احوط اخراج خمس است از هدایا و جائزه‌هائیکه از برای آنها خطری و شانی باشد
و میراثیکه گمان بآن نداشته باشد مثل اینکه رحم دوری در بلد دیگر داشته و خبری
از او نداشته باشد پس بمیرد وارثش او باشد و در اینجا است چند مسئله مسئلهٔ
اوّل واجبست خمس در ارباح مذکوره بعد از وضع مؤنهٔ تحصیل آن ارباح چه
سابق آن بر حصول و چه لاحق آن و بعد از مؤنهٔ شخص یکسال کامل که دوازده ماه است
و اعتبار سال شمسی از برای کسیکه متعلّق باشد کسب او بان مثل زراعت کنندگان در
تابستان یا زمستان دور نیست مسئلهٔ مبدء سنه از زمان حصول ربح است
اگر صرف نکند زمانرا در اکتساب آن بلکه و اگر صرف کند پس حساب نمیکند مدّت
اکتساب را از سال ربح در وجهی قوی بلی اعتبار بحصول آنست واقعا اگرچه عالم نشود
بان یا باستقرار آن پس زمان حصول ربح در زمینیکه اجاره گرفته میشود و قبض میشود
اجرت آن زمان اجاره است که متصل باشد بزمان منفعت و در صانع و اجیر زمان شروع
در عمل مسئلهٔ ظاهر اینستکه مستثنا از ارباح متعدده که حاصل میشوند یکدفعه
یا چند دفعه از یک وجه یا چند وجه بسبب کسب کردن از او از برای آنها یا بدون
آن مؤنهٔ یکسال است چنانکه در ربح واحد است که مبدء این سال از زمان حصول اوّل
نه اینکه معتبر است از برای هر یکسالی از زمان این ... وفا کند هر یک از ارباح بمؤنه
ما بین آن و بین مؤخّر از آن و امّا با عدم وفاء و بقاء آن بمؤنه در بین پس احتمال دارد

قریبا ابتداء سال از ... و همچنین پس استثنا نمیشود از ربحی مؤنهٔ چیزی از پیش از
حصول آن و اکتفا نمیشود بسالیکه گذشته باشد برا و بعض آن بمؤنه مسئلهٔ آیا
شامل میشود استثنا از ربح صورتیرا که بوده باشد از برای او مال دیگری ظاهر شمول است
در چیزیکه جاری نشده باشد عادت بصرف آن مثل بعض نفائسیکه ذخیره میکنند آنها را
امثال او بلکه سزاوار است قطع بآن در چیزیکه محتاج الیه باشد مثل سرمایه و زمین
بلکه و اگر فرض شود زیاد بودن آنها از قدر حاجتش این هرگاه جری کند بر عادت و صرف
نکند آنرا و امّا اگر مخالفت کرد عادت را و صرف کرد آنرا در مؤنه پس در استثناء معادل
آن از ربح اشکالی هست مسئلهٔ سزاوار است قطع بعدم استثناء معادل از آنچه
مصروف هرگاه بوده باشد از چیزهائیکه جاری شده باشد عادت بصرف آن مثل
مطعومی یا ملبوسیکه صرف کرده باشد آنها را یا خانهٔ مسکونی خود را یا خادمیکه خدمت
میکند او را بلکه و همچنین است اگر صرف کند چیزیرا که جاری نشده باشد عادت بصرف
آن و نه بعدم صرف مسئلهٔ آیا تکلیف میشود کسیکه از برای او باشد مثل چیزهائیکه
ذکر شدند بتقسیم مؤنه بر آنها و ربح حاصل یا بگرفتن مؤنه از آنها و اخراج خمس از
ربح بالتمام اشکالی هست احوط اخیر است مسئلهٔ هرگاه کسی تبرّعا متحمّل مؤنهٔ او
یا بعض آن شد پس ظاهر اینستکه حساب نمیشود از برای او مقابل آن مسئلهٔ هرگاه
تنگ گرفت شخص بر خودش یا انفاق نکرد بر عیالش پس اشکالی هست احوط اینستکه
حساب نمیشود از برای او هم مترجم گوید یعنی باید خمس تمام ربح را بدهد مسئلهٔ
دوّم مراد از مؤنه چیزیستکه قائم شود بآن بدن انسان و چیزیکه اقتضا دارد صلاح
حالش از حیث جاه و شرفش گذشته از چیزیکه محافظت بکند بآن عرضش را یا دفع بکند
بآن آلام را از خودش مسئلهٔ داخلست در چیزیکه قائم میشود بآن بدن مأکل و مشارب
و مساکن و ملابس و چیزیکه معالجه میشود بان مرض یا حفظ میشود بآن صحت مسئلهٔ
ظاهر اینستکه داخلست در چیزیکه اصلاح حال میکند چیزیکه کسب میشود بآن
زیادتی عزت و آبرو و وجهیکه متعارفست بین اقران و امثال و مراکب و خدمتکاران
و اعانت کنندگان داخل میشوند بمرتبه در یکی از قسم اوّل و دوّم و ...

ومچنین است بعض آلات واثاث ولباسهای لازم مسئلهٔ داخلست در چیزیکه دفع
میشود بان الم چیزیکه شاق باشد صبر از ان از دواعی شهوات واستمرار بر عادتها مسئلهٔ
ملاحظه میشود در مونهٔ عیال وختنه کردن اولاد ویا تزویج ایشان یا تجهیز موتی از ایشان
وضیافتها اینکه بیرون نروند آنکی از عناوین مذکوره وبالجمله مونهٔ چیزیست که محتاج
الیه باشد اگرچه نرسد احتیاج بحد اضطرار ویا مخصوص است بحاجت دینی بلکه یا
شامل میشود اخرویه را سزاوار است قطع بدخول چیزیکه صرف میشود در طهارت از
خبث وحدث ودر باقی مقدمات نماز وروزه وزکوة هرگاه معتبر نباشد دران حول یا
معتبر باشد وبگذرد در اثناء سنه ربح واما صورتیکه اگر بگذرد سنه ربح پیش از تمام حول
زکوی و فاضل از مئونه باشد نصاب پس واجبست خمس وناشکسته میشود نصاب پس ساقط
میشود زکوة بسبب ان مسئلهٔ داخلست در مونهٔ مونهٔ حج هرگاه واجب شود در سال
کسب وجا آورد انرا در همان سال مسئلهٔ هرگاه حاصل بشود استطاعت در زیادتر از یک
چند سال واجبست در هر سالی اخراج خمس از چیزیکه زیاد میماند بعد از ان هرگاه حاصل
شد چیزیکه تمام کند استطاعت را استثنا میشود از برای او مونهٔ اش اگر حج کند در سال
استطاعت واما مونهٔ از ربح سال استطاعت است تنها بنا میگذارد در تفصیل گذشته
واگر معصیت کرد وتاخیر کرد حج را مثل کسیکه تنگ بر خود وعیالش گرفته باشد
واحوط در ان اینست که محسوب نمیشود از برای او واما اگر فوت شد از او حج از جهت
عذری پس او از کسانیست که محتاج نیستند بمونهٔ مسئلهٔ داخلست در مونهٔ هم
کفارات وباقی واجبات مالیه یا موقوف بر صرف مال ودر دخول مستحبات از صدقات
وسفر زیارت ومنعقد کردن مجلس مرثیه ومثل اینها تاملی هست بلی هرگاه عارض شود
او را ابراء آنها الم نفسانی که شاق باشد براو وتحمل ان یا نقص دینوی اگرچه بوده باشد
مثل دفع بلیه بصدقه کند شد از چیزیکه حاصل میشود از نسبت ان ببخل یا نقص دنیائیه
ومثل اینها پس بدهم این صور داخلند در مونه بی تاملی مسئلهٔ کسیکه ترک کند
اعمال مذکوره را از جهت رغبت نداشتن بانها بمرتبه مزبوره نیست از کسیکه بر خود
تنگ گرفته باشد بلکه او از کسانیست که نیست از برای او این مونهٔ مسئلهٔ کسیکه محتاج

باشد بسوی خانه وزوجه ومثل اینها هرگاه حاصل شود از برای او از ربح چیزیکه وفا نمیکند
بانها مگر اینکه جمع کند او ربح چند سال را پس بعید نیست حکم باستثناء انها از برای او
اینکه او نیست مثل کسیکه صبر میکند بر حاجت وضرورت واز ربح صرف نمیکند وهرگاه
ممکن باشد او را تحصیل خانه جزء جزء وچنین کرد میباشد از مستثنی یا اشکال مسئلهٔ
داخل میشود در مونهٔ چیزیکه محتاج باشد بسوی ان از کتب از برای تصحیح عقاید یا تحصیل
احکامش باجتهاد یا بتقلید واما قرآن وکتب دعاء پس ظاهر اینست که داخلست در باقی مستحبات
مسئلهٔ در دخول چیزیکه محتاج باشد بسوی ان از برای اینکه کسب کند بان مونهٔ بعد از
سال را مثل تمام کردن سرمایه یا خریدن زمین غله کار تاملی هست مسئلهٔ الآت اهل
اهل صنعت واهل حرف بنا جاری میشود مجرای چیزیکه حفظ میکند بان ابروی او فعلا
پس استثنا میشوند از جهت این مسئلهٔ چیزیکه زیاد میماند بعد از سال از اقوات وچیزیکه
جاری میشود مجرای اینها از چیزیکه شانش انتفاع است با تلاف ان هرگاه خرید باشد
انرا بربح اخراج خمس میکند از ان نه چیزیکه شان ان بقاء است مثل خانه ولباس واثاث
البیت ومثل اینها مگر اینکه زائل شود احتیاج او بانها بزوال سبب ان پس بعید نیست که از
برای وجوب اخراج خمس ان بعد این هنگام وجهی هست بخلاف اینکه اگر بیرون برود عین
از قابلیت انتفاع بسبب کهنه شدن وپوسیدن ومثل ان یا بقای احتیاج با ان یا احتیاج
تبدیل ان بوسیعتر یا بهتر پس بعید نیست که ظاهر تعلق نگرفتن خمس است بکهنه بلکه ونه
بغیر ان ولکن استثنا نمیشود بلکه لائق باشد از ربح سال ان اگر بوده باشد بلکه مستثنی
از برای او از نقد را تفاوت تنها مسئلهٔ معتبر است در هر بابی از چیزیکه محتاج
الیه است اینکه بوده باشد بقدر حاجت بمعنای اعم از ضرورت ورجوع میشود در تشخیص
این بسوی عرف وعادت نه دقت مسئلهٔ سیم تلف مال بدزدی ومثل ان تدارک
نمیشود بربح زیرا که نیست از مونهایی از مونهٔ مصانعه ظالم یعنی عطیه که باو داده
میشود برای اینکه ~~دفع بعض کارهای ظالم کند~~ وچیزیکه داده شده است باو بطور یکه گرفته
باشد از حقوق ظالم سلطان بوده باشد یا غیر او مثل کسیکه سر راه بر مردم میگیرد وحقی
از ایشان میگیرد اگرچه بوده باشد گرفتن او وقهری بدون اینکه صاحب مال خودش بدهد

دفع ظلم او بشود

مسئلهٔ هرگاه ضرر کرد در سال ربح پس ظاهر تدارک آن است بربح مگر اینکه بوده باشد هر یک از ربح و ضرر در یک باب از مکاسب پس بعید نیست که در تدارک در این هنگام اشکالی هست مسئلهٔ چهارم وفاء دینیکه حالّ و غیر مؤجّل باشد و دائن مطالبه اش بکند از مؤنه است هرگاه قرض کرفته باشد در سال ربح و صرف نموده باشد در مؤنهٔ خود بلکه و اگر تلف بشود یا صرف شود در غیر مؤنه بطوریکه ممکن نباشد وفا از آن و نه از بدلش اگر چه نبوده باشد قرض کرفتن از جهت ضرورت بسوی آن بلکه و همچنین است دین سالهای گذشته خواه متمکن باشد از اداء آنها در آن سالها یا متمکن نباشد و خواه صرف کرده باشد آنها را در مؤنه آن سالها یا غیر آن و خواه بوده باشد تاخیر اداء آن بعصیان یا غیر آن و خواه بوده باشد قرض کرفتن او از جهت احتیاج و عدم آن هرگاه نبوده باشد از برای او سال ربح مالی غیر ربح که ممکن باشد اینکه اداء بکند قرض را از آن مالیکه استثنا نمیشود از برای دین و هرگاه بوده باشد از برای او مال دیگری خواه بوده باشد همان عین قرض شده یا بدل آن چنانکه اگر خریده باشد بآن زمینی مثلاً یا غیر آن و نبوده باشد از مستثنیات پس اشکالی هست که جاری میشود در محسوب کردن دین سال ربح که مصروف باشد در غیر مؤنه آن هم مسئلهٔ وفاء دین مؤجّل پیش از رسیدن زمان آن محسوب نمیشود از مؤنه مگر اینکه صرفش کند در مؤنه سال آن که سال ربح است پس بعید نیست که آن محسوب میشود از برای او با وفاء و با مؤنه ظاهراً اگر چه نکوئیم بمحسوب شدن مقداری از ربح از برای کسیکه بر خودش تنگ میکیرد و وجوب اخراج خمس از تمام ربح و ظاهر اینست که اعتباری نیست بعدم مطالبهٔ دائن و اذن او و تاخیر او با حلول آن شرعاً مسئلهٔ تارک وفاء بدین بعد از حلول اجل و مطالبه تا بگذرد سال استثناء نمیشود از برای او و مقابل دین بلی اگر مقابل دین را صرف کرده در سال ربح پس ظاهر اینست که مثل مقترنیست مسئلهٔ مثل دین است ارشهای جنایات خودش و جنایات کسیکه عاقلهٔ اوست و قیمتهای چیزهائیکه تلف کرده و کفارات و نذور و مثل اینها و جاری میشود در آنها مثل چیزیکه گذشت مسئلهٔ پنجم معتبر نیست سال در هیچ چیز از خمس بلی جائز است تاخیر اداء آن در ارباح تا آخر سال اگر

احتمال دهد حادث شدن مؤنه را که زیاد نماند با آن چیزی بلکه ثابت نشده است وجوب مبادرت پیش از گذشتن سال با علم بزیاد ماندن از مؤنه اگر چه ظاهر مشروعیت مبادرت است با علم بلکه و بدون آن هم پس نیت میکند خمس را احتمالاً و در این هنگام پس ظاهر اجزاء است اگر معلوم شد عدم مؤنه و هرگاه معلوم شد از برای او نبودن فاضل پس از برای اوست استرداد با بقای عین و یا تصدیق شود در ادّعای او و در این هنگام با اعتراف او بفاضل زمان اداء از برای تامّل در آن مجالی هست مسئلهٔ احوط بعد از سال مبادرت است باداء خمس اگر چه جواز تاخیر آن از برای غرض شرعی خالی نیست از قوت مادامیکه نرسد بحدّ سستی در اداء مسئلهٔ ششم خمس متعلق میشود بعین در همهٔ اقسامش حتّی در ارباح مکاسب لکن ظاهر اینست که منع نمیکند از تصرّف در مال طول سال با احتمال مؤنه که فرا بگیرد تمام ربح را یعنی فاضلی نماند بلکه و با عدم آن احتمال هم بنا بر چیزیکه شناختی بفرقی بین عزم بر اداء اگر زیاد باشد ربح و عدم آن مسئلهٔ بعد از سال تا ملاحظه میشود فائده نسبت بسرمایه اوّل ظاهراً اگر معامله محاباتی نکرده باشد بعد از حصول ربح اوّلاً پس زیاد نمیشود واجب خمس آن اگر چه ربح بدهد چند مرتبه و داخل کرده باشد ربح اوّل را در چیزیکه کسب کرده است بآن ربح دوم را و همچنین و یا صحیح است این بعد از سال و استقرار خمس اگر چه آثم باشد بتاخیر آن پس اشکالی هست و یا دفع میشود اثم بنیت ضمان و تحویل بسوی ذمه خالی نیست اطلاق آن از تامّلی بلکه و همچنین است باقی گذاشتن عین و دفع از مال دیگری که از برای اوست بحسب قیمت والله العالم

ششم از چیزهائیکه اخراج خمس از آنها واجبست زمینی است که خریده باشد آنرا کافر ذمّی از مسلمانی و تعمیم از برای باقی نواقل بعوض و از برای زمینیکه مسکن باشد و باغها خالی نیست از وجهی هفتم مال حلالیست که مخلوط شده باشد بحرام که معلوم نباشد قدر آن حرام و نه صاحب آن پس بدرستیکه اخراج میشود از آن خمس در این هنگام و امّا اگر معلوم باشد مقدار و صاحب مال حرام پس او شریک است از برای مالک اگر بوده باشد خلط موجب از برای شرکت و اگر بوده باشد موجب از برای اشتباه عین

پس در اینکه معین میشود چیزیکه از برای هریك از ایشانست بقرعه یا تقسیم میشود میان ایشان با مصالحه میکنند با هم اختیارا یا قهرا یا غیر اینها چند وجه هست احوط
آنها مصالحه است باختیار **مسئلهٔ** هرگاه مجهول باشد مالك نه قدر مال حرام
پس مصرفش مثل صرف مال مجهول المالك است یعنی
پس مصرفش مشاع بوده باشد یا معین اینستکه تصدق بکند از مالك بعد از مأیوس
بودن از معرفت او و اگر مردد کند میتوانند در کسیکه تصدق میکند از او و بین مال المجهول
و امام بهتر است و ظاهر ضمان مصدق است اگر معلوم شد مالك و راضی نشد بصدقه
و ضمان دور نیست در صورت اخراج خمس از آن هم بلی فرقی هست بین تصدق و تخییر
ظاهرا در بودن تخییر واجب بلکه فوری بنا بر احوط بخلاف تصدق پس بدرستیکه
ظاهر جواز تاخیر است و باقی گذاشتن آن امانت در دست کسیکه شرا در دادن بحاکم
مسئلهٔ ظاهر جواز مباشرت ذی الید است از برای اخراج خمس و قدریکه معلوم است
و مالك آن مجهول است بحاجتی بسوی مقاسمه با حاکم و جواز صرف هر یك از آنها
در مصرفش بحاجتی بسوی مراجعه بسوی حاکم اگرچه احوط از برای ذی الید اگر دفع
نکند بسوی حاکم اذن گرفتن است از او در تصدق **مسئلهٔ** صحیح اینستکه مصرف
خمس در مال حلال مخلوط بحرام مصرف آنست در باقی اقسام و ظاهر اینستکه مصرف
صدقه فقراء اند از اهل ولایت ائمه ع و در حلیت آن از برای هاشمی تاملی هست اگرچه
واجب نباشد بر مالك و تخصیص بدهیم صدقه حرام را بر بنی هاشم بصدقه واجبه
مسئلهٔ هرگاه مجهول باشد قدر حرام و معلوم باشد مالك واجبست اینکه رد کند
بسوی او چیزیکه یقینا از برای او است فعلا یا در زمان پیش پس اگر بوده باشد محتاج
محتاج است بسوی تعیین بقسمت و در چیزیکه زیاد باشد بر این و مثل باشد راه معتبر
بودن آن ملك خودش چند وجه هست احوط آنها مصالحه اختیار است اگر میسر
باشد **مسئلهٔ** هرگاه معلوم باشد مالك در قومیکه محصور نباشند پس او مثل
غیر معلوم است و اگر معلوم باشد در جماعتی که محصور باشند پس احوط تخلص است
از همهٔ ایشان **مسئلهٔ** هرگاه بوده باشد حرام مخلوط بحلال از وقف عام یا از زکوة
پس ظاهر اینستکه مثل معلوم المالك است **مسئلهٔ** هرگاه احتمال بدهد جاهل

شود

بقدر حرام بودن آنرا بقدر خمس بلکه عالم باشد بزیاده آن بر آن مقدار یا کم بودن
آن از آن مقدار با احتمال بدهد هر یك از آنها را پس ظاهر عدم جریان حکم تخمیس است
در اینجا بلکه جاری میشود بر آن حکم مجهول المالك پس تصدق میدهد همه را احتیاط در
صورت علم بزیاده در خمس **مسئلهٔ** هرگاه احتمال بدهد اولا بودن قدر حرام را بقدر
خمس پس اخراج خمس کرد از آن بعد از آن زائل شد احتمال از او پس اگر کمی آن بر او
معلوم شد دور نیست اجزاء و اگر زیاد بودن آن معلوم شد باشد بر او پس اگر بوده
باشد از جهت حصول علم بجزیت چیزی دیگر از چیزهائیکه در دست او هستند یا
مخلوط شدن آن بما لش احتمال دادن اجزاء و جاری میشود بر زائد حکم مجهول المالك
و احوط جاری کردن حکم مجهول المالك است بر همه چنانکه در صورت تبدل احتمال
و شك است با وحدت مشکوك فیه **مسئلهٔ** هرگاه احتمال بدهد معادل بودن
قدر حرام از برای خمس اولا بعد از آن احتمال داد زیادتی را پس اگر بوده باشد پیش از عمل
عمل میکند بمقتضای حالش فعلا و اگر بوده باشد بعد از آن پس جاری میشود در آن
نظیر تفصیل گذشته **تتمهٔ** ظاهر عدم اعتبار تکلیف است در کنج و غوص و
معدن مترجم گوید یعنی ولو نابالغ باشد مثلا باید اخراج خمس از آنها کند و
این احوط بلکه اقوی است در باقی اقسام از غنیمت و حلال مخلوط بحرام و زمینیکه
خریده باشد اگر بوده باشد ذمی و فاضل مؤنه از ارباح **مبحث دویم** در قسمت
خمس و مستحق آنست و در آن چند مسئله **مسئلهٔ اول** تقسیم میشود خمس
بنا بر صحیح بشش سهم یك سهم آن از برای خداوند است جل شانه و یك سهم از برای
حضرت پیغمبر ص و یك سهم از برای امام علیه السلام و این سه سهم الان از برای حضرت
صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه و سه دیگر از برای ایتام و مساکین و ابناء السبیل
مسئلهٔ دویم ظاهر اینستکه واجب نیست از برای کسیکه واجبست بر او خمس تقسیم
نصف آن بر سه طائفه مذکوره گذشت از بسط هر قسم بر افراد یك طائفه گذشت از
شوهر بین ایشان پس جائز است از برای او دادن چیزیکه واجبست بر او بیك نفر از
یك طائفه بلی تثلیث با امکان احوط است **مسئلهٔ سیم** معتبر است در کسیکه مستحق

خمس است از سه طائفه مذکوره اینکه نسبت داشته باشد بسوی عبد المطّلب بن
هاشم نه مطّلب برادر هاشم بنا بر صحیح از طرف پدر پس اگر نسبت داشته باشد باو از طرف
مادر حلال نیست از برای او خمس و حلال است از برای او صدقه بنا بر صحیح و ایشان اولاد
ابیطالب و عبّاس و ابی لهبند و سزاوار است تقدیم کسیکه تمامتر باشد علاقهٔ او به
حضرت پیغمبر ص و ائمّه ع بر غیر او و ظاهر اینستکه ثابت نشده است اعتبار ادّعای نسب
بمجرّد ان اگرچه بمعارضی باشد **مسئله چهارم** معتبر است در سه طائفه
مذکوره ایمان بمعنای اخصّ یا چیزیکه در حکم ان باشد و فقر حتّی در یتامی بنا بر اقوی و ضرر ندارد
غنی بودن ابن السّبیل در بلد خودش و معتبر است در ایشان اینکه نبوده باشند از کسانیکه
واجب باشد نفقه او بر دهنده خمس بران طوریکه گذشت در زکوة و معتبر نیست
در ایشان عدالت بنا بر صحیح بلی حرام است اعانت بر اثم و اغراء بقبیح **مسئله پنجم**
واجبست در خمس نیّت و قبض و قوّت جواز متولّی شدن کسیکه بر او ست خمس
صرف کردن نصیب غیر امام علیه السلام را بنفسه اگرچه احوط دفع انست بسوی نائب
غیبت او و مجتهدیستکه جامع باشد از برای شرائط و امّا چیزیکه راجع است بامام علیه السلام
یعنی حقّ امام پس احوط بلکه اقوی وجوب دفع انست بسوی مجتهد پس عمل کند در ان
بچیزیکه صلاح میداند **مسئله ششم** جایز نیست صرف خمس در مستحقّینیکه خارج باشند
از بلد مکلّف و بلد مال و ثابت نشده است حرمت نقل کردن ان بسوی غیر بلدش از جهت
بودن ان نقل و صرف در غیر حاضرین و کلام در ضمان ان اگر مؤدّی شود نقل بسوی
تلف یا فساد چنانستکه گذشت در زکوة و در ارتفاع ضمان در مورد ثبوت ان باذن
فقیه در نقل در غیر سهم امام ع اشکالی هست بلی اگر وکیل کرد فقیه او را در قبض از جانب
خودش بولایت عامّه بعد از ان اذن داد او را که نقل کند زائل میشود ضمان از ماذون
اگر فرض شود جواز این از برای فقیه **مسئله هفتم** خمس متعلّق است بعین در همهٔ
اقسام ولکن مکلّف متولّی میشود از برای قسمت بنفسه و واجب نیست بر او اخراج
خمس هر مالی از خود ان مال بلکه از برای او جایز است اداء خمس همهٔ انها از بعض ان
اموال **مسئله** هرگاه تلف شد عین بر وجهیکه ضامن باشد مکلّف خمس را واجب

نیست دفع مثل در مثلی ظاهراً بلکه از برای او ست اداء بقیمت بلکه بهر مالی از نقد
و جنس بلکه ظاهر جواز عدول است از عینیکه تعلّق گرفته است بان خمس با بقای ان
هم بسوی غیر ان از نقد یا جنس با راضی بودن کسیکه خمس باو میدهد باین بخصوص
هرگاه بوده باشد او حاکم بلکه مطلقا **مسئله** معتبر است در جنسیکه میدهد
بعنوان خمس قیمت واقعی ان و نیست اعتباری بقبول مستحقّ از برای ان بچند مقابل
قیمت ان مادامیکه نبوده باشد بر وجه شرعی **مسئله** هرگاه بوده باشد خمس در عینی
پس دفع کرد حقّ سه طائفه مذکوره را از غیر ان عین مالک میشود نصف مشاع را
پس هرگاه دفع کرد از برای حاکم عوض نصف دیگر را مالک میشود همه انرا **مسئله**
بری نمیشود از خمس خواه بوده باشد در عین یا در ذمّه مگر بقبض کسیکه از برای او ست
قبض از مستحقّ و حاکم **مسئله** احوط اگر نباشد اقوی عدم تشخّص خمس است بجدا
کردن ان با تمکّن از مستحقّ **مسئله** در جریان حواله و ضمان در حقّ سه طائفه مزبوره
اشکالی هست بلکه منع بلکه و همچنین است حقّ امام و امّا محسوب شدن چیزیکه از برای
او ست در ذمّه یکی از طوائف خمس یا از حقّ امام باذن حاکم پس ظاهر جواز انست
والله العالم **مبحث سیّم** در انفال است و ان چیزیستکه از برای امام است بخصوص
چنانکه بوده است از برای حضرت پیغمبر ص و انها چند چیزند از انها است زمینیکه
مالک شده است از کفّار بی قتال خواه رفته باشند کفّار از انجا یا تمکین کرده باشند
مسلمانانرا از ان با اینکه خودشان در ان زمین باشند و از انها است زمین مواتیکه
مالک کسی نشده مثل بیابانها و امّا اگر مالک کسی شده پس اگر بوده باشد تملّک ان
بمعمور کردن ~~[illegible]~~ چیزیکه بوده است برای امام پس در رجوع ان بسوی امام بعد
از موت با وجود احیا کننده و معروف بودن او خلافی و اشکالی هست بخلاف اینکه
اگر منقرض شود مالک و هلاک شوند اهل ان پس بدرستیکه منتقل میشود بامام بی
اشکالی مگر اینکه اشکالی هست در اینکه داخلست در موات یا در میراث کسیکه وارثی
ندارد در این هنگام و همچنین است حکم صوریکه اگر بوده باشد ملکیّت بغیر احیاء و
عارض بشود موت و منقرض شدن اهل و نیست از این ظاهراً چیزیکه عارض میشود

انرا مواتها از اراضی مفتوح العنوه از جهت معین بودن مالک آنها و ایشان مسلمانانند
پس آنها بعد از عروض موت از برای مسلمانانند نه از برای امام ع مسئله زمینیکه
احیا کرده باشند آنرا کفار از مواتهای اصلیه و غنیمت برده باشند آنرا مسلمانان یعنی
اگر بوده باشد معمور و بوده باشد احیاء پیش از نزول آیه انفال جاریست بر آن حکم
اغتنام والا پس تفصیلی و تاملی هست در بعض صور و از آنها است هر زمینیکه
صاحبی نداشته باشد اگرچه موات نبوده باشد بلکه بوده باشد قابل از برای انتفاع
بیکلفتی بنا بر عموم بعض اخبار والا پس داخل میشود در مباحات اصلیه و از آنها است
بالای کوهها و چیزیکه میباشد در آنها از چیزهائیکه از خود آنها عمل آمده باشد
و ما بین کوهها و نیزارها یا چیزیکه در آنها است از نی و درخت بیجهت بی فرق بین
چیزیکه بوده باشد از آنها در زمین امام ع و غیر آن بنا بر اظهر بلی اگر حادث شد آنها
در زمینیکه ملک مالک خاصی باشد یا از برای مسلمانان باشد مثل زمین مفتوح العنوه
میباشد از برای مالک زمین و از آنها است چیزیکه میباشد از برای پادشاهان از
قطایع و صفایا پس هر چیزیکه آن از برای امام است خاصه بعد از فتح هرگاه نبوده
باشد غصبا از کسیکه مالش محترم باشد و از آنها است چیزهای خوبیکه در غنیمت
مثل اسب تندروی و کنیز باجمالی و شمشیر برنده و مثل اینها و از آنها است
چیزیکه غنیمت میبرند آنرا جنگ کنندگان از مال کفار حربی بی اذن امام و از آنها است
ارث کسیکه وارث نداشته باشد و از آنها است معادنیکه از برای مالک مخصوصی
نباشند یا چیزیکه مستفاد میشود از بعض اخبار مسئله ظاهر حلیت رفتار کردن
شیعه است در ازمنه غیبت بر آنطوریکه رفتار کرده اند سلف و خلف ایشان از
تصرف در چیزیکه از برای امام ع است از زمین مرده و زمینیکه صاحبی نداشته باشد
و چیزیکه در رؤس کوهها و نیزارها است بر وجهیکه موجب ملک شود بحیازت و
احیاء پس مترتب میشود بر آن چیزیکه مخصوص است بملک مثل بیع و مثل آن بی فرقی
بین غنی از ایشان و فقیر بی انتظار اذن خواستن بخصوص از امام ع و نواب و وکلا
منشا این چیز اینکه صادر شده است از ایشان ع از تحلیل آنچه مذکور شد بدانها

شیعه بعد از آن زائل شده است علم باقی مانده است اثر مسئله مردود نیست
ادعای ثبوت آن باجه غابهای اصلیه و علفزار هر زمینیکه مالکی نداشته باشد بالخصوص
حتی مفتوح العنوه چنانکه ثابت است با حد در من و مثل آن از چیزهائیکه از توابع
زمین نیستند فی حد ذاته مسئله ثابت نشده است بودن چیزیکه یافت میشود
از معادن در غیر زمین امام از انفال چنانکه ثابت نشده است حلیت چیزیکه یافت
از آنها در آن مسئله صحیح در میراث کسیکه بمیرد و وارث نسبیکه خالی از موانع
باشد و نه سببیکه ارث ببرد همه مالرا نداشته باشد اینستکه از برای امام است و
با غیبت امام پس احوط بلکه اقوی صرف نائب غیبت است یعنی مجتهد جامع الشرائط
از برای آن در فقراء شیعه و اگر رعایت شود در ایشان هاشمی بودن و بودن ایشان
از اهل بلد میت بهتر است مسئله استفاده میشود از اخبار مستفیضه اینکه ائمه
اطهار ع مباح کرده اند در ازمنه غلبه جور و ظلم حقوق ایشانرا از برای شیعه و اتباع
ایشان و از جهت این پاکیزه میباشد ولادت شیعه نه غیر ایشان و حلال میباشد
از برای ایشان از کنیزان چیزیکه میباشد از سبی و اسیر کردن مخالفین چنانکه حلال است
از برای ایشان از مسکنها چیزیکه میرسد بایشان بسبب تغلبی و غیر آن از سلاطین
مخالفین که غلبه کرده باشند بر زمینهای مخصوصه بامام و مفتوحه العنوه و حلال
میباشد از برای ایشان از متاجر چیزیکه میباشد بمعامله با کسیکه اعتقاد بخمس ندارد
از مخالفین و لو در چیزیکه در آن است خمس یا چیزی از انفال و اما خمسیکه ثابت میشود
از جهت این اباحه پس ساقط نمیشود در هیچ حالی اگرچه بوده باشد چیزیکه بآن کسب
میکند چیزیکه ثابت شده باشد در آن یا حرام و حلال از خمسیکه بوده است در آن
از انفال والله العالم وله الحمد علی کل حال کتاب الصوم و در آنست چند فصل
فصل اول در نیت است و در آنست چند مطلب مطلب اول شرطست
در وقوع نیت و نیت ذاتیست نه اخطار و معتبر نیست در نیت مگر قصد نوع عبادت
معینه و اخلاص پس لازم نیست در آن متعرض شدن از برای وجوب یا ندب وصفی
باشد یا غائی اگرچه احوطست و تعرض از برای اداء و قضاء هم لازم نیست در نیت

مکر نزد ثبوت هر دو بر او وحاجت بسوی تعرض از برای انها از برای تمیز بلی اگر بوده
باشد قضاء از غیر محتاج است حصول ان از او بسوی قصد جا اوردن روزه از جانب
او یا قصد قضای خصوص چیزیکه بر اوست چنانکه محتاج است بتعیین غیر هم به
وجهی **مسئلهٔ** قصد عنوان خاص لازم است در نیت هرگاه بوده باشد از برای روزه
عنوان دیگر یکه موقوف باشد حصول ان بر قصد ان بخصوصه مثل وفا بنذر مطلق
ومثل ان واین امر دیگری است غیر توقف روزه بر قصد ان خصوصیات **مسئلهٔ** بعد
از تعیین روزه ماموربه در واقع نزد مکلف بوجهی وقصد کردن او تغیر یافتن دیگر
تکلیف نمیشود بتحقیق چیزیکه اختلاف شده است در ان از اینکه ان ترکست یا کف است
با حصول انها از او بلکه ضرر ندارد از برای او جهل بمقدار مفطرات هم با امساک او
از انها وباعث نشدن جهل او از برای مخالفت منوی او از برای مامور به واقعا گذشته
از حاضر نبودن انها در نیت **مطلب دویم** واقع نمیشود در ماه رمضان روزه غیر
ان چه واجب باشد چه مستحب از کسیکه مکلف باشد بروزه انماه بلکه این اقوی است
در مسافر ومثل او هم وظاهر عدم فرقست در این حکم بین عالم وغیر او **مسئلهٔ** کفایت
میکند در روزه ماه رمضان نیت روزه فردا بی متعرض شدن از برای تعیین اینکه فردا
از این ماهست اگر جاهل نباشد بصحیح نبودن غیر روزه انماه در انماه بنا بر احوط اگر
نباشد اقوی ونبوده باشد کسیکه شهور بر او مشتبه شده باشد وباختیار خود یکی
از انها را انتخاب کرده باشد وشهر رمضان خود قرار داده باشد بنا بر احوط واقوی
مسئلهٔ هرگاه روزه گرفت یوم الشک را ندانسته بنیت شعبان وبوده باشد نیت او پیش
از ظهر مجزیست از رمضان **مسئلهٔ** هرگاه روزه گرفت در یوم الشک بقصد وجوب
وغیر روزه ماه رمضان یا روزه گرفت در غیر یوم الشک از ایام ماه رمضان از غیر ان
از روی جهل بموضوع یعنی ندانست که ماه رمضانست پس در اجزاء ان از روزه رمضان
تاملی هست وتامل در الحاق بحکم شد بدتر است پس سزاوار نیست ترک احتیاط جاهل ع
بقضاء اگرچه عالم شود بحکم وتجدید نیت کند پیش از ظهر **مسئلهٔ** ناچار است از
تعیین در غیر روزه رمضان اگرچه نذر معین یا قضاء مضیق باشد بنا بر اقوی بلکه اجزاء

اطلاق در مندوب مطلق ومعین مثل ایام البیض خالی نیست از وجهی **مسئلهٔ**
کفایت میکند در تعیین قصد چیزیکه در ذمه اوست با علم او باتحاد ان واقعا اگرچه
نباشد بین اصلی وتحملی والا پس نیست چاره از برای او از تکرار در وجهی وهمچنین است
اگر مردد باشد منوب عنه نزد او بین متعدد وممکن نباشد او را قصد کردن او بعنوان
اجمالی **مطلب سیم** واجبست در روزه واجب معین اصالتا یا بالعرض وجود
داعی بسوی روزه نزد او زمان طلوع فجر بطوریکه واقع شود همه روزه از روی قصد
نیت وان داعیست واما فعلیت ان پس نیست باکی بمقارن بودن ان هم با طلوع فجر و
نه بمقدم بودن ان هم در تمام شب بلکه وپیش از ان تا حدیکه تصور میشود اسناد روزه
بسوی ان از جهت چیزیکه باقی میماند از ان مرتکز در خیال پس ضرر ندارد در این هنگام
مقدم بودن ان بر دیدن هلال هم وتناول مفطر پیش از فجر منافات ندارد با نیت
روزه فردا وباطل نمیکند انرا وهمچنین است خواب وفراموشی یا نیت داشتن از شب
مسئلهٔ هرگاه ایجاد کرد نیت را در روز پیش ومستمر ماند بعد از ان بحال نوم تا اخر
وقت نیت اندر روزه پس در صحت اشکالی هست ومعین است در غیر ماه رمضان
تعدد نیت بتعدد ایام واما در شهر رمضان پس صحیح جواز انست ولکن در تعیین ان
ومجزی بودن یک نیت از برای همه ماه دو وجه هست وسزاوار است احتیاط بجمع
بین هر دو **مسئلهٔ** هرگاه فوت شد از شخص نیت تا طلوع فجر در روزه واجب معین
از جهت عذری یا نسیانی یا جهلی ولو بحکم ولو از روی تقصیر بر وجهی پس زائل شد
پس اگر بوده باشد پیش از ظهر وتناول نکرده باشد مفطری را ومرتکب نشده باشد
مبطلی را از برای روزه مثل قصد ریاء یا ان وبالجمله نبوده باشد از او مگر عدم صوم
از جهت عدم نیت مجزیست او را تجدید نیت یا مبادرت بسوی ان واگر ظهر شد
فوت میشود وقت نیت وهرگاه مریض باشد بعد از زوال عذر باطل میشود وهرگاه
عزم کرد بر ترک روزه بعد از ان پشیمان شد پس اولی است بیطلان لکن احتیاط
با تمام ان در نهایت نیکوئیست ونیست فرقی در این بین ماه رمضان وغیر ان
واما واجب غیر معین پس ممتد میباشد وقت نیت ان تا ظهر از برای مختار هرگاه امساک

مرتکب نشده باشد مبطلی را حتی بقاء بر جنابت بنا بر احوط و در روزه اجیری
اتیان شائبه اشکالی هست مسئله در روزه مستحبی وقت نیت ممتد است
تا پیش از غروب و در عموم حکم از برای همه افراد مندوب تاملی هست مسئله
هرگاه نیت روزه کرد بعد از آن نیت افطار کرد بعد از آن روزه پس در بطلان
مطلقا یا اعتبار وقت از برای تجدید و عدم آن و تفصیل بین واجب و غیر آن و بین
ماه رمضان و غیر آن چند وجه هست احوط آنها اول است مسئله هرگاه معلوم
شد وجوب بعد از عزم بر روزه و قصد ابطال آن پس در اجزاء تجدید بنیت و عدم
آن یا اجزاء با بقاء وقت یا غیر از اینها چند وجه هست احوط آنها تجدید و بدل است
اگر بدلی داشته باشد و ظاهر اینست که نیست عدولی در روزه مگر از برای کسیکه
خطا کرده باشد در نیت چنانکه گذشت مسئله مستحب است روزه روز سی ام
از شعبان اگرچه حاصل شود شک در اینکه آن روز از ماه رمضانست بنا بر صحیح و مشهور
و همچنین صحیح است روزه آن روز از هر واجبی اگرچه نذری باشد و قول بحرمت روزه
آن نذرا ضعیف است مستند آن و مورد خبری که دالست بر آن کسیست که نذر کرده
باشد روزه دهر را تا قائم شود قائم و جایز است روزه نگرفتن در آن روز و قول بحرمت
ترک ضعیف است و علی کل حال پس اگر روزه گرفت آن روز را و معلوم نشد بودن آن
از رمضان و حساب میشود از برای او بر آنطوریکه نیت کرده است آنرا و اثم نیست
اگر افطار کرد آنرا و اگر معلوم شد بودن آن از رمضان پس اگر نیت کرده باشد آنرا
بنیت شعبان ندبا یا بودن نیت از شب یا احداث آن پیش از ظهر مجزی است او را از
رمضان و تجدید میکند نیت را اگر متنبه شد در اثناء فورا پس اعتقاد داشته باشد
اینکه آن محسوبست از برای او از رمضان پس نیت نکند خلاف آنرا و نیست فرقی بین
پیش از ظهر و بعد از آن و گفته شده است اینکه عدول در اینجا شرعیست لیکن نیست
حاجتی بآن بسوی تجدید نیت و اول احوطست بلکه اظهر است فی الجمله بلی اگر ترک
کرد نیت عدول را از روی جهل پس معذور نیست و خالی نیست از وجهی مسئله هرگاه
روزه گرفت روز سی ام را بنیت رمضان جزما تشریعا یا از جهت جهل بعدم وقوع

روزه رمضان در غیر آن یا رجاء پس از برای صحت در غیر صورت اولی بلکه در آن هم
وجهی هست لکن سزاوار نیست ترک احتیاط بقضاء حتی در صورتیکه هرگاه بوده
باشد نیتش پیش از ظهر بلکه امر در صورت رجاء آسانتر است مسئله هرگاه روزه
گرفت روز مزبور را باین نیت که اگر بوده باشد از شعبان پس مستحب باشد و اگر بوده
باشد از رمضان پس واجب باشد پس اشهر در آن بطلانست و بطلان احوطست اگرچه
در اطلاق آن اشکالی هست مسئله هرگاه روزه گرفت روز سی ام شعبان را بنیت
واجبی غیر رمضان پس احوط اگر نباشد اقوی قضاء آن روز است و اتیان ببدل منوی
اگر بدلی داشته باشد بلکه این متعین است در صورت قصد نیابت بروزه خود و لو
تبرعا مسئله هرگاه ترک کرد روزه روز مزبور را و تناول نکرد مفطری را پس اگر بوده باشد
تبینش پیش از زوال نیت میکند و مجزی میباشد او را و تاخیر نکند نیت را از زمان
تبینش مگر نسیانا تا پیش از ظهر و اگر بوده باشد بعد از ظهر پیش از شب امساک کند در
باقی روز وجوبا بنا بر اشهر بلکه اقوی و آثم است اگر مخالفت کرد اگرچه محسوب نمیشود
از برای او روزه بلکه گفته شده است بوجوب کفاره بمخالفت و آن احوطست اگرچه
ثابت نشده است وجوب کفاره نزد ما و اگر بوده باشد تبینش بعد از شب قضا
میکند و اثمی نیست مسئله هرگاه ترک کرد روزه روز مزبور را و تناول کرد مفطری را
پس احوط بلکه اقوی در اینصورت هم امساک باقی ماندن روز است و کفاره در این
صورتها بعد است مسئله هرگاه ترک کرد نیت روزه را در روز مزبور اولا بعد تبینش آن
شد و نیت کرد بعد از آن معلوم شد بودن آن روز از رمضان پس اقرب اجزاء است
اگر بوده باشد تبینش پیش از ظهر و اگر بوده باشد بعد از ظهر پس در آنست تاملی پس احوط
در آن قضاء است بلکه از برای آنست در اول هم وجهی مسئله هرگاه نیت کرد روزه را
در روز مذکور اولا بعد از آن عزم کرد بر ترک آن بعد از آن معلوم شد بودن آن روز
از رمضان پس در آنست اشکالی و احوط قضاء است اگرچه بوده باشد تبینش پیش از
ظهر تتمه هرگاه ترک کرد نیت را در روزی از ماه رمضان عمدا پس در کفایت تجدید
آن پیش از ظهر اشکالی هست احوط تجدید است با قضاء بلکه کفاره هم مطلب چهارم

۲ در وجوب

ظاهر اینست که واجب است استدامه بر حکم نیت روزه واجب مکرر از جهت خواب یا غفلت یا
مثل اینها پس اگر فسخ کرد او را بنیت عدم آن یا تردید پس آیا باطل میکند این روزه را
اگرچه مفطری تناول نکرده باشد بعد از آن از جهت غرض دیگری یا هرگاه گذشت بر او
از زمان یا حالت فسخ یا تردید یا باطل نمیکند آن را اصلاً و بنا بر بطلان آیا مجزی میباشد
او را در روزه واجب تجدید پیش از ظهر و در مندوب مطلقا یا مطلقا در هر دو یا نه
احوط تجدید و اتمام و بدل است اگر بدلی داشته باشد بلکه سزاوار است احتیاط همچنین
اگر نیت کرد ابطال را بعد از این یا نیت کرد مبطلی را ولو بوده باشد متعلق بر چیزیکه
حاصل نشده است هنوز با احتمال آن بلی اگر زائل شد عزم او از جهت احتمال وجود
خللی از اول روزه یا حدوث آن در اثنا پس اقوی عدم فساد است بسبب این هرگاه باقی
باشد بر نیتش و اعراض نکرده باشد از آن بطور جزم اگرچه فرض شود سلامت از خلل و
الا پس داخل میشود در فرض سابق **فصل دویم** در چیزهائیست که شخص روزه دار باید
از آنها امساک کند و آنها چند امرند اول و دویم خوردن و آشامیدنست ولو خوردن
و آشامیدن چیزیکه عادت بآن جاری نشده باشد اگرچه بوده باشد از چیزهائیکه
هضم نمیشوند مثل سنگ ریزه و مثل آن سیم جماع است در قبل زن و فاسد میشود
بسبب آن روزه فاعل و قابل هر دو و همچنین در دبر زن بنا بر اقوی و غلام و خنثی بنا
بر اظهر بلکه و در قبل خنثی هم بلکه این عمل با حیوانات و بهائم هم روزه را باطل میکند
مسئله نیست فرقی در بطلان روزه بجماع بین صغیر و کبیر و حی و میت ولو بداخل کردن
ذکر میت بنا بر احوط و نیز بین انزال و عدم آن بلی چیزیکه گفته شده است اینکه جماع خنثی
مشکل از برای مثل خودش موجب فساد میشود مشکل است اگرچه بهتر رعایت است
و همچنین هرگاه بوده باشد خنثی فاعل مسئله معتبر است در باطل شدن روزه بجماع
چیزیکه معتبر است در جنابت از غائب شدن حشفه یا قدر آن از مقطوع الحشفه مسئله
بطلانی نیست از برای صوم بمطلق جماع با نسیان یا قهر بلکه مانع باشد از اختیار چهارم
دروغ بستن است بر خدا و رسول و ائمه و فاسد میشود بآن روزه بنا بر احوط اگر
نباشد اقوی بلکه و همچنین است دروغ بستن بر حضرت زهرا علیها السلام بلکه و باقی

انبیاء و اوصیاء ایشان اگرچه لازم نداشته باشد کذب بر ایشان کذب بر خدا را
بنا بر احوط و شامل میشود حکم نسبت حکم را بسوی قول و فعل و تقریر ایشان بقول
صریح و غیر آن از دلالات مفهمه اگرچه غلط بوده باشد بلکه با شارع و کتاب هرگاه
حاصل شود از آنها افهام فعلاً بنا بر احوط مسئله معتبر است نسبت بوجوب
قضاء روزه علم مکلف بمخالفت حکمیکه نسبت میدهد بجماعت مذکوره از برای
واقع اگرچه جاهل بحکم باشد ولو بنا از روی تقصیر اما اگر اعتقاد داشت صدق
آن را پس نیست چیزی بر او مسئله هرگاه اعتقاد بکذب داشت پس معلوم شد صدق
گفته است گفته شده است اینکه این از قصد مفطر است و در اطلاق آن تأملی هست
مسئله آیا مخصوص است کذب مذکور بامور دین و چیزیکه وظیفه طایفه مزبوره علیهم السلام
بیان آنست یا شامل میشود عادات ایشان را یا هر چیزیکه متعلق باشد بایشان حتی اخلاق
و اعمال و شمائل ایشان دو وجه هست اظهر اینها اولست و احوط اتمام روزه و قضاء
آنست اگر بوده باشد نذر کی مطلقا بلکه احوط اینست هم در نفی چیزیکه ثابت است
از ایشان و داخل نیست در آن جعل کردن خوابیکه متعلق باشد بایشان و نیز کذبیکه
جائز باشد از جهت تقیه اگر اقتضا کند تقیه مرتکب شدن روزه دار آن را از برای
آن و اگر اقتضا داشته باشد تقیه آن را از این وجه پس در آن و در چیزیکه جائز است
از جهت صغر بنا بر شرعیت عبادت صبی تأملی هست مسئله حکم کردن در مرافعات
و فتوی دادن بغیر حق پس اگر اظهار کند حاکم نسبت اینها را بسوی خدا بلفظ یا
چیزیکه بمنزله آنست میباشد از کذب بر خدا و الا پس در آنست تفصیلی سزاوارست
رعایت احتیاط در آن مسئله سزاوار است رعایت احتیاط هرگاه متصدی
شود از برای حکم و افتاء کسیکه اهل از برای اینها نباشد اگرچه عالم نباشد بمخالفت
از برای حق مسئله ظاهر اعتبار افهام است از برای مخاطب در مبطل بودن کذب
مذکور از برای روزه ولو عالم باشد مخاطب بکذب و لکن احتیاط در غیر مفهم بخصوص
هرگاه نفهمید مخاطب اینکه آن نسبتی است بسوی ایشان علیهم السلام اجمالاً در نهایت
نیکوئیست بلکه سزاوار نیست ترک آن در اینصورت مسئله نفع نمیدهد هرگاه برا

رجوع او و توبه او و از آن اگرچه متصل باشد کلام او بلکه و فائده هم ندارد نصب قرینه
که بیرون ببرد کلام متکلم را از دلالت بر کذب بعد از قصد آن فوراً بنا بر احوط اگر نباشد
اقوی پنجم ارتماس است بنا بر اقوی و فاسد میشود بآن روزه بنا بر احوط اگر نباشد
اقوی و کفایت میکند در آن فرو بردن سرش تنها و مراد بسر چیزیست که بالای
گردنست اگرچه بیرون باشد باقی بدنش و مویش بنا بر اقوی مسئله از آن تماس
مبطل نیست فرو بردن بدن و همه منافذ سر در آب با بیرون بودن محل روئیدن
اگرچه احوط ترک آنست مسئله معتبر نیست در بطلان روزه جا آوردن عمل یک
دفعةً بلکه کفایت میکند جمع شدن اجزاء سر زیر آب اگرچه داخل نشوند جزءً فجزءً مسئله
باکی نیست بفرو بردن اجزاء سر یکی بعد از بیرون آوردن یکی بطوریکه فرو نروند همه آنها
در آب در زمان واحدی چنانکه باکی نیست بر ریختن آب بر سر اگرچه فرا بگیرد آب تمام
سر را در آن واحدی بلی فرو بردن آن در آب جاری مثل آبیکه از میزابی بریزد میشود
و مثل آن خالی نیست از اشکالی پس ترک نکند احتیاط را در آن مسئله ملحق است به
حکم مزبور باب مطلق آب مضاف بنا بر احوط بلکه چیزیکه شبیه است آنرا از باقی مایعات
هم مسئله ظاهر ثبوت تفاوت بین اقسام موانع از رسیدن آب بسوی بشره
در صدق فرو رفتن سر و عدم آن پس صادق میباشد با مالیده بودن سر بحنا و مثل
آن و صادق نیست با داخل کردن سر در صندوقی و مثل آن پس اعتبار در این هنگام
بصدق اینست عرفاً مسئله هرگاه شک کرد در فرو رفتن همه سر بنا میگذارد بر عدم
منزجر گوید بعضی روزه اش صحیح است مسئله قبول خبر عدل واحد در فرو رفتن همه
سر گذشت از عدلین خالی نیست از قوتی مسئله نیست باکی بارتماس با نسیان
یا عدم اختیار مسئله هرگاه قصد کرد صائم بارتماس غسل را باطلست روزه و غسل
او بنا بر احوط بلکه اقوی اگر بوده باشد روزه از روزه هائیکه حرام باشد افطار آن
مطلقا بر احتمال ضعیفی مسئله هرگاه قصد غسل کرد بعد از فرو رفتن در آب صحت
باطلست روزه او و صحیح است غسل او و احوط اعاده غسل است مسئله هرگاه فرو
رفت در آب در حال فراموشی از روزه با قصد غسل صحیح شد هر دو یعنی روزه و غسل اگر

باطل نشود روزه بطول مکث در زیر آب بعد از اینکه یادش آمد بنا بر وجهی قوی و
نه اینکه نیت کند غسل را بچیزیکه حاصل میشود از او از ماندن زیر آب اختیاراً بعد از
آنکه یادش آمد مسئله هرگاه بوده باشد آب غصبی با علم بآن و نیت کرد غسل را با
نسیان از روزه باطلست غسل او و تنها ششم رسانیدن غبار است بسوی حلق
بفعل سبیلین یا حفظ نکردن خودش نزد وجدان بنا بر احوط اگر نباشد اقوی مسئله
فرقی نیست بین غبار آرد و خاک و غیر آن غلیظ و غیر آن بنا بر احوط بلی ضرر ندارد
دخول هوائیکه غبار آلوده باشد گذشته از صاحب رنگ هرگاه نبوده باشد با آن
غباریکه محسوس باشد چنانکه ضرر ندارد رسانیدن غبار سهواً یا رسیدن آن بی
اختیار بحلق مسئله حکم نمیشود بفساد روزه بمجرد احساس آن در حلق با عدم علم
بسبیلین مسئله گاهی ملحق میشود بغبار دود و بخاریکه غلیظ باشد و احتیاط آن
بر این اقتضا میکند الحاق و احوط هفتم باقی ماندنست بر جنابت عمداً تا طلوع فجر خواه
بوده باشد جنابت از احتلامی یا غیر آن و آن حرام است و موجب است از برای قضا
و کفاره بنا بر صحیح و معروف در روزه رمضان اداءً و مبطل است از برای قضاء آن
هم و در الحاق غیر آن حتی روزه مستحبی بآن تردیدی هست سزاوار است و غایت احتیاط
بترک و اگر ترک نکرد و باقی ماند بر جنابت در غیر روزه رمضان پس احتیاط کند باتمام
روزه واجب معین با تجدید نیت پیش از ظهر اگر ممکن باشد و الا پس بدون تجدید
نیت و تدارک اگر تدارکی داشته باشد و احتیاط کند در غیر معین یا مندوب بترک
روزه آن روز مگر با تجدید نیت بر جای تقریب مسئله احتلام در روز باطل نمیکند
روزه را و جایز است خوابیدن بعد از آن و تاخیر غسل اگرچه بهتر ترک آن و مبادرت
بسوی غسل است مسئله هرگاه جماع کند در شب باید باقی بگذارد در مقدار غسل را
و الا میباشد از تعمد بقاء بر جنابت لکن اگر باقی باشد مقدار تیمم پس احوط جمع است
بین جا آوردن تیمم و احوط از آن اینستکه نقض نکند تیمم را بخواب تا طلوع کند فجر و
بین قضاء بلکه و کفاره اگر بوده باشد تنگی وقت بسبب تفریط او و همچنین احوط
جمع است بین آنها و اتمام اگر ترک کرد تیمم را یا نقض کرد آنرا عمداً اگرچه تاخیر بتقصیر

باشد مسئله ظاهر جواز جماع است در شب از برای معذور از غسل و احوط
در این هنگام تیمم و بیدار ماندن است تا طلوع فجر در روزه واجب معین و ترک غیر
آن مگر بسبیل رجاء مسئله کسیکه فاقد طهورین باشد پس احوط از برای او ترک
جنب کردن خودش است عمدا در روزه واجب معین و اگر ترک نکرد پس احوط جمع است
بین صوم و تدارک و اگر جنب شد بی اختیار پس ظاهر سقوط شرط طهارت است از او
در روزه واجب معین و در اینجا است چند مسئله مسئله زن حائض و در حکم
اوست نفساء اگر پاک شد در شب و سستی کرد اینکه غسل بکند در ماه رمضان تا
صبح شد بر اوست قضاء آن روز و احوط از برای ایشان کفاره است هم مسئله
احوط تعمیم ابطال است بترک اغتسال از برای باقی اقسام روزه حتی مندوب و اما
زن مستحاضه بقلیله پس صحیح است روزه او مطلقا و اظهر در متوسطه و کثیره وجوب
قضاء است اگر ترک کرد چیزی اگر واجبست بر او از برای نماز و اگر ترک کرد بعض آنها را
پس اشکالی هست و احوط از برای او قضاء است هم مسئله آیا شرط صحت صوم غسل مستحاضه
نماز است یا غسل شرطست از برای روزه بنفسه پس مقدم میشود بر آن دو قول هست
دویم آنها احوطست اگر نباشد اقوی و بنا بر این پس از برای رعایت آخر وقت وجهی
هست که سزاوار نیست ترک احتیاط در آن و مقتضای منع از تقدیم غسل نماز و لوازم
جهت مهیا بودن آنستکه غسل بکند بعد از فجر هم بلکه اگر ترک کرد آنرا پس احوط از برای
او قضای روزه است هم مسئله ظاهر موقوف نبودن صحت روزه است بر تغییر
دادن پنبه و کهنه و شستن فرج و اما وضو پس احوط جا آوردن آنست و اما موقوف
صحت روزه بر غسل شب گذشته احوط بلکه اقوی آنست بلی اگر ترک کرد آنرا و غسل
کرد پیش از فجر در و نیست اجزاء چنانکه اگر عارض شد موجب کثرت استحاضه بعد
از نماز مغرب و عشا و اما غسل شب آینده پس بنا احتمال داده میشود اعتبار آن هم
و اعتبار آن بعید است پس اگر عارض شد موجب کثرت استحاضه بعد از نماز ظهر و
عصر نمیباشد بر او از برای روزه اش چیزی لکن احتیاط در آنها هم خوبست و حکم تیمم
مذکور و کفاره در اینجا چنانکه گذشت و همچنین است بدلیت تیمم و اعتبار آنکه

نقض نشود مقدم از آن بر فجر و رعایت آخر وقت و تکرار از برای نماز در آن اظهر است
از صورت اغتسال او مسئله ضرر ندارد در صوم بقاء بر حدث مس میت در هیچ جا
مسئله دویم حرام است خواب بر کسیکه جنب بشود در شب بنیت ترک
غسل اگر مستمر باشد تا فجر بمعنای اینکه آن از افراد بقاء بر جنابتست که حرام است
مطلقا پس اگر اتفاق شد از برای او بیدار شدن و اغتسال نمیباشد مگر متجری و
همچنین اگر معلوم باشد از عادت او بیدار نشدن و همچنین حرام است خواب بر
مترددی هرگاه بداند که بیدار نمیشود بلکه و البته نیت کردن است از برای ترک
غسل در این هنگام و اما اگر بداند که بیدار نمیشود پس در حرمت آن بر او دو وجه
هست اظهر آنها دویم است و احوط آنها اولست مسئله کسیکه جنب شده باشد
در شب هرگاه نیت غسل کردن داشته باشد و عالم باشد بحسب عادتش یا از جهت
اعتماد بکسیکه بیدار بکند او را بیدار شدن جائز است از برای او خواب اول و
بنا نقل شده است خلاف در چیزیکه زیاد باشد بر خواب اول و ظفر نیافتم بر دلیل
تامی از برای آن و الاحتیاط سبیل النجاة و هرگاه بوده باشد مردد در بیدار شدن
و عدم آن پس آن از قسم خواب رفتن است در حال تردد در غسل مسئله سیم کسیکه
بخواب رود با نیت ترک غسل اگر صبح کرد در حال جنابت واجبست بر او قضا و
کفاره بنا بر چیزیکه گذشت و همچنین کسیکه عالم باشد باینکه بیدار نمیشود اگرچه نیت
شود که نیت ترک غسل را نداشته باشد مسئله کسیکه مردد باشد در غسل و احتمال
بدهد بیدار شدن را و صبح کند جنبا قضا میکند و از برای احتمال کفاره هم وجهی
هست مسئله جنبیکه بخواب رود در حال غفلت و نیت غسل و ترک آنرا نداشته
باشد و صبح کند جنبا قضا میکند بنا بر اقرب خواه غافل باشد از جنابت یا روزه یا
اعتبار غسل از برای او و همچنین است حکم نائمیکه جاهل باشد بجنابت یا بودن آن روز
روز روزه یا عدم تقصیر در فحص نزد وجوب فحص یا بودن جهل مرکب مسئله جاهل
بحکم وجوب صوم دفعتا یا حرمت بقاء بر جنابت هرگاه باقی ماند بر جنابت تا صبح
از برای وجوب کفاره بر او با تقصیر وجهی هست و همچنین است جاهل بموضوع

یعنی بجنابت که شاک باشد در آن نزد وجوب فحص بر او مسئلة کسیکه خواب برود
بنیت بیدار شدن و غسل کردن با عادت داشتن بر بیدار شدن پس اگر مستمر ماند
خواب او تا فجر نیست چیزی بر او و اگر بیدار شد و خوابید و خواب رفت دو مرتبه ۲ طلوع
و مستمر ماند تا طلوع فجر واجبست بر او قضا و در مرتبه سیم پس بیشتر کفاره شد
هم بنابر احوط و معروف بلکه احتیاط بکفاره دادن در خواب دوم هم نیکوست
و منهدم نمیشود عدد بتجدد جنابت و احوط حساب کردن خواب احتلام است
مسئلة در اجراء تفصیل مذکور در روزه واجب معین غیر روزه ماه رمضان
بنابر عموم اشتراط تامل هست بلکه ظاهر فساد است مطلقا و رعایت احتیاط
در آن نیکو است مسئلة ایا ملحق میشود بجنابت در چیزیکه گفته شد حیض و نفاس
دو وجه هست احوط انها الحاقست مسئلة احوط اگر نباشد اقوی وجوب
قضاء است بر تارک غسل ناسیا گذشته از جاهل بحکم یا موضوع و بنا ملحق شده است
نسیان بخواب در اقسام مذکوره و نمیبینم از برای آن وجهی هشتم از مفطرات
تعمد فعلی است که مترتب میشود بر آن خروج منی بقصد خروج پس بدرستیکه آن
موجبست از برای قضا و کفاره بلکه و همچنین ثابت میشود قضا و کفاره در هر
فعلیکه مترتب میشود بآن خروج منی عادة اگرچه قصد نکرده باشد بیرون آمدن منی را
یا قصد کرده باشد انزال بآن فعل و نبوده باشد از عادت او انزال بآن فعل با حصول آن
در هر دو صورت بنابر احوط بلکه اقوی مسئلة احوط قضای روزه ماه رمضانست
بهر فعل اختیاری که مترتب باشد بر آن انزال منی اگرچه معتاد نباشد و مقصود
هم نباشد بلکه خالی نیست از قوت حکم مذکور در فعلیکه شخص را در معرض بیرون آمدن
منی از او بیاورد مثل چسبیدن باهل خود و بوسیدن بلکه از برای کفاره در آن هم
وجهی هست بخصوص با حرمت مسئلة احوط اگر نباشد اقوی جریان وجوه مذکوره
در نظر و گوش دادن بکلام و شنیدن آواز کسیکه جماع میکند و خیال کردن این عمل
مسئلة هرگاه قصد انزال کرد و حاصل نشد پس آن از صور قصد مفطر است مسئلة
هرگاه منی از او خارج شد بی قصد و بدون فراهم آوردن سببی از خودش پس این مثل

احتلام است مسئلة هرگاه بیدار شد کسیکه خوابست نزد بیرون آمدن منی از
او پس در وجوب منع آن از بیرون آمدن یا قطع آن هرگاه متضرر نشود تردیدی هست
و همچنین است ترک استبراء ببول و اجتهاد بسجات با علم ببیرون آمدن چیزی از
منی بسبب آن و هرگاه حاصل شد خروج منی و بول بی اختیار پس نیست چیزی بر
او و اگر عمداً بول کرد و منی با آن بیرون آمد از جهت دفع ضرر پس احوط قضاء است
در هر موردیکه حکم میشود بر او بجنابت مسئلة نیست باکی قطعا به بیرون آوردن
زن منی مرد را از فرجش نهم از مفطرات اماله کردنست بمایع و احوط اگر نباشد
اقوی وجوب قضاء است بلکه و کفاره بر کسیکه عمداً اماله کند بی ضرورتی و نیست
باکی باماله کردن بچیز جامدی بنابر اظهر و مشهور اگرچه بهتر ترک آنست و همچنین ۲ هم
ریختن دواء در احلیل دهم قی کردن عمدیست پس بدرستیکه آن حرام است و
موجبست از برای قضا و بنا نقل شده است از مجهولی ایجاب کفاره در آن و ترک
کرده اند آنرا بعض فضلاء متاخرین و آن احوطست مسئلة هرگاه عارض شد شخص
روزه دار را قی بی اختیار فاسد نمیشود روزه اش و نیست فرقی در این هنگام بنابر اظهر
و معروف بین بودن آن از ماکول حرامی یا غیر آن مسئلة هرگاه بلع کرد در شب چیزی را
که واجب باشد بر او قی کردن آن در روز پس در روزه غیر واجب معین اختیار
میکند قی کردن را اگر واجب باشد معینا و در روزه واجب معین ملاحظه اهم
دو واجب را در نظر شارع و با تساوی مخیر است و هرگاه اختیار کرد قی کردن را ابراء
اقتضا را است اگرچه بگوئیم بعدم حصول روزه از او فصل سیم
در توابع این فصل است و آنها چند امرند امر اول باطل نمیشود روزه بمکیدن انگشتر
و جاویدن غذا از برای صبی و خوراندن طائر و چشیدن مرق طعام از جهت ضرورتی
یا غیر آن بلی مکروه هست بی ضرورت در دو وجهی و فاسد نمیشود روزه هم بفرو رفتن چیزی
بسوی حلق بی اختیار و واجب نمیشود بآن قضا اگرچه جا و بدنش از برای غرض
صحیحی نباشد و همچنین است حکم در هر مفطریکه حاصل شود از او بی قصد مسئلة
باطل نمیشود روزه بتناول مفطر سهوا اگرچه روزه مستحبی باشد بنابر اظهر و اشهر

مسئله نیست باکی بماندن مرد بلکه و زن روزه دار در آب اگرچه مکروهست
از برای او نشستن در آن بلکه احوط انست از برای او اجتناب از آن و از برای الحاق
باقی ما بعا بیکه نفوذ میکنند باب وجهی هست و در خنثی اشکالی هست و مشکلتر
از آن تعمیم است از برای ما لیده یعنی کسیکه آلت ذکوریت و انوثیت ندا شته باشد
و خصی مسئله مکروهست از برای مرد و زن روزه دار پوشیدن چیزیکه تر باشد
و تر کردن لباس بر جسد و نیست باکی بمسواک کردن بچوب خشک و تر هرگاه معلوم
عالم نشود بدخول چیزی از رطوبتش در حلق بر وجهیکه صادق باشد ابن عرفا بلکه
مستحبست مسواک کردن مطلقا اگرچه بچوب تر کمتر است ثواب آن لکن اولی از
برای کسیکه اراده کند استحباب را اختیار چوب خشک است و نیست باکی بر جلاء توان
بمسواک کردن بچوب تر نزد انحصار مسئله مکروهست از برای صائم کندن دندان
و احتجام از برای حجامت گذارنده و حجامت گذاشته شده نزد عارض شدن ضعف
با عدم اضطرار بسوی آن و مؤکداست در روز ماه رمضان این با امن از ضرر و
از حصول افطار و ملحق است بان مطلق اخراج خون اگر سبب ضعف شود مسئله
نیست باکی ببلع کردن آب دهن اگرچه زیاد باشد بسببی از خودش مثل یاد آوردن
چیزیکه باعث شود جمع شدن آنرا و اگر زیاد باشد بر معتاد پس احوط ترک انست
مسئله چیزیکه بیرون میاید از زبان از آب دهان و عود میکند با آن بسوی دهن
پس مثل انستکه بیرون نیامده باشد یعنی باکی نیست ببلع آن و هرگاه بیرون بیاید آب
دهن بنفسه اگرچه منقطع نشود اتصال آن پس مثل آب دهان غیر است حرام است
بلع کردن آن و باطل میشود روزه بسبب آن اگرچه اندک باشد چنانکه حاصل میشود
بر چیزیکه تر میکند آنرا خیاط بدهن خود از خیط و بر مسواک پس اگر اعاده کرد آنرا بسوی
دهنش و بلع کرد آنرا افطار کرده است مگر اینکه صدق نکند بر او اینکه بلع کرده است
چیزیرا عرفا مسئله هرگاه آب دهن نجس شد در دهن پس در فساد روزه ببلع کردن
آن دو وجه هست احوط انها فساد است و اگر بوده باشد خون ظاهر مخلوط با آب دهن و
بلع کرد آنرا پس در انست قضا بلکه کفاره بلکه کفاره جمع بنا بر احوط مسئله هرگاه

آب دهن کسب مزه کرد از کند رو مثل آن پس اگر بوده باشد بحل شدن چیزی در آب
دهن مثل شکر و مثل آن مفطر است بخلاف اینکه اگر بوده باشد بمجرد مجاورت بدان
مثل کسیکه احساس کند مزه حنظل را بمجرد مالیدن آن بباطن دو قدمش بلی بهتر
ترک جاویدن کندر است اگر مزه آن باب دهن برسد مسئله احوط اجتناب
از بلع کردن کثافات دماغ و سینه از فضای دهن و اما فرو بردن آنها بسوی جوف
از محل خودشان پس نیست ضرری بدان اگرچه خودش چنین کند باختیار در فضلات
سینه و اما فضلات دماغیه پس بهتر ترک فرو اوردن آنها است از محل آنها بعد از
آن بلع کردن آنها پیش از رسیدن بسوی فضای دهن بلکه بهتر از این ترک فراهم آوردن
سبب است از برای فرو آمدن آنها بفعل غیر عادی اگرچه بوده باشد مثل بلند کردن
سر مقداری زیادی هرگاه معتاد باشد سرازیر شدن آنها بسبب این مسئله هرگاه
بیرون آمدند فضلات سینه و دماغ از دهن بر زبان اگرچه متصل باشد بچیزیکه
در دهان است پس بلع کردن آنها مثل بلع کردن فضلات غیر خودش مفسد است
و موجبست از برای قضا و کفاره بلکه بنا احتیاط میشود بدان بکفاره جمع مسئله
واجب میشود قضا بلکه و کفاره ببلع کردن چیزیکه باقی میماند از غذا بین دندانها عمدا
بلکه احوط کفاره جمع است هرگاه بوده باشد از خبائث و اما اگر سرازیر شد
حلق با آب دهان بی اختیار پس نیست چیزی بر او و همچنین اگر بلع کند آنرا سهوا اگر
چه تقصیر کرده باشد در خلال کردن و احوط با تقصیر بدان قضا است و بهتر
اینستکه ترک نکند خلال کردن را کسیکه بترسد از فرو رفتن چیزیکه باقی میماند بین
دندانها بلکه مطلقا و همچنین است حکم چیزیکه باقی میماند در فضاء دهن از قی و قلس
و مراد از قلس آروغیستکه باعث شود از برای بالا آمدن غذا در معده و برگشتن
آن در دهان و احوط ترک آروغ عمدیست با علم برسیدن چیزیکه در معده است
بسبب آن بسوی دهان و اگر عمدا آروغ بالا آورد و چیزی از معده بدهان برگشت
پس احوط قضاء است امر دویم حصول چیزی از اشیاء مذکوره غیر جنابت که
گذشت کلام در آن از برای شخص روزه دار بقصد میشود بر چند وجه و جمله اول

اینستکه حاصل بشود بی اختیاری از او اصلاً مثل کسیکه داخل کرده شود در حلقش طعامی
یا شرابی یا عارض شود او را قی یا داخل شود در حلقش مگسی یا بلغزد و فرو برود در آب و
این نیست چیزی بر او اصلاً و باطل نمیشود روزه اش **وجه دوم** اینکه غافل باشد
از روزه اش پس تناول بکند مفطری قصداً و اختیاراً و ظاهر عدم فساد روزه اوست
مطلقاً اگرچه متحب باشد یا واجب غیر معین و ظاهر اینکه مثل اوست کسیکه متذکر
روزه باشد و تناول کند مفطری سهواً یعنی بی اراده از برای این نه کسیکه فراموش
کند نوع روزه را پس خیال کند اینکه آن مستحب است و جایز است از برای او افطار پس
افطار کند بعد از آن معلوم شود اینکه واجب معین است پس بعید نیست اینکه احوط اگر
نباشد اقوی وجوب قضاء است بر او بلکه و همچنین است بنا بر احوط کسیکه غفلت
کند از باقی بودن روزه اش پس گمان کند اینکه روزه اش باطل شده است پس تناول کند
مفطری بعد از آن معلوم شود نیز برای او بقاء **وجه سیم** اینکه جاهل باشد در چیزی از
مفطرات غیر جنابت از روی کراهت و ترس و اقرب اینستکه اگرچه اثم نیست واجبست
بر او قضا نه کفاره و ظاهر اینستکه کفایت میکند در صدق کراهت و خوف توعید
بچیزیکه صادق باشد بر او ضرر و حصول خوف نیز برای او از جهت ظن بترتب چیزیکه
ترسانیده شده است بان اگر مخالفت کرد بلکه و بدون ظن بان هم لکن احوط در کسیکه
نترسد بر چیزیکه کمتر از تلف جانش باشد کفاره دادنست هم **مسئلة** حرام است در
ماه رمضان تجاوز از چیزیکه اکراه شده است بر آن قدراً و نوعاً و عیناً **وجه چهارم**
اینکه مرتکب شود آنرا جهلاً پس اگر بوده باشد قاصر پس ظاهر اینستکه نیست چیزی بر او
از قضائی یا کفاره اگرچه احوط از برای او قضاء است و هرگاه بوده باشد مقصر
مثل تارک قضا میکند و کفاره میدهد و کسیکه خطا کند در اجتهادش اگرچه با حجت
واجبست بر او قضا ظاهراً با معلوم شدن خطای او بقطع نه ظن پس اگر بظن باشد
نیست چیزی بر او و همچنین است حکم مقلد این مجتهد قضا میکند با قطع بخطای مقلدش
مسئلة کسیکه عالم باشد بحرمت چیزی از برای روزه نه افسادش مثل عالم است و
در کسیکه عالم باشد بحرمت نه از جهت روزه مثل کسیکه عالم باشد بحرمت کذب بر

خداوند عالم تم مطلقاً تأملی هست اظهر اینستکه داخل جاهل است **وجه پنجم** اینکه
تناول بکند مفطر را مختاراً عالماً پس این شخص آثم است و واجبست بر او قضا و کفاره
بتفصیلیکه میاید **مسئلة** کسیکه تقیه میکند از سنیان و تناول کند مفطر را با ایشان
در عید ایشان داخلست در مکره و اما تناول چیزیکه مفطر نیست نزد ایشان یا پیش از
ذهاب حمره پس احوط اینکه او همچنین است اگرچه از برای عدم فساد روزه بسبب
این وجهی هست **امر سیم** واجب میشود کفاره بجا آوردن هر چیزیکه حکم کردیم باینکه
مفطر است حتی قی بنا بر احوط در روزه ماه رمضان اتفاقاً و همچنین در قضای آن
بعد از ظهر و نذر معین و اعتکاف واجب بنا بر احوط و اقوی و لکن موجب [illegible]
کفاره در روزه اعتکاف اعتکافست نه روزه آن و در موجب کفاره در اعتکاف
تفصیلی هست که مذکور است در محل آن و نیست کفاره در غیر اینها از روزه ها
بلکه اثمی نیست در افطار آن هم با وسعت زمان اگرچه احوط ترک تعمد افطار است
در هر روزه واجبی مخصوص قضاء پیش از ظهر و اما بعد از ظهر پس حرمت افطار
اقربست **مسئلة** مخیر است بنا بر اقوی در کفاره افطار در ماه رمضان بین عتق
و روزه دو ماه متوالی و اطعام شصت مسکین و احوط در غایت ترتیب است بعتق
اولاً و اگر نیابد پس روزه دو ماه و اگر ممکن نباشد پس اطعام شصت مسکین **مسئلة**
احوط بلکه اقوی وجوب هر سه است بر کسیکه جماع کند بحرام یا افطار کند بحرامی
در ماه رمضان بلکه این احوطست در مطلق افطار بحرام اگرچه بغیر جماع و اکل
و شرب باشد **مسئلة** مکرر میشود کفاره با تعدد روزه هائیکه افطار کرده است
در آنها و در مکرر شدن کفاره بمکرر شدن سبب آن در یک روز خلافی هست
و تکرار احوطست در وطی و غیر آن اگرچه اقوی در غیر وطی عدم تکرار است خواه
فصل کفاره شده باشد یا نه و خواه اختلاف جنسی باشد یا نباشد **فرع** هرگاه تناول کرد
چیزی را از مفطرات کسیکه امساک میکند در ماه رمضان و واجبست بر او قضا
پس یا از جهت اینستکه افطار کرده است روزه اش را عمداً پیش از این پس این شخص
واجب نیست بر او کفاره دیگری بنا بر عدم تکرر بتکرر سبب و یا از جهت اینستکه

یا طلبت روزه اش از جهت عذری مثل کسیکه اکل کند گویا یا پیش از مراعات فجر
یا اعتماد کرده باشد بخبر بعدم طلوع آن بعد از طلوع فجر و مثل اینها پس ظاهر هم عدم
وجوب کفاره است بر او و یا از جهت اینستکه جا آورده است چیزیرا که حکم آن
قضاء است نه کفاره مثل ارتماس و قصد دروغ بستن بر خدا و بر عالم تع بنا بر قول
بعدم وجوب کفاره در اینها پس ظاهر وجوب کفاره است هرگاه عمداً افطار کرد
بعد از این چیزیکه موجب کفاره است و اما خواب دوم از برای مجنب از قسم دوم
یا سیم دو احتمال هست مسئله نیست کفاره بر کسیکه تناول کند چیزیرا که
در دانست کفاره بعد از آن معلوم شود اینکه آن روز از شوال است مسئله ساقط
نمیشود کفاره بنا بر احوط از کسیکه تناول کند چیزیرا که در دانست کفاره بعد از
آن حاصل شود چیزیکه ساقط کند وجوب روزه را از حیض یا جنون یا سفر حتی
در مسافریکه افطار کند پیش از رسیدن بحد ترخص که شستن از کسیکه افطار کند
بعد از آن سفر کند باختیار از جهت فرار از کفاره اگرچه قول بتبیین عدم وجوب
در همه مطلقا خالی نیست از وجهی و اما هرگاه معلوم شد پیش بودن امور مذکوره
بر افطار پس در مثل صورتیستکه معلوم شود بودن روز از شوال حکم نمیشود
با آن بکفاره البته مسئله کسیکه حلال دانسته باشد افطار ماه رمضانرا
مرتد است ملحق میشود در احکام ارتداد و همچنین کسیکه حلال دانسته باشد
خوردن و آشامیدن معتاد و جماع را نه غیر اینها را از مفطراتیکه نرسیده است حکم
اینها بحد ضرورت مسئله هرگاه بوده باشد حلال دانستن افطار یا مفطر
بسبب شبهه کافر نمیشود و با احتمال آن در حقش قبول میشود دعوای او بلکه و
با مجرد دعوی هم حکم نمیشود بر او بکفر ظاهراً مسئله کسیکه افطار کند بی حلال
دانستن آن تعزیر میشود بچیزیکه میبیند آنرا حاکم دو مرتبه پس اگر حاصل شد آن
و عود کرد کشته میشود در مرتبه سیم یا چهارم این هرگاه حاصل شود هر مرتبه در
یک روز و اما کسیکه مکرر شود از او افطار در یک روز پس ظاهر اینستکه اگرچه تعزیر
میشود هم از برای کبائر مختلفه لکن کشته نمیشود در مرتبه سیم مسئله کسیکه مکرر

شود

شود از او افطار و هنوز نرسیده باشد امر او بسوی حاکم یا تعزیر نشده باشد پس
ابتدا نمیشود بر او بقتل بلکه لابد است از اینکه تعزیر شود بعدد مذکور
مسئله کسیکه وطی کند زوجه خود را نائمه یا منقطعه اش را در حالیکه اکراه کننده باشد
او را و هر دو روزه باشند در ماه رمضان واجبست بر او دو کفاره و تعزیر میشود
به پنجاه تازیانه بنا بر اقوی و نیست کفاره بر زن و نه تعزیری بلکه و نه قضاء اگر
بوده باشد اکراه برفع اختیار مسئله هرگاه اطاعت کند زن مرد را در وطی پس
بر هر یک از ایشانست کفاره و قضاء و تعزیر به بیست و پنج تازیانه مسئله در جاری
کردن حکم اول از دو حکم مذکور در کنیز و اجنبیه و نائمه و غلام و در اکراه زن از برای
زوج یا اجنبی یا غلام از برای فاعل و در اکراه ثالثی از برای ایشان یا یکی از ایشان و
در اکراه مسافر و مثل او از برای غیر روزه دار و در باقی مفطرات و در وجوب تحمل کفارات
ثلاث یا حرمت نظری هست اقرب عدم است و احوط اجراء است مسئله هرگاه
اطاعت کرد زن مرد را اولا و اکراه کرد مرد زنرا آخراً پس حال مثل اینستکه اگر اکراه نکرده
بود او را مسئله هرگاه اکراه کرد مرد زنرا اولا و بعد از آن اطاعت کرد زن او را پس
اقرب اینکه بر مرد است دو کفاره و بر زنست یک کفاره اگر بوده باشد اکراه بحدیکه
ساقط میشود با آن قضا و الا پس بر زنست قضاء تنها مسئله کسیکه واجب باشد
بر او کفاره مخیره و عاجز شد از بعض خصال معین میشود بر او باقی و اگر عاجز باشد
از همه پس بر اوست اینکه روزه بگیرد هجده روز متوالی بنا بر احوط یا تصدق کند بچیزیکه
طاقت دارد و احوط جمع است بین اینها و الا یعنی اگر جمع نکند پس ترتیب بروزه گرفتن
هجده روز اولا پس اگر عاجز شد پس تصدق بکند از هر روزی از آنها بلکه از مقدور
از دو ماه بمدی و با عجز از هر دو امر اینها میکند بچیزیکه میسور است از آنها و اگر میسر
نباشد از برای او چیزی از آنها اصلا پس واجب نیست بر او مگر استغفار مسئله
هرگاه قدرت پیدا کرد بعد از داشتن آن کسیکه استغفار کرده باشد و آنها کرده باشد
بچیزیکه میسور بوده است از برای او غیر دو بدلیکه ذکر شدند پس مثل کسیستکه قدرتش
زائل نبوده بنا بر احوط بلکه اقوی مترجم گوید یعنی باید کفاره حال قدرترا بدهد

و اکتفا

واکتفا بچیزیکه اتیان کرده در حال عجز نکند مسئله کسیکه اتیان کند بدل و بدل بدل
از جهت عجز او نزد افطار از خصال ظاهر جواز اکتفاء است از برای او بلکه و همچنین کسیکه
اتیان کند بانها از جهت تجدد عجز او از خصال بعد از قدرت بر انها اگرچه اخیر خالی
نیست از اشکالی و مشکل تر از ان اکتفاء است باستغفار در این صورت پس ترک احتیاط
سزاوار نیست مسئله هرگاه یکماه روزه گرفت بجهت کفاره بظن قدرت پس
عاجز شد از اتمام پس از برای اکتفا بعد دیگر حاصل شده وجهی هست واحوط از سر
گرفتن است مسئله جائز است تبرع باداء چیزیکه بر میت است از کفاره هر یک از
خصال ان و در جواز روزه از حی بجهت کفاره اشکالی هست واما عتق و اطعام
از او پس ظاهر جواز است واحوط عدم اکتفاء کسیست که بر او است کفاره بان
فصل چهارم واجب میشود قضاء نه کفاره در ماه رمضان بچند چیز یکی از انها
خوابیدن مفطر است پیش از مباشرت مراعات فجر از علامتهای اسمانی تا معلوم شد
طلوع ان از پیش اگرچه فعل ان جائز است از برای مکلف در این هنگام از جهت علم او
بشب یا مظنه او بان بلکه یا بعدم ان ولکن بر انا نارع شرعیه باشک او در ان بنابر اقوی
اگرچه احتیاط و رعایت مقدمه علمیه در دو صورت اخیر در نهایت نیکوئیست واما
مخصوص است انکه گفته شد بکسیکه قدرت داشته باشد بر مراعات فجر یا شامل میشود
عاجز را مثل نابینا و محبوس هم دو وجه هست احوط انهاد و تمام است بخصوص هرگاه
بوده باشد قادر بر سئوال و تقصیر کند در ان مسئله واجب میشود قضا بنابر
احوط بلکه اقوی بر کسیکه وقت شناس نباشد پیش از نظر و بعد از ان مخصوص با
تقصیر او در عدم رجوع بسوی غیر با تمکن از ان و همچنین است حال با بودن مانعی در
اسمان از تشخیص مثل ابری و مثل ان مسئله کسیکه مراعات فجر کرد بنفسه و حاصل
شد از برای او علم بباقی بودن شب یا ظن بان یا عدم تمکنش از علم مگر بتاخیر و مفطری
جا آورد بعد از ان معلوم شد از برای او که از پیش فجر طالع شده واجب نیست
او قضائی و در جاری کردن این حکم در کسیکه باقی بماند شک او بعد از نظر نظری هست
که شد از کسیکه مظنه داشته باشد بفجر بلکه متحیر در اخیر با اعتبار ظن از برای عمارش

وجوب قضاء است و کفاره مسئله معتبر است در سقوط قضا از کسیکه مراعات
فجر میکند استناد فعل او بسوی مراعات بانکه واقع شود فعل او در زمانیکه استفاده
کرده است بنظرش عدم تحقق طلوع فجر را در ان و اگر تاخیر کرد بطوریکه محتاج شد
بسوی اجتهاد و نظر دیگری پس ان از قسم اول است که ذکر شد مسئله ظاهر اعتبار
استعلام است بعلامتهای اسمانی پس کفایت نمیکند نظر در الت ساعت و مثل
ان بلی اگر ترک کرد مراعات را در این هنگام از جهت علم او بانکه ان فایده نمیدهد او را
مگر علم ببقاء شب یا ظن بان یا استمرار این علم پس از برای سقوط قضا وجهی هست
واحوط عدم ان است مسئله هرگاه اتفاق شد چیزیکه ذکر شد در روزه مستحبی یا
واجب غیر معین پس اقرب فساد ان است اگرچه ملاحظه کرده باشد بنفسه و همچنین است
حکم روزه واجب معین در غیر رمضان بنابر اقوی ولکن احوط اتمام و قضاء انست
اگر بوده باشد از برای ان قضائی [illegible] انها اعتماد است در تناول مفطر بخبر کسیکه
خبر داده باشد او را بباقی بودن شب و ترک ملاحظه است بنفسه یا مصادف شدن
ان از برای روز واقعا اگرچه استفاده کرده باشد از خبر او ظنی را بلکه یا علمی را بنابر احوط
و همچنین است حکم اگر خبر بدهد او را دو عادل از روی حس بلی اگر ملاحظه کرد بنفسه
تا این ساقط است از او قضا چنانکه گذشت چنانکه حکم نمیشود بر وجوب قضا اگر
مستمر بماند اشتباه و معلوم نشد مصادف شدن افطار او برای نهار اگرچه عمدا ترک فحص
کرده باشد مسئله ظاهر انها اعتنا نکردن است بقول کسیکه خبر بدهد او را بطلوع صبح از
جهت گمان داشتن سخریه او و لو بوجه ظنیکه مستند باشد بسوی قرینه حالیه یا
مقالیه یا از جهت بودن او غیر عادل یا غیر مستند بحس یا از جهت مجرد علم بکذبش پس
مصادف شد اکل او با روز بنابر احوط در صورت علم همه اینها با ملاحظه نکردن خود
بنفسه و هرگاه ملاحظه کرد و اخذ نکرد بقول چیزیکه ذکر شد پس اقرب سقوط قضاء است
از او و چنانکه احوط و اقرب با ملاحظه نکردن خودش و قیام بینه که مستند بحس باشد
بر طلوع فجر و ترک ان از جهت مجرد ظن بکذب او کفاره است با قضا اگرچه معلوم نشود
مصادف بودن اکل او از برای روز مسئله درجه بودن بینه اجتهادیه تاملی هست

حتی از برای کسیکه قدرت بر اجتهاد نداشته باشد مثل نابینا و محبوس و کسیکه وقت
شناس نباشد و همچنین تاملی هست در صورتیکه تعارض کند اجتهاد خودش با بینه
اگرچه بینه هم اجتهادی باشد ولکن اقوی تقدیم اجتهاد خودش است در این هنگام
در اسقاط قضاء و در غیر این صورت پس احتیاط بسیار مهم است چه اعتماد بر اینها
تناول مفطر است از جهت اعتماد باخبار غیر به دخول شب با قدرت خودش بر ملاحظه
و تمکن او از علم و بیرون رفتن او و بسبب تقلید از شک بلکه و اگر مظنه پیدا کند پس
بعید نیستکه با معلوم شدن خطا واجب میشود قضا بلکه و کفاره بنابر احوط بلکه اقوی
و همچنین است حکم ظاهراً اگر مستمر ماند اشتباه بخلاف صورتیکه اگر معلوم شود
صدق او پس بعید نیستکه صحیح عدم وجوب قضاء است در این هنگام مسئلهٔ هرگاه
متمکن نباشد مکلف از مراعات فجر و مایوس باشد از اینکه حاصل بشود از برای او علم
مگر بصبر پس دور نیست جواز تقلید از برای او چنانکه در نماز از برای او تقلید جایز است
چنانکه دور نیست حجت بودن بینه که مستند باشد بحس از برای او و از برای قادر مثل
علم اگرچه احوط جداً بخصوص در اول صبر است تا وقتیکه علم حاصل شود پس کسیکه اعتماد
کرد بر چیزی از مذکورات و معلوم شد از برای او وقوع افطار در نهار پس نیست کفاره
بر او و احوط وجوب قضاء است بر مقلدیکه عاجز باشد با شک و بعض صور ظن چنانکه
مبادا بلکه و همچنین است حکم کسیکه اعتماد کند بر بینه و قطع و تقلید کسی کرده باشد که
اهل نباشد مثل کسیکه جایز نباشد از برای او تقلید پنجم از آنها افطار است از جهت
تاریکی که بخیال اندازد باشد دخول شب را با اینکه خیال بکند از تاریکی شب قطع
~~قطعیکه مخالف واقع باشد~~ و مبادرت کند بافطار با اینکه اگر فحص کند بر طرف میشود
خیال او بلکه با تاملی پس بعید نیستکه او قضا میکند بنابر احوط در این هنگام و همچنین است
حکم هر کسیکه قطع کند بخلاف واقع اگرچه نبوده باشد این از جهت خیال کردن ظلمت
شب و بوده باشد حال او در خطاء و مبادرت و سرعت زوال و تبین امر چنانکه
ذکر شد بلکه قضا احوط است در کسیکه اعتماد کند بر قطعیکه مخالف واقع باشد مطلقا
اگرچه بصفات مذکوره نباشد مسئلهٔ کسیکه شک کند در دخول شب بوده باشد

احتمال آن مرجوح در نظرش پس حرام است بر او افطار و اگر افطار کرد با علم بحکم واجب است
بر او قضا و کفاره اگرچه مستمر بماند اشتباه و معلوم نشود وقوع افطار در نهار و همچنین است
حکم کسیکه اعتماد کند بر مظنه نزد عدم اعتبار آن از برای او و اما هرگاه جایز باشد اعتماد
بر آن چنانکه خالی نیست از وجهی جواز اعتماد در صورتیکه هرگاه بوده باشد در آسمان
علتیکه مؤدی نشود اجتهاد او در وقت بعلامتهای آسمانی و غیر اینها مگر بسوی ظن پس دور
نیست سقوط قضا از او و کذلک از کفاره اگرچه احوط در ظن ضعیف و ظنیکه مستند نباشد
بسوی امارات معتبره شرعاً قضاء است چنانکه قضا احوط است در غیر روز ماه رمضان
از برای کسیکه اعتماد کند بر مظنه بدخول شب مطلقا ششم آنها پیشی گرفتن آب است
بسوی حلق بی اختیار بعد از اینکه داخل کرده باشد آنرا در دهانش اختیاراً از برای مضمضه
کردن یا از جهت خنک شدن و اگر بوده باشد مضمضه از برای وضوء فریضه پس نیست
چیزی بر او و احوط الحاق بازی کردن با آب بمضمضه از برای تبرد بلکه و همچنین است باقی
اغراض دنیویه و دینیه غیر از وضوئیکه ذکر شد مثل مضمضه از برای غسل اگرچه غسل
از برای نماز واجبی باشد و مضمضه از برای وضوء نماز نافله و مداوا کردن دندانها
و مثل اینها اگرچه عدم الحاق در غیر مضمضه که بوده باشد از برای وضوء از برای نماز نافله
خالی نیست از وجهی و در الحاق استنشاق بمضمضه تاملی هست اگرچه ملحق شود راه بینی
بدهان در فساد بتعمد داخل در حلق مثل تامل در الحاق غیر آب با آب و غیر ماه رمضان با آن
در حکم چیزیکه بوده باشد از برای خنک شدن و چیزیکه با آن ملحق است و احتیاط در همه آنها
نجات است مسئلهٔ ظاهر جواز مضمضه کردن است اگرچه قضاء عقب آن واجب شود و اگر
پیشی گیرد آب بسوی حلق لکن در خبریست غیر نقی السند منع از آن پس نیکو است ترک
از جهت آن خبر و اگر مضمضه کند پس سزاوار است اینکه مبالغه نکند در آن مسئلهٔ
سزاوار است اینکه بلع نکند آب دهن را بعد از مضمضه تا اینکه سه مرتبه آب دهن را
بیندازد و گفته شده است انداختن آب دهن یکمرتبه بعد از مضمضه واجب است و این
قول نیکو است اگر توقف داشته باشد بر آن اخراج اجزاء کوچکی که اگر بیرون نیاورد
آنها را بلع میکند آنها را مسئلهٔ هرگاه فراموش کرد کسیکه مضمضه میکند و بلع کرد آب را

اجزاء اینکه بعد از مضمضه در دهن او باقی مانده است پس ظاهر اینستکه نیست چیزی
بر او اگرچه قضا احوطست **فصل پنجم** مکروهست از برای شخص روزه دار چند
از چیزیکه گذشت چند امر از آنها است مباشرت زنان بتقبیل و لمس و ملاعبه از برای
کسیکه وثوق دارد باینکه منی از او بیرون نمیاید بسبب اینها و اگر بترسد از این پس احوط
اگر نباشد اقوی حرمت آنست در ماه رمضان بلکه و هر روزه واجب معینی و از آنها است
ریختن دارو در چشم و کشیدن آن بچشم از جهت سرمه اینکه برسد بحلق بخصوص هرگاه بوده
باشد در آن مشک یا بوده باشد از برای آن مزه که احساس بکند بآن در حلق مثل صبر زرد
و از آنها است دخول حمام هرگاه بترسد ضعف را و از آنها است بالا بردن دوا در بینی و لطوخ
با تعمد ایصال بآن بسوی جوف قضاء است و کفاره بلکه و همچنین رسانیدن آن بسوی
دماغ و مثل آنست تقطیر در گوش و ریختن دواء در احلیل هرگاه باعث شوند تعمد
رسانیدن را از آنها بجوف و از آنها است بو کشیدن از گل نرجس و همچنین است تلذذ
بو کشیدن هر ریحانی و مراد از آن علفیستکه خوش بو باشد و شاید بهتر ترک بو کشیدن
باشد از مشک و هر بوی غلیظی و اما طیب پس نیست کراهتی در آن بلکه آن تحفه شخص
روزه دار است و در خبر استکه کسیکه خوشبو کند خود را در اول روز و حال اینکه
صائم باشد عقلش مفقود نمیشود **فصل ششم** در زمانیکه صحیح است در آن روزه
و آن نهار است در غیر عید فطر و عید اضحی و غیر ایام تشریق یعنی یازدهم و دوازدهم و
سیزدهم از ماه ذی الحجة از برای کسیکه بمنی باشد در حالیکه مشغول باعمال حج باشد
بلکه با غیر او بنابر احوط **مسئله** واجبست بر کسیکه نذر کرد روزه هر روز پنجشنبه را
مثلا هرگاه مصادف شد عید فطر و عید اضحی را روزه بگیرد روزی را بدل آن روز بنابر
احوط اگر نباشد اقوی **مسئله** مبدء روز طلوع فجر دوم است و آخر آن مغربست و
شناخته میشود بنابر احوط در اینجا بلکه اقوی بزوال حمره مشرقیه از مقابل سر **مسئله**
مستحبست تاخیر افطار از نماز مغرب بلکه و عشا و نافله آن اگرچه منافات ندارد
تعجیل آن محافظت را بر وقت فضیلت نماز و ظاهر عموم حکم است از برای غیر ماه رمضان
و استثنا میشود از این صورتیکه هرگاه بوده باشد با او قومی که بترسد اینکه توقف بکند

ایشانرا از شام خوردن ایشان پس نیست فضلی از برای او در تاخیر بلکه فضل در اینستکه افطار
کند با ایشان و همچنین است حکم کسیکه منازعه کند با او نفسش بطوریکه اگر مقدم ندارد
نماز را بر افطار مفقود میشود حضور و اقبال او و پس بدرستیکه بهتر از برای او تحصیل
کردن اقبالست و لو با تاخیر و در دو صورت ترک نمیکند محافظت را بر فضیلت وقت
اگر ممکن باشد **فصل هفتم** معتبر است در کسیکه صحیح باشد از او روزه چند امر
اول بلوغ پس صحیح نیست روزه از صبی غیر ممیز بلکه فعلش از روی قصد نباشد و اما
ممیز پس اگر ایشان فعل کند بر وجهش پس در دو نیست اینکه بوده باشد فعل او متصف برجحان
اگرچه تکلیف نشود بآن بلکه گاهی ادعا میشود شمول اوامر ندبیه از برای او و خالی نیست
از تاملی بلی امر شده است ولی بعادت دادنش بروزه در حالیکه او پسر شش ساله یا
هفت ساله یا نه ساله باشد یا هرگاه طاقت داشته باشد اینکه روزه بگیرد سه روز
متوالی یا بچیزیکه طاقت داشته باشد بآن و لو بعض روزی باشد و عمل بهمه نیکو است
دویم عقل پس صحیح نیست روزه از مجنون و لو در جزئی از وقت یا پیش بودن نیت و
بدون آن اگرچه حاصل شود تکلیف بروزه بر وجهی قوی و همچنین است بیهوش و سکران
بنابر قول مشهور که خالی نیست از قربی اگر بوده باشد مستند حکم در صورتیکه هرگاه
پیشی گرفته باشد از ایشان نیت بخصوص از برای یک روز بلکه همچنین از مجنون خالی نیست
از خفائی **مسئله** صحیح است روزه نائم با نیت داشتن او از پیش بلکه و همچنین صحیح است
با نیت متاخر در جائیکه اکتفا میشود بآن اگر بخوابد با غفلت از روزه و افطار و اگر بیدار
شد بعد از وقت فوت شده است از او روزه قطعا **مسئله** در اکتفاء در ماه رمضان
بیک نیت از برای زیادتر از یک روز تاملی هست سزاوار است احتیاط باتمام و قضاء
مسئله در وجوب کفاره بر هر کسیکه فوت شود او را روزه بسبب ترک نیت خلافی
و اشکالی هست **سیم** ایمان پس صحیح نیست روزه از کفار و مخالفین اگرچه مکلفند
بفروع مثل اصول **مسئله** در صحت روزه از کسیکه اسلام آورده باشد پیش از ظهر
خلافی و اشکالی هست **چهارم** خالی بودن از حیض و نفاس پس صحیح نیست روزه با
آنها و لو در یک لحظه از روز و صحیحست روزه از مستحاضه قلیله و همچنین غیر او هرگاه

جا بیاورد چیزیرا اگر بر او است از غسل **پنجم** اینکه نبوده باشد مسافر از برای سفریکه
قصر میشود در آن نماز پس بدرستیکه صحیح نیست از او روزهٔ واجبی اگرچه بوده باشد
از غیر رمضان بنا بر اصح و نه مستحب بنا بر احوط اگرچه قول بکراهت در مندوب در غیر
ماه رمضان خالی نیست از قوتی و استثنا میشود از هر دو چند مورد پس از واجب سه
روز بدل هدی تمتع از برای کسیکه نیابد آنرا و همچنین روز بدل بدنه از برای کسیکه عاجز
باشد از آن و کوچ کرده باشد از عرفات پیش از غروب عالماً عامداً و روزهٔ نذر معین اگر
شرط برای هر پنجشنبه یا ماه رجب مثلاً هرگاه شرط کند در نذر ایشان را با بودن در سفر تنها یا در
هر یک از دو حالت از سفر و از حضر که بوده باشد با تصریح بهر دو بنا بر احوط و مشهور
اگرچه قول با نعقاد مثل این نذر بنا بر حرمت روزهٔ مستحب در سفر مثل استثناء آن
از حکم بنا بر قول بکراهت در آن خالی نیست از اشکالی بلکه احوط الحاق اطلاق نیست
بسوی دو حالت گذشته از تعمیم از برای آنها بسبب تصریح بلی تقیید بودن روزهٔ نذر بجا
دور باشد از بلدش مثل مسجد کوفه مثلاً محسوب نمیشود از تصریح بسفر از جهت امکان
قصد اقامه در آن و نیست فرقی بین بکر و نه چند روز حتی آنکه کسیکه نذر کند روزهٔ
دهر را اگر شرط کرده در آن چنانکه ذکر شد جاری میشود بر او حکم مذکور با تأملی در آن و
مثل آنست نذر روز معینی شخصی مثل فردا مثلاً و در الحاق عهد و یمین بنذر اشکالی
هست و مشکلتر از آن نذر روزهٔ واجبی است با شرط کردن چیزیرا اگر ذکر شد **مسئله**
استثنا میشود از روزهٔ مستحب در سفر روزهٔ سه روز در مدینة الرسول از برای سؤال
کردن حاجت نزد قبر آنحضرت و از مفید است قدس سره الحاق مشاهد ائمه بآن و
احوط بنا بر حرمت روزهٔ مستحبی در سفر اقتصار است بر چیزیکه دلالت دارد بر آن خبر
صحیح از بودن روز اول ایام روزهٔ اول چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه متوالیه با قصد آنها
بعمل خاص مذکور در خبر **مسئله** صحیح نیست از مسافر روزه در ایام ماه رمضان اصلا
بنا بر احوط اگر نباشد اقوی و واجبست و صحیح است روزه از کسیکه قصر میکند نماز شرا
هرگاه نبوده باشد مسافر مثل کسیکه خوف داشته باشد در وطنش و از مسافر هرگاه
قصر نکند نمازشرا از جهت قصد اقامه ده روز و کسیکه سی روز تردید داشته باشد و

کثیر

کثیر السفر و کسیکه سفر معصیت کند و مثل ایشان **مسئله** تخییر در مواطن اربعه
ثابت است نسبت با تمام نماز نه روزه و همچنین معذور نیست کسیکه نماز تمام میکند
در سفر نسیاناً اگر گفتیم بآن بلی معذور است جاهل ثابت میشود در دو مقام پس کسیکه
کسیکه روزه گرفت از جهت جهل بحکم و مستمر ماند جهل او تا شب معذور است و
تکلیف نمیشود بقضاء چنانکه معذور است در نماز **مسئله ششم** سلامت از مرضیکه
ضرر داشته باشد با آن روزه و اعتبار بضرر است پس شخص صحیح هرگاه ضرر داشته باشد
از برای او روزه ساقط میشود از او و تکلیف مثل مریض **مسئله** کفایت میکند در تحقق
که معتبر است در سقوط روزه چیزیکه شامل میشود حرجرا و آن حدوث مشقتی است که
تحمل نمیشود عادة گذشته از حدوث مرضیکه معتد به باشد یا زیاد شدن آن یا طول
کشیدن بره آن همچنین و جایز است از برای مکلف اینکه رجوع بکند در ادراک و معرفت
آن بسوی وجدان خودش بالنفس و اکتفا میکند بظن بترتب امور مذکوره با انسداد
باب علم بر او چنانکه این غلبه دارد مظنه از هرچه حاصل بشود و لو از اخبار زنان
مسئله از برای اکتفاء مریض با حتمالیکه موجب باشد بحسب عادت از جهت خوف
و خشیت و تأثر خودش وجهی هست سزاوار نیست ترک احتیاط بر غایت آن بعدم اکتفا
بروزه با آن از قضا و اما اکتفا صحیح با این پس دور نیست ترجیح عدم آن **مسئله** سقوط
روزه از کسیکه متضرر میشود با آن عزیمت است نه رخصت پس اگر روزه گرفت آثم است
و باطل است روزه اش **مسئله** هرگاه روزه گرفت با اعتقاد اینکه ضرر دارد از برای
او و خلاف آن معلوم شد باطل است هم روزه اش از جهت فوت نیت تقرب **مسئله**
هرگاه اعتقاد داشت عدم ضرر را و روزه گرفت و خلاف آن معلوم شد پس از برای
صحت وجهی هست ولکن احوط بلکه اقوی بطلان آنست هم **فصل هشتم** در اقسام
روزه است و آنها چهار قسمند واجب و مستحب و مکروه بکراهت عبادت و حرام
پس در اینجا است چهار مقصد **مقصد اول** در روزهٔ واجبست و در آنست
چند فصل **فصل اول** واجب از روزه شش قسم است روزهٔ ماه رمضان و روزهٔ
قضاء و روزهٔ کفاره و روزهٔ دم متعه در حج و روزهٔ نذر و عهد و یمین و روزهٔ دوز

سیم

سیم از ایام اعتکاف **فصل دویم** محقق میشود ماه رمضان بوجود هلال آن
بالای افق بروجهیکه معتبر است وثابت میشود این بدیدن هلال ومتعلق میشود
حکم دیدن هلال یعنی وجوب روزه ببینندهٔ آن اگرچه منفرد باشد وشهادتش رد
باشد ومحقق میشود هم بتواتر وشیاع علمی مثل باقی چیزهائیکه افادهٔ علم میکنند وثابت
میشود بچیزهائیکه ذکر شدند وجوب افطار در شوال هم وحکم هر ماهی وبگذشتن سی
روز از ماه گذشته وبشهادت عدلین بدیدن ماه مطلقا اگرچه نبوده باشد در آسمان
علتی وبوده باشند از اهل بلد وادعا کنند دیدن ماه را در بلد بنابر اشهر واقوی
بلی اگر منفرد باشند از بین جماعت کثیری با دعاء رؤیت ومتهم باشند باشتباه بسبب
این یا بسبب علت آسمان پس احوط در این هنگام اعتبار حصول علم است اگرچه موقوف
باشد بر شهادت پنجاه نفر **مسئلهٔ** معتبر است عدم اختلاف بین عدلین در مشهود به
مثل اینکه معین بکند یکی از ایشان جهتی را یا منحرف بودن ماه را بجهتی ومعین کند دیگری
خلاف آنرا واما اختلاف در زمان رؤیت پس ظاهر اینستکه ضرر ندارد وهمچنین اختلاف
در بودن آن ضعیف یا قوی اگر رجوع کند بسوی اختلاف ایشان در حس بصر یا زمان دیدن
بلکه با احتمال داشتن باشد بودن چیزیکه ذکر شد منشاء از برای اختلاف **مسئلهٔ** هرگاه
عدلین گفتند امروز روز روزه است یا روز افطار است کفایت نمیکند مگر اینکه فهمیده
شود اراده ایشان شهادت را برؤیت هلال **مسئلهٔ** هرگاه شهادت داد یکی از دو
شاهد بماه گذشته ودیگری بماه حال پس رجوع از اعتماد اشکالی هست **مسئلهٔ**
معتبر نیست شهادت عدلین نزد حاکم وموقوف نیست ثبوت ماه بشهادت ایشان
بر حکم حاکم اگرچه موقوفست بر فتوای او **مسئلهٔ** معتبر نیست در باب رؤیت هلال
شهادت زنان نه بانفراد ونه بانضمام ودر قبول شهادت بر شهادت اشکالی هست
اقرب قبول آنست ومثل آنست بلکه اولی است بقبول از آن شهادت بر شیاع علمی
مسئلهٔ اقوی ثبوت هلالست بحکم حاکم هم در حق کسیکه تقلید میکند او را ودر حق
هر کسیکه تخطئه نمیکند او را در جواز استناد بمستندش اگرچه شریک باشد با او در
علم بمستند اگرچه مجتهد هم باشد با تامل در آن وهمچنین است حکم در جواز استناد حاکم

بسوی علم خودش **مسئلهٔ** کفایت میکند در ثبوت هلال دیدن ماه در بلدی
دیگر با علم بعدم اختلاف آن دو بلد در امکان رؤیت **مسئلهٔ** نیست اعتباری بلکه
امارات غالبیکه موجب علم نمیشوند مثل خبر عدل واحد وجدول وحساب کردن
پنج روز از هلال ماه رمضان گذشته وغروب بعد از شفق وطوق داشتن از برای
بودن شب دویم هلال ودیدن سایه سر از برای بودن شب سیم ماه ودیدن آن
پیش از ظهر از برای بودن ماه از برای شب سابق با اشکالی در اخیر که سزاوار نیست
ترک احتیاط با آن وقرار داده نمیشود ماه شعبان ناقص وماه رمضان تمام هرگز
اگرچه دلالت دارد نص بر بعض اینها پس اگر حاصل شد چیزی از این امارات یا همه اینها
وحاصل نشد از برای او علم حکم نمیشود بگذشتن ماه شعبان پس روزه میگیرد یوم
الشک را از ماه شعبان بر اینکه آن از رمضان نیست بلکه جایز است از برای مکلف
اینکه افطار بکند وافطار نمیکند روز سی ام از رمضان را وهرگاه معلوم شد خلاف
بنقص شعبان پس اگر روزه گرفته باشد یوم الشک را مجزی است روزه او واگر افطار
کرده باشد آنرا قضا میکند خواه شبهه بسبب ابر باشد یا هلال رمضان یا دیدن
هلال شوال شب بیست ونهم از دیدن هلال رمضان یا بقیام بینه بر آن بنا
بر اقوی وهرگاه معلوم شد نقص رمضان افطار میکند اگرچه بعد از ظهر باشد
وفوت شده باشد نماز عید **مسئلهٔ** هرگاه مشتبه شدند ماهها در تمام سال
قرار داده میشود از برای هر یک از آنها سی روز اگر علم بخلاف نباشد والا حکم
بر آنست عادت تقدیم میشود روزه بقدر دیگر معلوم میباشد از نقص در یازده ماه
وتمام میکند آنرا سی روز مگر اینکه عالم باشد بنقصان وعمل بروایت پنج روز در اول
رمضان در این هنگام اگر باعث نشود خروج را از چیزیکه ذکر کردیم آنرا احوط واولی است
مسئلهٔ هرگاه ممکن نباشد از برای شخص معرفت ماه رمضان بعینه از بین همه ماهها
از جهت طول حبس یا اسیری ومثل اینها پس مشتبه شد ومتردد شد بین همه ماهها
اعتماد میکند بر ظن برمضان واگر نبوده باشد از برای او ظنی تحصیل میکند آنرا بعد
از آن ضبط میکند ایام روزه اشرا واستعلام حال میکند نزد امکان بنا بر احوط

بلکه اقوی پس معلوم شد مقدم بودن روزه او بر ماه رمضان مجزی نیست والا یعنی
اگر تقدم معلوم نشد پس اگر بوده باشد بسبب استمرار اشتباه مجزیست بلی انچه
روزه گرفته است اگر مؤخر بوده اند از ماه رمضان قضا اند پس معتبر است موافق
بودن ان از برای اداء از حیث عدد پس احوط اینستکه تردید بکند نیتش را بین اداء
و قضا بلکه اگر نبوده باشد عملش رجاء تقرب مردد میکند نیت را بین وجوب و ندب
هم و اعتماد میکند در تحدید ماه از حیث ابتدا و انتها بر چیزیکه گذشت پس اگر تخلف
کرد بعید نیست جایز است فرض اختلاف انها در مطابقه و عدم ان از برای ماه رمضان
و حکم چیزیستکه گذشت و ظاهر عدم تکرار است بتغیر مظنه اش و تعلق ان بماه
متاخر از این اگرچه ان مظنه اقوی باشد مسئلهٔ احوط ترتیب اثار خاصه بر روزه
ماه رمضانست بر روزه شخص مذکور مثل کفاره و تحمل ان از زوجه که اکراهش بر وطی
کرده باشد و مثل اینها اگرچه اقوی خلاف انست اگر منکشف نشود واقع پس
هرگاه منکشف شد میباشد از برای او اثر ان واقع مسئلهٔ هرگاه تحصیل ظن از برای
شخص مذکور ممکن نباشد هم مخیر است بنا بر اشهر و شاید اظهر باشد و هرگاه مستمر
ماند ممکن نبودن ظن بیشتر از یکسال معتبر است توافق در چیزیکه اختیار میکند انرا
در سال دوم با چیزیکه اختیار کرده است در سال اول بر وجهی و معتبر است در چیزیکه
اختیار میکند انرا اینکه بوده باشد ماهی بین دو هلال که اعتماد بکند در اول و
اخر ان بر چیزیکه گذشت و هرگاه افطار کرد در اثناء ان پس در حکم بر از سر گرفتن ماه پی
در پی اشکالی هست مسئلهٔ هرگاه بوده باشد اشتباه بین دو ماه یا بیشتر در همهٔ
سال پس ظاهر لزوم احتیاطست بروزه گرفتن هر دو اگر موجب عسر نباشد والا
تبعیض میکند در احتیاط بچیزیکه مندفع بشود بان عسر و غالب بشود با ان برائت ذمه
پس روزه بگیرد طرف دو تمرا و چیزیکه معتبر است از برای او از اول **فصل سیم**
معتبر است در وجوب روزه ماه رمضان بلوغ و عقل و عدم تضرر بان و حضور یا
چیزیکه در حکم انست و خالی بودن از حیض و نفاس پس واجب نیست روزه بر صبی
و مجنون مطبق یا ادواری که مصادف شود دور او با روز و تحقیق گذشت

حکم بیهوش و سکران مسئلهٔ کفایت نمیکند در وجوب روزه حصول کمال در اثنای
روز ولو پیش از زوال و پیش از تناول مفطر بلکه و با نیت داشتن از شب بالغ بلی
ظاهر استحباب امساکست در باقی روز اگرچه اکمال بوده باشد بعد از زوال
یا تناول مفطر و احوط اینستکه ترک نکند انرا بیهوشیکه پیش از ان نیت داشته بلکه
و همچنین مجنون بخصوص هرگاه افاقه بشود برای ایشان پیش از ظهر و همچنین است
صبی که بالغ شود پیش از ظهر هرگاه نیت روزه داشته باشد بلکه هر وقتیکه مفطری
تناول نکرده باشد ولو نه از جهت قصد روزه مسئلهٔ اما اتمام صوم
از صبی صائمیکه بالغ شود در اثناء روز روزه شرعیست بنا بر شرعیت عبادت
حال صباوت یا امساک تادیبی است دو وجه هست مسئلهٔ واجب نیست
روزه ماه رمضان بر کسیکه متضرر شود بسبب ان بتفصیلیکه گذشت و اگر روزه گرفت یا
پیش از ظهر تناول مفطر نیت کند و صحیح است روزه او بنا بر معروف بین اصحاب
و احوط قضای انست بعد از این و اگر روزه یافت بعد از یکی از انها امساک میکند
باقی ماندهٔ روز را استحبابا بنا بر اظهر و مشهور مسئلهٔ واجب نیست روزه ماه
رمضان بر حائض و نفساء و مسافر بسفریکه قصر میکند در ان نماز را نه غیر او و مثل
مکاری و مثل او و کسیکه سفر معصیت میکند و کسیکه نیت اقامه ده روز میکند
و کسیکه سی روز متردد باشد بلکه واجبست بر او افطار پس اگر روزه گرفت معصیت
کرده است و باطل است روزه اش مگر اینکه بوده باشد جاهل باصل حکم پس صحیح است
از او اگر مستمر ماند جهلش تا شب و اگر عالم شد در اثناء افطار کند اگرچه بعد از خفوق
او و ظن او باشد بعد از ظهر مسئلهٔ در معذوریت جاهل بتفصیل مثل کسیکه
گمان کند اینکه معصیت کردن در سفر منع میکند از سقوط روزه و روزه گرفت اشکالی
هست که اقوی است از اشکال در حکم اتمام نماز بگمان مزبور مسئلهٔ افطار میکند
مسافر هرگاه بیرون برود پیش از ظهر خواه عزم داشته باشد بر ان از شب یا نه پس
اگر بیرون رفت بعد از ظهر تمام میکند روزه را مطلقا بنا بر اظهر و اشهر و احوط
اینستکه افطار نکند مگر هرگاه حاصل بشود در امر یکی سفر پیش از ظهر و دیگری نیت

داشتن سفر از شب اما هرگاه مسافرت کرد پیش از ظهر بدون نیت از شب پس
احوط جمع است بین اتمام روزه و قضاء و همچنین است بلکه تأکید احتیاط بیشتر است
هرگاه بیرون رفت بعد از ظهر با نیت داشتن از شب اگر حاصل شود از او قصد
روزه حقیقةً و بنابر مشهور پس آیا اعتبار بسیر بیرون رفتن است از بلد یا از محل
ترخص دو وجه هست و الاحتیاط سبیل النجاة و بر هر تقدیر پس مباح نیست
از برای او افطار مگر بعد از خروج و اگر افطار کرد پیش از بیرون رفتن واجبست
بر او کفاره و آیا ساقط میشود کفاره بحصول خروج بعد از افطار دو وجه هست
مسئلهٔ دور نیست منوط کردن حلیت افطار بخروج از محل ترخص اگرچه قرار داده
شود بلد مناط در خروج پیش از ظهر یا بعد از آن مسئلهٔ ظاهر جریان تفصیل
مذکور است نسبت بغیر وطن از محل اقامه و تردد سی روز و محلیکه اقامه کرده باشد
در آن کثیر السفر ده روز بقصدی بنا بر زوال حکم کثرت سفر از او و بسبب این هرگاه مسافرت
کرد از آن محل در مرتبه اول و در اناطه بمحل ترخص در اینجا اشکالی هست حتی بنا
بر قول بآن در وطن مسئلهٔ مسافریکه شرائط قصر را نداشته باشد مثل اباحه
و قصد مسافت هرگاه شرائط را جمع کرد پس آیا اعتبار در آن در تفصیل مذکور بعد
سفر او ست اگرچه جامع شروط نباشد در آن حال یا بجا آینکه جامع شروط میشود
یا تفصیل مذکور جاری نمیشود در او اصلاً بلکه افطار میکند نزد اجتماع شروط مطلقا
چند وجه هست که اول آنها خالی از رجحان نیست مسئلهٔ اگر نیت اقامه کرد در شهری
و روزه گرفت بعد از آن عدول کرد از آن پیش از آنکه نماز تمامی بکند ظاهر اینستکه
افطار میکند مطلقا اگرچه عدول بعد از زوال باشد و در جریان تفصیل در روزه
غیر رمضان از روزه هائیکه صحیح نیستند در سفر تاملی و اشکالی هست مسئلهٔ
جائز است از برای کسیکه مراجعت کند از سفر بسوی وطنش و کسیکه عازم باشد
بر اقامه در مکانی اینکه تناول بکند مفطر را مادامیکه خارج است اگرچه بداند میرسد
و دخول در بلد پیش از زوال و اعتبار در اول بحد ترخص است و در دوم بحد و محل آن
با تاملی و هر یک از ایشان هرگاه تناول نکند چیزی را و داخل بشود پیش از ظهر نیت

روزه میکند وجوبا و اکتفا میکند بآن و هرگاه تناول مفطری کرد یا رسید ببلد بعد
از ظهر فوت شده است او را روزه و امساک میکند باقی روز را استحبابا بنا بر
صحیح و آیا مناط دخول در بلد یا رسیدن است بسوی حد ترخص یا تفصیل داده میشود
بین آمدن بسوی وطنش یا بسوی محلیکه نیت داشته باشد اقامه را در آن چند وجه
هست و در جریان این تفصیل در کسیکه عارض میشود از برای سفرش چیزیکه ازاله کند
از او حکم را مثل عصیان اشکالی هست مسئلهٔ سفر هرگاه تمام کرد شرائط قصر
نماز را موجب افطار میشود بر وجه مذکور بی فرقی بین بودن آن از برای صید از برای
تجارت و غیر آن و نه بین بودن آن چهار فرسخ بدون رجوع همان روز یا اراده رجوع
بنا بر قول بقصر نماز در آنها چنانچه شاید آن ارجح باشد و بین غیر آن چنانکه هرگاه تمام
نکند شرائط را باعث افطار نمیشود بی فرقی در کسیکه کثیر السفر باشد بین اینکه اقامه
کند در بلدش کمتر از ده روز و عدم آن پس از حضرت صادق ع است اذا قصرت افطرت
و اذا افطرت قصرت یعنی هرگاه قصر کردی افطار میکنی و هرگاه افطار کردی قصر
میکنی بلی شنیدی پیشتر اینکه از برای مسافر است در اماکن اربعه اینکه تمام کند نماز را
و واجبست بر او افطار مسئلهٔ جائز است از برای مسافر مثل باقی کسانیکه جائز است
از برای ایشان افطار تناول هر مفطری بلی مکروه هست از برای ایشان جماع و پر کردن
شکم از طعام و شراب بلکه گاهی ملحق میشود بآن اکثار از باقی چیزهائیکه حرام است بر
روزه دار مثل ارتماس و شرب دخان بنا بر قول در آنها بمنع مسئلهٔ واجب نیست
بر مسافر اقامه از برای روزه گرفتن بلکه جائز است انشاء سفر در ماه رمضان بلی
انشاء سفر تا شب بیست و سیم مکروه هست مگر بجهة حج یا عمره یا مالیکه ترسیده شود
تلف آن یا برادریکه ترسیده شود هلاکت او یا استقبال مؤمنی یا تشییع او و ملحق است
بآنها زیارت پیغمبر ص و ائمه علیهم السلام هرگاه ممکن نباشد جمع بین آنها و بین روزه و
همچنین است هر حاجتیکه ضرور داشته باشد فوت آن و زائل میشود کراهت با تخفیف
میباید در روز بیست و سیم و دور نیست جواز آن در باقی اقسام روزه مضیق بسبب
نذری و غیر آن **فصل چهارم** شرطست در وجوب قضاء روزه اینکه بوده باشد

کسیکه فوت شده است از او اداء بالغ و عاقل و مسلمان پس قضا نمیکند صبی روزه
را اگر فوت شده باشد از او ولو در روزیکه بالغ شده باشد در اثناء روز بنا بر صحیح بلکه
ثابت نشده است استحباب در حق او هم و اما روزیکه بالغ شده باشد پیش از فجر آن یا
مقارن آن پس واجب میشود قضای آن روز اگرچه جنب باشد و ادراک نکند از شب
مقداریکه اندر و طهارت تواند زیرا که صبح کردن بحال جنابت بسبب اضطرار ضرور ندارد و
بعد از این پس او مثل کسیست که جنب میشود در روز و واجب نیست بر او مبادرت
بسوی طهارت و همچنین است حکم کسیکه باطل کرده باشد روزه اش را بسبب بقاء جنابت
باختیار اگرچه منع شود کسیکه عمداً افطار کرده است از تکرار آن و قضا نمیکند کسیکه
مقارن شود جنون تمام روزش را یا جزئی از آن را اگرچه نیت روزه نداشته باشد پیش از
آن یا نیت داشته باشد علی الاقوی و همچنین است بیهوشی بنا بر اقرب ولکن ظاهر استحباب
قضاء است در اینجا هرگاه نیت نداشته باشد روزه را پیش از آن و احوط اگر نباشد
اقوی وجوب آنست بر سکران مسئلهٔ هرگاه حاصل شد یکی از احوال مذکوره بفعل
خودش پس در وجوب قضاء یا بقاء حکم سابق دو وجه هست و جدا از آنها تفصیل است
بین روزه روزیکه واقع شده باشد آن فعل از او در اثناء آن روز یا بودن علاج بتناول
چیزیکه مفطر باشد و معالجه کرده بشود بآن پس حکم اول است یعنی قضا واجبست
و بین غیر او پس حکم او دویم است و احوط قضاء است مطلقا مسئلهٔ قضا نمیکند
کسیکه اسلام آورده باشد از کفر اصلی مگر روزیکه مقارن فجر یا پیش از فجر آن روز مسلمان
شده باشد و احوط قضاء است از روزیکه اسلام آورده باشد در آن پیش از زوال
و اما مرتد پس واجبست بر او قضاء اگرچه مرتد فطری باشد حتی بر قول بقبول نشدن
توبه اش مسئلهٔ سنی قضا میکند چیزیرا که ترک کرده است آنرا از روزه یا بجا آورده
باشد آنرا بر وجه فساد بمذهب خودش مسئلهٔ معتبر است در حکم بوجوب قضا
احراز ترک با شرائط پس اگر شک کرد در حدوث کمال ببلوغ یا عقل یا چیزیکه بحکم
آنست یا اسلام در زمان فجر از روزیکه فوت شده باشد روزه آن واجب نیست
قضای آن اگرچه بوده باشد آن شک از جهت جهل بزمان حدوث فجر نه کمال بناء

بر وجهی قوی اگرچه احوط خلاف آنست مسئلهٔ چنانکه دائر نیست سقوط قضاء
مدار سقوط اداء زیرا که کافر مکلف است بفروع حال کفرش و ساقط است از او قضا
همچنین دائر نیست وجوب قضا مدار وجوب اداء پس بدرستیکه بسا واجب میشود
قضا با عدم اهلیت از برای تکلیف باداء چنانکه در نائم و غافل و جاهل بشهر رمضان
چنین است و با رفع شدن وجوب روزه و سقوط آن بحیض و نفاس و سفر و مرض
بلی اختلاف کرده اند اصحاب در وجوب قضاء بر جماعتی از کسانیکه معذورند از اداء
مثل شیخ و شیخه هرگاه عاجز باشند از روزه داشتن یا شاق باشد بر ایشان بمشقت
شدیدی پس بدرستیکه ایشان افطار میکنند در این هنگام عزیمةً نه رخصةً و
فدیه میدهند مطلقا حتی در صورت عجز از آن بنا بر احوط اگر نباشد اقوی از
هر روزی بمدی از طعام و احوط دو مد است و هرگاه اتفاق شد از برای شیخ و
شیخه قدرت بر قضاء پس در وجوب قضا و عدم آن دو قول هست احوط آنها اول است
چنانکه احوط بلکه اقوی بقاء وجوب فدیه است بر ایشان با این مسئلهٔ روایت
شده است در شیخ کبیر یکه قدرت نداشته باشد بر روزه اینکه روزه میگیرد عوض
او بعض اولادش و اگر نبوده باشد از برای او اولادی پس نزدیکترین خویشان او
و الا پس تصدق میکند بمدی در هر روزی و اگر نداشته باشد پس نیست چیزی بر
او و استفاده کرده اند از آن بعض فضلاء متأخرین استحباب نائب گرفتن را از برای
شیخ عاجز و در آن نیست تأملی و اگر جائز دانسته باشیم عمل را بآن برجاء ثواب پس تعیین
بین استنابه و فدیه نیست البتة و مثل ذی العطاش و آن دردیست که سیراب نمیشود
صاحب آن و متمکن نباشد از ترک شرب آب در تمام روز و یا شاق باشد بر او
مشقت شدیده پس بدرستیکه او هم افطار میکند و در سقوط قضاء از او با برء
پیش از رمضان آینده چنانکه ساقط میشود با استمرار خلافی هست احوط عدم
سقوطست و واجبست بر او فدیه که ذکر شد مطلقا بنا بر احوط بلکه اقوی و مثل
زن حامله که وضع حملش نزدیک باشد و زن شیرده که شیرش کم باشد پس
بدرستیکه ایشان افطار میکنند هرگاه بترسند بر خودشان یا بر ولد و فدیه میدهند

مجیز بکر کند شک در هر دو صورت بنا بر احوط و اقرب و واجبست بر ایشان قضا
بنا بر احوط و مرضعه شامل میشود مادر و غیر او را خواه واجب باشد بر او
شیر دادن بسبب اجاره و مثل آن یا نه بلی اگر ممکن باشد استرضاع زن دیگری که قدرت
داشته باشد یا آن بر روزه یا واجب نباشد بر او و خواه تبرع بکند یا راضی شود بعوضی که
اجحاف نباشد متعین است این بنا بر احوط اگر نباشد اقوی و هرگاه اتفاق شد
از برای جماعت مذکوره مانع دیگری از روزه مثل سفر و مثل آن پس افطار کنند
از جهت آن عذر پس ظاهر اینست که ساقط میشود از ایشان فدیه **فصل پنجم** صلاحیت
دارد هر زمانی از برای قضای روزه حتی در روز اول از ذی الحجه غیر از ایامیکه حرام است
روزه گرفتن در آنها و صحیح اینست که فوری نیست در قضای روزه و گاهی گفته میشود
بجواز تاخیر قضای روزه از رمضان اینده اگرچه موجب کفاره شود خالی نیست
از ضعفی **مسئله** مستحبست تعجیل در جا آوردن قضای روزه چنانکه مستحبست
توالی در آن حتی در ما بعد شش روز و هشت روز اگرچه از برای بجا آوردن ثواب در
تفریق زائد بر آنها وجهی هست **مسئله** واجب نیست ترتیب بین قضاء ایام
و شهوریکه فوت شده باشد روزه آنها بلی گاهی گفته میشود بوجوب ابتدا بماه
اخیر نزد تنگی وقت بسبب دخول رمضان اینده و این احوطست اگر نباشد اقوی
و همچنین معتبر نیست تعیین در غیر از صورت مذکوره بالاصاله ولکن هرگاه معین
کرد پس ظاهر اینست که معین میشود پس اگر ظاهر شد عدم وجوب قضای آن مجزی
نمیشود از غیرش بلکه معلوم میشود عدم انعقاد روزه از برای او پس جائز است از
برای او قصد روزه دیگری که صلاحیت داشته باشد وقت از برای نیت آن
مسئله صحیح اینست که نیست ترتیبی بالاصاله بین افراد روزه های واجبی حتی
کفاره و قضاء یا تنگ نبودن وقت بنسبت بسوی بعضی دون بعضی **مسئله** جائز
نیست روزه مستحبی اگرچه واجب باشد بر شخص دیگری که تبرع کرده باشد از جانب او
منطوعی از برای کسیکه قضاء ماه رمضان در ذمه اش باشد بلکه و همچنین است هر
روزه واجبی اگرچه بسبب نذری باشد یا اجاره یا ولایتی بنا بر احوط بلکه احوط تعمیم

اینست از برای کسیکه از برای او مانعی باشد از اداء و واجب که ممکن باشد ارتفاع
آن در هر زمانی مثل روزه سه روز از برای مسافر **مسئله** هرگاه نذر کرد روزه
زمانی را که ممکن باشد فارغ کردن ذمه خودش از روزه واجب پیش از آن منعقد میشود
و صحیح است اگرچه اخلال بکند بواجب بعد از این و هرگاه نذر کرد روزه زمانی را که
ممکن نباشد فارغ کردن ذمه اش را از روزه واجبی پیش از آن زمان پس در انعقاد آن
اشکالی هست و ظاهر اینست که فرقی نیست در چیزیکه ذکر شد بین عالم و جاهل و ناسی
و غیر او پس اگر متذکر شد در اثناء جائز است از برای او قصد غیر آن از روزه هائیکه
صحیح شوند از او مگر اینکه مناسب تر در مسئله تفصیل دیگریست از حیث وجود چیزی
از ادله که نفی وجوب میکنند در حق او و عدم آن که اقتضا ندارد در مقام ذکر آنرا
مسئله واجب نیست قضا از کسیکه فوت شده باشد از او ماه رمضان یا
بعض آن بسبب مرضی یا حیضی یا نفاسی و فوت شده باشد پیش از بره یا طهر بلکه
و همچنین است اگر بره یافت یا پاک شد در ماه و فوت شد بعد از آن پس قضا کرده
نمیشود از او مگر روزه که ممکنش بوده قضا بکند و در تعمیم حکم از برای کسیکه فوت
شده باشد از او روزه بسبب سفر اشکالی هست و مشکلتر از آن اینست که فوت
شود از او روزه بسبب مرض مثلا و بره حاصل شود و مسافرت کند بعد از ماه
مسئله در استحباب قضا از کسیکه واجب نباشد از او قضا تاملی هست **مسئله**
وجه اینست که واجب نیست قضا بر کسیکه فوت شده باشد از او همه ماه رمضان
یا بعض آن از جهت مرضیکه فرا گرفته باشد ما بین آن و بین رمضان دیگر را بلی دور
نیست استحباب قضا بر او هر وقت صحیح شد اگرچه بوده باشد بعد از چند سال
و واجبست بر او تصدق از هر روزی بمدی از طعام و از برای الحاق یا تعدد
بمرض در وقت اداء و قضا یا یکی از آنها یا ملفقا وجهی هست بخصوص هرگاه بوده
باشد از برای اداء و متعدد بشود قضا بسبب مرض لکن این خالی نیست از تامل بخصوص
در سفر بخصوص غیر ضروری از آن پس احتیاط بجمع بین قضا و فدا نیکو است البته
مسئله هرگاه مرض مستمر ماند چند سال پس صحیح اینست که مکرر میشود فدا از برای

سنهٔ اول بلکه مکرر میشود باعتبار سالها و واجب نیست قضا مکرر از برای چیزیکه
صحیح شده باشد بعد از آن و هرگاه صحیح شده باشد بین دو رمضان بمقداریکه فوت
نداشته باشد از برای قضاء روزه هائیکه فوت شده اند از او پس ظاهر ثبوت حکم
مذکور است از برای چیزیکه وسعت نداشته باشد زمان صحت از برای آن مسئلهٔ
محل فدیه روزه مساکینند و اعتبار است بثبوت حال او و از فقیر در اینجا ضعیف است
و واجب کردن تعدد در کسیکه قبض چند مد از برای چند روز میکند ضعیف است
بلی منع از تعدد در قابض مد واحد قوی است جداً و ظاهر اینستکه مجزی نیست قیمة
از طعام و فرقی نیست در مستحق بین صغیر و کبیر و هاشمی و غیر او بنابر حلال بودن
غیر زکوة از باقی صدقات واجبه از برای ایشان مسئلهٔ هرگاه صحیح شد مریض بین
دو رمضان بمقداریکه وسعت داشته باشد از برای قضاء روزه هائیکه از او
فوت شده اند و ترک کرد بدون عزم بر بجا آوردن آنها در همه وقت موسع از روی
سستی و سهل شمردن واجبست بر او قضا و فدا از هر روزی بمدی بلکه و همچنین
بنابر احوط هر کسیکه ترک کند قضای روزه را عمداً حتی کسیکه ترک کند از اول وقت
با عزم بر بجا آوردن آن بعد از این پس عارض شود از برای او مانعی یا ترک
کند او را با عزم بر ترک در همه وقت یا در آخر وقت بعد از اعتماد در اول وقت بر
وسعت وقت و اما هرگاه ترک کند از جهت فراموشی یا جهل بموضوع ملحق نمیشود
با استمرار مرض چنانکه اگر بوده باشد متعمد در ترک اداء میباشد اکتفا بقضاء
از برای جمیع نیکو فی الجمله اگرچه جمع بین قضا و فداء احوط است مسئلهٔ هرگاه
ترک کرد قضای روزه را از روی سستی و تهاون بعد از آن فوت شد پیش از
دخول رمضان آینده بمقدار دیگر وفا بکند بقضای روزه که از او فوت شده یا
بعض آن پس در وجوب فداء از ترکه او تاملی هست و اما هرگاه فوت شد بعد از
تمام سال پیش از اداء پس واجبست اخراج از اصل ترکه بعد از آن فرقی نیست در
این مسئله بنابر اظهر بین فوت اداء بسبب مرض و غیر آن از اعذار بلکه و اگر بوده
باشد فوت بدون عذری بنابر احوط اگر نباشد اقوی مسئلهٔ ظاهر عدم تکرر

فداء است بتاخیر کردن قضای روزه های فوت شده از یک رمضان چند سال
بلی مکرر میشود بمکرر شدن فوت و تاخیر از ما بین دو ماه رمضان **فصل ششم**
واجبست بر ولی قضای روزه که فوت شده باشد از میتیکه مرد آزاد باشد از ماه
رمضان بسبب عذری مثل مرض و متمکن باشد از قضاء آن و قضا نکند یا خواه ترک
کرده باشد چیزیرا که ممکن نبوده است تصدق آن بمدتی از برای هر دو تا بند مسئلهٔ
در تعمیم حکم وجوب قضا بر ولی از برای زن و بنده و غیر روزه ماه رمضان اشکالی است
احوط تعمیم است بلکه شاید تعمیم خالی نیست در تاخیر از اندک رجحانی اگر واجب نشده
باشد تحمل از غیر بسبب اجاره یا و لا بنی مسئلهٔ هرگاه بوده باشد بر میت روزه
دو ماه متوالی روایت شده است رخصت بقضای ولی ماه دوم را اگر تتابعی در
آن نیست و تصدق از مال میت از ماه اول و قرار داده است کسیکه عمل کرده است
بروایت صدقه را دو مد یا یک مد از هر روزی و خالی نیست از وجهی و لکن احوط
قضاء هر دو ماه است بلی اگر میت تا زمان موتش مخیر باشد بین آنها و باقی خصال
میباشد ولی هم مخیر پس میباشد عتق و اطعام از مال میت مسئلهٔ قوی است در
نظر تعمیم وجوب قضاء ولی از برای روزه که فوت شده باشد از میت بدون عذر
و بنابر این پس معتبر نیست در آن تمکن از قضا بلکه واجبست قضای آن اگرچه فوت
شده باشد بعد از ماه و همچنین است حکم روزه که فوت شده باشد از میت بسبب
سفر بر روایتیکه مشکل است اعراض از آن و در این هنگام پس اعتبار تمکن از قضاء
فقط در کسیستکه متمکن نباشد از اداء و الامثل کسیکه ترک کرده باشد روزه را
عمداً و مسافریکه متمکن باشد از اقامه پس کفایت میکند در آن تمکن از اداء بلکه
مقتضای روایت عموم حکم است از برای سفر ضروری هم مسئلهٔ اظهر اینستکه
جائز است تبرع غیر ولی بقضاء روزه آن میت و اجاره گرفتن از برای آن و بجا
آمدن روزه های میت مطلقا بری میشود ذمه میت و ولی نه بمجرد استیجار مسئلهٔ
مجزی نیست در برائت ذمه ولی مجرد وصیت میت باستیجار و مثل آن بلکه لابد است
از برای او از علم بحصول قضاء بر وجهیکه خالی نیست از قوت مسئلهٔ از بر اصحا

در تعیین ولی خلافی هست و مشهور بین متأخرین اینکه او ولد بستکه بزرگتر از
او نباشد پس اگر نداشته باشد چنین ولدی میباشد میت بی ولی و احوط اینستکه
قضا بکند از میت در این هنگام کسیکه اولی باشد بارثش از مردان اهلش با رعایت
اکبریت و احوط با فقد ایشان سرایت حکمست بسوی زنان ارث بردن با ملاحظهٔ
اکبریت هم و بعد از همه بسوی معتق و ضامن جریره ولکن مشهور با اینکه در اخبار
تصریح بان نشده است خالی نیست از قوتی و در شمول حکم از برای ولد ولد خلافی
و اشکالی هست مسئلهٔ هرگاه فوت شد کسیکه مالی داشته باشد و نه وصیتی
کرده باشد باستیجار پس بتحقیق گفته شده است بوجوب تصدق از اصل مالش
از برای هر روزی بمدّی و حکایت شده است قول دیگری بوجوب استیجار از برای
قضا از میت از اصل مالش و بسا گفته میشود بتخییر بین دو امر و از برای هیچیک در اصل
وجوب چیزی از آنها تاملی هست و همچنین است حال در روزه که فوت شده باشد
از میت بدون عذر بنا بر عدم وجوب قضای آن بر ولی **فصل هفتم** صحیح و مشهور
اینستکه جائز است از برای کسیکه قضا میکند ماه رمضان را افطار بی عذری و
وقت تا ظهر و حرام است افطار بعد از ظهر و واجب میشود با فطار بعد از ظهر
کفاره و ظاهر اینستکه کفاره تکرار نمیشود بمکرر شدن افطار در یک روز و اینکه واجب
نیست امساک باقی روز اگرچه احوطست و اظهر اینستکه کفاره اطعام ده مسکین
هر یک بمدّی از برای کسیکه قدرت داشته باشد و روزهٔ سه روز از برای عاجز
و احوط در آنها توالی است و گفته شده است اینکه کفارهٔ افطار قضای ماه رمضان
کفارهٔ روزهٔ رمضانست و مستند آن قویست فی الجمله پس سزاوار است
احتیاط باختیار اطعام شصت مسکین مسئلهٔ اقوی جواز افطار باقی روزه
هاست غیر قضای ماه رمضان با وسعت وقت بعد از ظهر اگرچه احوط خلاف
آنست بخصوص در قضاء نذر بلکه احوط اینستکه باطل نکند روزهٔ واجب مطلقا
ولو پیش از ظهر مسئلهٔ در شمول حکم قضا کننده ماه رمضان از برای نائب از غیر
مطلقا یا هرگاه واجب شود نیابت بسبب اجاره یا ولایت یا اخیر آنها اشکالی هست احوط

شمولست و اقرب عدم آنست **مقصد دویم** در روزهٔ مستحبست مستحبست
روزه بدانکه همیشه مگر در روزهائیکه واجبست یا حرام است روزه در آنها و کامل
یافت میشود از برای آن با این اسباب مخصوصی غیر زمانی مثل طلب حاجت و مثل این
یا زمانی و آنها بسیارند از آنهاست سه روز در هر شهری که وارد است اینکه روزه
در آنها معادل میباشد روزهٔ دهر را از جهت اینکه حسنه بده مقابلست و بر طرف
میکند وحر سینه را و معنای آن وسوسه یا کینه یا غیظ یا غش است چنانکه از
بعض کتب اهل لغت است و آن ایام بنابر مشهور پنجشنبهٔ اولست از دههٔ اول و چهار
شنبهٔ اولست از دههٔ دویم و پنجشنبهٔ آخر از دههٔ آخر است و قضا میکند روزهٔ آنها را
اگر فوت شد و لو بسبب عذری مثل مرض و سفر بنابر اظهر و جائز است از برای
کسیکه شاقست براو روزه در تابستان تأخیر و اتیان بقضاء در زمستان بلکه
و از برای کسیکه شاق نباشد براو هم بر وجهی مسئلهٔ مستحبست از برای کسیکه عاجز
باشد از روزهٔ روزه‌های مذکوره بالمرّه اینکه تصدق بکند از هر روزی بمدّی
یا مدّی بلکه دو ندبست استحباب این فداء بخصوص یکدرهم از برای هر کسیکه ترک
کند روزهٔ آنها را و از آنهاست ایام لیالی بیض و آنها سیزدهم و چهاردهم و
پانزدهمند پس در خبر است اینکه کسیکه روزه گرفت آنها را در هر ماهی پس گویا
روزه گرفته است تمام دهر را و چیزیکه حکایت شده است از صدوق رحمه الله
تعالی از اینکه آنها نسخ شده اند بروزهٔ پنجشنبه و چهارشنبه ثابت نیست و از آنهاست
روز غدیر و آن روز هیجدهم است از ماه ذی الحجه روزیستکه نعمت تمام شده است
بر بندگان بنصب حضرت امیر المؤمنین ع خلیفه بر امت و در آن روز هم کشته شده
عثمان ثم و بیعت شده است با آنحضرت ثانیا بخلافت بنابر چیزیکه روایت شده است
از علماء متره و بتحقیق روایت شده است اینکه روزهٔ آن روز معادلست روزهٔ عمر
دنیا را و از آنهاست روز مولود پیغمبر ص و آن بنابر مشهور نزد شیعه روز
هفدهمست از ماه ربیع الاول و در روایتیست کسیکه روزه گیرد روز مولود را
مینویسد خداوند عالم تعالی شأنه از برای او روزهٔ شصت سال را و از آنهاست

روز مبعث آنحضرت ص و آن روز بیست و هفتم است از ماه رجب و بتحقیق روایت شده است که هر که روزه گرفت آن روز را مینویسد خداوند عالم تعالی شانه از برای او روزهٔ هفتاد سال را و از آنها است روز دحو الارض یعنی روزیکه پهن شده است زمین از زیر کعبه و آن روز بیست و پنجم است از ذی القعده و در خبر است که هر که روزه بگیرد آن روز را میباشد کفارهٔ هفتاد سال گناه او و از آنها است روز عرفه و دعا در آن افضل است از روزه پس افطار میکند هر گاه قوت پیدا کند با افطار بر دعا یاد کردن در دعا کما یا کیفا و همچنین افضل اینست که افطار بکند هر گاه مشتبه شود هلال و احتمال بدهد بودن آنرا روز عید قربان که روزهٔ آن حرام است بلکه بنا گفته میشود اینکه استحباب آن با دو شرط از حیث مطلق روزه است نه از جهت خصوصیت بودن آن ولکن روایت شده است اینکه آن معادل است روزهٔ سال را و اینکه آن کفارهٔ نود سال است از گناه و از آنها است روز مباهله و آن روز بیست و چهارم است از ذی الحجه و نقل شده است از بعضی اینکه آن روز بیست و پنجم است از آن ماه و نیست باکی برجاء ثواب در روزهٔ هر یک از آنها زیرا که ذکر کرده اند بعض افاضل اعزا فوا بمطلع نشدن بر روایتیکه دلالت کند بر استحباب روزهٔ آن روز بخصوصه اگر چه نقل کرده است آنرا مرسلا مجلسی ره و از آنها است نه روز از اول ذی الحجه پس بتحقیق روایت شده است اینکه کسیکه روزه گرفت آنها را مینویسد خداوند از برای او روزهٔ دهر را و از آنها است روز نوروز و روز اول از محرم و همه روزهای ماه رجب و شعبان و هر روز پنجشنبه و جمعه و اما روز عاشورا پس بتحقیق مختلفند در آن اخبار و اقوال پس سزاوار است اینکه عمل بشود در آن بروایتیکه در خبر عبد الله بن سنان است که گفت داخل شدم بر حضرت صادق ع در روز عاشورا پس ملاقات کردم آنحضرت را در حالتیکه رنگ مبارکش افسرده و آثار حزن از آنحضرت ظاهر بود و اشکهای آنحضرت سرازیر میشدند مثل لؤلؤ پس عرض کردم یا ابن رسول الله از چه جهت است گریهٔ تو خداوند نگریاند چشمهای تو را پس فرمود از برای من آیا در غفلتی تو و آیا نمیدانی اینکه حسین ع مصیبت زده شده است در مثل این روز پس عرض

کردم ای سید من چه چیز میفرمائید در روزهٔ این روز پس فرمود از برای من روزه بگیر این روز را بدون اینکه از شب نیت داشته باشی و افطار بکن از آن بی شماتتی و قرار مده آنرا روزهٔ روز تمامی و باید بوده باشد افطار تو بعد از نماز عصر بیک ساعت بشربتی از آب پس بدرستیکه در این وقت از این روز موقوف شده است جنگ از آل پیغمبر ص خدا و برداشته شده است واقعهٔ عجیبه از ایشان مقصد سیم در روزهٔ مکروه است مکروه است روزهٔ مهمان تطوعا بی اذن مهمان دارش بنا بر قولی که خالی نیست از اندک رجحانی ولکن احوط ترک آنست بخصوص با نهی او و همچنین مکروه است روزهٔ مهمان داری اذن مهمان و ظاهر اختصاص حکم کراهت است در ایشان بانشاء روزه در حال ضیافت پس کراهتی ندارد استمرار بر آن هر گاه نازل شود مهمان در بین روز اگر چه بوده باشد پیش از ظهر بلی هر گاه خوانده شود مهمان در این هنگام بسوی طعامی میباشد افضل از برای او افطار و مکروه است هم روزهٔ ولد تطوعا بی اذن پدرش بنا بر اظهر ولکن ترک احوط است بلکه سزاوار است ترک آن با نهی او بخصوص با اذیت شدن پدر از روزه اش بلکه قوت قول بحرمت آن در این هنگام و الحاق مادر جدا و پدر بعید نیست و اما با عدم نهی و اذیت پس گفته شده است بالحاق در کراهت و خالی نیست از وجهی و مستحب است از برای کسیکه داخل شود بر برادر مؤمنش و بخواند او را بسوی طعامی اینکه داخل بکند سرور را بر او بسبب اجابتش و منت نگذارد بر او باظهار روزه اش و در رجحان دعوت تا ظهر بلی گفته شده است برجحان آن در روز غدیر از جهت استفاده آن از بعض اخبار و اجابت بسوی افطار هر گاه بوده باشد موجب از برای سرور داعی اگر چه نبوده باشد در انجا دخولی بر داعی و نه طعامی از مالش بلی مندرج نیست در مورد اخبار بکرداند کننده اند بر اینکه از برای اوست بسبب روزه آن روز روزهٔ یک سال و اینکه افضل است از روزه بهفتاد یا نود مقابل و ظاهر شمول آنست از برای روزهٔ مستحب و واجب موسع و ظاهر اینستکه فرقی نیست بین کسیکه استدعا کند دخول را بر او و غیر او و بین کسیکه مهیا کرده باشد طعامی از برای او و غیر او مقصد چهارم در روزه

ممنوع است حرام است روزه در روز عید فطر و قربان و ایام تشریق از برای کسیکه
بوده باشد بمنی و ملحق کردن مکه بمنی ضعیف است مثل اعتبار اشتغال باعمالی
و عمل نمیکنیم بروایت شاذه که ظاهر است در اینکه بر کسیکه کشته باشد مردی را
خطاءً در شهر حرام روزه دو ماه متوالی از اشهر حرم و روزه میگیرد عید اضحی و
ایام تشریق را در آنها و همچنین حرام است روزه یوم الشک بنیت اینکه از رمضان است
و روزه نذر معصیت و آن چیزیست که ملتزم شده باشد در آن بروزه از جهة شکر
بر میسر شدن معصیت پس حرام است و فاسد نمیشود مادامیکه قصد نکرده باشد
تقرب را بان مگر از برای وفاء باین نذر و حرام است هم روزه صمت باینکه نیت کند
روزه را که حاصل بشود از صمت و سکوت و باقی تروک و منتفی شود بانتفاء صمت
چنانکه منتفی میشود بانتفاء چیزی از آن تروک و اما هرگاه نیت کرد صمت را زمان
روزه متقربا الی الله تعالی پس تحقیق اثم است در تشریع آن این هرگاه حاصل نشود
از برای سکوت مرجح شرعی و صحیح است روزه او چنانکه اگر سکوت بکند در آن اتفاقا
و حرام است هم روزه وصال و آن اینستکه قرار بدهد شام را سحورش بنا بر قولی
یا روزه بگیرد دو روز را و افطار نکند بین آنها بنا بر قول دیگری و علی کل حال پس نیست
شکی در اینکه کسیکه نیت بکند روزه را در زمانی غیر روز پس تحقیق تشریع کرده است
و آثم است و هرگاه قرار بدهد آنرا جزئی و روزه را جزئی پس نیت بکند روزه را که
حاصل میشود از دو جزء که منتفی بشود بانتفاء هر یک از آنها فاسد میشود روزه اش
در دو وجه و اما چیزیکه از بعض اصحاب است از حرمت ترک افطار بین دو روز روزه
با افطار بسحور اگرچه نیت نکند روزه بودن آنرا اگر در غیر نهار پس مردود است
نزد ما اگرچه احوط است و همچنین حرام است روزه زوجه ندبا بی اذن زوجش و
مملوک بی اذن مالکش بنا بر احوط بلکه اقوی بی فرقی بین سکوت و نهی و در زوجه
بین دائمه و متمتع بها و زنیکه غائب باشد از او زوجش و غیر آنها بلکه و زوجه
مولی علیه از جهت صغر و در مملوک بین عبد و امه و خالص و غیر او یا در متبعض (و غیر آن)
مجالی هست از برای کلام والله العالم بحقائق الامور والاحکام

کتاب الصید والذباحه

و نظر در صید استدعا میکند بیان
چند امر را **اول** شکار کردن حیوانیکه ممتنع باشد بمعنای ازهاق روح آن بجرحی
و مثل آن یا قرار دادن آن غیر مستقر الحیوة بسبب این قسمیست از تذکیه شرعی که حلال
کننده است از برای اکل و منحصر است آلت آن در حیوانی که آن سگ تعلیم داده است
بی فرقی بین سلوقی و غیر آن و بین سیاه و غیر آن و ملحق نمیشود بسگ بنا بر صحیح یوز و
پلنگ و غیر آنها از درندها و نه طیور شکاری و جمادیکه از آنها شمشیر و نیزه و
تیر کمانیکه ساخته شده باشد از آهن و اگر از غیر آهن باشد پس در حلال بودن
کشته شده بان بشکافتن اشکالی هست و معتبر نیست در آن آلات اینکه بوده باشند
بهیئت متداوله قدیمه بلکه و همچنین معتبر نیست بکار بردن آنها بوجه معتاد
اگرچه در بعض وجوه خارج از معتاد تاملی بلکه منعی هست چنانکه اگر زده شود
صید بر پهنای شمشیر چنانکه زده میشود بعمود و ولی از آن صور نیستکه اگر بزند
آنرا بقبضه شمشیر بخصوص هرگاه بوده باشد با غلاف و همچنین اگر بزند آنرا به نیزه
چنانکه میزنند بعصاء بلی اگر اصابه کرد صید را تیر بعرض پس کشتن آنرا حلالست
و نیست فرقی در سه تای مذکوره بین اینکه بوده باشد صید طیر یا غیر طیر و جاری
میشود مجرای آنها هر چیزیکه محسوب میشود سلاح از آلات آهنین یا روکش یا آهن
که درست شده باشد از برای بریدن و شکافتن اگرچه بوده باشد بهیئت تازه
که قدیم آنرا نبوده است نه چیزیکه صادق نباشد بر آن اسم سلاح اگرچه ممکن باشد
کشتن بان مثل بیل آهنین و سوزن و سیخ کباب یا معد شده باشد از برای غیر
بریدن و شکافتن بلکه از برای کشتن بسبب سنگینی آن مثل عمود و اما اسلحه که از
آهن درست نشده باشند پس حلالست شکار تیر چوبین تیز که خالی باشد از پیکان
اگر بکشد بپاره کردن و نبوده باشد از برای شکار کننده غیر آن بلکه و اگر بوده
باشد بر وجهی قوی و نیست همچنین شمشیر چوبین اگرچه قطع کند و نیزه چوبین
اگرچه مجروح بکند و اما صیدیکه کشته میشود بگوی گلین و سنگ و مثل آنها پس
حرام است قطعا و همچنین کشته شده بتفنگ بنا بر احوط و اقوی جائز است

شکار کردن بتله و دام و بند و غیر از اینها بمعنای اثبات ید بر صید بسبب اینها و
مالک شدن از برای آن نه حلیت اکل اگر کشته نشود و بنا گفته شده است بکراهت
زدن صید بچیزی که برنده تر باشد از آن و آن بعضی است حرمت آن و همچنین گفته شده است
بکراهت شکار کردن بگلولهای گلین و ظاهر بعضی اخبار حرمت آنست و مذهب
خلاف آنست مسئلهٔ مراد از کلب معلم آنست که تادیب شده باشد و دارای صفت
انقیاد و اطاعت باشد از برای صاحبش در شکار کردن از برای او و پس محقق نشود
این مگر باطاعت در فرستادن و وا داشتن مادامیکه سلب نکند غلبهٔ شوق
صید شعور و عادت کسب شده آن کلب معلم را اگرچه عادات یاد داده باشند
چنانکه ملکات عاقل مغلوب میشوند نزد قوت دواعی خلاف آنها پس ضرر
ندارد نه ایستادن آن بوا داشتن وقت منتهی شدن حرکت آن و نزدیک شدن ظفر
یافتن آن بر صید با آنکه بوده باشد پیش از این اطاعت کننده منزجر شود بزجر و
با بستن بمجرد امر با ایستادن مسئلهٔ ضرر ندارد اطاعت نکردن کلب معلم صاحبش را
در چیزیکه متعلق نباشد بشکار کردن از برای او و مثل آشامیدن آن خون صید را
و مثل آن از چیزهاییکه عادت داده نشده است بترک آن از جهت منافات نداشتن
آن از برای غرض اصطیاد و شاید از آنست خوردن احشاء و امعای بعضی شکارها و در
اعتبار تعلیم و تعلم آنکه نخورد چیزی از گوشت آنرا اشکالی هست احوط اینست
بلکه شاید خالی نباشد از قربی بلی اگر اتفاق بشود اکل از جهت عارضی که غالب شود
بر عادت راسخه آن ممکن است حکم بحلیت باقی اگرچه باشد نادر از آن پس مراد از علم
در اینجا ملکه ایست که راسخ باشد و ناشی باشد از بسیاری مزاوله و اعتیاد در
آن ملکه بظهور آثار آنست که کاشف باشد از ملکه بروجهیکه باعث شود از برای
اعتماد و اطمینان چنانکه همین طور است در انکشاف هر ملکه و عادتی از برای
هر حیوانی و هرگاه بر طرف شد عادت بر طرف میشود حکم و هرگاه حاصل شود
عادت مذکوره در سگی طبعاً نه بتعلیم و عادت دادن پس در اعتماد بر آن اشکالی که
منعی هست و هرگاه حاصل شود عادت بمصاحبت مسلم احتمال دارد اعتماد بخصوص

هرگاه جمع شود بین آنها از جهت قصد بسوی اکتساب از مصاحبت بلکه و همچنین است
اگر تعلیم بکند کلب را زنادقه خودش که تعلیم داده شده است و معتبر نیست اسلام معلم
بلکه کافی است میکند اگرچه بوده باشد معلم مجوسی بلی بنا گفته میشود بکراهت صید
کلب مجوسی مسئلهٔ معتبر است در شکار کننده چند امر از آنها است اسلام پس
حلال نیست صید کافر اگرچه کتابی باشد یا خود را باسلام بسته باشد مثل غلاة و
نواصب و ظاهر عدم اعتبار ایمانست و از آنها است عقل پس حلال نیست شکار
مجنون و در حکم اوست صبی غیر ممیز و ظاهر اینست که معتبر قصد است بسوی فعل و
مجنون و صبی قاصر نیستند از آن و معتبر نیست بلوغ و ذکورت و از آنها است اینکه شکار
کننده سگ را سر دهد پس اگر خودش راهی شد مجزی نیست اگرچه برانگیزاند او را و
زیاد کند در دویدنش بخصوص هرگاه زجر بکند او را و منزجر نشود بلکه و همچنین است اگر
بداند اینکه اگر ترغیب نکرده بود او را هر اینه میایستاد یا اگر نبود زیاده دویدن آن بترغیب
هر اینه نمیرسید بشکار بلی اگر منع کرد سگ را بعد از روانه شدن آن سر خود پس ایستاد
بعد از آن برانگیخت او را مجزی است بلکه و همچنین است اگر سر داده شد پس گرفت جهتی را
پس منع کرد او را از آنجهت شکار کننده و منصرف کرد او را بسوی جهت دیگری و اطاعت
کرد و احتمال دارد اجزاء در صورتیکه اگر قصد کرد سگ یکی از دو شکار را اگر میرسید باینها
پس نهی کرد شکار کننده سگ را از آن و امر کرد او را بگرفتن دیگری و اطاعت کرد مسئلهٔ
هرگاه راهی کرد سگ را شکار کننده پس برانگیخت او را اجنبی و زیاد کرد دویدنش را ضرر
ندارد و همچنین اگر منع کرد او را اجنبی در اثناء دویدنش پس ایستاد بعد از آن عود کرد
هرگاه علم باشد یا مظنه باشد اینکه عود آن از برای اطاعت سر دهنده است
و همچنین ضرر ندارد ایستادن آن در اثناء دویدن از جهت مانع دیگری و متاثر شدن آن
در تاکید عزم آن بداعی دیگری مسئلهٔ گاهی احتمال میرود حرمت صید در صورتیکه
اگر برانگیخت کافر سگ مسلمانرا اگر رها شده باشد براهی کردن خودش هرگاه تاثیر بکند
برانگیختن در زیاد شدن دویدن آن و اطلاق این احتمال ضعیف است مثل ضعف
اطلاق احتمال شراکت بودن فضولی که ترغیب کننده باشد همچنین در مالک شدن

شکار کند شد از احتمال اختصاص شکار بآن فضولی و از آنها است قصد شکار
کننده شکار کردن صید پس اگر حلال باشد از رها کردن آلت شکار پس اگر رها کرد
سگ یا تیر را از جهت بازی کردن یا از جهت غرض دیگری غیر شکار کردن مثل امتحان
قوت آن و مثل آن پس کشتن شکار را حلال نیست و همچنین اگر قصد کرد شکار کردن
گرازی را پس کشت آهوئی را بلی معتبر نیست معین کردن شکار پس کفایت میکند سر دادن
آن بسوی جماعت آهوئی پس رسید یکی از آنها را بلکه معین نمیشود چیزی را که معین
کرده است بتعیین پس اگر کشت غیر آنرا حلال است بلکه و همچنین است اگر معلوم شد
عدم بودن چیزیکه قصد کرده است آنرا معینا و گمان کرده است آنرا صید صیدی
مسئلهٔ ظاهر عدم اعتبار مشاهده است و کفایت قصد فعلی بسوی آنکه شکار
بکند از برای او چیزیکه رها میکند آنرا از آلات شکار و حاصل میشود این قصد بعلم
و اطمینان بمترتب شدن غایت مقصوده و یا کفایت میکند مجرد رجائیکه حاصل
میشود یا مجرد احتمال احوط بلکه اقوی عدم کفایت است و از آنها است بسم الله
گفتن و وقت آن زمان رها کردن آلت شکار است بنابر اقرب پس مجزی نیست اگر
تاخیر کرد اگرچه حاصل شود پیش از گرفتن سگ و رسیدن تیر شکار را و معتبر است آنکه
رها کننده بسم الله بگوید پس مجزی نیست گفتن غیر بلکه حکم نمیشود بحلیت هرگاه بسم الله
بگوید یکی از دو نفر یکه آلت صید را رها میکنند و ترک کند دیگری و شریک باشند
سگان ایشان در کشتن شکار یا مشتبه شود کشنده شکار بین آنها مسئلهٔ ترک بسم الله
حرام است هرگاه از روی عمد باشد و در حکم آنست جهل از مقصر بلکه مطلقا بنابر صحیح بلی
از برای حلیت شکار مخالفیکه ترک تسمیه میکند از جهت اعتقاد عدم وجوب آن وجهی است
که خالی نیست از بعدی و اما کسیکه فراموش کرد بسم الله را پس تدارک میکند آنرا اگر
یادش آمد پیش از اصابه والا پس نیست باکی و آیا شامل میشود حکم صورتیرا که اگر بوده
باشد جاهل بوجوب و عزم کرده بر آن بعد از آن فراموش کرد اشکالی هست اقرب شمول است
و احوط عدم شمول است مسئلهٔ هرگاه شک کرد در فراموشی بسم الله بعد از رسیدن
آلت بشکار پس اعتنا نمیکند اگرچه شکار فعل خودش باشد و اگر بوده باشد پیش از رسیدن

پس احوط تدارک است مسئلهٔ هرگاه شک کرد در تعمد ترک تسمیه پس در فعل غیریکه
اظهار میکند از برای اراده شکار صحیح حمل میکند بر صحت و همچنین در فعل خودش اگر ممکن
باشد این ظهور و غیر آن و الا پس حمل بصحت نمیکند و از آنها است مستند بودن
قتل بسوی سببیکه اکل را حلال میکند خودش تنها پس اگر شریک باشد با کلب معلم
غیر آن یا شریک باشد با رها شده چیزیکه خودش رها شده باشد یا با مسمی علیه
غیر آن یا با مقصود از آن شکار حلال غیر آن حلال نیست شکار و همچنین اگر شریک باشد
با آن وقوع شکار در آب یا افتادن از جای بلندی و مثل این و نیست باکی بتعداد آلت
اگر همه محلل باشند چنانکه باکی نیست باعانت غیر محلل در مقدمات مثل تقلیل
و مدد و کردن راه فرار شکار و مثل اینها مسئلهٔ هرگاه بیرون برود شکار بسبب
اول در صورتیکه دو سبب داشته باشد از بودن آنحیوان ممتنع بعد از آن بکشد آنرا
سبب متاخر بفاصلهٔ معتد بهائی حلال نیست اگرچه هر دو سبب محلل باشند
هرگاه گردانید سبب اول شکار را غیر مستقر الحیوة بعد از آن کشت آنرا سبب دوم
حلال است اگر بوده باشد اول محلل و از آنها است علم باستناد بیرون آمدن روح
بسوی سبب محلل پس اگر غائب شد صید با استقرار حیوة آن بعد از آن دیده شد مرده
و احتمال برود که از جهت امر دیگری مرده باشد حلال نیست امر دوم هر چیزیکه حلال
میشود بسبب شکار کردن آن بیکی از دو آلت مذکوره حیوانیستکه ممتنع و مطیع
نباشد بالفعل از جهت وحشی بودن آن و قدرتش بر دویدن یا پریدن پس اگر عارض
شد حیوان وحشی را انسی یا قدرت نداشته باشد هنوز بر گریختن مثل جوجه یا برطرف
شده باشد از آن امتناع از جهت عارضی مثل واقع شدن آن در شبکه یا بالهای آن
چیده شده باشد یا شکسته باشد یا زخمی داشته باشد و کرده شده باشد بطوریکه آسان
باشد تذکیه آن بذبح حلال نمیشود مگر بذبح و هرگاه داخل شود بیتی را اگر آسان باشد
گرفتن آن بر طرف میشود از آن حکم و هرگاه ملتجا کرد آنرا کلب بسوی دخول آن بیت و
بوده باشد سگ پشت سر او حلال میشود بکشتن سگ آنرا اگرچه آسان باشد بر
شکار کننده ذبح آن بنابر اظهر بلکه حلیت متعین است اگر سگ نگذارد شکار را بمنع

شکار کنندهٔ وهرگاه وحشی شد انسی جاری میشود بر ان حکم صید وهرگاه ممتنع باشد
ذبح ان بسبب غیر وحشی بودن ان مثل افتادن ان در چاهی پس در شتر وگاو که باعث
میکند بیرون امدن روح انها بزخم زدن ولو در غیر مذبح واز برای الحاق گوسفند
بلکه هر حیوانی اگرچه طیر باشد وجهی هست که خالی نیست از قوتی واما الحاق
الت حیوانیه بجمادیه در اینجا پس مشکل است بلی اگر متردی یعنی حیوانیکه در
جائی افتاده باشد که ذبحش ممکن نباشد صید ممتنع باشد دور نیست بقای
حکم ان بخصوص هرگاه بوده باشد افتادنش در انجا از جهت فرار از سلب بینا
بکند انرا و در جریان حکم شکار کردن در غیر محلل از وحوشیکه قابلند از برای تذکیه
از برای طهارت جلد ومثل ان نوع خفائی هست اگرچه دور نیست امر سیم در لوا
ودر انست چند مسئله **مسئله اول** هرگاه قطعه قطعه کردند الات متعدده
از جمادیه یا حیوانیه که جامع باشند از برای شرائط از بسم الله گفتن وغیر ان شکاریرا
حلال است قطعهای ان بدو شرط یکی از انها اینکه مقدم نشود جدا شدن چیزی از انها
بر بیرون امدن روح پس هرگاه پیش از اینکه قطعه جدا شده انان با باقی بودن حیوة
مستقره از برای غیر ان قطعه حرام است **ودویم** اینکه مؤخر باشد قطع از زوال
امتناع در حال حیوة که برطرف کننده باشد از برای حکم شکار از ان پس هرگاه بعد از اینکه
ان حلال نمیشود بشکار کردن در این هنگام بلکه محتاج است بذبح پس حرام میباشد
همه قطعها چه جدا شده حال امتناع وبعد از ان وهرگاه بالت شکار ان را دو
نصف کرد پس اینکه حرکت نمیکند چیزی از انها یا حرکت میکنند هر دو با عدم
استقرار حیوة هر دو یا یکی از انها پس صورتها سه تا هستند مقتضای قاعده
هر دو جزء است در صورت اول ودویم وحرمت میت وحلیت حی است بسبب
تذکیه در صورت سیم **مسئله دویم** حرام است شکار کردن بالت غصبی
وحلال است شکار ومالک میشود شکار کننده وبر اوست اجرت الت ونیست فرقی
در مالک شدن شکار بشکار کردن بین الات محلله وغیر انها بلی معتبر است در الت
از غاصب استعمال انها بقصد اخذ پس اگر مهیا کرده باشد انرا مالک از برای این

بعد از ان استقلال یافت در انها غاصب وحاصل شد در انها صید بعملی از غاصب
میباشد از برای مالک وهرگاه بوده باشد ذاتش انها مغصوب پس مالک شدن که
صید واضحتر است **مسئله سیم** موضع گزیدن سگ از شکار نجس است واجبست
شستن ان بنا بر صحیح **مسئله چهارم** احوط اینستکه تعجیل کند شکار کننده از برای
شکار بعد از علم او برسیدن الت بان بنحو معتاد پس اگر یافت انرا کشته شده یا در حکم
ان حلال است وهمچنین حلالست اگر یافت انرا زنده قابل از برای تذکیه لکن بزودی
مرد بسبب زخمیکه از الت بان رسیده بی تفریطی از شکار کننده در ترک تذکیه و
اما اگر طول کشید مدت وذبح نکرد انرا با زوال امتناع ان پس اقرب عدم حلیت انست
اگرچه موت ان بسبب سرایت جرح باشد وترک ذبح ان جهت همراه نداشتن کارد باشد
ومثل اینها از چیزهائیکه راجع باشد بسوی غیر کمی زمان ونداشتن فرصت **مسئله
پنجم** مملوک میشود صید مباح بگرفتن ان وتسلط بر ان وداخل کردن تحت قدرتش
ودر حوزه اش اگرچه وضع نکرده باشد بر ان دست خود را بلکه واگرچه محتاج باشد
وضع ید بر ان بسوی تعبیه ومشقتی هرگاه بگردد شکار بطوریکه باقی نماند از برای ان
مفری چنانچه اگر داخل کرد طائر را در بیت وسبعی واقع کرد اهو را در گودال عمیقی
یا مکان وسیعی که انرا اکل کرده است از برای شکار کردن ونیست فرقی بین انواع حیلها
که استعمال میشوند از برای این ومعتبر است قصد بسوی اخذ ودر اعتبار قصد تملک
تأملی هست **مسئله ششم** هرگاه یابند اهو از جهت مرضی یا شکستگیکه رسیده باشد
انرا نیز از جهت ان شخص موقوفست مالک شدن ان بر اخذ وهمچنین اگر یابند از جهت
عاجز کردن ان از دویدن اگرچه خود ان شخص عاجز کرده باشد انرا ومثل انست ماهی
که سم داده شود وعاجز شود از فرار پس ملک نمیشود بمجرد این بلکه بگرفتن ان **واما
ذباحه** ومراد از ان چیزیستکه شامل میشود نحر را پس کلام در ان یا در ذبح کننده است
یا در الت ذبح است یا محل ذبح است یا کیفیت ان یا شرایط یا در چیزیستکه صلاحیت
داشته باشد از برای ذبح یا در احکام است پس در اینجاست چند فصل که ختم میکنیم
انها را بخاتمه وذکر میکنیم در ان باقی اقسام تذکیه را **فصل اول** شرطست در ذبح

کنند اسلام پس حرام است ذبیحهٔ هر کافری از بت پرست و آتش پرست و یهود و
و نصاری و مجوس و مرتد و غلات و نواصب از کسانیکه خود را باسلام بسته اند و
غیر ایشان و در حکم مسلمانست متولد از او اگرچه بوده باشد از زنا هرگاه بالغ شود
و اظهار اسلام کند بنا بر اقرب مسئلهٔ معتبر نیست در ذبح کننده ایمان پس حلالست
ذبیحهٔ مخالفیکه اعتقاد داشته باشد بوجوب بسم الله گفتن یا مجهول الحال باشد
و اما مخالفیکه معلوم باشد اعتقاد او بعدم وجوب آن پس در اعتبار علم به بسم الله
گفتن او یا کفایت علم نداشتن بترک آن دو وجه هست احوط آنها اول است مسئلهٔ
دو نیست کراهت عدول در خریدن گوشت از مؤمن بسوی سنی مسئلهٔ معتبر
نیست در ذبح کننده بلوغ پس حلالست ذبیحهٔ صبی هرگاه بوده باشد ممیز و احوط اعتبار
علم است بحصول شرائط از بسم الله گفتن و غیر آن در ذبح کردن صبی مسئلهٔ در حلیت
ذبیحهٔ مجنون هرگاه فرض شود ممیز دو وجه هست و حلال نیست ذبیحهٔ کسیکه قصد ذبح
نداشته باشد مطلقاً مثل نائم و سکران و مکره هرگاه فرض شود انتفاء قصد از او و مکره
دست او آلت از برای اکراه کننده که جامع باشد از برای شرائط و همچنین معتبر نیست در
ذبح کننده ذکورت و فحولت پس حلالست ذبیحهٔ زن و خنثی و کسیکه آلت ذکورت او شکسته
بریده باشد **فصل دویم** در آلتست و معتبر است در آن حال اختیار اینکه
بوده باشد از آهن با نواع آن اگرچه مختلف باشند در خواص و آثار بلکه در اسم هم
مثل فولاد و مثل آن پس جائز نیست ذبح بغیر آن اگرچه از فلزات منطبعه باشد مثل مس
و ارزیز و طلا و نقره و اما حال ضرورت پس مجزیست هر چیزیکه فری اوداج میکند
از چوب یا لیطه و آن پوست ظاهر نی است یا سنگی که تیز باشد یا غیر اینها غیر از دندان
و ناخن و حاصل میشود ضرورت بخوف موت ذبیحه پیش از تمکن از ذبح آن با آلت آهنی
اگرچه نبوده باشد اضطراری بخوردن گوشت آن و در ذبح بدندان و ناخن اشکالست
احوط منع است بخصوص در دندان و ناخنیکه متصل باشد ببدن انسان اگرچه قدرت
بر غیر اینها نداشته باشد بلکه احوط منع است در باقی اجزاء حیوان اگرچه جدا باشند
از حیوان **فصل سیم** در محل و کیفیت است واجبست در ذبح بریدن حلقوم و آن

مجرای نفس است و بریدن مری و آن مجرای غذا است و دو ودجان و آنها دو رگند که
احاطه دارند بحلقوم بنا بر احوط و واجبست اینکه بوده باشد قطع بطور شکافتن
از عرض نه شکافتن طولی بلی اگر قدری کج باشد و حاصل شود تقطیع طول د و قطع
مجزیست و همچنین واجبست اینکه بوده باشد از زیر حلقوم و بالای گودی سینه و اینکه
بوده باشد بفصل و جدا کردن از اوداج بطوریکه نماند از آن و لو پوست نازکی و اینکه
بوده باشد بتتابع باینکه واقع بشود بریدن همه پیش از بیرون آمدن روح مسئلهٔ
ظاهر اینستکه معتبر نیست وقوع قطع از جانب متعارف بلکه مجزیست بریدن از
جانب راست کردن یا چپ آن بلکه از قفا هم لکن معتبر است در آن اینکه موجب نشود
قطع چیزی غیر از اوداج سابق بر قطع آنها از برای بیرون آمدن روح یا چیزیکه در حکم
آنست مسئلهٔ واجبست در نحر داخل کردن کارد و مثل آن از آلات آهنی بر وجهیکه
گذشت در وهدهٔ لبه یعنی گودیکه بین پایین گردن و سینه است و فری بکند و برد
از او و سیلان بکند خون و بیرون برود روح بدون بریدن حلقوم مسئلهٔ مخصوص است
نحر بشتر چنانکه غیر از شتر مخصوص است بذبح پس اگر عکس کرد حرام است **فصل
چهارم** در باقی شرائط از برای ذبح و نحر است و آنها چند امرند از آنها است
استقبال قبله و آن شرطست در ذبیحه و منحور و احوط اگر نباشد اقوی مقابل
قرار دادن همهٔ مقادیم آنست بسوی قبله نه خصوص مذبح و منحر بلی شتر نحر میشود ایستاده
یا خوابیده پس معتبر رو برو کردن آنست با قبله همچنین و ضرر ندارد التفات آن بسر و
گردنش از قبله و اعتبار بصدق استقبالست عرفا پس ضرر ندارد اندکی کج بودن از قبله
بخصوص انحرافیکه حاصل میشود از مقدم داشتن مذبح از برای باقی مقادیم مسئلهٔ
ظاهر اینستکه معتبر نیست رو بقبله بودن ذبح و نحر کننده اگرچه بهتر است مسئلهٔ
رو بقبله بودن ذبیحه و منحور شرطست در حال علم و التفات و عمد پس اگر بوده باشد
جاهل بقبله تحصیل و اجتهاد بکند و با عجز تقلید کند پس اگر خطا کرد معذور است
و همچنین است هرگاه خطا کنند و هرگاه جاهل باشد بقبله راسا و متمکن نباشد از
استعلام امر پس ظاهر سقوط آنست با احتیاج بذبح بلکه و بدون احتیاج بذبح هم

در دو جهتی مسئلهٔ هرگاه غافل باشد که قبله در دو جهت یا سه جهت است جائز نیست تعدد
از آنها مسئلهٔ هرگاه شک کرد در حکم استقبال قبله در ذبح یا نحر واجبست بر او تحصیل
آن اجتهاداً یا تقلیداً و هرگاه اعتقاد داشت عدم وجوب را پس ظاهر معذوریت است
اگرچه از روی تقصیر باشد و احوط اجتناب است و اما کسیکه ملتفت نباشد بوجوب
حکم اصلاً پس حلالست ذبیحهٔ او و چنانکه در کسیکه فراموش کرده باشد استقبال
با قبله را و در ناسی حکم تاملی هست اگرچه حلیت خالی نیست از رجحانی مسئلهٔ هرگاه
متمکن نباشد از استقبال قبله ساقط میشود اعتبار آن اگرچه بوده باشد از جهت
خوف تعجیل ذبیحه یا متوحش بنابر اقرب بلکه و همچنین اگر بوده باشد از جهت اکراه بر
ترک آن و لو بترسانیدن بر آن و از آنها است بسم الله گفتن از ذبح کننده و نحر کننده
اگرچه مباشر شده باشد از برای غیر پس مجزی نیست تسمیه از غیر ایشان اگرچه
بوده باشد ولی از برای طفل ممیز یا مالک از برای مباشر کرده شده از آنکه امر یا باشد
که مالک نباشد اگرچه بوده باشد قربانی کننده و بکذا در دستر ابرکار دادن جهل
او با جه مسئلهٔ ظاهر اینستکه معتبر نیست یکی بودن مباشر ذبح و نحر و جواز تعدد
و مشارکت در آنها و در این هنگام پس از برای کفایت تسمیه از یکی از دو شریک وجهی
هست اگرچه احوط تسمیهٔ هر دو است بلکه احوط ترک شرکت است در اصل عمل
اگر ممکن باشد مسئلهٔ صورت تسمیه بسم الله است و ظاهر محقق شدن آن است
بتسبیح و تحمید و تهلیل هم و در کفایت ذکر لفظ الله یا گفتن اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ یا اَسْتَغْفِرُ اللّٰه یا لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰه و مثل اینها یا ذکر باقی اسماء
علیا و صفات حسنی یا تسمیه بغیر عربیت اشکالی هست احوط منع است و مثل اینها
اشاره کند اگرچه فهمانده شود اسم خدا باشد مسئلهٔ هرگاه شریک کرد ذبح کننده
غیر خدا را با او یا اینکه قصد کردند تذکیه را بنام هر دوی ایشان حلال نیست اگرچه بوده
باشد شریک اسم رسول الله ص مسئلهٔ معتبر است تسمیه بعنوان اینکه آن بر ذبح
پس مجزی نیست حصول تسمیه اتفاقاً و همچنین معتبر است مقارن بودن نام خدا بر ذبح
از برای عمل عرفاً پس مجزی نیست اگر مقدم باشد یا مؤخر باشد بطوریکه صدق نکند بر آن

تسمیه بر ذبح مسئلهٔ معتبر نیست در تسمیه قصد قربت و نه قصد وجوب بلکه و نه
اعتقاد بوجوب و اگر بسم الله گفت بقصد یکی از عزائم و حال آنکه جنب یا حائض باشد
حرام نیست ذبیحهٔ او از جهت حرمت تسمیه بلی بتخصیص جزئیکه ذکر میشود از اسم الله تع
بجزئیت از برای سورهٔ معینی یا مثل آن خالی نیست از [illegible] مسئلهٔ فراموش کنندهٔ
از برای تسمیه معذور است و هرگاه یادش آمد بعد از فوت مقارنه که معتبر است پس
در روایت معتبره است اینکه بگوید بِسْمِ اللّٰهِ عَلٰی اَوَّلِهٖ وَ آخِرِهٖ و حمل شده است این روایت
باستحباب و در شمول آن از برای بعد از فراغ از ذبح تاملی هست مسئلهٔ ظاهر
ملحق بودن جاهل است بناسی تسمیه و هرگاه معلوم باشد که ذبح کننده بسم الله
نگفته است و احتمال برود که فراموش کرده باشد حمل میشود عمل او بر صحت بخصوص
هرگاه ادعای فراموشی بکند مترجم گوید یعنی ذبیحه حلالست و از آنها است اینکه
باقی بماند حیوة حیوان تا تمام شود ذبح یا نحر و معلوم شود این بحرکت دادن بعض اعضاء او
یا بیرون آمدن خون از آن بطور اعتدال نه بسستی و قطره قطره و احوط اعتبار دو امر است
با هم مسئلهٔ معتبر نیست سالم بودن حیوان پیش از تذکیه از دردها و ناخوشیها
بلکه کفایت میکند اینکه بوده باشد زنده اگرچه برسد از ضعف چیزیرا که برسد و ممکن
نباشد اینکه زندگی بکند یک روز یا دو روز و قدرت نداشته باشد بر حرکت قویه بلکه و
ضرر ندارد در مفارقت روح بعض اطراف آن پس حلال میشود بذبح غیر آن بلی اگر شروع
کرد در جان کندن و یافت نشد در آن دو علامت مذکوره حلال نیست و همچنین اگر
پیشی گرفت ذبح را شکافتن شکم او یا جنایت دیگر یکه اثر بکند در آن اثر ذبح را بلکه و همچنین است
اگر مقارن باشد و احوط اینستکه بوده باشد حیوان مستقر الحیوة بطوریکه ممکن
باشد اینکه زندگی بکند یک روز یا دو روز مسئلهٔ آیا معتبر است استناد بیرون
آمدن روح حیوان بسوی تذکیه پس حرام میشود با علم باستناد آن بسبب دیگری
که بعد از ذبح حاصل شده باشد بلکه و با شک در این چنانکه اگر واقع بشود بعد از
تذکیه در چاهی یا از جای بلندی دو وجه هست اقرب آنها عدم اعتبار است مسئلهٔ
ظاهر عدم توقف حلیت اکل است به بیرون آمدن روح بعد از تذکیهٔ شرعیه پس

حلال است هرگاه کنده شد پوست یا قطع شد گوشت یا جدا شد سر آن پیش
از بیرون آمدن روح اگرچه احوط عذاب نکردن حیوانست عمداً بمثل اینها
جدا کردن سر و کندن پوست بلکه احوط اجتناب از خوردن چیزیکه جدا میشود
از گوشت آن پیش از بیرون آمدن روح **فصل پنجم** در حیوانیستکه واقع میشود
بر آن ذکوة و آن هر حیوانیستکه ماکول اللحم باشد پس بسبب تذکیه پاک میشود و
حلال میشود اکل آن و اما غیر ماکول پس اقرب وقوع آنست بر سباع از حیوانات
و آنها حیواناتی هستند که از برای آنها باشد دندان یا چنگالی که شکار بکنند حیوانرا
یا حیوانیستکه شکار میکنند حیوانرا بدندان یا چنگال خود از برای خوردن یا حیوانیستکه
غذای آن گوشت باشد مثل شیر و پلنگ و یوز و روباه و باز و شاهین و مثل اینها
پس تذکیه اینها پاک میکند آنهارا و حلال میکند پوشیدن جلد آنهارا و واقع نمیشود
تذکیه بر آدمی و سگ و گراز و اقرب اینستکه واقع نمیشود بر مسوخ و حشرات و آنها
حیواناتی هستند که ماوای آنها در زیر زمین است و نیز بر غیر اینها از باقی اصناف
حیوانات غیر ماکول اللحم پس پاک نمیشود بذبح چیزیکه حلول میکند حیوة در آن
از حیوانات بلی حیوانیکه خون جهنده نداشته باشد پاکست اگرچه بخودی خود بمیرد
و در وقوع تذکیه بر حیوانیکه حرام شود گوشت آن عرضاً مثل جلال و موطوئه اشکالی
هست **فصل ششم** در بعض احکامیستکه متعلقند بذبایح و در آنست چند
مسئله **مسئله اول** مستحبست در تذکیه بنا بر چیزیکه ذکر کرده اند بعض اصحاب
و دلالت دارد بر بعض آن چیزیکه بما رسیده است از اخبار تیز کردن کارد و تعجیل در
بریدن و اینکه پنهان کند کارد را از حیوان و استقبال ذبح کننده بقبله و گذاشتن
ذبیحه در جای خودش تا اینکه مفارقت بکند از آن روح بدون حرکت دادن آن و نیز
کشانیدن آن بسوی جای دیگری و مستحبست اینکه رانده نشود بسوی مذبح بلکه
بعد از اظهار کردن آب بر آن و خوابانیده شود بملایمی و اینکه بکشانند کارد را در
مذبحش بقوت و سعی بکند در شتاب کردن تا اینکه بوده باشد آسانتر و زودتر و اینکه
ببندد دو دست گوسفند و یکی از دو پای آنرا و رها بکند دیگریرا و اینکه بگیرد پشم یا

مو آنرا تا بمیرد و سرد شود و اینکه بگیرد دست یا پای آنرا و اینکه ببندد دو دست گاو و
هر دو پای آنرا و رها بکند دم آنرا اگر حرکت کند و اینکه ببندد دو دست شتر را باهم
از موضع تا زانو یا ببندد یکی از دو دستش را و ببندد از زانو تا موضع او تا اینکه بچسبد
بغلش و بر هر دو حال رها بکند دو پای آنرا و مستحبست اینکه سر بدهد طیر را بعد
از ذبح و اینکه نحر بکند شتر را ایستاده از جانب راستش **مسئله دویم** مکروه
جدا کردن سر حیوان عمداً و رسانیدن کارد تا نخاع و آن بند سفید بست وسط گردن
پشت و احوط اجتناب است از آنها و همچنین مکروه هست شکستن گردن پیش از مردن
و پوست کندن و بریدن عضوی از آن پیش از آن و ذبح از قفا و داخل کردن کارد در زیر حلقوم
تا اینکه ببرد اوداج را تا بالا و مکروه هست ذبح کردن در شب تا صبح مگر از جهت ضرورت
و از ضرورت ترسیدن مردنش اگر ذبحش نکنند و مکروه هست ذبح روز جمعه تا ظهر
و ذبح گوسفند برابر گوسفند و نحر شتر برابر شتر بلکه مکروه هست ذبح هر حیوانی برابر
مجانس خودش و مکروه هست ذبح حیوانیکه تربیت کرده باشد آنرا بدست خودش **مسئله
سیم** واجبست اجتناب از چیزیکه مشتبه است اینکه مذکی یا میته مگر اینکه گرفته
شود از دست مسلمانی اگرچه معلوم باشد اعتقاد او بخلاف حق از شروط تذکیه یا
گرفته شود از بازار مسلمانان اگرچه بوده باشد بدست کسیکه معلوم نباشد اسلام
او بلکه و همچنین است چیزیکه مهیا بداند آنرا انداخته در زمین مسلمانان از گوشت و پوست
هرگاه معلوم باشد وقوع ید بر آن و وجود نیست علم رجحان احتیاط از چیزیکه گرفته
میشود از دستهای مسلمانان و بازارهای ایشان **و اما خاتمه** پس از برای تذکیه
اقسام دیگری از آنها است تبعیت و آن در جنین از برای مادرش است پس بدرستیکه
تذکیه جنین بتذکیه مادرش است بدو شرط یکی از آنها اینکه تمام باشد خلقت آن بوده
و پشمناک شدن یا هم بنا بر اظهر و منافات ندارد با این اینکه بوده باشد در آن عیبی و
عواری پس اگر نرسد بحد مذکور حلال نیست و دویم آنها اینکه بیرون نیاید زنده پس
اگر بیرون آمد زنده قابل از برای تذکیه حلال نمیشود مگر بتذکیه و هرگاه بوده باشد
زنده بحیوة غیر مستقره بمعنا اینکه ذکر کردیم آنرا پس احوط بلکه اقوی اجتناب است از آن

مسئلهٔ ظاهر اینستکه باوجود دو شرط مذکور نیست فرقی بین داخل نشدن روح در
جنین و داخل شدن آن و مردن آن در شکم مادرش مسئلهٔ ظاهر اینستکه واجب نیست
تعجیل در بیرون آوردن جنین و تذکیهٔ آن اگر قابل باشد از برای تذکیه این هرگاه علم نداشته
باشد ببقاء حیوة مستقره آن بعد از تذکیهٔ مادر و اگر معلوم باشد پس احوط مبادرت است
بلکه اجتناب از آن اگر ادراک نکند تذکیه‌اش را اگرچه مبادرت کند مسئلهٔ جنینیکه بیفتد
از حیّ یا میته حلال نمیشود مگر بتذکیهٔ اصلیه با شروط آن مسئلهٔ در جریان تذکیه
تبعیه در جنین حیوانیکه ماکول اللحم نباشد اجمالیستکه خالی نیست از قوتی و اما جنین
حیوانیکه حلال میشود بصید پس اشکال در آن اقوی است و از آنها است اثبات ید بر
ماهی زنده در بیرون آب پس این تذکیهٔ ماهی است خواه بیرون آورده باشد آنرا خودش از
آب یا بیرون آمده باشد بخودی خود یا فرو نمانده از آن آب پس تذکیه در اینجا حاصل میشود بشکار
کردن بمعنای گرفتن و حیازت کردن پس کفایت میکند وقوع ماهی در چیزیکه مهیا کرده
باشد شخص آنرا از برای شکار کردن مثل دام و حظیره و آن محلیستکه منع میکند ماهی را بعد
از وقوع در آن از فرار کردن و کشتی و مثل آنها هرگاه عالم باشد بجهت آن حال بیرون آمدنش
از آب اگرچه شکار کننده غائب باشد از آن مسئلهٔ در کفایت ورود بر ماهی که جستن
میکند در بیرون آب بیکوفتنی و تسبیبی از برای بیرون آمدنش و منعش از برگشتن بسوی آب
اگرچه نظر بکند بسوی آن در حالیکه زنده باشد نظری هست مسئلهٔ معتبر است اینکه
نبوده باشد مردن ماهی در آب اگرچه بوده باشد متعلق بآلت یا واقع شده باشد در حظیره
و شبکه بنا بر احوط و اظهر و هرگاه انداخته آنرا بعد از بیرون آوردنش از آب زنده در آب
قلیلیکه زندگانی نمیکند ماهی در آن پس مرد در آن پس اظهر حلیت آنست بخصوص هرگاه انداخت
آنرا در دیگی از آب گرم برای پختن مسئلهٔ معتبر نیست در صید ماهی نام خدا بردن و استقبال
قبله بلکه و نه اسلام مذکی بنا بر اظهر بلی معتبر است نظر کردن مسلمان بسوی بیرون آوردن
کافر ماهی را زنده تا اینکه معلوم بشود باین از جهت اختصاص مسلمان بمحل فعل او و بر صحیح اگر
چه ستبر در آن هم اظهار مسلم است حلیت خوردن چیزیکه یافت میشود در دست مرده
ولو بشهادت حال پس بدرستیکه میته ماهی انتفاع میشود بروغن آن در مالیدن و نحو آن

و مثل آنها بخلاف میته که خون جهنده داشته باشد مسئلهٔ معتبر نیست بلوغ گیرنده
ماهی و احوط اعتبار علم است بزنده بودن آن حال گرفتن آن و معتبر نیست مردن آن در بیرون
آب بخودی خود بلکه جائز است قطعه قطعه کردن آن در حالیکه زنده باشد بلکه در بودن نیست
جواز خوردن آن با زنده بودن آن اگرچه احوط ترک آنست چنانکه احوط بلکه اقوی عدم
جواز خوردن چیزیستکه جدا میشود از ماهی در آب و اما قطعه که جدا میشود از ماهی زنده
در بیرون آب پس حلال است اگرچه برگردد باقی آن بسوی آب با استقرار حیوة مسئلهٔ
ملخ مثل ماهیست در حصول تذکیه از برای آن بشکار کردن و گرفتن و اثبات ید بر آن
حالیکه زنده باشد ولو بواقع شدن آن در چیزیکه مهیا کرده باشد از برای شکار کردن
ملخ مسئلهٔ ملخ مثل ماهیست هم در اعتبار اینکه نبوده باشد مردن آن در آب بر وجهیکه
گذشت و عدم اعتبار تسمیه و استقبال قبله و بالغ بودن گیرنده بلکه و اسلام او پس حلال
نیست چیزیکه یافت میشود از ملخ مرده یا پخته در دیگ یا سوخته باشد اگرچه سوزنده
قصد پختن آنها را داشته باشد مسئلهٔ حلال از ملخ قسمیستکه مستقل باشد بپریدن
نه دبی و آن ملخیستکه بالی از برای آن روئیده نباشد هنوز و نه چیزیکه شبیه آن باشد
و نباشد از جنس آن و بتحقیق شناختی کفایت زخم زدن نزد ممتنع بعارض اگرچه نرسد
بمذبح و منحر آن

کتاب الأطعمة والأشربة

و در آنست یک مقدمه
و دو باب و یک خاتمه اما مقدمه پس بدان اینکه حرام است خوردن هر نجس
و متنجسی و چیزیکه ضرر داشته باشد و چیزیکه غصبی باشد حال اختیار و مباح میشود
مثل باقی محظورات حتی شراب و کل آدمی و کل مختوم بنا بر صحیح نزد اضطرار از جهت
تحفظ از تلف نفس یا حادث شدن مرض یا زیاد شدن آن یا طول کشیدن دفع مرض
یا حصول ضعفیکه تحمل نمیشود عادةً یا منع کند از ملحق شدن برفقا در سفر یا از سواری
یا دویدن یا احتیاج او بسوی آنها و کفایت میکند صدق خوف که حاصل میشود یا مظنه
گذشته از علم و اکتفا میکند مضطر بقدر ضرورت مسئلهٔ واجبست بر غیر مساعدت
مضطر و حفظ نفس او و اگر بوده باشد محترم ببذل مال از برای او و لو مجاناً اگر قدرت
نداشته باشد بر عوض عاجلاً و آجلاً و واجبست بر او قبول عوض با قدرت بر آن

اگرچه زیاد باشد بر ثمن المثل **مسئلهٔ** هرگاه نیابد مضطر مگر مال کسی را اگر غائب
باشد و متمکن نباشد از اذن گرفتن از او حال ضرورت پس اقرب وجوب رجوع است
بسوی حاکم بعد از آن عدول مؤمنین اگر ممکن باشد **مسئلهٔ** هرگاه بیابد مضطر
میته را و طعام غیر را پس اگر بذل بکند آنرا غیر از برای او مجانا یا بعوض مقدوری
حلال نیست میته از برای او و الا حلال است میته بلکه معین است بنابر اقرب یا مقدم
داشتن ماکول اللحم بر غیر آن و مقدم میدارد بر هر دو مذکای غیر ماکول را بلکه و مذکای
کافر و نجس را که شده از متنجس و صید مذکی از برای محرم و مقدم میدارد متنجس را بر
نجس و هر دو را بر خمر و فرقی نیست در مقدم داشتن همهٔ اینها بر مال غیر بغیر اذنش بین بودن
صاحب مال غائب و حاضر و قوت داشتن او بر دفع مضطر از طعامش و عاجز از آن
مسئلهٔ نیست رخصتی از برای خوردن میته از برای باغی و نه عادی و در تفسیر اینها
خلافی و روایت شده است تفسیر اول بکسیکه خروج کند بر امام و بکسیکه بشکار میرود
از روی لهو و بازی کردن نه از برای قوت عیالش و در دیگری براه زن و دزد و اگر عمل بشود
باین پس در صورتیکه هرگاه دست بردار نشده باشند زمان اضطرار از بغی و عدوان
مسئلهٔ شامل میشود میته در اینجا آدمیرا غیر نبی و وصی اگرچه واجبست مقدم داشتن
میتهٔ غیر آدمی اگرچه حلال باشد و مثل آن بر میتهٔ مسلم و کسیکه در حکم او باشد و اکتفا
میکنند نزد ضرورت بسوی اکل بر خوردن از آن طعام بتمام و جائز نیست گرفتن پارهٔ از گوشت
غیر خودش که مهدور الدم نباشد از جهت اسلام او و در ذمی و معاهد و اولاد حربی
اشکالی هست اگرچه یقین داشته باشد بسلامت و کذا شده از کشتنش و اما کسیکه
خونش هدر باشد پس جائز است و لو بی اذن امام هرگاه ممکن نباشد اذن گرفتن و
همچنین کسیکه مستحق باشد بر او قصاصی را و در جواز گرفتن از گوشت خودش هرگاه
قطع داشته باشد بسلامت وجهی قوی هست **مسئلهٔ** از مواقع ضرورت تقیه
اگرچه امر در آن اوسع است و در بعض اخبار است نفی تقیه در نبیذ و شاید مراد
اتفاق نشدن توقف تقیه است بر شرب نبیذ **مسئلهٔ** از مواقع ضرورتست
هم مداوا کردن ناخوشیها و بتحقیق منع شده است در اخبار از مداوا بخمر بلکه و بیانکه

در حالیکه خبر دهند اند در آنها باینکه خداوند عالم قرار نداده است در حرام شفائی
و نه دوائی و که یکه قطع داشته باشد بترتب هلاکت بر ترک آنها تناول میکند آنهارا
البته از جهت وجوب حفظ نفس محترمه قطعا و در اینجا است دو مسئله **مسئله اول**
فرموده است خداوند عالم وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ
بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا و تفسیر شده است در بعض
اخبار ملکتم مفاتحه بمردیکه بوده باشد از برای او وکیلی که قیام میکند در مالش
پس میخورد بدون اذنش و جمیعا او اشتاتا بحضور صاحب خانه یا عدم حضور او و
تفسیر کرده اند بعضی بیوتکم را به بیت پسر و علی کل حال پس اگر عالم باشد بکراهت
مالک ممتنع است حلیت بلکه و همچنین اگر مظنه داشته باشد باین پس قدر یقینی از
حکم این صورتیست که معلوم باشد رضای مالک یا مظنون باشد و لو بقرینه چیزیکه
بین ایشانست از قرابت و قرب پس مخصوص نیست رخصت بچیزیکه بماندن بگردد
فاسد میشود مثل سبزیجات و مثل آنها بلی شامل نمیشود اینرا غذاهای نفیسه را
که معد باشند از برای ذخیره کردن از جهت عدم ظهور اذن در آنها و مخصوص
نیست اذن بصورت اذن صریح در دخول خانه بلکه شامل میشود صورت استظهار
آنرا از شهادت حال بلکه و صورت عدم استظهار یا ظهور منع او اگر موجب نشود
ظهور کراهت خوردن را هم و مخصوص نیست حلیت بخوردن بلکه ملحق میشود بآن
آشامیدن و نشستن بر فراش او و نماز در خانه او و وضو با آب او از جهت مشارکت
در ظهور رضا یا اولویت و ملحق نمیشود بآن خواندن اجنبی و حمل و باقی تصرفاتیکه
ظاهر نیست در آنها چیزیکه ظاهر است در اکل **مسئله دویم** ظاهر اینستکه جائز است
از برای انسان اینکه بخورد از ثمر چیزیکه میگذرد بآن از درختی یا نخلی پس معتبر است نزدیک
بودن راه او از آن بطوریکه صادق باشد گذشتن بآن عرفا و معتبر است بسیار بودن
درختها بطوریکه صادق باشد بر آن اسم بستان **مسئلهٔ** ضرر ندارد در ثبوت حق

مارّ بودن ثمر مبیع و نه منعقد بودن مالکان آن بطور شاهد واما با مقسوم بودن و علم کردن
که معتبر است در ملک هر یک از ملاک یا بعض ایشان پس در جواز خوردن از چیزیکه آن
طور باشد یا علم مرور کنند بان تاملی هست و معتبر است اینکه نبوده باشد رفتن او بسوی
انجا مقصود بالاصاله باینکه نبوده باشد از برای او کاریکه قصد کند انرا از جهت آن اگرچه
بوده باشد نخوردن از ثمر شجر و هرگاه نبوده باشد از برای او شغلی در محل معینی و بی قصد
کرده باشد تفرج و تنزه را معتبر است اینکه بوده باشد مراد او رفتن بسوی مکان دور تر
مسئلة بنا معتبر شده است اینکه بوده باشد رسیدن او بسوی انمکان اتفاقی و حاصل
بی قصد و ان بعید است اگرچه احوط است مسئلة فرقی نیست در قصد یکه ضرر داشته
باشد در ثبوت حق مارّ بین اینکه حاصل بشود از اول بیرون امدنش از خانه یا در اثنای
بلی اگر بر طرف شد انقصد در اثنای پس چنانچه نبوده است انرا از اول مسئلة بنا
تعمیم داده شده است حکم از برای سبزیجات و زراعت و در ان اشکالی مثل تخصیص
حکم بمیوه تر پس شامل نشود مثل گردو و بادام بلی ظاهر اختصاص حکم است بمیوه که
بر درختاست پس شامل نمیشود چیده جمع شده را بلکه و غیر جمع شده را اگرچه چیده شده
باشد و معتبر است در جواز خوردن کم شدن از چیزیکه کم شدن چند امر یکه از انها است
فاسد نکردن و فساد حاصل میشود بکسر یعنی بشکستن شاخ درخت یا خراب کردن دیوار
یا سوراخ کردن ان یا شکستن در باغ یا خراب کردن ساقیها یا محوطها یکه بر میشوند آب
بجهت درختان یا چیزی از الات سقی یا ضایع کردن چیزیکه نمیخورد انرا از ثمر یا شکستن ان
و گذاشتن ان که موٴدی باشد بسوی فسادش یا بخورد بعض ان و ترک کند بعض دیگر را
و غیر از اینها از ضررها یکه وارد میشوند بر مالک غیر اکل و بکسر یعنی حاصل میشود
از جهت نا خوردن پس بدرستیکه هرگاه موٴدی شد خوردن بسوی معلوم شدن
نقص در ثمر باغ محسوب میشود افساد و افساد بهر دو وجه مذکور حرام است البتة
و در باعث شدن ان حرمت خوردن غیر مفسد را یا کشف ان از حرمت هرگاه واقع شود
افساد بعد از اکل اشکالی هست و از انها است منع نکردن مالک پس بدرستیکه ظاهر
اینستکه اذن در خوردن اگرچه بوده باشد از خداوند عالم مختص است بصورت منع نکردن

مالک پس از برای مالک جائز است منع کردن اگرچه بوده باشد مذموم غالبا و فاجب
ممتنع شدن یا منع و همچنین از برای مالک جائز است تعیین حق مارّ در ثمری یا نوعی
از ان پس متابعت کرده میشود و از انها است ظاهر نبودن کراهت مالک بطور
یقین بلکه و نه مظنه بلکه اسلم اینستکه گفته شود اینکه حلیت از جهت شهادت حال
مسلم است بتادب و بآداب اسلام و محاسن ان کما از انها است رضا بخوردن مارّ
از ثمر باغش و از انها است اینکه بر ندارد با خود چیزی از ثمر پس بدرستیکه ان حلال
نیست و حلال نیست بعد از حمل اکل از غیر چیزیکه حمل کرده است و در کشف حمل از
حرمت خوردن سابق نظری هست بخصوص هرگاه نبوده باشد نیت داشته از برای حمل
زمان اکل و از انها است رسیدن زمان خوردن ثمره پس بدرستیکه ظاهر از حال مالک
کراهت ان یا عدم رضای او است باکل پیش از ان و مثل انست صور یکه هرگاه بوده
باشد ثمر نفیس و گران و کمیاب بلکه و صور یکه هرگاه حصار کشیده شده باشد بستان
و بسته باشد در ان یا امن از غیر راه گذر و بالجمله هر وقت یافت نشود امارة کراهت
جائز نیست خوردن مسئلة ظاهر اینستکه اذن در خوردن لازم ندارد اذن در داخل
بستان گذشتن از باقی تصرفات مثل باز کردن در و غیر ان پس ناچار است از استناد
در ان بسوی طریق معتبری و از انها است اینکه نبوده باشد گذرنده بر بستان موٴمن
کافر بلکه و نه سنی مسئلة ظاهر اینستکه فرقی نیست در راه گذر بین صغیر و کبیر بلکه
دور نیست شمول ان از برای صبی که عاجز باشد از تناول بدست خودش پس جائز است
اینکه بخوراند او را غیر و در اعتبار ولایت در اینجا نظری و همچنین است حال در باقی
کسانیکه عاجز باشند از تناول ثمر از شجر پس نائب میگیرند کسیرا اگر قدرت داشته باشد
بلکه جائز است نائب گرفتن از برای غیر ایشان هم و اما نیابت در خوردن پس جائز نیست
اگرچه از روزه داری باشد مسئلة احوط اعتبار بلوغ و کمال است در مالک ثمر
و ظاهر نبودن کراهت او بلکه ظهور رضای او و اگرچه نرسد بحد علم یا چیزیکه بجای
علم باشد در حلیت تصرف در باقی اموال بلکه احوط اجتناب است نزد نرسیدن ان بحد
مذکور باب اول در چیزیکه حلالست از حیوان و چیزیکه حرام است از ان از حیوان

يا طير است يا غير طير و غير طير يا دريائيست يا صحرائي پس در اينجا است چند فصل

فصل اول در حيوان دريائيست كه طير نباشد و حق و معروف انست كه حرام است
از ان غير از ماهي كه فلس يعني پولك داشته باشد خواه باقي باشد بر ان مثل شبوط و بنا
يا نه مثل كنعت پس بد رستيكه ان از جهت سوء خلقش ميمالد خودش را بهر چيزي پس باقي
نميماند از قشر ان مكر چيزيكه در بيخ دو كوش انست و از اقساميكه حرامند جري و زمار و
مارماهي و زهو است و از چيزهائيكه حلالند و بنيا و اربيان و طمر و طبراني و
ابلامي است و همچنين حرام است سنك پشت و قورباغه و خرچنك و تخم ماهي حلال حلال
و تخم ماهي حرام حرام است **مسئلة** هركاه يافت شود ماهي در جوف ماهي تذكيه شده
و شك كرد در حيوة ان حال كرفتن و بيرون اوردن ان از اب پس در دو اهست حليت
خوردن هر دو و قواعد منع ميكنند انرا **مسئلة** هركاه يافت شود ماهي در جوف ماري
حلال نيست مكر اينكه بيرون بيايد و حركت كند پس تذكيه ميشود و در روايتيست حرمت
ان اكر پوست ان كنده شده باشد و ان روايت متروكست يعني عمل بان نشده است

فصل دويم در حيوان صحرائيست كه غير طير باشد و حرام است از ان حيوانيكه بوده
باشد سبع يعني از براي او باشد دندانيكه پاره بكند بان يا حيوانيكه كوشت ميخورد چه
قوي باشد مثل شير و پلنك و كفتار يا ضعيف باشد مثل روباه و شغال و كربه يا بوده
باشد از حشرات زمين و انها حيواناتي هستند كه در سوراخها جا ميكيرند مثل موش
و يربوع و ان موش صحرائيست و خارپشت و سوسمار و عظائه و ان جانوريست مثل
چلپاسه و لحكه و ان كربهيست كبود دم دراز مانند چلپاسه هم بوده باشد مستخبث
مثل شپش و جعل و صراصر جمع صرصر بضم هر دو صاد و فتح انها حيوانيست شبيه بملخ
و بسيار كوچك در خانها و باغها و شكاف ديوارها ميباشد و شبها بسيار صدا ميكند
بمد طولا متصل بهم خصوص در كرما و شبهاي تار و بنات وردان و ان جانوريست كه عمل
ميايد در زمين تر و بيشتر تكون انها در حمامها ميباشد قاله في حيوة الحيوان و در غير
انست بنات وردان كرم عذره است كما في مجمع البحرين و كرمها و كيك و چيزيكه جاري
ميباشد مجراي انها يا بوده باشد از مسوخ و مسخ شده است از انها فيل و كربه و خوك

در حيوانات حلال كوشت و حرام كوشت است

وسك و ميمون و كراز و سوسمار و موش و كژدم و خرس و چلپاسه و بروات
جانوريست از كربه كوچكتر خاكي رنك يا سفيد تنك چشم و ورك حيوانيست مثل سوسمار
دنباله دراز كوچك سر و دبي يعني ملخ پياده كه هنوز پرواز نميكند و همچنين حرام است
خز و سمور و فنك و سنجاب و در حرمت كرمهائيكه متكون ميشوند در ميوهائي
اشكالي هست منشا ان عدم استخباثست **مسئلة** حلالند چارپايان اهلي يعني
شتر و كاو و كوسفند و صحيح و معروف حليت سه قسم حيوان باركش است كه اسب
و استر و الاغ باشند اكر چه مكروه هست خوردن انها **مسئلة** حلال است از
حيوانات وحشي اهو و كاو و ميش و بز و الاغهاي كوهي و حمارهاي وحشي **فصل
سيم** در طير است و حرام است از ان چيزيكه سبع باشد از براي ان باشد چنكالي
يعني ناخن قوي كه پاره بكند بان مثل صقر و بازي و عقاب و شاهين و باشه يا ضعيفي كه
قدرت نداشته باشد بر پاره كردن مثل كركس و مرغ مردارخوار و همچنين حرام است
طيريكه مسخ شده باشد و شمرده شده است از ان در نصوص طاوس و خفاش و ملخيكه
پرواز نميكند و مهرجل و ان قسميست از ملخ كه پرواز نميكند و زنبور و همچنين حرام است
طيريكه غالب باشد صفيفش بر دفيف و رجوع ميشود در صوريكه مساوي باشند هر دو
بعلامتهاي ديكر و همچنين حرام است طيريكه خالي باشد از قانصه و حوصله و صيصيه
و اول بمنزله معاء است و دويم بمنزله معده است و سيم انكشت زائد پشت
پاي طائر خارج از كف و انها علامتي هستند از براي حليت طائر مثل غالب بودن
دفيف و معلوم نيست جدا شدن اين سه تا و غلبه دفيف از بعضي و اجتماع انها بعض۲
با چنكال و مسخ بودن بلكه مقتضاي ظاهر بعض اخبار عدم انها است و هركاه فرض
بشود اجتماع پس دور نيست حكم بحرمت هر يك از صاحب چنكال و مسخ اكر چه يافت
بشود در ان چهار علامت و همچنين است صاف اكر چه يافت بشود در ان علامت ثلاث
پس دور نيست حكم بحليت چيزيكه مشتمل باشد بر يكي از انها و ظاهر اينستكه سزاوار نيست
تامل در حليت هركاه معلوم نباشد حال طيران ان **مسئلة** حرام است پشه و كيك
و كلاغهاي سياه بزركيكه مرده ميخورند و كلاغ پيسه و در زاغ و ان غراب زرع است

وغداف وان خال رنك با خاکستری است وکوچکتر زاغ است اشکالی هست احوط بلکه اقوی حرمتست مسئلهٔ ظاهر حلیت خطافست وان طائریست که گفته میشود از برای ان بفارسی پرستوك ونهی شده است در بعض اخبار از کشتن ان وحمل شده است بر اکرامش مسئلهٔ از جماعتیست از اصحاب حکم بکراهت هدهد وقبره یعنی چکاوك وصرد یعنی ودکاك وان مرغیست درنده وصوام وان مرغیست دراز کردن کرد الوبرنك که بر درخت خرما میباشد وشقراق وفاخته وان مرغ شومی است وحباری واستدلال شده است از برای حلیت همهٔ انها باجماع و علامات ونص در بعض انها وحلالست همهٔ اقسام کبوتر وکبك ودراج وقطاة وطیهوج ومرغ خانکی وکروان گفته شده است گفته میشود از برای ان ماهی خوار وکرکی وگفته میشود از برای ان کلنك وگنجشکها وصعوه وان پرنده ایست کوچك سر و در فارسی انرا سنکانه میکویند مسئلهٔ استعلام میشود حکم طیر ابا از علائم مذکوره وتخم هر طیری تابع است از برای ان در حلیت وحرمت وبا اشتباه حلال است تخمیکه مختلف باشد دو طرف ان نه غیر ان

فصل چهارم ودر انست دو مطلب

مطلب اول کاهی حرام میشود حیوان حلال بعوارضی وانها چند امرند امر اول جلالست وحاصل میشود جلل بگرفتن حیوان عذره انسانرا تنها غذای خود واظهر بحدان مکرر شدن انست بطوریکه بکردد این عادت وطبع ان حیوان و احوط اجتنابست از حیوانیکه یکروز ویك شب غذای ان عذره باشد واکر ظاهر نشود بوی عفن در ان پیش از حد مذکور پس احتیاط در ان شدیدتر است واز مشهور کراهت حیوانیکه بسیاری از اوقات غذای ان عذره باشد وملحق نمیشود بعذره باقی نجاسات وشامل میشود حکم همهٔ حیوانات را وملحق است بحیوانات در حرمت شیرها وتخمهای انها وثابت نشده است الحاق بد نتاج انها اکرچه جنین باشد مسئلهٔ نهی در بعض اخبار از سوار شدن شتر جلال محمولست بر کراهت ظاهرا مسئلهٔ برطرف میشود حکم جلال باستبراء ومدت ان در شتر ماده باشد یا نر صغیر باشد یا کبیر چهل روز است ودر جنس گاو بیست روز است ودر روایتی شده است

سی روز وچهل روز ودر کوسفند ده روز است ودر بطه پنج روز است وگفته شده است هفت روز ودر روایت شده است سه روز وارسال شده است در روایتی شش روز ودر مرغ خانکی سه روز است ودر روایت شده است یکروز تا شب واحوط بلکه شاید اقوی اینستکه معتبر است در همه زوال اسم جلل با مقدر مسئلهٔ ظاهر حلیتست بزوال اسم جلال در حیوانیکه وارد نشده است در ان مقدری مسئلهٔ کیفیت استبراء اینستکه منع بشود حیوان در مدت معینه از خوردن عذره ببستن یا غیر ان از چیزهائیکه وثوق باشد بان با امتناع وعلوفه داده شود بغیر ان اگرچه نجس باشد بلی کفایت نمیکند مخلوط کردن ان در دفع جلل اکرچه اکتفا میشود بر تخلیط در دفع ان مترجم گوید یعنی اکر غیر عذره مخلوط بکند بان وبحیوان بخوراند از جلال بودن بیرون نمیرود اکر چه علوفه دادن ان بطریق مذکور داخل جلالش نمیکند بلکه احوط اینستکه علوفه پاك بان داده شود بجهت دفع جلل مسئلهٔ ظاهر اینستکه ضرر ندارد اینکه علوفه داده نشود با احتیاج حیوان بسوی علف در بعض مدت معینه واما همه مدت اکر ممکن باشد بقا حیوان با اینکه علف داده نشود پس در زوال اسم بمجرد امتناع از عذره بمنع اشکالی هست

امر دویم وطی انسان است بالغ بوده باشد یا نه عاقل باشد یا مجنون مختار باشد یا مکره عالم باشد بحکم یا جاهل از برای بهیمه در قبل یا در دبر پس بد رستیکه حرام میشود گوشت ان وگوشت نسلش که حاصل شود بعد از وطی وشیر انها مسئلهٔ ظاهرا اختصاص بهیمه است بصاحب چهارپا وشمول نسل از برای چیزیکه نسبت داده میشود بسوی فحل هرچه پائین برود وشمول وطی از برای چیزیکه نبوده باشد با انزال بلکه وبه داخل کردن همهٔ حشفه پس ذبح میشود گوسفند وباقی چیزهائیکه مقصود از انها گوشت انها است بعد از ان سوخته میشود بعد از بیرون رفتن روح ان وغرامت میکشد وطی کننده قیمت بهیمه را از برای مالك اگر بوده باشد غیر مالك وظاهر اینستکه اعتبار بروز وطی است در قیمت ان واحتمال دارد که اعتبار بروز ذبح ان باشد و ضعیفتر از ان روز سوختن است اگر اختلافی در قیمت ان پیدا شده باشد نه از جهت ذبح ان

وهرگاه بوده باشد مقصود از ان حیوان سواری و بارکشی پس رانده میشود بسوی غیر بلد وطی
از بلاد یکه شناخته نشود در ان و غرامت میکشد واطی قیمت انرا از برای مالک بعد از
ان فروخته میشود در انجا و اما ثمن از برای مالک است هر گاه قدر زائد از ان بر قیمت اگر
زائدی باشد یا از برای واطیست قیمت ان یا از برای مالک است لکن رد میکند قیمترا
بسوی واطی یا تصدق میشود بان چند وجه هست **مسئلة** هر گاه وطی کننده مالک
باشد پس در وجوب نفی حیوان و بیع و تصدق بثمن ان اشکالی هست و در هر دو صورت
اگر مطلع نشود بر ان احدی پس ایا واجبست بر واطی نفی بهیمه یا مخصوص است این
بصورتیکه هر گاه معلوم شود حال دو وجه هست دویم انها مقتضای ظاهر نص است
مسئلة ناقه از بهائمیست که مقصود سواری و بارکشی انست و اگر اراده شود گوشت
ان در فردی یا بلدی پس ظاهر جاری کردن حکم غیر انست بر ان از نفی و بیع و احتمال دارد
الحاق ان بگوسفند در این هنگام پس نحر میشود و احتمال دارد ذبح هم **مسئلة** هر گاه
مشتبه شد گوسفند موطوئه در قلدی از گوسفند استخراج میشود بقرعه باینکه تقسیم
میشود قطیع دو نصف و قرعه میزند بین انها بعد از ان تقسیم میکند مقدار یرا که واقع
شده است بر ان سهم و همچنین تا اینکه باقی بماند یکی از انها و ظاهر از تنصیف تنصیف
حقیقی است پس اگر بوده باشد عدد طاق احتمال دارد قرار دادن فرد زائد با یکی از
دو نصف و احتمال دارد اکتفا بتفریق بدو قسم مطلقا و ظاهر جاری کردن این حکم است
در غیر گوسفند هم و هر گاه بوده باشد اشتباه در افراد غیر محصوری پس ظاهر سقوط حکم است
و احتمال دارد بقاء حکم بتقسیم بمعادله **امر سیم** شرب خمر است پس بتحقیق روایت
شده است بسند یکه خالی نیست از قوتی از حضرت ابی عبد الله اینکه انحضرت فرمود
در گوسفندیکه اشامیده بود شرابرا تا سکران شده بود بعد از ان ذبح شد بر همان
حال فرمود خورده نمیشود چیزیکه در شکم انست و از اصحابست حکم بوجوب شستن
گوشت ان و این حکم اگر تمام نشود احتمال دارد تعبد زیرا که حکم انجاست با عدم علم
بنفوذ خمر بسوی گوشت بلکه و با علم هم از جهت پاک شدن ان بانتقال و جو تبدل از برای
حیوان پاک و مورد روایت گوسفند است و ذبح حال سکر پس تعدی از انها مشکل است

بلی روایت شده است مرسلا از حضرت ابی جعفر علیه السلام در گوسفندیکه اشامیده
بولرا بعد از ان ذبح شد پس فرمود شسته میشود چیزیکه در جوف انست بعد از ان
باکی نیست بخوردن گوشت ان و همچنین هر گاه علوفه داده شود بعد از ان مادامیکه بوده
باشد حلال لکن قصور سند ان منع میکند از عمل بان مگر اینکه یافت بشود عین نجاست
در جوف ان پس شسته میشود ملاقی ان در این هنگام **امر چهارم** شیر خوردن بزغاله
از شیر خوک ماده تا اینکه بحد جوانی و کبر برسد و محکم بشود استخوان ان از ان پس
بدرستیکه حرام است گوشت خودش و گوشت نسلش و در سرایت حکم بسوی غیر
بزغاله و شرب بغیر رضاع وجهی هست و هر گاه نرسد رضاع بحد مذکور مکروهست
گوشت ان بنا بر قولی و برطرف میشود کراهت باستبراء ان هفت روز و محتمل است تعمیم
کراهت گوشت و شیر عناقی یعنی بزغاله ماده که شیر داده باشد انرا زنی تا بزرگ شده
باشد از شیر و احتمال دیگران کراهت شیر دادن انست **امر پنجم** اشتباه گوشت
مذکی بمیته با انحصار و بدون ان پس بدرستیکه اصل در گوشت مشتبه عدم تذکیه است
و از مشهور است اینکه ان انداخته میشود در اتش پس اگر جمع شد مذکی است و اگر
گشوده شد میته است و احوط اجتنابست مطلقا بلی حکم میشود بر چیزیکه یافت میشود
در دست مسلمانان و بازار ایشان بحلیت چنانیکه تفصیل داده شده است در محلش
مطلب دویم حرام است از حیوان حلال مذکی خون و سپرز و ذکر و بیضتان و
بچه‌دان و احوط اجتنابست از ده چیز دیگر نخاع و ان مغز سفید مداریست
که واقع است در پشت که بزبان عوام انرا حرام مغز میگویند و مثانه یعنی مجمع بول
و غدد یعنی گرههای گوشت و پوست که عوام انهارا دشول میگویند و مرارت و انجم
مره اینکه زرد است و او بر انست با جگر مثل کیسه و مشیمه و ان بنا بر چیزیکه گفته
شده است موضع ولد است و فرج و علباوان و انها دو رگ پهن زرد ند که کشیده
شده اند از گردن تا بن دم و حدق و ان چیزیست که بینند است از چشم و ان سیاهی
انست که انرا مردمک میگویند و خرزة الدماغ و ان مخی است که در وسط دماغ است
شبیه بنخود است تقریبا که مخالف است رنگ ان با رنگ مخ و ان مایل است

بخاکی دنک و ذات الاشاجع وان بنابر چیزیکه کفته شد اشت بیخهای انکشتان که بیخ
برک پشت دست اکرچه بنا فتوایم براحبه دلیل تامّی ومکروهند کلیه و دو کوش دل و
رکها مسئلهٔ ظاهر اینستکه فرقی نیست در حرمت چیزیکه ذکر شد بین حیوانات بزرک
انها مثل شتر و کوچک انها مثل کنجشک هرکاه معلوم باشد خلق چیزی از انها بلی
دور نیست منع از حرمت چیزیکه غیر از خون و رجیع است در ملخ و ماهی و اول نیست
خونی از برای ان غالبا و دوّم فقط حرام است خون حرام از ان و خونیکه جدا میشود
از خونیکه حلالست با اندک تاملی بدان مسئلهٔ ظاهر اینستکه فرقی نیست در حرمت
خوردن چیزیکه ذکر شد بین کم از ان و زیاد و ممزوج بغیر ان و بسیط اکرچه برطرف
بشود استخباث ان بمخلوط کردن یا کم بودن مسئلهٔ هرکاه مستهلک شد چیزیکه حرام است
در چیز دیکری مثل کمی از چیزی که واقع میشود در شیر و مستهلک میشود در ان پس حرام
نمیشود شیر مسئلهٔ خونیکه حرام است از ذبیحه خونیستکه ریخته میشود از مذبح و
احوط و اقوی اجتناب است از خونیکه باقی میماند در مثل سپرز از اجزاء محرّمه بلکه و از
خونیکه جدا میشود از کوشت بلکه اجتناب احوطست از خونیکه جمع میشود در دل و جکر
مسئلهٔ خونیکه باقی میماند از ذبیحه در کوشت پاک است و حلالست هرکاه برنکردد
بسوی ان چیزی از خون مذبح از جهت کشاندن ان بقوّة نفس زدن یا بسبب سرازیری
بودن جسد پس نجس و حرام میشود چیزیکه معلوم باشد ممزوج شدن ان با ان خون یا
ملاقات کردن ان از برای ان خون در این هنکام بلکه اکر معلوم باشد نینداختن چیزیکه
سزاوار است بیندازند انرا از خون مشکل است حکم بپاک بودن خون باقی مانده در
کوشت هم مسئلهٔ احوط اجتناب است از علقه و از خونیکه متکوّن میشود در تخم مرغ
حال جوجه بستن از برای حیوان بلکه و اکر معلوم باشد تکوّن ان بعد از انفصال هم
مسئلهٔ شناختن حلیّت خون متصل را از ماهی حلال و حرمت منفصل را با تامّل مسئلهٔ
حرام است خون حیوان حرام کوشت اکرچه خون جهنده نداشته باشد یا تذکیه شده
باشد بنابر احوط و حرام است خونیکه بیرون میاید از حیوان صاحب نفس یعنی بجستنی
چنانیکه بیرون میاید از ان بجا از اندن و مثل ان حاصل اینکه احوط بلکه اقوی اجتناب است

از هر خونی مکر خونیکه باقی میماند در کوشت حیوان حلال مذکّی و خونیکه در ماهی حلالست
مادامیکه جدا نشده باشد از انها مسئلهٔ ظاهر حلیّت بولهای حیوانات ماکولست
مادامیکه نجس نشده باشند ولو بملاقات حیوان میّت بغیر تذکیه چنانیکه حرامند
بولهای حیوانات غیر ماکول اکرچه صاحب نفس نباشند بنابر احوط بلکه اقوی
مسئلهٔ شیرها تابع حیوانند در حلیّت و حرمت بنابر احوط در دوّم بلکه شاید خالی
نباشد از قوّتی و ذکر کرده اند بعضی تبعیّت را در کراهت هم و بنا فتوایم مستندی از
برای ان غیر از تسامح مسئلهٔ مقتضای بعض اخبار پاک بودن شیریستکه خارج
میشود از میته و عمل بان اخبار قوّتی دارد در حیوان حلال کوشت **باب دویم**
در چیزهائیکه حلالست از غیر حیوانات و چیزیکه حرام است از انها بدانکه چیزیکه
حرام است از جوامد طین است و انخاک تر است و باقی است حرمت ان اکرچه خشک
شود و بکردد کلوخ و شامل میشود حکم حرمت کم و زیاد انرا و در تراب یعنی خاک خشک
اشکالی هست احوط منع است بلکه و همچنین است ریک و سنک بلی باکی نیست بکردیکه
روی میوها مینشیند و کل و خاکیکه مستهلک میشوند در غذاها و سنکهائیکه
نافعند بجهت امزجه و استعمال میشوند در معاجین و ادویه مسئلهٔ استثناء
میشود از حکم مذکور کل قبر حسین ع از برای استشفاء و احوط اینستکه تجاوز نکند
از مقدار نخودی و ظاهر اینستکه چیزیکه وارد شده است از تماز و دعاء نزد اخذ یا
اکل شرط است از برای کمال نه از برای حلیّت اکل و احوط اکتفاء است در ان بر
قدر یقینی و ان خاکیستکه کرفته میشود از قبر شریف یا چیزیکه ملحق است بان عرفا و
دور نیست تحدید بهفتاد ذراع مسئلهٔ در اعتبار اخبار یکیکه میاورد از کل تربت
اینکه کل از قبر انحضرت هرکاه نبوده باشد ثقه تاملی هست اکرچه اعتبار ان خالی
نیست از وجهی و احوط از برای کسیکه میخواهد تناول بکند از کل مذکور اینستکه داخل
بکند انرا در قدری از اب که مستهلک بشود در ان و همچنین سزاوار است اینکه چنین
کند در کل قبر حضرت پیغمبر ص و قبور باقی ائمه علیهم السلام پس بدرستیکه روایت شده است
در ان اذن در اخبار غیر مشهوری مسئلهٔ در خوردن کل ارمنی از برای غیر ضرورت تنکیه

میسر باشد

مبیح باشد از برای محظور و ممنوع اشکالی هست اقرب جواز است بلکه و همچنین است
کل مختوم اگرچه اشکال در آن اقوی است **مسئلة** هر مسکر مفردی مثل بنج یا مرکبی
مثل بعض معاجین و هر چیزی که ضرر برای بدن داشته باشد اگرچه بحدّ هلاکت
نرساند و هر خبیثی و هر نجسی و متنجسی و هر مغصوبی حرام است و هر چیزی غیر از چیزها
که ذکر شدند حلال است **مسئلة** محرّمات از تابعات که ذکر شد از اعیان نجسه و متنجسه
و شیرهای حیوانات حرام گوشت و چیزهائیکه ضرر دارند و مغصوب باشند خمر است
و هر مسکری است و فقاع بخصوصها با اندراج آنها در نجاسات هم **مسئلة** احوط
اجتناب است از چیزیکه اطلاق میشود بر آن اسم فقاع و محتمل باشد مبتنی بودن آن
بر عرف قدیم اگرچه مسکر نباشد و نیست از آن ماء الشعیر که استعمال میشود نزد اطبّاء
مسئلة ملحق است بخمر در حرمت بلکه و نجاست بنا بر احوط عصیر عنبی بعد از جوش
خوردن پیش از ذهاب ثلثین آن و در اعتبار غلیان و قوام که محسوس باشد در نجاست
آن نظری هست احوط بلکه اقرب عدم اعتبار است و همچنین است حال در اعتبار
بودن جوش خوردن باتش و باعتبار بیرون آمدن آب از دانه بفشردن بلکه در ثبوت
شمول حکم از برای چیزیکه در دانه انگور است مثل شمول آن از برای عصیریکه مخلوط
باشد باب بدون استهلاک آن در آب بلکه و همچنین است عصیریکه ممزوج باشد
بغیر آب اگرچه جامد باشد **مسئلة** هرگاه جوش خورد عصیر خالص بعد از آن
ممزوج شد بغیر آن باقی میماند حرمت آن اگرچه مستهلک بشود بنا بر قول بنجاست
آن بلکه و همچنین بنا بر قول بحرمت فقط هرگاه علم داشته باشد باشتمال ماکول بر آن
مسئلة ظاهر اینست که ذهاب ثلثین بجوش خوردن باتش پاک و حلال میکند
عصیری را که بخود بخود جوش آمده باشد مثل عصیریکه جوش آمده باشد باتش **مسئلة**
احوط اگر نباشد اقوی عدم اکتفاء است بذهاب ثلثین بغیر اتش مثل آفتاب یا
بدون جوش خوردن مثل وزیدن بادها بر آن **مسئلة** اعتبار در تثلیث عصیر
بوزن است یا مساحت تا وقتی که معلوم نباشد مخالفت مساحت از برای وزن و
اگر معلوم باشد مخالفت پس احوط وزن است **مسئلة** در الحاق عصیر زبیبی بعنبی

در نجاست و حرمت تردّدی هست اگرچه قول بطهارت آن خالی نیست از قوّت
و امر در عصیر تمری اظهر است **و امّا خاتمه** پس در آنست دو مطلب
مطلب اوّل مکروه است آشامیدن شراب ببهیمه و همچنین باقی چیزهائیکه
حرامند بر انسان از غذاها و شرابها از غیر جهت غصب و ضرر داشتن بجهة بدن
و امّا از آنها پس اوّل حرام است البتّه و دوّیم حرام است در مملوک از برای غیر
بلکه و همچنین مملوک از برای خودش فی الجمله و ظاهر عموم بهیمه است از برای حیوان
حلال گوشت و حرام گوشت **مسئلة** حرام است آشامیدن مسکر بغیر بالغ
و ظاهر الحاق مجنون است باو و الحاق باقی محرّمات است بمسکر بجهة حرمت تلف کردن مال
غیر و ضرر رساندن بانسان محترم واضح است و محافظت کردن اطفال و مجانین از
متنجسات غیر لازم است **مسئلة** مکروه است تناول چیزیکه مباشرة کرده باشد آن را حائض
که متهمه باشد بعدم محافظت از نجاست و از برای الحاق هر متهمی بحائض
وجهی هست مثل الحاق چیزیکه در دست متهمی است بغصب و سرقت **مسئلة**
مکروه است استشفاء بابهای چشمهای گرم که استشمام میشود از آنها بوی کبریت
و امّا استعمال آنها از برای استشفاء پس ثابت نیست کراهت آن اگرچه حکم کرده اند
بآن بعضی هم و شامل میشود استشفاء شرب و غیر آن را **مطلب دوّیم** در آداب
خوردن و آشامیدن است مستحب است در اکل شستن دو دست پیش از آن و بعد از آن
اگرچه غذای جامد باشد یا مباشر نشود با دست و اگر اکتفا کند بشستن دست
مباشر اتیان کرده است بیکی از دو مستحب و مستحب است اینکه مسح نکند دست را بدستمال
در شستن پیش تر شستن آخر و اینکه مسح بکند بدو دست دو چشم و دو ابرو را بلکه
و تمام صورت را بعد از شستن آخر و بگوید اللّهمّ اجعلني ممّن لا يرهق وجهه
قترٌ و لا ذلّةٌ و در حدیث مرویست از مفضل که گفت داخل شدم بر حضرت ابی
عبد الله ع پس شکایت کردم بسوی آنحضرت درد چشم را پس فرمود از برای من آیا
میخواهی مطلبی تازه بتو بگویم بعد از آن فرمود از برای من هرگاه شستی دست را بعد
از غذا پس مسح بکن ابرو را و بگو سه مرتبه الحمد لله المحسن المجمل المنعم المفضل گفت

پس چنین کردم پس درد نکرد چشم من بعد از این و ظاهر اینستکه مسح مذکور پیش از مسح
بدستمال است و اینکه آن اثر غسلست نه اثر طعام پس بدستیکه مستحبست لیسیدن
انگشتان **مسئلهٔ** مستحبست هم بسم الله گفتن نزد شروع در غذا خوردن و نزد ابتداء
بهر رنگی بلکه بهر ظرفی و بعد از حرف زدن و مستحبست حمد کردن خدا بعد از غذا و
تکرار آن در اثناء و هرگاه فراموش کرد بسم الله را پس باید بگوید نزد تذکر بسم الله علی
اوّله و آخره و مستحبست خوردن بدست راست با اختیار و ابتداء و ختم کردن بنمک
و اینکه بوده باشد صاحب غذا اوّل کسیکه بگذارد دست را در غذا و آخر کسیکه دست
کشد از غذا و همچنین در شستن دست ابتدا بشود بصاحب طعام و ختم بشود باو و
دور بدهد در شستن اوّل از یمین صاحب طعام و در آخر از یسار او و بشوید دستها را
در یک ظرف و بر پشت بخوابد بعد از خوردن غذا و قرار بدهد پای راست را بر پای چپ
مسئلهٔ مستحبست خوردن غذا بسه انگشت یا بهمهٔ انگشتان و اینکه بخورد هر انسانی
از چیزیکه بپهلوی اوست و مستحبست هم خوب غذا را بجاود و لقمه کوچک بردارد
و کم نظر کند در صورتهای مردم و گذاشتن دست چپ بر زمین و اعتماد بر آن و لیسیدن
کاسه و مستحبست طول دادن نشستن بر غذا و طول اکل هرگاه بوده باشد با او غیر او
یا مطلقا و مستحبست دست کشیدن از غذا با اشتها و مستحبست حاضر کردن سبزیجات
بر سفره و خلال کردن بعد از غذا و مکروهست خلال بچوب ریحان و انار و بر نخل و نی
مسئلهٔ مکروهست خوردن چیزیکه بیرون میاید بخلال و لو از بین ثنایا اگرچه حکم
در آن خفیفتر است بلکه مکروهست خوردن هر چیزیکه بیرون میاید از بین دندانها اگر
چه بیرون آورده باشد آنرا بغیر خلال بلکه احوط ترک خوردن چیزیستکه طول کشیده باشد
بقاء آن در دندانها و مستحب شده باشد **مسئلهٔ** مستحبست برداشتن چیزیکه میافتد
بیرون سفره و هرگاه بوده باشد در صحرا ترک کند و مستحبست اکل در صبح و شب بعد
از سیاه شدن آن و زوال روشنی اوّل آن و ترک اکل بین صبح و شب و مستحبست شستن
میوهها باب پیش از خوردن آنها و جمع عیال و اکل با ایشان و مکروهست اکل حال تکیه
دادن و ظاهر اینستکه باکی نیست بگذاشتن دست چپ بر زمین و تکیه دادن بر آن بلکه

ریحان دارد و همچنین مکروهست خوردن بر سیری و پر کردن شکم از غذا ما دامیکه نرسد
بحدّ اضرار پس حرام میشود اگر بآن حدّ برسد و مکروهست هم خوردن بدست چپ و
خوردن پس ماندهٔ موش و کندن پوست میوه و انداختن چیزیکه تمام نخورده است آنرا
از فاکهه و مبالغه در خوردن گوشتیکه بر استخوانست و خوردن غذای گرم و دمیدن
بر غذا و شراب و برخاستن از غذا پیش از فراغ از آن و لو از برای تواضع غیر و مکروهست
اظهارا و از جا ویدن و بلع کردن و خوردن در حال راه رفتن و تعمیم آن از برای کسیکه
سوار چارپا باشد محتمل است و از برای کسیکه در کشتی نشسته است ضعیفتر است
و مکروهست تکلّف در درست کردن غذا از برای کسیکه وارد شود بی دعوت و تکلیف
کسیکه وارد شود بدرست کردن غذا و گذاشتن نان زیر ظرفها و بریدن نان بکارد و
مکروهست انتظار کشیدن غیر نان هرگاه گذاشته شد و بو کشیدن از نان **مسئلهٔ**
در عدّهٔ از اخبار است چیزیکه ظاهر میشود از آن حرمت غذا خوردن بر سفره که آشامیده
میشود بر آن شراب و در بعض آنها عطف مسکر بر خمر و ملحق کرده اند بعض علما فقاعرا
بلکه از بعض ایشانست تعدّی حکم بحضور هر مجلسیکه معصیت میشود خدا و بلا علم را
در آن و وجه اینستکه حکم نشود بحرمت تعبّدی در غیر مورد نص و ظاهر میشود از خبر
دیگری حرمت آنکه برود عقب مدعو و لذا و حمل میشود آن خبر مثل خبریکه دلالت دارد
بر حرمت اکل از طعامیکه دعوت نشده باشد ببوی آن بر صورت علم اذن و لو از شاهد
حال و از آداب آشامیدن آبست آنکه بوده باشد بطور مکیدن نه پر کردن دهان از آب
و فرو بردن آن و ایستاده در روز و نشسته در شب بسه نفس ابتدا میکند در هر یک بسم الله
و ختم میکند بحمد از برای خدا و یاد بیاورد تشنگی حضرت سید الشهداء را ارواحنا و ارواح
العالمین له الفداء و لعن بکند قاتلان او را و مانعین آن حضرت را از آب و کسیکه شب
آب میآشامد حرکت بدهد آب را در ظرف و بگوید یا ماء ماء زمزم و ماء فرات یقرئانک
السّلام و مستحبست آنکه بیاشامد بدست راست و اینکه بیاشامد از نزد شکستگی
کوزه و نه از نزد حلقهٔ آن و در دفع یاد کردن از شراب خصوصا زمان اکل و بر غیر چوبی
و در تقلیل از آن یا تعلیل باینکه آن مادهٔ هر دردیست اخباری هست که رعایت شده است

در آنها اختلاف امزجه چنانچه وارد شده است در خواص میوه‌ها و غذاها والله العالم
والحمد لله اولاً و آخراً

کتاب النکاح

و در آن چند مطلب است

مطلب اول

در نکاح دائم است و در آن چند فصل است

فصل اول

در عقد و خلوت و آداب و چیزهائیکه متعلق است بآنها و در آن اطرافی است

طرف اول

نکاح مستحب است بنفسه باستحباب مؤکد از برای کسیکه مایل باشد نفسش بسوی آن از مردان و زنان بلکه از برای کسیکه مایل نباشد نفسش بسوی آن و نبوده باشد عنین بلکه نکاح افضل است از چیزیکه فوت میشود از متزوجین عادةً از عبادات از جهة اشتغال بآن و بچیزیکه تابع آنست از مقدمات و حقوق از فارغ کردن خود از برای عبادات و حقوق و اما رهبانیت پس مشروع نیست در اسلام و رسیدن بفضائل و معالی علمیه و عملیه دنیویه و اخرویه نیست از چیزیکه فوت بشود بتزوج عادةً بلکه مستمر است بر آن سیره پس سزاوار نیست قرار دادن تزویج مانعی از کسب کردن آنها این با قطع نظر از عناوین عارضه بر آن و اما بنظر بسوی آنها با خصوصیات زوجات پس جاری میشود بر آن احکام خمسه پس واجب میشود با نذر و شبه آن و از جهت توقف واجب مطلقی بر آن چنانچه هرگاه دفع نشود ضرری که واجب است دفع آن مگر بتزوج و متمکن نباشد از ترک حرام مگر بآن و حرام میشود هرگاه مؤدی شود بترک واجبی و با زیاده بر چهار تا و در کسیکه حرام باشد نکاح او عیناً یا جمعاً از جهت نسبی یا غیر آن و مکروه است نسبت ببعض زنان مثل قابله مربیه و عقیم و زنیکه متولد شده باشد از زنا و غیر ایشان و مستحب است نظر ببعض زنان مثل نکاح قریبه بر قولی و بعیده بر قول دیگری و مباح است بنظر بسوی کسیکه خالی باشد از مرجحات طرفین از زنان و از برای کسیکه میخواهد تزویج کند آدابی هست از آنها است اینکه اختیار کند از زنان کسیرا که جامع صفاتی باشد و از آنها نیکوئی اصل و بودن او دست بکر و لود عفیفه و اکتفا نکند بمال و جمال و از آنها است اینکه دو رکعت نماز بکند و حمد بکند خدا را و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنّی اُرِیدُ اَنْ اَتَزَوَّجَ فَقَدِّرْ لِی مِنَ النِّسَاءِ اَعَفَّهُنَّ فَرْجاً وَ اَحْفَظَهُنَّ لِی فِی نَفْسِهَا وَ فِی مَالِی وَ اَوْسَعَهُنَّ رِزْقاً وَ اَعْظَمَهُنَّ بَرَکَةً وَ قَدِّرْ لِی مِنْهَا وَلَداً طَیِّباً تَجْعَلُهُ خَلَفاً صَالِحاً فِی حَیٰوتِی وَ بَعْدَ مَوْتِی و وقتیکه زنانی اسکه

قصد تزویج کرده باشد و از آنها است شاهد گرفتن در نکاح دائم بلکه مطلقا و از آنها است اعلان که با الاتر است از اشهاد و از آنها است خطبه پیش از عقد بلکه و پیش از خطبه بکسر خاء بلکه و از ولی پیش از اجابت و مجزیست در همه اکتفا بحمد و تمام میشود باضافه کردن شهادتین و صلوات فرستادن بر پیغمبر و وصیت بپرهیزگاری از خدا و دعا از برای زوجین و از آنها است واقع کردن تزویج در شب و از آنها است چیزیکه روایت شده است از حضرت صادق علیه السلام کسیکه تزویج کند و حال اینکه قمر در عقرب باشد خوبی نمیبیند و بنا گذاشتن در این بر رعایت صورت کران و سیعراست از برج احوط است اگر نبوده باشد اقرب **مسئله** روایت شده است کراهت تزویج در محاق ماه و آن زمان بودن ماه است تحت شعاع آفتاب و اینکه مکروه است در ساعت گرمی نزد نصف النهار **مسئله** از برای دخول هم مستحباتی و مکروهاتی است از چیزهائی که مستحب‌اند چیزیست که در حدیث معروف است از ابی بصیر گفت شنیدم مردی را که میگفت از برای حضرت ابی جعفر علیه السلام جعلت فداك بدرستیکه من مردی هستم پیر و تزویج کرده‌ام زنی را که بکر و صغیره است و دخول نکرده‌ام باو و میترسم هرگاه داخل شود بر من و ببیند مرا اینکه کراهت داشته باشد مرا از جهت خضاب و پیری آنحضرت فرمود هرگاه داخل شد بر تو انشاء الله تعالی پس امر بکن باو پیش از اینکه برسد بتو اینکه وضو بگیرد بعد از آن تو هم مرسان خودت را بسوی او تا اینکه وضو بگیری و دو رکعت نماز بکنی بعد از آن امر بکن جماعتی را که با آن زن هستند اینکه امر بکنند او را دو رکعت نماز بکند هم بعد از آن حمد بکن خدا را و صلوات بفرست بر محمد و آل او بعد از آن دعا بخوان و امر بکن کسانی را که با آن زنند اینکه آمین بگویند بر دعای تو بعد از آن دعا بکن و بگو اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی اُلْفَهَا وَ وُدَّهَا وَ رِضَاهَا بِی وَ اَرْضِنِی بِهَا وَ اجْمَعْ بَیْنَنَا بِاَحْسَنِ اجْتِمَاعٍ وَ اَیْسَرِ ائْتِلَافٍ فَاِنَّكَ تُحِبُّ الْحَلَالَ وَ تَکْرَهُ الْحَرَامَ و اعلم ان الالف من الله و الفرك من الشیطان لیکره ما احل الله عز و جل و از ابی بصیر است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود هرگاه داخل شد زن بر مرد پس باید بگذارد دست را بر پیشانی او و بگوید اَللّٰهُمَّ عَلیٰ کِتَابِكَ تَزَوَّجْتُهَا وَ مِنْ اَمَانَتِكَ اَخَذْتُهَا وَ بِکَلِمَاتِكَ

بر پیش سواد

اِسْتَحَلَلْتَ فَرْجَهَا فَاِنْ قُضِیَتْ فِی رَحِمِهَا شَیْئًا فَاجْعَلْهُ ذَکَرًا مُسْلِمًا سَوِیًّا وَلَا تَجْعَلْ لَهُ شِرْکَ
شیطان عرض کردم چگونه میباشد شرک شیطان پس فرمود از برای من اینکه مرد
هرگاه نزدیک شد از زن و نشست جائیکه باید بنشیند حاضر میشود شیطان پس
اگر ذکر کرد نام خدا را دور میشود شیطان از او و اگر جماع کرد و نام خدا را نبرد داخل
میکند شیطان ذکرش را پس فعل از هر دوی ایشان واقع میشود و نطفه یک نطفه است
و از آنها است اینکه بوده باشد دخول در شب و مستحب است اضافه ستر مکانی که ختم
از ستر زمانی و اضافه کرده اند بعض علماء ستر قول را و از آنها است ولیمه یک روز
یا دو روز و در خبر است اینکه زیاد تر از یک روز یا دو روز سمعه و ریاء است و
استفاده کراهت از این خبر مشکل است لکن شنیده از استفاده کراهت اجابت چنانکه
چیزیکه وارد شده است از توقیت آن بوقت ظهر شاید جاری باشد بر عادت آن
اوقات یا بر مستحبی بعد مستحبی نه تقیید **مسئلهٔ** ظاهر از بعض اخبار اینستکه ولیمه
بعد از زفاف است و از بعض دیگر است اینکه آن بعد از عقد است و دور نیست کفایت
هر یک از آنها بلکه دور نیست عدم تقیید مستحب باین و جا آمدن آن بچیزیکه صادق
باشد بر آن ولیمه در عروسی **مسئلهٔ** سزاوار است اینکه دعوت بشوند بسوی
ولیمه مؤمنین و اینکه شامل بشود دعوت فقرا را مترجم گوید یعنی از فقرا هم دعوت
بکند و مخصوص نباشد باغنیاء و مستحب است اجابت هرگاه بوده باشد دعوت کننده
مسلمان و واجب نیست نزد ما و حاصل نمیشود اجابت بمجرد حضور غالبا بلکه
موقوفست بر اکل پس مستحب است اگرچه بوده باشد روزه دار خواه شاق باشد امساک
او بر صاحب دعوت یا نه بلی اگر معذور بکند او را ساقط میشود دعوت و جائز است
نثار کردن مال در عروسیها از مأکول و غیر آن و جائز است خوردن از آن و بردن
از آن بدون خوردن باذن ارباب و لو بشاهد حال و آیا مالک میشود آنرا اگیرنده
یا علم بعدم اختصاص رضا باکل در اینجا یا در محل دیگری دو وجه هست و حق اینستکه
بنا یافت میشود سبب ملک از قصد تملیک و لو از جهت عامه و انشاء این نیز است
و قبول اخذ باخذ است و هرگاه شک کرد در کفایت عموم عطیه و هبه و مثل آنها

از برای تملیک جهت عامه پس بدستور در اینجا غنی و کفایتی هست و اصل اقتضا دارد
لزوم ملک را اگر نبوده باشد در اینجا مرجحی و اما با اختصاص رضا باکل پس حاصل
نمیشود از آن ملک و تسلیط بر اتلاف بکه رافع است از برای منع و ضمان و از چیزهائیکه
مکروه است جماع است در شبیکه منخسف شود در آن ماه و روزیکه گرفته شود در
آن آفتاب و در بین غروب آفتاب تا اینکه غائب شود شفق و از طلوع فجر تا طلوع
آفتاب و در روز یا شبیکه بوده باشد در آن هوا باد سیاه یا زرد یا سرخ یا زلزله
و در محاق و در شب اول از هر ماهی مگر ماه رمضان و در شب آخر از هر ماه و در
شب نصف و در سفر با نبودن آب از برای غسل و جماع کردن حال برهنه بودن و
بعد از محتلم شدن پیش از آنکه غسل بکند یا وضو بگیرد و باکی نیست بجماع بعد از
جماع بی آنکه غسل کند ما بین آنها و مکروه است جماع با اینکه نظر کند بشخص غیر او
و جماع مقابل قبله و پشت بقبله و در کشتی و از حضرت ابی عبدالله است علیه السلام
نیست از برای مرد اینکه دخول کند بزنی شب چهار شنبه و مکروه است نظر بفرج زن
حال جماع و حرف زدن زمان جماع بغیر ذکر خدا و نه عالم عز اسمه **طرف دوم**
در بعض احکام و لواحقست و در آنست چند مسئله **مسئلهٔ اول** جائز است
از برای مرد نگاه کردن بتمام صورت زنیکه میخواهد تزویجش کند و دو دستش تا
بند آنها اگرچه بوده باشد بی اذن گرفتن از او و در جواز تعدی بچیزیکه لازم ندارد
او را نظر کردن بسوی وجه و یدین غالبا نظری هست **مسئلهٔ** شرطست در
جواز نگاه کردن بصورت و دستهای زنیکه میخواهد تزویجش کند علم بصلاحیت
او از برای تزویج بخالی بودن او از اسباب حرمت و از شوهر و عده و رجعیه و امکان
اجابت او و ظاهر اینستکه شرطست هم احتمال اینکه استفاده بشود بنظر فائده که
حاصل نباشد و لو از جهت فراموشی یا احتمال تغییری در او **مسئلهٔ** معتبر
نیست در جواز نظر عدم تمکن از علم بطریق دیگری مثل خبر یا مشاهدهٔ تمثال و محدود
نیست نظر بیک مرتبه بلکه مکرر میکند هر قدریکه محتاج است باستفاده و شرط
نیست عدم حصول تلذذ بنظر بلی معتبر است اینکه نبوده باشد نظر از جهت تلذذ

چنانچه معتبر است اینکه نترسد از وقوع در فتنه پیش از عقد مسئلة اباء معتبر است
اینکه بوده باشد نظر ناظر بسوی زنیکه میخواهد تزویجش کند بالخصوص بجهت اطلاع
برای اینکه واقع نشود در غبن وغرر و هر چیزیکه میل بان ندارد یا جائز است اینکه بوده
باشد از برای انتخاب ومعین کردن بهتر و اطلاع بر چیزیکه راغب بکند او را در ان
فقره یقینی اولست اگرچه چنین نگوئیم در نظر مشتری کنیز مسئلة سزاوار است
از برای کسیکه میخواهد نگاه کند بزنیکه میخواهد تزویجش کند اینکه تاخیر بکند خطبه را
از نظر مسئلة در جواز نگاه کردن زن بکسیکه میخواهد تزویجش کند اشکالی هست
مسئلة جائز است نگاه کردن بکنیزیکه میخواهد او را بخرد و بسوی مو و محاسنش
و اما جائز است زیادتر از این از باقی بدنش غیر از عورت بی تحلیلی از مولی گفته شده است
بلی و در بعض روایات تجویز لمس هم وخالی نیست حکم در هر دو مقام از تاملی حتی در
صورتیکه هرگاه موقوف باشد غرض بر انها چنانچه اگر بوده باشد مشتری نابینا و
دور نیست عدم تقیید در اینجا ببودن مراد خریدن منظور الیها بعینها بلکه خریدن
کنیزیکه انتخاب بکند او را از بین قدری از کنیزان مسئلة ملحقند ببیع باقی عقود
معاوضات وظاهر اینستکه فرقی نیست بین ارادهٔ خریدن همه کنیز یا بعض او
بلی در جریان حکم در مبعضه اشکالی هست بلکه حکم در مزوّجه هم خالی نیست از تاملی
مسئلة جائز نمیشود نظر بوکیل در ان و در جواز ان از برای کسیکه میخرد بوکالة
تاملی هست مسئلة دو وجه اقوی اینستکه جائز است نگاه کردن بزنان اهل ذمه
و موهای ایشان مادامیکه نبوده باشد از جهت تلذذی یا ریبه وظاهر اینستکه این
لازم ندارد جواز نگاه کردن را بصورت ایشان هم ومشکلست حکم باین در کنیز غیر بلکه
و مجنونه و زنیکه مغلوب باشد بر عقلش مسئلة جائز است از برای مرد اینکه نگاه
کند بمثل خودش غیر از عورتش پیر مرد باشد یا جوان نیکو باشد یا زشت بی فرقی بین
امرد وغیر او مادامیکه نبوده باشد از جهت تلذذ یا ریبه بلی سزاوار است تعفف از
نظر بپسریکه حسن الوجه باشد پس تحقیق روایت شده است اینکه جماعتی وارد
شدند بر حضرت پیغمبر ص و در ایشان بود پسری حسن الوجه پس نشانید حضرت

او را پشت سر خود مسئلة هرگاه فرض شود بودن تلذذ بنظر بغلام نه از جهت حرکت
شهوت بلکه نظر چیزیکه حاصل میشود از نظر بسوی بناها وخط محتملست حکم بحرمت
در ان هم وهمچنین جائز است نظر از برای زن بغیر از عورت از مثل خودش مسئلة
سزاوار است از برای زن مسلمان اینکه کشف نکند خود را از برای زن ذمیه بلکه مطلق
زن کافره مسئلة جائز است از برای مرد اینکه نگاه کند ببدن زوجه خود حتی عورت
وهمچنین زوجه و مملوکه در حکم زوجه است با جواز وطی او و اما با حرمت آن پس اگر
بوده باشد از جهت حیضی یا نفاسی یا روزه حلال است نظر هم و هرگاه بوده باشد از جهت
اشتراک بین او و غیرش یا آزاد شده باشد بعض او حرام است و همچنین است مکاتبه
در دو وجهی مسئلة ظاهر جواز نگاه کردنست بسوی مملوکه که اجاره اش داده باشد
بلکه مرهونه هم و در معتده از وطی شبهه و مستبرئه اشکالی هست و زنیکه در عده
رجعیه باشد در حکم مزوّجه است و در بائنه تاملی هست وهمچنین است مرتده و زنیکه
در حکم اوست مسئلة جائز است نگاه کردن بمحارم غیر از عورت مادامیکه نبوده
باشد از جهت تلذذ یا ریبه وهمچنین است زن نسبت بمحارم خود مسئلة حرام است
بر هر یک از مرد و زن نگاه کردن بعورت مثل خودش وغیر مثل خودش غیر زوج مسئلة
شامل میشود نظر در موارد مذکوره و در باقی مواضع تحریم چیزیرا اگر باعث شود اطلاع
بر دقایق و مادون آن مثل دیدن شبح و دیدن کسیکه ضعف چشم داشته باشد پس
بر طرف نمیشود حرمت بساتر نازکی که حاکی رنگ باشد و بهتر اجتناب است از نگاه کردن
بعورتیکه پیچیده باشد بجامه که حاکی حجم ان باشد و حرام است نگاه کردن بغیر صورت
و دو دست از اجنبیه بی ضرورتی خواه بوده باشد بتلذذ یا ریبه یا بدون انها و همچنین
حرام است نظر بصورت و دو دست از اجنبیه بی ضرورتی خواه بوده باشد بتلذذ یا ریبه
یا بدون انها و همچنین حرام است نظر بصورت و دو دست او هرگاه بوده باشد بتلذذ
یا ریبه و اما جائز است نگاه کردن بصورت و دو دست بدون تلذذ و ریبه خلافی هست
اقرب جواز است واحوط عدم جواز است بخصوص در اعادهٔ نظر مسئلة ظاهر
اینستکه مراد از تلذذیکه باعث میشود قصد ان بنظر از برای حرمت نظر چیزیستکه حاصل

میشود از ملاعبه از برای قوت شهوت و از بهر ترس وقوع در حرام از زنا و مادون
آن از تقبیل و لمس و دور نیست تعمیم حکم آن از برای خوف فتنه بلکه و از هر چیزیکه
خطور میکند ببال زنان نظر از شنایع اعمال مسئلهٔ استثنا میشود از حکم بحرمت
نظر موضع ضرورت اگرچه بوده باشد ضرورت از برای منظور الیها مثل فصد
و حجامت و طبابت و خلاص کردن او از مهلکه یا مضرتی و اداء شهادت یا تحملاً
و اداءً و واجبست در این مواقع تخلیه از تلذذ و ریبه ولو بمجاهدهٔ نفس اگر متمکن باشد
از آن مسئلهٔ استثنا میشود نظر هم بسوی چیزیکه ظاهر میشود (باشد) غالباً نزد گذاشتن
مقنعه و برقع از عجوز مسنه که رسیده باشد بحدیکه منتفی شده باشد تلذذ و ریبه نسبت
بسوی آن زن مسئلهٔ چنانکه حرام است بر مردان نظر بزنان اجنبیه همچنین حرام است
بر زنان نگاه کردن بمردان اجنبی بی فرقی بین نابینا یا بینا و واجبست برایشان تستر
از بینا مسئلهٔ نیست فرقی در کسیکه حرام است نظر بسوی او بمردان و زنان
بین حی و میت و اما عضو منفصل پس در الحاق آن بمتصل اشکالی هست بلکه در مو
و ناخن و مثل آنها منعی هست مسئلهٔ جائز است نگاه کردن از برای هر یک از
مرد و زن بسوی طفل غیر مماثل هرگاه نبوده باشد مظنه از برای شهوت پس نبوده
باشد نظر او بتلذذ یا ریبه مسئلهٔ سزاوار است از برای مرد اینکه ترک کند بوسیدن
جاریه را اگر رسیده باشد بر پنج سال و گذاشتن او در دامنش بلکه نظر بعورت او
هرگاه رسیده باشد بحد تمیز مسئلهٔ حرام است از برای مردان و زنان کشف عورت
از برای کسیکه رسیده باشد بحد تمیز از اطفال و بر ولی است اینکه منع بکند او را
از نظر و اما غیر عورت پس ظاهر اینستکه منع میشود ممیز از نگاه کردن بسوی آن
بشهوت از غیر مماثل و واجبست تستر از او و احوط همین است در طفلیکه قدرت
نداشته باشد اینکه وصف و تعریف بکند و حکم خصی اند مثل فحل است و اما مملوکه
پس در جواز نظر او بزنیکه مالکش باشد یا بخصوص موی او و ساق او اشکالی هست
احوط منع است مسئلهٔ هر جائیکه حکم شده است در آن بحرمت نظر حکم میشود
در آن بحرمت لمس مثل تحریم نظر مطلق یا مقید مسئلهٔ آیا جائز است اینکه ببیند

انسان

انسان در آب یا آیینه چیزیرا که جائز نیست نگاه کردن بسوی آن چنانکه فرموده است
نراقی بجواز آن در مستند و اشعار میکند بآن یا دلالت میکند بر آن چیزیکه وارد شده است
از اخبار در کیفیت امتحان خنثی و مثل او یا نه اشکالی هست احوط اگر نباشد اقوی
عدم است بخصوص در صورتیکه هرگاه بوده باشد حرمت از جهت تلذذ و ریبه مسئلهٔ
اقرب جواز شنیدن مرد است آواز زن اجنبیه را بی ضرورت کذا شنیدن از عکس آن بلی
حرام است با تلذذ یا ترس فتنه مسئلهٔ سزاوار است از برای زن در وقت
حرف زدن با اجنبیها اینکه رقیق نکند آواز شرا چنانکه سزاوار است از برای مرد
ترک حرف زدن با زنان اجنبیه بلکه عدم تجاوز از گوش دادن پنج کلمه نزد عدم حاجت
مسئلهٔ سیم در وطی در دبر است دو روایت یکی از آنها جواز است و ادعا شده است
شهرت آن و از برای آنست مرجحات دیگری پس قول بجواز با کراهت شدیده خالی
نیست از قوتی مسئلهٔ چهارم جائز است عزل یعنی اخراج منی از کنیز موطوئه
بملک یا غیر ملک و از متمتع بها و دائمه با اذن و اما بی اذن پس خلافی هست اقرب
جواز است با کراهتی و ظاهر اینستکه واجب نیست بر او دیه نطفه ده دینار
اگرچه گفته شده است بآن مسئلهٔ پنجم جائز نیست دخول بزن پیش از آنکه
نه سال تمام کند ولکن موجب حرمت ابدی نمیشود مگر با افضاء چنانکه میآید
انشاءالله تعالی مسئلهٔ ششم جائز نیست ترک وطی زوجه بیشتر از چهار ماه
هلالی و ظاهر عدم فرقست بین حره و مملوکه بلکه و نه بین دائمه و متمتع بها بلکه
و نه بین جوان و غیر او در وجهی و ساقط میشود از معذور مثل باقی واجبات
و از معذور و راست کسیکه غائب باشد از زوجه اش و از برای سقوط آن باذن
زوجه وجهی هست که متفرعست بر آن سقوط آن بنشوز مسئلهٔ ظاهر محسوب
شدن زمان عذر است شرعی باشد مثل حیض و نفاس و احرام یا عقلی باشد مثل
مرضیکه مانع باشد از وطی از برای مرد یا زن از مدت مزبوره پس نزد گذشتن
مدت و برطرف شدن عذر واجب میشود و در حساب شدن ایام نشوز و سفر از
مدت دو وجه هست اگرچه بوده باشد بعد بمسافرت زمان انقضاء مدت مسقط

چنانکه

چنانکه در اینست سیره مسئله هفتم مکروه است از برای مسافر هرگاه بیاید
از سفر اینکه وارد بشود بر اهل خود در شب و از بعض از علما است تخصیص کراهت
بصورتیکه از پیش اهل او نزد انشده باشد که از سفر میاید و بصورتیکه خوابیده
باشند و در را بسته باشند و از برای اول است وجهی و در اینکه مراد از اهل خصوص
زوجه است یا اعم خلافی هست **طرف سیم** در عقد است و بعض احکامیکه متعلق
باینست و در اینست چند مسئله **مسئله اول** نکاح محتاج است بسوی ایجاب
و قبول لفظی که دلالت باشند بر رضا بان و عبارتست ایجاب زوجت و انکحت است
و در اکتفا بنعم در جواب هل زوجت بنتک من فلان و متعت در عقد دائم خلاف
هست و احتیاط اکتفاء است بیکی از زوجت و انکحت و قبول قبلت النکاح یا
التزویج یا چیزیکه شبیه باشد بانها را و اگر بگوید قبلت صحیح است **مسئله**
اعتبار عربی بودن ایجاب و قبول و ماضی بودن انها و خالی بودن از غلط و فاصله
نشدن قدری معتد به بکلامی یا سکوتی بین ایجاب و قبول چیزیستکه اقتضا دارد
احتیاط بلکه و همچنین مقدم داشتن ایجاب اگرچه بوده باشد قبول بلفظ قبلت
بلکه بوده باشد بلفظ تزوجت **مسئله** ظاهر تعین بودن ایجابست از طرف زوجه
اگرچه جایز است مقدم داشتن هر یک از دو مفعول در هر یک از دو لفظ و صحیح است
نسبت نکاح بسوی هر یک از زوج و زوجه پس قرار بدهد زن زوج را صاحب زوجه
و زوج قبول بکند این را و معتبر است اینکه مختلف نشود این معنا بانکه مقصود است
بمقدم داشتن یکی از دو مفعول **مسئله** متعدی میشود هر یک از انکحت و زوجت
بنفسه بسوی هر یک از دو مفعول و شنیده شده است در تزویج دخول با بر زوجه
و من بر زوج و یا منم بعض محتاطین را که مکرر میکرد صیغه را با دخال من و لام بر
هر دو لفظ بر زوج یک مرتبه و بر زوجه مرتبه دیگر یا تاخیر ذکر انها و خالی کردن
مفعولی که مذکور است اولا از حرف جر و بداخلکردن با در تزویج بر انها همچنین
و ظاهر اینستکه بوده است مراعاتی از او از برای مجرد احتمال در لغت اگرچه متنا
نکند از او اطلاع بر استعمال یا احتمال بودن خارج از وضع غلطیکه قادح باشد

یا مجاز و مثل ان **مسئله** کسیکه عاجز باشد از عربیت ولو بتعلم و از وکیل کردن کسیکه
قدرت بران داشته باشد اکتفا میکند بترجمه با ضرورت بسوی نکاح بلکه و بدون
ان در وجهی و در وجوب توکیل با قدرت بران تاملی هست احوط توکیل است **مسئله**
کنگ اکتفا میکند باشاره در عقد نکاح و واجب نیست بر او وکیل کردن غیر ظاهر
مسئله منعقد نمیشود نکاح بلفظ بیع یا هبه یا اجاره یا تملیک اگرچه ذکر بکند
مهر را هرگاه قصد بکند معنای انها را و اما هرگاه تجوز بکند بالفاظ انها از معنای
نکاح پس میباشد مثل باقی مجازات و احوط ترک انها است **مسئله دویم**
شرطست در عاقد خواه بوده باشد زوج یا زوجه یا ولی یا وکیل یا فضولی بلوغ و
عقل پس نیست حکمی از برای عبارت صبی و مجنون در حال جنون و بیهوشی و همچنین
شرطست در هر کدام از زن و شوهر اختیار پس صحیح نیست عقد مکره
مگر اینکه راضی بشود بان بعد از زوال اکراه یا تاملی دران وارد شده است در عقد
سکری چیزیکه ظاهر ان صحت انست برضا بعد از افاقه و بنا حمل میشود بر در حد از سکر
که باعث شود زوال رشد را از برای مصالح و مفاسد نه عقل را و علی کل حال پس
عمل بان مشکلست **مسئله** شرطست در عاقد اینکه بوده باشد نافذ یا ماذون از
جانب مولا پس و از برای صحت باجازه بعد از عقد از مولا وجهی هست **مسئله**
ظاهر اینستکه چیزیکه ذکر شد اعتبار ان در عاقد معتبر است وجود ان در او از اول
عقد تا اخر ان پس اگر ایجاب کرد موجب حال صغر قابل بعد از ان بالغ شد و قبول
کرد صحیح نیست و همچنین اگر بوده باشد مجنون یا مغمی علیه یا مجنون شد موجب بعد
از ایجاب یا بیهوش شد و ظاهر مساوات خوابست از برای جنون **مسئله** مدار در
واسطه شدن موانع بین ایجاب و قبول یا وقوع انها در حال سلامت موجب و
قابل بر اخلال بموالات نیست و عدم ان در وجهی قوی و احتمال دارد اخلال ان
بصحت مطلقا **مسئله** ضرر ندارد وجود اکراه در یکی از موجب و قابل هرگاه بر
بشود حال فعل او بنا بر کفایت رضا بعد از زوال اکراه در عاقد **مسئله** در صحت
عقد با عوض کراهت از برای کسیکه فارغ نشود از عملش از شغلی در حال عمل دیگری

بی انکه اظهار بکند و رجوع نماید اشکالی هست و همچنین اگر آزاد کرد یکی از ایشان بعد از
عمل دیگری **مسئله سیم** شرطست در هر یک از زوج و زوجه اینکه بوده باشد از برای
او واقع معینی که عارض بشود او را اثر عقد یکی از عوارض خارجیه است پس صحیح نیست
عقد بر کلی و نه بر مبهم واقعا و معتبر است هم تمیز او نزد متعاقدین بوجهی تا اینکه توافق
بکنند در واقع ساختن عقد بر او و نیز ضرر ندارد خالی بودن عقد از ذکر معینات بطوری که
معین بشود بسبب آنها از برای هر یک از معنی بلکه کفایت میکند قصد معین و فهمانیدن
او از برای مخاطب بچیزی که منطبق باشد بر او و ضرر ندارد هم جهل متعاقدین یا یکی از
ایشان بعین تفصیلا یا تعین واقعی و امتیاز خارجی و معرفت اجمالی مثل تزویج
کسیکه در بیت است یا اینکه مجهول باشد اسم او و وصف او **مسئله** هرگاه معتبر
باشد معقود علیها واقعا و قصدا با جهل بشخص او خارجا بطوریکه نبوده باشد طریقی
برای تعیین غیر قرعه چنانکه اگر گفت زوجتک الکبری من البنتین با عدم ضبط سن
پس در صحت عقد اشکالی هست بلکه و همچنین اگر تمیز داده باشد نزد یکی از متعاقدین نه
دیگری و بنا بگذارد در حال ایجاب یا قبولش را بر چیزیکه نیت کرده است نزد دیگری
و بیان نکرده است او را پس منحصر باشد از جهت این طریق تعیین در اعتماد بر اخبار
او **مسئله** ضرر ندارد در صحت عقد عروض اشتباهی که محتاج بکند بقرعه بعد از
عقد بر معین و از جهت جواز تفویض تعیین بجانب دیگری پس بوده باشد مقبول
القول از جهت وکالت او چنانکه اگر گفت زوج از برای پدر دختران تزویج بکن
تو مرا یکی را از ایشان و تعیین مفوض است بتو پس نیت کرد یکی از ایشان را و گفت
زوجتکها بی انکه نام ببرد احتمال دارد قول بصحت اگر چه خالی نیست از تاملی و حاصل
اینکه مشکل است اکتفا بمجرد اینکه بوده باشد از برای معقود علیها واقع معینی که
وارد بکند عقد را بر او با عدم تمیز او تمیز خارجی علمی فی الحال و المال و انحصار طریق
بسوی تمیز خارجی در طرق شرعی از قرعه و اقرار معقود علیها بلکه و بینه و اخبار
موجب مثلا اگر وکیل کرده باشد او را قابل در تعبیر و غیر اینها **مسئله** گاهی
منع میشود از تزویج حمل یا تزویج از برای او نیز از جهت عدم تعیین یا احتمال متعدد

با ذکورت یا انوثت بلکه از جهت بودن او پیش از ولادت معامله نشده نوع معامله احیاء
شرعا در غیر چیزیکه تصریح شده است بان در اخبار و خالی نیست از تاملی **مسئله** هرگاه
تزویج کرد پدر دختران یکی از ایشان را و نام نبرد او را در عقد و قصد کرد معینه را از ایشان
و قصد کرد همان معینه را زوج هم و اتفاق کردند در این جهت بر صحت عقد لیکن منازعه
کردند در معقود علیها پس گفته شده است اینکه قول قول پدر است هرگاه زوج دیده
باشد ایشان را و الا باطلست عقد و مستند آن روایت صحیحه است و قواعد کلیه
بر آن منطبق نیستند و از برای مسئله صور بسیاری هست که طول دادن کلام در
آنها مهم نیست **مسئله چهارم** هرگاه ادعا کرد یکی از زوج یا زوجه زوجیت را و
تصدیق کرد او را دیگری حکم میشود بزوجیت و وارث از یکدیگر میبرند و اگر انکار کرد دیگری
محتاج است مدعی ببینه پس اگر اقامه بینه کرد یا قسم رد شده را خورد ثابت میشود
نکاح ظاهرا و واجبست بر او با این مراعات واقع و هرگاه قسم خورد منکر منتفی میشود
نکاح از او ظاهرا و واجبست بر او مراعات واقع در احکام مصاهرت و غیر آن و هرگاه
مدعی زوج باشد واجب نیست بر او نفقه از جهت عدم تمکینیکه شرطست در وجوب
آن **مسئله** هرگاه ادعا کرد کسی زوجیت زنیرا و ادعا کرد خواهر او زوجیت آن مرد را
میباشد از برای مسئله چند صورت و مورد روایت اینست که اگر اقامه کرد هر یک از ایشان
بینه را میباشد حکم از برای بینه مرد و قبول نمیشود بینه زن مگر اینکه بوده باشد مقدم
بوقتی پیش از وقت بینه مرد یا بوده باشد مرد دخول کرده باشد بزن و از مشهور است
عمل باین روایت و در تطبیق قواعد است بر آن روایت کلامی میباشد که لایق نیست باین کلام
مقام **مسئله** هرگاه عقد کرد بر زنی پس ادعا کرد دیگری زوجیت او را و شنیده نمیشود
ادعای او بر زوج مگر ببینه و با عجز از بینه پس یا متوجه است یمین از برای او بر زن
دو وجه هست و فایده اقرار زن نزد کسیکه گفته است بتوجه یمین ثبوت مهر
المثل است بر او از برای مدعی از جهت حایل کردن و قاعده ضمان تفویت در بضع و
در آن نیست خلافی و اشکالی **مسئله** هرگاه اذن داد مولی از برای بنده اش که تزویج کند
از برای مملوکه غیر را پس ابتیاع زوجه اش از برای مولی پس خرید او را از برای مولی دیگر

عقد باقیست و اگر خرید او را از برای خودش باذن مولی یا تملیک کرد مولای عبد
با وا کنیز را بعد از ابتیاع پس اگر گفتیم اینکه عبد مالک میشود مطلقا یا در مثل مقام
تنها باطل میشود عقد و اباء استباحه میکند او را عبد بی اذن جدیدی از مولی در
انست چند وجه و اگر جائز ندانستیم ملکیت عبد را پس عقد باقیست و هرگاه
آزاد شد بعض عبد و خرید کنیز را باطلست نکاح خواه ملک خودش تنها باشد یا شریک
باشد مولی در او و جائز است از برای او وطی کنیز بنا بر صورت اول نزد ما **طرف
چهارم** در اولیاء عقد است ثابت میشود ولایت در نکاح مطلقا بر صبی و صبیه
از برای پدر و جد پدری بر خلاف در آن که ضعیف و مهجور است و ظاهر عدم شمول
اوست از برای پدر مادر و مثل او و اگر چه شامل شود جد هر قدر که بالا برود
مسئلهٔ در اشتراط حیوة پدر در ولایت جد او دو قول هست اظهر آنها عدم است **مسئلهٔ**
نیست خیاری از برای صبیه بعد از بلوغ هرگاه تزویج بکند او را پدر یا جد پیش از
بلوغ بفرقی بین ثیب و بکر و ظاهر عدم خیار است از برای صبی هم **مسئلهٔ** منقطع
میشود ولایت پدر و جد از صبی ببلوغ و رشد و از صبیه با نها با زوال بکارت او
بوطی بنا بر صحیح **مسئلهٔ** در ولایت پدر و جد بر بکر کامله خلافی و اشکالی هست احوط
جمع است بین رضای خودش و رضای ولی اگر چه قول باستقلال او خالی نیست
از قوتی بلی مستحب است از برای او تفویض امر بسوی ولی بلکه از برای وجوب آن برای او
وجهی هست بلکه اشتراط نبودن این تزویج مضر بحالش خالی نیست از وجهی پس شرط است
اینکه مراعات بکند مصلحت پدر را اگر مزاحم بمصلحت خودش نباشد اگر چه نبوده
باشد امر بید پدر **مسئلهٔ** هرگاه برود بکارت زن بکر کامله بغیر وطی پس ظاهر
اینستکه حکم او حکم بکر است اگر چه بوده باشد این بعد از بلوغ بلی زائل میشود از او
حکم بدخول قبلا بعدا این و ظاهر اینستکه فرقی نیست در دخول که مزیل است از
برای بکارت بینکه موجبست از برای زوال حکم آن بین بودن دخول از نکاح یا سفاح
یا شبهه چنانکه نیست فرقی بین وقوع آن بعد از بلوغ و پیش از آن بلی از برای اعتبار
قسمی از اختیار و تمکین از او از برای دخول وجهی هست و بنا بر این پس اثری ندارد

دخول بصغیرهٔ غیر ممیزه و مجنونه بلکه و نائمه و مکرهه بی سبق تزویجی بر بالغات از
ایشان و بر طرف نمیشود حکم بمجرد تزویج و نه بوطی بعد بر **مسئلهٔ** هرگاه عضل کرد
بکر کامله را ولی یعنی تزویج نکرد او را با اینکه اراده کرد ترک تزویج بخیر او یا باقی گذاشتن
او را غیر موجه نمیباشد از برای او ولایتی در این بلکه مستقل میشود او در این هنگام
بامر خودش و همچنین اگر بوده باشد ولی غائب که مؤدی شود انتظار او بمعطل شدن
و نیست ولایتی از برای مجنون و کافر و رق **مسئلهٔ** ثابت میشود ولایت از برای
پدر و جد بر ذکر و انثی اگر چه بوده باشد ثیب با جنون هرگاه متصل باشد جنون بصغر
و هرگاه عارض شود جنون بعد از بلوغ و رشد پس در ثبوت ولایت از برای ایشان
یا از برای حاکم شرعی دو قول هست قوای آنها اولست و نیست خیاری بعد از
افاقه از جنون **مسئلهٔ** ثابت میشود ولایت پدر و جد بر همه کسانیکه ذکر شدند با
سفه ایشان اگر چه عارض شود **مسئلهٔ** از برای مولا است اینکه تزویج بکند بنده یا
کنیزش را بفرقی بین صغیر و کبیر و عاقل و مجنون و نیست خیاری از برای ایشان با تزویج
مولی و نیست فرقی بین اینکه مولی متولی شود عقد را از برای مملوک یا الزامش کند بر
قبول **مسئلهٔ** هرگاه آزاد شد بعض عبد یا امه نمیباشد از برای مولی اجبار او
بر تزویج **مسئلهٔ** ثابت میشود ولایت از برای حاکم با جنون بعد از بلوغ متصل
باشد یا منفصل و اقتضاء مصلحت از برای نکاح بفرقی بین ذکر و انثی هرگاه نبوده
باشد ولیی غیر او و همچنین است با سفه و در ولایت او با صغیر تردیدی هست **مسئلهٔ**
آیا ثابت میشود ولایت بوصیت از پدر یا جد با نبودن دیگری یا اینکه وصیت بکند
بولایت بر کسیکه ولی نداشته باشد چند وجه هست سیم آنها تفصیل است بین
کسیکه بالغ شده باشد حال فساد عقل پس ثابت میشود و بین غیر او پس ثابت نمیشود
چهارم آنها تفصیل است بین تصریح در وصیت بر نکاح پس ثابت میشود نزد هرگاه
بطور اطلاق وصیت کند یا تعمیم دهد و در ترجیح اشکالی هست اگر چه اطلاق
نحو شاید خالی نباشد از رجحانی **مسئلهٔ** مخفی نماناد اینکه کسیکه محجور و ممنوع باشد
از تصرفات مالیه از جهة سفاهت و تبذیر محجور و ممنوع است از نکاح هم ذکر بوده باشد

یا انثی و با ضرورت متولی میشود از جانب وولی یا اذن مید هد از برای او پس اگر
عقد کرد با تمکن از اذن خواستن بدون آن تمام است و یا فاسد است عقد هم دو قول هست
واکتفا میکند قائل بصحت بر مهر المثل و باطل است زائد از آن اگر زائد داشته باشد
و بنا بر فساد نمیدهد چیزی از برای زن مگر اینکه دخول بکند با او با جهل زن بفساد پس
ثابت میشود از برای او مهر المثل بسبب وطی و هرگاه ممکن نباشد اذن حاکم گفته شده است
جائز است از برای او تزویج بدون اذن با اکتفا بقدری که لایق باشد باو بمهر المثل یا کمتر
و ظاهر این قول عدم ثبوت ولایت از برای عدول مؤمنین در اینجا و در اینجا است
چند مسئله **مسئلهٔ اول** جائز نیست از برای کسیکه وکیل باشد از زن در شبیه
در تزویجش تجاوز از محل وکالت و با تجاوز موقوفست صحت عقد بر اجازهٔ آن زن و نظیر
جواز وکیل کردن رشیده است کسی را در تزویجش از برای خودش و ضرر ندارد یکی بودن
موجب و قابل در مثل این صورت **مسئله** هرگاه تعمیم داد زن رشیده وکالت را
یا مطلق گذاشت او را بنا میگذارد وکیل او بر عموم مادامیکه قائم نشود قرینه که مخرج باشد از آن
و دور نیست ادعای خروج خود وکیل از منصرف اطلاق غالباً و بنا بر این بیرون باشد از او
کسیکه نازل باشد منزلهٔ خودش مثل پسرش و غلامش هم و اعتبار بظهور اینکه معتبر
باشد زیرا که ظاهر اینستکه منعی نیست نه تعبداً و نه عقلاً از جهة امتناع اتحاد موجب و
قابل **مسئله** جائز است از برای جد تزویج دختر یکی از دو پسرش را از برای پسر دیگر
و جائز است از برای وکیل تزویج موکله اش از وکیلش و احتیاط نیکو است و بنا منع
میشود از حصول احتیاط تزویج موکله اش از خودش باینکه وکیل بکند از خودش کسیرا
که قبول کند ایجاب را و خالی نیست این منع از منعی **مسئلهٔ دوم** ظاهر اینستکه کفایت
میکند در نفوذ تصرف پدر و جد بسبب ولایت ایشان عدم مفسده پس اگر تزویج
کرد یکی از ایشان صغیره را از همشان خودش بمهر المثل یا بیشتر نمیباشد از برای او اعتراض
و ضرر ندارد در صحت آن انحصار غرض ولی در چیزیکه رجوع کند ببوی خودش یا ببوی
غیرش از احکام مصاهرت و اگر فرض شود نکاح تمتع که قاصر باشد مدت آن از
بلوغ مولی علیه و صلاحیت او از برای وطی پس بدرستیکه ظاهر حاصل شدن قصد است

ببوی معنای عقد بدون قصد ببوی آثار و فوائد غالبه و نادره که ملحوظ اند در حکمت
تشریع نکاح و غیر اینها بلی معتبر است خروج از سفه و همچنین ظاهر اطلاق دلیل شرع
نکاح است از برای همهٔ افراد طبیعت آن حتی فرد مذکور و هرگاه معتبر شود غبطه در نکاح
ولی پس ظاهر عدم اعتبار ترتب آنست بر نکاح از حیث اینکه نکاح است و کفایت حصول
غبطه آنملک مهر و مثل آن **مسئله** هرگاه تزویج کرد ولی مولی علیها را از همشان او
بکمتر مهر المثل بی مصلحتی که اقتضا کند تقلیل مهر را پس در بطلان اصل نکاح
از جهت خروج آن از مقتضای ولایت و نبودن اجازه گشتن از برای آن فی الحال یا
صحت آن یا موقوف بودن آن بر اجازه بعد از بلوغ یا تفصیل بین صورتیکه هرگاه ممکن
باشد تخلص از ضرر نقص مهر بفسخ آن پس صحیح باشد و بین صورتیکه هرگاه ممکن نباشد
چنانکه هرگاه نبوده باشد زوج مالک از برای غیر مهر مسمی پس موقوف باشد بر
اجازه بعد از بلوغ چند وجه هست بعد از آن بر فرض صحت عقد یا ممضی میشود
مهر المسمی هم یا باطل میشود راساً یا موقوف میباشد بر اجازه یا ثابت میشود خیار
از برای او در آن معیناً یا مخیراً بین این و بین اخذ چیزیکه تمام بکند از آن مهر المثل چند
وجه هست بعد از آن بر تقدیر ممضی نبودن مهر و ممضی بودن نکاح هرگاه گفتیم
ببطلان مسمی و ثبوت مهر المثل یا فسخ کرد صغیره مهر را بعد از بلوغ پس آیا ثابت
میشود از برای زوج خیاری در نکاح یا نه دو وجه هست و اظهر ممضی نبودن
نکاح و مهر است یا هم بر صغیره بی خیار بلکه نکاح باطلست هرگاه ممکن نباشد
تدارک ضرر مهر بخیار در آن اما با امکان پس صحت اصل نکاح خالی نیست از وجهی
مسئله ثابت نشده است ولایت ولی در چیزیکه در آن است مفسده از برای صغیره
ولکن آیا مفسده تعیین و تسمیه مهر است پس باطل میشود مهر المسمی راساً یا چیزیکه
در آنست از تقلیل و نقص پس باطل بکند صغیره بعد از بلوغ آنرا اگر بخواهد نه
مسمی را بمعنای اینکه عفو بکند از زیاده دو وجه هست که مشکل است ترجیح بین آنها
اگرچه اشکالی نباشد در امکان تبعض عقد واحد در حکم شارع بر آن صحت و فساداً
و نبوده باشد این نظیر تعلق اجازه مجیز بآن و الزام زوج بچیزیکه ملتزم نشده است

بان از مهر المثل مشکل است پس در جائیکه نبوده باشد از برای او علی حال این با اینکه
الزام او محسوب نمیشود ضرری بر او و معارض است با اینکه التزام باقل آنهم واقع شده
از زوجه صحیحا مسئلهٔ سیم نکاحیکه واقع است از غیر ولی شرعی واقع میشود
مراعی موقوف بر اجازه در حر و مملوک بنا بر اقوی مسئلهٔ کفایت میکند در
اذن زن بکر و اجازه او سکوتش نزد اظهار نکاح بر او و اذن خواستن از او بنا
بر صحیح تا اذا اینکه قائم نشود قرینه معتبره از او بر عدم رضا و ظاهر اینستکه نیست
در این خصوص مگر اکتفا بدلالت غیر لفظ و از بعضی است الحاق خندیدن زن
بسکوت و از بعضی الحاق گریه بان هم مسئلهٔ چهارم هرگاه تزویج کردند
ابوین صغیرین را جائز است عقد و لازم است بر ایشان بعد از بلوغ و گفته شده است
از برای صبی است خیار ولکن ضعیف است پس اگر فوت شد یکی از ایشان ارث میبرد
از او دیگری مسئلهٔ هرگاه بوده باشد عقد بر صغیرین فضولی و فوت شد یکی
از ایشان پیش از اجازه از خودش یا ولیش باطلست عقد پس نیست مهری و نه
ارثی و هرگاه فوت شد زوج بعد از اجازه بعد از آن بالغ شد زوجه و اجازه
کرد قسم داده میشود بر اینکه داعی از برای او بسوی اجازه نیست طمع در میراث
پس هرگاه قسم خورد ثابت میشود زوجیت بین ایشان که مقتضی است از برای استحقاق
ارث و مهر و ثبوت احکام مصاهرت و اما ملحق میشود باین صورت موت زوجه
بعد از اجازه اولا یا نه چند وجه هست سیم انها الحاقست بی حاجتی بسوی قسم اقرب
انها اولست اگرچه بوده باشد جاری کردن حکم در باقی صوریکه خارج اند از اخبار
چنانکه اگر نبوده باشد هر دو یا یکی از ایشان صغیرین یا نبوده باشد عقد از طرف
میت فضولی یا بوده باشد و اجازه کند ولیش خالی نیست از تاملی فی الجمله مسئلهٔ
ظاهر اینستکه مقصود از قسم مزبور استظهار بودن اجازه است از چیزیکه
معتبر است در آن از رضای باطنی که متعلق بسبب ارث و آن تزویج است نه بسبب
تنها پس کسیکه اجازه میکند در حکم خودش محتاج نیست بسوی آن و ترتیب میدهد
احکام را بر حسب چیزیکه میداند از خودش و اما غیر او پس اگر علم رساند از او بعد

رضای معتبر ترتیب نمیدهد بر اجازه اش اثری اگرچه قسم دروغ خورده باشد
و اگر معلوم باشد از او صدق پس احتمال لزوم حلف تعبدا بعید است لکن
اگر فوت شد پیش از قسم پس ظاهر اینستکه اکتفا نمیشود از وارثش بقسم بر صحت
اجازه مورث مسئلهٔ ظاهر عدم اختصاص حاجت بقسم در فرض مزبور
بصورت ادعای ورثه فساد اجازه را جزما و وقوع تنازع بین ایشان پس مخصوص
نیست احتیاج بقسم بوارث بلکه جاری میشود در حق هر کسیکه بوده باشد از برای
او تعلقی بواقعه در وجهی و در بودن حلف در اینجا از وظائف حاکم شرعی
اشکالی هست بلی اگر بوده باشد در انجا مخاصمه میباشد مرجع حاکم پس قسم
میدهد و حکم میکند مسئلهٔ هرگاه بوده باشد در صورت عقد فضولی بر صغیرین
مجیز اخیرا زوج پس ظاهر الزام اوست بچیزیکه لازم میباید بر او از مهر اگرچه نکول
کند از قسم و ارث نمیبرد از باقی ترکه غیر مهر و همچنین الزام میشود بچیزیکه داخل
میشود در آن اقرار از احکام مصاهرت و غیر اینها و مخفی نماناد اینکه زوجیت اثر
عقد است پس حاصل نمیشود با اجازه مجیز اول بلی احتمال دارد انکشاف حصول آن
حکما یا حقیقة با اجازه دویم و در این هنگام پس اما مترتب میشوند احکام آن پیش از
کاشف یا نه اشکالی هست سزاوار نیست ترک احتیاط در آن مسئلهٔ پنجم نیست
ولایتی از برای کافر بر مسلم و نه بر مسلمه پس هرگاه بوده باشد پدر کافر میباشد ولایتش
از برای جد اگر بوده باشد مسلمان والا ساقط میشود ولایت از ایشان و در ولایت کافر
بر مولی علیه کافر هرگاه نبوده باشد با او ولی مسلمی تردیدی هست و هرگاه بوده باشد
پس در اختصاص ولایت بمسلم یا کافر یا اشتراک ولایت چند وجه هست مسئلهٔ هرگاه
مجنون شد ولی یا بیهوش شد بر طرف میشود از او نفوذ عقدش و عود میکند با افاقه
و یا انتظار کشیده میشود زوال آن چنانکه در نایم است یا متولی میشود حاکم عقد را
بمجرد عذر روا یا ولایت از برای حاکم بر مولی علیه است یا بر ولی است حقیقت حال
واضح نیست در دو مورد و سکر یکه ازاله عقل میکند همچنین است و اما فسق پس منع
نمیکند و در سفه کلامی هست و احرام منع میکند از عقد ولو باذن ولکن ازاله نمیکند

ولایت او ظاهر است **مسئلهٔ ششم** هرگاه اختیار کرد پدر زوجی را از برای مولی علیها و جدّ اختیار کرد غیر او را پس اگر مبادرت کرد یکی از ایشان بسوی عقد صحیح است اوّل اگرچه اولی است از برای پدر با تشاح ترک معارضه و تفویض امر بجد بلکه گفته میشود بحرمت معارضه لکن ظاهر اینستکه حرمت معارضه مقتضی فساد عقد نیست و هرگاه اتفاق شد نه هر دو عقد در یک وقت باینکه مقارن شد قبول آنها مقدم میشود عقد جد **مسئلهٔ** هرگاه بوده باشد اختلاف پدر و جد در غیر تعیین زوج از قدر مهر یا غیر آن صحیح است عقد سابق و با تقارن دور نیست تقدیم عقد جد و نیست فرقی در چیزیکه ذکر شد بین صدور عقد از ایشان یا از وکیل ایشان یا با اختلاف و نه بین عقد و اجازهٔ فضولی **مسئلهٔ** ظاهر عدم اختصاص حکم مذکور است بجد ادنی بلکه ظاهر جریان است بین اعلی و ادنی **مسئلهٔ** هرگاه بوده باشد اختلاف بین پدر و جد در تزویج صغیره بیکی از دو خواهر پس در تقدیم عقد جد با اقتران تردّدی هست **مسئلهٔ هفتم** موقوف است تزویج کنیز بر اذن مالکش مرد بوده باشد یا زن اگرچه بوده باشد بکر و نیست فرقی بین دائم و انقطاع حتی در کنیز زن بنا بر اقوی **مسئلهٔ** هرگاه بوده باشد کنیز از برای مولی علیه مثل طفل میباشد نکاح او بید ولیش پس هرگاه تزویج کرد او را ولی با رعایت غبطه لازم است و نیست خیاری از برای مولی علیه بعد از زوال ولایت **مسئلهٔ** ولی در اینجا شامل میشود وصی و حاکم را **مسئلهٔ** هرگاه اذن داد مولی از برای غلامش در واقع ساختن عقد صحیح است پس اگر معین کرد مولی زن را جایز نیست از برای غلام تخطی نه بسوی اعلی و نه ادون و نه مساوی مگر اینکه ثابت بشود در اینجا فحوای معتبری پس اگر تخطی کرد بدون فحوی میباشد موقوف بر اجازهٔ مولی و همچنین است حکم در نوع نکاح و اما در مهر پس گفته شده است اینکه اگر تخطی کرد صحیح است عقد و متعلق است زائد بذمه او و گرفته میشود زائد از او هرگاه آزاد شد چنانکه گفته شده است اینکه هرگاه مولی مطلق گذاشت مهر را جایز نیست از برای غلام تعدی از مهر المثل پس اگر تعدی کرد میباشد زائد در ذمه اش و علی کل حال پس تحقیق اختلاف کرده اند اصحاب در اینکه مهر معین نزد تعیین مولی و مهر المثل نزد اطلاق و نفقهٔ زوجه را یا

وغیر او

متعلق است بذمه مولی یا کسب غلام یا تفصیل داده میشود بین مشغول بکسب و غیر آن چند قول و اما مهر کنیز پس آن از برای مولای اوست **مسئلهٔ هشتم** مستحب است از برای زن اینکه اذن بگیرد از پدرش در عقد اگرچه بوده باشد ثیب و اینکه وکیل بکند برادر در نزد نبودن پدر و جد و اینکه تعویل بکند برادر بزرگ اگرچند برادر داشته باشد و اینکه اختیار بکند مختار برادر بزرگ را اگر اختلاف کردند اصغر و اکبر و اینکه اجازه کند عقد اکبر را اگر مبادرت کردند پس عقد کردند خواهر خود را از برای دو زوج به وکالتی و این با تساوی زوجین است از باقی جهات **مسئلهٔ** هرگاه بودند هر دو برادر زن وکیل او و سبقت گرفت یکی از ایشان صحیح است عقد سابق و باطل است عقد متأخر خواه دخول کرده باشد با زوج دوّم یا دخول نکرده باشد و اگر مقترن باشند هر دو باطلند و هرگاه مجهول باشد حال باینکه احتمال داشته باشد سبق و اقتران یا مجهول باشد سابق احتمال دارد بطلان و قرعه و اینکه فسخ بکند حاکم نکاح ایشان را و اینکه مجبور بشوند هر دو زوج بر طلاق **مسئلهٔ نهم** نیست ولایتی از برای مادر بر ولد و از ابن جنید است اینکه ثابت میشود ولایت صبیه از برای مادر و پدر مادر با فقد اب و آباء او و آن ضعیف است **مسئلهٔ** هرگاه تزویج کرد مادر پسر کوچکش را پس راضی شد لازم است و را عقد و مهر و اگر ردّ کرد او را گفته شده است باطل میشود عقد و لازم میباید و را مهر از جهت روایتی که حمل شده است بر صورت دعوای آن زن وکالت را و آن روایت مستقیم نیست بر عدم حتی با این حمل **فصل دوّم** در اسباب تحریم نکاح است و در آنست چند مبحث **مبحث اوّل** در نسب است و محرّم بسبب آن هفت صنفند مادر که هر قدر که بالا برود و او هر مؤنثی است که منتهی بشود با و نسب تو بولادت ولو بیک واسطه یا چند واسطه و نیست فرقی در واسطه بین اینکه بوده باشد ذکر یا انثی و دختر و او هر مؤنثی است که منتهی بشود بسوی تو نسب او ولو بیک واسطه یا چند واسطه مطلقا و خواهر پدری یا مادری یا پدری و مادری و دختران خواهر اگرچه پائین بروند یعنی هر مؤنثی که منتهی بشود نسب او بسوی خواهر و دختران برادر پدری بوده باشد یا مادری یا پدری و مادری اگرچه پائین بروند و عمه پدری بوده باشد یا مادری یا پدری و مادری

اگرچه بالا برود از جانب پدر یا مادر و خاله پدری باشد یا مادری یا پدری و
مادری اگرچه بالا بروند و حرام نیستند اولاد اعمام و اخوال مسئلة مراد یا بالا
رفتن عمه عمه پدر یا مادر یا جد یا جده است و همچنین است کلام در خاله و نیست
مراد عمه عمه و خاله خاله پس بدرستیکه عمه عمه گاهی حرام است چنانکه هرگاه
بوده باشد عمه قریبه خواهر پدری و مادری پدر یا پدری تنها از جهت آنکه عمه
عمه در این هنگام میباشد خواهر پدر پدر پس حرام میباشد و گاهی حرام نمیباشد
چنانکه هرگاه بوده باشد عمه قریبه خواهر مادری پدرش از جهت آنکه عمه عمه در این
هنگام میباشد خواهر زوج مادر پدرش پس نمیباشد حرام و همچنین است خاله اگر
بوده باشد قریبه خواهر پدری و مادری یا پدری مادر یا مادری تنها پس خاله آن
خاله حرام است بر شخص بخلاف آنکه هرگاه بوده باشد خواهر پدری مادرش تنها
پس بدرستیکه خاله آن خاله حرام نیست بر شخص از جهت آنکه خاله خاله اش میباشد
خواهر زن جد پس حرام نیست بر او مسئلة بتحقیق ضبط کرده اند محرمات بنسب را بعبا
از آنها اسنا آنکه حرام است بر انسان اصول او و فصول او و فصول اول اصول او
و فصل اول از هر اصلی بعد از اصل اول و مختصرتر از این آنکه حرام است بر انسان هر
خویشی غیر از اولاد عموها و خالوها و مثل زنان آنهم زنان حرام است بر زنان مسئلة
ثابت میشود نسب بوطی مستحق واقعا بالاصالة بنکاحی یا ملکی یا تحلیلی اگرچه گاه
بکند عدم استحقاق قرا و تجری کند یا عارض شود او را تحریم بسبب حیضی یا روزه یا
اعتکافی و مثل آنها و در حکم آنست وطی شبهه و مراد بان وطی است که مستحق نباشد
با عدم علم بحرمت و اقتضاء طرق حجابه علم حرمت را و همچنین اگر اعتقاد کند حلیت را
با جزم بان بر وجهیکه معذور نباشد در آن و اما با عدم معذوریت که شمرا از صوریکه
اقتضا داشته باشند طرق ظاهریه عدم حلیت را پس اشکالی هست اگرچه حاصل
نشود شبهه کرد دفع حکم کند در اینجا و همچنین در حکم آنست وطی غیر مکلف از جهت
صغری یا جنونی یا اکراهی یا خوابی بلی از مشهور است آنکه وطی سکران بسبب
شرب خمر عصیانا زنا است ثابت نمیشود بان نسب مسئلة هرگاه مخصوص باشد

شبهه و چون آنکه جاریست مجرای آن بیکی از دو طرف مخصوص است آن طرف بانتساب
ولد بسوی او مسئلة گاهی ثابت میشود نسب بی وطی بسبب انتقال نطفه بسا حقنه
موطوئه و مثل آن مسئلة زنا اگرچه منفی است با آن نسب اجماعا و مترتب
نمیباشد باقی احکام نسب بر آن لکن در حرمت نکاح کسیکه حرام میشود بنسب بان
خلافی هست شاید اقرب بحرمت باشد پس تا نیست حکم نکاح مدار نسب شرعی
بلکه کفایت میکند در آن نسبت عرفیکه صدق میکند یا تکون از نطفه شخص مسئلة
ولدیکه مشتبه باشد آنکه از کدام یک از دو واطی است بوطییکه موجب باشد از
برای ثبوت نسب اگر زائل شد از او اشتباه بملاحظه زمان وضع و مدت حمل فبها
و الا پس گفته شده است آنکه تعیین میشود بقرعه و گفته شده است آنکه ملحق است
بدویم این در صورتیکه هرگاه حاصل شود فراق از اول بطلاق و از برای تفصیل
مسئله است محل دیگری مسئلة حکم شیر تابع است از برای نسب حتی در شبهه
و متعین بقرعه در وجهی مسئلة هرگاه انکار کرد مولود یرا اگر متولد شده است
بر فراش او و لعان کرد منتفی میشود ولد از او و تابع است ولد را شیر نسبت بسوی
آن شخص منجرم گوید یعنی ولد که ولدش نیست شیرهم شیر او نیست و حرام است
آن ولد بر او اگر بوده باشد دختر با دخول و بمادرش و اگر فرض شود عدم دخول
پس در حرمت دو وجه هست و هرگاه اقرار کرد بانکه ولدم هست بعد از آنکه گفته
ولدم نیست و لعان کرد نافذ است بر او نه از برای او پس ارث میبرد از او ولد و او
از ولد ارث نمیبرد و در عود حکم شیر چند وجه هست سیم آنها اینستکه عود میکند
بر حد عود ولد بمعنای آنکه تاثیر میکند در حکم نسبت بسوی ملاعن نه غیر منجب قوم
در رضاعت و شرطست در انتشار حرمت نکاح بان چند امر امر اول آنکه
بوده باشد شیر از وطی صحیح بسبب نکاح دائمی یا متعه یا ملک یمین و چیزیکه در معنای
آنست و اما شبهه پس مشهور الحاق آنست بوطی صحیح نسبت بدو طرف اگر بوده باشد
شبهه از برای هر دو طرف و نسبت بیک طرف اگر مخصوص باشد شبهه بان طرف و
خالی نیست از قوتی اگرچه در صوریکه واطی زانی باشد خالی نیست از نوع ترددی پس

نشر نمیکند شیری که حاصل باشد از برای غیر زن اگرچه خنثای مشکل باشد و نه شیری که
حاصل باشد از زنا بنا بر صحیح و نه شیری که از پستان بیاید بخودی خود نه از حملی و در شیری که
حاصل میشود بتبع حملی که خلق شود از جذب کردن رحم نطفهٔ مرد را بی وطی در جائیکه
اکتفا میشود بآن در انتساب ولد همان اشکال که گذشت در شبهه هست مسئلهٔ
آیا معتبر است در انتشار حرمت شیر دادن بعد از وضع حمل حلالا فیه هست و خالی از قوت
نیست عدم اعتبار آن که گذشت از اعتبار اینکه بوده باشد ولادت در زمانیکه ممکن
باشد اینکه زن نکاح بکند و لذا اگرچه احتیاط در مقام مهم است بلی بنا منع میکند
بعید آمدن شیر از موقع ولادت از نسبت دادن شیر بولد پس اکتفا نمیشود بآن در این
هنگام البته چون حاصل اینکه متیقن اعتبار بودن شیر است مضاف و منسوب بالفعل
بسوی مولود و این ممکن است پیش از آنکه بگردد ولد متولد و ضرر ندارد در این هم
سقوط ولد میتا قریب موقع ولادت و اما اعتبار اینکه بوده باشد شیر مسبوق
بولادت پس معلوم نیست مسئلهٔ بعد از تحقق چیزیکه معتبر است در شیر تا اینکه
نشر بکند و نسبت داده شود بسوی فحل و بسوی ولادت معتبر زائل نمیشود این
حکم آنا و بموت زوج یا طلاق او و نه بشوهر کردن زن بشوهر دیگری یا بوطی
دیگری از برای او بنکاحی و مستمر میماند حکم تا اینکه حاصل بشود علم بانقطاع
نسبت بولادت از جهة طول زمانی یا انقطاع واضحی یا غیر از اینها و هرگاه باعث
شود چیزی از طول زمان یا انقطاع از برای عرف توقف یا از نسبت پس در
حکم ترددی هست مسئلهٔ از چیزهائیکه منقطع میشود بآن نسبت شیر به فحل
و ولادت معینه قطعا اینست که حاصل شود ولادت دویمی و اما قریب ولادت
قریبیکه باعث شود صدق نسبت را بولد دویم پس گاهی باعث میشود توقف عرفا
در نسبت بسوی اول یا دویم پس حاصل میشود از برای تردد در حکم آن مجالی
مسئلهٔ هرگاه حکم شد در صورتی از صور بودن شیر از برای ولادت دویم از
زوج اول یا غیر او معتبر است در نشر حرمت اجتماع شرائط پس اگر متحقق باشد واضح
ضرر ندارد تعدد سبب یا بودن دویم هم جامع از برای شرائط اگر دویم

کمتر است پس کفایت نمیکند نزد ما مسمای رضاع و نه یک رضعه کامله بلکه تقدیری
میشود بیکی از چند امر اوّل مقداری که بروید گوشت و سخت بکند استخوان را و
ظاهر اعتبار هر دو است با هم پس اکتفا نمیشود بیکی از آنها اگر صحیح باشد فرض
انفکاک آن از دیگری و معتبر است در آن فعلیت پس کفایت نمیکند تقدیر و استقلال
شیر بتاثیر پس کفایت نمیکند جزئیت آن از برای موثر و اما انفراد بتاثیر و اینکه مقارن
نشود آنرا موثر دیگری پس ظاهر عدم اعتبار آنست پس ضرر ندارد در فصل بشیر دیگری
یا غذائی در این تقدیر و هرگاه معلوم باشد اینکه روییدن گوشت و سخت شدن
استخوان از باب خود رضاعست اگرچه ~~دو بیک بشود~~ بوده باشد با آن غیر آن هم و دور نیست
اینکه بوده باشد مراد نمو طفل شیرخوار در گوشت و استخوان او و بشیر پس حاصل
بآن زیاد نیست که از شان آنست اینکه احساس بشود بنفسها ولیکن با این منفک
نمیشود فرد واضح از آن از دو تقدیر دیگر غالبا و افراد خفیه از آن اطمینان حاصل
نمیشود بحصول آنها پس کم است فایدهٔ این تقدیر از این جهت اگرچه حق اینست که این تقدیر
اصلی است بنفسه اکتفا میشود بآن هرگاه حاصل شود علم بآن اگرچه معلوم باشد
انتفاء دو تقدیر دیگر چنانکه اگر بوده باشند رضعات ناقص یا از هم جدا بلکه
احتمال دارد اینکه بوده باشد این تقدیر اصل از برای دو تقدیر دیگر که ذکر میشوند
و اعتبار دو تقدیر دیگر از جهت بودن آنها طریق شرعی بسوی این تقدیر بوده باشد
دویم عدد است و نیست حکمی از برای کمتر از ده مرتبه و ثابت میشود حرمت به پانزده
مرتبه و در ده مرتبه خلافی و اشکال عظیمی هست که سزاوار نیست با آن ترک
احتیاط اگرچه قول بعدم نشر بعشر من حیث هی خالی نیست از قوتی بلی اگر معلوم
باشد تاثیر آن در رویانیدن گوشت ثابت میشود حرمت اگرچه نگوئیم بثبوت حرمت
در صورت رویانیدن گوشت بکمتر از ده مرتبه و لو از جهت عدم اطمینان باعتداد
شارع بچیزیکه اتفاق میشود در آن از تاثیر و از این جهت احتمال دارد اینکه معتبر باشد
در عشره فحص از اینکه انبات لحم کرده است یا نه اگرچه عدم اعتبار فحص مطلقا قوی است
سیم زمانست و آن یک روز و یک شب است بطور اتصال خواه ابتدا از روز باشد

علم

قویًا

احتیاط تاثیر

یا از شب پس معتبر نیست عدد معین و نه ظهور اثری بلی احتمال دارد اعتبار اینکه طفل شیر نگاه دارد کند پس اکتفا نمیشود بچیزیکه باقی نمانده اند در معده از جهت عارض شدن قی یا اسهالی بعد از ان بطوریکه احتمال نرود تاثیر ان در نشو طفل معتبر است بودن سیر شدن از شیر و رفع حاجت طفل در مدت مذکوره از ان شیر بطوریکه شیر داده شود هر وقت ظاهر شود از او طلبی یا غالب شود زن شیر دهنده با حتیاط او بشیر بی طلبی از او و با مبادرت با رضاع حسب عادت پس نباشد از برای طفل و نه از برای زن شیر دهنده چیزیکه مشغول بکند ایشانرا او معتاد نباشد پس ضرر ندارد در شیر نخوردن طفل در اثناء مقدار یک ساعت یا دو ساعت از جهت سیری و اما اگر تاخیر کرد شروع را از اول وقت پس ظاهر اینکه انهم ضرر ندارد هرگاه بوده باشد از جهت تاخر طلب طفل و احتیاج او نه از جهت مانعیکه خارق عادت است طفل یا عادت نوع باشد و بنا بر این پس ضرر ندارد در مهیا نبودن زن شیر دهنده از برای شیر دادن پیش از زمان حاجت یا بودن ان محبوب اندرون شیر دادن ولکن این خالی نیست از تاملی و همچنین است حال در طرف اخر و از برای احتیاط رعایت مقدمه در طرف اول و اخر باینکه شیر بدهد طفل را مرتبه اخری که محتاج میشود بشیر پیش از زمان محدود و مرتبه اول بعد از از زمان و وجهی هست مسئلة ظاهر بنا است در کامل بودن روز و شب رضاع بر تحقیق نه تقریب پس اعتنا نکرده میشود بما محدد عرفیه و احوط فی الجمله اعتبار تحدید شرعیت از برای روز و شب مسئلة در اکتفا بملفق از روز و شب با اتصال در نشر حرمت اشکالی هست اقرب اکتفاء است و اما اکتفاء بقدر چیزیکه واقع میشود در روز و شب از رضاع پس سزاوار نیست اشکال در عدم ان و معتبر است در رضعات محرمه قیودی اول تمامی هر رضعه و در نیست اینکه معتبر باشد در ان اگرچه بوده باشد مرجع در ان عرف اینکه مترتب بشود بر هر رضعه سیرابی و سیری طفل شیرخوار و طریق فهم این حصول اثار محسوس است در صبی از بیرون انداختن طفل پستانرا از دهان و ترک ارتضاع بخودی خود و مثل این و اما معتبر است علم یا کفایت میکند ظن باینکه حاصل شود از اثار عادیه خالی نیست دوم انها از وجهی چنانکه عدم اکتفا بعلمیکه حاصل است

بسیری طفل پیش از حصول ان اثار هم خالی نیست از وجهی مسئلة اما معتبر است در تمام بودن رضعه وقوع ان در زمان کمال احتیاج طفل برضاع باینکه بوده باشد از برای او تمام اقتضاء و اینکه معده اش تمام خالی باشد پس اکتفا میشود بوقوع ان و لو کم حاجت داشته باشد صبی اگرچه کمی حاجتش بسبب شیر خوردن پیشترش باشد یا از جهت اینکه غیر شیر غذائی خورده باشد ظاهر کفایت حاجت متوسط معتاد بها است نزد من مسئلة نیست فرقی در نشر حرمت بسبب رضاع در زن شیر دهنده بین صحیحه و مریضه و نه بین اینکه شیر زیاد داشته باشد یا کم هرگاه بقدر معتبر داشته باشد و همچنین فرقی نیست در طفل شیرخوار بین صحیح و علیل و اکول و غیر او بالطبیعه و هرگاه حاصل شد از برای طفل یکی از دو صفت پر خوری و کم خوری از جهت مرضی پیش از انکه بگردد عادت و طبیعت ثانیه از برای او پس از برای اعتبار قدر حاجتش در این هنگام در صورت اول نزد من وجهی هست مسئلة هرگاه از باب ناخوشی شیر در معده صبی نماند یا غذای او نشود از جهت غلبه قی یا اسهالی بر او پس در اکتفاء بچیزیکه واقع میشود از شیر دادن او در این هنگام اشکالی هست بلی ضرر ندارد مجرد احتمال عدم تاثیر شیر در نشو و نمای طفل مسئلة نفهمید رضعه بکمال ثابت است در تحدید عددی قطعا و اما زمانی پس معتبر نیست در ان مگر اینکه در تمام زمان محدود سیر شود طفل از شیر چنانکه گذشت پس اگر اخلال کرد نقص رضعه بسیری طفل منع میشود از نشر حرمت از جهت این مسئلة معتبر در تحدید بنا تاثیر حصول تاثیر است و حصول ان موقوف نیست بر کمال رضعه پس صحیح عدم اعتبار کمال رضعه است در ان مسئلة ضرر ندارد در تمام بودن هر رضعه متصل نبودن اجزاء و منقطع بودن بعض انها از بعضی باسباب عادیه از برای طفل مثل نفس زدن یا اروغ اوردن یا عروض دهشت یا خواب سبکی یا التفات بنا ازی کنندگان اندکی یا نفس در انتقال از پستان بسوی پستان دیگر یا ایستادن شیر غیر از اینها از چیزها ئیکه اتفاق میشوند از برای طفل شیرخوار یا زن شیر دهنده یا غیر ایشان و رجوع میشود بعرف در مواقع اشتباه دوم متوالی بودن رضعات باینکه فاصله نشود بین انها شیر دادن زن دیگری اگرچه بوده باشد صاحب شیر از فحل از جهت اعتبار

یکی بودن زن شیردهنده هم پس باطل میشود حکم مفصوله بفاصله واما معتبر است
تمام بودن دضعه فاصله اشکالی هست که خالی نیست عدم ان زقوتی بلی حکم در چیزیکه
معتد به نباشد از جهت کم بودن ان مثل یکقطره شیر محل تامل است مسئلة زائل
نمیشود حکم دضعه که فاصله میشود بین دضعات بقیه ان هرگاه احتمال داشته باشد
بقای چیزیکه معتد به باشد از ان و با عدم احتمال ان نیز جای تامل مجالی هست مسئلة
هرگاه بوده باشد شیر دادن زن دیگر بشیر یکه خود ش امله باشد یا زنا یا باقی بعد از
دو سال بنا بر اعتبار انها دو و نیست حصول فصل بان بخصوص در وسط
هرگاه شک کرد در حصول فصل نفی میشود با اصل ظاهرا و این شرط معتبر است در
تقدیر عددی و ضرری ندارد در ان فصل بغیر رضاع بلی گاهی تامل میشود در صورت
حصول عدد متفرقا در دو سال اگرچه فاصله نشود بین انها شیر دادن زن دیگر
بطفل واما زمانی پس شناختی اینکه معتبر است در ان که در تمام مدت شیر بدهد
بطفل پس ضرر ندارد در ان چیزیکه محل باشد بان از شیر دادن زن دیگری یا غیر ان
مسئلة از چیزها ئیکه ضرر ندارد در تقدیر زمانی چیزیست که استعمال میشود از
غیر اغذیه از جهت معالجه ناخوشی و مثل ان هرگاه بوده باشد از چیزها ئیکه موجب
تعلیل نشود در تغذیه هم و از چیزها ئیکه ضرر دارد در ان اینستکه غذا داده شود در
غالب مدت بغیر شیر و بیاشامد شیر نه بجهة غذا بلکه و همچنین است باقی صور
مخلوط کردن بین اکل و رضاع بکه صدق نکند در ان صور بر طفل شیرخوار بقول مطلق
و نیز بر شیر دادن زن شیر دادن مدت همچنین بی مسامحه مسئلة بنا فوت میشود
صدق حد زمانی از جهة غلبه خواب یا مانع دیگری که باعث شود امساک طفل از شیر
خوردن و اعتبار در همه چیزیکه ذکر شد بر صدق عرفیست که ملاحظه میشود در ان
عادة نوع و شخص مسئلة بنا فرق میشود بین بودن مصروف در جزئی از زمان
شیر دادن زنی دیگر و غیر ان پس اخلال میکند بحد زمانی اول ولو کم باشد و اخلال
نمیکند دوم ولو زیاد باشد مسئلة بتحقیق بیان کردیم اینکه معتبر در تقدیر نشو
استقلال شیر است بتاثیر اگرچه مستقل باشد بتاثیر غیر شیر هم و باهم باشند هر دو

کودن

موثر مترجم گوید یعنی شیر و غیر شیر سیما از ان امور صدق شیر خوردن و شیر
دادنست در هر سه تقدیر مذکور پس معتبر است اینکه بوده باشد شرب شیر بطور
مکیدن از پستان پس نشر حرمت نمیشود اگر داخل کرده شد شیر دو شیده در حلق
طفل یا رسید در جوفش بسبب نالوچیزیکه شبیه انست و همچنین نشر نمیشود اگر
پنیر شد شیر پس خورد انرا طفل و در حکم شیر دو شیده است در حلق طفل ظاهرا
دو شیدن از پستان مسئلة از برای اعتبار مجرای طبیعی یا معتاد از برای شیر یکدادن
شیردهنده و طفل شیرخوار در نشر حرمت وجهی هست پس کفایت نمیکند مکیدن از
غیر نکمه پستان بلکه از سوراخی در پستان یا غیر ان و نه جذب طفل شیر را از پستان
بغیر دهان بلکه بینی مثلا و مثل ان و اما اشامیدن شیر از پستان اینکه مستور باشد بکتان
و مثل ان پس ضرر ندارد بلکه و همچنین شرب ان بواسطه کوتاهی از نی و مثل ان ضرر ندارد
در نشر حرمت مسئلة معتبر است در نشر حرمت اینکه بوده باشد شیر بحال خودش
پس اگر انداخته شد در دهان طفل چیزیکه ممزوج میشود با شیر و بیرون میبرد انرا از شیر
بودن نشر نمیکند مسئلة هرگاه فرض شود نادرا بیرون رفتن شیر از اسم شیر بسبب امتزاج
ان با ب دهان ضرری ندارد هم در نشر حرمت یعنی نشر حرمت نمیکند مسئلة معتبر است
در نشر حرمت برضاع حیوة شیردهنده و طفل شیرخوار در همه نصاب پس نشر نمیکند
با موت یکی از ایشان ولو در بعض یک رضعه بلی ضرر ندارد خواب و غفلت و بیهوشی
و اجبار از برای زن شیردهنده بلکه از برای طفل شیرخورنده هم اگر ممکن باشد فرض
اگرچه صدق نکند شیر دادن و شیر خوردن زمان انها شرط سیم اینستکه بوده باشد
رضاع تمام نصاب ان در بین دو سال و مراعات میشود این در طفل شیرخورنده از
ولادتش و تمام انفصال او پس اگر شیر داد زن شیردهنده عدد را مگر یکمرتبه پس تمام
شد دو سال بعد از ان تمام کرد انرا بعد از دو سال نشر نمیکند حرمت را و همچنین اگر
تمام شد دو سال پیش از انکه سیر شود طفل از مرتبه اخیره بلی نشر حرمت میکند
هرگاه تمام شد مرتبه اخیره با تمام شدن دو سال طفل مسئلة ضرر ندارد در نشر
حرمت موخر بودن عدد رضاع از بریدن طفل از شیر فعلا هرگاه واقع شود عدد در بین

ذا خلکرده مع
از مادر

دو سال و نفعی ندارد مقدم بودن آن بر بریدن طفل از شیر هرگاه مؤخر باشد از دو سال
مسئله معتبر در دو سال رضاع ماهها هستند و هرگاه شکسته باشد ماه اول
تمام میشود از ماه بیست و پنجم با نتهاء دو آن بسوی قدر یکه از ماه اول کم است اگرچه
احتمال میرود در موارد توقیت بماه نه سال هرگاه شکسته باشد ماه اول اعتبار تمام
کردن آن بسی روز مسئله در اعتبار دو سال در ولد زن شیر دهنده در نشر حرمت
خلافی هست اقرب عدم است بلی اگر بیرون رفتن شیر آن زن از نسبت بولادت عرفا
از جهت طول مدت منجر است بعدم نشر بخوردن از او مسئله در حکم صورتیکه اگر شک
شود در بقاء نسبت شکی هست شرط چهارم اینستکه بوده باشد شیر از برای یک
شوهر پس حاصل میشود اخوت رضاعی بین هر دو شیرخوار هرگاه شیر بخورد یکی از ایشان
بقدر نصاب از زنی و طفل دیگر از زن دیگر و بوده باشد شیر هر دو زن از یک شوهر و حاصل
نمیشود هرگاه شیر بخورند از یک زن که شیر بدهد یکی از ایشانرا بقدر نصاب از شیر یک
شوهر و دیگری را از شیر شوهر دیگر بلی حرام میشوند بر طفل شیرخورنده اولاد نسبی زن
شیر دهنده اگرچه بوده باشند از برای غیر فحلیکه شیر داده شده از شیر او و اولاد آن اولاد
ولو رضاعی باشند چنانکه حرام است بر او اصول رضاعی مرضعه و خواهر او و عمه او
و خاله رضاعی او و کسیکه جاری باشد باین مجری پس این شرط فقط از برای حرمت است
با اخوت رضاعیه و از بعض اصحاب است انکار این شرط و آن ضعیف است و ضعیفتر
از آن اعتبار است در حرمت بغیر اخوت از چیزیکه ذکر شد و تحقیق شناختی بیشتر اینکه
معتبر در نصاب یکی بودن زن شیر دهنده است و اینکه کفایت نمیکند یکی بودن فحل
با متعدد بودن او **و در اینجا است چند مسئله مسئله اول**
هرگاه حاصل شود رضاع میگردد زن شیر دهنده مادر طفل شیرخوار و شوهر او پدر و
طفل ولد هر دوی ایشان میشود پس حاصل میشود نظائر قرابات سبع نسبی از رضاع پس
منتشر میشود حرمت از زن شیر دهنده و شوهر او بطفل شیرخوار و از او بسوی ایشان
و معتبر است حصول نسبتهای هفتگانه بنفسها نه نسبت دیگر یکه صدق کند با چیزی
از آنها در نسب پس نمیگوئیم بعموم منزلت تا این درجه مگر در بعض موارد و واضح میشود

امر ببیان حکم هر یک از طفل شیرخوار و اصول او و فروع او و کسانیکه در حاشیه نسب
یا رضاع او هستند با هر یک از زن شیر دهنده و شوهر و اصول ایشان و فروع ایشان
و کسانیکه در حاشیه نسب یا رضاع ایشانند در ضمن چند فرع فرع اول حرام است
زن شیر دهنده بر طفل شیرخوار از جهت اینکه او مادرش است دوم حرام نیستند اصول
طفل شیرخوار بر زن شیر دهنده از جهت شیر دادن آن زن آن طفلرا اما پدر پس حرام نبودن
مادر ولدش بر او واضح است و اما اجداد پدری طفلیکه شیر خورده پس از جهت اینکه
مادر ولد پسر حرام نیست مگر هرگاه بوده باشد حلیله او و این نسبت در اینجا حاصل
نیست و اما اجداد مادری او پس از جهت اینکه مادر ولد دختر وقتی حرام است که هرگاه
بوده باشد دختر نسبی یا رضاعی و این هیچکدام از ایشان نیست سیم حرامند فروع نسبی
طفلیکه شیر خورده بر زن شیر دهنده از جهت اینکه ایشان احفاد او شدند و نیست فرقی
بین فروع نسبی و رضاعی چهارم حواشی مرتضع قصد میکنیم برادر او نشر احرام نیستند
بر زن شیر دهنده بسبب شیر خوردن برادر ایشان از او و از جهت اینکه مادر برادر در
نسب که حرام است از جهت بودن او است مادر یا زن پدر و حاصل نشده است
برضاع چیزی از آنها و اولی بعدم تحریم بر زن شیر دهنده برادران رضاعی طفلی
هستند که شیر خورده باشد از زن دیگری و حکم فروع حواشی شیرخوار حکم خود
حواشی است پنجم حرام است پسر شیرخوار بر اصول زن شیر دهنده از زنان و
دختر شیرخوار بر اصول او از ذکور از جهت گردیدن ایشان از احفاد آن اصول و
نیست فرقی بین اصول نسبی زن شیر دهنده و رضاعی او و حکم حواشی زن شیر دهنده
از عموها و خالوها حکم خود اصول است در حرمت خواه نسبی باشد یا رضاعی ششم
حرام نیستند اصول طفل شیرخورنده بر اصول زن شیر دهنده از جهت عدم نسبتیکه
محرم باشد هفتم حرامند فروع طفل شیرخورنده بر اصول زن شیر دهنده از جهت
اینکه جدهای ایشانند هشتم حرام نیستند حواشی طفل شیرخورنده و فروع ایشان
بر اصول زن شیر دهنده و حواشی ایشان نهم حرام است طفل شیرخورنده بر فروع
نسبی زن شیر دهنده و ایشان کسانی هستند که متولد شده اند از زن شیر دهنده اگرچه

تا پائین بروند خواه بوده باشد پدر ایشان فحل از برای طفل شیرخورنده باشد و امّا فروع
رضاعی او پس شرط است در حرمت طفل شیرخورنده بر ایشان یکی بودن فحل بنابر مشهور
و اقوی دهم حرامند اصول طفل شیرخورنده بر فروع نسبی زن شیردهنده اگرچه
بوده باشد خارج از قاعده مذکوره و امّا فروع رضاعی او پس نیست دلیلی بر حرمت
ایشان بر فروع نسبی زن شیردهنده اگرچه شیر داده باشد ایشان را بشیر فحل طفل شیر
خورنده و متفرع است بر این اینکه هرگاه شیر داد ولد برادر مادری او بشیر جدّ او یا
غیر او حرام است مادر او و بر پدرش از جهت اینکه مادرش از اولاد زن شیردهنده است
پس حرام است بر پدر طفل شیرخورنده و امّا حرمت جدّه شیردهنده بر جدّ او از جهت
گردیدن او مادر از برای ولد دخترش پس نیست وجهی از برای آن چنانچه گذشت
یازدهم حرامند فروع طفل شیرخورنده اگرچه پائین بروند نسباً و رضاعاً بر فروع
زن شیردهنده در مرتبه اول از جهت اینکه ایشان خالوها یا عموها هستند و امّا فروع
او در غیر مرتبه اول پس حرام نیستند از جهت اینکه ایشان اولاد خالوها یا عموها
هستند دوازدهم حرام نیست کسیکه در حاشیه نسب طفل شیرخورنده یا رضاع
اوست بر فروع مرضعه رضاعاً از جهت شیرخوردن برادر ایشان و همچنین حرام
نیستند حواشی رضاعیه از برای طفل شیرخورنده بر فروع نسبی زن شیردهنده و امّا حرمت
حواشی نسبی طفل شیرخورنده بر فروع نسبی زن شیردهنده پس در آن است خلافی و اشکال
شاید اقرب عدم باشد سیزدهم حرام است مرتضع بر کسانیکه در حاشیه نسب مرضعه
یا رضاع او هستند قصد میکنم برادران و خواهران او را نسباً یا رضاعاً و نیست حرمتی
در فروع آن حواشی چهاردهم حرام نیستند اصول طفل شیرخورنده بر کسانیکه در
حاشیه نسب زن شیردهنده اند پس جایز است از برای پدران طفل شیرخورنده اگرچه
بالا روند تزویج در خواهران زن شیردهنده و جایز است از برای مادران طفل شیر
خورنده تزویج در برادران زن شیردهنده پانزدهم حرامند فروع طفل شیرخورنده
بر حواشی نسب زن شیردهنده و حواشی رضاع او از جهت بودن حواشی خاله از برای
پدران فروع و نیست حرمتی بین فروع حواشی و فروع طفل شیرخورنده شانزدهم

تزویج خود موضعه

حرام نیست کسیکه در حاشیه نسب طفل شیرخورنده است بر کسیکه در حاشیه نسب
مرضعه است پس جایز است از برای برادران طفل شیرخورنده تزویج در خواهران
زن شیردهنده چنانچه از برای ایشان جایز است هفدهم حرام است طفلیکه
شیرخورده اگر مؤنث باشد بر فحل از جهت اینکه دختر اوست هیجدهم حرام نیستند
اصول طفل شیرخورنده اگر مؤنث باشند اگرچه بالا بروند بر فحل از جهت اینکه جدّه های
ولد حرامند بر پدر از جهت بودن ایشان جدّات از برای او یا مادر زن از برای پدر و
حاصل نمیشود برضاع هیچیک از دو عنوان و همچنین حرام نیست بر فحل فروع آن اصول
از جهت عدم حصول عنوان اینکه محرّم باشد از برای ایشان نوزدهم حرامند فروع
طفل شیرخورنده اگرچه پائین بیایند بر شوهر زن شیردهنده از جهت گردیدن ایشان
احفاد از برای او بی فرقی بین نسبی و رضاعی بیستم حرام نیست کسیکه در حاشیه
نسب شیرخورنده است یعنی خواهران او بر شوهر زن شیردهنده از جهت عدم
حصول عنوان دختر یا دختر زن در ایشان بیست و یکم حرام است طفل شیرخورنده
بر اصول شوهر زن شیردهنده از جهت گردیدن ایشان جدّ از برای او بیست و دوم
حرام نیستند اصول طفل شیرخورنده بر اصول زن شیردهنده پس جایز است از برای
پدران طفل شیرخورنده اینکه تزویج بکنند در مادران شوهر زن شیردهنده و بعکس
از جهت عدم حصول عنوان محرّمه بیست و سیم حرامند فروع طفل شیرخورنده بر
اصول شوهر زن شیردهنده از جهت بودن ایشان جدّ آن فروع بیست و چهارم
حرام نیست کسیکه در حاشیه نسب طفل شیرخورنده است بر اصول شوهر زن
شیردهنده چنانچه حرام نیست بر خود شوهر بیست و پنجم حرام است طفل شیر
خورنده بر فروع شوهر زن شیردهنده نسباً و رضاعاً از جهت اینکه ایشان برادر
و اولاد برادرند خواه بوده باشند از مرضعه یا غیر مرضعه بیست و ششم حرام است
پدر طفل شیرخورنده بر فروع شوهر زن شیردهنده که متولد شده باشند از او
برخلاف قاعده بیست و هفتم حرامند فروع طفل شیرخورنده نسباً و رضاعاً
اگرچه پائین بروند بر فروع شوهر زن شیردهنده نسباً و رضاعاً در مرتبه اول

از جهت عنوان عمومه بیست و هشتم حرام نیست کسیکه در حاشیه نسب طفل
شیرخورنده است یعنی برادران و خواهران او بر فروع شوهر زن شیردهنده با
اشکال کنند بیست و نهم حرام است طفل شیرخورنده بر کسیکه در حاشیه نسب
شوهر زن شیردهنده یا رضاعا او ست از جهت عنوان عمومه سی ام حرام نیستند
اصول طفل شیرخورنده بر کسیکه در حاشیه نسب فحل است از جهت عدم حصول
عنوان اینکه محرم باشد سی و یکم حرامند فروع طفل شیرخورنده نسبا و رضاعا اگر
چه پائین بیایند بر کسانیکه در حاشیه فحلند نسبا یا رضاعا از جهت اینکه ایشان
اعمام یا اخوالند از برای پدر ایشان و نیست تحریمی در فروع حواشی سی و دویم
حرام نیست کسیکه در حاشیه نسب طفل شیرخورنده است بر کسیکه در حاشیه
نسب فحل است چنانکه حرام نیست بر خود فحل و معلوم میشود از چیزیکه ذکر کردیم
فساد توهم تحریم در چند مورد از آنها است جدات طفل شیرخورنده نسبت
بصاحب شیر و از آنها است خواهران نسبی و رضاعی طفل شیرخورنده نسبت
بصاحب شیر هم و از آنها است اولاد نسبی و رضاعی فحل و اولاد مرضعه نسبا
نسبت ببرادران مرتضع که شیر داده نشده باشند بشیر آن فحل و از آنها است
حرمت زن بر زوجش هرگاه شیر داد برادرش را یا خواهر پدری و مادری خود را
یا پدری تنها و مادری تنها را بسبب توهم اینکه طفل شیرخورنده گردیده است
ولد از برای فحل و از برای خواهرش که مرضعه است و خواهر ولد نسبی شخص
حرام است بر او و از آنها است صورتیکه هرگاه شیر بدهد زن ولد برادرش را
بسبب توهم گردیدن مرضعه عمه از برای ولد فحل و عمه ولد نسبی حرام است و
از آنها است صورتیکه هرگاه شیر بدهد ولد خواهرش را از جهت گردیدن او
خاله از برای ولد زوج و خاله در نسب حرام است جمعا و از آنها است صورتیکه
هرگاه شیر بدهد ولد ولدش یا ولد هوویش را پس توهم کرده اند اینکه حرام میشوند
مرضعه و هوو بر زوج از جهت گردیدن ایشان جده ولد او و جده ولد در نسب
یا مادر خودش است یا مادر زوجش است و از آنها است صورتیکه هرگاه شیر بدهد

زوجه عمو یا عمه یا خالو یا خاله اش را بسبب توهم اینکه زوجه میگردد مادر ایشان
و حرام است بر زوج در نسب جده مادری یا پدری زوجه و از آنها است
صورتیکه هرگاه شیر بدهد زوجه ولد عمو یا عمه یا خالو یا خاله اش را بسبب توهم
گردیدن فحل پدر ولد عمو یا ولد خالوی او و ایشان در نسب عمو و خالویند
و توهم لزوم جمع بین زن و دختر برادرش یا خواهرش در صورت ارضاع
ولد عمه و خاله و از آنها است صورتیکه هرگاه شیر بدهد برادر زوج یا خواهر
زوج را بسبب توهم اینکه مادر برادر یا خواهر یا مادر است یا زوجه پدر است
و از آنها است صورتیکه هرگاه شیر بدهد زوجه ولد ولد زوج را بسبب توهم
اینکه او یا دختر است یا حلیله پسر است و از آنها است صورتیکه هرگاه شیر
بدهد زوجه ولد خواهر زوج را بسبب توهم اینکه او خواهر است و از آنها است
صورتیکه هرگاه شیر بدهد زوجه هم زوج یا عمه او یا خالو یا خاله او را بسبب
توهم جد بودن یا زوجیت از برای جد مسئله دویم صحیح و معروف حرمت
دختران فحل و دختران زن شیردهنده است بر پدر طفل شیرخورنده از جهت
منزله که تصریح شده است بان در اینجا و از برای تعمیم در ولد فحل از برای رضاعا
وجهی هست بخلاف زن شیردهنده و باعث نمیشود این اینکه حرام باشد بر او
زن شیردهنده و نه مادر او و نه خواهر او و نه مادر صاحب شیر و نه خواهر او
و اما حرام است نکاح پدر شیرخورنده در اولاد فحل و در اولاد زن شیردهنده
دو قول هست خالی نیست دویم آنها از وجهی بنا بر تعمیم اولاد فحل زن شیردهنده
از برای چیزیکه پائین بیایند از ایشان خالی نیست از وجهی و همچنین تعمیم پدر از برای
چیزیکه بالا برود و در الحاق پدر رضاعی از برای طفل شیرخورنده به پدر نسبی او
تردیدی هست و بنا بر الحاق هرگاه شیر بخورد از زنی و از دخترش حرام میشود دختر
بر زوجش و در نکاح برادران طفل شیرخورنده که شیر نخورده باشند از این شیر
در اولاد فحل و اولاد زن شیردهنده خلافی هست اظهر جواز است و اما هرگاه
شیر بدهد زنی پسری را از برای قومی و پسری را از برای قوم دیگری جایز است اینکه

نکاح بکنند برادران هر یک از ایشان در خواهران دیگری از جهت اینکه نسبت
نسبی بین ایشان و نه رضاعی **مسئله سیم** رضاعیکه حرام میکند نکاح را بر
بر تقدیر پیش بودن رضاع بر آن باطل میکند آنرا بر تقدیر لحوق آن پس هرگاه تزویج
کرد برای خود دختر شیرخواری را پس شیر داد او را مادر زوج یا خواهر او یا جده او یا
زوجه پدر بشیر پدر یا زوجه برادر بشیر برادر فاسد میشود نکاح پس اگر
مستقل باشد شیرخورنده بشیر خوردن مثل اینکه سعی کند رضیعه بسوی مرضعه
و بمکد پستان او را بی شعور مرضعه زائل میشود ملک او از برای مهر اگر بوده باشد
باقی در ذمه زوج یا عین موجودی از جهت عروض بطلان از برای عقد یکه ملک
مهر است بسبب انتفاء چیزیکه شرط است در صحت آن حدوثا و بقاء و نیست این
از تلف شدن متعلق مهر تا اینکه اشکال شود بمنع ضمان در تفویت بضع و امکان
عدم مساوات مسمی از برای مهر المثل و هرگاه متولی شد مرضعه ارضاع را مسلم
مقتضای چیزیکه ذکر شد اینکه باقی نماند از برای او ملک مهر لکن استظهار شده است
اتفاق علما بر استحقاق مهر یا نصف آن پس از برای تامل بد مقام مجالی هست و
هرگاه تفویض شده باشد بضع صغیره پس اقرب عدم ثبوت متعه است از برای
او و این چیز نیست که بزوجه مفوضة البضع میدهد و هرگاه سعی کرد رضیعه بسوی
مرضعه و مکید پستان او را با التفات او از برای این و منع نکرد او را اثبات مهر
یا نصف آن در اینجا مشکلتر است و آیا رجوع میکند زوج بر مرضعه بچیزی که
باعث غرامت آن شده است گفته شده است بلی و اقرب عدم است و عدم
رجوع معتبر است در صورت اذن زوج در شیر دادن زوجه شیرخوار **مسئله**
هرگاه تزوج کرد زن کبیره بر پسر شیرخواری پس شیر خورد از کبیره اقتضا دارد
باشد فساد نکاح او را پس گفته شده است در اینجا هم بوجوب نصف مهر و
لکن ثابت نیست **مسئله** هرگاه شیر خورد مملوکه از کسیکه حرام میشود بسبب
آن بر مولای او حرام میشود بر او و هرگاه بوده باشد مرضعه مباشر از برای رضاع
گفته شده است اینکه او ضامن میشود از برای مولی ضرر را اگر چه نیست اگر چه آزاد

نشود آن مملوکه از جهت اینکه بضع او ملک مولی است و در آن نسبت نظری و الی النظر
واضحتر است در صورتیکه هرگاه بوده باشد کنیز محلله پس حرام شود از برای محلل له
بسبب رضاع **چهارم** قرار یافتن اینکه باعث حرمت نکاح میشوند عینا یا جمعا در نسب
با انضمام آنها با مصاهرت باعث میشوند حرمت را همچنین هرگاه حاصل بشوند از رضاع
پس همچنانکه حرام است در نسب مادر زوجه و دختر زوجه مدخول بها و زوجه پدر
و زوجه پسر همچنین است در رضاع و همچنانکه حرام است در نسب خواهر زوجه جمعا
و دختر برادر و دختر خواهر او بدون رضای عمه و خاله پس همچنین است در رضاع
پس بتحقیق جاری نیست رضاع در همه این مجرای نسب نه مصاهرت و ثابت نشده است
جریان رضاع مجرای مصاهرت در جائیکه حاصل بشود بسبب رضاع چیزیکه ملازم باشد
علاقه را که حاصل میشود بمصاهرت پس ملحق بشود حکم مادر زوجه و دختر او و مثلا مادر
مرضعه ولد و دختر او را از جهت جریان مرضعه مجرای زوجه و در اینجا است چند
فرع **فرع اول** هرگاه بوده باشد دو زوجه کبیره و صغیره پس شیر داد کبیره
صغیره را چهار صورت دارد **صورت اول** اینکه بوده باشد کبیره مدخول بها و
شیر بدهد صغیره را بشیر شوهر پس حرام میشوند هر دو بر او ابدا **دویم** اینکه
نبوده باشد کبیره در صورت مذکوره مدخول بها با اینکه بوده باشد شیر حاصل از
وطی از شبهه پیش از عقد با او و یا از ولادتیکه حاصل شده باشد از مجرد مبیض بی التقا
ختانین با زوج دخول کرده باشد بزوجه کبیره و طلاق داده باشد او را در حالیکه
صاحب شیر باشد از آن مرد بعد از آن بعد از عقد کرده باشد او را و دخول
نکرده باشد با او پس حرام میشوند بر او مؤبدا در اینجا هم **سیم** اینکه بوده باشد رضاع
بشیر غیر شوهر یا دخول بزن کبیره پس حرام میشود صغیره قطعا و کبیره بنابر صحیح **چهارم**
اینکه نبوده باشد کبیره مدخول بها در صورت سابقه پس حرام میشود کبیره بنابر صحیح
صغیره و آیا منفسخ میشود نکاح صغیره اگر چه جایز باشد تجدید عقد بر او وجه انفساخ
از جهت اینکه انفساخ مقتضای تساوی نسبت مقتضی بقاء نکاح است بهر دو یا امتناع
تاثیر آن در هر دو و معین نمیشود صغیره از برای تاثیر آن بچیزیکه حاصل میشود در این

هنگام از حرمت ابدیه از برای کبیره و ثابت میشود مهر از برای زوجه کبیره با دخول
نه بی دخول اگر بوده باشد ان کبیره متولی ارضاع و کلام در استحقاق صغیره از برای
مهر یا نصف ان و در رجوع زوج بغرامتیکه میکشد بر کبیره چنانچه کذشت فرع
دویم هرگاه بوده باشد از برای شخص زن کبیره و دو زوجه صغیره پس شیر داد ایشانرا
کبیره حرام میشوند همه اگر دخول کرده باشد بکبیره یا بوده باشد ارضاع بشیر ان شخص
و الا حرام است کبیره نه دو صغیره ولکن منفسخ میشود نکاح هر دو با هم هرگاه تمام شود
ارتضاع ایشان بیک دفعه و الا پس عقد اول تنها فرع سیم هرگاه بوده باشد
از برای شخص دو زوجه کبیره و دیگری رضیعه پس شیر دادند هر یکی از ایشان بعد از ان
دیگری پس کلام در اول و مرتضعه چنانچه کذشت و در حرمت دویم خلافی و
اشکالی هست فرع چهارم هرگاه شخص طلاق داد زوجه اش را پس شیر داد از زوجه
زوجه رضیعه اش را حرام میشوند هر دو براو اگر بوده باشد رضاع بشیر همان شخص یا بوده
باشد مطلقه مدخول بها و الا حرام نمیشود صغیره و منفسخ نمیشود نکاح او فرع پنجم
هرگاه بوده باشد از برای شخص کنیزی پس شیر داد زوجه شیرخوارش را حرام میشوند هر دو
اگر بوده باشد رضاع بشیر همان شخص یا بوده باشد کنیز مدخول بها و الا حرام نمیشود
زوجه و منفسخ نمیشود عقد او و حکم مهر چنانچه کذشت **مسئله پنجم**
هرگاه گفت این زن خواهر رضاعی یا دختر من است مثلا و ممکن باشد این در حق هر دوی
ایشان پس اگر بوده باشد پیش از عقد برا و حکم میشود براو بحرمت ظاهرا خواه تصدیق
بکند زن او را یا تکذیب بکند یا اظهار بکند جهل را بحال پس جایز نیست از برای ان مرد
تزوج با ان زن اگرچه نافذ نیست اقرار او بر ان زن مادامیکه تصدیق نکرده باشد او را پس
واجب است بر ان زن تستر از او و مثل ان و هرگاه رجوع کرد از اقرار خود و تصدیق کرد
زن او را و اظهار کرد از برای رجوعش تاویل محتملی مثل اینکه گفت اعتماد کرده بودم در
اقرار بر قول کسیکه خبر داد مرا بعد از ان معلوم شد از برای من اینکه مثل این ثابت
نمیشود بان رضاع احتمال دارد قویا عدم تسلط بر منع ایشان از تزویج بلکه و همچنین
با اظهار زن جهل را از اول امر و اگر بوده باشد بعد از عقد پس یا اینستکه تصدیق

زن او را پس حکم میشود بفساد عقد از اصل یا از جهت ارضاع اگر اتفاق کردند بر عروض
ان بعد از عقد و ظاهر کفایت نیست از برای کسیکه اراده کند تزویج او را و جاهل
باشد بحال پس محتاج نیست بحکم حاکم یا بینه یا طلاق احتیاطا بعد از ان در صورت
حکم بفساد عقد از اصل نیست مهری از برای زن اگر دخول نکرده باشد با و یا از انیکه
باشد از جهت علم او بحال و الا مستحق است از برای مهر المثل بنا بر اقرب نه مسمی
یا اقل الامرین و یا اینستکه تکذیب میکند زن او را پس اگر دفع شد بحاکم شرعی حکم
میکند بین ایشان بچیزیکه مقرر است از برای او از بینه یا قسم یا غیر اینها و ملزم میشوند
بمقتضای ان ظاهرا در عقد و مهر و اگر خلاصی جست مرد از مطالبه زن بحقوقش
بطلاق منقطع نمیشود نزاع ایشان در مهر هکو بترافع یا تصالح و یا اینستکه ادعاء
میکند زن جهل را بحال پس زوج ملزم میشود بسبب اقرارش لکن اقرار او جاری نمیشود
بر زوجه پس واقع میشود نزاع و مبنا شد امر چنانچه در صورت تکذیب است
و زیاد میشود در اینجا توجه یمین بسوی زن اگر ادعا بکند زوج علم او را پس قسم
بخورد زن بر عدم علم و بر هر حال محتاج است زوجه در حکمش بسوی تخلص بطلاق
اگر حکم نشود بر وفق او و احتمال اجبار زوج بطلاق نیست وجهی از برای ان در
هیچیک از صور و قول بتنصیف مهر پیش از دخول جائیکه حکم میشود بر زوج باجتناب
از زوجه از جهت اقرار او بی اقامه بینه واضح نیست ماخذ ان **مسئله** هرگاه گفت
زن این برادر من یا پسر رضاعی من است بر وجهیکه ممکن باشد پس اگر بوده باشد قبل
از عقد پس ظاهر سماع ادعای اوست اگر ممکن باشد تجدد علم از برای او و اما اگر
اعتراف کرد بعلم خودش بحال زمان عقد پس در سماع اشکالی هست بعد از ان هرگاه
حکم کرد حاکم از برای زن جدائی میشود بین ایشان و از برای استرداد چیزیکه انفاق
شده است براو از جهت مستحق بودن او وجهی هست و نیست مهری از برای زن
مگر با دخول زمان جهل زن پس ثابت میشود از برای او مهر المثل بنا بر اقرب و اگر
حکم نشد از برای زن واقع نمیشود تفریق ولکن واجب است براو اینکه تمکین ندهد
مرد را از خودش و اینکه خلاص بکند خودش را از مرد بچیزیکه ممکن است او را و در نفقه
کردن

کذشته وچیزیکه قبض کرده است از مهر بدون استحقاق وغیبا باشد از برای زن مطالبه بچیزی از حقوقش همه اینها از جهة اقرار اوست وزوج مکلفست واقعا بمقتضای واقع وملزمست در ظاهر بچیزیکه اقتضا میکند اقرار او یا حکم حاکم اگر حاصل شود وامر در اجبار بطلاق چنانستکه کذشت واکر بوده باشد ادعای زن پیش از عقد حکم میشود بر زن بظاهر اقرار چنانچه ذکر شد در اقرار زوج مسئلهٔ ششم قبول نمیشود شهادت برضاع مکر اینکه بتفصیل باشد پس اکتفا نمیشود بتحدید شاهد رضاع را ببودن آن محرم شرعا بلکه ونه بشهادت واینکه آن زن خواهر رضاعی اوست بلکه لابد است اینکه ذکر بکند چیزیرا که اعتقاد دارد از احکام محرم یا معلوم باشد عدم اعتقاد او بچیزیکه مخالف باشد با ذلک بلی معتبر نیست ظاهرا تفصیل رضاع بذکر رسیدن شیر بجوف طفل ومثل آن از اموریکه معتبرند در صدق آن عرفا واما اقرار برضاع در جائیکه معتبر است پس ظاهر عدم اعتبار تفصیل در آن وهمچنین در جائیکه ثابت میشود اقرار بشهادت مسئلهٔ هفتم مستحبست از برای مسترضع ولی باشد یا غیر او اینکه اختیار بکند از برای رضاع زن عاقله مسلمه بلکه مومنه عفیفه پاکیزه از جهت تاثیر رضاع در طباع وصور پس دور نیست تعدی از اوصاف مذکوره بباقی اوصاف محموده خلقا وخلقا وروایت شده است از حضرت امیر المؤمنین ع اینکه آنحضرت فرمودند نیست شیری که شیر داده شود بان صبی با برکت تر از شیر مادر او ومکروهست استرضاع کافره وکراهت در مجوسیه شدید تر است از یهودیه ونصرانیه وبا اضطرار استرضاع میشود ذمیه واز برای احتمال زوال کراهت در این هنکام وجهی هست ومنع بکند او را از شرب شراب وخوردن کوشت خوک واما این واجبست یا مستحب دو وجه هست ومکروهست تسلیم کردن ولد باو که در خانه خود ببرد وشیر بدهد مسئلهٔ مکروهست استرضاع زنیکه متولد شده باشد از زنا وزنیکه شیر او از زنا است ودر چند خبر مذکور شده اینکه مولای کنیز زانیه اکر عمل او را تحلیل کرد شیر او پاکیزه میشود وکراهت انتفاع با زائل میکردد وبعدی در این نیست مبحث سیم مصاهره علاقه ایستکه حادث

میشود بین هریک از زوج وزوجه واقرباء دیکری بسبب نکاح وآن باعث میشود حرمت مؤبده را از برای مادر زوجه هرقدر بالا برود ودختران او واکرچه پائین بیایند وزوجه پدر اکرچه بالا برود وزوجه پسر اکرچه پائین بیاید واکرچه بوده باشد پسر دختر مسئلهٔ کفایت میکند عقد بدون وطی اکرچه بوده باشد منقطعه در حرمت زوجه پدر وپسر ودر مادر زوجه بر خلاف ضعیفی در اخیر واما دختران او پس حرام میشوند جمعا مادامیکه دخول نکرده باشد بمادر ایشان پس هرکاه دخول کرد با او حرام میشوند مؤبدا اکرچه نبوده باشند در حجر او مقدم باشد ولادت ایشان بر وطی یا مؤخر باشد از آن مسئلهٔ ملحق میشود بنکاح در چیزیکه ذکر شد وطی بملک یمین وتحلیل واما زنا پس یا اینستکه میباشد سابق بر عقد پس اکر بوده باشد بخاله حرام میشود دختر او بر زانی واما مادر او پس حرام است بر او بسبب دیکری چنانکه حرام میشود دختر خاله بر پسر زانی ویا حرام میشود دختر خاله بر پدر زانی نیز ظاهرا بنابر اینست بر حکم زنا با اجنبیه بلی دور نیست تعدی از دختر بدختر او پس پائین تر بلکه واز خاله که خواهر مادر است بسوی خواهر مادر مادر ونه خواهر پدر مادر چنانکه دور نیست الحاق عمه بخاله در حرمت دختر او بسبب زنا با او اکرچه مخصوص است نص مسند بخاله واکر بوده باشد زنا بغیر خاله وعمه پس در ترتب احکام مصاهره بر او وعدم آن چند قول هست سیم آنها تفصیل است پس حرام است زنا شده با و بر پدر زانی وپسر او وحرام نیست مادر او ودخترش بر زانی واحوط اکر نباشد اقوی اولست واما اینستکه زنا بعد از عقد است پس حرام نمیکند حرام حلال را واثر نمیکند تحریم را وخلاف در چیزیکه لاحق باشد از برای عقد وسابق باشد بر دخول ضعیف است بلی از برای ایشانست خلافی ظاهرا در کنیز هرکاه زنا کند با و پسر مالکش یا پدرش پیش از آنکه وطی کند او را مالکش غیر خلاف در اینکه از برای زنا اثر مصاهرتی هست یا نه واز برای اینست وجهی در اعتبار بنابر نظر بسوی اخبار مسئلهٔ ظاهر اینستکه مراد از اینکه زنای لاحق حرام نمیکند حلال را اینکه باطل نمیکند چیزیرا که پیشی کرفته است آنرا از عقد نه اینکه هرکاه حاصل شود

فراق از آن زن بفسخ یا طلاق منع نمیکند از تجدید عقد برا و هم پس بدرستیکه ظاهر
اینکه از برای اوست حکم سابق نسبت بعقد متجدد و اولی از آن صور آنستکه هرگاه
واقع شود زنا بعد از فراق بلی اگر واقع شود بر مطلقهٔ رجعیه مشکل است منع
آن از رجوع مسئلهٔ هرگاه تزوج کرد کنیزی را پس زنا کرد بمادرش بعد از آن
خرید زوجه را پس در بقاء آن بر حلیت و عدم آن از جهت اینکه سبب متجدد و آن
ملک است مسبوق است بزنا پس میباشد مثل عقد جدید دو وجه هست و جریان
چیزیکه ذکر شد در زنا از تفصیل بین سابق و لاحق آن در وطی شبهه دور نیست
مسئلهٔ نیست اثری از برای نگاه کردن بصورت کنیز و دو دستش بر وجهیکه حلال است
از برای غیر مالک او و در جواز لمس چیزیکه جایز است نظر کردن بسوی آن نظر هست
لکن اگر جایز باشد میباشد مثل نظر بی اثر و اما نظر بسوی چیزیکه جایز نیست پس مشهور
اینستکه نظر کردن پدر تاثیر میکند حرمت منظورالیها را بر پسر و آن احوطست اگر
نباشد اقوی و از برای علماء است در تاثیر نظر کردن پسر حرمت را بر پدر خلاف و نفی
کرده اند آنرا بعض کسانیکه اثباتش کرده اند در اینجا و لیکن احوط هم تاثیر است و
ملحق کرده اند بعض علماء نظر حرام را از جهت اقتران آن بشهوت بسوی چیزیکه
حلال است بنظر بسوی چیزیکه حلال نیست و خالی نیست از تاملی مسئلهٔ لمس
حرام مثل نظر است در اثر بلکه امر در آن اظهر است و احوط و اشهر حرمت مادر
و دختر است بلمس و نظر همهٔ این در مملوکه است از برای نظر کننده یا لمس کننده که
خالی باشد از چیزیکه مانع باشد از تزویج از برای غیر و مثل آن اگرچه حرام باشد
از جهت عارضی مثل احرام و حیض و مثل آنها و اما نظر باجنبیه یا لمس او پس ثابت
نشده است از برای آن اثری و در شمول حکم در مالک و مملوکه از جهت نظر صغیریکه
مانع است از استمتاع اگرچه فرض شود هیجان شهوت تاملی هست مسئلهٔ
از جملهٔ احکام مصاهرتست حرمت جمع بین دو خواهر در نکاح اگرچه یکی از ایشان
بدوام باشد یکی متعه پدری باشند یا مادری یا پدری و مادری هر دو دخول کرده
باشد زوج بخواهر اول یا نه هر دو آزاد باشند یا هر دو کنیز باشند یا مختلف

پس فاسد است نکاح دویم و هرگاه جمع کند بین هر دو در یک عقد روایت شده است
اینکه او مخیر است در اختیار هر یک از ایشان و اشبه فساد آنست مسئلهٔ
چنانچه حرام است جمع بین دو خواهر نکاحا همچنین حرام است جمع بین ایشان در
وطی بملک یا بعقد در یکی از ایشان و ملک در دیگری پس هرگاه وطی کرد
کنیزیرا بسبب ملکیت حرام میشود برا و وطی دیگری بملک مادامیکه بیرون نرود
اول از ملکش لزوما و در جایز شکی هست که موهون است بخصوص هرگاه متوقع
باشد جواز بعد از لزوم بلی الحاق اسباب تحریم مثل تزویج و رهن باخراج
از ملک مشکل است و اما تزویج خواهر مملوکه که موطوئه باشد پس گفته شده که
حرام است مادامیکه بیرون نرود اول از ملکش و گفته شده است صحیح است
تزویج و حرام است موطوئه بملک و ترجیح صعب است مسئلهٔ هرگاه وطی
کرد یکی از دو خواهر را بملک بعد از آن وطی کرد خواهر دیگر را بملک پس بر حرمت
اول و عدم آن اشکالی هست و در محلل او چند قول هست و محلل دویم چیزیستکه
گذشت مسئلهٔ هرگاه تزوج کرد یکی از دو خواهر را جایز است از برای او
شراء دیگری لکن حرام است وطی او مادامیکه طلاق نداده باشد اولی را مسئلهٔ
عدهٔ رجعیه در حکم زوجیت است پس اگر طلاق داد زنی را و اراده کرد نکاح
خواهرش را جایز نیست از برای او تزویج خواهر تا اینکه بیرون برود اول از عده
یا بوده باشد طلاق باین یا بوده باشد فراق بسبب موت یا فسخی پس جایز است
بمجرد طلاق و در عدهٔ متعه خلافی هست احوط اینکه او مثل رجعیه است
مسئلهٔ هرگاه طلاق داد زوجه را بطلاق رجعی و اسقاط کرد زوج حق
رجوع را و گفتیم بسقوط آن باسقاط پس آیا جایز است تزویج خواهرش پیش
از گذشتن عده یا نه دو وجه هست مسئلهٔ روایت شده است اینکه حلال
نیست از برای احدی اینکه جمع کند دو تا از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام
در زوجیت پس بدرستیکه این میرسد بآن حضرت پس شاقست بر او لکن عدم
ظهور حکم از برای اهل فتوی شاید منع کند از خروج از عموم حل بسبب این

روایت اگرچه صحیح است سند آن مسئلهٔ از احکام مصاهرت است حرمت
ادخال دختر خواهر زوجه و دختر برادر او بر زوجه مگر برضای او بنابر صحیح پس
اگر داخل کرد ایشان را بر زوجه بدون رضای او منزل نمیشود عقد مدخول
علیها بنابر صحیح و در موقوف بودن عقد داخله بر اجازت عمه یا خاله و بطلان
آن دو قول هست که خالی نیست قول اول از قوتی مسئلهٔ شامل میشود حکم
مذکور دوام و انقطاع را در هر یک از ایشان و بودن رضای ایشان بداعی
اصلی یا از جهت خارجی مثل بذل مالی و مثل آن یا خوف طلاقی و مثل آن از
امور مشروعه و احوط اگر نباشد اقوی اعتبار اذن است پس کفایت نمیکند
مجرد رضای باطنی بلی معتبر نیست لفظ و نه صریح احد بلکه کفایت میکند ظهور
معتبر باشد و ظاهر اینستکه شرط واقعیست پس نفعی ندارد علم باذن با عدم آن
واقعاً و فاسد نیست از کسیکه اعتقاد داشته باشد بعدم اذن با ثبوت
آن یا بثبوت نسبت با عدم آن و شامل میشود برادر و خواهر در حکم مذکور
پدری و مادری و پدری تنها و مادری تنها را و قدر یقینی از مورد نص
عمه و خاله قریبه است اگرچه تعمیم از برای بعیده احوط است و ظاهر مساوی
بودن زنان عقد رجعیه است از برای زوجه مسئلهٔ داخل کردن چند تا
از دختران برادران و خواهران موقوف بر اذن در هر یک ولو بعموم چنانکه
تجدید ادخال بعد از مفارقت بطلاق یا غیر آن موقوف بر تجدید اذن و اما
رجوع بمطلقه پس نه چنین است و باطل میشود اذن برجوع پیش از تمام عقد
اگرچه عالم نشود بآن زوج و مقتضای عموم حکم در هر یک از هر دو طرف اینستکه
نیست فرقی بین صغیره و کبیره و عاقله و مجنونه و رشیده و سفیهه و حاضره و
غایبه ولو بغیبت منقطعه و حره و امه بلکه و مسلمه و کافره اگرچه از برای
تامل در بعض آنها مجالی هست و نافذ است اذن از سفیهه در ادخال براو
و دور نیست ولایت پدر و جد در اذن از صغیره و مجنونه و ظاهر اینستکه
نیست در اذن کنیز اذن خواستن در ادخال از مولای او از جهت اینکه کفایت

نمیکند اذن مولی از اذن کنیز مسئلهٔ اقرب شرط نبودن اذن عمه و خاله است
در ادخال دختر برادر و دختر خواهر یکه مملوکه باشند بر ایشان بملک و همچنین اگر
عمه و خاله مملوکه در داخل کردن دختر برادر و دختر خواهر بر ایشان بتزویج
صحیح جواز داخل کردن عمه و خاله است بر دختر برادر و خواهر اگرچه کراهت
داشته باشند دختر برادر و دختر خواهر بلی گفته شده است باعتبار رضای
داخلتین و وقوف عقد بر اجازه ایشان اگر واقع شود عقد با جهل ایشان بحال
و خالی نیست از ضعفی مسئلهٔ هرگاه جمع کرد بین عمه و خاله و بین دو دختر
ایشان از برای صحت وجهی هست که خالی نیست از قوتی مسئلهٔ حکم رضاع در
کسیکه حرام است عیناً یا جمعاً بمصاهرت و چیزیکه ملحق است بآن حکم نسب است
چنانکه گذشت تنبیه بر آن در رضاع و ملحق است باین مقام چند مسئله مسئلهٔ
اول احوط اینکه اکتفا شده است بر آن شهرت قدما اینستکه جایز نیست از برای حر
آزاد عقد کنیز مگر بدو شرط یکی عدم طول و تفسیر شده است بمالی که وفا بکند بمهر
و نفقه از برای حره و در حکم عدم طول است عدم حره که صالح باشد از برای استمتاع
چنانکه در حکم مال داشتن است تمکن از آن بقوه قریبه و دیگری خوف عنت و تفسیر
شده است بمشقت از ترک وضرر برنج کشیدن عزوبت یا وقوع در حرام و از مشهور نقل
کراهت و از برای تردد است مجالی و شامل میشود نکاح کنیز دوام و انقطاع را نه تحلیل را
ظاهراً و بنابر تحریم نکاح پس در فساد آن و عدم فساد دو قول هست مسئلهٔ هرگاه
دارا بود هر دو شرط مزبور را و عقد کرد بر کنیز بعد از آن متجدد شد فقد آنها ضرر ندارد
در بقاء صحت عقد بلی اگر طلاق داد او را خالی نیست جواز رجوع او بعد از تجدد فقد
از اشکالی مسئلهٔ هرگاه دفع عنت شد بتزویج کنیزی قرار داده شده است
مقتضای اشتراط مزبور عدم جواز تزویج کنیز دیگری بر او و با تبدیل معقوده
بدیگری پس ظاهر عدم منع است از آن مسئلهٔ جایز نیست نکاح کنیز ولو با دو شرط
مذکور بر حره مگر باذن حره و هرگاه بوده باشد نزد شخص دو حره مزوجه موقوف
جواز تزویج کنیز بر اذن هر دو مسئلهٔ هرگاه نبوده باشد حره در صورتیکه میخواهد

براو نکاح کنیز کند اهل نبرای اذن از جهت صغر یا جنون یا ممکن نبودن اذن
گرفتن از او از جهت غیبتی و مثل آن ساقط نیست اعتبار آن ظاهراً و ولایت از برای
اولیاء در اذن ثابت نیست مسئلهٔ هرگاه مبادرت کرد بتزویج کنیز پیش از اذن
حرّه باطلست عقد بنابر اظهر و جایز است عکس لکن ثابت میشود خیار از برای حرّه
در فسخ عقد خودش اگر عالم نباشد باین مسئلهٔ هرگاه جمع کرد بین امه و حرّه در یک
عقد صحیح است عقد هر دوی ایشان با علم حرّه و اذن او و امّا با عدم علم پس در
صحت عقد امه خلافی هست مسئلهٔ مهمّه کسیکه تزوّج کرد زنیرا که در عدّه
باشد از غیر خودش با جهل بعدّه و تحریم یا هم یا بیکی از آنها و دخول کرد با و در عدّه حرام
میشود بر او ابداً و اگر دخول کرد با و بعد از عدّه پس دو قولست خالی نیست دویم آنها
از دغدغه ای و هرگاه دخول نکرد با و فاسد است عقد و نیست حرمتی بر او و از برای اوست
از سر گرفتن عقد و هرگاه بوده باشد عالم بعدّه و حرمت تزویج زن در عدّه حرام میشود
بر او بعقد صحیح از غیر این جهت اگر چه دخول نکرده باشد با و مسئلهٔ نیست فرقی در عدّه
نکاح در فرض مزبور بین دائم و منقطع و ملحق نمیشود بعقد ظاهراً وطی بملک یمین بلکه
و همچنین تحلیل و همچنین نیست فرقی در عدّه بین اینکه باشد از برای طلاق یا فسخ یا انفساخ
یا گذشتن مدّت متعه و بین رجعیه و عدّه وفات بلکه و شبهه مسئلهٔ در الحاق
مدّت استبراء کنیزیکه خریده شده و مزوّجه نباشد نزد مولای اوّل بعدّه در حکم مزبور
دو وجه هست اظهر آنها عدم الحاق است و امّا مدّت بین موت زوج و رسیدن خبر
بزوجه پس احوط اگر نباشد اقوی جریان حکم است در آن مسئلهٔ هرگاه تمام شد
عقد در جزء اخیر از عدّه میباشد از قسم عقد در عدّه بخلاف صورتیکه هرگاه مؤخّر
باشد جزئی از عقد از عدّه پس بدرستیکه اگر چه صحیح نیست عقد از جهت وقوع
آن در عدّه لکن باعث حرمت ابدی نمیشود اگر چه بوده باشد با علم باین مسئلهٔ
هرگاه بوده باشد واقع از عقد بعد از گذشتن عدّه چیزی که رکن کلام نباشد مثل
ذکر مهر و باقی متعلقات در قبول بعد از ذکر آنها در ایجاب محتملست حکم بتحریم
بخصوص هرگاه نبوده باشد قاصد از برای ذکر از اوّل امر و هرگاه بوده باشد بعد از

انقضاء عدّه تا از قبلت احتمال تحریم بسیار بعید است مسئلهٔ هرگاه بوده باشد
قبول واقع بعد از عدّه و واقع در عدّه بصیغه که جایز نداشته باشیم تقدّم آنرا بر ایجاب در ایجاب ع
پس اکتفا میکند اعاده ایجاب بعد از آن یا نه دو وجه هست مسئلهٔ هرگاه متولّی
شد ولی شرعی از برای تزویج بذات عدّه باعث تحریم نمیشود اگر چه بوده باشد عالم
از جهت خروج او از مورد ولایت و امّا وکالت پس ممکن است ثبوت آن با علم بفساد
و میباشد عقد با آن مثل عقد بمباشرت پس حرام میشود با علم موکّل اگر چه جاهل
باشد وکیل نه عکس مسئلهٔ صحیح اینستکه حکم زن شوهردار مثل حکم زنیستکه در عدّه
باشد پس حرام میشود بعقد بر او با علم یا دخول و هرگاه بوده باشد عقد بر او فقط یا اینکه
آن زن صاحب شوهر باشد و دخول در عدّه گفته شده است حرام نمیشود و خالی نیست
از نظری مسئلهٔ هرگاه دخول کرد کسیکه جهلاً معتدّه را تزویج کرده با و در عدّه و
حمل برداشت ملحق میشود ولد باین مرد با امکان آن و عدم امکان الحاق ولد باقای عدّه و بعکس
در عکس و هرگاه ممکن باشد الحاق ولد بهر دو چنانچه هرگاه متولد شد ولد بعد از
ششماه از وطی دویم و نه ماه از وطی اوّل ملحق میشود بدویم بنابر اظهر و همچنین است
حکم در هر کسیکه وطی کند زن معتدّه را بشبهه مسئلهٔ هرگاه بوده باشد وطی بشبهه
بزن صاحب شوهر احتمال دارد الحاق ولد بلکه مردد است بین ایشان بزوج و احتمال
دارد قرعه و نیست مهری با عدم دخول یا ثبوت زنا در حرّه و بدون آنها ثابت میشود
پس گفته شده است بتعیین مهر المسمّی و اثبات آن مشکل است مسئلهٔ هرگاه بوده
باشد مدخول بها در عدّه مملوکه مستحق است مولای او از برای عوض مهر و ساقط نمیشود
مهر بسبب زنای مملوکه بلکه هرگاه تزویج کرد مملوکه را مولای او با علم بفساد پس
دخول کرد زوج با و گفته شده است اینکه مولی مستحق است از برای مهر اگر چه تمام
عالم باشد مملوکه یا جاهل باشد از جهت اینکه مولی مسلط نکرده است زوج را بر بضع
او مجاناً و در این حکم است با علم مملوکه نظری مسئلهٔ ظاهر عدم تداخل است در
عدّه پس تمام کند زن عدّه اوّل را و از سر میگیرد عدّه دیگر از برای زوج دویم اگر نبوده
باشد زانی و ظاهر محسوب شدن زمان وطی است از عدّه اوّل و هرگاه حامله شد

بوطی زوج دویم قرار میدهد مدت حمل را تا وضع عده از برای دویم بعد از آن تمام
میکند چیزی را که باقی مانده است از عده اول و هرگاه بوده باشد طلاق رجعی جایز است
رجوع از برای زوج در مدت حمل و بعد از آن مادامیکه منقضی نشود عده و در جواز
وطی او در حالیکه حامله باشد تاملی هست بلکه و همچنین است استمتاع باو بباقی وجوه
و در استحقاق زن از برای نفقه در ایام عده دویم دو احتمال هست مسئله سیم
معروف اینستکه زنا بزنیکه زوجه نداشته باشد حرام نمیکند زن زانیه را پس از برای او
جایز است تزویج آن زن و در اعتبار توبه او خلافی هست اظهر عدم است و همچنین ظاهر
جواز تزویج زانیه است اگرچه بوده باشد اعلان کننده بزنا با کراهتی و امر در اعتبار
توبه چنانچه اینستکه گذشت و مقتضای بعض نصوص اینستکه واجبست بر زوج حفظ
آن زن بعد از تزویج او برای خودش اگر بوده باشد بعقد دائم و آن احوطست حتی
در غیر معلنه و همچنین مکروه هست تزویج از زانی مسئلة منفسخ نمیشود نکاح
بزنای زوجه اگرچه اصرار کند بر آن بنابر مشهور و منصور و واجب نیست طلاق
او اگرچه بوده باشد این پیش از دخول باو و اما زنا بزن صاحب شوهر پس صحیح
اینستکه حرام میکند او را بر زانی ابدا بی فرقی بین زوجه دائمه و منقطعه و مدخوله
بها از زوج و غیر او و بین علم زانی باینکه از برای او هست شوهری و عدم آن و بین
مملوکه و حره و ملحق میشود باو مملوکه مستفرشه یا محلله یا معتده بائنا و متوفی عنها
زوجها بلی ظاهر الحاق معتده است بعده رجعیه باو و در مختلعه بعد از رجوع
او در بذل تردیدی هست مسئله چهارم کسیکه دخول کرد بپسری حرام است
بر واطی عقد بر مادر موطوء و خواهر او و دختر او و در اعتبار اینکه بوده باشد واطی
مرد بالغ تردیدی هست احوط عدم است بلی معتبر نیست در او عقل و اختیار و فرقی
نیست در موطوء بین حر و مملوک و عاقل و مجنون و مختار و مجبور و هرگاه بوده باشد
مبتنی مترتب نمیشود چیزی بر او بنابر ظاهر و هرگاه بوده باشد کبیر که صدق نکند
بر او غلام دور نیست بقاء حکم در آن و ظاهر اینستکه کفایت میکند در صدق ایقاب
داخل کردن بعض حشفه در دبر اگرچه باعث غسل نشود مسئلة ملحق میشوند در

حکم مزبور بمادر جدات پدری یا مادری و بدختر دختران اولاد از ذکور و اناث و بنت
فرقی در خواهر بین اینکه بوده باشد پدری یا مادری یا پدری و مادری هر دو ملحق
نمیشود بخواهر پدر حکم دختر خواهر و مادر او و رضاع مثل نسب است در اینجا بنا
بر صحیح و حرام نمیشود بر مفعول بسبب وطی او چیزی اگرچه حکایت شده است
از بعض اصحاب حکم بحرمت و نیست فرقی در حرمت وطی این جماعت بر موقب
بین عقد دائم و منقطع و ملک یمین و تحلیل و حرام نمیشود هیچیک از ایشان
اگر بوده باشد عقد او سابق بنابر صحیح لکن هرگاه طلاق داد او را تمیباشد از
برای او تجدید عقد بر او اگرچه جایز است از برای او رجوع در عده رجعیه
او اگرچه بوده باشد وطی بعد از طلاق پیش از آنکه رجوع کند مسئله پنجم
هرگاه عقد بست محرمه بر زنی با علم او بتحریم اگرچه عالم بفساد نباشد و عالم بتاییر
آن از برای حرمت ابدیه هم نباشد حرام میشود بر او ابدا اگرچه دخول نکرده باشد
باو و هرگاه جاهل باشد بتحریم فاسد است عقد او و حرام نمیشود ابدا اگرچه
دخول کرده باشد باو بنابر اشهر و اظهر و شامل میشود عقد دوام و انقطاع را
مسئلة ملحق نیست بعقد در حکم مزبور خریدن کنیز از برای وطی و نه وطی
بشبهه یا زنا و نه رجوع بمطلقه بلکه و نه قبول تحلیل کنیز مسئلة شامل
میشود زن در حکم مزبور محرمه و محله و صغیره و کبیره و حره و مملوکه را و احرام
واجب و مستحب را چه از برای حج باشد چه عمره از برای خودش یا غیر خودش
و صور دیگر هرگاه فاسد بکند او را بعد از عقد و اما هرگاه عقد کرد بعد از
افساد پس خالی نیست از تاملی و کلام در عقد وکیل و ولی از برای محرم ظاهر
میشود از چیزیکه گذشت مسئلة معتبر است در ثبوت حرمت ابدیه بودن
عقد محرم صحیح اگر احرام نبود بلی ضرری نیست در اجتماع موانع محرمه مثل عقد
در احرام بر صاحب عده پس متابعت میشود چیزی از آنها که در تاثیرش اعم است
مسئلة حرام نمیشود زوجه بسبب وطی او در احرام اگرچه بوده باشد مرد
عالم و همچنین حرام نمیشود زن محرمه بسبب تزویج کردن او زن حلالی اگرچه فاسد

عقد مسئله ششم حرام است وطی زوجه دائمه باشد یا متمتع بها پیش از
تمام کردن او نه سال را و همچنین است کنیز مملوکه یا محلله بلکه دور نیست بودن عدم
بلوغ جهتی از برای تحریم که جاری باشد در کسیکه حلال باشد از غیر این جهت و کسیکه
حلال نباشد و نیست فرقی بین بکر و ثیب و نه بین وطی قبل و دبر بلکه نیست
باستمتاع باو بغیر وطی و در دخول و در توقف صدق وطی و دخول بر داخل کردن
همه حشفه تاملی هست مسئله جائز است وطی بعد از اکمال نه سال مگر اینکه
مظنون باشد ضرری براو و روایت شده است وطی ممکن جاریه را که کمتر از ده
سال داشته باشد و بنا حمل شده است بر کراهت مسئله ظاهر اینستکه زوجه
حرام نمیشود بمجرد وطی او پیش از بلوغ اگرچه میباشد زوج اثم مادامیکه افضاء
نکرده باشد او را و با افضاء او بوطی پیش از نه سال پس مشهور اینستکه حرام است
بر او وطی ابدا و مسئله مشکلست اگرچه تحریم خالی نیست از رجحانی مسئله
نیست فرقی در حکم مزبور بین بودن زوجه بکر یا ثیب و نه بین مندمل شدن جرح
و عدم ان و نه بین وطی قبلا و دبرا مسئله هرگاه دخول کرد بزوجه از جهت جهل
بموضوع یا حکم مترجم گوید یعنی ندانسته که سنش از نه سال کمتر است یا ندانست
که دخول پیش از نه سال جائز نیست حکم ثابتست مسئله بیرون نمیرود زوجه
از حباله زوج بسبب وطی (افضاء) پیش از بلوغ بنا بر صحیح پس مقتضای قاعده حلیت باقی
استمتاعاتست باو و ثبوت توارث و حرمت خواهر او و حرمت تزویج پنجمی و
دختر برادر و خواهر و کنیز بدون رضای او و استحقاق او نوبه را با غیرش و
غیر از اینها و از برای اوست طلاق از زن و شرط نیست در صحت طلاق ادای عده
و از برای اوست رجوع براو در عده و از سر گرفتن عقدی بعد از عده و بودن
باشد نزد او و چنانکه بوده است پیش از این مسئله هرگاه وطی کرد زوجه را
با علم بتحریم او اثم است و ضامن است (تعزیر میشود) و هرگاه حامله شد از او ملحق است باو
ولد و هرگاه بوده باشد منقطعه جاری نیست در او از احکام مذکوره چیزیکه
از خصائص دائمه مثل طلاق از جهت ظهور عدم فرق مسئله از جمله اثار

افضاء است پیش از نه سال اینکه واجبست بر افضاء کننده اجرای نفقه بر زن مادامیکه
زنده است و ظاهر ثبوت این حکم است زمان صغر و بعد از حصول بینونت بسبب طلاق
و مثل آن بلکه و اگرچه شوهر کند بغیر او و ظاهر اینستکه فرقی نیست در این حکم میان
دائمه و منقطعه و همچنین ظاهر اینستکه نفقه همان نفقه زوجه است در کم و کیف
و اما اینکه آن نفقه قضا کرده میشود هرگاه در وقت داده نشد با وجود بینونت پس
خالی نیست از اشکالی و ظاهر اینستکه نفقه ساقط میشود بموت زوج و ثابت میشود
بر زوج مهر المسمی تماما بسبب دخول پیش از نه سال و افضاء و واجب میشود بر او
دیه و ساقط نمیشود با امساک زوجه و باقی گذاشتن او بر زوجیت مگر اینکه مصالحه
کنند با هم بر این مسئله اگر افضا کرد زوج زوجه را بعد از نه سال نمیباشد بر او
مگر مهر مگر اینکه مظنه بضرر او داشته باشد بوطی که در این هنگام ثبوت دیه بر او
هم محتمل است مسئله هرگاه افضا کرد زوج زوجه را پیش از نه سال یا بعد از
آن یا انگشتش نمیباشد بر او از آثار افضا مگر دیه و در ترتب آثار بر افضاء زوجه
یا مجنون بلکه و سکران تاملی هست اگرچه ترتب خالی نیست از رجحانی بخصوص در اول
همه این حکم افضاء زوج بود و اما غیر زوج پس با دخول ثابت میشود مهر مگر هرگاه بوده
باشد مملوکه یا محلله از برای او یا حرم زانیه و ثابت میشود دیه با افضا از برای غیر مملوکه
حتی در صورت ثبوت مهر بنا بر صحیح مسئله در معنای مراد از افضاء اشتباهی
هست بین بودن آن یکی کردن پرده که حائلست بین مخرج بول و حیض یا بین مخرج غائط
و حیض یا یکی کردن هر دو است یا اعم است و نسبت داده شده است تفسیر باول
بمشهور و بنا ملحق شده است بآن دویم حکما و سیم یقینا داخلست در مراد از آن

مبحث چهارم استیفاء عدد زوجه حرام میکند زیاد تر از آنرا و عدد از برای حر
آزاد چهار است بعقد دائم پس حرام است بر او زیاد تر بعقد دائم و نیست فرقی در
این بین ابتداء و استدامه و حلال نیست از کنیزان بعقد بیشتر از دو تا و محسوب میشوند
این دو تا از چهار تا مسئله بنا بر قول باشتراط عنت و عدم طول در عقد کنیز معتبر
در عقد هر یک از دو کنیز یکی عقد میکند اینها را مسئله جائز است از برای غلام عقد

چهار تا از کنیزان بعقد دائم باید و حرّ با یک حرّه و دو امه و نیست اثری از برای تبعیض کنیز بحریت مسئلهٔ احوط جاری بودن کنیز مبعضه است مجرای امه در حق حرّ و مبعّض مجرای عبد در حق حرائر در دو حکم مزبور بلی احوط در صورتیکه هرگاه بوده باشد در حبالهٔ غلامی چهار کنیز پس آزاد شود از هر یکی نصف او اینستکه مفارقت کند دو تا را بطلاق و همچنین احوط اینست هرگاه آزاد شد این غلام و امّا اگر مبعض شد عبد مثل آن اماء بتنصیف پس دور نیست جواز باقی گذاشتن ایشان مسئلهٔ از برای هر یک از آزاد و غلام جائز است اینکه نکاح کنند بعقد منقطع هر قدر بخواهند و همچنین بملک یمین و تحلیل مسئلهٔ مطلقهٔ رجعیه در حکم زوجه است پس جائز نیست نکاح را بد بر نصاب مگر بعد از گذشتن عدهٔ او و نیست باکی در بائن و عدهٔ وفات و عدهٔ متمتع بها و عدهٔ فسخیکه ممنوع باشد در آن از رجوع و گفته شده است بکراهت در بائن یا مطلقا مسئلهٔ در دخول عدهٔ زنیکه طلاق خلعی باشد پیش از رجوع او در بذل در بائن پس جائز باشد نکاح پنجمی در این هنگام بعد از آن در حکم صورتیکه هرگاه عقد بکند بر او و رجوع کند آن زن پس آیا فاسد میشود عقد یا منع میشود از رجوع بخلعه یا غیر آن این اشکالی هست مسئلهٔ هرگاه پنج زن گرفت بیک عقد فاسد است عقد در همه بنا بر صحیح و مشهور و همچنین است حکم هرگاه بزنی خود در آورد ایشان را بعقودیکه مقارن باشند و همچنین عقد بر دو زن از برای کسیکه سه زن داشته باشد و مثل این و قول بتخییر ضعیف است و امّا عقودیکه بتدریج واقع میشوند پس صحیحند تا برسند به پنجمی پس باطل میشود و هرگاه ذکر شدند دو زن بترتیب در عقد چنانکه هرگاه گفت زوجتک فاطمه و زینب و گفت قبلت تزویج فاطمه و زینب محتملست صحت عقد کسیکه ذکر شده است اوّلا مسئلهٔ هرگاه حرّه اگرچه زن غلامی باشد سه طلاق داده شد مدخول بها باشد یا نه بهر قسمی از طلاق بوده باشد و فاصله نشد بین آنها نکاح از زوج دیگری حرام میشود بر زوج مطلق بدوام و انقطاع تا شوهر کند بمرد دیگری بدوام پس هرگاه حاصل شد فراق بطلاق یا غیر آن حلال میشود از برای زوج اوّل او و ملحق نیست به طلاق وقوع فراق سه مرتبه بسبب فسخ یا

بگذشتن مدّت انقطاع پس نیست خالی بحلّ مسئلهٔ هرگاه کنیز و لو زن آزادی باشد دو مرتبه طلاق داده شد حرام میشود بمطلق بدوام و انقطاع و وطی او بملک یمین یا تحلیل هم حرام است و حلال نمیشود مگر بمحلل چنانکه ذکر شد و احوط فی الجمله الحاق مبعّضه است با امه در حکم مزبور مسئلهٔ هرگاه تمام کرد زن آزاد نه طلاق را باینکه طلاق رجعی داده شد بعد از آن رجوع کرد زوج در عده و وطی کرد او را در عده یا بعد از عده بعد از آن طلاق داد او را مرتبهٔ سیّم و شوهر کرد بغیر او و بعد از آن بعد از تحلیل بزنی خود در آورد او را زوج اوّل و طلاق داد او را سه مرتبه بر وجه مذکور و حلال شد بسبب نکاح از غیر او اگرچه بوده باشد همان محلل اوّل بعد از آن بزنی خود در آورد او را و طلاق داد او را سه مرتبه هم بر وجه مذکور حرام میشود آن زن بر مطلق ابدا پس معتبر است در نه طلاق غیر از سیمی و ششمی و نهمی اینکه بوده باشند عدّی مسئلهٔ دور نیست حرمت ابدی کنیز بعد از شش طلاق که جدا باشند بدو تحلیل و محتملست اعتبار نه طلاق در او هم مثل حرّه و محتملست اینکه حرام ابدی نشود مطلقا مبحث پنجم لعان سبب است از برای حرمت لعان شده بحرمت ابدی و همچنین اگر قذف کند زوجهٔ کر و گنگ خود را بچیزیکه موجب لعان میشد اگر نبود آفت و آن مشاهدهٔ زنا است با عدم بیّنه و در بعض روایات گنگ تنها و از اکثر علماء است اکتفا بکری تنها هم و مقتضای چیزیکه ذکر شد انتفاء حکم است در صورتیکه هرگاه ادعای مشاهده نکند یا اقامهٔ بیّنه کند یا اینکه اخبار مقام مطلقند و علی کل حال ساقط نمیشود از او حدّ قذف با تحریم و هرگاه اقامهٔ بیّنه کرد ساقط میشود و در الحاق نفی ولد در اینجا بقذف دو وجه هست و نیست فرقی ظاهرا بین کری و گنگی اصلی و عرضی و از بسیاری از علماء عدم فرق بین زوجهٔ مدخول بها و غیر او و هرگاه تمام باشد این قول پس ظاهر وجوب تمام مهر است و هرگاه قذف کرد زوجهٔ زوج کر خود را گفته شده است بتحریم هم و این قول ضعیف است مبحث ششم کفر سبب است از برای تحریم نکاح فی الجمله پس جائز نیست از برای مرد مسلمان نکاح زن غیر کتابیه بدوام و متعه و ملک یمین و در کتابیه چند قول

هست و شاید جواز بمتعه و ملک یمین در یهودیه و نصرانیه و بملک در مجوسیه
خالی نباشد از قوتی و در اعتبار التزام بشروط عقد ذمه در نکاح این جماعت
اشکالی هست شاید اقرب عدم باشد و ظاهر کتابت صدق اسم است عرفا اگرچه از
فرق ضاله باشد نزد عامه ایشان از جهت انکار چیزی از ضروریات دین ایشان
و اما اطلاق اسم بر کسیکه اعتقاد نداشته باشد باصول ادیان ایشان پس اعتنا
نمیشود بان و کتابت میکند در تحقیق یهودیه و نصرانیه شهادت بآن و در قبول
دعوای مجرده تاملی هست **مسئله** هرگاه مرتد شد یکی از زوج و زوجه از اسلام
پس اگر بوده باشد پیش از دخول منفسخ میشود عقد و جدا میشود زوجه از زوج فی
الحال پس اگر بوده باشد مرتد زوجه پس نیست مهری از برای او و هرگاه زوج مرتد
شد گفته شده است واجبست بر او نصف مهر المسمی اگر بوده باشد تسمیه صحیحه
والا پس نصف مهر المثل و گفته شده است لازم میباید او را همه مهر **مسئله** هرگاه
واقع شد ارتداد از زوج و زوجه بدفعه منفسخ میشود نکاح و در سقوط مهر و
ثبوت و نصف شدن آن چند وجه هست **مسئله** نیست فرقی در همه چیز بکه ذکر
شد بین ارتداد از فطرت و ملت **مسئله** هرگاه بوده باشد ارتداد بعد از دخول
از زوجه مطلقا یا از زوج از ملت موقوفست فسخ بر گذشتن عده طلاق و ساقط
نمیشود چیزی از مهر پس اگر عود کرد باسلام عود میکند نکاح بین ایشان بهیچ حاجتی
بقصد رجوع والا مستقر میشود بینونه بین ایشان **مسئله** هرگاه بوده باشد مرتد
زوج و بمیرد در عده پیش از تو بر روایت شده است اینکه زوجه ارث میبرد از زوج
و منقلب میشود عده او بعده وفات **مسئله** هرگاه بوده باشد زوجه مرتده یکی
در جواز نکاح خواهر او و زن پنجم در عده اشکالی هست حتی در صورتیکه هرگاه
زوج بکند یکی از ایشان را در عده غافلا و مستمر بماند زوجه بر ارتداد تا گذشتن عده
مسئله هرگاه وطی کرد زوجه مرتده را در عده بشبهه بنا کذا شتراند بعض علما
استحقاق مهر را بر رجوع باسلام و عدم رجوع در عده و این حکم هم مشکلست **مسئله**
هرگاه مرتد شد زوج از فطرت بعد از دخول منفسخ میشود نکاح فی الحال و لازم

میباید او را مهر و عده میگیرد زوجه او بعده وفات **مسئله** هرگاه مسلمان شد
زوج نه زوجه پس اگر بوده باشد زوجه کتابیه باقی میماند نکاح او دخول کرده باشد
زوج باو یا نه خواه بوده باشد زوج کتابی یا وثنی و هرگاه بوده باشد زوجه بت پرست
منفسخ میشود نکاح اگر دخول نکرده باشد باو و موقوفست بر گذشتن عده با دخول
و هرگاه بوده باشد زن مجوسیه پس دو قول هست **مسئله** هرگاه مسلمان شد
زوجه زوج کافر بدون زوج پس اگر باشد پیش از دخول منفسخ میشود نکاح فی الحال بوده
مطلقا و نیست مهری و هرگاه بوده باشد بعد از دخول موقوفست فسخ بر گذشتن عده
و آن عده طلاقست از زمان اسلام او پس اگر گذشت عده و زوج بحال کفرش باشد
معلوم میشود اینکه او جدا شده است از زوج حین اسلام و اگر مسلمان شد زوج
پیش از گذشتن عده معلوم میشود بقاء نکاح بحال خودش و در زوج کتابی هرگاه
بوده باشد بشرائط ذمه قولی هست بباقی بودن نکاح اگرچه بگذرد عده لکن تمکین
نمیدهد زوج را از داخل شدن بر او در شب و نه از خلوت با او در روز و در مستند
آن ضعفی **مسئله** هرگاه مسلمان شد زوج و زوجه باهم باقی میماند نکاح
مطلقا **مسئله** هرگاه مسلمان شد کسیکه نزد او باشد از زوجات زیاد تر از نصاب
از زنانیکه جائز باشد از برای او اقامه بر نکاح ایشان فی نفسها اختیار میکند
نصاب را از بین ایشان و نصاب از برای حر چهار زنست از حرائر یا دو کنیز و دو حره
و هرگاه شرط کنیم در جواز نکاح کنیز عدم طول و خوف عنت را شرط نمیکنیم آنها را
در بقاء پس منفسخ نمیشود نکاح ایشان بجمع شدن ایشان با یک حره بنابر صحیح و
نصاب از برای غلام چهار کنیز یا دو حره یا یک حره و دو کنیز است و اگر نبوده
باشند همه ایشان جائز النکاح در اسلام اختیار میکند نصاب را از بین آنهائیکه
جائز است و اگر زیاد نباشند آنهائیکه جائز است نکاح ایشان در اسلام بر نصاب
معتبر است بقاء ایشان **مسئله** هرگاه مسلمان شد با زوج چهار زن از هشت
تا مثلا جائز است از برای او اختیار غیر ایشان از زنانیکه جائز است نکاح ایشان
در اسلام گفته شده است و احوط اختیار چهار تائیست که مسلمان شده اند و هرگاه

بوده باشند باقی ماندها بر کفریت پس است با دخول ایشان جائز است از برای او
انتظار اسلام ایشان تا تمام عده و ظاهر اینستکه جواز نکاح در کسیکه اختیار میکند
ملاحظه میشود زمان اسلام او پس عده ندارد در عروض سبب محرمی بعد از اسلام
و همچنین عده ندارد در عروض موت پس ممکن نیست که یاد کند مختار را از خطاب
اگرچه بعض از مرده باشد و مترتب است بر این حکم ارث زوج از ایشان و اما
هرگاه بمیرد زوج پیش از اختیار بعد از اسلام ایشان پس در تعیین وارثات
بقرعه یا تشریک یا وا داشتن ایشان تا اینکه مصالحه کنند با هم ولو متفاوت چند
وجه هست و بر ایشانست با جمیع ایشان عده گرفتن و در غایت احتیاط عدد قلت
عده هرگاه مرده باشد بین بودن آن از برای فسخ یا از برای موت و ترک نمیشود عده
باستعمال قرعه از برای تعیین وارثات مسئلة ظاهر اینستکه در فرض مزبور
حاصل میشود فراق زیاد بر چهار تا از زوج بسبب اسلام او فقط چیزیکه لازم است
بر زوج تعیین است باختیار او و نگاه داشتن چهار تا است از ایشان یعنی ضم کردن
ایشان بخودش از حیث زوجیت و این از چیزهائیست که حاصل میشود بتکلم و غیر
آن نه مجرد عقد قلب و اراده نفسانیه و معتبر است در آن صدق این فعل بر او
و ملازم صدقست دلالت معتبره و منتقل شدن کسیکه مشاهده کند او را
باینکه این همان عمل است پس نیست این عمل فی حد ذاته از اسباب انشائیه ایقاعیه
و نیست دلیلی بر اعتبار فوریت در این عمل بلی منع میشود زوج از تعطیل زوجات
بدون جهتی مخصوص با مطالبه ایشان و در جریان ولایت از جهت امتناع زوج از
تعیین یا از جهت قصور بسبب صغری و مثل آن اشکالی هست بلی باکی نیست که حکم
در فعل امساک بر طبق اراده او کفته شده است و واجبست انفاق بر همه
زوجات ولو بیشتر از چهار تا مقدمة تا اینکه اختیار کند چهار تا از ایشان و
خالی نیست این قول از نظری مسئلة از برای زوج مسلمانست جبر کردن
زوجه کتابیه اش بر ترک چیزیکه منافات داشته باشد با استمتاع یا منغص کند
او را بلکه چیزیکه منع کند از هیجان شهوت مثل غلبه بوی کند و درازی ناخنها

بطوریکه سبب نفرت باشد و از برای زوج است منع او از بیرون رفتن بکنائس
و بیع چنانچه از برای اوست اینکه منع کند او را از مطلق خروج از منزلش ولو بسوی
خانهای اهل و ارحامش و در استحقاق زوج منع کردن او را از آشامیدن خمر
و خوردن گوشت خوک و استعمال نجاسات اگرچه سبب تنفر نشوند اشکالیست
و ثابت نشده است حلیت وطی بغسل کردن او از حیض اگر مجبور شود بر آن
و قائل شده ایم باشتراط آن در حلیت وطی پس نیست از برای زوج اجبار او
بر غسل از برای حلیت وطی مسئلة مفاد قیکه مترتب است بر اسلام یکی از
زوج و زوجه انفساخ و بطلان نکاح است نه طلاق پس جاری نیست بر آن
احکام طلاق مسئلة هرگاه بوده باشد اسلام زن پیش از دخول زوج نیست
مهری از برای او و اگر بوده باشد از مرد پیش از دخول و پس در ثبوت مهر یا نصف
شدن آن دو قول هست و اما بعد از دخول پس مستقر میشود ملکیت مهر
و ساقط نمیشود چیزی بعارض مسئلة هرگاه مهر معین نشده باشد از برای
زوجه کافره و مسلمان شد زوج پیش از دخول با و کفته شده است میباشد
از برای زوجه متعه لکن ثابت نشده است و اما بعد از دخول پس ظاهر ثبوت
مهر المثل است مگر اینکه شرط کرده باشند عدم مهر را و موافق مذهب
ایشان صحیح باشد چنین تزویجی پس بعید نیست که احتمال داده در این هنگام
اینکه ثابت نباشد از برای زوجه چیزی مسئلة هرگاه بوده باشد مهر
در نکاح زوج و زوجه کافر فاسد در شرع اسلام مثل شراب و خوک و مسلمان
بشوند هر دوی ایشان یا یکی از ایشان بعد از دخول و بعد از قبض مهر واجب
نیست بر زوج چیزی باقی بماند نکاح یا فسخ شود و هرگاه بوده باشد اسلام
هر دو یا یکی از ایشان پیش از قبض مهر و بوده باشد معین و مبادرت کرده
زوجه کافره بقبض آن احتمال دارد سقوط مهر از زوج و خالی نیست از تأملی
و اگر بوده باشد کلی و بوده باشد نکاح باقی بعد از اسلام یا بوده باشد بعد
از دخول احتمال دارد سقوط مهر و ثبوت مهر المثل و ثبوت قیمت نزد مستحلین آن

وثبوت قیمت اقربیت **فصل سیم** در مسائلیست که از لواحق عقد ند
مسئلهٔ اول کفائت شرطست در صحت عقد و آن تساوی زوج و
زوجه است در اسلام در غیر موارد دیگر استثنا شده اند و اما شرطست ایمان
خاص و آن اسلام است با اقرار بامامت دوازده امام علیهم السلام منقول از اکثر
علماء است اعتبار این در جانب زوج نه زوجه و از جماعتیست عدم اعتبار
آن مطلقا و اکتفا بمجرد اسلام و از برای این قولست شواهدی از اخبار ولیکن
مشکلست با این نفی تحریم از تزویج مؤمنه بغیر مستضعف از عامه بلکه مطلقا
و سزاوار نیست اشکال در عدم وجوب اجابت غیر مؤمن هرگاه خطبه کند مؤمنه را
اگرچه بگوئیم بصحت تزویج مؤمنه از او بلی صحیح نیست نکاح دادن ناصبی که مبغض
اهل بیت باشد علیهم السلام خواه اشکار کند بغض خود را یا نه بسبب فرقهٔ بین ذکر وانثی
و همچنین اند خوارج و هر کسیکه حکم میشود بکفر او از فرقه‌ئیکه خود را باسلام بسته اند
مسئله صحیح اینستکه شرط نیست در صحت نکاح تمکن زوج از نفقه چنانکه شرط
نیست تمکن او از مهر بلی ظاهر اشتراط آنست در وجوب اجابت او بر ولی
مسئله در ثبوت خیار از برای زوجه هرگاه ظاهر شود فقر زوج با جهل بان
حال عقد یا فقیر نبود و فقیر شد اشکالی هست بلکه منع **مسئله** مراعات
کلام م
میشود در صحت تزویج از فقیر از برای وکیل اطلاق موکل و در ولایت معتبر است
مصلحتیکه گاهی جمع میشود با فقر و ظاهر عدم کفایت مجرد ملک مؤنهٔ سنت
و در صدق تمکن از نفقه **مسئله** جایز است نکاح حره بعبد و عربیه بعجمی و
هاشمیه بغیر هاشمی و بعکس و همچنین جایز است نکاح اصحاب انساب و
صنایع پست بصاحبان شرف از حیث دین و دنیا حتی اینکه جایز است عقد
کسانیکه حرام است بر ایشان صدقه از غیر ایشان **مسئله** هرگاه خطبه
کند مؤمن بسوی ولی دختر بکر رشیده را و قادر نباشد بر نفقه یا فاسق باشد
از جهت شرب خمر یا غیر آن یا عبد یا معیوب بیکی از عیوبیکه مسلط باشد بر فسخ
یا مبتلی بعاهات و امراض مسریه باشد یا بسوء خلق واجب نیست بر ولی اجابه

او اگرچه گفته شده است بولایت ولی بر بکر رشیده بلکه و همچنین هرگاه بوده
باشد صغیره یا زوج صغیر و در وجوب اجابت در غیر از این صور لنفسها اشکالیست
و ایجاب اجابت بر زن بنفسها هرگاه خطبه کرده شود مشکلتر است بلی واجبست
اجابت در صورتیکه اگر اجابت نکند بوده باشد سبب فتنه در ارض و فساد بزرگی
یا رغبت از سنت یا اهانت بمؤمن و منجر از برای او یا اضرار باو بهم رحمتی از برای
نفس ولی یا تضرر بنت یا مفسده یا فوت مصلحت مهمه از ایشان **مسئله** هرگاه
بوده باشد خطبه شده مملوکه واجب نیست اجابت بر مالک او قطعا اگرچه بوده
باشد حرام بر او بلکه و همچنین است خطبه از برای نکاح بعقد انقطاع **مسئله**
دویم هرگاه نسبت داد زوج خود را بقبیله بعد از آن معلوم شد که از غیر
آن قبیله است پس اقوی منفسخ نشدن نکاح است بمجرد این بلکه و نه ثبوت خیار
از برای زوجه بسبب این بلی هرگاه حاصل شود تدلیس با این جاری میشود در آن
خیار تدلیس چنانکه میاید در محل خودش ان شاء الله تعالی و در اثبات خیار بسبب
معلوم شدن تخلف وصفیکه شرط شده است در عقد تأملی هست **مسئله** هرگاه
بزنی خود را و در زنی را بعد از آن معلوم شد اینکه او زنا داده است پس معروف
اینستکه نیست خیاری از برای زوج اگرچه بوده باشد حد زده شده و آن اقوی است
در فسخ نکاح و اما فسخ مهر المسمی و رجوع بمهر المثل پس خالی نیست از وجهی و اما از
برای زوج جایز است رجوع بر ولی بمهر اگر بوده باشد ولی عاقد خلافی و اشکالی
هست و مشکلتر از آن اثبات رجوع است از برای زوج بر زوجه اگر بوده باشد زوجه
عاقده و هرگاه گفتیم بترتب اثری بر آن پس واقع شد نزاع در آن پس ظاهر اینستکه
موقوف نیست اثبات زنا در اینجا بر چیزیکه توقف دارد بر آن از جهت حد **مسئله**
سیم جایز نیست تعریض بخطبه کردن چه رسد از تصریح بان از برای زن صاحب عدهٔ
رجعیه از غیر زوج و اولی از این زن صاحب شوهر است و جایز است تعریض
بخطبه نه تصریح از برای زنیکه در عده بائنه باشد از غیر زوج و در عده مثل مختلعه
از آن قسمیکه ممکن است اینکه بگردد در جهت دو قول هست و همچنین جایز است از

زوج تعریض وتصریح در عده هرگاه بوده باشد زن حلال از برای او فی الحال نه توجیه
بر محلل ودر جواز تعریض از برای زوج با توقف حلیت بر محلل دو قول هست و
هرگاه حرام باشد زن ابدا حرام است هر دو تعریض وتصریح وهمچنین حرام است
کسیکه حرام باشد نکاح او مسئلهٔ بنا ادعا شده است اینکه حکم اجابت وقبول از
زن تابعست از برای حکم خطبه واینکه ابتداء از زوجه تعریضا یا تصریحا مثل ابتداء است
از زوج وخالی نیست از تاملی مسئلهٔ تعریض چنانکه گفته شده است ضد تصریح است بحث
وان اینستکه متضمن باشد کلام چیزیرا که صلاحیت داشته باشد از برای دلالت
کردن بر مقصود وصلاحیت داشته باشد از برای غیر مقصود مگر اینکه اشعار ان
بجانب مقصود تمام تر وارجح باشد وفرق بین تعریض وکنایه انستکه کنایه اینستکه ذکر
شود شیٔ بذکر لوازم ان ودر تعریض ذکر نمیشود مقصود بلکه فهمیده میشود از قراین
حال ومثال اورده اند از برای تعریض بمثل اینکه بگوید از برای زن چه قدر بسیارند
اشخاصیکه ترا بلند شوو اینکه تو زن جمیله هستی ومیخواهم زن بگیرم اگر میسر بکند خداوند
از برای من زن صالحه وبنا فهمیده شده است از اخبار اینکه مقابل ان از برای تعریض
در انجا کلام قبیح مستهجنی است که متعلق باشد ببضع پس حرام نیست تصریح بتزویج
بدو هاین مسئلهٔ هرگاه تصریح بخطبه کرده در موضعیکه حرام است تصریح باعث
تحریم مخطوبه براو بعد از عده نمیشود مسئلهٔ هرگاه خطبه کرد کسی زنیرا پس اجابت
کرد پس در حرمت خطبهٔ او بر غیر خطبه کننده اول یا کراهت ان دو قول هست اقرب
انها دویم است وهرگاه اجابت کرد بچیزیکه مشعر باشد برضا بدون تصریح حکم
چنانست که گذشت بلی اگر تصریح کرد برد حرام نیست ومکروه هم نیست خطبهٔ کسی
دیگر بلکه وهمچنین است اگر یافت نشود اجابتی ونه ردی وحکم مختص است بخطبه
مسلم وهرگاه بگوئیم بحرمت خطبه در جائی نمیگوئیم بفساد نکاح در ان مسئلهٔ
چهارم هرگاه بزنی خود در اورد زنیرا که سه مرتبه طلاق داده شده وشرط
کرد زن در عقد اینکه وقتیکه تحلیل کرد اورا از برای زوج اول نکاحی نباشد بین
ایشان گفته شده است باطلست عقد وبطلان واضح است با رجوع شرط بسوی

ازنی

قصد اخذ مدت مجهولی در نکاح واما هرگاه قصد کرد انقطاع نکاح را نمیبرد اگر مقصود است
بعد از تحلل بنا بر شروط پس در فساد ان تاملی هست اگرچه شرط فاسد است قطعا وهرگاه
شرط کرد زن واقع کردن طلاق را احتمال دارد صحت شرط لکن خالی نیست از تاملی وحکم در
نکاح چنانست که گذشت وبنا بر بطلان شرط نه عقد پس ایا باطل میشود مهر المسمی یا نه
دو وجه هست وهر وقت که صحیح باشد عقد با دخول حلال است از برای مطلق بعد از فراق
وگذشتن عده وحلال نیست با فساد اگرچه دخول کند بشبهه وضرر ندارد در نیت زوج
یا زن یا ولی فراق را بعد از دخول بدون اشتراط صریحی یا غیر صریحی بلکه ضرر ندارد بنا گذاشتن
زوج وزوجه بر فراق بعد از دخول بدون اشتراط صریح یا غیر صریح مسئلهٔ پنجم
نکاح شغار دائر بوده است در زمان جاهلیت وبتحقیق باطل کرده است انرا اسلام ودر
تعیین حقیقت ان خلافی هست وقدر یقینی از ان نکاحیستکه مشتمل باشد بر سه چیز شرط
عقدی در عقدی واشتراک بضع بقرار دادن ان صداق وتعلیق عقدی بر عقدی بر
جهت دور ودور نیست اینکه بوده باشد معتبر از اخیر وقوع تزویج از دویم بر وجه تسلیم
مهر یا اخذ در ان مهریه بضع اولی را از برای بضع دویم نه تعلیق هر یک از ایشان بر دیگری
بمثل اینکه اگر تزویج کردی مرا تزویج میکنم ترا ونیست فرقی در ان بین عقد دائم ومنقطع
ودر جریان ان در تحلیل اشکالی هست احوط جریانست وداخل نیست در ان تزویج
هر یک از دو ولی دختر خود را از دیگری بمهری بداعی تزویج دیگر با اشتراط ان وهرگاه
ذکر نکردند هر دو یا یکی از ایشان مهر را صحیح است ومیباشد از قسم تفویض وهرگاه
تزویج کرد غلام شرا از زنی وقرار داد رقبه اورا صداق ان زن باطلست مهر وصحیح
عقد بنا بر اقوی مسئلهٔ ششم مکروهست عقد بر قابله ودختر او وبنا بر صحیح
ودر اعتبار تربیت یا اشتداد کراهت با انضمام تربیت دو وجه هست ودور نیست
بودن کراهت از هر دو جانب ودر تسریه ان مثل لحمهٔ نسب احتمالی هست که موهم
انست چیزیکه در بعض نصوص است اینکه قابله مثل بعض امهاتست مسئلهٔ
مکروهست اینکه بزنی خود در اورد پسر شخص دختر زوجهٔ پدر را که از غیر پدرش باشد
هرگاه متولد شده باشد ان دختر از ان زوجه بعد از مفارقت پدرش واما مولوده

عقل

پیش از نکاح پدر پس نیست باکی بان و کفته شده است بکراهت در ان هم اکرچه خفیفتر باشد
و دور نیست کراهت در صورتیکه هرگاه بوده باشد دختر از برای زوج اول و پسر از برای
زوج دوم بلی تعمیم منزله از برای غیر از این بعید است **مسئلة** مکروهست تزویج زنیکه
بوده است هووی مادرش با غیر پدرش و تعمیم کراهت از برای تزویج زنیکه کرده باشد
هووی مادرش بعد از پدرش محتمل است هم **مسئلة** مکروهست تزویج زن زانیه
پیش از انکه توبه کند و بنا کفته شده است در ان بحرمت چنانیکه کذشت **مسئلة**
ظاهر میشود از بعض اخبار کراهت اینکه بزنی خود در اورد مرتضعه را هر گاه در شیر او نکاح
مولوده از زنا بعقد یا ملك و مؤکد است کراهت در استیلاد او و نکاح مجنونه و حمقا
و تزویج شارب الخمر و سیئی الخلق و مخنث و تزویج اعرابی بزن مهاجره و تزویج اکراد
و خزر و از او افیست خزر بضم خاء صنفی هستند از مردم و در بعض نسخ است خزر بجیم
بعد از ان مهمله با تحرك زای تنگی چشم و کوچکی انست نام نهاده شده اند بان صنفی
از مردم که اینست صفت ایشان **مطلب پنجم** در نکاح منقطع است و ان
جایز است در شرع اسلام بلکه دور نیست حکم باستحباب و رجحان ان از جهت انکار
از برای بدعت تحریم و لا بد است در ان از عقدیکه مشتمل باشد بر ایجاب و قبول و
کلام در ان چنانیستکه کذشت مکر اینکه نیست در اینجا اشکالی در کفایت متعت و
شرط است در زوجه اینکه نبوده باشد بت پرست و نه ناصبی و کسیکه بحکم او باشد
و اقوی در زن یهودیه و نصرانیه جواز است و در مجوسیه تردیدی هست چنانیکه کذشت
مسئلة زن مسلمان استمتاع نمیکند مکر بمرد مسلمان و در اعتبار ایمان دو قول
هست کفته اند بهر یك از ان دو قول بعض کسانیکه نکفته اند باو در دائم **مسئلة**
ظاهر اشتراط اذن زوجه حره است در ائمه باشد یا متمتع بها در داخل کردن کنیز بتمتع را او
و در اشتراط اذن عمه و خاله در تمتع بدختر برادرش یا خواهرش تاملی هست اکرچه
نسبت داده شده است بسوی اصحاب **مسئلة** مستحبست اختیار مؤمنه عفیفه
و سؤال از حال او با تهمت و نیست شرط در صحت بلکه زن تصدیق میشود در حق
در حق خودش اظهار میکند و اما اتهام بعد از تزویج پس باعث نمیشود رجحان تجسس

که مرجوح است و مکروهست اینکه بوده باشد زانیه و منع میکند او را از فجور حتم و
شرط نیست **مسئلة** مکروهست تمتع بزن باکره پدری داشته باشد پس اکر
تمتع کرد با او پس بکارت او را نبرد اکرچه حرام نیست **مسئلة** هرگاه مسلمان شد زوج
زن کتابیه در نکاح منقطع منفسخ میشود عقد و هرگاه بوده باشد بعد از دخول معتبر
عده پس اکر اسلام او در زوج در عده و نکذشت مدت پس زوج سزاوارتر است بزوجه
و الا معلوم میشود فسخ از زمان اسلام زوجه **مسئلة** هرگاه مسلمان شد زوج
زن حربیه در نکاح منقطع یا زوجه نه زوج بعد از دخول معتبر است عده و مدت
پس اکر کذشت یکی از انها پیش از اسلام دیکری معلوم میشود انفساخ عقد **مسئلة**
ظاهر اینستکه مراد از عده در اینجا چیزیستکه مراد است از ان در نکاح دائم و در بودن
حکم مهر در اینجا چنانیکه در دائم است ثابت میشود با دخول یا بودن فسخ از جهت اسلام
او تاملی هست **مسئلة** مهر شرطست در صحت متعه تنها پس باطل میشود با اخلال
بمهر در ان و جاری نمیشود در نکاح منقطع حکم تفویضیکه جاریست در دائم و معتبر است
اینکه بوده باشد مهر ملك از برای زوجه پس کفایت نمیکند آزاد مهر از برای او
نه مجرد اذن مالك لکن شنیدن از اجاره **مسئلة** ممکن است در نکاح منقطع اینکه بوده
باشد مهر عینی و منفعتی که ملك زوج باشد و لو عمل ازادی باشد هرگاه مالك شده
باشد انرا با اجاره و مثل ان و عمل خودش و در صحت قرار دادن باقی چیزها اینکه مستحق
انها است مهر اکرچه قابل انتقال باشد مثل چیزیکه مستحق شده باشد انرا بتحجیر یا
کرفته باشد انرا بجهت تحلیل تاملی هست **مسئلة** ممکن است اینکه بوده باشد
مهر در نکاح منقطع دینیکه مالك باشد انرا زوج در ذمه غیر دینی برکسیکه بر او
الذمه باشد از ان پس بدرستیکه ان مثل عینی است که ملك او نباشد **مسئلة**
معتبر است اینکه بوده باشد مهر در نکاح منقطع معلوم از حیث جنس و وصف و قدر
بروجهیکه باقی نماند با ان غرری اکرچه خارج باشد از منصوص در بیع و چیزیکه
ملحق است ببیع از معاوضات محضه و در اکتفاء بمشاهده در چیزیکه دفع نمیشود
غرر مالی بان و همچنین چیزیکه میباشد مجرای مشاهده از وصف در چیزیکه ثابت در کلی

تمتع نیست
مشهور عقد و مهر هرگاه مسلمان شد زوج بر زوج باشد پیش از دخول منفسخ

اشکالی هست مسئلهٔ معتبر است در مهر در نکاح منقطع اینکه بوده باشد مالی و مقدار
نمیشود از حیث قلت و کثرت مگر بچیزیکه راضی باشند بر آن اگرچه بوده باشد کمتر از یکدرهم
بنا بر اقرب و در اشتراط قدرت بر تسلیم در آن تاملی هست مسئلهٔ در بودن حال مهر
در نکاح منقطع مثل حال آن در نکاح دائم که مستحق باشد زوجه مطالبهٔ آنرا بعد از
عقد و جائز باشد از برای او امتناع از تمکین تا اینکه قبض کند همهٔ مهر را تاملی هست
اگرچه ظاهر وجوب دفع آنست بسوی زوجه بعد از تسلیم زوجه خود را و مطالبهٔ
او پس جائز نیست از برای زوج انتظار مدت بعد از این مسئلهٔ صحیح است از برای
زوج متمتع اینکه ببخشد از برای زوجه باقی را از مدت پیش از دخول و بعد از آن و
معین نیست لفظ هبه از جهت اینکه آن نیست از حقیقت هبه و نه ابراء بلکه ممکن است
اینکه بوده باشد اسقاط هم و بوده باشد انشاء ازاله از برای اثر این عقد مثل طلاق
از برای دائم و علی کل حال پس ظاهر اینستکه معتبر نیست در آن قبول و بنا بر وجه اصح
ممنوع است تبعیض در بخشیدن مدت باسقاط جزء سابقی نه لاحق بلکه عکس هم خالی
نیست از اشکالی بخلاف اینکه بوده باشد اسقاط و بهر حال صحیح است تعبیر بهبهٔ ایام
از برای او و تصدق بر او بآن ایام و هر چیزیکه صادق باشد بر آن اینکه زوج گذاشت
زوجه را و ازاله کرده است چیزیرا که بین ایشان بوده است مسئلهٔ هرگاه ببخشد
زوج مدترا بزوجه پس اگر بوده باشد بعد از دخول ساقط نمیشود از مهر چیزی چنانکه
اگر بگذرد مدت بیدخولی باختیار زوج و اگر بوده باشد پیش از دخول نصف میشود
اگرچه باقی نمانده باشد زمان هبه مگر کمی از مدت مسئلهٔ هرگاه ببخشد زوج
بزوجه بعض مدترا تنها بنا بر جواز آن و دخول نکرده باو در باقی مدت پس در نصف
شدن مهر و عدم آن دو وجه هست مسئلهٔ هرگاه تخلف کرد زوجه از زوج در
چیزی از مدت ساقط میشود از مهر بنسبت آن مدت و استثنا میشوند ایام حیض
هرگاه نبوده باشند فرا گیرنده از برای ایام تمتع با جهل زوج باین و علم زوجه و نبوده
باشند واقع در ضمن زمان تخلف بی عذری بلکه و اگر بوده باشند فرا گیرنده از برای
ایام تمتع یا واقع در ایام تخلف هم استثناء میشوند بلی الحاق اعذار عقلیه بحیض

معلوم نیست و اما اعذار شرعیه که حرام کننده باشند از برای استمتاع بزوج پس
از برای الحاق آنها بحیض وجهی هست بلکه الحاق متعین است در نفاس و ایام استظهارها
واجب بلکه و مدت تحیض بدیدن خون در عادة هرگاه کشف خلاف شود و مثل آنها
و در اعذار شرعیه که موجب باشند از برای ضد تمکین تاملی هست مسئلهٔ ظاهر
اینستکه اعتبار در تبعیض از برای تخلف زوجه با امتناع است از وطی نه غیر آن از اقسام
استمتاع مسئلهٔ هرگاه اخلال کرد زوجه بنصف مدت بعد از آن ببخشد زوج
باقی مانده مدترا بزوجه پیش از دخول گفته شده است میباشد از برای زوجه ربع
مهر و در آنست نظری مسئلهٔ ظاهر عدم حصول تبعیض مهر است بمردن یکی از
زوج و زوجه پیش از تمام شدن مدت اگرچه گفته شده است بمنفسخ شدن عقد
بسبب آن در دو وجهی مسئلهٔ هرگاه معلوم شد فساد عقد در نکاح منقطع باینکه
ظاهر شد از برای زوجه زوجی یا نسبی یا مصاهرتی یا غیر اینها از چیزهائیکه منع میکند
از صحت عقد پس اگر دخول نکرده باشد زوج باو نمیباشد از برای زوجه مهری اگر
چه گذشته باشد مدت و متمتع شده باشد زوج از او بغیر وطی و هرگاه قبض کرده
باشد زوجه مهر را باید رد آن بکند و از برای زوج است مطالبهٔ آن و هرگاه
تلف کرده باشد زوجه آنرا باید بدل آنرا بدهد و اگر دخول کرده باشد زوج بزوجه
پس اظهر اینستکه نیست مهری از برای او اگر عالم بوده باشد زوجه از جهت زنا او
از برای اوست مهر المثل اگر جاهل باشد و مراد از مهر المثل مهر نکاح دائم است
بیفرقی بین بودن آن کمتر از مهر المسمی و عدم آن و بین اینکه چیزی گرفته باشد زوجه
از مهر و عدم آن و در روایت شده است در کسیکه بزنی خود را داده باشد زیرا
و باقی مانده باشد بر زوج چیزی از مهر و معلوم شود اینکه از برای اوست زوجی اینکه
از برای آن زن است چیزیکه گرفته است از مهر از زوج بسبب چیزیکه استحلال
کرده است از فرج او و نمیدهد بزوجه باقی مانده مهر را و عمل باین روایت مشکل است
مسئلهٔ از شروط عقد متعه و ارکان آنست مدت پس اگر ذکر نکرد در آن مدترا
و قصد کرد مؤدای عقد را که خالی باشد از اجل منعقد میشود دائما و الا اقرب که

یعنی هرگاه مقصودش این نباشد بلکه عقد انقطاع مقصودش باشد و ذکر اجل نکند پس حکم بوقوع دائم واقعاً مشکلست اگرچه گفته شده است بان یعنی حکم میشود بدوام عقد ظاهراً از جهت اخذ بظاهر لفظ و فرقی نیست در این حکم بین لفظ متعه و غیر آن و نه بین تعمد ترک ذکر اجل و غیر آن یعنی سهو او و است از برای کسیکه منع میکند انعقاد لفظ متعه در عقد دائم اینکه حکم نکند بدوام عقد ظاهراً از جهت اخذ بظاهر لفظ اگر بوده باشد عقد بلفظ متعه **مسئلة** امر بتقدیر اجل و مدت در نکاح منقطع راجع باختیار زوج و زوجه است طولانی قرار بدهند مدت را یا کم اگرچه برسد در طرف کمی تا حدیکه ممکن نباشد جماع در آن و بوده باشد کمتر از ما بین طلوع افتاب و نصف النهار و زیاد کنند در جانب کثرت بر عمر طبیعی اگرچه احوط ترک تحدید است در دو جانب قلت و کثرت بچیزیکه ذکر شد **مسئلة** ناچار است در نکاح منقطع اینکه بوده باشد اجل معین و محفوظ از زیاده و نقصان معلوم بر وجهیکه بر خوانده شود با ان غرر پس نیست باکی بتعیین مدت ببروج و مثل انها بلکه و به سنا غات نجومیه اگرچه حاصل نمیشود اطمینان غالباً از الات معینه از برای انها و یا اشتباه بنا میکذارد بر استصحاب یا احتیاط میکند **مسئلة** در جواز منفصل بودن مدت از زمان عقد در نکاح منقطع اشکالی هست و بنا بر جواز پس عقد بر زوجه در مدت متخلله از برای زوج دیگری مشکل تر است و علی کل حال پس اطلاق عقد از طرف مبدء منصرف است بمتصل **مسئلة** هرگاه ذکر کردند زوج و زوجه عدد دفعات وطی را در عقد انقطاع و اراده کردند حصول بینونت را از زوجیتیکه حاصل میشود بعقد بفراغ از انها بدون ذکر اجلی صحیح نیست و منقلب نمیشود بعقد دائم و هرگاه ذکر کردند اجل معینی را و شرط کردند در آن چند مرتبه معین جماع است و معین نیست بر زوج جا آوردن عدد یکه شرط شده است و بیرون نمیرود از زوجیت بعد از حصول عدد مشروط پیش از گذشتن اجل پس جائز است از برای زوج استمتاع از زوجه بغیر وطی و جائز نیست وطی زائد بر عدد مشروط مگر باذن زوجه اگر بوده باشد شرطاً از برای زوجه باینکه بوده باشد الزام زوج بترک زائد و در

اینجا است چند مسئله **مسئلهٔ اوّل** هر شرط جائزی مثل اشتراط عدد معینی در وطی یا اتیان در وقت معینیکه شرط میشود در نکاح ناچار است انکه ذکر ان در ایجاب و قبول و لو اجمالاً و نیست اثری از برای چیزیکه ذکر میشود پیش از عقد و بعد از عقد و هرگاه اتفاق کردند بر شرطی پیش از عقد و بنا گذاشتند بر ان شرط عقد را و لکن ذکر نکردند انرا در عقد پس در صحت ان دو وجه هست مثل اگر و همچنین اگر فراموش کردند شرط را وقت عقد **مسئلهٔ دویم** جائز است عزل یعنی بخش منی بیرون فرج از زن متمتع بها اگرچه اذن ندهد زوجه در این و ملحق است زوج ولد اگرچه عزل کند از جهت احتمال سبق منی بدون التفات واطی و نیست از برای واطی نفی ولد از خودش بمجرد عزل یا تهمت بزوجه بلکه لابد است از برای او از علم بانتفاء ولد از او و لکن اگر نفی کرد زوج ولد را ثابت نمیشود لعانی و منتفی میشود از او ولد ظاهراً و اگر بوده باشد در انجا مدعی که نزاع کند فصل میشود خصومت ایشان بیمین **مسئلهٔ سیم** واقع نمیشود بمتعه طلاقی و نه لعانی حتی از برای قذف بنا بر صحیح و نه ایلائی یا احکام خاصه ان بنا بر اقوی و در وقوع ظهار با او دو قول هست **مسئلهٔ چهارم** صحیح اینستکه نکاح منقطع موجب ارث نمیشود بالاطلاق ان و در صحت اشتراط میراث در ان از برای زوج و زوجه یا یکی از ایشان اشکالی هست **مسئلهٔ پنجم** هرگاه دخول کرد در عقد انقطاع زوج بزوجه بعد از ان گذشت مدت ان یا بخشید مدت را زوج بزوجه لازم است زوجه را عده گرفتن اگر نبوده باشد یائسه و در تقدیر عده او اگر حیض میشود چند قول هست احوط انها غالباً اینستکه عده او دو حیض است و محتملست اراده دو حیض کامل و گفته شده است اینکه عده یک حیض است و این قولست روایاتی لکن عمل کنند بانها کم است و غیر از این هم گفته شده است در عده او و اگر حیض نمیشود و لکن در سن من تحیض باشد پس عده او چهل و پنج روز است و در مجوی واحتیاط احتیاط چهل و پنج شب است و مقتضای ان هرگاه بوده باشد ابتداء عده گرفتن او از اول روز اینستکه اضافه کند شب متاخر را از روزها بسوی روزها

واحتیاط در این است

ومجزی بودن تلفیق از روز و شب خالی نیست از وجهی و نیست فرقی در هر دو صورت
بین زن آزاد و کنیز و هرگاه بوده باشد حامله عده میگیرد بوضع حمل **مسئله**
عده میگیرد متمتعه هرگاه بوده باشد حره خواه دخول کرده باشد زوج باو یا نه از وفات
بچهار ماه و ده روز هرگاه حامله نباشد بنا بر اشهر و اقوی و هرگاه بوده باشد کنیز
پس از مشهور است اینکه عده او از وفات هرگاه حامله نباشد دو ماه و پنج روز است
و در عده ایست از اخبار معتبره تسویه بین امه و حره در عده وفات و احوط عمل است
بآن اخبار بخصوص در صاحبان اولاد **مسئله** هرگاه بوده باشند حره و امه حامله
پس عده ایشان ابعد اجلین است از عده مذکوره و وضع حمل **مسئله ششم**
ظاهر اینستکه صحیح نیست از برای زوج پیش از گذشتن مدت تزویج زوجه بدوام
یا انقطاع از همان زمان تا مدت بیشتری و اگر اراده این کند انتظار کشد که تمام
اجل یا هبه بکند بزوجه باقی مانده را از مدت بعد از آن بزنی خود در آورد
او را اگر چه بوده باشد هنوز در عده زیرا که عده براو از برای غیر زوج است

مطلب سیم در نکاح کنیزانست یعنی وطی ایشان و آن یا بتزویج است
بدائم یا منقطع یا بملک است و در اینجا است چند مسئله **مسئله اول**
ممضی نیست عقد غلام یا کنیز بر خودشان بی اذن سید و در ثبوت منع تکلیفی
از برای فعل او از جهت فاعلیت است پس جاری میشود منع در صورتیکه اگر عقد
کند بر غیر خودش یا از جهت مفعولیت است تاملی هست مگر اینکه محسوب شود
از منافع او پس ضامن باشد از استیفا کردن از برای آن بامر بلکه و بدون آن با
تاملی در هر دو **مسئله** اشهر و اقوی اینستکه موقوفست عقد بر اجازه در عبد
و امه از سید و معتبر نیست در اجازه لفظ خاصی بلکه کفایت میکند هر چیزیکه
دلالت کند بر رضا و امضاء اگر چه بوده باشد سکوت بعد از علم و مبعض مثل
خالص است در وقوف عقد او بر اجازه و هرگاه بوده باشد مشترک پس اذن داد
بعضی از مالکان دون بعضی موقوفست بر اجازه باقی بعد از عقد و در ثبوت مهر
زوجه عبد و نفقه او بر مولی هرگاه اذن داده باشد یا اجازه کرده باشد خلافی

هست شاید اقرب ثبوت باشد و بنا بر ثبوت پس اما ثبوت نفقه از برای زوجه عبد
بر سید چنانچه اینستکه ثابت میباشد بر زوج یا چنانچه اینستکه ثابت میشود نفقه عبد
بر مولی در دو وجه هست خالی نیست دویم آنها از وجاهتی و اما مهر کنیز مزوجه
پس از برای مولای اوست **مسئله دویم** هرگاه بوده باشند پدر و مادر
مملوک تابع است ایشانرا ولد پس اگر مالک شد ایشانرا یکنفر ولد از برای او
و اگر بوده باشند پدر و مادر از برای دو نفر پس از مشهور است اینکه ولد بین
ایشان بالمناصفه است و تابع نیست ولد مادر را چنانچه در باقی حیوانات
هرگاه اذن داده باشند هر دو یا اذن نداده باشند و اما هرگاه اذن داده باشد
یکی از ایشان دون دیگری پس ولد از برای کسیستکه اذن نداده است و ذکر
کرده اند جماعتی از اصحاب اینکه یافت نشده است در این نصی اگر چه ارسال کرده اند
از بعضی و مقتضای حسن ظن با ایشان ظفر ایشانست بر آن و مقتضای اطلاق
ایشان عدم فرقست بین علم غیر یا اذن بفساد عقد و جهل او یا اینکه محکی از
ایشان در صورت زنای غلام بکنیز غیر مولی حکم است بتبعیت ولد از برای کنیز
و مستقیم نمیشود این حکم مگر بدلالت نص **مسئله** هرگاه بوده باشد یکی از زوج
و زوجه آزاد و شرط نکرد مولی رقیت ولد را پس مشهور اینستکه ولد آزاد است
و این قول مشهور منصور است و هرگاه شرط شده باشد حریت ولد پس نیست
اشکالی در تحقق آن اگر چه معلوم نیست بودن آن از اثر اشتراط و هرگاه شرط
شده باشد رقیت ولد پس از مشهور است تحقق آن و مستند آن واضح نیست
و بر تقدیر فساد شرط پس در فساد عقد بسبب آن دو وجه هست شاید اظهر
آنها عدم فساد باشد و بنا بر فساد شرط پس ولد حر است و احتمال الزام
حر بقیمت ولد در اینجا بعید است و همچنین است اگر گفتیم بفساد عقد و بوده
باشد زوج جاهل و هرگاه گفتیم بفساد عقد و بوده باشد زوج عالم پس اقوی
و ولد رق است بتبع مادرش **مسئله سیم** هرگاه زنا کرد حر بکنیزی یا بنده
بکنیز غیر مولای خود بعقدی پس ولد از برای مولای کنیز است و هرگاه تزویج

کرده حرّ کنیز را بی اذن مالک او و بعد از آن وطی کرد او را پیش از اجازه پس اگر بوده
باشند هر دو عالم بتحریم بدون شبهه پس وطی زنا است ثابت میشود بآن بر هر دو
حدّ و میباشد ولد رقّ از برای مولای آن کنیز و در ثبوت مهر از برای مولی دو
قول هست اقرب آنها ثبوت است و اما آن مهر المسمّی است یا مهر المثل است
یا عشر است یا نصف عشر است یا اقلّ آنها است چند وجه هست و هرگاه بوده
باشند هر دو جاهل بتحریم یا عارض شده باشد از برای هر دو شبهه در حکم یا موضوع
پس نیست حدّی بر هیچکدام و بر زوج است مهر و در تعیین مهر خلاف هست
و هرگاه ولدی از برای او اتفاق شد حرّ است و بر پدر است قیمت او از برای مولی
قیمت روزیکه سقط شده باشد حیّاً و هرگاه سقط شد میّتاً پس از علماء است
اینکه نیست چیزی برای او و هرگاه بوده باشد حرّ جاهل و کنیز عالمه پس حکم در سقوط
حدّ از او و لحوق ولد باو و وجوب قیمت او بر زوج مثل صورت پیش است و
سزاوار است اینکه جاری شود در وجوب مهر خلاف گذشته و همچنین در تعیین
آن و هرگاه بوده باشد کنیز جاهله تنها پس حدّ بر زوج است و منتفی میشود
از او ولد و ثابت میشود بر او مهر از برای مولای کنیز و ولد رقّ است همه این
با ردّ مولی از برای عقد و اما با اجازه او بعد از وطی و قرار دادن اجازه کاشفه
پس ملحق میشود باو ولد مطلقا و لازم میباشد او را مهر المسمّی و ساقط میشود
حدّ و در ثبوت تعزیر است تأمّلی و همچنین هرگاه ادّعا کند کنیز غیر ماذونه تزویج
حرّی را پس عقد کرد برا و حرّ و دخول کرد باو پس جاری میشود همه چیزیکه ذکر شد
در صور اگر چه ادّعا شده است اجماع در اینجا بر ثبوت مهر و نسبت داده شده است
بسوی بیشتر علما اینکه مهر مهر المسمّی است و اختلاف شده است در اینکه
ولد حرّ است و لازم است بر پدر قیمت او از برای مولی یا رقّ است و واجب است
بر پدر فکّ او بقیمت از جهت اختلاف در ظاهر اخبار **مسئله** هرگاه تزویج
کرد غلام زن حرّه را بی اذن مولای او پس اگر بوده باشد آن زن عالمه بحال و حکم
پس نیست مهری از برای او اگر چه وطی کرده باشد او را و ملحق نیست بزن ولد

بلکه میباشد ولد رقّ از برای مولای غلام و در ثبوت حدّ بر آن زن دو وجه هست
و هرگاه جاهل باشد حرّه برقیّت یا حکم پس ولد حرّ است لاحق است بزوجه حرّه
و نیست قیمتی بر آن حرّه و ثابت میشود مهر در ذمّه عبد دنبال کرده میشود با
هرگاه عتق شد و آیا مهر المسمّی است یا غیر آن جاریست در آن خلاف و هرگاه
اجازه کرد مولی عقد را لازم میباشد مسمّی و ملحق میشود ولد بزوجه و حرّ است
بنا بر کشف و ساقط است حدّ و در ثبوت مهر و نفقه بر مولای مجیز چنانکه اگر
اذن دهد در عقد دو وجه هست **مسئله چهارم** هرگاه تزویج کرد
کنیزی را که بین دو شریک است بعد از آن خرید حصّه یکی از ایشان را باطل است
عقد چنانکه باطل میشود عقد ابتدائی از یکی از دو شریک از برای دیگری و گفته
شده است اینکه هرگاه امضا کرد شریک دیگر عقد سابق را بر ملک را حلال
میشود وطی او و بسبب این و نیست وجهی از برای این قول ظاهراً و اما تحلیل یکی
اند و شریکها از برای دیگری پس روایت شده است صحیحاً اینکه آن حلال میکند
و نیست باکی بعمل بآن و هرگاه بوده باشد بعض او ملک از برای شخص و بعض
دیگرش حرّ جائز نیست وطی او بمجرّد ملک و نه با عقد و اگر مهایاة کردند و زمان
پس آیا جائز است از برای مولی اینکه عقد کند بر او متعه در نوبه زن دو قول
هست و مرویّ جواز است و میل کرده است بسوی عمل بروایت جماعتی از
علماء از جهت صحّت سند آن اگر چه مخالف است با قواعد و از این جهت نقل
شده است اتفاق بر عدم جواز تمتّع غیر مولی بکنیز در نوبه او و عدم جواز
وطی مولی از برای کنیز در نوبه خودش **مسئله پنجم** هرگاه تزویج کرد
مولی کنیزش را بغلام خودش گفته شده است واجب است اینکه بدهد او را
مولی چیزی را از مال خودش کم باشد یا زیاد و این چیزیست که ظاهر میشود از چند
خبر و مستفاد میشود از آنها اینکه آن مهر نیست که ذکر نشده است در عقد
دائم و اینکه مستحق شده است بآن عقد بلکه بنا بنظر میآید از اخبار اینکه آن
عطیه ایست ابتدائی از مولی و گفته شده است مستحب است و اول احوط است

وعدم ثبوت مهر در اینجا از جهت یکی بودن مستحق و مستحق علیه منع نمیکند
از جریان نکاح دائم چنانچه ظاهر میشود از اخبار پس مترتب میشود بر آن چیزیکه
نیست مانعی از آن از آثار نکاح دائم بلکه و منع نمیکند از متعه اگرچه تصریح
کرده اند بعضی بمنع از آن از جهت رکن بودن مهر در نکاح منقطع و این قول
احوط است اگرچه تعلیل علیل است پس محتاج است در تزویج ایشان بسوی
ایجاب و قبول از مولی یا از غلام و کنیز باذن مولی بلی ظاهر جواز تحلیل است
هم و جائز است از برای مولی اینکه مفارقت اندازد بین ایشان بعد از عقد نکاح
بسوی طلاق از او و هرگاه بمیرد مولی میباشد از برای وارث او خیار فسخ و
عدم آن و نیست خیاری از برای خود غلام و نه از برای کنیز **مسئله**
آزاد شدن کنیزیکه تزویج شده باشد از برای غلامی باعث میشود از برای کنیز
خیار در فسخ نه آزاد شدن حصه از او یا باقی بودن مملوکیت در تمام اعضای آن
و در کنیزیکه تزویج شده باشد از حری خلافی هست شاید ارجح ثبوت خیار
باشد چنانکه از مشهور است و نیست فرقی در کنیز بین مدخوله بها و غیر او
لکن ساقط نمیشود مهر بفسخ اول یعنی کنیزیکه زوجه از غلام بخلاف دوم یعنی
مزوجه از حر **مسئله** هرگاه آزاد کرد مولی کنیز خود را که قیمت او صد
دینار باشد مثلاً و تزویج کرده باشد او را بصد دینار و مالک نباشد غیر از
آنها مگر صد دینار مثلاً در مرض موت پس بنا بر قول بتنزیل بر ثلث یا منع میشود
در آن از فسخ مطلقا یا پیش از موت مولی یا نفی میشود تنزیل در اینجا یا التزام
میشود بفساد عتق در چیزی از قیمت او یا حکم میشود بصحت عتق و فسخ اگرچه
منجر شود بسوی سقوط مهر چند وجه هست و جاری میشود بعض آن وجوه
در صورتیکه اگر وصیت کند بعتق و نسبت داده شده است بسوی اصحاب
اینکه این خیار فوری است و خالی نیست از تأملی و سزاوار است حکم بعدم منافات
تأمل از برای تعیین اصلح و مثل آن از برای فوریت اینکه کنیز معذور است
در تأخیر از جهت جهل بعتق بلکه و بثبوت خیار بلکه و بفوریت آن بلکه و

همچنین است

همچنین است فراموشی چیزی از آنها یا فراموشی اختیار پیش از گذشتن فور و
آن کنیز زوجه است مادامیکه فسخ نکرده باشد پس جائز است از برای زوج اینکه
مباشرت کند او را پیش از فسخ او و بیفرقی بین تمکن او از فسخ و عدم آن چنانکه در مجنون
و مثل اوست کنیز جاهله بعتق و واجب نیست بر زوج اعلام کنیز بعتق و مستقر
میشود مهر المسمی از برای مولی بدخول بعد از عتق در دو جهتی قوی تر اینکه واجب میشود
بدخول مهر المثل از برای خودش بنفسها و همچنین ثابت میشود مهر المسمی از برای مولی
اگر بوده باشد عتق پیش از دخول و اختیار کرده زوجه ماندن را با زوج پس دخول کرده
با او بعد از این و اگر بوده باشد کنیز مفوضة البضع یعنی در عقد مهری برای
او معین نشده باشد پس اگر حاصل شد دخول پیش از عتق میباشد از برای مولی
مهر المثل و اگر حاصل شود فرض مهر نه دخول میباشد امر چنانکه گذشت از قوت
ثبوت مفروض از برای مولی و اگر حاصل نشود چیزی از فرض و دخول پیش از
عتق میباشد چیزیکه ثابت میشود از مهر بدخول یا فرض از برای کنیز نه سید او
بنا بر عدم ثبوت آن بعقد در این هنگام و شاید ظاهر ثبوت خیار باشد از برای
متمتع بها هم و در تقسیم مهر یا دخول بر مدت دو وجه هست شاید اظهر آنها
عدم باشد **مسئله** ظاهر ثبوت خیار است بعتق در عده رجعیه و اثر فسخ
منع است از رجوع و اثر اختیار ماندن با زوج بقاء حق رجوع اوست و محتاج
نیست بسوی عده دیگری و هرگاه ساکت شود کنیز پیش از رجعت زوج بر
وجهیکه موجب نباشد سقوط خیار را و رجوع کرد زوج با او پیش از گذشتن فور
میباشد از برای او خیار پس اگر فسخ کرد عده میگیرد عده دیگری و هرگاه آزاد
شد در عده بائنه ثابت نشده است از برای او خیاری و هرگاه آزاد شد بعد
نمیباشد از برای او خیاری اگرچه بوده باشد کراهت داشته زمان تزویج
نه از برای مولای او و نه از برای زوجه او و حر بوده باشد یا کنیز و هرگاه بوده
باشند زوج و زوجه مملوک از برای دو مالک یا از برای یک مالک و آزاد
شدند یکدفعه ثابت میشود خیار از برای زوجه بنا بر چیزیکه گذشت **مسئله هفتم**

چنانکه

چنانکه صحیح نیست تزویج مملوک بسبب خودش همچنین صحیح نیست تزویج حرّ
بکنیز خود مگر هرگاه قرار بدهد مهر اورا عتق همه او پس بدرستیکه این جایز است
نزد ما و معتبر است اشتراط تقدیم تزویج بر عتق در صیغه و عکس این و جواز هر یک از اینها
چند قول هست اظهر انها اخیر است و گاهی گفته میشود اینکه مراد از مسئله
قرار دادن رقبه کنیز است صداق از برای او پس منعتق میشود بتملک نه بواقع
کردن عتق چنانکه حاصل میشود ابراء بملک مدیون از برای چیزیکه در ذمه
اوست و ظاهر خلاف انست و نیست دلیلی بر صحت تزویج باین وجه بلی نیست
صراحتی از برای اخبار باب در اینکه مهر ایقاع عتق است یا اثر ان اگرچه ظاهر
میشود از انها احتیاج بایقاع پس شاید احتیاط جمع بین دو صیغه باشد که مقدم
بدارد در اول انها تزویج را بر اعتاق چنانکه احتیاط فی الجمله احتیاج است
بقبول از زن **مسئله هشتم** نیست مجرد استیلاد سبب از برای عتق
بلکه متشبث میشود کنیزیکه از مولی اولاد داشته باشد بحریت و از این جهت
جایز نیست فروختن او پس اگر مرد ولد و پدرش زنده باشد عود میکند کنیز
بمحض رقیت و اگر مرد پدر و ولد زنده باشد ازاد میشود همه یا بعض او بقدر
چیزیکه وفا میکند بان نصیب ولدش از او و از غیر او از ترکه و اگر قاصر باشد
نصیب ولد از همه او سرایت میکند عتق بهمه او و سعی میکند ام ولد در قیمت
باقی مانده و لازم نیست بر ولد دفع ان از مالش یا سعی از برای ان بنابر اقوی
و جایز است فروختن ام ولد در ثمن رقبه او هرگاه بمیرد مولی و ترکه غیر از او
نداشته باشد و در جواز بیع در زمان حیوة مولی یا در غیر ثمن رقبه او از دیون
او که مستغرق باشد از برای ترکه خلافی هست و هرگاه خرید کنیز را نسیه پس
ازاد کرد او را و بزنی خود در اورد او را و قرار داد عتق او را مهرش پس حامله
شد بعد از ان مرد و نگذاشت ترکه که قیام کند بثمن ان پس مستفاد میشود از
روایتیکه ان کنیز بر میگردد در رقیت از برای مولای او و با اینکه چیزیکه در شکم اوست
مثل هیئت اوست در رقّ لکن عمل باین روایت خالی نیست از اشکالی مسئله نهم

هرگاه فروخته شد کنیز صاحب شوهر جایز است از برای مشتری اینکه جدائی
بیندازد بین ایشان یا بگذارد کنیز را با شوهرش و اما این خیار فسخ است یا جواز رجاع است
بزوج بعد از جدائی چنانکه در طلاق رجعی است یا جواز امضاء است از برای عقد
چنانکه اجازه میشود عقد فضولی استظهار شده است اجماع علما بر اول و مقتضای
ان جواز وطی است از برای زوج مادامیکه فسخ نکرده باشد مشتری و خالی نیست از
تاملی و نیست فرقی بین بودن زوج حر یا عبد و بین سبق دخول و عدم ان و در تعمیم
نکاح از برای نکاح منقطع تاملی هست و ظاهر عدم اختصاص حکم است بکسیکه خریده
باشد از مولای مزوج پس اگر متعدد باشند عقود میباشد از برای هر یک خیار
مادامیکه واقع نشده باشد فسخی از پیش و نیست فرقی بین یکی بودن مالک اولا و ثانیا
و تعدد ان و نه بین بودن او مالک از برای زوج هم و عدم ان و نه بین فروختن تمام
کنیز و عدم ان و در اکتفا بفروختن بعض از کسیکه مالک باقی باشد اشکالی هست
مگر اینکه بوده باشد باقی مبیع از غیر پس ثابت میشود خیار از برای همه شرکاء از جهت
عدم فرق بین وقوع بیع بر کنیز یکدفعه یا کم کم و اما ملحق شدن بیع باقی نواقل اگرچه قهری
باشد مثل ارث ظاهر الحاقست بلی اگر عود کرد ببایع بسبب فسخ مشکلست ثبوت خیار
از برای او و در سقوط این خیار بسبب اشتراط سقوط ان در بیع اشکالی هست و ارجح ثبوت است
اینکه این خیار فوریست و در انست تاملی و ظاهر معذوریت جاهل بحکم یا موضوع است
اگرچه بوده باشد از جهت نسیان بلکه و همچنین است جاهل بفوریت **مسئله** هرگاه
بوده باشد زوج مملوک و فروخته شد پس اگر بوده باشد در حباله او کنیزی مخیر است
مشتری و هرگاه بوده باشد در حباله او حرّه پس در انست خلافی و شاید اظهر ثبوت
خیار باشد از برای او هم و اما مالک کنیزیکه فروخته شده باشد زوج او یا غلامیکه
فروخته شده باشد زوجه او پس ظاهر اینستکه ثابت نمیشود از برای او خیاری بلی
هرگاه بوده باشد از برای مالکی و فروخت یکی از ایشان را بدون دیگری گفته شده است
ببقاء چیزیکه بوده است از برای او از سلطنت بر تفریق بین ایشان و خالی نیست از
اشکالی و مشکلتر از این اثبات خیار است از برای بایع یکی از ایشان اگرچه نبوده باشد

مالک از برای دیگری یا بایع هر دو بیک عقد **مسئله دهم** مهر کنیز از برای
مولا است پس اگر فروخت او را بعد از دخول مستقر میشود از برای او و مهر خواه اجازه
بکند او را مشتری یا نه قبض کرده باشد بایع همه مهر را یا بعض او را یا نه بنا بر مشهور و اظهر
دو وجه اگر فروخت او را پیش از دخول و فسخ کرد مشتری ساقط میشود مهر اگر چه قبض
کرده باشد بایع چیزی را بنا بر اقوی و هرگاه اجازه کرد و دخول کرد زوج با او ثابت میشود
همه مهر و در اینکه آن از برای بایع است یا مشتری دو قول هست خالی نیست اول آنها
از قوت و احتمال داده شده است در نکاح منقطع توزیع مهر بر مدت و خالی نیست
از تأملی **مسئله** هرگاه تزویج کرد مولی غلام خود را بزن حره ثابت میشود مهر بر
مولی پس اگر فروخت او را بعد از دخول مستقر میشود مهر بر او و اگر چه تجویز کنیم
از برای مشتری فسخ او و فسخ کند و اگر بوده باشد پیش از دخول و فسخ کرد مشتری
بنا بر جواز آن از برای او پس در ثبوت نصف شدن مهر بر مولای اول و از
مشهور است عمل بان روایت **مسئله یازدهم** هرگاه بزنی خود در آورد
غلام باذن مولای او زن حره را یا کنیز را از برای غیر مولی پس از مشهور است اینکه
طلاق بید خود او است و نیست از برای مولی اجبار او بر طلاق و نه منع او از طلاق
و این قول اقوی است و نیست وجه ظاهری از برای منع از وجوب طاعت مولی بر عبد
در این اگر چه نگوئیم بصحت طلاق هرگاه جبر کرد او را **مسئله** هرگاه تزویج کرد
مولی کنیز خود را بغلام خود میباشد تزویج بنا بر اقرب و محتاج است بسوی
شرائط تزویج حتی قبول اگر چه بوده باشد مولی متولی از برای دو طرف عقد
بنا بر احوط اگر نباشد اقوی و میباشد در این تزویج تفریق از برای مولی تنها
پس جائز نیست استقلال عبد بان مگر بوکالت بنا بر صحیح و کفایت میکند در فسخ
مولی از برای این نکاح هر لفظیکه دلالت کند بران و لو بکنایه مثل امر باعتزال
و ظاهر اینستکه جائز است از برای مولی هر یک از فسخ و طلاق و معتبر است در
طلاق چیزیکه معتبر است در آن و ملحق میشود او را احکام طلاق و فسخ در اینجا
مثل فسخ است در باقی عقود و طلاق نیست و مشروط نیست بشرائط طلاق و

محکوم نیست بران بحکم طلاق و هرگاه طلاق داد مولی بقصد طلاق و جامع نبود از برای شرائط
آن دو نیست بودن آن لغو نه اینکه واقع میشود فسخ و همچنین امر غلام بطلاق نمیباشد فسخ
مگر با اقامه قرینه که تمام بشود بان دلالت آن بر فسخ **مسئله** هرگاه خرید شد کنیز مطلقه
در عده او میباشد بر او تمام کردن عده و او را حلال میشود از برای مشتری بسبب گذشتن عده
یا واجب است بر او اینکه استبرا او بکند کنیز را چنانچه اگر در عده نبود دو قول هست خالی نیست
اول آنها از قوت اگر چه دوم آنها احوط است و اما کنیز مطلقه بعد از شراء پس عده میگیرد
و حلال میشود بعد از عده **مسئله دوازدهم** مباح میشود از برای مرد بضع زن
بسبب مالک شدن او از برای رقبه او و خودش تنهائی شریک و مباح نمیشود مرد از برای زن بسبب
مالک شدن زن او را و منحصر نیست حلیت نکاح بسبب ملک در عددی و جائز است
اینکه جمع بکند در ملک بین مادر و دختر و دو خواهر و اینکه تملک بکند مادر موطوئه و دختر
و حرام میشود مادر موطوئه بسبب ملک و دختر او عینا و هرگاه وطی کرد یکی از دو خواهر
مملوکه را حرام میشود دیگری تا اینکه بیرون برود او لی از ملک او و جائز است از برای هر یک
از پدر و پسر اینکه تملک بکند موطوئه دیگری را و حرام است بر او وطی او و جائز نیست از برای
یکی از ایشان اینکه وطی بکند مملوکه دیگری را مادامیکه نبوده باشد عقدی یا تحلیلی یا جائز است
از برای پدر اینکه قیمت بکند بر خودش بقیمت عادله مملوکه پسر صغیر و دختر صغیره اش را و
بفروشد آن مملوکه را از خودش بعد از آن وطی بکند او را و ظاهر عدم اعتبار مصلحت است
از برای مالک و کفایت عدم مفسده **مسئله سیزدهم** هرگاه تزویج کرد مولی کنیز
خود را و لو از غلام خودش بدوام یا متعه حرام است بر او وطی او و لمس او و نظر بسوی عورت
او و ما بین ناف و زانوی او و لو نبوده باشد بشهوت و حرام است نظر مولی بسوی غیر از صورت
و دو کف دست کنیز هرگاه بوده باشد بشهوت بلکه و اگر نبوده باشد بشهوت بنا بر احوط
اگر نباشد اقوی پس آن کنیز مثل اجنبیه است از برای سیدش و معلوم میشود از این حکم
نظر کردن کنیز و غیر نظر نسبت بسوی سیدش **مسئله** مثل کنیز مزوجه است در احکام
مذکوره کنیزیکه مولی تحلیلش کرده باشد از برای غیر جهت وطی اگر چه هنوز محلل له وطی نکرده
باشد با او و اگر تحلیل کرده باشد مولی از کنیز غیر از وطی را از باقی استمتاعات از برای غیر

پس در الحاق او بکنیز مزوجه شکی هست و غایت حرمت بیرون رفتن کنیز است از نکاح بسبب
طلاق یا موت یا فسخ یا گذشتن مدت متعه و گذشتن عده او اگر بوده باشد صاحب عده
مطلقا یا نه بوده باشد یا رجعیه و اما کنیزیکه استبراء میشود بعد از خریدن او پس حرام
نیست از او غیر از وطی از باقی استمتاعات و در الحاق کنیزیکه عده گرفته باشد از وطی شبهه
باو تأملی هست **مسئله چهاردهم** حرام است برکسیکه مالک شود کنیزی را استبراء
یا استغراق وطی او مدتی تا اینکه استبراء بکند او را هرگاه عالم باشد ببودن او موطوئه یا
احتمال بدهد او را و صحیح الحاق باقی وجوه تملک است باینها چنانچه واجب است استبراء او
برکسیکه خواسته باشد بفروشد او را بعد از اینکه وطیش کرده باشد و ملحق است ببیع
در حکم مذکور باقی نواقل اختیاریه و نفعی ندارد در حلیت وطی عزل ملکه و نه علم بعدم
حمل و احوط اگر نباشد اقوی تعمیم حکم است در هر دو موضع و در وطییکه موجب است
از برای استبراء از برای وطی در دبر اگرچه نترسد از آن پیشی گرفتن منی را و سزاوار است
از برای مشتری و کسیکه بحکم اوست اجتناب از استمتاع باو بباقی وجوه استمتاع و
استبراء در کنیز مستقیمة الحیض بیک حیض است و کسیکه در سن من تحیض است و حیض
نمیشود بچهل و پنج روز و ظاهر اینستکه اعتبار بحیض است حتی در کسیکه عادت داشته
باشد به تحیض در بیشتر از یک ماه و ظاهر اینستکه کفایت میکند در معرفت حیض
علائم شرعیه آن اگرچه افاده علم نکند و اما متحیره که اخذ بروایات میکند در حیض
پس در حکم او احتمالاتی هست و انها اکتفا بگذشتن یکماه و اعتبار گذشتن چهل و پنج روز
و اعتبار گذشتن مدتیکه قطع و یقین بحایض شدن در آن حاصل شود اگر اتفاق شده و الا
پس کفایت میکند گذشتن مدتیکه ذکر شد اخیرا و محتمل است ترتب این اثر بر چیزیکه اخذ
کرده است بآن از روایات و هرگاه منتقل شود کنیز بمشتری در حال حیض کفایت میکند
در حلیت وطی او طهر ولو بعد از یک لحظه و احوط استبراء کنیز است بحیضه دیگری **مسئله**
ظاهر سقوط وجوب استبراء است از مشتری بخبر دادن بایع عادل باستبراء کنیز بلکه همچنین
بخبر ثقه اگرچه عادل نباشد و در اکتفا بخبر غیر کسیکه منتقل شده است کنیز از او تأملی
مگر اینکه تمام شود بینه **مسئله** ظاهر سقوط استبراء است در صورتیکه هرگاه منتقل

شود کنیز بشخص از زنیکه منتقل نشده باشد بسوی آن زن از آن شخص بعد از آنکه خریده باشد
آن شخص آن کنیز را از مردی و استبراء نکرده باشد او را یا بوده باشد کنیز یائسه یا صغیره
اگرچه بالغ شود بعد از انتقال فورا و در شمول صغیره از برای کنیزیکه نرسیده باشد بحد
حمل عادة اشکالی هست **مسئله** در حلیت وطی کنیزیکه منتقل شده باشد بشخص در
حالتیکه حامله باشد مطلقا و عدم حلیت مطلقا و تفصیل بین پیش از گذشتن چهار ماه
و ده روز و ما بعد آن یا بین بودن حمل از زنا و غیر آن خلافی هست **مسئله** هرگاه آزاد
کرد کنیزی را اگر خریده بود او را پیش از استبراء جایز است از برای او تزوج بآن کنیز و حلال است
از برای او وطی بی استبرائی و لکن استبراء افضلست با عدم علم بوقوع وطی محترم و اما
اما با علم بوقوع وطی محترم پس احوط اگر نباشد اقوی عدم سقوط استبراء است بلکه
جواز تزوج از برای او بآن کنیز پیش از گذشتن عده خالی نیست از شکی چنانچه اگر آزاد کرده
باشد غیر او نیز اگرچه ظاهر جماعتی از علماء جواز تزویج است مطلقا و فرق بین معتق
و غیر معتق بسقوط استبراء است با عدم علم بوطی محترم یا مطلقا از معتق و عدم سقوط
از غیر او بلکه معتبر است گذشتن عده حره در غیر بخصوص در صورت علم بوطی **مسئله**
هرگاه تزویج کرد کنیزی را اگر خریده است پیش از استبراء او بغیر و گفتیم بجواز آن پس اگر طلاق
داد او را زوج پیش از دخول یا حلال است از برای مولی وطی او بی استبراء گفته شده است
بلی و در آن نظری و هرگاه بوده باشد کنیز خریده شده مزوجه و فسخ کرد مشتری نکاح
او را در جائیکه جائز باشد از برای او فسخ پس آیا کفایت میکند او را استبراء بجهت گذشتن است
یا معتبر است عده دو وجه هست احوط آنها دوم است بلکه خالی نیست از قوتی بلکه گفته
شده است قویست اکتفا بیک حیضه یا چهل و پنج روز در عزل سید کنیزش را از غلامش
بغیر طلاق از جهت نصوص **مسئله پانزدهم** ملک میشوند دختران اهل حرب
و ازواج ایشان بسبب استیلاء بر ایشان ولو بخریدن از ازواج یا آباء اگرچه نبوده باشد
در آنجا قهری و غلبه ابتداء و مترتب میشود بر این ملک احکام آن که از جمله آنها است
حلیت وطی و هم جائز است خریدن چیزیکه اسیر میکنند از اهل ضلال اگرچه بوده باشد
همه او یا بعض او از برای امام علیه السلام از جهت اینکه ایشان علیهم السلام اذن داده اند از برای ما در این

مسئله شانزدهم حلال میشود وطی کنیز بتحلیل مالک او وطیش را از برای کسیکه جائز باشد از برای او تزویج بان کنیز چنانکه حلال میشود باقی افراد تمتع بکنیز حتی نگاه کردن تنها بتحلیل و معتبر است در تحلیل صیغه و قد دیقینی انصیغه لفظی است که مشتق باشد از مادّه حل مثل احللت لك وطیها یا حللت یا دعایت عربی بودن و ماضی بودن ان و باقی شروط عامّه و لابدّ است از اکتفا بلفظ حل پس مجزی نیست لفظ عاریه بلکه اباحه و مثل ان و همچنین است حال در اعتبار قبول و اختلاف کرده اند علما در اینکه حلیّت بتحلیل مندرج است در قول خداوند عالم تعالی شانه الاعلی اَزْوَاجِهِمْ یا در قول او تعالی اَوْ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ یا خارج است از هر دو والله هو العالم بمراده و علی کلّ حال پس ظاهر اینستکه معتبر نیست در تحلیل فقدان طول و خوف عنت و نه ذکر مهر بلکه قدر یقینی از تحلیل صورتیستکه خالی باشد از عوض و نه اذن عمّه و خاله بلکه و نه تعیین مدّت و نفقه نمیشود بتحلیل نفقه و نه میراث و نه از سلطنت بر مولی چیزیکه ثابت میشود از برای زوج امر و در جواز تحلیل مولی کنیز خود را از برای غلام خودش خلافی هست اقرب جواز است و امر در حاجت بقبول در اینجا مثل غیر انست و شاید جواز در تحلیل از برای غلام غیر ظاهر تر باشد **مسئله** معتبر است موخّر بودن تحلیل کنیز از ملکیت او پس کفایت نمیکند اینکه بگوید مولی از برای غلام خود اینکه هر قدر خریدی از کنیزان حلال کردم از برای تو ایشانرا و همچنین معتبر است در تحلیل تعیین محلّله و محلّل له **مسئله** جائز است تحلیل ام ولد و مدبّره نه مکاتبه و حلال نمیشود مبعضه بتحلیل خود نفسش را از برای کسیکه مالک باشد بعض او را و تحقیق گذشت حکم کنیز مشترکه **مسئله** معتبر است در کنیز محلّله اینکه نبوده باشد مزوّجه و نه در عدّه بلکه و نه در مدّت استبراء **مسئله** جائز نیست تحلیل کنیز از برای دو نفر یا بیشتر اگرچه مختلف باشد محلّل صنفا یا عضوا بنابر احوط اگرچه اشد اقوی و میگردد کنیز اجنبیّه نسبت بمولی همچنین و واجبست بر محلّل له اقتصار بر چیزیکه شامل شده است انرا لفظ بدلالت معتبره اگرچه بوده باشد التزامیه و جائز نیست از برای او تعدّی از ان پس اگر حلال کرده باشد از برای او نظر کردن را حلال نیست از برای او غیر ان از استمتاعات و اگر حلال کرد از برای او وطی را حلال است از برای او چیزیکه لازم دارد انرا عرفا از لمس

بلکه و نظر و اگر حلال کرد از برای او خدمت را حلال نیست از برای او وطی و همچنین است عکس و گاهی گفته میشود اینکه صیغه یا تعمیم و تخصیص یکی است و ان اینستکه بگوید لك هذه الجاریه و مقتضای صیغه بالاصاله حلیّت اقسام استمتاع است و منع از بعضی از انها اشتراطیست از برای ترك ان که واجبست وفاء بان و جائز است اسقاط شرط پس حلال میشود بحاجتی بصیغه دیگری و مناکذا اشتر میشود بر این نفی تا انوطی کسیکه حلال شده باشد از برای او غیر وطی و خالی نیست این از خفائی و علی کلّ حال لازم است او را عوض بضع اگرچه عالم باشد بحرمت و با علم میباشد عاصی و ولد رقّست از برای مولای او و امّا ولد کنیزیکه حلال شده باشد وطی او از برای حرّی پس حرّ است اگر شرط شده باشد حرّیت و نیست قیمتی بر پدر و با اطلاق خلافی هست در حرّیت و عدم ان و در وجوب قیمت او بر پدر یا حرّیت تا اینکه حرّ بشود و محکی از مشهور حرّیت است و خالی نیست حرّیت از رجحانی و احوط با این دفع قیمت ولد است در صورتیکه متولّد شده باشد زنده بلکه قیمت یوم الدفع و امّا اشتراط رقیّت پس تا کذا اشتر میشود صحّت ان بر حکم اشتراط در عقد تزویج و خالی نیست از تاملی **مسئله یازدهم** روایت شده است اینکه باکی نیست باینکه وطی بکند مرد کنیزیرا از کنیزانش در حالیکه در بیت باشد کسیکه ببیند او را و بشنود و فهمیده اند بعضی از علما نفی کراهیت را که تا بتست در حرّه و نفی ان واضح نیست و نیست باکی اینکه بخوابد مرد بین دو کنیز و گفته شده است اینکه مکروه هست خوابیدن بین دو حرّه و گفته شده است مکروه هست وطی زانیه بملك چنانکه مکروه هست بعقد و همچنین است وطی زنیکه متولّد شده باشد از زنا **مطلب چهارم** در عیوبیستکه موجبند از برای خیار فسخ در نکاح و انها یا در مردند یا در زن پس از انها است در مرد جنون پس بدرستیکه ظاهر اینستکه موجبست جنون از برای فسخ در صورتیکه هرگاه بوده باشد متاخّر از عقد و بوده باشد بطوریکه نفهمد یا ان اوقات نماز را خواه بوده باشد مطبق یا ادواری و خواه بوده باشد پیش از وطی یا بعد از ان و همچنین است در صورتیکه هرگاه بوده باشد جنون پیش از عقد یا مقارن از برای ان و فرض شود وقوع عقد صحیحا و امّا اگر نرسیده باشد جنون بحدّ مذکور پس در حکم اشکالی هست

وعدو نیست عموم این حکم از برای نکاح منقطع و از انها است خصی بودن و ار کشیدن
خصیتین است اگرچه قدرت داشته باشد بان بر وطی پس ثابت میشود از برای زن بسبب
این خیار اگر بوده باشد پیش از عقد و تدلیس کرده باشد زوج خود شرا از برای زوجه
در صورتیکه هرگاه حادث شده باشد بعد از عقد ولو پیش از دخول و در الحاق وجاء
بخصاء و ان کوبیدن و اب کردن خصیتین است تاملی هست و از انها است عنن
و ان مرضی استکه عاجز باشد بان از وطی از جهت منتشر نشدن عضو مخصوص و
اما مرض سقوط شهوت مخصوص است یا عارض است از برای عضو مثل استرخا
و فالج ظاهر عدم ابتناء حکم است بر تعیین این و عدم اختصاص حکم است بیکی از دو
امر مزبور پس اگر ثابت شد نه هر دو نوع شامل میشود حکم هر دو را بلکه شامل میشود
صورتی را که نبوده باشد از مرضی و بوده باشد از جهت سحری یا مثل ان مثل بستن مرد یا چیزی
بوده باشد از جهت صغر یا کبر یا غلبه مرضی و مثل ان مسئلة در صورتیکه نبوده
باشد عجز از وطی از جهت مرضی یا معتبر است عموم عجز از برای همه زنان اگرچه بوده
باشند ثیبات و از برای قبل یا دبر یا نه دو وجه هست اقرب انها اولست پس اگر معلوم
نشود از مجرد وجدان عجز او از وطی زوجه اش معتبر است امتحان کردن بزن دیگر
مسئلة باعث میشود عنن از برای خیار در نکاح هرگاه ظاهر شود بعد از عقد اینکه
ان از پیش یا عارض شده باشد بعد از عقد پیش از وطی و اما عننیکه حادث شود بعد از
وطی زوجه باین عقد در قبل یا در دبر پس باعث خیار نمیشود بنابر صحیح و احتمال سقوط خیار
بوطی غیر او بعد از عقد اگرچه بوده باشد عجز بعد از ان عام از برای همه زنان ضعیف است
و از انها است جَبّ یعنی بریده شدن ذکر هرگاه باقی نمانده باشد بان مقداری
از ذکر که قادر باشد بان بر جماع ولو قدر حشفه و بوده باشد سابق بر عقد و بوده
باشد زن جاهل بان و در خیار زن بعروض جبّ بعد از وطی او یا پیش از ان بعد از
عقد یا مقارن ان از برای ان اشکالی هست اگرچه ثبوت ان خالی نیست از وجهی مگر اینکه
بوده باشد جبّ بفعل خود زن عمداً بلکه مطلقا و بی ذکر خلقةً مثل مقطوع الذکر است
در حکم و ظاهر اینستکه جاری میشود فرق بین چیزیکه بوده باشد بفعل زوجه و غیر ان

در باقی عیوب مسئلة ثابت نشده است خیاری از برای زوجه بسبب معلوم شدن
زوج خنثای واضحیکه حکم شود بر او بذکوریت یا قدرت داشته باشد او بر وطی و همچنین است حال
معلوم شدن خنوثت زوجه و اما هرگاه بوده باشد خنثای مشکل زوج یا زوجه پس تحقیق
معلوم شده است فساد نکاح مسئلة در رد نکاح بجذام زوج یا برص او خلافی
هست اقرب عدم است و عدم رد در عمی و عرج و زنا واضح است و اما عیوب زن
پس از انها است جنون و ان فساد عقل است و نیست از جنون غلبه نسیان و بیهوشی
و نیست فرقی در جنون بین مطبق و ادواری و ظاهر اعتبار استمرار انست در بقاء
خیار پس ساقط میشود خیار اگر برطرف شود جنون و در اعتبار بودن جنون غیر مرجو
الزوال در حدوث خیار تاملی بلکه منعی هست بلی دور نیست اعتبار اینکه نبوده باشد
معلوم الزوال بزودی بطوریکه محسوب نشود بلیه از برای زوجه و از انها است
جذام و برص و ظاهر عدم اعتبار باعث شدن جذام است از برای قطع و پاشیدن گوشت
اگرچه کفایت نمیکند دان بروز علاماتیکه ترسانند باشد بان و ظاهر اختصاص برص است
ببیض و اینکه معتبر نیست دان بعد از صدق اسم استحکام ان برسیدن باستخوان و یا التباس
در هر دو بر رجوع میشود با هل خبره چنانکه در باقی موارد است و از انها است
عَفَلْ و قَرَنْ و ظاهر از بعض اخبار و از بعض اهل لغت است ترادف هر دو لفظ و اختلاف
شده است در اینکه عفل چیزیستکه بیرون میاید از قبل زن مثل ادره از برای مردان یعنی
منتفخ شدن خصیه یا استخوانیست مثل دندان میباشد در باطن قبل یا گوشتی است
روئیده میشود در باطن قبل یا اینکه اعم است از همه و ظاهر میشود از بعض اخبار اینکه ان
منع میکند از مجامعت و حمل و از بعض دیگر است امکان دخول با ان پس استفاده
میشود از این و غیر این اینکه از افراد انست چیزیکه باعث عسر دخول میشود و چیزیکه
منع میکند از داخل کردن تمام ذکر و نیست اشکالی در بودن ان عیبی موجب از برای خیار
یا منع ان از حمل و از وطی نسبت بمستوی الخلقه و خصوص زوج بلکه و همچنین اگر باعث
شود عسر یا نقص لذت او در کفایت صدق اسم اگرچه مفقود کند هر دو وصف را اشکالی
بلکه منعی هست بلی دور نیست اکتفا بهر یک از گوشت و استخوان و چیزیکه مرتفع باشد

بین انها و موجب باشد از برای تعذّر یا تعسّر وطی تام یا منع از حمل اگرچه معتبر باشد
معنای لغوی ان زدن است و از انها است افضاء و گذشت ذکر معنای ان و از انها است
زمین گیری بلکه و همچنین است فرج جلی از لنگی و از انها است نابینائی هرچند بینائی تماما
از دو چشم اگر نبوده باشند هر دو چشم باز و از انها است رتق بمعنای چسبیدن مدخل
ذکر و تفصیلیکه گذشت در عفل و در جریان حکم در چیزیکه ممکن باشد علاج ان بسهولت
با عدم امتناع زوجه از ان تاملی بلکه منعی هست **مسئلهٔ** ثابت نمیشود خیار برای
زوج و نه برای زن پیش از دخول زوج بزوجه بنا بر اقوی و نه بمحدود بودن در زنا
و در رجوع زوج بمهر بسوی ولی زوجه که زنا داده باشد پیش از عقد هرگاه عالم باشد
ولی بان و بیان نکرده باشد انرا از برای زوج اشکالی هست و در اینجا است چند مسئله
مسئلهٔ اول عیوبیکه حادث میشوند در زن پیش از عقد موجبند از برای فسخ
نه عیوبیکه حادث میشوند بعد از عقد ولو پیش از دخول بنا بر اظهر و معتبر است جهل
زوج بانها حال عقد و ظاهر اینستکه معتبر نیست علم زوجه یا ولی زوجه و تدلیس بمخفی
کردن انها **مسئلهٔ دوم** قدر یقینی از خیار فسخ از برای عیب یا تدلیس ثبوت
انست بر فور عرفی بعد از علم بموجب بقدریکه مندفع بشود بان ضرر و معذورند
جاهل بحکم اگرچه از روی تقصیر باشد و در حکم جاهل بفوریت دو وجه هست **مسئلهٔ
سیم** شرط نیست در فسخ عقد نکاح چیزیکه شرطست در طلاق بخصوصه و جاری نیست
بر فسخ احکامیکه مخصوصند بطلاق و جاری نیست در فسخ نصف شدن مهر پیش از دخول
و باعث نمیشود مکرر شدن فسخ سه مرتبه از برای تحریم مثل طلاق و محسوب نمیشود
فسخ از سه طلاقیکه سبب تحریم میشوند و غیر از اینها و معتبر نیست در فسخ لفظ مخصوص
و نه حضور نزد حاکم شرعی بنا بر صحیح بلی در عنن معتبر است حضور از برای قرار دادن
مدت نه از برای فسخ **مسئلهٔ چهارم** هرگاه اختلاف کردند زوج و زوجه در عیب
و نبوده باشد عیب جلی که معلوم شود حقیقت امر بدون تکلیف میشود مدعی بینه
عارف و با نبودن بینه مقدم میشود قول منکر با یمین چنانکه در باقی موارد است بلی در
عنن اگر ادعا بکند انرا زوجه گفته شده است اینکه شنیده نمیشود بینه بر ان از جهت

امتناع علم بعنن از غیر عنین خواه بینه مرد باشد یا زن اگرچه زنان عقد شده از برای مرد
باشند و در این قول هست از برای منع از علت مجانی در بنا بر چیزیکه ذکر شد پس ثابت نمیشود
عنن مگر با قرار زوج یا بینه بر او یا بیمین مردوده یا با اشکالی در اخیر یا نکول ان بنا بر حکم
کردن بان و گفته شده است اینکه وا داشته میشود در اب سرد پس اگر جمع شد حکم
حکم میشود از برای زوج و اگر باقی ماند فروهشته حکم میشود از برای زن و در خبر مرسلی
اینکه او میخورد ماهی تازه سه روز بعد از ان گفته میشود از برای او بول کن بر خاکستر پس
اگر سوراخ کرد بول او خاکستر را پس نیست عنین و اگر سوراخ نکرد انرا پس او عنین است
و اکتفا باین در ترتیب اثر شرعی مشکل است **مسئلهٔ** هرگاه ادعا کرد زوج وطی را
پیش از عروض عنن تا اینکه انکار بکند بان بودن عارض را چیزیکه باعث خیار فسخ نکاح
میشود دور نیست مقدم داشتن قول او و با ثبوت زوجه بکر و با بکارت هرگاه نبوده باشد
مدعای زوج وطی در قبل بلکه و اگر بوده باشد مدعای او وطی در قبل هرگاه ممکن باشد التیام
و هرگاه اعتراف نکرد بعجز اصلاً و ادعا کرد تمکن را از وطی فعلا پس بودن او منکر واضح تر
و لیکن در جواز مبادرت بسوی حکم از برای زوج با یمین با امکان امتحان بچیزیکه میاید
تاملی بلکه منعی هست بلی اگر ادعا کرد زوج وطی را بعد از ثبوت عنن و قرار دادن اجل
پیش از گذشتن مدت پس در تقدیم قول زوج یا قول زوجه یا لزوم امتحان در بکر بیقاء بکارت
و در ثیب با نگذشتن اجل یا اینکه داخل بکند در قبل زن خلوق یا مثل انرا پس اگر ظاهر شد
اثر ان بر ذکر او مقدم بشود قول زوج چند وجه هست و عدول از امتحان با امکان و
سهولت ان بسوی فصل بیمین مشکل است بلی در صورت عدم امکان چنانکه اگر ادعاء
کند زوج تعذر وطی را با ثبوت بعد از ان وطی معتبر است یکی از دو وجه اول و حکایت
میشود اول ان دو وجه از اکثر علماء و تطبیق ان بر قواعد خالی نیست از خفاء **مسئلهٔ
پنجم** هرگاه ثابت شد عنن شرعا پس اگر صبر کرد زن با علم بموضوع و حکم ساقط میشود
خیار او و چنانکه اگر تصریح کند باسقاط خیار و اگر بوده باشد جاهل و نبوده باشد صبر
او از روی رضا ساقط نمیشود خیار او

کتاب المواریث

و این کتاب
مشتملست بر چند مقدمه و دو مقصد و یک خاتمه **مقدمهٔ اول** موجب از برای

کتاب المواریث

ارث دو امر است اوّل، نسب شرعی و آن اتصالست بولادت حقیقةً یا حکماً بانکه بوده
باشد ولادت بر فراش هرگاه بوده باشد بنکاح صحیح یا چیزیکه در حکم آنست و از آنست شبهه
و نکاح اهل ملل فاسده نزد ایشان و اتصال بولادت یا اینستکه میباشد بمنتهی شدن
یکی از دو شخص بدیگری بیواسطه یا با واسطه مثل پدر و مادر پس بالا رو و پسر پسر پائین رو
و بملاحظهٔ انتهاء یکی از دو شخص بدیگری حاصل میشود از برای نسب عمودی یا میباشد
اتصال بمنتهی شدن دو شخص بثالثی با عدم خروج از جهت زیادتی وسائط از صدق
رحم عرفا و از انتها بثالثی حاصل میشود حواشی از برای نسب مثل اخوه و اعمام و اخوال
و بتحقیق مرتّب شده است نسب بر سه طبقه که ارث نمیبرد یکی از لاحقهٔ ایشان با
وجود وارثی از طبقهٔ سابقه **طبقهٔ اوّل** پدر و مادر بدون ارتفاعی و ولد مذکر
بوده باشد یا غیر او اگرچه پائین رود الاقرب فالاقرب **طبقهٔ دوّم** برادران
و خواهران و اولاد ایشانند با فقد خودشان اگرچه پائین روند همچنین و ایشان حاشیهٔ
اوّلند از برای نسب و اجداد اگرچه بالا روند بترتیب و ایشان بقیهٔ عمود نسبند
طبقهٔ سیّم اعمام و اخوالند از برای میّت و اولاد ایشان با فقد خودشان اگرچه پائین
روند همچنین بعد از آن اعمام و اخوالند از برای پدران و مادران میّت با تفصیلیکه ثابت
و این طبقه طبقهٔ اولی الارحام است و ایشان بقیّهٔ حواشی نسبند و اهل هر یک از دو
طبقهٔ اوّل دو صنفند منع میکند اقرب از هر صنفی ابعد را از آن نزدیکترها پس در طبقهٔ
اوّل پدر و مادر و اولاد ندارند پس اولاد صلبی حجب میکنند حفده را و حجب نمیکنند ایشان
پدر و مادر را و در طبقهٔ دوّم برادران و اجداد نه حجب میکنند جداد نی جدّ اعلی را نه
اولاد اخوه را و اخوه حجب میکنند اولاد خودشانرا نه صاعدرا از اجداد و امّا طبقهٔ
سیّم پس یک صنفند که مرتّب میشوند قرباً و بعداً پس ارث نمیبرد با قریب یکی از آنکه ابعد
بعید ند از جهت نزول او از او یا صعودش پس حجب میکنند عمو یا میّت و خالو یا
او اولاد خودشانرا اگر نازل باشند و اعمام پدر میّت یا مادر میّت را و اخوال او را اگر بالا
روند باشند و همچنین منع میکند پسر عمّ میّت اگرچه پائین رود اعمام پدر را و اخوال
او را و پسر عمّ پدر همچنین اعمام جد و اخوال او را و این در هر طبقه درجات مترتبه هست

و زوو است که میشناسی انشاء الله تعالی اینکه متقرّب بابوین در همهٔ حواشی نسب و لو یکی
باشد مونث منع میکند متقرّب باب پدر تنها را اگرچه بوده باشد متعدد و مذکر
پس نمیبرند با برادران پدر و مادری برادران پدری و نه با اعمام و اخوال پدر و مادری
اعمام و اخوال پدری بلی اگر مختلف باشد قرابت شریک میشوند اگر مساوی باشد قرب
مثل عمّ پدر و مادری با خالوی پدری و بعکس پس ایشان از این جهت مثل دو صنفند
و بتحقیق ملغی شده است از برای رعایت این حکم در جد پس مقدم شده است پسر عمّ (ملاحظه)
پدر و مادری بر عموی پدری باجماع چنانکه زود است میشناسی امر دوّم
سبب است و سبب اتصال خاصّی است که حاصل میشود از غیر ولادت از زوجیتی و
ولائی و زوجیت جمع میشود با نسب در همهٔ طبقات بخلاف ولاء پس بدرستیکه
آن مترتبست بر نسب و از برای ولاء است سه مرتبه نزد غیر بنابر صحیح ولاء عتق بعد
از آن ولاء ضمان جریره بعد از آن ولاء امامت **مقصد دوّم** در سهامی است که
نام نهاده شده اند بفروض و کیفیت اجتماع آنها و بعض مسائل متعلقه بآنها و در
آنست چند فصل **فصل اوّل** سهامیکه ذکر شده اند در کتاب عزیز شش اند نصف
و نصف آن یعنی ربع و نصف نصف آن یعنی ثمن و دو ثلث و نصف آنها یعنی ثلث
و نصف نصف آن یعنی سدس پس نصف نصیب سه تا است زوج با عدم ولد اگر
چه پائین برود و دختر یکی باشد و خواهر پدر و مادری یا پدری که یکی باشد با نبودن
مذکریکه مساوی باشد در قرب و الا فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ قسمت میکنند
و ربع نصیب دوتا است زوج با ولد اگرچه پائین برود و زوجه با عدم ولد همچنین یکی
باشد زوجه یا متعدد باشند و ثمن نصیب زوجه است اگرچه متعدد باشند با ولد
اگرچه پائین برود و دو ثلث نصیب دو دختر یا بیشتر است با نبودن مذکر مساوی
و نصیب دو خواهر یا بیشتر است پدری و مادری باشند یا پدری تنها و ثلث نصیب
مادر است با عدم کسیکه حجب بکند او را از ولدی و اخوه و نصیب دو تا است یا
بیشتر از اولاد ام هم و سدس نصیب هر یک از ابوین است با ولد اگرچه پائین برود و مادر
با اخوه حاجبه و نصیب یکی است از برادران مادری مذکر بوده باشد یا مونث (و خواهران)

فصل دویم منقسم میشود وارث نسبت بکیفیت ارث به پنج قسم یکی از ایشان کسیکه ارث نمیبرد مکر بفرض تنها واو زوجه است بنا بر عدم ردّ بر زوجه مطلقا چنانکه این صحیح است و همچنین است زوج مکر در صورت نادره وان صورتیستکه هرکاه بوده باشد وارث غیر او امام ع پس بدرستیکه ردّ میشود بر او در این هنکام بنا بر اقوی دویم از انها کسیکه ارث نمیبرد مکر بفرض یا با ردّ واو مادر است سیم از انها کسیکه ارث میبرد بفرض یک مرتبه و بقرابت مرتبه دیکر واو پدر و دختر و دختران و خواهر و خواهران و کلاله امّ است پس بدرستیکه پدر ارث میبرد بفرض با وجود ولد و بقرابت با عدم او و دختر و دختران بفرض با نبودن پسر و بقرابت با وجود او و خواهر و خواهران با نبودن برادر و بقرابت با وجود او و کلاله امّ بفرض با نبودن جد و بقرابت با وجود او چهارم از انها کسیکه ارث نمیبرد مکر بقرابت واو کسیستکه غیر این جماعت باشد مثل پسران و برادران و اجداد و عموها و خالوها **فصل سیم** صحیح از صور اجتماع فروض سیزده است و بوافق ممتنعند نصف جمع میشود با مثل ان مثل زوجی و خواهر و با ربع مثل زوجی و دختری و با ثمن مثل زوجه و دختری و با ثلث مثل زوجی و مادری با عدم حاجب و با سدس مثل زوجی و یکی از اولاد مادر و ربع با دو ثلث مثل زوجی و دو دختر و با ثلث مثل زوجه و متعدد از اولاد مادر و با سدس مثل زوجه و یکی از اولاد مادر و ثمن با دو ثلث مثل زوجه و دو بنت و با سدس مثل زوجه و یکی از ابوین با وجود ولد و دو ثلث با ثلث مثل دو خواهر یا زیاده که پدری باشند با برادران مادری و با سدس مثل دو دختر و یکی از پدر و مادر و سدس با سدس مثل ابوین با ولد **فصل چهارم** هرکاه چیزی باقی ماند بعد از فرضها پس معلوم است از مذهب ما اینکه ارث نمیبرد اورا عصبه بلکه اکر بوده باشد در انجا مساوی که نیست فرضی از برای او ارث میبرد فاضل را بقرابت مثل ابوین و زوجیکه از برای مادر است ثلث اصل و از برای زوج است نصف ان و از برای پدر است باقی مانده و اکر بوده باشد از برای میت اخوه میباشد از برای مادر سدس و از برای زوج است نصف و از برای پدر است باقی و اکر نبوده باشد قریبی که مساوی باشد ردّ میشود فاضل بر صاحب فرض غیر از زوج و زوجه

مثل ابوین و بنتی و برادری یا عموئی پس بدرستیکه از برای بنت است نصف و از برای هر یک از پدر و مادر است سدس و سدس باقی ردّ میشود بر ایشان اخماسا بنسبت سهام ایشان نه اینکه داده میشود ببرادر یا عمو و همچنین معلوم است از مذهب ما اینکه نیست عولی در میراث پس بدرستیکه عول نمیباشد مکر بمزاحمت زوج یا زوجه با بنت یا بنات یا با خواهر یا خواهران پدری و مادری یا پدری و نقص در این هنکام مختص است بایشان نه زوج و زوجه و نه کسیکه متقرّب باشد بامّ و نه غیر ایشان از صاحبان فروض پس در مثل زوجی و ابوین و بنتی میکیرند زوج و ابوان نصیب خود شانرا و میکیرد بنت باقی را اکرچه کمتر باشد از نصف و زوجی و یکی از ابوین و بنتین پس بیشتر میکیرند زوج و یکی از ابوین نصیب خود شانرا و میکیرند بنتان باقی را اکرچه کمتر باشد از دو ثلث و زوجه و ابوین و بنتین میکیرند زوجه و ابوان نصیب خود شانرا و بنتان باقی را و زوجی با کلاله امّ و خواهری یا خواهران پدری و مادری یا پدری میکیرند زوج و کلاله مادر نصیب خود شانرا و خواهر یا خواهران باقی را اکرچه کمتر باشد از نصف یا دو ثلث **فصل پنجم** بتحقیق ظاهر شد از انچیزیکه ذکر کردیم اینکه هرکاه بوده باشد وارث از کسانیکه نیست فرضی از برای او و شریک نباشد با او وارث دیکری پس همه مال از برای او است اتصال او بنسب باشد یا بسبب ولاء و اکر شریک باشد با او کسیکه نیست فرضی از برای او هم از کسانیکه متحد باشد با او در اتصال بمیت پس مال از برای هر دو است و لو بتفاوت بین مذکر و مونث و اکر مختلف باشد واسطه اتصال پس از برای هر طایفه ایست نصیب کسیکه متقرّب باشد با و مثل خال یا اخوال یا خاله یا خالات با عم یا اعمام یا عمه یا عمات پس از برای خوله است نصیب مادر وان یک ثلث است و از برای عمومه است نصیب پدر وان دو ثلث است و هرکاه بوده باشد وارث صاحب فرض میکیرد نصیبش را پس اکر نبوده باشد با او مساوی در طبقه او میباشد ردّ بر او مثل بنتی یا برادری یا خواهری یا عموئی پس از برای هر یک است نصیب او و باقی ردّ میشود بر ایشان از جهت بطلان تعصیب نزد ما و بتحقیق شناختی عدم ردّ را بر زوجه

مطلقا و بر زوج با بودن وارثی غیر امام ع و اگر بوده باشد با او مساوی صاحب فرض
و بوده باشد ترکه بقدر سهام مثل ابوین و بنتین تقسیم میشود بر فریضه و اگر زیادتی
باشد میباشد زائد رد بر ایشان بقدر سهام مثل پدری و مادری و دختری پس بدرستیکه
سدس زائد رد میشود بر ایشان اخماسا مگر اینکه بوده باشد از برای یکی از ایشان
حاجبی از رد چنانکه هرگاه بوده باشد اخوه با ایشان پس مخصوص میشود در این هنگام
بدختر و پدر رد باعا یا بوده باشد متقرب با بوین یا باب چنانکه در کلاله مادر است
با خواهر یا خواهران پدری و مادری یا پدری پس بدرستیکه رد مخصوص است
با ایشان در این هنگام و اگر ناقص باشد ترکه از سهام میباشد نقص داخل بر بنت
یا بنات یا کسیکه متقرب باشد بپدر از خواهر یا خواهران نه کسیکه متقرب باشد
بمادر و نه غیر او از صاحبان فروض از جهت عدم عول نزد ما **فصل ششم**
بتحقیق شناختی اینکه درجه معتبر است در همه طبقات پس ارث نمیبرد ابعد با بودن
اقرب گذشت از اینکه حجب بکند او را استثنا میشود از برای این حکم صورتیکه هرگاه
بوده باشد ابعد پسر عم پدری و مادری پس بدرستیکه او حجب میکند عم پدری را اما
هرگاه مزاحمت نکند بعید قریب را در چیزیکه مستحق است چنانکه در دو برادر استکه
حر باشد و ولدیکه نصف آن حر باشد پس بدرستیکه مال بین ایشان دو نصف است
و شمرده شده است از این باب صور دیگریکه خالی نیستند از تاملی از آنها است
صورتیکه اگر بگذارد میت جد امی و پسر برادری از برای او با برادر پدری پس بدرستیکه
پسر برادر حجب نمیشود بجد از جهت اختلاف صنف و نه برادر از جهت عدم مزاحمت
و از آنها است صورتیکه هرگاه بگذارد میت جد بعید مادری و اخوه از برای مادر
و جد قریب پدری پس محجوب نمیشود جد بعید بجد قریب چنانکه حجب نمیشود باخوه
و از آنها است صورتیکه اگر بگذارد میت با اخوه پدری جد بعیدی از برای او و با
اخوه امی جد قریبی از برای او پس بدرستیکه جد بعید پدری مزاحمت نمیشود بجد
قریب در چیزیکه رجوع میکند بسوی او و اخوه پدری حجب نمیکنند او را هم پس ارث
میبرد با ایشان **مقصد دوم** در موانع ارث است و آنها چند امرند ذکر میشود

از آنها سه تا **اول** کفر است و در آنست چند مسئله **مسئله اول** مسلمان
ارث میبرد از کافر و نیست عکسی پس ارث نمیبرد کافر ذمی و نه حربی و نه غیر ایشان از
اصناف کفار از مسلمان اگر چه نبوده باشد از برای او وارثی مگر امام علیه السلام بخلاف
مسلمان پس بدرستیکه او اگر چه بعید باشد حتی اگر بوده باشد ضامن جریره یا
مولای معتق او ارث میبرد از کافر و حجب میکند او را اگر چه قریب باشد و هرگاه
بمیرد کافری و از برای او باشد ورثه کفاری و وارث مسلمانی غیر امام ع میباشد
میراث او از برای مسلمان تنها یا از برای او و از برای امام ع چنانکه در خبر است
بنا بر قولیکه میبایدانست تعریف اگر باقی نگذاشته باشد کافر وارث مسلمانی را ارث
میبرند او را کفار دیگر اگر امام ع حجب نمیکند ایشان را از ارث کافر این هرگاه بوده باشد
کافر اصلی و اما اگر بوده باشد مرتد و لو ملی پس ارث میبرد او را امام ع با نبودن وارث
مسلمان یا کسیکه در حکم او باشد **مسئله دویم** هرگاه مسلمان شد کافر بر
میراث مسلمانی یا کافری پیش از قسمت آن شریک میشود اهل او را اگر بوده باشد
مساوی در درجه با خودش تنها ارث را میبرد اگر بوده باشد اولی از جهت تقدم
در درجه یا مسلمان بودن خودش تنها و ظاهر اینستکه این بر جهت کشف است نه نقل
پس تابع میباشد اصل میراث را مانند یکه در بین موت و اسلام وارث حاصل شده
باشد و هرگاه بوده باشد اسلام کافر بعد از قسمت یا مقارن آن از برای قسمت ارث
نمیبرد و همچنین نمیبرد اگر نبوده باشد در آنجا قسمتی از جهت یکی بودن وارث
هرگاه بوده باشد غیر امام علیه السلام و یکی از زوج و زوجه اما اگر بوده باشد امام علیه السلام
پس صحیح اینستکه میراث از برای کسیستکه مسلمان شده است اگر چه بوده باشد اسلام
او بعد از نقل مال به بیت المال و در خبر معتبر نیست در مسلمانیکه کشته شده
بود و نبود از برای او اولیائی از مسلمین بر امام است اینکه عرض بکند بر قرابت
او از اهل بیتش اسلام را پس کسیکه مسلمان شد از ایشان پس او ولی میت است و اما
اینکه فرمود پس اگر مسلمان نشد هیچکدام از ایشان میباشد امام ع ولی امر او و حکم
با استقرار ملت امام ع بعد از امتناع وارث از اسلام بطوریکه نفع ندهد او را اسلام

بعد از این چنانکه استفاده کرده اند بعضی اصحاب از خبر مذکور مشکل است
واگر بوده باشد وارث واحد یکی از زوج وزوجه پس بنا بر آنکه دادشته میشود حکم او برد
چیز دیگر بنا بر باشد بر فرض ایشان وعدم رد ومبانی کلام دران انشاء الله تعالی ودور نیست
تعمیم قسمت از برای تفریق اعیان ترکه مورث بقیم واما اکتفا بخروج انها از اشاعه بسبب
انتقال انها بیکی از ورثه از جهت ارث یا بیعی یا غیر انها یا انتقال بغیر ایشان بسبب
بیعی ومثل ان پس خالی نیست از اشکالی وهرگاه مسلمان شد وارث کافر بعد از
قسمت بعض ترکه ارث میبرد از چیز دیگر تقسیم نشده است ودر حکم چیز دیگر تقسیم شده است
تاملی هست وهرگاه تقسیم شد ارث بین دو صنف از ورثه ومسلمان شد کافر از یکی
از دو صنف پیش از قسمت مال بین افراد صنف او پس ظاهر اینست که ارث میبرد ونظام
جریان حکم است در صوری که هرگاه میراث بنفسه قابل قسمت نباشد مثل حمام ومثل آن
مسئلهٔ سیم هرگاه بوده باشند یکی از پدر ومادر طفل مسلمان حال ولادت
طفل یا انعقاد نطفه او وحکم میشود باسلام طفل تبعا اگرچه اگر مرتد بشود بعد از
ان متبوع یعنی پدر یا مادر پس ارث میبرد انکافر وحجب میکند کافر را وارث نمیبرد
از ان طفل کافر وهمچنین است حکم هرگاه مسلمان بشود یکی از ابوین در حالیکه او طفل
باشد بلکه اقوی الحاق اسلام یکی از اجداد یا جدات است باسلام ابوین ودر اجرای احکام
پس اگر بالغ شد وامتناع کرد از اسلام تقریر نمیشود بر کفر بلکه میباشد مرتد ومیراث
او از برای امام است اگر نبوده باشد از برای او وارث مسلمانی ونیست اعتباری
باسلام صبی پیش از بلوغ او بعد از حکم بکفر او تبعا اگرچه بوده باشد مراهق ورسیده
بحد ده سال بنا بر اقوی **مسئلهٔ چهارم** مسلمانان ارث میبرند از یکدیگر اگرچه
مختلف باشند در عقاید مادامیکه مندرج نشده باشند در کفار بسبب انکار ضروری
دین ومثل ان مثل خوارج وغلاة وکفار هم ارث میبرند از یکدیگر اگرچه مختلف باشند
در ملل وحروب وعدم ان ودر بستگی باسلام وعدم ان ومرتد فطری کشته میشود   بنا بر اقوی
بمجرد ارتداد وطلب توبه از او نمیشود وقسمت میشوند اموال او بین ورثه او ودر حال
حیوة او وجدا میشود زوجه او از او وهمچنین وعده میگیرد بعده وفات اگرچه کشته نشود

زوج مرتد ودر قبول توبه او ونسبت بغیر احکام مذکوره خلافی هست وزن مرتده فطریه
طلب توبه میشود از او پس اگر توبه نکرد حبس میشود وزده میشود اوقات نماز وقسمت
نمیشود ترکه او وتا اینکه بمیرد وهمچنین طلب توبه میشود از مرتد ملی ودر تعیین مدت
طلب توبه از او خلافی هست پس اگر توبه کرد قبول میشود والا کشته میشود وتقسیم
نمیشود مال او وتا اینکه بمیرد اگرچه ملحق باشد بدار الحرب بنا بر صحیح والله العالم
مانع دویم از موانع ارث قتل است ودر ان است چند مسئله **مسئلهٔ اولی**
منع میشود قاتل از ارث مطلقا هرگاه بوده باشد قتل عمدا بغیر حق ومنع نمیشود هرگاه
بوده باشد بحق یا بوده باشد خطاءً بلی ظاهر اینست که منع میشود قاتل در قتل خطائی
از ارث دیه ودر حکم چیز دیگر ملحق میشود بان شبه عمد اشتباهی وتاملی هست و
همچنین تاملی هست در قرار دادن عمد صبی ومجنون در باب ارث در حکم خطا وهرگاه
نسبت داده بشود بسوی او قتل حقیقه پس نیست فرقی بین بودن ان بمباشرت یا تسبیب
اگرچه نسبت داده نشود بسوی او وهمچنین چنانکه در بعض مراتب تسبیب است پس
در حکم بمنع تاملی هست ومنع از ارث دیه در نائم وساقط بی اختیار ضعیفتر است
ونیست فرقی در همه چیز دیگر ذکر شد بین مراتب نسب وسبب چنانکه نیست فرقی ظاهرا
در خطا نیکه مانع باشد از ارث دیه بین سبب مباح وغیر ان ومشارکت در قتل مثل
منفرد است اگرچه جدا بوده باشد هر یک از ایشان جزء سبب را وهرگاه بوده
باشد یکی از ایشان وارث جاری است در او حکم وغیر مستقر الحیوة بمعنای اینکه زنده نماند
نکند یک روز یا دو روز یا نصف روزی مثل مستقر الحیوة است بلی اگر بوده باشد
حیوة غیر مستقره بر وجهیکه محقق نشود در او قتل مثل مذبوح ومثل او جاری
نمیشود بر او حکم **مسئلهٔ دویم** بتحقیق ظاهر شد از برای تو از چیز دیگر ذکر کردیم
اینکه اگر نبوده باشد از برای مقتول وارثی غیر قاتل میباشد میراث از برای امام ع
وهمچنین اگر بوده باشد از برای او وارث کافری ومخصوص است ارث مقتول
بامام ع حتی مطالبه خون او ودر بعض اخبار معتبره است اینکه نیست از برای امام ع
عفو وهرگاه بوده باشد از برای قاتل ولدی ارث میبرد از جدش هرگاه نبوده باشد

در انجا ولد صلبی و منع نمیشود از میراث از جهت جنایت پدرش **مسئله سیم**
دیه اکرچه بوده باشد عوض عمد در حکم مال میت داده میشود ازان دیون میت و
انفاذ میشوند ازان وصایای او و وارث میبرد از او هر خویش نسبی و سببی مکر کلاله
ام و در ارث باقی کسانیکه متقرب هستند بام ازان اشکالی هست و زوج و زوجه اکرچه
ارث نمیبرند قصاص را لکن اکر واقع شد تراضی بین قاتل و اولیاء مقتول بدیه ارث
میبرد از او هر یک از ایشان **مانع سیم** رقیت و مملوکیت است و در ان است
چند مسئله **مسئله اول** منع میکند رقیت از ارث در وارث و در مورث
اکرچه بکوییم اینکه عبد مالک میشود و منتقل شدن چیزیکه در ید عبد است بسید
بموت او نیست از ارث اصلا و نیست فرقی در این بین مملوک خالص و مدبر و ام ولد
و غیر ایشان و اکر بوده باشد مورث مولی پس میباید حکم وارث قن و اما مدبر پس که
ارث میبرد با تعدد دو در ثر از جهت ازاد شدن او پیش از قسمت و با انفراد وارث غیر
او اشکالی هست و ممکن نیست فرض وراثت در ام ولد از جهت تقدم ولد او بر او
و مکاتب اکر بوده باشد مشروط باطل میشود کتابت او بموتش و میباشد مال او از
برای مولای او و همچنین است مکاتب مطلقیکه ادا نکرده باشد چیزی را اکرچه کذاشته
باشد چیزی را که وفا کند بمکاتبه او با خلافی در ان در این صورت و در این هنکام
پس کسیکه میبرد وا از برای او وارث حری باشد و دیکری مملوک پس میراث از برای
حر است اکرچه بعید باشد نزدیک اکرچه قریب باشد و اکرچه متقرب باشد حر
بمملوک چنانکه هرکاه بوده باشد وارث مملوک و از برای او باشد ولد حری و قدر
یقینی از این حکم صورتیست که هرکاه بوده باشد وارث حر قریب و اما هرکاه بوده
باشد ضامن جریره یا معتق پس احتمال دارد وجوب خریدن مملوک قریب **مسئله
دویم** کلام در عتق پیش از قسمت ترکه و بعد از ان با یکی بودن وارث و تعدد
او مثل کلام در اسلام کافر است بلی ظاهر در اینجا مساوی بودن امام است
از برای غیر او از وارث متحد در جائیکه فرض شود فک نشدن او و از جهت بودن
ارث از برای امام پس هرکاه ازاد شد بعد از موت مورث مزاحمت نمیکند او را امام

مسئله سیم هرکاه نبوده باشد از برای میت وارث حری غیر از امام خریده میشود
وارث مملوک یکی باشد یا بیشتر از ترکه و داده میشود باقی با نک مال را و ظاهر اینست که
فرقی نیست با تعدد در بین مساوی بودن قیمت هر یک از برای نصیبش و مساوی نبودن
ان و هرکاه بوده باشد وارث حر ضامن جریره یا معتق پس بتحقیق شناختی احتمال
شراء و منع او از ارث در ایشان و هرکاه بوده باشد مملوک از ترکه محتاج نیست
بشرائی و اولی بلکه احوط ازاد کردن اوست بهر حال اکرچه بوده باشد از کسانیکه
منعتق میشوند بر میت و متولی میشود حاکم شرعی یا کسیکه قائم باشد مقام او خریدن
وارث مملوک و ازاد کردن او را مادامیکه نبوده باشد از برای میت وصیی بلکه احوط
مراعات تولی حاکم است با بودن وصی هم و نیست از برای سید امتناع از بیع پس اکر
امتناع کند مجبور میشود بر ان و در دو نیست اکتفا بقیمت کردن مملوک بر مولی بقیمت
عادله و دادن قیمت باو بلکه ظاهر اینست هم اکر طلب کند زائد را بر قیمتش اکرچه راضی
باشد عبد بدفع او و هرکاه فرض شود تعدد مملوک با تساوی درجه ایشان و پیش
کرفتن فک یکی از ایشان نمیباشد از برای او مزاحمت غیر او در قیمت فک غیر **مسئله
چهارم** هرکاه مساوی باشد ترکه میت قیمت عبد را فک میشود بان و هرکاه
کمتر باشد از قیمت او پس در وجوب فک مقدار دیکر وفا میکند بان اشکالی هست و
هرکاه کذاشت میت دو وارث یا بیشتر و کمتر باشد ترکه از ازاد کردن همه ایشان پس دور
نیست وجوب خریدن کسیکه وفا میکند با و از ایشان خصوصا با وفاء نصیب و بفک
او و اکر وفا کند ترکه بخریدن یکی از ایشان لا علی التعیین با مساوی بودن ایشان
در نصیب محتمل است تخییر و تعیین بقرعه و اینکه فک نشود در این هنکام هیچیک از ایشان
و با اختلاف در نصیب محتمل است اینکه قرار داده شود وفاء ان بفک مرجحی **مسئله
پنجم** ارث میبرد مبعض مذکر بوده باشد یا مونث از نصیب خودش بر تقدیر بودن
تمام او حر بقدر حریتش و منع میشود بقدر رقیتش و پس داده میشود باقی بغیر او اکرچه
موخر باشد از او در طبقه و هرکاه بوده باشد غیر یکه متاخر است امام پس در دادن باقی
باو یا خریدن جزء مملوک بان اکرچه نکوییم بخریدن بعض در چیزیکه سابقا ذکر شد دو وجه هست

وهرگاه بوده باشد ان غیر ضامن جریره با معتق جاری میشود در ان چیزیکه لکن شاذ احتمال وارث میدهد مبعض وظاهر اینستکه کیفیت ان اینستکه میباشد هر چیزیکه جمع کرده است بجزو حریتش از برای وارث او و هر چیزیکه اکتساب کرده است او بجزو رقی از برای مولای او وهرگاه بوده باشد وارث اولاد متعدد که نصف هر یک از ایشان حر باشد نیست از برای ایشان مگر نصف مال تقسیم میکنند او را بین خودشان بالسویه و هرگاه بوده باشد ولدی نصفا و حر و دیگری تمام او حر میباشد از برای مبعض ربع و از برای حر سه ربع و هرگاه بوده باشد ولدی نصفا و حر و برادری همینطور حر میباشد مال بین ایشان دو نصف و هرگاه بوده باشد برادر نصفا و حر و بوده باشد با او ابن عم حر تمی پس از برای پسر است نصف و از برای برادر است ربع و باقی از برای عم است وهرگاه بوده باشد دو ولد نصفا ایشان حر میباشد نصف بین ایشان دو نصف و هرگاه بوده باشد یکی از ایشان دو ثلثا و حر و دیگری ثلثا و حر میباشد نصف بین ایشان اثلاثا و نیست فرقی در این بنا بر صحیح بین وارث بفرض و قرابت پس اگر بوده باشد نصف صاحب فرض حر پس از برای اوست نصف از چیزیکه ارث میبرد او را بفرض و در بر تقدیر حریت **مسئلهٔ ششم** فک میشوند پدر و مادر از برای پسر بلکه و اولاد بنا بر صحیح بلکه وهمهٔ اولی الارحام بنا بر اقوی و در فک زوجین است تردّدی و سزاوار نیست ترک احتیاط با امکان ان والله العالم و ملحق میشود باسباب منع از ارث لعان که موجب است از برای سقوط نسب ولد بلی اگر اعتراف کرد بنسب بعد از لعان ملحق میشود ولد باو وارث میبرد از او و ولد وارث نمیبرد از ولد چنانکه خواهی شناخت انشاء الله تعالی و حمل پس پدر نسبکه او ارث میبرد اگر جدا شود از مادر زنده ولو بسبب جنایت جانی و نبوده باشد مستقر الحیوة و بوده باشد نزد موت مورّث نطفه و اگر ساقط شود مرده نمیباشد از برای او نصیبی اگرچه فرض شود حرکت او در شکم مادر مثل حرکت صاحب حیوة و جدا میشود از برای حمل پیش از ولادتش نصیب دو مذکر پس اگر جمع شود با حمل مذکری داده میشود ثلث را با مؤنثی داده میشود خمس را با صاحب فرض داده میشود نصیب ادنی را اگر بوده باشد از کسانیکه حجب میکند او را حمل از نصیب اعلی

بادنی مثل زوجه و اگر بوده باشد محجوب بحمل داده نمیشود چیزی الا اینکه معلوم شود حال مثل اخوه پس اگر بیرون امد زنده پس مال از برای اوست و الا رد میشود معزول بورثه بحسب چیزیکه اقتضا دارند او را قواعد و داده میشود فرض کسیکه باشد از برای او فرضی که تغیّر نمیشود بوجود حمل و عدم او مثل زوجه هرگاه بوده باشد با او ولد پس داده میشود تمام نصیبش را و اما کسیکه غایب باشد بغیبت منقطعه پس صحیح اینستکه معامله میشود با او معاملهٔ احیاء در وارث بودن او تا محقق بشود موت او و لو بگذرد مدتیکه زندگانی نکند مثل ان شخص تا ان زمان عادة و در مورد ثبوت او خلافی هست که میاید بیان ان انشاء الله تعالی و همچنین در ترکهٔ کسیکه بمیرد و بر او باشد دینی بقدر تمام ترکه خلاف عظیمی هست در اینکه ان ترکه باقی میماند بر حکم مال میت یا منتقل میشود بوارث با تعلق حق دیان بان والله العالم **مقدمهٔ چهارم** در حجب است و بتحقیق شناختی اینکه حجب گاهی میباشد از اصل ارث و نام نهاده میشود بحجب حرمان و گاهی میباشد از بعض فرض و نام نهاده میشود بحجب نقصان و قاعدهٔ اول مراعات قربست با چیزیکه نازل کرده باشد او را شارع منزلهٔ قرب پس نیست میراثی از برای ولد ولد با ولد مذکر بوده باشد یا مؤنث حتی اینکه نیست میراثی نوه ما از برای پسر پسر با وجود یک دختر بلی منع نمیشوند از ارث پدر و مادر از جهت اولاد اگرچه پائین بروند اما اولاد پس اقرب از ایشان منع میکند ابعد را چنانکه ولد اگرچه پائین برود منع میکند کسیرا که متقرب باشد با بوین یا بیکی از ایشان مثل اخوه و اولاد ایشان و اجداد و اباء ایشان و اعمام و اخوال پس شریک نمیشوند با اولاد اگرچه پائین بروند غیر از ابوین و یکی از زوجین پس هرگاه نبوده باشد ابوان و اولاد پس وارث اخوه و اجداد ایشان اند غیر اگرچه منع میکند برادر و ولد برادر را و همچنین هر اقربی از ایشان منع میکند ابعد را و منع نمیکنند اجداد چیزی از اولاد اخوه را اگرچه پائین بروند چنانکه اولاد اخوه منع نمیکنند احدی را از اجداد اگرچه بالا بروند و فقط منع میکنند اولاد کسیرا که متقرب باشد با جداد از اعمام و اخوال و اولاد ایشان را و همچنین اجداد اگر جمع شوند بطونی بالا روند پس ادنی از ایشان منع میکند ابعد را و متصل بنسب اگرچه بعید باشد منع میکند مولای معتق را

وهمچنین مولی با کسیکه قائم باشد مقام او در میراث بردن از آزاد شده منع میکند ضامن
جریره را وضامن جریره منع میکند امام را واما حجب نقصان پس بر دو وجه است
اول حجب ولد است پس بدرستیکه ولد اگرچه پائین برود مذکر بوده باشد یا مؤنث منع
میکند ابوین را از زیاده تر از سدس بلی هرگاه جمع شوند با بنت وانچه باقی میماند سدس
رد میشود بر ایشان اخماسا وهرگاه بوده باشد یکی از ابوین با بنت باقی میماند ثلثی رد
میشود بر ایشان ارباعا وهرگاه بوده باشد با دو دختر یا بیشتر باقی میماند هم سدسی
رد میشود بر ایشان اخماسا وهمچنین حجب میکند زوج وزوجه را از نصیب اعلی بادنی
پس بدرستیکه از برای زوج وزوجه است سه حال اول اینکه بوده باشد در انجا ولدی
اگرچه نازل بشود پس از برای زوج است ربع واز برای زوجه است اگرچه متعدد باشد
ثمن دویم اینکه نبوده باشد در انجا ولدی اگرچه پائین برود پس از برای زوج است
نصف واز برای زوجه است ربع سیم اینکه نبوده باشد با او وارثی غیر امام پس نصف
از برای زوج است وباقی رد میشود بر او بنا بر صحیح بخلاف زوجه پس بدرستیکه از برای
اوست در این هنگام ربع وباقی از برای امام است بنا بر صحیح هم دویم حجب اخوه است
از برای مادر از زیاده تر از سدس ولو بر جهت رد واز برای لست چند شرط یکی از انها
اینکه بوده باشد دو مرد یا بیشتر یا یک مرد ودو زن یا چهار زن دویم انها اینکه بوده
باشند مسلمان در صورت اسلام مادر واز این جهت اشتراط قاتل نبودن ایشان اشکالی هست
سیم انها اینکه بوده باشد پدر موجود چهارم انها اینکه بوده باشند اخوه پدری ومادری
یا پدری پنجم انها اینکه بوده باشند موجود حال موت برادر پس کفایت نمیکند حمل در این
هنگام بر وجه مشهور بلکه خالی نیست از تأملی ششم انها انکه بوده باشند زنده نزد موت
مورث پس کفایت نمیکند وجود اخوه اموات بلکه نیست حجبی با مقارن بودن موت اخوه
با موت مورث بلکه وهمچنین اگر مشتبه شود تقدم وتاخر موت ایشان حتی در غرقی واما
اگر مشتبه شود متقدم چنانکه اگر بمیرند دو برادر که معلوم باشد تقدم موت یکی از ایشان یکی
واز برای ایشان باشد پدری ومادری وبرادر دیگری پس معلوم میشود حجب مادر از ثلث
ازارث یکی از ایشان اجمالا هفتم مغایرت است پس اگر بوده باشد مادر خواهر پدری

پس نیست حجبی چنانکه اتفاق میشود در مجوس یا شبهه بسبب وطی مرد دختر خود شرا پس
متولد شود از او برادر پدری از برای او وبعد از ان بدان اینکه قائم نمیشوند اولاد اخوه
در اینجا مقام پدران ایشان پس حجب نمیکنند مادر را در این هنگام چنانکه حجب نمیکند
مادر را اکثر از چهار خنثی والله العالم **واما دوم مقصد** پس اول انها در
تفصیل میراث انساب است وتحقیق شناختن اینکه ایشان سه طبقه اند ذکر میشوند
در چند فصل **فصل اول** بتحقیق شناختی اینکه طبقه اول ابوان واولاد ند پس
اینجا است چند مسئله **مسئله اول** از برای پدر است بدرستیکه خودش تنها باشد و
نباشد با او در طبقه اش کسیکه ارث ببرد با او ونه زوجی وزوجه همه مال بقرابت
بخلاف مادر پس بدرستیکه از برای اوست هرگاه بوده باشد همچنین ثلث فرضا و
باقی ردا وهرگاه جمع شدند پدر ومادر پس از برای مادر است ثلث فرضا وباقی از برای
پدر است با نبودن اخوه که حجب بکنند مادر را والا پس از برای مادر است سدس و
باقی از برای پدر است وهرگاه پسر خودش تنها باشد مال از برای اوست بقرابت و
اگر بوده باشند بیشتر از یکی پس مال بین ایشان است بالسویه وهرگاه یک دختر باشد
پس از برای اوست نصف فرضا وباقی ردا وهرگاه بوده باشد با او دختر دیگری یا
بیشتر پس از برای ایشان است دو ثلث فرضا وباقی ردا **مسئله** هرگاه جمع شدند
اولاد ذکور واناث میباشد تقسیم میراث للذکر مثل حظ الانثیین وهرگاه جمع شدند
ابوان یا یکی از ایشان با اولاد پس از برای هر یک از ابوین است سدس وباقی از برای اولاد
قسمت میکنند انرا بالسویه با مساوی بودن در ذکوریت وانوثیت والا فللذکر مثل حظ
الانثیین وهرگاه بوده باشد با ایشان زوجی وزوجه میگیرد نصیب ادنی را وان ربع
از برای زوج وثمن است از برای زوجه وابوان سدسین وباقی از برای اولاد وهرگاه
بوده باشد با ابوین بنتی تنها پس از برای ابوین است دو سدس واز برای بنت است
نصف وباقی رد میشود بر ایشان اخماسا بحسب سهام ایشان مادامیکه نباشد اخوه
حجب کنند والا پس نیست ردی بر مادر ومیباشد رد بر دختر وپدر ارباعا بر نسبت
سهام ایشان بنا بر معروف واقوی وهرگاه داخل شود با ایشان زوجی میباشد از برای

اونصیب ادنی وازبرای ابوین است دو سدس وباقی ازبرای دختر ند از جهت عدم
عول نزد ما وهرگاه بوده باشد با ایشان زوجه میگیرد دختر نصف را وابوین سدسین
وزوجه ثمن را وباقی که ربع سدس است رد میشود بر دختر وابوین اخماسا نه زوجه
وبا بودن حاجب ازبرای ام رد میشود بر دختر وپدر ارباعا چنانکه گذشت مسئله
هرگاه منفرد باشد یکی از ابوین با بنت میباشد مال بین ایشان ارباعا فرضا وردا واگر داخل
شد با ایشان زوجی یا زوجه میباشد فاضل رد بر بنت ویکی از ابوین نه زوج وزوجه
وهرگاه بوده باشد با ابوین دو بنت یا بیشتر پس ازبرای ابوین است دو سدس وازبرای
بنتین است پس بیشتر دو ثلث بالسویه واگر بوده باشد با ایشان زوجی یا زوجه میباشد
ازبرای او نصیب ادنای او یعنی ربع یا ثمن وازبرای ابوین است دو سدس وباقی
ازبرای بنتین است پس بیشتر از جهت اینکه عولی نیست وهرگاه بوده باشد با بنتین
یکی از ابوین میباشد ازبرای او سدس وازبرای بنتین است دو ثلث وباقی رد میشود
بر ایشان اخماسا واگر بوده باشد با ایشان زوجی میباشد نقص بر بنتین تنها وهرگاه
بوده باشد زوجه میباشد ازبرای او نصیب ادنی وباقی بین یکی از ابوین وبنتین
اخماسا وهرگاه بوده باشد با ابوین تنها زوجی پس ازبرای اوست نصف وازبرای
مادر است ثلث اصل وباقی ازبرای پدر است وبا اخوه حجب کننده ازبرای مادر است
سدس وباقی ازبرای پدر وهرگاه بوده باشد با ابوین تنها زوجه پس ازبرای اوست
ربع وازبرای مادر است ثلث اگر نبوده باشد حاجبی والا پس سدس وباقی ازبرای
پدر است **مسئله دویم** بتحقیق دانسته شد از چیزیکه ذکر کردیم اینکه ازبرای
پدر است دو حالت در یکی از آنها نیست فرضی ازبرای او وآن حال عدم ولد است
ودر حالت دویم صاحب فرض است وآن حال وجود ولد است ودر این هنگام
با اینستکه رد میشود بر او یا نه وازبرای مادر است هم دو حالت در یکی از آنها صاحب
فرض است وآن ثلث است یا سدس با رد یا بی رد وبنت از برای اوست نصف فرضا
با ردی یا نقصی جائیکه نیست پسری با او والا پس نیست فرضی ازبرای او وبنتان از
برای ایشان است دو ثلث با ردی یا نقصی یا بدون آنها جائیکه نیست پسری با ایشان

والا پس نیست فرضی ازبرای ایشان **مسئله سیم** بتحقیق دانسته شد از چیزیکه
ذکر کردیم اینکه اگر داخل شود یکی از زوج وزوجه بر اهل طبقه اول که ابوان واولادند پس
اگر بوده باشد بر ابوین یا یکی از ایشان تنها پس ازبرای اوست فرض اعلی که آن نصف
یا ربع است وازبرای مادر است بدون حاجب ثلث وبا حاجب سدس وباقی ازبرای
پدر بقرابت وهمچنین اگر منفرد باشد ازبرای اوست باقی مانده بعد از فرض یکی از
زوج وزوجه بقرابت بخلاف ام پس بدرستیکه ازبرای اوست با انفراد ثلث فرضا
وباقی ردا وهرگاه داخل شود یکی از زوج وزوجه بر اولاد تنها پس ازبرای اوست
فرض ادنی که ربع یا ثمن است وباقی ازبرای ولد ند بقرابت اگر بوده باشد ذکور یا
ذکور یا مختلفین پس نیست نقصی بر زوجین ونه ردی ونیست نقصی بر ابوین و
ازبرای ایشان نیست ردا اما بنت وبنات پس ازبرای ایشان است رد وداخل میشود بر
ایشان نقص هرگاه جمع شود با ایشان زوجی وابوان یا بنات زوجی ویکی از ابوین
با هر دو ویکی از زوج وزوجه وچیزیکه کم میشود از بنت نصف سدس است
واز بنات با زوج ویکی از زوجین قدر نصیب او پس نقص در بنت در یک صورت است
ورد بر او در سه صورت است ودر بنات بعکس است وچیزیکه رد میشود ربع سدس است
در بنات وهمچنین است در بنت با زوجه وابوین ودر بنت با یکی از ابوین وزوج
نصف سدس است وبا زوجه سدس وربع سدس است والله العالم **مسئله
چهارم** صحیح اینستکه اولاد اولاد اگر چه پائین روند ذکورا واناثا قائم میشوند
مقام اولاد صلبی نزد عدم ایشان در مقاسمه ابوین وزوجین وحجب ایشان از اعلی
سهمین بسوی ادنای آنها ومنع غیر خودشان از اقارب وایشان مترتبند الاقرب
فالاقرب پس میبرد بطنی یا کسیکه اقرب باشد از او بسوی میت وصحیح در کیفیت ارث
ایشان اینستکه ارث میبرد هر یک از ایشان نصیب کسی را که متقرب است باو پس ازبرای
ولد بنت است نصیب مادرش مذکر بوده باشد یا مؤنث وآن نصف است اگر
منفرد باشد یا بوده باشد با ابوین ورد میشود بر او اگر چه مذکر باشد چنانکه رد
میشد بر مادرش اگر بود موجود وازبرای ولد پسر است نصیب پدرش مذکر بوده

باشد یا مؤنث همهٔ مال اگر خودش تنها باشد و چیزیکه فاضل میاید از فرائض اگر
بوده باشد با او اهل فرائض مثل ابوین و زوج یا زوجه و اگر منفرد باشد ولد پسر
و ولد دختر میباشد از برای ولد پسر اگرچه بوده باشد مؤنث و متعدد دو ثلث که
نصیب ابنت در مثل مقام و از برای ولد بنت است اگرچه متعدد باشد و مذکر
باشد ثلثی که نصیب مادر ایشانست در مقام و هرگاه بوده باشد زوجی یا زوجه
میباشد از برای ایشان نصیب ادنی یعنی ربع و ثمن و باقی از برای ولد بنت است
ثلث و از برای ولد ابن است دو ثلث و صحیح اینستکه اولاد بنت قسمت میکنند نصیب
مادر خود شانرا لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ چنانکه قسمت میکنند اولاد ابن **مسئلهٔ
پنجم** حبوه داده میشود ولد بزرگ مذکر وجوباً بنا بر صحیح از ترکه پدرش لباس
بدن و انگشتر و شمشیر و مصحفش با و وارد شده است نص بچهار چیز و دیگر و انها
کتب و سلاح و رحل و راحله اند و در بعض اخبار است ذکر درع هم و بسا احتمل
شده است ببرهن و قلد یقینی حکم است در چهار تای اول و عدم ثبوت حکم در باقی
خالی نیست از رجحانی **مسئلهٔ** در اشتراط حکم مذکور باینکه بگذارد میت غیر مذکورات
بطوریکه صدق کند اینکه انها بعض ترکه میتند و وارد نشود بر باقی ورثه اجحافی
اشکالی هست و همچنین اشکالی هست در اشتراط اینکه نبوده باشد کسیکه حبوه میبرد
مجنون و نه سفیه و نه فاسد الرای و شاید اقرب در اینجا عدم اشتراط باشد و اگر
بوده باشد محبو مخالف یعنی سنی الزام میشود بچیزیکه بان اعتقاد دارد بحسب مذهبش
مسئلهٔ ظاهر اینستکه تغیر نمیشود به مخصوص کردن اعیان مذکوره بولد اکبر
حکم دین میت چه مستغرق باشد چه غیر مستغرق پس وفا میشود اول بهمه ترکه و
مقتضای انصاف و عدل توزیع دو تم است بر ترکه پس داخل میشود نقص بر محبو در
حبوه اش هم بلی سالم میماند حبوه از برای محبو اگر داین میت دا بری کرد از دین یا تبرع
کرد متبرعی باداء **مسئلهٔ** هرگاه مبادرت کردند باقی ورثه باداء دین پس اگر اداء
کردند بچیزیکه ارث برده اند از ترکه و باقی نمانده باشد از برای ایشان چیزی از ترکه پس
بسا توهم میشود سقوط احباء بنا بر اشتراط اینکه گذاشته باشد میت غیر مذکورات را

ازرای

از برای ثبوت ان ولکن این توهم ضعیف است پس اداء دین بترکه مثل اداکردن انست
بمال دیگری از اموال خودشان و حکم در هر دو یکیست اگر وارث تبرع کرده باشند یا دین
چیزیکه زیاد است بر چیزیکه مقابل نصیب ایشانست سالم میماند حباء و اگر تبرع
نکرده باشند بلکه نقل کرده باشند دین را بخود میباشد از برای ایشان انتزاع محبو
از برای استیفاء دین و اگر تملک نکردند دین را بلکه اداکردند انرا از جهت امتناع محبو
و عدم امکان اجبار او باخذ اعیان از او پس در ثبوت حق رجوع از برای ورثه بر
محبو تاملی هست **مسئلهٔ** تغیر نمیشود باحباء حکم نفقه که گرفته میشود از صلب مال
میت پس بدرستیکه عدل اقتضا دارد توزیع انرا و همچنین است حکم وصیت پس اگر
وصیت کرد بثلث مالش مشاعاً نافذ است و ثابت میشود اشاعه در هر عینی حتی
حبوه و اگر وصیت کرد بکلی که گرفته شود از ترکه اش مثل صد درهم مثلاً توزیع میشود
چنانکه گذشت و اگر وصیت کرد بچیز معینی از غیر از حبوه نافذ است تا ثلث ولکن
محتملست تنقیص حباء بطوریکه برسند دو ثلث بجمیع ورثه و هرگاه وصیت کرد
بعین معینی از اعیان حبوه نافذ است همچنین و سزاوار است اینکه احتمال داده
نشود در اینجا تمام کردن حبوه بغرامت بدل ان از باقی ترکه و هرگاه بوده باشد وصیت باعیان
حبوه زائد بر ثلث موقوفست بر اجازه کسیکه حبوه میبرد تنها نه باقی ورثه **مسئلهٔ**
مراد بولد بزرگ کسیستکه مذکر بزرگتری از او نباشد و اگر فرض شود تعدد اکبر
پس اقرب اشتراک ایشانست در حبوه و اگر از توامین کسیستکه متولد شده
باشد اولا و معتبر نیست بلوغ ولد اکبر حال موت بلکه و نه انفصال او حتی در هنگام
موت بنا بر اقوی پس جدا میشود حبوه از برای جنین مثل نصیب او از میراث **مسئلهٔ**
هرگاه متعدد باشد اعیان مزبوره پس ظاهر در غیر لباس اینستکه احباء یکی از
انها است و در ودنیست ترجیح چیزیکه غالب باشد استعمال میت از برای ان غلبه
که معتدبه باشد در نسبت دادن ان چیزها و رجوع بقرعه با عدم غلبه یا تعدد
غالب و اما در لباس پس داخل میشود متعدد از قطعات از برای یک دست لباس
و اما با تعدد در دست لباس پس سزاوار است احتیاط در غیر چیزیکه مرده باشد

دران

دران وغالب باشد استعمال او وازبرای ان بلی داخل نیست در حبوه چیزیکه مالك
باشد انرا از برای تجارت بلکه وچیزیکه مهیا کرده باشد انرا از برای پوشیدن پیش
از انکه دوخته شود با احتیاج ان بسوی خیاطت بلکه وهمچنین داخل نیست چیزیکه
پوشیده باشد انرا بعنوان تجارت بان وهمچنین است حکم در مصحف تای با قبه وعد
حکم مصحفیکه گرفته میشود از برای حرز وبرکت بخصوص با عدم صلاحیت ان از برای
قرائت ولو از جهت نابینائی مالك تاملی هست وهم درحکم شمشیریکه از شان او
نباشد استعمال ان وهمچنین انگشتر او وظاهر اینستکه داخل نیست در لباس چیزیکه
پوشیده نمیشود از برای اکتساء بلکه از برای ملاحظه از برای کاریکه میخواهد
بکند مثل حرب وبعض چیزها مثل اهنگری ومثل ان یا از جهت غرض دیگری که
دائمی نباشد مثل انکه بپوشد انرا نزد بیرون امدن از حمام وداخلست در لباس قطعا
پیرهن وازار وقباء وچیزیکه جاری باشد مجرای انها بحسب عادات مختلفه وضرر
ندارد بودن انها از نمد یا پوست هرگاه معتاد باشد این وهمچنین داخلست در لباس
ظاهرا چیزیکه پوشیده میشود بان سر عادة از کلاه وعمامه ومثل انها ودر حکم چیزیکه
که پوشیده میشود بان پا یا دست یا بسته میشود بروسط از برای جمع کردن ثیاب
نه از جهت بودن بستن ان باین وجه نوعی از اکتساء وثوبیکه همراه میدارند
انرا اهل بعض بلاد که بپا میپیچند انرا بجود وغالبا میگذارند انرا بر شانه خود
وامثال اینها تاملی بلکه در بعضی انها منعی هست وظاهر تبعیت غلاف شمشیر
ودخول نگین انگشتر وجلد مصحف است در حبوه واما خانه قران وزینت شمشیر
پس خالی نیست حکم در انها ودر امثال انها از تاملی **مسئله هشتم** تحقیق شد
اینکه جد وجده پدری باشند یا مادری ارث نمیبرند با یکی از ابوین لکن مستحبست
اطعام ایشان بسدس اصل بنابر صحیح وظاهر اینستکه مستحبست اطعام اب ابوینشرا
بسدس واطعام ام ابوینشرا همچنین پس اگر موجود باشد یکی از ایشان مخصوصا
حکم با بوین او پس اطعام نمیکنند ابوین کسی را که مفقود است از ایشان وثابت
نمیشود تعدد زیاده بر سدس ونیست معنی از برای کیفیت تقسیم ودو نیست

ارجاع ان بنظر مطعم ودر اختصاص حکم بصورت نبودن اولاد تردیدی هست
بلی ظاهر اختصاص انست بصورت زیاد بودن نصیب پدر یا مادر از سدس مثل
اینکه بگذارد میت پدر ومادری وجد وجده پدری وجد وجده مادری پس پدر نصیب
از برای مادر است در این هنگام ثلث با نبودن حاجب پس مستحبست از برای
او اطعام پدر ومادرش نصف نصیب خودش را واگر بوده باشد موجود از ایشان
یکی از ابوین میباشد سدس از برای او واز برای پدر است در این هنگام دو ثلث
پس مستحبست از برای او اطعام ربع انها که سدس اصل ترکه است بپدر ومادرش
واگر موجود باشد یکی از ایشان ربع که سدس اصل است از برای اوست وهرگاه
حاصل شد از برای یکی از ابوین سدس بی زیادتی واز برای دیگری سدس با زیاده
مستحبست طعمه از صاحب زیاده از برای ابوین او نه صاحب سدس پس اگر
گذاشت میت پدر ومادر خود واخوه را که حجب ام کنند مستحبست طعمه بسدس
اصل از نصیب پدر از برای ابوینش یا یکی از ایشان نه ام که ارث نبرده است مگر
سدس را چنانکه هرگاه گذاشت ابوین وزوجی را مستحبست طعمه بسدس از
نصیب مادری که نیست حاجبی از برای او ونه پدر دیگر مزاحمت کرده است وزوج
پس باقی نمانده است از برای او مگر سدس **فصل دویم** در طبقه دویم است
وایشان اخوه اند مطلقا که نام نهاده میشوند بکلاله واولاد ایشان واجداد
مطلقا پس ارث نمیبرد یکی از ایشان با وجود یکی از ابوین واولاد ومقدم نمیشود
بر ایشان وشریك نمیشود با ایشان احدی با نبودن ایشان ودر اینجا است هم چند
مسئله **مسئله اول** هرگاه منفرد باشد برادر پدری ومادری از کسیکه
ارث میبرد یا او از اهل طبقه اش پس همه مال از برای اوست وهرگاه بوده باشد
با او یا با ایشان انثی یا اناثی از ایشان فللذکر مثل حظ الانثیین وهرگاه بوده
باشد منفرد خواهر پدری ومادری میباشد از برای او نصف فرضا وباقی ردا
وهرگاه بوده باشد دو خواهر یا بیشتر پدری ومادری هم میباشد از برای
ایشان دو ثلث فرضا وباقی ردا **مسئله** قائم میشود کلاله اب منها مقام

وجد

برادری یا برادرانی پدری ومادری هم میباشد از برای ایشان مال بالسویه واگر بوده باشد با او

کلالهٔ اب وام پس میباشد حکم ایشان در این هنگام حکم او در انفراد و تعدّد بلی ارث نمیبرد هیچیک از ایشان با یکی از کلالهٔ اب وام ولو مؤنّثی باشد و هرگاه منفرد باشد یکی از اولاد امّ تنها میباشد از برای او سدس فرضا و باقی ردّا مذکر بوده یا مؤنّث و اگر متعدّد باشد پس از برای او ست ثلث فرضا و باقی ردّا قسمت میکنند ما بین خودشان بالسّویه مذکّر بوده باشد یا مؤنّث یا مختلف **مسئلهٔ** هرگاه بوده باشد اخوه که ارث میبرند متفرّق بعض ایشان مادری و بعض ایشان پدری و مادری میباشد از برای کسیکه متقرّب است بام سدس فرضا با اتحاد و ثلث همچنین با تعدّد بالسّویه بین ایشان و از برای کسیکه متقرّب باشد بابوین باقی و آن پنج سدس یا دو ثلث است یکی باشد یا بیشتر مذکّر بوده باشد یا مؤنّث بلی اگر بوده باشد مؤنّثی تنها میباشد از برای او نصف فرضا و باقی ردّا برای او تنها بنا بر صحیح و هرگاه بوده باشند دو تا یا بیشتر میباشد از برای ایشان دو ثلث فرضا و باقی اگر باشد چنانکه اگر بوده باشد مشارک یکی از کلالهٔ ام ردّا برای ایشان خاصّه بنا بر صحیح و اگر بوده باشند ذکور و اناث پس باقی بعد از کلالهٔ ام بین ایشان بالسّویه است و اگر بوده باشند ذکور و اناث فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ و قائم میشوند کلالهٔ اب خاصّه مقام کلالهٔ ابوین با نبودن ایشان حتّی در ردّ برایشان خاصّه نه کلالهٔ ام بنا بر صحیح والله العالم
مسئلهٔ دویم از برای جدّ است اگرچه بالا برود هرگاه منفرد باشد همهٔ مال پدری باشد یا مادری یا پدری و مادری و همچنین است جدّه و هرگاه بوده باشد جدّی یا جدّهٔ یا هردوی ایشان مادری و جدّی یا جدّهٔ یا هردوی ایشان پدری میباشد از برای کسیکه متقرّب است از ایشان بام ثلث بنا بر صحیح بالسّویه و از برای کسیکه متقرّب باشد باب دو ثلث بنا بر صحیح لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ و جدّ اقرب منع میکند ابعد را از ارث و تحقیق اشاره کردیم پیشتر بقول بعضی بعدم منع یا عدم مزاحمت وارث میبرد ابعد با نبودن اقرب مذکّر بوده باشد یا مؤنّث پس اگر معدوم باشند اجداد نزدیک میراث میبرند اجداد اب و اجداد امّ بعد از آن اجداد جد و اجداد جدّه و همچنین و اجداد در مرتبهٔ اوّل چهار تا هستند و در مرتبهٔ دویم هشت و در

مرتبهٔ سیّم شانزده تا هستند و همچنین و تحقیق شناختی حکم مرتبهٔ اوّل را و امّا مرتبهٔ دویم که در آنست اجداد ثمانیه پس از برای چهار تای مادر بست ثلث و از برای چهار تای پدر بست دو ثلث قسمت میشوند اثلاثا بین چهارتا پس دو ثلث از برای جدّ و جدّهٔ پدر بست لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ و ثلث دیگر از برای جد و جدّهٔ مادر بستی و در کیفیّت تقسیم آن بین ایشان و همچنین تقسیم ثلث اصل بین چهار تای مادری خلاف و اشکالی هست سزاوار است از جهت آن رعایت احتیاط بصلح والله العالم
مسئلهٔ سیّم هرگاه جمع شود با اخوه امّی متحد باشد یا متعدّد مذکّر بوده باشند یا مؤنّث یا متفرّق جدّ امّی و جدّهٔ یا یکی از ایشان از طرف مادر میباشد جدّ مثل برادر امّی و جدّه مثل خواهر امّی و میباشد ثلث بین همه بالسّویه و هرگاه بوده باشد کلالهٔ ابی یا ابوینی پس از برای جدّ یا جدّه یا هردوی ایشانست ثلث بالسّویه و هرگاه جمع شود جد یا جدّه یا یکی از ایشان از طرف پدر با کلالهٔ اب یا ابوین میباشد جدّ مثل اخ و جدّه مثل اخت از ایشان قسمت میکنند چیزی اگر باقی میماند از برای ایشان بعد از کلالهٔ مادر اگر بوده باشد لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ و هرگاه بوده باشد کلالهٔ امّی پس چیزی که باقی میماند از فریضهٔ کلاله از برای جد یا جدّه یا هردوی ایشان است و هرگاه داخل شود زوج یا زوجه با کلالتین یا یکی از ایشان میگیرند نصیب اعلای خود را و میگیرد متقرّب بام نصیب تمام خود را که سدس یا ثلث است از اصل ترکه و چیزیکه زیاد میماند پس از برای کلالهٔ پدری و مادری است و با نبودن کلالهٔ پدری و مادری پس از برای کلالهٔ پدری است پس مخصوص است نقص در این هنگام بکسیکه متقرّب باشد بابوین یا باب چنانکه در زیادتی که با یکی از کلالهٔ ام و خواهر پدری باشد چنانکه در ردّ مخصوص است بکسیکه متقرّب باشد بابوین بلکه و باب بنا بر صحیح چنانکه رد نزوجه است با یکی از کلالهٔ ام با اخت ابوینی یا ابی و همچنین است حکم اگر داخل شود یکی از زوج و زوجه با جد و جده میگیرد نصیب اعلی را و میباشد از برای متقرّب بامّ ثلث و باقی از برای کسیکه متقرّب باشد باب و معلوم میشود از این حکم دخول یکی از زوج و زوجه با کلاله و اجداد

مسئله چهارم جد اگرچه بالا رود هم قسمت میکند با اخوه با نبودن ابناء
و هرگاه جمع شدند با اخوه شریک میشوند با ایشان ابناء و ساقط میشود ابعد با
مزاحمت و اما بدون مزاحمت پس تحقیق شناختی تا اولادان و همچنین ساقط میشوند اولاد
اخوه ولو پدری و مادری باشند بنابر صحیح بلی قائم میشوند اولاد اخوه مقام پدران ایشان با
نبودن پدران بمشارکه اجداد و غیر ایشان وارث میبرند اولاد اخوه در این هنگام هر
یک از ایشان نصیب کسیرا که متقرب باشد بواسطه او و میباشد بمنزله اش پس اگر بوده
باشد یکی میباشد نصیب از برای او و اگر بوده باشند جماعتی قسمت میکنند آنرا بالتسویه
با عدم اختلاف در ذکورت و انوثت و الا فللذکر مثل حظ الانثیین اگر بوده باشند اولاد
اخوه ابوینی یا ابی و اگر بوده باشند اولاد اخوه مادری قسمت میکنند آنرا بالتسویه مثل
کسانیکه قائم باشند مقام ایشان پس اگر بوده باشند اولاد اخوه امی سه تا و بوده باشد
یکی از ایشان ولد برادری و دیگران دو ولد برادر دیگری پس از برای اول از ایشانست
سدس نصیب پدرش که نصف ثلث است و از برای دو تای دیگر نصف دیگر است نصیب
پدر ایشان قسمت میکنند آنرا بالتسویه و نیست فرقی در این بین مذکر و مونث پس اگر جمع
شود پسر و دختر برادر پدری یا پدری و مادری و دختر پسر برادری همچنین پس اگر یکی باشد
برادر میباشد از برای مؤنث دو مقابل مذکر و اگر متعدد باشند میباشد مال بین ایشان
دو نصف و اگر جمع شود پسر و دختر برادر پدری و مادری یا پدری و دختر دختر برادری
همچنین و یکی باشد مادر ایشان میباشد از برای مذکر ضعف مؤنث و الا فبالتسویه و علی
کل حال میبرند اولاد برادر پدری و مادری یا پدری مذکر بوده باشند یا مؤنث یا متفرق
همه مال را یا باقی بعد از فرض اگر بوده باشد با ایشان صاحب فرضی پس ایشان مثل پدر
ایشان نیست فرضی از برای ایشان و اما اولاد خواهر پدری و مادری یا پدری پس میبرند
نصف را تنها نصیب مادر ایشان مگر بر سبیل رد چنانکه هرگاه نبوده باشد غیر از ایشان
در درجه ایشان پس بر ایشان رد میشود نصف دیگر بر ایشان هم و هرگاه بوده باشد
با ایشان اولاد اخ یا اخوه مادری رد میشود بر ایشان یک سدس یا دو سدس نه اولاد
کلاله ام بنابر صحیح و میبرند اولاد اختین یا بیشتر پدری و مادری یا پدری دو ثلث را

فرضا و باقی رد اگر هرگاه فرض شود نبودن مساوی مثل کسانیکه قائم باشند مقام ایشان بلکه گاهی کم میاید مال
بسبب دخول زوج یا زوجه پس میباشد باقی از برای ایشان و اگر کم باشد از دو ثلث چنانکه در کسیکه قائم
باشند مقام او و اگر نبوده باشد اولاد کلاله ابوین قائم میشوند مقام ایشان اولاد کلاله پدر در همه چیزیکه
ذکر شد وارث نمیبرند با وجود یکی از متقرب بابوین و معلوم میشود بقیه احکام ایشان از چیزیکه ذکر شد

فصل سیم در طبقه سیم است و ایشان اعمام و اخوالند و در آنست هم چند مسئله **مسئله اول**
از برای عم تنها که منفرد باشد از کسیکه در طبقه و درجه او ست و در قرابت از مرتبه با او مساوی باشد
همه مال و همچنین اند دو عم و چند عم و یک عمه و دو عمه و چند عمه و قسمت میکنند مال را بین خودشان بالتسویه با یکی
بودن جهت قرابت ایشان و اگر جمع شدند ذکور و اناث و یکی باشد جهت قرابت ایشان یا بوین یا باب میباشد للذکر
مثل حظ الانثیین و اگر بوده باشد همه متقرب بام بانکه بوده باشند برادران از برای پدر میت از مادر او ۲ و خواهران م
پس در اینکه قسمت بین ایشان بالتسویه است یا بتفاضل اشکالی هست و هرگاه جمع شدند با تفرق ایشان در
جهت قرابت بانکه بوده باشد بعض ایشان مادری و بعض ایشان پدری و مادری یا پدری تنها پس معروف اینستکه
از برای یکی است از جهت ام سدس و از برای متعدد ما است ثلث و اینکه ایشان قسمت میکنند ثلث را بالتسویه
بی فرق بین مذکر و مونث و در هر دو حکم تاملی هست و باقی از برای عم یا عمتین یا اعمام یا عمه یا عمتین یا عمات است و
مختلفین پدری و مادری قسمت میکنند بتفاضل للذکر مثل حظ الانثیین و ساقط میشوند اعمام پدری یا عمات
پدری با پدری و مادری و قائم میشوند مقام ایشان نزد نبودن ایشان **مسئله دویم** ارث نمیبرد پسر عم با وجود عم
و نه پسر خالو با وجود خالو بلکه تحقیق شناختی اینکه این طبقه همه ایشان یک صنفند پس ارث نمیبرد پسر
عم با وجود خالو و نه پسر خالو با وجود عمو بلکه میباشد همه مال از برای خالو یا عمو بلی شناختی اینکه استثنا
میشود از این یکصورت و آن پسر عم پدری و مادری با عم پدری است پس بدرستیکه پسر عمو اولی است از عمو در
اینصورت و ظاهر اینکه اولویت او هست با دخول زوج یا زوجه و با تعدد عم یا تعدد پسر عم بلی ظاهر
اینستکه ملحق نیست به پسر عمو دختر عمو و نه پسر پسر عمو چنانکه ملحق نیست بعمو عمه و هرگاه بوده باشد
با ایشان خالو نیز پس در حکم آن نیز اشکالی شاید اقرب اینستکه بوده باشد مال بین عمو و خال **مسئله
سیم** هرگاه منفرد باشد خال میباشد از برای او همه مال و همچنین اند دو خالو و چند خالو و یک خاله
و دو خاله و جماعت خالات و ساقط میشوند خالویان پدری یعنی ارث نمیبرند بسبب وجود خالویان
پدری و مادری و قائم میشوند خالویان پدری مقام خالویان پدری و مادری نزد نبودن ایشان و هرگاه جمع

شدند ذکوراً و اناثاً و بوده باشد جهت قرابت ایشان یکی میباشد مذکر مثل مؤنث در قسمت خواه بوده باشند
پدری و مادری یا پدری یا مادری تنها و اگر متفرق باشند یا بکر بوده باشد بعض ایشان پدری و مادری و بعض ایشان
مادری تنها پس ظاهر اینستکه از برای کسیستکه متقرب باشد بام از ایشان سدس با وحدت و ثلث با کثرت
تقسیم میشود بین ایشان بالسویه و باقی از برای متقرب بابوین است پس اگر متعدد باشند تقسیم میشود هم
بین ایشان بالسویه و با عدم متقرب بابوین از برای متقرب باب است خاصة همچنین **مسئله چهارم**
هرگاه جمع شدند خؤل و عموم میباشد از برای اول ثلث ولو با اتحاد و انوثت و بودن ایشان مادری و از برای
دوم است دو ثلث همچنین و کیفیت قسمت بین خودشان مثل صورت انفراد است پس اگر بوده باشد جهت
قرابت در اخوال متحد میباشد ثلث بین ایشان بالسویه ذکر مثل انثی و اگر مختلف شد پس از برای کسیکه
متقرب باشد بام سدس ثلث است با وحدت و ثلث ثلث است با کثرت قسمت میشود بین ایشان هم بالسویه و باقی
از برای کسیستکه متقرب باشد بابوین یا باب تقسیم میشود بین ایشان هم بالسویه و اعمام با اتحاد جهت قرابت
تقسیم میکنند دو ثلث را بتفاضل مگر هرگاه بوده باشند همه ایشان مادری پس در آنست اشکال گذشته و اگر
بوده باشند متفرق پس از برای کسیستکه متقرب باشد بام سدس با وحدت و ثلث با کثرت مقسوم بین ایشان
بالسویه یا تأمل و باقی از برای متقرب بابوین یا متقرب باب است للذکر مثل حظ الانثیین **مسئله پنجم**
اولاد عموم و خؤل قائم میشوند مقام آباء ایشان با نبودن کسیکه اوقرب باشد از ایشان از طبقه ایشان پس
ارث نمیبرد پسر عم با وجود عم در غیر مسئله سابق و نه با خالو و نه پسر خالو با عمو یا خالو اگرچه متقرب باشد
پسر خالو بابوین نه عمو یا خالو از جهت اینکه ایشان یک صنفند و همچنین است حکم بین خودشان هم پس ارث
نمیبرد کسیکه او ابعد است بطنی با وجود اقرب از او و متقرب بابوین منع میکند متقرب باب را تنها از کسانیکه
در درجه او باشد و اگر نبوده باشد همه این جماعت قائم میشود مقام ایشان عموم پدر میت و عمات او و
خالوهای و خالات او و عموهای مادر میت و عمات او و خالوهای مادر میت و خالات او و اولاد ایشان
قائم میشوند مقام ایشان بحسب چیزیکه شناختی از اجداد اول و دوم پس هرگاه معدوم شدند همه قائم میشود
مقام ایشان عموم و خؤل از برای اجداد و همچنین **مسئله ششم** از برای هر یک از اولاد است که قائمند
مقام آباء ایشان نصیب کسیکه متقربند باو بحسب چیزیکه شناختی از اجداد و اولاد اخوه پس از برای ولد عم
مادری سدس و از برای اولاد عمی ابی است ثلث و در کیفیت قسمت بین ایشان اشکالی هست که گذشت
و باقی از برای ابناء عموم پدری و مادری یا پدری هست للذکر مثل حظ الانثیین بعد از اینکه بگیرد اولاد عمی

نصیب کسیرا که متقرب باشد باو پس اگر جمع شد پسر عمی و دختر عم دیگری میباشد مال بین ایشان دو نصف و همچنین است
حکم در اولاد اولاد و اگر جمع شدند اولاد عموم و اولاد خؤل پس از برای اولاد خؤل است ثلث اگرچه یکی باشد و مؤنث و
از برای اولاد عموم است دو ثلث همچنین بعد از آن بدرستیکه اگر ایشان متعدد باشند و متفق باشند در جهت نسب
میباشد در قسمت والا میباشد سدس ثلث از برای اولاد خال یا خاله مادری اگر یکی باشد مقسوم بین ایشان بالسویه
و ثلث را اگر متعدد باشد مقسوم همچنین لکن از برای هر یک است نصیب کسیکه متقرب شد باو و باقی ثلث از برای
اولاد خؤل پدری و مادری یا پدری متحد باشد یا متعدد باشد بالسویه اگرچه میباشد از برای هر یک هم نصیب کسیکه
متقرب باشد باو یا متعدد و اما دو ثلث پس سدس آنها از برای اولاد عموی مادری است یا یکی بودن کسیکه متقرب
باشد باو و ثلث آنها با تعدد و میگیرد هر یک از ایشان نصیب کسیرا که متقرب است باو و در کیفیت قسمت اشکالی
هست و باقی بعد از سدس یا ثلث از برای اولاد عموی پدری و مادری یا پدری است متحد باشد یا متعدد باشد للذکر
مثل حظ الانثیین بعد از گرفتن هر یک نصیب کسیرا که متقرب باو بوده در صورت تعدد **مسئله هفتم**
هرگاه جمع شود عم پدری و عمه او و خالوی پدر و خاله پدر و عم مادر و عمه او و خالوی مادر و خاله او و بوده
باشد جهت قرابت متحد میباشد از برای کسیکه متقرب باشد بام ثلثی که نصیب کسیستکه متقرب میباشد
باو و از برای کسیکه متقرب باشند بپدر دو ثلث است ثلث آنها از برای خالوی پدر و خاله او بالسویه و دو
ثلث آنها بین عم و عمه است للذکر مثل حظ الانثیین **مسئله هشتم** هرگاه داخل شد زوج یا زوجه بر
خؤل و عموم میباشد از برای ایشان نصیب اعلی و از برای خؤل است ثلث و باقی از برای عموم است و قسمت
بین ایشان چنانستکه گذشت و هرگاه جمع شدند یکی از زوج و زوجه با یکی از دو فریقیکه مختلف است جهت قرابت
در آن چنانکه اگر گذاشت زوجی و خالوی مادری و خالوی پدری و مادری یا عموی مادری و عموی پدری و مادری میباشد
از برای متقرب بام سدس با وحدت و ثلث با تعدد و باقی از برای متقرب بابوین و اختلاف کرده اند در مخرج
سدس یا ثلث در خؤل که آیا آن باقیست بعد از نصیب یکی از زوج و زوجه یا اصل است یا ثلث است و در
عموم ذکر نکرده اند خلاف معروفی در اینکه مخرج اصل است و حکم در هر دو مسئله خالی نیست از اشکالی
والله العالم **مقصد دویم** در میراث بسبب است و در آنست چند فصل **فصل اول**
در سبب و جهتیستکه تحقیق مقدم شد بسیاری از احکام آن و اینکه زوجیت شریک میشود همه طبقات را
تحقیق باقی مانده است در آن چند مسئله **مسئله اول** زوجیت میبرد یا داسیکه در حبالۀ زوجیت است
و بوده باشد خالی از موانع ارث اگرچه دخول نکرده باشد زوج باو و همچنین زوج ارث میبرد از آن زوجه اگرچه

دخول نکرده باشد باو بلی استثنا میشود از این نکاح مریض و میاید کلام در آن ان شاء الله تعالی و هرگاه طلاق داد زوج
زوجه را بطلاق رجعی و فوت شد یکی از ایشان در عدّه ارث میبرند از یکدیگر هم بخلاف مطلّقه بائن پس باید دانست که
زوجه ارث نمیبرد و وارث نمیدهد و استثنا میشود از این طلاق مریض چنانکه میاید ان شاء الله تعالی پس نیست تفاوت
در مطلّقه ثلاثا و زوجه که دخول نکرده باشد زوج باو و یائسه و مختلعه و مبارات لکن اگر رجوع کرد زوجه
در بذل در عدّه بر وجهیکه ممکن باشد زوج را رجوع بزوجه بانکه خواهر او یا مثلا بزنی خود در نیاورده
باشد مثلا پس در ثبوت توارث اشکالی هست مثل اشکال در سقوط توارث در رجعی هرگاه بگردد بائن
بعارض بصلح بر اسقاط حق رجوع بنابر جواز آن یا غیر آن و نیست توارث بموت در عدّه وطی شبهه یا فسخ
نکاح قطعا **مسئله دویم** هرگاه بوده باشند زوجات بیشتر از یکی میباشند شریک در ربع با
نبودن ولد و در ثمن با وجود ولد حتی اگر بوده باشند هشت تا از یاد تر پس باید دانست که مریض هرگاه طلاق داد
و فوت شد بهمان مرض ارث میبرد از او مطلّقه اگرچه بیرون رفته باشد از عدّه تا یکسال مادامیکه شوهر
نکرده باشد اگرچه زوج ارث نمیبرد از زوجه مگر در عدّه رجعیه و در الحاق رضای زوجه بطلاق تردد
تأمّلی هست و بنابراین پس ممکن است اینکه طلاق بدهد مریض چهار زن را و بیرون روند از عدّه بعد
از آن بزنی خود در آورد چهار زن دیگر و دخول کند با ایشان بعد از آن طلاق بدهد ایشان را و بعد از گذشتن
عدّه ایشان تزوّج بکند چهار زن دیگر را و همچنین تا آخر سال پس اگر فوت شد پیش از بلوغ سال از آن مرض
ارث میبرند از او همه مطلّقات هرگاه شوهر نکرده باشند و از برای ایشان و از برای غیر ایشان است ربع
یا ثمن بالسّویه **مسئله سیم** زوج ارث میبرد از عین یا از همه ترکه زوجه اش اگرچه نبوده باشد از برای
او ولدی از زوجه بغیر فرق بین زمین و بناء و غیر اینها و امّا زوجه پس اقوی محروم بودن اوست از
مطلق ارض عینا و قیمة خواه بوده باشد خانه یا باغ یا غیر اینها و از خصوص آلات بناء مثل آجر و سقفها
نخل و چوب و در و از بناهای شکسته و از اشجار و شجر و نخل و غیره پس از برای زوجه است از همه اینها قیمت و در
شمول حرمان مذکور از برای زوجه صاحب ولد از زوج اشکالی هست شاید اقرب حرمان باشد و ظاهر
اینست که ملاحظه میشود در تقویم بناء هیئت بنائیه آن و در شجر و نخل قیام آنها بر زمین و لکن در اعتبار
این قیام استحقاق بقاء مجانا تا آنکه فانی شوند تأمّلی هست و ظاهر تعیین حق زوجه است در قیمت نه
آنکه وارث مخیّر است بین دفع قیمت و دفع عین بنابر آنکه عین مذکورات عین حق زوجه است که متعلّق
آن شده است بلی در اجبار وارث بر دفع قیمت بمجرد موت پیش از رسیدن ترکه باو اشکالی بلکه

منع هست بلکه حکم باشتغال ذمّه او بقیمت بعد از رسیدن عین باو هم خالی نیست از اشکالی چنانکه حکم بجواز
تصرّف وارث در عین با امتناع از دفع قیمت خالی نیست از تأمّلی و شامل میشود بناء چیزی را که بوده باشد
با آجر و سنگ و گل و داخلست در آلات بناء چیزیکه داخل میشود در آن از چوبها بلکه درها و میخها و قفلها
و امّا خانه که از نی و چوب و آهن و مثل آن باشد پس معلوم نیست دخول آن و داخلست در بناء چیزیکه
بوده باشد زیر زمین یا بوده باشد فرش از برای زمین و تابع زمین است چاه و چشمه از آب نه معدنیکه
متکوّن شود در زمین نه با استحاله از زمین یا از آب زمین بلکه حکم در معدنیکه حاصل شود با استحاله
پیش از موت خالی نیست از اشکالی و نیست فرقی در بناء بین چیزیکه بوده باشد از برای سکنی و غیر آن مثل
حمّام و آسیا و محل شیره کوفتن و بیت و گنجد و اصطبل و جای شتران و غیر اینها و در آلات مثبته در
بناء و آلاتیکه مثبت اند بسبب بنائی بجهت اعمال و حوائجی مثل دیگیکه نشانده میشود از برای پختن
هر چیز یا کلّه یا رنگ کردن بلکه و همچنین دیگیکه نشانده میشود در حمّام و سنگ آسیا بلکه و باقی آلات
حمّام و دولاب و بکرۀ بزرگیکه آب کشیده میشود با آن و چوب بندی که از برای درخت انگور مینمایند و
مثل آنها تأمّلی هست بلکه عدم دخول در بعض آنها ظاهر است و داخلست در شجر مثمر و غیر آن اگرچه
بوده باشد مهیّا از برای بریدن و رسیده باشد زمان آن و امّا درخت کنده شده اگرچه قابل باشد از برای
غرس و ثمر و فرع اگرچه درو نشده باشد و آلات بنائیکه خراب شده باشد و غیر مصرف در بناء
هنوز پس ارث میبرد زوجه از عین آنها و سزاوار است آنکه ترک نشود احتیاط بصلح و مثل آن در موارد
شک **مسئله چهارم** ارث بنکاح در حال مرض زوج مشروطست بدخول در قبل یا در دبر یا
برء زوج از آن مرض پس اگر فوت شد در مرضش و دخول نکرده باشد پس نیست میراثی بلکه مقتضای
ظاهر نصّ عدم ارث اوست از زوجه اگر فوت شد زوجه در مرض زوج بعد از آن فوت شد زوج
بعد از زوجه و لکن این خالی نیست از تأمّلی بلی اثری نیست از برای مرض زوجه پس اگر بزنی خود در آورد
زن را در مرض موت ارث میبرد زوج از زوجه و زوجه از زوج اگرچه فوت شود زوجه پیش از دخول و
هرگاه فوت شود مریض بمرضی دیگر بعد از برء او از مرض اوّل یا فوت شود بعد از دخول ارث میبرد زوجه
از زوج و اگر فرض شود موت زوج بقتل و مثل آن در مرض زمان نکاح پیش از برء از آن مرض و دخول پس
اشکالی هست و همچنین اگر طول کشد مرض زوج بطوریکه باقی بماند چند سال خصوصا هرگاه با این مرض
قوّه و رغبت داشته باشد یا بوده باشد شبقی و مثل آن و ملحق نمیشود بنکاح در این حکم رجوع بمطلّقه رجعیّه

فصل دوم در ولاء عتق است وارث میبرد منعم بعتق بسه شرط **شرط اول** آنکه بوده
باشد معتق متبرع بعتق پس اگر آزاد کرده غلام مرا در ادا امر واجبی مثل کفاره و مثل آن ارث نمیبرد از او بنا
بر صحیح و میباشد بی ولاء که ولاء او از برای امام است هر گاه متولی نگرفته باشد دیگری را از قسم معتق
در واجبست معتق بودن و مطلق بلکه و غلامیکه نذر کرده باشد عتق او را بخصوص بلکه متبرع بعتق
غلام در ادا امر واجبی از غیر یا تاملی در دعوای اخیر **شرط دوم** آنکه تبری نکند مولی حال عتق غلام
از ضمان جریره او و الا میباشد سائبه و در روایتی است اعتبار عدم تبری از میراثهم و اعتبار شاهد
گرفتن در عدم تبری و ظاهر بودن شرط دوم است مجرد ادا شدن و اقوی اعتبار ذکر تبری است حال عتق
پس اثری ندارد تبری بعد از آن و لو بعد از زمان کمی **شرط سیم** آنکه نبوده باشد از برای معتق وارث
نسبی و الا میباشد ارث از برای او قریب بوده باشد یا بعید صاحب فرض باشد یا غیر او و زوج یا زوجه
منع نمیکنند منعم را و از برای هر یک از ایشان نصف سهم او از نصف یا ربع و باقی از برای منعم است و ام
ولد بعد از آزاد شدن او از نصیب ولدش سائبه است بنا بر صحیح و همچنین است باقی افراد انعتاق قهری بعوض
بوده باشد یا بغیر عوض و خواه بوده باشد دخول در ملک اختیاری یا اضطراری و خواه بوده باشد بسبب
تنکیلی یا غیر آن بلی ولاء ثابت است بر مدبر و غلامیکه وصیت شده باشد بعتق او و در مکاتب با شرط
ولاء بر او در عقد کتابت اشکالی هست و اما با عدم شرط ولاء پس ظاهر عدم ولاء است و نیست فرقی
در ثبوت ارث از برای منعم بین بودن او مذکر یا مؤنث متحد یا متعدد پس شریکند در صورت تعدد
در ولاء بنسبت حصص ایشان و در اینجا است چند مسئله و چند حکم که ترک کرده ایم ذکر آنها را از
جهت اشتغال باهم از آنها **فصل سیم** در ولاء ضامن جریره است یعنی جنایت و مراد بآن اینکه
متولی شود کسی غیر خود شرا اینکه بوده باشد دیه جنایتش بر او و ارثش از برای او و ممکن است آنکه بوده
باشد از دو جانب پس بگوید یکی از ایشان بدیگری عاقدتک علی ان تنصرنی و انصرک و تمنع عنی و امنع
عنک و تعقل عنی و اعقل عنک و ترثنی و ارثک پس بگوید دیگری قبلت و بعد از نیست حصول ولاء ضامن
جریره بهر لفظیکه دلالت کند بر ضامن شدن جریره و عقد بستن بر ولاء و وارث بآن سبب نمیباشد
مگر با نبودن هر صاحب نسبی و نبودن مولی پس ارث میبرد ضامن جریره زوج یا زوجه نصیب اعلی را
فصل چهارم در ولاء امامت است وان متاخر است پس بدرستیکه امام وارث من لا
وارث له است بلکه تحقیق شناختی اینکه اگر نبوده باشد مگر زوج رد میشود مال بر زوج نه امام علیه السلام

بنا بر اقوی بلی اقوی اینستکه نیست ردی بر زوجه پس میباشد چیزیکه زیاد باشد بر نصیب اعلای او
از برای امام ع نه زوجه و اولی بلکه احوط در آن در زمان غیبت دفع آنست بسوی نائب امام علیه السلام و مصرف
آن صدقه است بر فقراء شیعه و بهتر اینستکه بوده باشند از اهل بلد میت **و اما خاتمه**
پس در آنست چند مسئله **مسئله اول** هر گاه جمع شود از برای وارث سبب از نسب و سبب پس
اگر منع نکند یکی از آنها دیگری را ارث میبرد بهر دو مثل عموئیکه خالو باشد یا معتقی یا ضامنیکه زوج
باشد یا زوجه باشد یا زوجیکه پسر عمو باشد یا دختر عموئیکه زوجه باشد و اگر منع کند یکی از آن دو سبب
دیگری را ارث میبرد از جهت مانع مثل پسر عمیکه برادر مادری باشد و مراد بارث بهر دو مشارکتست
متوصل باشد بجهت یکی از آن دو سبب با او در بردن ارث و افتراق او است از آن متوصل بسبب
دیگر یکه در او نیست نه اینکه حجب میکند او را پس اگر بوده باشد با عموئیکه خالو باشد خالوئی پس مثل
دو خالو هستند با عموئی یا عموئی پس مثل دو عمو هستند با خالوئی یا هر دو پس مثل دو عمو هستند و دو خالو
و حجب منقرب بابوین و لو یکی باشد مؤنثان جهت متقرب باب و لو باذکور بوده و تعدد جاری نمیشود در
مثل تمام هم پس اگر فرض شود در آن عموئی پدری و مادری با عم پدری که خالو باشد حجب میکند او را از
جهت عمو بودن و باقی میماند جهت خوله خاصه **مسئله دوم** ارث میبرد ولد ملاعنه و ولد
و مادرش بر حسب چیزیکه شناختی از اولاد و ارث غیر او و با نبودن ام و ولد ارث میبرند از او اخوه
مادری و اولاد ایشان و اجداد مادری اگر چه بالا روند بترتیب در منع اقرب از برای ابعد و با نبودن
ایشان ارث میبرند از او اخوال و خالات بنا بر چیزیکه شناختی از ترتیب در ارث ایشان و در همه
این مراتب مساوی میباشند مذکر و مؤنث پس اگر معدوم شد قرابت ام اصلا پس ارث از برای معتق است
بعد از آن ضامن بعد از آن امام ع و زوج یا زوجه ارث میبرند از او نصیب خود را با هر درجه وارث
نمیبرد از او پدرش و نه کسیکه متقرب باشد بپدر چنانکه ولد ملاعنه ارث نمیبرد از ایشان مگر با اعتراف
پدر باو پس پدر بدرستیکه او ارث میبرد از پدرش لکن پدر از او ارث نمیبرد اگر چه موافقت کند ولد پدرا
در اعتراف **مسئله سیم** ولد زنا ارث نمیبرد از طرفین یعنی طرف پدر و مادر میراث او از برای ولد او است
نه پدر و مادرش که گذشت از کسیکه متقرب باشد بایشان و اگر ولدی نداشته باشد پس از برای معتق است
بعد از آن ضامن بعد از آن امام ع و زوج یا زوجه بر نصیب اعلا است با بودن ولد و اعلی است با نبودن
ولد **مسئله چهارم** صحیح اینستکه میراث پدر نزد سلطان از جرم ولد و از میراث ساقط نمیکند

میراث بردن پدر را از ولد **مسئله پنجم** خنثی و آن کسیست که از برای او باشد فرج رجال و نسا
اگر ممکن باشد تشخیص ذکورت و انوثت او علما ببول کردن یکی از آنها یا بسبق بول یا انقطاع آن اخیرا یا
بشمردن اضلاع یا روئیدن لحیه یا حیض یا غیر از این از امارات منصوصه و غیر آنها و لو ترجیح بین
آنها یا فرض تعارض عمل میشود بر آن و الا معین میشود حال او ببول کردن از یکی از آنها یا بسبق
یا بانقطاع آن اخیرا یا تاملی در اخیر مادامیکه معلوم نشود خلاف و اما اکتفا بمطلق مظنه در تشخیص
حال خنثی بمطلق مظنه ولو از غیر امارات منصوصه پس مشکل است و هرگاه واضح نشود امر او
از علامات مذکوره پس خنثای مشکل است و خالی نیست حکم او از اشکالی پس بدرستیکه گفته شده است
در آن بقرعه و گفته شده است بتعیین بشمردن اضلاع اگر مختلف باشند دو طرف او حکم میشود برای او
بذکورت و اگر مساوی باشند حکم میشود بانوثت و گفته شده است ارث میبرد نصف نصیب مذکر
و مؤنث را و جواز عمل باخیر بخصوص یا عدم امکان استعلام عدد اضلاع خالی نیست از وجهی و اما
مشتبه از جهت نداشتن فرج رجال و نساء پس ارث میبرد بقرعه بنا بر صحیح و روایت شده است
در کسیکه از برای او دو بدن باشد بر یک تهیگاه اینکه بیدار کرده میشود یکی از ایشان پس اگر بیدار شدند
هر دو با هم پس یک فرزند و اگر بیدار شد یکی از ایشان پس دو فرزند **مسئله ششم** حمل ارث میبرد
جائیکه حکم میشود بالحاق او بمیت قطعا یا شرعا اگر منفصل شود حیا و اگر متولد شود میتا ارث
نمیبرد و معتبر نیست استقرار حیوة او بطوریکه ممکن باشد اینکه زنده بماند و نه صیاح و استهلال
او بلکه کفایت میکند علم بحیوة او از حرکات اراده و اگر معلوم نباشد حال او ارث نمیبرد و کفایت
نمیکند حرکت او در شکم و نیست فرقی بین صورتیکه هرگاه بوده باشد تولد در اقصای مدت حمل و کمتر
از آن و صورتیکه هرگاه متولد شود تمام کامل الخلقه و غیر آن و صورتیکه هرگاه بوده باشد خروج او
بخودی خود و بسبب خارجی مثل ضربی یا سقطی و صورتیکه هرگاه معلوم باشد حیوة او و ولوج روح
در او نزد موت مورث و هرگاه معلوم نباشد بلکه معلوم باشد اینکه بوده است نطفه در آن زمان و
هرگاه بیرون آمد طفل بعض آن زنده و مرد پیش از تمام انفصال ارث نمیبرد بنا بر اقوی و تحقیق
گذشت بعض احکام او در مقدمات **مسئله هفتم** غائبیکه منقطع باشد آثار و اخبار
او و معلوم نباشد حیوة و موت او معامله میشود با او معامله حی مادامیکه معلوم نشده باشد
موت او و در وارث پس جدا میشود نصیب او و حکم آن حکم مال او ست پس اگر معلوم شد خلاف

عمل میشود بر طبق چیزیکه معلوم شده است و اقوی در صورت ثبوت پس در بعض اخبار معتبره است اینکه
مفقود حبس میشود مال او و انتظار کشیده میشود تا زمانیکه طلب بشود در ارض چهار سال پس اگر معلوم نشد
حال او تقسیم میشود مال او بین ورثه و عمل بآن اخبار بعید نیست و مقتضای آن اعتبار فعلیت
طلب است در ارض **مسئله هشتم** هرگاه دو نفر کامل اظهار خویشاوندی کردند بسببی
یا نسبی با هم ثابت میشود توارث بین ایشان و تکلیف نمیشود هیچیک از ایشان ببینه و ظاهر عدم
تعدی اقرار ایشان است بغیر ایشان از صاحبان انساب ایشان مگر بتصادق و هرگاه انکار کرد یکی
از ایشان بعد از اقرار التفات نمیشود بآن در حق مقر له چنانکه اعتنا نمیشود باقرار ایشان با
معروف بودن ایشان شرعا بغیر این نسب **مسئله نهم** در وارث چند فرع **فرع اول**
کسانیکه غرق شده باشند و کسانیکه چیزی بر ایشان خراب شده باشد هرگاه بوده باشد بین
ایشان موارثه اگر معلوم باشد اقتران موت ایشان ارث نمیبرد یکی از ایشان از دیگری و اگر معلوم
باشد تقدم یکی از ایشان بخصوص ارث نمیبرد متقدم تنها و اگر معلوم نباشد متقدم و
متاخر خواه محتمل باشد اقتران یا نه ارث میبرد بعض ایشان از بعضی پس اگر نبوده باشد در آنجا
مالی یا نبوده باشد بین ایشان موارثه یا بوده باشد یکی از ایشان ارث برنده دون دیگری مثل
دو برادر که از برای یکی از ایشان باشد ولدی ثابت نشده است حکم مزبور بلکه منتفی میشود ارث
در صورت اول و ثابت میشود در میراث از برای وارث او در صورت دوم و میگیرد ولد در
صورت سیم ارث عمش را یا از جهت بودن ولد وارث برای او یا از جهت تلقی میراث از پدرش
بر خلافیکه بین علما هست **فرع دویم** هرگاه بوده باشد موت بحتف انف یعنی بخودی خود
بدون غرق و هدم و مشتبه شد حال در تقارن و تقدم و تاخر پس ارث نمیبرد یکی از ایشان
از دیگری و میباشد ارث میراث از ایشان از برای باقی ورثه اش بلکه اقوی همین است در موت
بسببی دیگری مثل قتل و حرق و مثل آنها اگر مشتبه باشد حال مثل اشتباه در غرق و
هدم بلکه مشکل است اجراء حکم مزبور در افراد خفیه غرق و هدم مثل غرق شدن در آب
مضاف یا نفط و مثل آن یا خفه شدن یا بقلیل یا قبر یا گل یا بالوعه یا مثل اینها یا خراب شدن
کوهی یا شکستن درختی یا افتادن خانه موئی یا خیمه یا مثل اینها چنانکه مشکل است اجراء
حکم با تعدد محل غرق یا اینکه غرق شده باشد هر یک در دریائی یا هدم بلکه بنا بر مشکل میشود

حکم با ترتیب در غرق و انهدام بمقدار معتدّ به اگر چه یکی باشد کشتی و خانهٔ خراب شده
مثلاً و در همهٔ صور یکه خارج‌اند از مورد حکم منصوص اگر مشتبه شد حال و مجهول باشد تاریخ
دو موت حتّی اینکه محتمل باشد اقتران آنها ثابت نمیشود توارث و با جهل بتاریخ یکی از آنها با
علم است قویّاً حکم بارث ادبر آنکه مجهول است چنانکه احتمال دارد قرعه قویّاً در صورت جهل
هر دو تاریخ با علم بعدم اقتران **فرع سیّم** مراد بتوارث غریق و مهدوم فرض هر یک از دو
غریق است زنده بعد از موت دیگری پس داده میشود وارث او و صحیح اینستکه ارث نمیبرد
دو یمی از چیزیکه ارث برده است اوّلی از او پس مخصوص میباشد ارث در مال کهنه نه تازه
و در این هنگام نیست فرقی بین تقدیم اقوی در ارث بعد از آن اضعف و عکس پس اگر غرق
شد زوجی و زوجهٔ فرض میکنی موت زوج را اوّلاً اگر بخواهی و میدهی بزوجه ثمن او را
یا ربعش را بعد از آن فرض میکنی موت زوجه را و میدهی بزوج ربع یا نصف را از ترکه
اصلیه نه از اصلیه و از چیزیکه ارث برده است از او و اگر بخواهی عکس میکنی اگر چه اوّل
اولی است از جهت تعبّد و همچنین اگر غرق شود پدری و پسری ارث داده میشود پدر بعد از آن
پسر یا بعکس بعد از آن اگر بوده باشد هر یک از ایشان را ولی از بقیّهٔ وراث دیگر منتقل است
مال هر یک از ایشان بدیگری و از او منتقل میشود بورثه اش مثل پسر دیگر از برای او یا باشد
برادران مادری و پدری که از برای او باشد اخوه پس پدر سدس چیزیکه منتقل شده است بهر یک
از ایشان از دیگری منتقل میشود ببرادرانش و هر گاه بوده باشد از برای یکی از ایشان یا از برای هر یک
از ایشان شریکی در ارث مثل پسری و پدری و از برای پدر باشد اولاد دیگر و ولدیکه غرق شده است
با او و از برای ولد باشد اولادی فرض میکنی موت ابن را اوّلاً اگر بخواهی و میدهی نصیب پدر را
و میدهی ولد برا که غرق شده است نصیبش را با اخوه او و بعد از آن میدهی این نصیب و ما بقی را
از ترکه او وارث نیز سدس است با اولاد و ولد غریق و اگر فرض شود نبودن وارث از برای هر دو غریق
غیر امام میباشد میراثیکه منتقل شده است از هر یک از ایشان بدیگری از برای امام و اگر بوده
باشد از برای یکی از دو غریق وارثی غیر از دیگری منتقل میشود چیزیکه منتقل شده است باو بورثه اش
و چیزیکه منتقل شده است بدیگری بامام علیه السلام **فرع چهارم** هر گاه بوده باشند غرقا نیکه
ارث از همدیگر میبرند بیشتر از دو نفر پس حکم چنانستکه ذکر شد فرض میشود موت یکی از ایشان

۲ که سدس است بعد از آن فرض میکنی موت پدر را ع

وقسمت میشود

وقسمت میشود ترکهٔ او بر احیاء اگر بوده باشند و اموات پس چیزیکه میرسد بحیّ داده میشود باو و چیزیکه
میرسد بمیّت با حیّ تقسیم میشود بر ورثه احیاء او نه اموات و همچنین فرض میشود موت هر یکی
تا اینکه بگردد ترکه های همهٔ ایشان منقوله باحیاء **مسئلهٔ دهم** مجوس و غیر مجوس از
کفّار یکه نکاح میکنند زنانیرا که حرام است نکاح ایشان نزد ما از جهت شبههٔ جواز این در دین ایشان
توارث میکنند باین سبب و نسب بمثل چیزیکه ذکر کردیم اگر چه فاسد باشند نزد ما پس اگر نکاح
کرد یکی از ایشان مادرش را میباشد از برای او نصیب زوجیّت و آن ربع یا ثمن است و نصیب
امومت و آن ثلث است یا سدس و اگر نبوده باشد از برای او مشارکی مثل ابن پس باقی ردّ میشود
باو بامومت چنانکه از برای اوست از میراث ام نصیب زوج و آن ربع است و اگر نبوده باشد
از برای او مشارکی میباشد از برای او باقی میراث ببنوّت و همچنین است کلام در بنتیکه زوجه
باشد و غیر حنبلی اگر منع کند یکی از دو سبب دیگری را ارث میبرد از جهت مانع مثل دختریکه
خواهر مادری باشد پس بدرستیکه از برای اوست نصیب دختر نه خواهر و امّا مسلم پس ارث نمیبرد
بسبب فاسد اصلاً و ارث میبرد بنسب صحیح و فاسد یکه حاصل میشود از شبهه والله العالم وله الحمد اوّلاً وآخراً

قد فرغت من تسوید هذه النسخة الشریفة فی یوم المبعث ۲۷ شهر رجب
المرجّب من شهور سنة احدی وار بعین وثلثمائة ۱۳۴۱ بعد الالف من الهجرة النبویّة
علی مهاجرها الآف الثناء و التحیّة و انا العبد الفانی
الجانی محمّد بن المرحوم الحاج محمّد التبریزی الاصل
نجفی المسکن عفی عنه و قد طبعت فی المطبعة
المبارکة المرتضویّة فی النجف الاشرف

بسم الله وله الحمد و صلی الله علی محمّد و آله
بلغ تصحیح هذه الرسالة من اوّلها
الی آخرها سماعاً من الاحقر ابی القاسم
الموسوی الاصفهانی النجفی عفی عنه

ناصر حكيم في هذه الكتاب صفحة
ناصر حكيم في هذه الك